(بررسی دستنویس م. او ۲۹)

داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر

آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی

کتایون مزداپور

پیشکش به استاد ارجمندم

دکتر ماهیار نوابی

(بررسی دستنویس م. او ۲۹): داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر / آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی کتایون مزداپور. ــ [تهران]: آگاه، ۱۳۷۸.
۴۸۸ ص.: ISBN 964-416-122-X
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه: ص ۴۶۱-۴۷۱.
۱. ادبیات پهلوی ــ مجموعه‌ها. ۲. اساطیر ایرانی. الف. مزداپور، کتایون، ۱۳۲۲ ــ، مترجم. ب. عنوان: داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر.
۴ ب / PIR۵۱ ۸ فا/۰.۷۳
کتابخانهٔ ملی ایران ۷۸-۱۰۸۲۴ م

(بررسی دستنویس م. او ۲۹)
داستان گرشاسب، تهمورس، و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر
آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی
کتایون مزداپور
حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: مزدا
(طراح نشانه‌های پهلوی، حروف‌نگار و آرایش صفحه‌ها: بهنام مبارکه)
چاپ اول، پاییز ۱۳۷۸، لیتوگرافی کوهرنگ، چاپ نیل، صحافی هما
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

E-mail: agah@neda.net

شابک ۹۶۴-۴۱۶-۱۲۲-X ISBN 964-416-122-X

فهرست

پیشگفتار

۱. ۱. رومَند و شکل ظاهری کتاب

دستنویس م. او۲۹، با شمارهٔ ۲۶ در مجموعهٔ «گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی»، از سوی موسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، به سال ۱۳۵۵ هجری شمسی، به کوشش دکتر ماهیار نوّابی، دکتر کیخسرو جاماسپ اسا، دکتر بهرام فره‌وشی، دکـتر محـمود طـاووسی، بـه صورت چاپ عکسی انتشار یافته است. ناشر بر این دستنویس نام فارسیِ «داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گِلشاه و متن‌های دیگر» نهاده و نـیز شمارهٔ MU29 را بـه م. او۲۹ برگردانیده است. این دستنویس از صفحه ۲ تا ۱۶۱ کتاب چاپی را در برمی‌گیرد. برگهای ۷۹ و ۸۰ آن سفید و حدِّ فاصلِ دو بخش مجـزّای کتاب است. کتاب با سرآغازی، که خـود مـقدمهٔ مجموعه است، شروع می‌شود و سپس پیشگفتار ناشر در معرّفی این دستنویس می‌آید. برگردان این پیشگفتار به زبان انگلیسی آخرین برگهای کتاب از سوی راستِ آن است.

در پیشگفتار ناشر، دستنویس م. او۲۹ چنین معرّفی شده است: «اندازهٔ آن ۳۱/۸ × ۱۹/۶ سانتیمتر و دارای ۱۵۸ صفحه میباشد کـه بـر هـر صـفحه‌ای ۱۷ سـطر نـوشته شـده است. پایان‌نویس ندارد ولی بر صفحهٔ ۱۰۹ (= صفحهٔ ۱۱۲ نسخهٔ چاپی)، تاریخ روز سروش، ماه اردیبهشت سال ۱۲۱۱ یزدگری (= ۱۸۴۲ میلادی) دیـده مـیشود.» ایـن دسـتنویس را بـانو مهربای دُردی به یاد برادرش، دکتر ج. م. اونوالا به کتابخانهٔ نخست دستور مـهرجـی رانـا ـ

نوساری پیشکش کرده و در آنجا محفوظ است.[1]

چنین پیدا است که نسخه‌ای رونویسی‌شده از بخشهایی از این دستنوشته در کتابخانهٔ ملّی فرانسه در پاریس[2] وجود دارد (۴. ۳. یکم). این نسخه متعلّق به کتابخانهٔ ملّی فرانسه است و مشتمل بر بسیاری از پاره‌نوشتارهای دستنویس م. او۲۹ نیز هست. اطّلاعات مربوط به آن در جلد چهارم فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ملّی فرانسه، گردآوردهٔ ادگار بلوشه[3]، تحت شمارهٔ ۲۲۷۱ آمده است.[4]

متن این دستنویسِ پهلَوی با دو خط متفاوت نگاشته شده است. این دوگانگی خط، کتاب را به دو بخش مجزّا تقسیم می‌کند: صفحهٔ ۲ تا ۷۸ کتاب خطی ناروشنتر، اما دقیقتر و صفحه ۸۱ تا ۱۶۱ (پایان کتاب) خطی زیباتر و شکیل دارد. با وجود چنین اختلافی در خط و نیز بودن برگهای جداکننده میان دو بخش، از آنجا که یادکردِ نام خداوند با خط فارسی و در تدوین نهایی کتاب فقط در آغازِ قطعهٔ «گرشاسپ» (قطعهٔ شمارهٔ ۱)، نخستین پاره‌نوشتارِ آن، آمده است، باید پذیرفت که تلفیق این دو بخش اتفاقی نیست و کاتبان با توجّه و قصد قبلی به بازنویسی این هر دو پاره در یک کتاب پرداخته‌اند. همچنین تداوم این دو بخش را تکرار یک پاره‌نوشتار از بخش نخستین در بخش دوم («روز اورمزد، ماه فروردین»، ش ۱۶) و نشانهای دیگری از این دست تأیید می‌کند. از این قرار است تداوم ویژگیهای خطی و زبانی پاره‌نوشتارهای سازندهٔ هر دو بخش دستنویس م. او۲۹، که خود مختص همین دستنوشته است؛ و نیز آمدن عنوانهایی از پاره‌نوشتارهای بخش دوم در بخش اول، که پیدا است به سهو نوشته و سپس قلم گرفته شده است (۱. ۲. دوم).

بر بیشتر صفحات این کتاب خط فارسی نیز به چشم می‌خورد. نه تنها در آغاز دستنویس م. او۲۹، بر صفحهٔ ۲ و سطر دوم، پس از یادکردِ نام خداوند به خط و زبان پهلوی بر نخستین سطر، آمده است: «بنامِ ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان»؛ بلکه عنوانهای پاره‌نوشتارها هم اغلب به خط فارسی می‌آید. گذشته از این، خط فارسی در این دستنوشته دو یا سه کاربرد

۱ـ دستنویس م. او۲۹، پیشگفتار.

2 - "La Promotion de Vahrām", P. 7.

3 - E. Blochet.

۴ـ با سپاسگزاری از سرکار خانم دکتر زهرا شادمان و سرکار خانم فروردین راستین.

دیگر هم دارد: یکی پرنوشتهای[1] متعدد به این خط است که گاهی راهنمای منحصربفرد برای قرائت و فهم واژه است. این پرنوشتها هم در لابلای سطرها می‌آید و هم بر روی سطر و در همان ردیف خط پهلوی. دیگر این که در درون سطر، در صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳، به ترتیب بر سطرهای ۱۶، ۱۷، ۸، نویسنده واژه‌هایی را که معادل پهلوی آنها را نمی‌دانسته و یا به یاد نمی‌آورده، با خط فارسی نوشته است. نیز سطر هفدهم از صفحهٔ ۱۲۰، که آخرین سطر است، به فارسی است. در صفحهٔ ۱۰۴ (سطر اول) هم کلمات پایانی پاره‌نوشتار پهلوی، که این کلمات نیز خود فارسی نوین و عربی است، به خط فارسی نگارش یافته است (۲. ۴. یکم). در دنبالهٔ همان سطر، یک اندرز فارسی، با عنوان «نصیحت» (ش ۲۱)، در شش هفت سطر دیده می‌شود که انعکاس زبان گفتاری و تلفظ شکستهٔ واژه‌ها نیز در کتابت آن به چشم می‌خورد. تاریخ کتابت دستنویس را بر صفحه ۱۱۲ نسخهٔ چاپی هم بر این فهرست باید افزود (۱. ۲. هفتم) و همچنین «پانزده هنر موبدان» (ش ۳۷) که شرحی به فارسی مغلوط و مبهمی دارد.

بجز خط پهلوی و فارسی، دین‌دبیره یا خط اوستایی نیز در این دستنویس به کار رفته است (۲. ۱). این کاربرد گذشته از مواردی عادی که در دستنویسهای دیگر پهلوی نیز معمول است (مثلاً بندهش، دستنویس ت.د۲، ص ۲۷۷،س ۵؛ دینکرد، چاپ مدن، ج ۲، ۴/۵۹۲) و در آنها هم واژه‌هایی گاهی با خط اوستایی به نگارش درمی‌آید؛ در م. او۲۹، در چند مورد دیگر هم نمودار می‌گردد: دو قطعهٔ اوستایی پُرغلط، در صفحات ۱۲۴ ـ ۱۲۵ («از وندیداد»، ش ۲۷) و چند سطر در صفحهٔ ۱۳۲ (وندیداد ۲۱، بندهای ۱ ـ ۴، در «بیان رستاخیز»، ش ۳۲)، و نیز جملاتی از گاهان (یسن ۴۵، بند۴، «از زندِگاهان»، ش ۳۰) بر صفحه ۱۲۹، که به زبان پهلوی تفسیر شده است. گذشته از این، خط اوستایی برای نوشتن واژه‌های غیراوستایی نیز در این دستنوشته به کار رفته است. این نگارش بویژه در قطعهٔ «نو بارانی» (ش ۲۶) دیده می‌شود و آن را باید تداومِ وارد شدن واژه‌های زنده و جدید زبان کاتب در م. او۲۹ دانست. این شیوهٔ پازندنویسی در م. او۲۹، که شاید به دومین کاتب آن بازگردد، با آنچه در قطعهٔ «پانزده هنر موبدان» (ش ۳۷) می‌آید، متفاوت است و پیشینهٔ آن را در کتابت بخش نخستین

1 - gloss.

این دستنویس، در قطعهٔ «وندیدادخوانی» (ش ۱۰) می‌توان دید. توضیحات فارسی برای عبارات پازند در «پانزده هنرِ موبدان» شاید افزوده‌های متأخرتر باشد بر این دستنویس (۱. ۲. هفتم).

۱. ۲. نگارش کتاب

چنان که ناشر در پیشگفتار خود یادآوری می‌کند، چگونگی ترکیب و فراهم آمدن پاره‌نوشتارهای پهلوی در این دستنویس، جدید است و گزینش و توالی آنها تازگی دارد و مختص به خود آن است. چنان که گذشت، برخی از این پاره‌نوشتارها دارای عنوانی به خط فارسی اند. اما گاهی هم در آن بیش از یک مطلب مستقل و پیوسته زیر یک عنوان واحد آمده است؛ مانند ص ۵۷، سطر ۸ («سه گناه بزرگ»، ش ۷) و ص ۶۸، سطر ۱۵ («وندیدادخوانی»، ش ۱۰) که مطلبی تازه و بی‌عنوان در آنها آغاز می‌شود. گاهی نیز چند پاره‌نوشتار مجموعهٔ پیوسته و متمایزی را تشکیل می‌دهد که می‌توان بر آنها نامی واحد نهاد؛ مانند قطعات مربوط به **باران** (صص ۱۱۷ ـ ۱۲۵) که مشتمل است بر یک قطعه مأخوذ از دینکرد («باران‌کرداری»، ش ۲۵) و یک قطعه که شاید انشای دومین کاتب م. او۲۹ است (نوبارانی، ش ۲۶) و یک قطعه کوتاه از وندیداد که به بارشِ باران بازمی‌گردد («از وندیداد»، ش ۲۷)؛ همچنین ده اندرز زرتشت و ضدِّ اندرز اَختِ جادو («اَختِ جادو»، ش ۲) که می‌توان هر دو را زیر یک عنوان جای داد. بدین شمار، با تقطیعی که گاهی تا حدّی دلخواه و بنابر سلیقهٔ شخصی خواهد بود، سی‌ودو تا سی‌وهفت قطعه در این دستنویس می‌توان بازیافت.

از روی قرائنی که در م. او۲۹ وجود دارد، برمی‌آید که صاحبان دو قلمی که کاتبان دو بخش مجزّای دستنویس اند، این پاره نوشتارها را بازنویسی و تدوین کرده‌اند و نیز احتمالاً خود قطعاتی بر آنها افزوده‌اند. بدین شمار، نگاشتنِ م. او۲۹ دو مرحلهٔ متفاوت را گذرانده است: نخست آن که نگارندگانی در طی چندین سال، و شاید حتّی چندین نسل (۱. ۴)، بیشتر به یاری حافظه و کمتر از طریق مراجعه به متنهای اصیل و رونویسیِ مستقیم، یا شاید تقریر یکی و تحریر دیگری، پاره‌نوشتارهای متنوّع آن را به نگارش درآورده‌اند. سپس دو تن، که باز احتمال دارد به زمانها یا مکانهای مختلفی متعلق باشند، به گردآوری و تدوین این اوراق پراکنده

پرداخته‌اند. همچنین هنگام بازنویسی و تنظیم این قطعات، خود نیز چیزهایی انشاء نموده و یا با استفاده از کتابهایی که در دسترس داشته‌اند، حجم کنونی را به کتاب بخشیده‌اند. نکتهٔ اخیر بیشتر به بخش دوم کتاب باز می‌گردد و دینکرد بویژه مأخذ برای این گونه قطعات بوده است که برگرفته‌هایی از آن، آخرین قسمتهای کتاب را می‌سازد. امّا احتمال آن هم هست که همین برداشتها از دینکرد نیز کار کاتب دوم م. او۲۹ نبوده و او فقط آنها را به ارث برده و به بازنویسی آنها پرداخته باشد. این حکم دربارهٔ «نوبارانی» هم که از تازه‌ترین پاره‌نوشتارهای این دستنویس است و با قطعهٔ پیشین خود ارتباطی بر اساس تداعی معانی و یادایاد دارد، نیز شاید صدق کند.

پدید آمدن م. او۲۹ در دو مرحله، یکی مشتمل بر بازنویسیِ پاره‌نوشتارهایی که کاتبان و تدوین‌کنندگان آنها را در دست داشته‌اند و دیگری نخستین نگارشِ آنها در اوراق پراکنده و ناپیوسته، از روی قرائن و دلائل زیر استنباط می‌شود:

۱. ۲. یکم) گذشت که در صفحه ۲، سطر سوم، آمده است: «بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان». این یادکردِ فارسیِ نام خداوند، ترجمهٔ «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» و جدیدتر است از یادکردِ نام خداوند با خط پهلوی، که قطعات کتاب گاهی با آن آغاز می‌شود (مانند صفحات ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۲). بنابراین آمدن دوبارهٔ نام خداوند، به طور ضمنی دلالت دارد بر رونویسی شدن پاره‌نوشتارها، و اگر تدوین مجدّد آنها در میان نمی‌بود، مانند بسیاری دیگر از آثار پهلوی، در سرآغاز م. او۲۹ نیز به یادکردِ نام خداوند به خط پهلوی، به همان شیوهٔ کهن، اکتفا می‌شد.

۱. ۲. دوّم) در صفحهٔ ۲۲، سطر ۵، عنوان قطعهٔ «بیان رستاخیز» (ش ۳۲)، آمده و قلم گرفته شده است. این قطعه در صفحه ۱۳۲ جای دارد. نیز در صفحهٔ ۱۰۰، سطر ۴ آمده است: «**در و چندست**» و این عبارت سپس خط خورده است. این کلمات را باید بخشی از عنوان پاره‌نوشتاری دانست که در صفحهٔ ۱۰۵، سطر ۱۳، چنین نوشته شده است: «**در دنیا (متن: وینا) مردم بد چند بوده [و] هست**». این نکته می‌رساند که هنگام نوشتن «اندرز آدرباد» در صفحهٔ ۲۲ («اَخت جادو»، ش ۲)، قطعهٔ «بیان رستاخیز»، که بعداً متن آن در صفحهٔ ۱۳۲ آغاز می‌گردد، آمادهٔ رونویسی بوده است و نیز هنگام نوشتن صفحهٔ ۱۰۰، مطلبی که در صفحهٔ ۱۰۵ به کتابت درآمده، وجود داشته و به دلیلی ــ که شاید توالی زمان نگارش آن

پاره‌نوشتارهای قدیمی و کهنگی بیشتر برخی باشد ـــ تقدّم و تأخّر آنها رعایت شده است.

۱. ۲. سوّم) نیز در صفحهٔ ۱۳، سطر ۹ آمده است: [illegible] (nēw، نیو، پهلوان). از این دو واژه، اولی هزوارش و دیگری صورت ایرانی آن است. به نظر می‌رسد که در دستنوشتهٔ اصلی، [illegible] پرنوشت و توضیحی برای واژهٔ [illegible] بوده و کاتب هنگام بازنویسی، هر دو را در یک ردیف شمرده و دوّمی را هم در متن وارد کرده است. سپس خود وی، یا شخصی دیگر، آنها را با کلمهٔ فارسی «پهلوان» شرح نموده است. همچنین «پیدایش»، که پرنوشت [illegible] (da[hi]šn) است، در صفحهٔ ۳، سطر ۶، بر روی سطر آمده است. نکتهٔ اخیر احتمالاً دلالت بر آن دارد که رونویسی‌کننده توضیحی را لازم دیده و آن را به جای آوردن در حاشیه، در متن وارد کرده و یا پرنوشت پیشین را بر روی سطر باز نوشته است.

۱. ۲. چهارم) این استنباط را دوباره‌نویسی‌هایِ م. او۲۹ نیز تأیید می‌کند. روی‌هم‌رفته نزدیک به ده صفحه از این دستنویس دو بار نوشته شده است (۱. ۲. پنجم). از این میان، صفحات ۳۳ ـ ۳۴، که در جای درست خود قرار دارد، در صفحات ۲۷ ـ ۲۸ هم دوباره‌نویسی شده است. از آنجا که جز اختلافاتی جزئی در این دوباره‌نویسی دیده نمی‌شود و نیز آغاز و پایان صفحات در آنها یکسان نیست، چنین پیدا است که هنگام نوشته شدن صفحات ۲۷ ـ ۲۸ م. او۲۹، پاره‌نوشتار «تهمورس و جمشید» (ش ۳)، که صفحات ۳۳ ـ ۳۴ جزء آن است، وجود داشته است. این قطعه از نوشته‌هایی است که ویژگیهای اصلی زبان م. او۲۹ بروشنی در آن به چشم می‌خورد و آن را باید نگارش و انشای یکی از نویسندگان این دستنویس دانست (۲. ۱). به همین دلیل، این قطعه که بازنویسی از روی نوشته‌ای قدیمیتر و شناخته و مشهور نیست و خود به گروه فراهم‌آورندگان و سازندگان م. او۲۹ تعلق دارد، اوراق پراکندهٔ آن به هنگام تدوین این دستنویس جابجا شده و لذا، این دو صفحهٔ آن دو بار به کتابت در آمده است.

۱. ۲. پنجم) در دوباره‌نویسی‌ها گاهی املائی غلط یا ناعادی برای یک واژه، یا غلط‌نویسی می‌آید و این اشتباه در هر دو بار نوشتن تکرار می‌شود. مثلاً [illegible] در صفحه ۹۶، سطر ۱۵ و معادل آن در صفحه ۹۹، سطر ۵ می‌آید که صورت غلط برای [illegible] است و در صفحه ۹۶، سطر ۱۵، ...[illegible] قلم گرفته شده است: [illegible]. در صفحه ۲۸، سطر ۱ و برابر آن در صفحه ۳۳، سطر ۱۷، هر دو [illegible] به جای [illegible] نوشته شده و کلمه [illegible] هم در صفحه ۲۷، سطر ۱۰، و هم در صفحه ۳۳، سطر ۹، از قلم افتاده است. نیز املای

نامعمول [illegible] برای [illegible] در صفحه ۷۶، سطر ۴ و دوباره‌نویسی آن در صفحه ۱۱۴، سطر ۱۷ و هم در صفحه ۷۶، سطر ۱۳ و دوباره‌نویسی آن در صفحه ۱۱۵، سطر ۸ می‌آید؛ حال آن که مثلاً در همان قطعه، در صفحه ۷۵، سطرهای ۱۱ و ۱۳، همانند دوباره‌نویسی آنها در صفحه ۱۱۴، سطرهای ۹ و ۱۱، این واژه دارای املای عادی خود است.

۱. ۲. ششم) در صفحهٔ ۴۵، سطر ۲، یک تکّه از داستان «تهمورس و جمشید» (ش ۳، بند ۶۲) حذف شده و این حذف‌شدگی در متن م. او۲۹ با نشانه مشخص گشته است. بیگمان این شکستگی و نشانه‌گذاری را باید ناشی از گم شدن عبارات یا جملاتی دانست که در نگارش نخستین و اصلی در اوراق کهنهٔ پاره‌نوشتار مزبور پیش آمده بوده است و رونویسی‌کننده هنگام کتابت آنها را نیافته و ناگزیر جای خالی آن را در نسخهٔ حاضر حفظ کرده است.

۱. ۲. هفتم) با سنجیدن «پانزده هنر موبدان» (ش ۳۷) در م. او۲۹ با ضبط دیگر پازند آن (متن‌های پازند، ص ۳۳۵؛ در آنجا این قطعه با عنوانِ فارسی «ده‌وپنج خصلت آسورنان»، آمده است) می‌توان نخست تمایز ویژگیهای اصلی شیوهٔ نگارندگان م. او۲۹ را بار دیگر بازیافت: بی‌دقتی و نیز تأثیر لهجه و گویش زبان زنده (۲. ۱). این نکته خود فرضیهٔ نگارش پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ را از روی حافظه و یاد و یا تحریر تقریرات استاد تأیید می‌نماید. سپس باز اختلافی که هنوز میان زبان اصیل و سره اصل پازند و قدیمیترِ «پانزده هنر موبدان»، بویژه پس از قیاس و تصحیح ضبط آن در م. او۲۹ با روایت متن‌های پازند، نسبت به پرنوشت و تفسیر عبارات و واژه‌های آن به خط فارسی وجود دارد، به چشم می‌خورد: نگارندهٔ م. او۲۹ این قطعه را نیز از روی حافظه بازنگاری کرده یا آن را شنیده و نوشته است. ولی آیا نویسندهٔ شرح فارسی آن نیز همو است؟

۱. ۲. هشتم) خط اوستایی در هر دو بار نوشته شدنِ پاره‌نوشتارِ «پانزده هنر موبدان»، بر صفحات ۱۶۰ و ۱۶۱ همانند و واحد است و فقط بر صفحهٔ ۱۶۱ ترجمه و تفسیر فارسی هم افزوده شده است. این خط از آنِ دومین کاتب و تدوین‌کنندهٔ دستنویس م. او۲۹ است. وی شاید «پانزده هنر موبدان» را خود به یاد آورده و نگاشته و یا به رونویسی از بازنگاری پیشین آن پرداخته باشد. اگر حتی خط فارسی در شرح این پاره‌نوشتار را از وی ندانیم، باز باید پذیرفت که تاریخ ۱۲۱۱ یزدگردی بر صفحهٔ ۱۰۹ (= ۱۱۲ متن چاپی) این دستنویس به خطّ او است. نیز این تاریخ را باید به زمان آخرین تدوین بخش دوم م. او۲۹ بازگشت داد و نه دوران

نگارش اصلی پاره‌نوشتارهای کهنه‌تر آن.

به هر تقدیر، نگارشِ «حقیقتِ گلشاه» (ش ۸) در م. او۲۹ مقدّم است بر زمان نوشتن پاره‌نوشتار نظیر آن در روایات داراب هرمزیار (سَرْنگار و یادداشتهای «حقیقت گلشاه»). بدین شمار، اگر این استنباطات نادرست نباشد، بر مبنای آنها باید گفت که حداکثر دوّمین کاتب م. او۲۹ خود نویسندهٔ پاره‌نوشتارهای «باریابی زرتشت» (ش ۱۹) و «فضل دیگر» (ش ۲۰) و نیز احتمالاً «نصیحت» (ش ۲۱) است و نه قطعاتی دیگر. در بارهٔ «نوبارانی» (ش ۲۶) هم در این باره تردید بر جای می‌ماند.

پس با توجه به آنچه گذشت، از مجموع قرائنی که در م. او۲۹ وجود دارد، این استنباط پدید می‌آید که تدوین‌کنندگانِ آن صاحبان همین دو قلمی‌اند که خط آنها در کتاب کنونی دیده می‌شود و بازنویسی پاره‌نوشتارهای اصلی آن به دست دو کاتبِ پدیدآورندهٔ کتاب در همین نسخه‌ای انجام گرفته است که اینک با شمارهٔ MU29 در کتابخانهٔ نخست‌دستور مهرجی‌رانا ضبط است و نگاهداری می‌گردد و به صورت چاپ عکسی انتشار یافته است. دلیل اصلی در این ادّعا آن است که اگر بار دیگر کسی، پس از تدوین و نگارش پاره‌نوشتارهای پراکندهٔ مورد گفتگو و درآمدن آنها به شکل کتابی مدوّن، به بازنویسی کتاب پرداخته و آن را نسخه‌برداری کرده بود، بسیاری از این آثار تدوین اصلی را می‌زدود و آنها را به صورت قلم‌گرفتگی و دوباره‌نویسی و اشتباهات و اغلاطی که اینک در م. او۲۹ وجودشان به چشم می‌خورد، به این وضوح و صراحت بر جای نمی‌گذاشت. به همین علّت می‌توان پذیرفت که خط دو کاتب م. او۲۹ همان خط تدوین‌کنندگان آن است و به احتمال هم اینان باید افزایندهٔ برخی از پاره‌نوشتارهای گروه سوم (۱. ۲. هفتم و هشتم؛ ۱. ۴) بر این دستنویس باشند؛ گر چه حکم اخیر را شاید هم نتوان قطعی دانست. همچنین به نظر می‌رسد که دستنویس پاریس، رونویسی از م. او۲۹ است (۴. ۳. یکم).

۱. ۳. نگارندگان و کاتبان کتاب

با بیان فرضیه‌ای از این دست در پیدایش م. او۲۹، باید پذیرفت که میزان آشنایی نویسندگان پاره‌نوشتارهای نخستین آن و نیز موبدی که به تدوین و بازنویسی بخش یکم آن پرداخته، با زبان پهلوی بیشتر از دوّمین بوده است. اثبات این ادّعا مستلزم توصیف دقیقِ صرف‌ونحو همهٔ کتاب و نیز سنجش آن با زبان پهلوی و فارسی کلاسیک خواهد بود، اما با تکیه بر شمّ زبانی می‌توان آن را ادراک و تصدیق نمود. پایهٔ این حکم بر این واقعیت استوار است که اختلاف میان زبان پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ چندان است که بعید به نظر می‌رسد نویسندهٔ واحدی بتواند همهٔ آنها را نگاشته باشد (۱. ۴). در پاره‌نوشتارهای آغازین کتاب نوعی زبان پهلَوی دیگرگون و متفاوت از آثار کلاسیک دیده می‌شود که شاید خصائص زبان مدرسی پهلَوی موبدان را در قرون متأخر در بر داشته باشد. به هر تقدیر، بسیاری از نکات متفاوت و نامعمول و غریبِ زبان این پاره‌نوشتارها را در کتابهای پهلوی دیگر هم می‌توان یافت (۳. ۲ و ۳. ۲. دوّم). از سوی دیگر، در پاره‌نوشتارهایی دیگر از م. او۲۹، عناصری متعلق به زبان فارسی دری به بیشتر دیده می‌شود. این قطعه‌ها را باید قطعه‌های تازه‌تر در م. او۲۹ شمرد. با اینهمه، نشانهٔ ویژه‌ای در دست نیست که بر اساس آن بتوان گفت که این قطعه‌ها نخست به فارسی نوشته و سپس به پهلوی برگردان شده‌اند.

در سنجشی میان کهنگی و کهنیکی و اصالت زبان و مفاهیم و مضامین پاره‌نوشتارهای بخش نخستین م. او۲۹ و تحوّل نسبی آن در دوّمین بخش، و نیز با داوری بر اساس تسلّط و آشنایی اصیل‌تر کاتب نخستین، می‌توان سیری از تحوّل زبان مدرسی فقیهان و موبدان زرتشتی را مشاهده نمود که با کوشندگیِ تنگدستانه و دشواریِ تلخ، پایداری خویش را نه تنها در نگاهداری میراث مکتوب کهن تداوم بخشیده‌اند، بلکه حتی به بازگویی خلّاق، و آفرینندگی در بیان تازه از قصص و روایات کهن نیز دست یازیده‌اند. قصه‌پردازی و پردازش داستان ویژگی ممتاز م. او۲۹ است و بیگمان حاصل شرایط ثبات و شکوفایی اقتصادی پُررفاهی باید بوده باشد. این گونه سراییدن داستان را به زبان پهلوی شاید بتوان از آخرین جنب‌وجویی پنداشت که زبان قدیمی و مصنوعاً زنده نگاهداشتهٔ مدارس موبدان، در کنار سلطهٔ هر چه فزونتر فارسی دری، با آن حضور خود را اعلام می‌دارد و نیز عناصری از گونهٔ گفتاری زبان مدرسی یا قومی و خانگی اصلی و اصیل خویش را در آن به یادگار می‌گذارد.

تحول عناصر زبانی و درآمدن آنها به شکل فارسی از یک سوی، و نیز از سوی دیگر، درآمدن استدلال دانشمندان دانا به علم کلام و فلسفه و مسلّط بر دانش قدیمی دینی به صورت بیانی عامیانه که در «باریابی زرتشت» (ش ۱۹) دیده می‌شود، گویای سیر تحوّل فرهنگ، لااقل در بخشی از جامعهٔ زرتشتی، در طی قرون است. این گونه سیر تحوّلِ زبان و مضامین را در پاره‌نوشتارهای م. او۲۹، باید نمونه‌ای از دیگرگونی و تغییری به شمار آورد که در نزد گروههای مختلف و متعدد بهدینان، ساکن در نواحی گوناگون کشور، در قرون متأخر روی داده است و شیوهٔ نگارش و نیز فرهنگ و علم دین را، در هرکجا به شکلی ویژه، دستخوش تطوّر کرده است. به نظر می‌رسد که نوشتن به فارسی زرتشتی و نیز اختیار کردن دین دبیره برای نگارش مطالب تازه و جدید در نزد دیگران رسم بوده است، ولی در همان حال، سیری برای تحول خط و نوشتن در م. او۲۹ پیش آمده است که بیشتر مختصّ خود آن است تا آن که قابل تعمیم دادن به دیگر نویسندگان بهدین آن روزگاران باشد.

۱. ۴. دیگرگونی زبان و مضمون در م. او۲۹

گذشت که در این دستنویس ۳۲ تا ۳۷ پاره‌نوشتار — بر حسب طرز برش دادن و نام نهادن بر آنها — آمده است. اندازهٔ این پاره‌نوشتارها از چند سطر تا بیست‌ودو صفحه است. نیز بجز یک قطعهٔ اوستایی («از وندیداد»، ش ۲۵) و یک نصیحت فارسی (ش ۲۱) و همچنین قطعهٔ پازندِ «پانزده هنر موبدان» (ش ۳۷)، دیگر پاره‌نوشتارها کلاً و اساساً به زبان و خط پهلوی است. این قطعه‌های پهلوی را گاهی می‌توان بازنویسی از متنی قدیمیتر و شناخته دانست؛ اما برای برخی دیگر از آنها بنده هنوز نتوانسته است مأخذی بیابد که انطباقِ واژه به واژه میان آن و نوشتهٔ آمده در م. او۲۹ میسّر باشد.

پاره‌نوشتارهایی که برگرفته از متونی قدیمی‌اند نیز اغلب واژه‌ها و عباراتِ و حتی جملاتی اضافی، یا کمتر دارند و همچنین املای واژه‌های آنها در دو متن اغلب کاملاً یکسان نیست. این افزوده‌ها و کاستگی بروشنی هم مؤیّد دورنمایی است که به یاری چندی از قرائن و نشانه‌های زِبَرنوشته از طرز پدید آمدن م. او۲۹ در نظر می‌آید و هم آن که در مجموع هماهنگ است با ویژگیهای عامِ سبکی و زبانی قطعاتی که به دست نگارندگان م. او۲۹ کتابت یافته‌اند و آنها را

باید مختص این دستنویس شمرد و پاره‌نوشتارهای انشایی و نگارشی این کتاب محسوب داشت. بنابراین، بخشی از این پاره‌نوشتارها را می‌توان انشایی و نگارشی نام نهاد و بخشی دیگر را مأخوذ و برگرفته از متونی کهنتر گفت. بخش سوّمی را هم بر این دو باید افزود و آن نگارشِ خودبخود و انشای ارتجالی کاتبان است که شاید به هنگام تدوین دستنویس حاضر آنها را نگاشته و یا این که کسانی دیگر پیش از تدوین‌کنندگان، آنها را بر نوشته‌های پیشینیانِ خود افزوده باشند.

فزونتر آن که ویژگی متمایز م. او۲۹ فراوانی اغلاط موجود در آن است، که حتّی در نگارش مجددِ دوباره‌نویسی‌های آن هم به چشم می‌خورد. این خصیصه را به هر شکل که توجیه کنیم، خاصیتّی در کنار آن و همگام با آن رشد می‌کند و آن پدیدار گشتن آثاری از زبان گفتاری و زندهٔ نگارندگان در نوشته است. با آن که شکل ثابت نگارشی و خطّی و املای تاریخی برای کتابتِ واژه‌های پهلوی و نیز یادگارهایی از متونی که پاره‌نوشتارهای گروه دوم از آن مأخوذ است، هماهنگ با پرورش مدرسی موبدان، ناگزیر م. او۲۹ را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد و از بروز مستقیم و روشن زبان زنده در نوشتهٔ پهلوی می‌کاهد؛ باز جلوه‌هایی از زبان گفتاری را در این نوشتارها می‌توان باز یافت. از آنجا که م. او۲۹ در واقع نگارش و تألیف است و نه رونویسی و نسخه‌برداری؛ پس در این تألیف متأخر، گاه وگذاری برخی از خصائص واژگانی و آوایی و نحوی زبان زنده و گفتاریِ نگارندگان آفتابی گشته است.

گذشته از انعکاس نحو زبان، از آنجا که املای تاریخی و شکل ثابت نگارش واژه‌ها گاهی دستخوش تغییر شده است، نشانه‌هایی از چگونگی خصائص آوایی زبان در خط انعکاس دارد. با این توضیح که نخست، گاهی واژه چنان که تلفظ می‌شده است، به نگارش درآمده است (۲. ۲. دوم). دیگر آن که به دلیل بافت آوایی، گاهی واجهای زبان به یکدیگر شباهت یافته و همانند با یکدیگر به گوش می‌رسیده‌اند. در نتیجهٔ این شباهت، در این موارد گاهی به جای واجنویسی کردن و نگاشتن واژه به صورت دقیق و درست واجی یا حتی به کاربردن املای سنّتی و تاریخی عادی آن، به نوشتن آواهایی که شنیده می‌شده است، دست زده‌اند. این نگارشِ تلفظ واژه و «تلفظ‌نویسی» آنها، در واقع از طریق اختلاط واجگونه‌های یک واج با واجی دیگر، موجب پدید آمدن املایی ناعادی برای واژه گشته است. از رویِ همین گونه آمیختگی‌ها است که گاهی می‌توان به تقریب چگونگی تلفظ شدن واجها را حدس زد و به برخی ویژگیهای

آوایی آنها پی برد (۲. ۳). در برخی از موارد نیز به نظر می‌رسد که بر اساس همین جزئیاتِ آفتابی‌شده از زبان زمانهٔ آنان و در قیاس با چندی مشابهات آنها در دیگر متون، شاید بتوان قواعدی کلی در بارهٔ تاریخ تحوّل آواهای زبان استخراج کرد.

همین گونه انعکاس صرف و نحو و خصائص آوایی زبان زندهٔ گفتاری و حتی دیگرگونیهای معنایی واژه‌ها در م. او۲۹ این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که اختلاف موجود در گونه‌های سبکی و زبانیِ پاره‌نوشتارهای آن ناشی از تفاوت گونه‌های فردی زبانی و نیز شاید احیاناً حاصل تحوّل زبان در طیّ زمان و یا حتّی اختلاف مکانی است. به هر تقدیر، بیگمان میان زبان در داستان «گرشاسب» (ش ۱) و «روز اورمزد، ماه فروردین» (ش ۱۶) و نیز «نوبارانی» (ش ۲۶) و «باریابی زرتشت» (ش ۱۹) اختلافی وجود دارد که قابل انکار نیست: مثلاً حروف اضافه زائد فراوان در داستان «گرشاسب» در هیچ یک از این سه پاره‌نوشتار دیگر دیده نمی‌شود و همچنین kū ka / kū kē آغازین در جملات. در «روز اورمزد، ماه فروردین»، واژهٔ nēz (= نیز) چهارده بار به کار رفته و این تنها مورد کاربرد این واژه در م. او۲۹ است. در «باریابی زرتشت» و «نوبارانی»، در ساخت افعال استمراری واژکِ «می» دیده می‌شود و واژه‌های تازه و عربی / فارسی به آسانی و گاه نیز خلاف قاعده و غلط، در آنها می‌آید. این چند مورد نمونه‌هایی است از چنین اختلاف و تفاوتی در پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ و توضیح بیشتر آن در سَرْنگارِ هر یک از پاره‌نوشتارها یاد می‌گردد و در آوانویسی متن جزئیات آن انعکاس یافته است.

پاره‌نوشتارهایی که نام «انشایی و نگارشی» بر آنها نهاده شد و به احتمال تامّ نگارش و انشای نگارندگان م. او۲۹ است، دارای خصائص زبانی متمایزی است که حدِّ فاصلی میان پهلوی و فارسی دری را بازنمون می‌کند، همراه با عناصر گویشی و مدرسیِ چندی. این پاره‌نوشتارها بیشتر با نوشته‌های فارسی زرتشتی و مضامین آنها و نیز نوشته‌های معروف به پازند شباهت و قرابت دارد تا آثار پهلوی و قدیمتر. هم زبان و هم گاهی مضمونهای این پاره‌نوشتارها دارای ویژگی و غرابت است و هماهنگ با نمایش تحول زبان و باورهای زمانه، نوعی تغییر و تطوّر و انحطاط فرهنگی را نشان می‌دهد. از نظرگاه زبانی، این به اصطلاح انحطاط عبارت است از دور ماندن از زبان ادبی و کلاسیک پهلوی و نیز فارسی دری و قواعد دستوری و واژه‌های آشنای آنها.

این روند در گزینش و تغییری که در نگارش مجدّد آن قطعه‌های پهلوی که دارای مأخذ مشهور اند، نیز روی داده است و در م. او۲۹ دیده می‌شود و با دگرگونی زبانی آن هماهنگی و انطباق دارد. به بیان دیگر، همین گونه دیگرشدنِ زبان را در همین بازنگاری نوشته‌های قدیمتر نیز می‌توان بازیافت: بر اثر افزودن واژه‌هایی، گاهی تک‌وتوک و گاهی نیز عبارات و جملات بسیار بیشتر، تغییراتی کم‌وبیش در آنها پدید آمده و در برخی موارد نیز پاره‌نوشتارهایی تازه در لابلای نوشته‌های منقولِ کهن ساخته شده است. این افزایه‌ها و پاره‌نوشتارهای گروه اخیر روی‌هم‌رفته روشن می‌کند که کدام بخش از مفاهیم و اساطیر و داستانهای قدیمی بیشتر مورد نظر و دلبستگی بهدینان در آن روزگاران بوده است. همراه با گزینش و تغییرهایی چنین، بخوبی دیگرگونی مفاهیم و مضامین و عقاید را نیز در این دستنویس می‌توان دید که خود با تحوّل زبان همگام است و بازتابی از اندیشهٔ جامعهٔ تنگدست و سرسختی را نمایان می‌گرداند با امیدی قاطع و روشن به رستگاری پایانی و نهایی.

۱. ۵. فهرست پاره‌نوشتارها

پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ به تعبیری عبارت‌اند از:

(۱) «گرشاسب» (صص ۲ ـ ۴/۲۲؛ نگارشی و اصلی)؛ (۲) «اخت جادو» (صص ۶/۲۲ـ ۱۷/۲۶ و نیز ۱/۲۹ ـ ۱۵/۳۱، برگرفته از دینکرد صص ۱/۲۰۹ ـ ۷/۲۱۲؛ و ۱/۲۷ ـ ۱۷/۲۸ دوباره‌نویسی و تکراری است از ۱/۳۳ – ۱/۳۵)؛ (۳) «تهمورس و جمشید» (صص ۱۶/۳۱ ـ ۱۷/۴۷، نگارشی و اصلی)؛ **ایزد بهرام**: (۴) «شمارهٔ امشاسپندان در دین» (صص ۴۸ ـ ۴/۵۵، نگارشی و اصلی)، (۵) «نمودارِ ایزد بهرام» (صص ۴/۵۵ ـ ۱۴/۵۶، نگارشِ بخشی از بندهای ۲ ـ ۲۷ زندِ بهرام‌یشت)، (۶) «استوفرید ایزدبهرام» (صص ۱۴/۵۶ ـ ۷/۵۷، نگارشی و اصلی)؛ (۷) «سه گناه‌بزرگ» (صص ۸/۵۷ ـ ۱۶/۵۹، نگارشی و اصلی)؛ (۸) «حقیقت گلشاه» (صص ۱۸/۵۹ ـ ۱۷/۶۷، از ۳/۶۰ تا ۲/۶۳ آن برگرفته از دینکرد صص ۱۹ و ۲۰، صص ۱۹/۲۸–۲۹؛ صص ۳/۶۳ ـ ۱۷/۶۷: نگارشی و اصلی)؛ (۹) «پرسش میدیوماه از زرتشت» (ص ۱/۶۸ ـ ۱۵/۶۸، نگارشی از گروه سوم با اشاره به وندیداد)؛ (۱۰) «وندیدادخوانی» (صص ۱۵/۶۸ ـ ۸/۶۹، نگارشی از گروه سوم)؛

(۱۱) «پیدایی آتش» (ص ۸/۶۹ ـ ۱۷/۶۹، همانند با بندهش، صص ۱۲۴ ـ ۳/۱۲۵، از دستنویس ت.د۲، با نگارشی تازه)؛ (۱۲) «فریدون ضحاک را گرفت» (ص ۱/۷۰ ـ ۵/۷۰، معادل با شایست‌ناشایست، فصل ۲۰، بند ۱۸ و دینکرد، ص ۸۱۱، سطرهای ۱۳ ـ ۲۱)؛ (۱۳) «دربارهٔ رستاخیز» (صص ۸/۷۰ ـ ۱۷/۷۱ همانند با بخشهایی از «روز خرداد، ماه فروردین»، کتاب متن‌های پهلوی، صص ۱۰۶ ـ ۱۰۸)؛ (۱۴) «گرز مهرایزد» (ص ۷۲، نگارشی از گروه سوم)؛ (۱۵) «از شاهی گشتاسب تا یزدگرد» (ص ۱/۷۳ ـ ۵/۷۳، نگارشی از گروه سوم)؛ (۱۶) «روز اورمزد، ماه فروردین» (صص ۶/۷۳ ـ ۱۷/۷۸، و دوباره‌نویسی آن در صص ۷/۱۱۲ ـ ۸/۱۱۷، اصلی و نگارشی)؛ (آغاز بخش دوم دستنویس با خط دوّمین کاتب): (۱۷) «آخر هزاره» (صص ۸۲ ـ ۳/۱۰۰، صص ۱۱/۹۵ ـ ۹۷ در صص ۹۸ ـ ۳/۱۰۰ دوباره‌نویسی شده است؛ اصلی و نگارشی با شباهت به زند بهمن‌یسن)؛ (۱۸) «نمادهای امشاسپندان» (صص ۴/۱۰۰ ـ ۱۵/۱۰۱، برگرفته از بندهای ۱ تا ۸، از پاره‌نوشتاری که در جای فصل پانزدهم از تکملهٔ شایست‌ناشایست آورده شده است)؛ (۱۹) «باریابی زرتشت» (صص ۱۶/۱۰۱ ـ ۱۵/۱۰۲، نگارشی از گروه سوم)؛ (۲۰) «فضل دیگر» (صص ۱۶/۱۰۲ ـ ۱/۱۰۴، نگارشی از گروه سوم)؛ (۲۱) «نصیحت» (صص ۱/۱۰۴ ـ ۸/۱۰۴، نگارشی با خط و زبان فارسی)؛ (۲۲) «گوشدا» (صص ۹/۱۰۴ ـ ۱۲/۱۰۵، پاره‌نوشتاری که در جای فصل یازدهم، بند۴، از تکملهٔ شایست‌ناشایست جای داده شده است)؛ (۲۳) «بهترین و بتّرین مردم» (صص ۱۳/۱۰۵ ـ ۱۱/۱۰۸، برگرفته از دینکرد، ص ۲/۳۳۴ ـ ۱۰/۳۳۵)؛ (۲۴) «نشانهای زادن منجی» (صص ۱۱/۱۰۸ ـ ۵/۱۱۲)؛ (تاریخ کتابت دستنویس، یعنی روزسروش از ماه اردیبهشت ۱۲۱۱ یزدگردی، بر صفحهٔ ۱۱۲، س ۶)؛ **باران**: (۲۵) «باران‌کرداری» (صص ۹/۱۱۷ ـ ۱۷/۱۲۰، برگرفته از دینکرد سوم، صص ۱۶/۱۰۷ ـ ۲/۱۱۰)، (۲۶) «نوبارانی» (صص ۱/۱۲۱ ـ ۸/۱۲۴، نگارشی از گروه سوم)، (۲۷) «از وندیداد» (صص ۸/۱۲۴ ـ ۷/۱۲۵، وندیداد ۲۱، بندهای ۱ تا جمله اول از بند ۴)؛ (۲۸) «فرگرد هشتم هوسپارم نسک» (صص ۸/۱۲۵ ـ ۲/۱۲۸، برگرفته از دینکرد، از صفحه‌های ۸۹۸ و ۹۲۱ ـ ۹۲۲)، (۲۹) «خویدودس» (صص ۳/۱۲۸ ـ ۵/۱۲۹، همانند با پاره‌نوشتاری که در جای فصل ۱۸ شایست‌ناشایست جای دارد)، (۳۰) «از زندگاهان» (۵/۱۲۹ ـ ۲/۱۳۰، یسن ۴۵، بند ۴ با تفسیر: پهلوی یسنا ۱۱/۱۹۵ ـ ۱/۱۹۶ و نیز

دستنویس ت.د۲۸، ۱۳/۳ ـ ۵/۴)؛ (۳۱) «بتّرین مردم» (۳/۱۳۰ ـ ۱/۱۳۲ برگرفته از دینکرد صص ۶۶۵ ـ ۶۶۶ و نیز ص ۴۴۸ به صورت جملاتی پراکنده)؛ (۳۲) «بیان رستاخیز» (صص ۲/۱۳۲ ـ ۸/۱۳۷ : ص ۸/۱۳۲ – ۱۷/۱۳۲ وندیداد ۱۹، بند ۲۶؛ صص ۱۷/۱۳۲ ـ ۱۳۷ ـ ۸ معادل بندهش بخش نوزدهم، صص ۱۲/۲۲۱ ـ ۵/۲۲۸ یا ۶/۲۲۶، از دستنویس ت.د۲، با نگارشی تازه)؛ (۳۳) «نخستین آفریده، بهمن» (صص ۹/۱۳۷ ـ ۱/۱۴۳، برگرفته از دینکرد، صص ۵۹۱ ـ ۵۹۳، ۶۵۵ ـ ۶۶۱ به صورت عبارات و جملات پراکنده و آشفته)؛ (۳۴) «دانایی زرتشت» (صص ۲/۱۴۳ ـ ۴/۱۴۴ برگرفته از دینکرد هفتم، صص ۱۳/۶۴۵ ـ ۶/۶۴۶)؛ (۳۵) «فرگرد هشتم دامداد» (صص ۵/۱۴۴ ـ ۱۱/۱۵۰ برگرفته از دینکرد که واژه‌ها و مطالبی به شکل پراکنده و آشفته از صفحه‌های ۵۹۱ تا ۶۶۶ آن نقل شده است)؛ (۳۶) «از دینکرد» (صص ۱۲/۱۵۰ ـ ۷/۱۶۰، برگرفته از دینکرد نهم، صص ۱۸/۹۳۲ ـ ۷/۹۳۳ و دینکرد ششم، قطعه‌هایی پراکنده از ص ۴۹۲ تا ص ۵۰۶)؛ (۳۷) «پانزده هنر موبدان» (ص ۸/۱۶۰ ـ ۱۷/۱۶۰ و نیز بازنویسی و افزوده‌هایی بر آن در ۱۶۱؛ برابر با «ده‌وپنج خصلت آسورنان» در کتاب متن‌های پازند، ص ۳۳۵).

چنان که ملاحظه می‌گردد پاره‌نوشتارهای نگارشی و اصلی بیشتر در بخش نخستین کتاب آمده است که به خط نخستین کاتب م. او۲۹ است. خلاف این، قطعه‌های برگرفته از دینکرد بویژه در بخش دوم آن بیشتر است. این هر دو را می‌توان مکمّل یکدیگر دانست و در تأیید فرضیهٔ زِبَرنوشته دربارهٔ چگونگی پیدایشِ م. او۲۹ گفت که پاره‌نوشتارهای قدیمی و نگارشی را همراه با نوشته‌هایی عمدتاً برگرفته از کتابهای شناخته و اصیل به دنبال یکدیگر کتابت و آنها را تدوین کرده‌اند و دستنویس م. او۲۹ را پدید آورده‌اند. نیز نشان پردازش یافتن برخی از این پاره‌نوشتارهای نگارشی و انشایی بر اثر یادایاد و تداعی معانی آشکار است که آنها را نتیجهٔ نگارش ارتجالی و خودبخود کاتبان هنگام بازنویسی پاره‌نوشتارهای دیگر می‌توان دانست. این بخش از دستنویس بویژه نشانهای جدیدتر زبان در خود دارد و قطعه‌های نگارشی گروه سوم را می‌سازد که گاهی شاید جز کاربرد خط پهلوی در نوشتن نتوان وجه مشترکی میان برخی از آنها با فارسی میانه دید و زبان آنها بیش از آن‌که پهلوی باشد، به نظر می‌رسد که گونه‌ای از فارسی دری قدیمی است؛ گر چه گاهی حتّی خط نیز در آنها آمیختگی می‌یابد، چه با فارسی و چه با دین‌دبیره.

۲. ۱. خط و زبان

از آنجا که م. او۲۹ با خط پهلوی نگارش یافته است، ناچار باید آن را یک کتاب پهلوی به شمار آورد. امّا نخست باید به تنوّع زبان در پاره‌نوشتارهای آن اشاره نمود که دست کم از نظر تاریخی قابل تقسیم به سه گروه است (۱. ۴): پاره‌نوشتارهای نگارشی و اصلی، قطعه‌های برگرفته از آثار پیشینیان، افزوده‌های کاتبان یا نویسندگان متأخرتر. سوّمین گروه از این پاره‌نوشتارها در واقع بیشتر فارسی است تا پهلوی. در قطعه‌های گروه دوم آشکارا اختلاطی میان گونه‌های زبانی م. او۲۹ با نثر کهن نمایان می‌گردد، مثلاً از طریق افزایه‌هایی چون حروف اضافهٔ زائد. اما در گروه نخستین و اصلی از این پاره‌نوشتارها گونه‌ای پیچیده و ملمّع از زبان پهلوی دیده می‌شود که اختلافی نمایان با آثار متقدّم پهلوی در آنها به چشم می‌خورد.

در اینجا به نظر می‌رسد که زبان پهلویِ کلاسیک با دو گونه عناصر مضاعف در هم آمیخته است. نخستین آنها نوعی زبان مصنوعاً زنده‌نگاهداشته‌شده در مدارس دینی بوده است که ضمن تحوّل یافتن، متکی بر سنت کهن است و گونهٔ خاصّی پدید آورده است با نحوی پیچیده و چندوجهی و مستلزم تحقیق مستقل. عناصر نوع دوم متعلق به زبان گفتاری و زندهٔ نگارندگان بوده است که شباهت نمایانی با آثار کلاسیک فارسی دری دارد (۳. ۲). ویژگیهای عناصر گروه دوم را باید ناشی از تحوّل طبیعی زبان فارسی میانهٔ گفتاری و درآمدن آن به دوران جدید دانست.

سهل‌انگاری و کتابت نادرست در م. او۲۹ بیگمان وجود دارد (۱. ۴). حتی می‌توان نداشتن ممارست و استادی در نگارش و زبان مدرسی را نیز بر این افزود و این نقصان را شاید گاهی بتوان دستاورد تقریر کردن استاد و تحریر و نگارش یافتن آن تقریر به دست شاگرد دانست. ولی حقیقت دیگر این است که زبان پهلوی در م. او۲۹ چونان زبانی زنده به کار رفته و با آن، داستان و مطالبی تازه نوشته شده است؛ چنان که حتی نقل مضمون هم که همراه با عبارات و جملاتی از مآخذ اصلی در آن می‌آید، باز نگارش است ونه رونویسی و نسخه‌برداری. بدین شمار، خلاف تأثیر زبان شفاهی و گفتاری در آن می‌توان به قدمت م. او۲۹ اذعان داشت. زیرا نخست، نگارندگانِ پاره‌نوشتارهای آن به خلق اثری تازه و روایت و بازسرایی داستان یا نوشتن چیزی نو به زبانی مدرسی و کهن پرداخته‌اند و هر چند نتوانسته‌اند به حفظ تامّ و کامل آن نائل آیند، زبان قدیمی برای نگارندگان پاره‌نوشتارهای اصلی آن آشناتر از فارسی بوده

است. دوم آن که هنگام پدیدار گشتن جلوه‌هایی از زبان گفتاری در م. او۲۹ با عناصری کهن روبرو می‌شویم که در موارد بسیار نظائر آنها را در آثار متقدّم و کلاسیک فارسی دری می‌توان یافت. چون گاه نیز تداوم برخی از واحدهای زبانی م. او۲۹ را تا گویشهای زندهٔ امروزی می‌توان دنبال کرد، زبان م. او۲۹ را می‌توان پلی میانین بین دورانهای گوناگون تاریخ زبان فارسی دانست.

هر چند که در م. او۲۹ قالب سنّتی املای واژه‌های پهلوی در هم می‌شکند و نحو زبان با غرائبی چشمگیر نمایان می‌گردد، هرگز نمی‌توان در دقّت و اصالت علم و اطّلاع دینی و آیینی منعکس در آن تردید روا داشت. این حکم به معنای دانشمندی نگارندگان م. او۲۹ و گستردگی و درستی اخبار و صحّت همهٔ آگاهیهای مندرج در آن نیست. بلکه تنها ناظر است بر وجه سنّتی و انطباق دقیق مطالب آن با آنچه در آثار متأخر و دانش موبدان اعصار جدید می‌گنجد. به بیان دیگر، نگارندگان م. او۲۹ از دانستن تاریخ و فلسفه و کلام بهره ندارند و از این نظرگاه، غلطهای آشکار در نوشتهٔ خود آورده‌اند؛ ولی در احاطهٔ آنان بر مسائل فقهی و آیینی و علم دینی زرتشتی، به شیوه و شکل تازه‌تر و شکستهٔ آن، جای گفتگو نیست. به همین مناسبت، اصالت و درستی مضامین سنّتی دینی و آیینی را در م. او۲۹ می‌توان گواه و تأییدی بر دوجنبگی و نفوذگریزی زبان آن دانست که از یک‌سوی پریشانی و انحطاط در خود دارد و از سوی دیگر، با استقلال و سرسختی، عناصری اصیل و درست و قانونمند را در خود حفظ کرده است. مضامین و زبان م.او۲۹، همپای و هماهنگ با یکدیگر، واجد هر دو جنبه از این عیب و هنر است.

چنین به نظر می‌رسد که م. او۲۹ نمایندهٔ سنت گروهی متأخر از پاسداران آثار نیاکانی ما است که رسم نوشتن به خط پهلوی را هنوز نگاهداری می‌کردند و می‌کوشیدند تا زبان مدرسی کهنسال خویش را هم زنده بدارند. در خود این زبان مدرسی نوعی تحوّل طبیعی را شاید بتوان یافت که نحو دیگرگون و متطوّر بر آن حکم می‌کند. برخی از عناصر زبانی متمایز در م. او۲۹ را می‌توان در آثار متأخر مدرسی و سنّتی موبدان نیز دید (۳. ۲. دوم؛ و نیز ۳. ۲. یکم). آنچه این دستنویس را ویژگی می‌بخشد آن است که خلاف نوشته‌های پهلوی متأخری چون پتت پشیمانی بلند (زند خرده‌اوستا، صص ۶۱ ـ ۷۸)، نفوذ عادی زبان فارسی دری در آن به صورت ساده و قابل انتظاری دیده نمی‌شود. آنچه در م. او۲۹ به چشم می‌خورد، هم

ویژگیهایی است که زبان این دستنویس را از پهلوی کلاسیک متمایز می‌گرداند و هم از فارسی دری مدرسی و رسمی. نیز بر این نکته باید تأکید نمود که نشانی مشخص از زبان دری زرتشتی، یا گویش بهدینان، در این دستنویس یافت نمی‌شود.

نویسندهٔ پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ بی‌گفتگو نظر به گذشته و آموزش مدرسی خویش دارد و مگر در بخشهایی از سوّمین گروه نوشتهٔ آن نمی‌توان به صراحت او را از قید خـوانـده‌ها و آموخته‌های کهن زبانی رها دید. امّا طبع نامقیّد و آزادش، با آوردن قصّه و نقل مضمون آثار قدیمی، ناگزیر نمایی از زبان گفتاری را به کتابت می‌کشاند. در این رهگذر است که نکته‌هایی متمایز را ضبط می‌نماید. این نکات با همهٔ غرابت، گاهی نه تنها قابل توجیه و ردیابی در فرآیند تحوّلِ تاریخیِ زبان است، بلکه نظائری را برای آنها در آثار دیگر پهلوی و نیز فارسی می‌توان یافت. علّت پدیدار گشتن این گونه عناصر زبانی را نیاز به واژه‌ها و ترکیبات و نیز نحو مناسبی برای بیان مطالبی متفاوت از مضامین عادی فقهی و مکرر قدیمی باید دانست. به بـیان دیگـر، هم‌چنان‌که در آثار متقدّم فارسی دری، نبودن سنت در نگارش و شیوهٔ مدرسی بـاعث ورود عناصری زنده و متنوّع در نثر شده است (تاریخ زبان فارسی، جـلد دوم، ص ۵۹)، تحـجُّر و تحدید زبان پهلوی مدرسی موجب آن بوده است که زبان نوشتاری ناگزیر از وام گرفتن از زبان گفتاری گردد. پس مرگ زبان پهلوی و تولّد نثر کتابتی و مدرسی فارسی دری، عناصری مشابه در م. او۲۹ و آثار کلاسیک فارسی به یادگار نهاده است.

قدمت و اصالت زبان گفتاریِ منعکس در م. او۲۹ حتی در پاره‌نوشتارهای گروه سوم، که خود فارسیِ درآمیخته با عناصری گویشی است، نیز به صـورت عـناصری از فـارسی دری اصیل و کهن پدیدار می‌گردد. نمونهٔ بارز و روشن آن، «نصیحت» (ش ۲۱) به خـط و زبـان فارسی است که گر چه واژه‌های آن با املای گفتاری و شکسته به نگارش درآمده است، نحو آن کهنگی نمایانی را نشان می‌دهد و شـباهتی بـا نـثر کـلاسیک فـارسی مـی‌یابد.[۱] حـتّی در «نوبارانی» (ش ۲۶) هم که بسیار جدید است، همزهٔ مخفّف دیده می‌شود (۲. ۴. هفتم) کـه در شعر فارسی اصیل و کلاسیک نیز هست. گذشته از این، عبارات و واژه‌هایی چون «هـزمان»

[۱] ـ این گونهٔ زبانی را شاید بتوان با گونه‌هایی از فارسی دری که اینک هنوز در برخی از نقاط افغانستان و خراسان امروزی زنده است، قابل سنجش دانست.

(۱۷/۶۷: [Pahlavi] ، هرزمان، پیوسته)، «فرسگ» (۴/۷۱: [Pahlavi]، فـرسنگ، فـرسخ)، کـنارنگ (۵/۷۴ و ۶، [Pahlavi] : گـنارنگ)، سُرخـروی (۱۰/۷۷ و بـازنویسی آن در ۲/۱۱۶: [Pahlavi] ، روسفید، سرافراز) و نیز «ازیراکه» (۱۲/۱۰۲: [Pahlavi])، «ابرکوهی در» (۳/۱۰۲: [Pahlavi]، بر کوهی در، بـر کـوهی)، «انـدر آن» (۱۷/۷۷، [Pahlavi] بـا پـرنوشت: انـدران) در تـازه‌ترین قطعه‌های آن می‌آید، که خود کهن است. از این گونه نکات استنباط می‌گردد که م. او۲۹ را کسانی پدید آورده‌اند که در زبان گفتاری خود بسیاری از عناصر شیوا و سلیس فارسی دری کلاسیک را به کار می‌بردند، امّا در نوشتن و کتابت استادی نداشته و خطّ و لفـظ قـلم را در مدارس رسمی فارسی‌دانان نیاموخته بوده‌اند و حفظ خط و زبان کهن پهلوی را می‌کوشیده‌اند که رجحان نهند.

از این روی، م. او۲۹ را که بیشتر به روایات داراب هرمزیار (مثلاً در «حقیقت گلشاه» یعنی داستان کیومرث، ش ۸) و نیز صددر بُندَهش (مثلاً، داستان «گرشاسب»، ش۱) شباهت دارد تا به نوشته‌های کلاسیک پهلوی؛ با ملحوظ داشتن تأثیر زبان مدرسی موبدان و نیز تأثیر بازماندن نشانها و یادگارهایی از مآخذ و منابع قدیمی پهلوی، باید دارای زبانی طبیعی و ساده شمرد که در آن گویی نویسنده از سنّت جماعتی از موبدان در بازگویی قصص کهن و نیز آوردن اندرزها و سخنان تازه پیروی می‌کند و روایتی تازه از کهنه‌ها باز می‌سراید. نیز کاتبان و کسانی که دستی در دستنوشته‌های اصلی یا نسخهٔ رونویسی‌شده و نهایی آن برده‌اند، با آن که به نظر نمی‌رسد که فارسی را در مدارسی رسمی و مراکز بزرگ کشوری آموخته باشند، برای روشـن کردن مطلب و بر جای نهادن «یادداشت»، بیشتر به خط فارسی متوسل می‌شوند تا پـهلوی. دربارهٔ بخشهای متأخر و گروه سوم از پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ یا نویسندگان پرنوشتهای این دستنویس هم این حقیقت صدق می‌کند. هر گاه این گونه شرح و توضیح با آنچه در فرهنگ اوئیم اِئِوَک و حتی پتتِ پشیمانیِ بلند می‌آید، سنجیده شود، اختلاف میان سـطح و مـیزان دانش و آشنایی نویسندگان آنها با فرهنگ کهن و نیز گونهٔ زبانی و زمان نگارش ایـن آثـار پدیدار می‌گردد.

برای نگارش زبانی در جامعهٔ کهن زرتشتی که دیگر پهلوی نیست و امّا مایل نـیست کـه فارسی دری هم باشد، به کار بردن «دین‌دیبره» یا خط اوستایی طبیعی به نظر می‌رسد. بدین شمار است که پازند در م. او۲۹ جای‌جای به چشم می‌خورد (۱. ۱). اما چـنان‌که گـذشت،

نگارش واژه‌های فارسی میانه و فارسی یا گونهٔ گویشی آنها با دین‌دبیره در م.او۲۹ گرایش غالب نیست و نیز فقط از صفحهٔ ۱۲۱ به بعد آغاز و سیری خاص در آن دیده می‌شود. در بخش نخستین کتاب، که با خط کاتب اول به نگارش درآمده است، تنها خط پهلوی به کار رفته است و حتی در قطعهٔ «وندیدادخوانی» (ش ۱۰) نیز با داشتن واژه‌هایی با شکل بسیار تازه، فقط همین خط دیده می‌شود. احتمالاً این تنها پس از نوشتن واژه‌های فارسی و عربی با خط فارسی و حتّی بر روی سطر عادی کتاب و در درون متن به جای معادل کهن پهلوی، در «باریابی زرتشت»(ش ۱۹) و «فضلِ دیگر» (ش ۲۰) است که در «نوبارانی» (ش ۲۶) خط اوستایی واژه‌های تازه را می‌نگارد و نشانهایی از چگونگی تلفظ را به یادگار می‌گذارد (نیز نگاه کنید به ۱. ۲. هفتم و هشتم). طلیعهٔ این راهگشایی برای پدیدار گشتن مناظری از تازه‌ها و زنده‌های گفتاری زمانه را در سطر آخر از صفحهٔ ۱۲۰ می‌توان دید که به نظر می‌رسد کاتب پس از بازنویسی مطلبی دربارهٔ باران از دینکرد، نظر خود را با خط فارسی نوشته است. بر این اساس می‌توان نتیجه‌گیری کرد که کاتب دانشمندتر نخستین با زبان پهلوی بیشتر اُخت بوده و دومین کاتب بیشتر با متون نیایشی اوستایی و خط آن و نیز خط فارسی سروکار داشته است تا پهلوی.

بدین شمار، زبان م. او۲۹ را باید پهلوی متأخری دانست که خلاف بُن‌نوشتِ دستور هوشنگ سیاوخش در دستنویس د. ۹۰، تقلید یا نگارش رسا و روشن و مطنطن و به اصطلاح ادبی از زبان متون قدیمی نیست[1]. م. او۲۹ قبل از هر چیز داستان است و قصه‌هایی را می‌گوید که نوعی حدیث نفس جمعی است و زبان آن نیز متناسب است با چنین مقامی. ظاهراً محضِ نوشتن یا سرگرمی هدف بوده است، و یا حتّی شاید تمرینی برای نگارش و کتابت[2]. پس آن گاه است که آثاری فراهم آمده و نوشته‌هایی بیادگارمانده و پراکنده را دو کاتب تدوین کرده‌اند. زبان ساده و طبیعی، قصه‌ها و باورهایی را می‌آورَد که بعید به نظر

۱ ـ نگاه کنید به مقالهٔ «سرآغاز پزشن».

۲ ـ نظر استاد عبدالمجید ارفعی دربارهٔ م. او۲۹ آن است که این دستنویس شاید نوعی تمرین در آموزش و نگارش مدرسی باشد. گواه استاد الواح سومری و اکّدی است که بسیاری از آنها چیزی نیست جز مشق مدرسه. فتوای دینی دادن نویسنده (نگاه کنید به «وندیدادخوانی»، ش ۱۰، بند ۱) شاید این فرض را تضعیف کند.

می‌رسد که قبلاً مخاطبان آنها را نشنیده و ندانسته باشند. همچنین باید دید که چرا از کتابی مانند دینکرد پاره‌هایی برگزیده و با اینهمه غلط بازنویسی شده است.

مجموع این واقعیات چیزی را در م. او۲۹ خلق می‌کند و آن نوعی اصالت و سادگی بارور است که در این شاید تنها اثر داستانی پهلوی، که اصلاً به منظور قصه گفتن به نگارش درآمده است، حضور و با آن سرشتگی دارد. لطفی که در این داستانسرایی و هم بیان صمیمانه و سادهٔ باورهای زمانه و بیم و امیدهای مردم است، مزید است بر فوائد زبانی و تاریخی مندرج در پاره‌نوشتارهای م. او۲۹.

همپایِ کاربرد واژه‌ها و اصطلاحاتِ بازگردنده به فرهنگ و دین زرتشتی در م. او۲۹، واژه‌های متعدّد عربی می‌آید که گویای چندین قرن زندگانی و همزیستی در محیط زبانی و اجتماعی آمیخته و همراه با فرهنگ اسلامی/ عربی است. در همان گاه که پاره‌نوشتارهای نگارشی و اصلی آن نثری است با صورت متأخر و درهم‌شکستهٔ پهلوی، گونهٔ زبانی جدید آن را نوعی فارسی کهن می‌توان دانست، متأثر از زبان گفتاری و نیز عناصری گویشی. نثری که سرانجام در آن پدید می‌آید، با همهٔ غرابت و ابهام، زیبا و شیرین است و با وجود ناشناختگی و شکستگیِ بسیاری از واحدهای سازندهٔ آن، لطف و سادگی دلپذیری در آن می‌توان یافت که ویژهٔ همین دستنوشته است. چنین است که با رفع مشکلی اصلی، که دشواری قرائت و خواندن واژه‌های فارسی در قالب خط پهلوی است، نثر اصیل و کهنی در آن رخ می‌نماید و با پذیرفتن خطر اشتباهات وافی در پیشنهاد برای دریافت و درک علائم خطی و نگارشی، ناشی از خطاهای احتمالی این پژوهنده، می‌توان آن را زیبا شمرد و در شمار آثار خوب زبانی این دیار جای داد.

۲. ۲. ویژگی خطی

هر چند که نگارش بسیاری از پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ با خط پهلوی گاهی خواندن را دشوار می‌گرداند و حتی مشکل را به جایی می‌رساند که نویسنده هم خود ناگزیر این شیوهٔ نوشتن را کلاً یا بعضاً رها می‌کند؛ از سوی دیگر، واژه‌ها و ترکیباتی در این دستنویس هست که جز با خط پهلوی نمی‌توان آنها را نوشت؛ مانند (kū)، (ka) و تصریف صیغه‌های فعل

کمکی ـ (h-). چون از این واژه‌های معدود و کلماتی که نرسیده از پهلوی به فارسی مرده‌اند بگذریم، برگردان واژه‌به‌واژهٔ م.او۲۹ به خط فارسی مشکل چندانی پیش نمی‌آورَد. خلاف این سهولت، قرائت آن کار آسانی نیست، زیرا ضمن آن که املای تاریخی و رسمی نگارش واژه‌ها در م. او۲۹ غلبه دارد، تفاوتهایی چند با رسم‌الخط عادی و کلاسیک پهلوی در آن مشاهده می‌شود. نخستین این اختلاف، چنان که گذشت (۱. ۴)، تلفظ‌نویسی است که گاهی نکاتی را از خصائص آوایی زبانِ اهلِ زمان باز می‌گوید. دومین آنها نگارش واژه‌هایی با این خط است که در پهلوی سابقه ندارد، مانند کلمات عربی. نیز سرانجام باید به سهل‌انگاری در نوشتن اشاره کرد که یکی از عوارض آن پدیدهٔ قابل توجه کوتاه‌نویسی واژه‌ها است. به نظر می‌رسد که نگارندگان یا کاتبان دستنویس برای جبران این گونه تخطّی است که دست به دامان ابزارهایی دیگر چون نقطه‌گذاری بر حروف پهلوی، مثلاً بر روی (š)، شده‌اند.

دشواری اصلی و عام در مجموع رخ می‌نماید: از آنجا که نگارندگان گونهٔ زبانی غریبی را با خطّی بسیار نارسا و نیز درآمیخته با اغلاط بسیار به نگارش درآورده‌اند، قرائت آن به فراوانی دستخوش ابهام می‌گردد. بویژه برخی از واژه‌های آن را می‌توان به چندین صورت قرائت کرد (۴. ۲). هنگامی که واژه‌های دستوری و مکرّر دچار چنین ناروشنی و ابهامی باشند، طبعاً باید از مقایسه، چه در درون همین دستنویس و چه با دیگر متون پهلوی و زبانهای نزدیک و گویشها، یاری جست. اما چون به ابزار نخستین، یعنی سنجش کاربرد واژه در خودِ م. او۲۹ دست یازیم، با گرفتاری مهمّ دیگری روبرو می‌شویم و آن غیرقابل اعتماد بودن املای واژه‌ها در این دستنویس است: وجود غلط‌نویسی در م. او۲۹ تکیه کردن بر یک یا چند مورد منعکس در خط را قابل اعتماد و استوار نمی‌دارد و دلائلی بر درستی و نادرستی انواع قرائت‌ها و حدسها پیوسته به دست می‌آید که اغلب یکی را دیگری نقض می‌نماید. به همین علت، با آن که مضامین م. او۲۹ چندان ناشناخته و غریب نیست، مسائل زبانی آن را با تکیه بر قرائت خط پهلوی نمی‌توان حلّ کرد. بدین شمار است که با اعتماد بر خط نمی‌توان واژه‌های پنهان در پس آن را بر اساس دیگرگونیهایی که انتظار می‌رود در آنها پدید آمده بوده باشد، تغییر داد و با ملحوظ داشتن تازگیهای زبانیِ منعکس در آن، سنت آوانویسی رسمی پهلوی را کنار نهاد (۴. ۲).

خط گاهی هم راهنمای ناصادقی در م. او۲۹ است. مورد قابل توجه آن، که مستقیماً با پدیدهٔ تلفّظ‌نویسی پیوند می‌یابد، آمدن حرف (p) است هم به جای b و هم به جای w

(۲. ۳. سوّم)، بدین شمار، نه تنها احتمالاً (be) پیش‌فعل گاهی به شکل (pad) نوشته شده است (۲. ۲. پنجم)، بلکه حتّی در چند مورد (مثلاً ۱۱/۱۵، ۱۳/۳۷) و نیز (مثلاً، ۳/۳، ۱۶/۱۴۵) به جای حرف عطف عربی به کار رفته است و از این روی باید آن را *wa* قرائت کرد. این نگارش شگفت خود نشانگر شباهت تلفظ سه واج b و p و w در بافتهای آوایی خاصی است (۲. ۳. سوم؛ ۲. ۴. پنجم، ب ؛ و نیز ۴. ۲). پدیده‌ای نظیر آن در مورد چند حرف از خط پهلوی نیز دیده می‌شود که در م.او۲۹ ارزش آوایی متفاوتی یافته‌اند (۲. ۲. هفتم). همچنین ظاهراً ـ (-īh) سازندهٔ اسم معنی ارزش آوایی برابر با ī (۲. ۳. هفتم) و نزدیک به ـ (-ī(g) /-īy / -īg) سازندهٔ صفت نسبی داشته و یا گاهی واج ā با علائمی نگاشته شده است که معمولاً برای نوشتن ŏ / ō در پهلوی به کار می‌رود (۲. ۳. ششم).

گذشت که م. او۲۹ را به احتمال تمام باید نسخهٔ تدوین‌شده‌ای دانست که کسی آن را بار دیگر بازنویسی و رونویسی نکرده است (۱. ۲. هفتم). به همین دلیل، سهوها وقلم‌گرفتگی‌های بسیاری در این متن وجود دارد که بویژه می‌تواند راهنمای خوبی در قرائت برخی از واژه‌ها و حلّ پاره‌ای از مشکلاتِ فراوان این دستنویس شود.[1] از این خصیصه و نیز وجود خط فارسی و دین‌دبیره و به مدد در کنار هم نهادن هر چه از این رهگذار پیدا کردنش میسّر شد، در این راه کوشش به عمل آمد. در مواردی که این کوشندگی به شناخت آوایی زبان یا ساخت واژه یا نکتهٔ دیگر منتج گشته است، آن نکته در همان بخش آورده و یا تکرار شده است. این دستاوردها اغلب مکمّل یکدیگر اند و به یاری مجموع آنها است که کوشش شده است تا دورنمایی هر چه بیشتر روشن از این کتاب فقیرانه و کم اهمیت و شرایط پدید آمدن آن به دست داده شود. زبانشناس علاقمندی که مایل باشد از این مواد خام برای تجزیه‌وتحلیل آوایی دقیقتر و کاملی بهره جوید، لطفاً باید به واژه‌نامهٔ کتاب، که مستقلاً به امید خداوند به چاپ خواهد رسید، نگاه کند. در زیرنویسِ آوانویسی و نیز ترجمه و همچنین در سَرنِگارِ پاره‌نوشتارها توضیح بیشتری در این باره آمده است.

---

۱ ـ مثلاً از روی خط خوردگیِ دندانه (حرف د) در در ۱۷/۱۳۹ می‌شود استنباط کرد که تنها همین مورد خاص بوده است که نیاز به تصحیح داشته است و تغییر نامعمول زمان فعل را در جاهای دیگر ازاین دستنویس نمی‌توان به دلخواه تصحیح نمود.

۲. ۲. یکم ـ نقطه‌گذاری و نشانه‌گذاری حروف

چنان‌که پروفسور ژان دومناش یاد می‌کند[1]، نهادن نقطه و نشانهایی بر روی حروف پهلوی را باید ناشی از تأثیر خطّ فارسی دانست و در این دستنویس به فراوانی یافت می‌شود. به نظر می‌رسد که کاتب دستنویس پاریس هم از این خصیصهٔ نسخهٔ اصلی پیروی و آن را نقل نموده باشد. در م. او۲۹، حرف با همهٔ اَشکال خود به هنگام ترکیب، هر گاه برابر با «شین» (š) باشد، سه نقطه بر رویش گذاشته می‌شود (مانند ۱۷/۹: ، ašawahišt ، اردیبهشت؛ ۸/۵۵: ، yašt ، یشت؛ نیز همانجا: ، nāmčištīh ، بویژه، نامگُفته)؛ دو نقطه یا خط هلالی کوچکی در زیر حرف نشانهٔ حرف «ی» (y) یا «ای» (ī / ē یا e / i) (مثلاً در ۱۵/۹: ، nazdīk ، نزدیک؛ ۱۶/۸۹: ، ērān، ایران، در «ایرانشهر»؛ ۹/۹۰: ، ǰud-kēšān ، جُدکیشان، پیروان کیشهای دیگر؛ ۷/۹۱: ، ǰudāgīh ، جدایی، مفارقت؛ ۱۶/۹۱: ، u nērōg ، وَ نیرو)؛ هشت کوچکی بر بالای حرف نشانهٔ واج دال (d) ، و خط هلالی یا دو نقطه بر بالای آن نشانهٔ گاف (g) یا دال (d) است (مانند ۵/۸: ، gōspandān ، گوسفندان؛ ۶/۸: : da[hi]šn ، دهش، آفرینش؛ ، gōspand ، گوسفند؛ ۱۴/۸: ، gāh ، گاه، هنگام و زمان).

چنان‌که توجه می‌فرمایید، این نشانه‌ها در دیگر دستنویسها نیز بیش و کم یافت می‌شوند. امّا، جز اینها، م. او۲۹ بر روی حرف پهلوی (الفک، stroke) یک نقطه می‌گذارد و آن را «نون» (n) می‌کند (۱۵/۹: ، nazdīk ، نزدیک)، و با نهادن نقطه بر بالای ، آن را «خ» (x) می‌خوانَد (۱۷/۸۹: ، xānomān ؛ ۱۳/۸۹: : -toxmag ، تخمه، تبار، در «خشم تبار»؛ همانجا: ، xwarāsān ، خراسان).

همچنین بر روی حرف یک نقطه می‌نهد و می‌شود «ف» (f) (مانند ۷/۱۰: ، wišuftan ، گشفتن و برآشوباندن و نابودن کردن؛ ۱۷/۱۱: ، guft ، گفت) و در زیر یک نقطه می‌گذارد و می‌شود «ز» (z) یا «ج» (ǰ) (مانند، ۱۶/۸: ، wad-fraǰamay ؛ ۱۲/۹۱: ، tēztar ، تیزتر و تندتر و سریع‌تر). نیز با داشتن سه نقطه در زیر، باید قاعدتاً «پ» (p) یا «چ» (č) باشد (۵/۱۱: ، xāp (قاپ(؟)، یا «خاچ»(؟) به جای

---

1 - "La Promotion de Vahrām", P. 8.

«خاش» یعنی «ریزهٔ چوب و علف یا چوب»؛ قرائت واژه مورد تردید است)؛ و با داشتن هشت کوچکی بر بالا، دال (d) است (۱۶/۱۲۲: ، madār ، مدار، نداشته باش؛ ۱۴/۹۲: ، banděd ، بندد، ببندد)؛ و با داشتن سه نقطه در زیر، می‌شود «چ» (č) (۱۴/۱۲۶: ، čand، چند؛ ۹/۸: ، nāmčištī، نامگفته و بویژه؛ ۱۱/۶۱: ، čimīgīh ، چم، علّت و برهان).

امّا نشانهای حروف از این چند تا درمی‌گذرد و مثلاً حتّی گاهی روی و (k) کمان کوچکی یا دو نقطه می‌آید و نشان می‌دهد که باید آن را g خواند (۱۶/۹۰: šguft ، شگفت، سخت؛ ۱۵/۵۳: ، pērōzgarīh، پیروزگری؛ ۱۳/۶۴: ، bīmgēn ، بیمگین، ترسان)، یا با همان کمان می‌شود h (مثلاً در ۱۷/۹۰: ، wadīh ، بدی). همچنین، بنابر معمول، حرف افزایهٔ مخصوص لام (l) را هم می‌گیرد (مثلاً در ۶/۱۰۶: ، pahlom ، برترین؛ ۱۲/۱۲۳: ، xwurd-sālī(y) ، خُردسالی و کودکی؛ ۱۳/۱۲۳: ، ablagīh ، ابلهی و بلاهت).

این تلاشها، گر چه گاهی نیز گمراه‌کننده است (مثلاً در ۱۵/۱۷: ، mēnōg، مینو؛ از ضبط این واژه به صورت در ۸/۱۴۴ ، به جای : mēnōgtom، «مینوی‌ترین»، برمی‌آید که حرف پایانی آن را t یا d می‌خوانده‌اند، و نه g)، اغلب همین نشانه‌گذاری بر روی حروف است که بیرنگی و طرحی کلّی از چگونگی تلفظ را فاش می‌نماید. مثلاً ، با نقطه، نشان می‌دهد که همانند فارسی دری، واژه‌های «خشکی» (، ۱۷/۷) و خرسندی (، a-xursandīh ، ناخرسندی، ۱۶/۲۱) و خرداد (، ۹/۴۹) و خرّم (، ۱۳/۳۷، با پرنوشت: «خرم») را با «خ» (x) می‌خوانده‌اند و نه مانند فارسی‌میانه، با «ه» (h) . نیز از روی این شیوهٔ نگارش می‌توان داوری کرد که نگارندگان م. او۲۹، در آن روزگار رسم داشته‌اند که هزوارشها را بخوانند (۲. ۲. ششم). در واقع نهادن نقطه و نشانه بر روی حروف یکی از دلائلی است که این فرض را تأیید می‌کند.

از این که بگذریم، با اتکا بر این علائم و نشانه‌ها می‌توان پذیرفت که آن گونهٔ زبانیِ آمده در م. او۲۹، بویژه با فارسی دری و گروه زبانهای غربی و جنوبی ایرانی شباهت دارد و نگارندگان به هنگام نوشتن آن، ضمن آن‌که گویش و زبان گفتاری و نیز شیوهٔ قرائت و سنّت مدرسی خویش را در کتاب انعکاس داده‌اند (۳. ۲)، به صورتی طبیعی، یا با منظور داشتن علم

و اطّلاع خویش، عناصری در آن آورده‌اند که هماهنگی و همخوانی آنها با فارسی دری بخوبی پدیدار است. این نکته مؤید نظر جناب موبد رستم شهزادی است که اینان بر پیوند زبان پهلوی کتابی و فارسی دری آگاهانه وقوف داشته‌اند و در حفظ آن می‌کوشیده‌اند.

۲. ۲. دوّم ـ تعدّد املای واژه‌ها

با توجه به تلفّظ‌نویسی و آمدن املای ناتاریخی در م. او۲۹ و نیز سهل‌انگاری روشن و بی‌گفتگوی نگارندگان و کاتبان آن، تعدّد املای واژه‌ها امری قابل انتظار است. گذشته از سهو و اشتباه، نکته‌هایی چون قرائت هزوارشها (۲. ۲. ششم)، کوتاه‌نویسی واژه‌ها (۲. ۲. چهارم)، املای مرکب از هجاهای هزوارشی و ناهزوارشی (۲. ۲. پنجم) و نیز تأثیر پذیرفتن از دستنویسهای گوناگونی که منبع پاره‌نوشتارهای گروه دوم بوده‌اند، از جمله علل چنین تنوّعی است. البته بیگمان خوانندهٔ گرامی توجّه دارد که برخی از مقولات، مانند نام خاص، در پهلوی اصولاً دستخوش این تعدّد املا هست و اغلب شیوهٔ نگارش واحدی برای آنها نمی‌توان یافت. نمونه‌هایی از این تعدّد املا در م. او۲۹ چنین است:

سپندارمذ: [Pahlavi] (۳/۱۲۶)، [Pahlavi] (۹/۹۵ : اسپندارمد)، [Pahlavi] (۱۶/۱۲۱، ۱۴/۱۲۲، ۱/۱۲۳)، [Pahlavi] (۱۶/۱۲۱)؛ ازیدهاک، ضحاک: [Pahlavi] (۱۰/۷۰)، [Pahlavi] (۳/۷۰، ۱۵/۱۲۷)، [Pahlavi] (۱۳/۷۰ و ۱۴)، [Pahlavi] (۱۰/۹۷ و ۱۴/۹۹: این دو دوباره‌نویسی یکدیگراند)، [Pahlavi] (۱۷/۱۳۱)، [Pahlavi] (۷/۱۰۷ : دهاک)؛ افراسیاب: [Pahlavi] (۱۵/۱۲۷)، [Pahlavi] (۱۰/۹۷ و ۱۵/۹۹: دوباره‌نویسی)، [Pahlavi] (۵/۱۲۱)، [Pahlavi] (۲/۱۳۶)؛ آگاه، آگاهی: [Pahlavi] (۱/۴۰)، [Pahlavi] (۹/۳۹)، [Pahlavi] (۱۵/۳۶)، [Pahlavi] (۲/۳، ۱۵/۵)، [Pahlavi] (۱۷/۱۲۱)، [Pahlavi] (۳/۱۲۳)؛ پادافراه: [Pahlavi] (۹/۵۸)، [Pahlavi] (۱۶/۷۴، ۱۵/۱۱۳: دوباره‌نویسی)، [Pahlavi] (۱۶/۲۱)، [Pahlavi] (۱۱/۵۹)، [Pahlavi] (۹/۱۵۰)، [Pahlavi] (۲/۵)، [Pahlavi] (۱۳/۶۷)، [Pahlavi] (۱۶/۱۱۱)؛ تباه، تباهی: [Pahlavi] (۱۴/۶۳، ۳/۶۴، ۱۰/۱۲۸)، [Pahlavi] (۳/۷۵ و ۲/۱۱۴: دوباره‌نویسی)، [Pahlavi] (tawāh :۱۳/۷۸)، [Pahlavi] (tab[ā]hīh :۹/۵۹).

گاهی چنین به نظر می‌رسد که هر گاه واژه‌ای با کلیّت شکلی شناخته می‌شده است، ضرورتی نمی‌دیدند که چندان دقتی در جزئیات بکنند (مثلاً، نگاه کنید به ۲. ۳. یکم).

۲. ۲. سوم ـ املای ناتاریخیِ واژه‌ها

آمدن املای ناتاریخی و ناهزوارشی برای واژه‌هایی که اغلب با املای تاریخی و هزوارشی نوشته می‌شوند، در م. او۲۹ یکی از دلائل تعدّد و پرشمارگی املای واژه‌ها است. البته نکته دوم بویژه امری است که در دیگر دستنویسها نیز دیده می‌شود. در م.او۲۹ گرچه گاهی این املاها در کنار یکدیگر نیز به کار رفته‌اند، اما بیشتر قاعده این است که تازه‌ترین املاها در پاره‌نوشتارهای جدیدتر و گروه سوم بیاید و از این لحاظ، در واقع همین تازگی املای واژه خود معیاری اصلی است برای دسته‌بندی قطعه‌های آن:

اَبَر، بر: [Pahlavi] (۹/۲ و جز آن)، [Pahlavi] (۷/۱۰، ۱۱/۱۲ و جز آن)؛ نیز در ۱۷/۱۲۰، در سطر آخر با خط فارسی نوشته شده است: «ابر»، که این املای فارسی تردیدی در تلفّظ شدن این واژه به شکل کهنیکِ «اَبَر» باقی نمی‌گذارد؛ [Pahlavi] (۱۳/۸۲، ۱۱/۱۰۲، ۳/۱۰۳، ۵/۱۲۱، ۲/۱۲۳، ۱۰/۱۲۳: پاره‌نوشتارهای جدید و گروه سوم)؛ نیز [Pahlavi] (: بر آن، ۱۷/۱۰۱؛ گروه سوم)؛ اندر، در: [Pahlavi] (۱۱/۷۰ و جز آن)، [Pahlavi] (۱۳/۶۸)، [Pahlavi] (۱۲/۱۰۲، ۳/۱۰۳، ۱۲/۱۲۱ و ۱۳: گروه سوم)، [Pahlavi] (۱۷/۸۵: حرف اضافه است)، [Pahlavi] (: در آن، ۱۶/۹۱، ۵/۹۲ و ۱۵، ۹/۱۰۳ و جز آن؛ «آخر هزاره» و گروه سوم)، [Pahlavi] (در این، ۱۳/۹۹: «آخر هزاره»)؛ چرا: [Pahlavi] (۹/۴۲ و جز آن)، [Pahlavi] (۴/۶۸)؛ دوزخ: [Pahlavi] (dušox ، ۹/۹۳)، [Pahlavi] (۳/۵ و ۴)، [Pahlavi] (۳/۷۷ و ۳/۷۸، اینها دارای دوباره‌نویسی اند و مورد اخیر با پرنوشت «دوزخ» آمده است).

در این‌جا توجه خوانندهٔ گرامی را به توزیع و طرز پراکندگی املای جدید و تاریخی واژه در پاره‌نوشتارهای گروههای مختلف م. او۲۹ و نیز ترتیبِ آمدن آنها در دو بخش از کتاب که با قلم دو کاتب نگارش یافته است، جلب می‌نماید. به نظر می‌رسد که ترتیب تاریخی در آوردن این پاره‌نوشتارها در تدوین کتاب منظور گشته و جز آن که شخص کاتب خود نیز چیزی در آن میان افزوده، که تازه‌تر است: کلاً هر چه به پایان و انتهای دستنویس نزدیکتر می‌شویم، قطعه‌ها تازه‌تر به نظر می‌رسند، مگر آن که برگرفته از منابع پیشین باشند، مانند دینکرد.

۲. ۲. چهارم ـ کوتاه‌نویسی

یکی از پدیده‌های قابل توجه در م. او۲۹ مختصر و کوتاه شدن شکل املایی برخی از واژه‌ها است. نه تنها واژهٔ مکرّر و درازی مانند [Pahlavi] ، پس از چند بار تکرار شدن، به

صورت ودړ (۱۶/۳؛ ۵/۴ با پرنوشت: کرشاسپ) اختصار می‌یابد، بلکه واژه‌های عادی نیز، چه ایرانی و ناهزوارشی و چه هزوارشی، گاهی بخشی از نشانهٔ نگارشی خود را از دست می‌دهد. راهنمای اصلی در قرائت این گونه لغات بر صفحهٔ ۳، سطر ۶، می‌آید که در آن بر روی سطر و در کنار شکل ٯوسٮں، نوشته شده است: پیدایش. از روی این پرنوشت، که به درون متن انتقال یافته است، امکان قرائت دیگر واژه‌هایی که در املای آنها کوتاه‌نویسی وجود دارد، پدید می‌آید. زیرا هم چنان‌که ںوسووں (dahišn) به صورت ٯوسٮں کوتاه شده و ں (h) از آن افتاده است، واژه‌های بسیار دیگری را نیز می‌توان دید که با املای ناقص و کوتاه نوشته شده‌اند. نه تنها بارها این گونه املا برای واژه‌های عادی و شناخته در م. او۲۹ به کار رفته است، بلکه با سنجش پاره‌نوشتارهایی که مأخذ آنها در دست است، گاهی این واژه‌ها را می‌توان بازیافت و باید اذعان داشت که در برخی از موارد تنها به یاری چنین بازیابی و مقابله است که اصلاً می‌شود لغتی را خواند؛ مانند ںوںںوںو (۷/۱۰۱ و ۹ و ۱۳) به جای ںوںںوںںوںو (šnāyēnēd، گرامی بدارد، بزرگداری و ارجگذاری کند).

بیگمان امکان آن هم هست که تهِر کم در برخی از موارد کوتاه‌نویسی واژه‌ها با تلفّظ‌نویسی آنها برابر باشد، مانند آمدن شکل ںوںو (āyenak / āyenag) به جای ںوںوو (ēwēnag، آیین) که برابر با همان «آین»[1] فارسی است (فرهنگ فارسی). یا آن که در dahišn شاید هجای میانین -hi- در تلفّظ و در نگارش، هر دو، حذف شده باشد و در گفتار زنده برای جبران دیرش (length) واژه، آن را با بلندی واج a و کشیدگی بیشتر این واکه تلفّظ می‌کرده‌اند و با این شکل هم واژه را نوشته‌اند؛ امّا کشش مُصوّت امکان نداشته است که در خط انعکاس یابد.

روشن است که این شیوهٔ املا چگونه می‌تواند خط نارسا و پرابهام پهلوی را، در درون بافتِ غریب و دور از ذهن زبانی در م. او۲۹ به چه دشواری و دست‌اندازی بیندازد. هنگامی حدّتِ گمراه‌کنندگی کوتاه‌نویسی واژه‌ها در این دستنویس پدیدار می‌گردد که یاد شود هم

۱ ـ این پیشنهاد از شادروان استاد احمد تفضّلی است و کاملاً درست به نظر می‌رسد. حتی در مورد واژه‌هایی با املای هزوارشی هم به نظر می‌رسد که املا برابر است با صورتی از تلفظ واژه که نگارندگان م.او۲۹ آنها را چنان قرائت می‌کرده‌اند. علّت تغییر ندادن آوانویسی واژه‌های پهلوی از شکلی که صورت رسمی و مشهور آنها به شمار می‌رود، فقط همان احتراز از آشفتگی و تداخل اشکال قدیم و جدید آوایی واژه‌ها است که کلاً به همان دلیل کوشش شد تا آوانویسی رسمی پهلوی در این بررسی نگاهداری گردد (۴. ۲).

هزوارشها و واژه‌هایی با صورت تحول‌یافته و جدید مشمول این رسم‌الخطّ هستند و هم افعال، که شناسهٔ آنها در بسیاری از موارد، احتمالاً بر اثر همین پدیدهٔ خطّی یا به علّت دیگری، که باز خود منجر به همین کوتاه‌نویسی گشته است، از آخر آنها افتاده است. این علّتِ دیگر، شاید همان تلفّظ‌نویسی واژه‌ها باشد؛ چنان که در قطعهٔ فارسی «نصیحت» (ش ۲۱)، واژهٔ «پیوند» به صورت «پیون» (۳/۱۰۴) و «پرسیدند» به صورت «پرسیدن» (۶/۱۰۴) درآمده است، احتمال دارد که nd- پایانی واژه، که در شناسه‌ها نیز وجود دارد، در پی قرائت و تلفّظ افعال هزوارشی، به شکل nn- تغییر یافته و سپس در خط با اَلِفک‌های (stroke) پایانی ریشه‌های افعال هزوارشی نوشته شده باشند، یعنی مثلاً ںںو را yamrarun تلفّظ می‌کرده‌اند به جای yamrarund ؛ و آنها را به همین شیوه نگاشته‌اند. سپس این گونه تلفّظ‌نویسیِ نادرست افعال ماضی را، با همین روشِ کوتاه‌نویسی، به دیگر صیغه‌های فعل نیز تعمیم داده‌اند. البته این یکی از توجیه‌هایی است که برای حذف شناسهٔ افعال می‌توان آورد و مواردی که با این توجیه می‌توان افعال را خواند، در پانویس آوانویسی یاد شده است.

نمونه‌ای از کوتاه‌نویسی در دیگر متون پهلوی، از آن جمله در پِتت پشیمانی بلند نیز می‌آید: ںد (زند خرده‌اوستا ۱۳/۷۶) به جای ںںد (dūr، دور).

۲. ۲. پنجم ـ املای نیمه‌هزوارشی

املای نیمه‌هزوارشی و هجایی، یعنی به کار رفتن یک شکل هزوارشی به مثابه یک یا دو سه هجای یک واژه، یکی دیگر از علل تعدّد املاهای یک واژه در م. او۲۹ است. این شیوهٔ نگارش به‌ندرت در دیگر دستنویسها نیز دیده می‌شود و شمارهٔ آن در م. او۲۹ هم چندان زیاد نیست:

چم (čim، برهان، علّت و دلیل): ںوو (۳/۶، ۱/۱۳ و جز آن)، مرکّب از ںو (=čē، چه) و ـو (m) ؛ مردم : ںوںو (۱۴/۱۰۹، ۱۰/۱۱۱)، مرکب از ںو (mard، مرد) و ـو (m) ؛ چنان: ںوںںو (۴/۶۴، ۵/۸۲ و ۱۴ و ۱۷). چنان‌که دیده می‌شود، در مورد اخیر این شیوه برای نگارش واژه‌ای به کار رفته است که پهلوی نیست و فارسی است و املای قدیمی برای آن وجود نداشته است. این امر احتمالاً خود یکی از علل پیدایش این طرز نگارش است.

نوشتن واژه‌ها با املای نیمه‌هزوارشی و هجایی در دیگر متون پهلوی نیز دیده می‌شود.

مثال آن یکی (har čē-š ، بندهش، ت.د ۲، ۸/۱۱۶) است و دیگری که (anēwēnīhā ، آنایین، به‌بیداد، دستنویس ک ۲۰، ۱۵/۲۶ ـ ۱۶). نیز املای شکسته در (passāxt ، پساخت، ارداویرافنامه چاپ آسا ، ۱۲/۲) آمده است و بر عکسِ آن در (day-pa-mihr ، دی‌به‌مهر، نامِ روز، تکملهٔ شایست‌ناشایست، فصل بیست‌وسوم، ۸/۴۹). همچنین (abartar / abardar ، برتر و بالاتر، بندهش، ت. د ۲، ۱۴/۱۹۳)، (abazanīhēd / ōzanīhēd ، زده شود: شایست‌ناشایست، ۱۷/۴۹، فصل دهم، بند ۸).

نوعی از این جابجایی و دیگرشدگی هزوارشها و املاهای هزوارشی را در احتمال نگارش (be) پیش‌فعل به شکل (pad) در م. او۲۹ می‌توان دید که مثال کاربرد آن به شرح زیر است:

(۲/۸: pad / be pazēd : بپزد)، (۱۲/۱۳: pad / be kunēd، بکند)، (۱۳/۱۳: pad / be frēbēd ، بفریبد)، (۱۲/۵۱: pad / be šawēd ، بشود، برود). گرچه البته به دلیل بودن حروف اضافهٔ زائد فراوان در م. او۲۹، احتمال آن هم هست که واقعاً حرف‌اضافهٔ مؤخر باشد. امّا جابجایی و در متون کهنتر پهلوی هم می‌آید؛ مانند عبارات زیر که حرف‌اضافهٔ مرکب be ō در آن به دو صورت be ō و نیز pad ō به کار رفته است:

...(روایت پهلوی، ۸/۱۶: zartuhšt <u>be ō</u> ohrmazd pursīd kū ... ، زرتشت از اورمزد پرسید که ...) و نیز : ... (همان کتاب، ۱۴/۹: ... zartuhšt <u>pad ō</u> ohrmazd pursīd kū ... ، زرتشت از اورمزد پرسید که ...).

۲.۲. ششم ـ قرائت هزوارشها

گذشت که نقطه‌گذاری بر روی حروف نشان می‌دهد که حروف مکتوب در واژه‌های هزوارشی قرائت هم می‌شده‌اند (۲. ۲. یکم). مورد دیگری که از آن برمی‌آید که هزوارشها را با همان حروف املای هزوارشی می‌خوانده‌اند، نگارش دو صورت (۱۴/۷۳) و (۱۷/۷۳) است که هر دو بازنگاری هزوارش (did ، دیگر) است و پیدا است که بار اول

آن را tarī خوانده و با افزودن g- ، که نوعی افزایهٔ تلفظی، و شاید هم منحصراً خطّی است (۲. ۴. ششم)، شکل را ساخته‌اند. اما بار دیگر، را tūd قرائت کرده و به صورت TWT باز نوشته‌اند. در شکل اخیر، در واقع d معادل t گرفته شده است. شاید این قرائت اصلاً برای تسهیل بیادسپاری املای واژه بوده و بعداً بویژه به قیاس با آمدن واژه‌های مشابه عربی در املای هزوارشی و در زبان رایج فارسی تأیید و برقرار شده است (۳. ۲).

به هر حال، واژه‌ای مانند (۱۶/۷، دستان) را دشوار است دریابیم که آیا dastān باید خواند یا «یَدان» *(yadān)* عربی؛ همچنین / / (۲/۱۴، ۱/۸۵، ۴/۸۶)، که آیا draxtān (درختان) است یا «شجران» (یعنی «شجرها») (šaǰarāyān/ šaǰarān) ، با حرف و نقطه‌گذاری حروف. با توجه به حروف پهلویِ ـ در آخر و نیز واژه‌های معطوفِ (۶/۹۴)، که ظاهراً dēwān u šaydāyān (دیوان و شیدایان / دیوان و شیطانها) باید خوانده شود، و نیز (۷/۸۸)؛ باید به نوعی نشانهٔ جمع برای لغات مختوم به ā-(الف) قائل شد که واژه‌های هزوارشی را هم در م. او۲۹ با آن جمع بسته‌اند. این نوع نشانهٔ جمع را باید دلیلی دیگر بر قرائت هزوارشها، بر اساس حروفِ کتابتی، و نه معادل درست ایرانی آنها، شمرد. در واژهٔ (۱۰/۷۲، sagān، سگان) هم همین نشانهٔ جمع می‌آید. البته این واژهٔ اخیر را احتمالاً KLB'g-yān و یا غلط و دارای املای نادرست هم می‌توان به شمار آورد.

شکل جمع واژهٔ در صورت اصیل خود (گزیده اندرز پوریوتکیشان، بند ۵۴، کتاب متن‌های پهلوی، ۱۲/۴۹) است. پدید آمدن واژهٔ کاذب «شیدایان» در ۶/۹۴ را هم ناگزیر باید نتیجهٔ فرآیند قرائت خطّی هزوارشها دانست که در مواردی دیگر (مانند ۱۳/۴۲ و ۱۷، ۷/۸۸) به تنهایی، به معنای dēw، به کار رفته است و در ۶/۹۴، در شکل حاضر باید آن را واژهٔ مستقلی محسوب داشت. البته در کنار غلط قرائت شدن این دو شکل نوشتاریِ واژه، که اصلاً یکی هستند، از سوی نگارندگان م. او۲۹؛ این حدس را نیز باید آورد که شاید در مورد اخیر یکی از دو واژه پَرنوشتی بوده که بعداً در متن وارد شده است.

قرائت هزوارش در این اواخر رسم بوده است و نمونه‌ای از این سنت را در نگارش بهمن‌یشت در خُرده‌اوستا (جملهٔ خورده‌اوستا، صص ۴۶۸ ـ ۴۹۵ منظور از بهمن‌یشت همان زند بهمن‌یسن است) می‌توان دید.

۲. ۲. هفتم ـ قرائت متفاوت حروف

دیگر از ویژگیهای م. او۲۹ به کار بردن چند حرف از خط پهلوی است با ارزش آوایی دیگری که چندان معمول نیست و یا نادر است. این نکته را باز می‌توان ناشی از تلفّظ‌نویسی واژه‌ها دانست و واجگونه‌ها را در بافت آوایی خاصی مشاهده کرد که نزدیک به واجی دیگر تلفّظ و به صورت آن نگاشته شده است. گاهی نیز امکان آن هست که این شیوه را تنها نوعی نشانه‌گذاری و نقطه‌گذاری حروف به شمار آوریم. موارد مثال:

الف) گذشت که در م. او۲۹، حرف [Pahlavi] / [Pahlavi] گاهی در جای د / [Pahlavi] (d، د) به کار رفته است، مـانند [Pahlavi] (۱۳/۲۴؛ دینکرد [Pahlavi]، ۲۰/۲۰۹: spāsdārīh، سپاسداری)؛ [Pahlavi] (۶/۱۵۷، dadīgar، دَدیگر، دیگر، دو دیگـر)؛ [Pahlavi] (dafag، دفـعه : ۶/۶۹)؛ [Pahlavi] (madār، مدار؛ فعل نهی دوم شخص مفرد مخاطب از مـصدر «داشـتن»، ۱۶/۱۲۲)؛ [Pahlavi] (۱۳/۱۲۱، zendān، زندان؛ واژه‌نامهٔ مکنزی: [Pahlavi]). این پدیده شاید صرفاً خطّی نبوده و از نوعی شباهت آوایی تلفّظ t و d (مثلاً واک‌رفتگی d) مایه گرفته باشد.

مثالی از این گونه کاربرد حرف [Pahlavi] را در کتاب موسوم به زند فرگَرد وندیداد (۳/۴۴۵ در دستنویس ت. د۲) می‌توان دید: [Pahlavi] (čahār-dīdag، چهار دیده، چهارچشم، صـفت سگ) و نیز [Pahlavi] (dīgar، پتت پشیمانی بلند، در کتاب زند خرده‌اوستا، ۴/۷۳).

ب) [Pahlavi] (z، ز) گاهی دارای ارزش آوایی [Pahlavi] (ج) نیز هست؛ مثلاً در واژه‌های [Pahlavi] (۶/۸۶)، [Pahlavi] (۹/۸۷): brinǰēn، برنجین، از جنس فـلز بـرنج و پـرنگ؛ [Pahlavi] (۸/۱۲۴): ǰašan، ǰašn جشن؛ نیز در واژه‌های عربی [Pahlavi] (۱۱/۱۰۳ و ۱۶)؛ جمال، نام خاص (جمال بَصری)؛ [Pahlavi] (۱۰/۱۲۱ و ۱۱)؛ منجّهان. این جابجایی احتمالاً بر اثر پیشین تلفّظ شـدن [Pahlavi] در زبـان گفتاری بوده است.

ج) d میان‌آوایی بَهر کـم در یک مـورد، در واژهٔ [Pahlavi] (۱۲/۹۱: garδēd / garzēd / gardēd : گردد، می‌گردد و می‌چرخد) به صورت [Pahlavi] نوشته شده است. همین نکته شاید هم در بارهٔ [Pahlavi] (۱۲/۵۸: wēzādīh ، wēdādīh / wēδādīh ، بیدادی، بیداد و ظلم) نیز صادق باشد و شاید این واژه را می‌باید به [Pahlavi] تصحیح کرد. ابدال واجگونه δ (ذال معجمه) به z (ز) در این مورد در م. او۲۹ دیده می‌شود و در فارسی رسمی فقط در چـند واژه روی داده است (نگاه کنید به تاریخ زبان فارسی، ج ۲، صص ۵۰ ـ ۵۲، شمارهٔ ۳، ۹).

د) گاهی در جای [Pahlavi] / [Pahlavi] (š، ش) در م. او۲۹ حرف [Pahlavi] / [Pahlavi] (s، سین) مـی‌آید؛ مـانند [Pahlavi] (۱۳/۶۸) به جای [Pahlavi] (۱۲/۸۳: hāwištān، هاوشتان، شاگردان)؛ [Pahlavi] (۱۱/۶۴، ۶/۶۶) به جای [Pahlavi] (wišūdagān، فرزندانِ اهریمنی، زادگان اهـریمن)؛ و نـیز [Pahlavi] (۱۲/۱۵۳)، [Pahlavi] (۱۷/۹۶)، [Pahlavi] (۱۳/۹۶) همه بـرای نگـارش واژهٔ «کُشـتی، کُستی، کمربند مقدس دینی» آمده است. این جابجایی گاهی در واژه‌های هزوارشی نیز دیـده می‌شود؛ مانند: [Pahlavi] (۳/۷۳) به جای [Pahlavi] (sāl، سال).

برابری š و s به شکل ابدال در آثار فارسی کلاسیک نیز مشاهده می‌گردد (تـاریخ زبـان فارسی، ج ۲، ص ۷۹ و نیز ص ۷۸، شماره‌های ۲، ۴۵ و ۲، ۴۰).

۲. ۲. هشتم ـ ē آغازی

ē آغازی واژه‌ها، که معمولاً به صورت [Pahlavi] (ʾy) مـی‌آید، در م. او۲۹ گـاهی بـه شکـل دندانهٔ نقطه‌دار یا ساده: [Pahlavi] / [Pahlavi] (y) نوشته می‌شود؛ مانند: [Pahlavi] (۱۲/۸۷، ۷/۸۹ و ۱۴، ۲/۱۲۱ و جز اینها: ērān، ایران)؛ [Pahlavi] (۱/۹۰: ērmenišnīh، آزادمنشی، داشتن منش آزادگان و دینداران)؛ [Pahlavi] (۱۵/۹۳ و ۱۷: hērbad/ērbad، هیربد) و [Pahlavi] (۲/۹۴: هیربدان).

این نکته را شاید بدین گونه بتوان توجیه نمود که چون قرار گرفتن تکیه بر هجای پـایانی واژه سبب بلندتر تلفّظ شدن هجای تکیه‌بَر می‌شده و از کشیدگی واکه‌های هجا یا هجاهای نخستین در واژه می‌کاسته است (۲. ۳. دهم)، پس به هـنگام تـلفّظ‌نویسی، آنـچه بـه گـوش نگارندگان م. او۲۹ می‌آمده، همان را نگاشته‌اند. به همین دلیل به جای [Pahlavi] که طبعاً خود بلندی واج را می‌رساند، حرف پهلوی [Pahlavi] کوتاه را نوشته و سپس به تأثیر صورت ژرف‌ساختی واژه در ذهـن خـود و یـا بـه یـادآوردن امـلای اصـلی و رسـمی واژه، دو نـقطه در زیـر حـرف [Pahlavi] نهاده‌اند: [Pahlavi]

۲. ۲. نهم ـ شناسه‌های ‎-īd ، ‎-ē

گاهی شناسهٔ سوم شخص مفرد فعل ماضی (‎-īd) و یا دوم شخص مفرد مخاطب مـضارع (‎-ē) به شکل ـ [Pahlavi] نوشته شده است؛ مانند [Pahlavi] (bozorgīd، بزرگید، بزرگی داد و عـزیز کرد، از مصدر جعلی bozorgīdan، از صفت «بزرگ»، ۴/۶۸)؛ [Pahlavi] (arzānē، باشد که

ارزانی کنی، باشد که بدهی، از مصدر جـعلی arzānīdan، ۴/۱۶)، ژندلاهد tarsē ، تـرسی، می‌ترسی، ۲/۳۶). شناسهٔ دوم شخص مفرد مخاطب به شکل ـ‌رید نیز آمده است، در ۱۶/۲۰، با پرنوشت «بخشی»، که باید واژه را arzānē (ارزانی داری، باشد کـه بـبخشی) خـوانـد (۲. ۳. هفتم).

۲. ۲. دهم ـ واژکهای دستوری ŭs ، īs

به نظر می‌رسد که ‌سهید و کدید و ـ‌رید ، هر سه در ترکیبات زیر دارای ارزشی واحد و هر یک نمود (representation) برای مجموعه‌ای از دو واحد زبانی متایز و معیّن باشند (۴. ۲. پنجم):

سهید سرهد سهید (۴/۷: ohrmazd guft-oš ، اورمزد او را گفت، اورمزد گفتش)، سهید سهید (۱۲/۲۱: guft-iš ohrmarzd ، اورمزد او را گفت، گفتش اورمزد)، ریا سهید کد ترهم (۱۴/۱۲ ـ ۱۵: pad-oš ān guft، بَدش / بَدش آن گفت، بِهِش آن گفت، به او آن گفت)، بیو کد رسهد کدید سهید ... (۹/۷ ـ ۱۰: abar ān pādāš īš arzānī(y) ... be kun kū ka، بر آن پاداش ارزانـی بکـن کـه .../ بـر آن پـاداش آن را ارزانـی بکن که ...).

در این صورت، حروف سهید (oš / uš-) و کدید (īš) و ـ‌رید (š-) ، هر سه š- ضمیر را همـراه با واژکی به نگارش درآورده‌اند که افزایهٔ تلفّظی است و برابر است با واجی که احـتالاً تلفّظی بینابینِ e و o داشته و احیاناً نوعی e گرد بوده است (۲. ۳. نهم).

۲. ۲. یازدهم ـ شناسه‌های x_1 ، x_2

سرانجـام، آنچه در نزد دیگران روا نیست، در م. او۲۹ و برای کاتبان آن، بـویژه دوّمـین ایشان، جایز است. مثال آن، یکی نوشتن شناسهٔ سوم شخص یو (-ēnd) بـه صـورت پو در ددلاپو (۲/۱۵۵ و ۳، بسنجید با دینکرد ۱۷/۴۹۷ و ۱۸: ددلایو، barēnd ، برند) و نیز شناسهٔ یو به جای یو در اسرایو (۱۴/۱۵۲، بسنجید با دینکرد ۱۷/۴۹۳: اسرایو ، kunēnd ، کنند).

بر شمار این گونه بی‌قانونی‌ها بسیار می‌توان افزود و این افزایش هرگز قدر و جاه خرده‌بینان

و خرده‌گیران را برتری نخواهد بخشید و از ارزش و فقرزدگی م. او۲۹، این دستنویس سرشار از غلط اما نه بیایه و کم‌بها، نخواهد کاست!

۲. ۳. ویژگیهای آوایی

گذشت که از گذار تأثیر گفتار زنده در نگارش م. او۲۹ و تلفّظ‌نویسیِ واژه‌ها نکاتی از ویژگیهای آوایی زبان در نزد نگارندگان آن آفتابی می‌شود (۱. ۴ و ۲. ۲. دوم). در شناخت این خصائص بویژه از رسایی و دقت دین‌دبیره، که در ضمن کتابتِ برخی از پاره‌نوشتارهای گروه سوم این دستنویس به کار رفته است، می‌توان یاری جست و چونان ابزاری، با آن به برخی از ویژگیهای آوایی و معنای حروف و آشکال خطّی در بخشهای دیگر نیز پی‌برد. در اینجا بویژه پاره‌نوشتارهای «نوبارانی» (ش ۲۶) و «باریابی زرتشت» (ش ۱۹) و «فضلِ دیگر» (ش ۲۰) سودمند و منظور بوده است. از خط فارسی، که در دو قطعهٔ آخرینِ زَبَرنوشته و نیز به صورت پَرنوشت در بسیاری از صفحات کتاب به کار رفته است، هم برای این گونه تجزیه‌وتحلیل یاری گرفته شده است. همچنین هنگامی که تلفّظ‌نویسی در پاره‌نوشتارهای گروه سوم اوج می‌گیرد، حتی در بخش نخستین کتاب که فقط با خط پهلوی نگارش یافته است، از روی قیاس می‌توان نکته‌هایی را در این باره استنباط کرد. در اینجا، نتایجی چند، مبتنی بر قیاس و سنجش نکات معضل و دشواریهای م. او۲۹ با یکدیگر یاد می‌شود. این نتایج در واقع کلید و توجیه قرائت لغات نیز هست و در واژه‌نامهٔ م. او۲۹ همهٔ موارد آن یاد خواهد شد.

۲. ۳. یکم ـ واج xw و x

واج س (xw) ، یعنی «خو» یا «خ همـراه بـا واو مـعدوله»، بـه عـنوان واجـی مسـتقل در م. او۲۹ وجود ندارد و با آن که مثلاً فعل یسیسهد (xwāhad ، خواهد، ۱/۱۲۳) با خـط اوستایی در آن می‌آید، موارد زیر ثابت می‌کند که xw را در زبان این دستنویس نباید متایز از x دانست: **یک)** ومسرید (wad-xwāh ، بــــدخواه، ۹/۹۲)، ومسرید (۹۱/۲)؛ ژمرکریسید (ozr-xāhīh؟ ، عذرخواهی، ۳/۷۶، ۱۷/۱۱۴: دوباره‌نویسی آن)؛ ترسنسلوید (duš-xwārīh، دشــــــخواری، دشــــواری، ۹/۹۰)، برسنسلید (۱۷/۳)، ترسنسلوید (۱۲/۸۳)؛ ومسلوید

wad-xwārīh بدخواری، دشواری و عدم سهولت، ۱۶/۸۵)؛ **دو)** نگارش به جای در واژه‌های عربی: (ʔāxar ، آخر، ۲/۱۸، نیز نگاه کنید به توضیح این واژه در ۲. ۴. یکم)، (xabar ، خبر، ۱۳/۱۲۱)، و نیز (۱۴/۷۳) و (دوباره‌نویسی همان، ۱۵/۱۱۲). با وجود این، برای پیشگیری از اختلاط واژه‌ها، xw در آوانویسی واژه‌ها آورده شد، مگر در لغات عربی. تفاوتهای خطّی در پانویس آوانویسی یاد شده است.

۲. ۳. دوّم ـ ابدال «ق» به k

واج قاف عربی، در واموازه‌های عربی، با حرف و (k) املا شده و واج «غین» یکبار با صورت دندانه با سَرِ گرد، یعنی (γ / g) در واژهٔ عربی «غالب» آمده است؛ در **یک)** (*kabūl*، قبول ۱۵/۱۰۲، ۸/۱۲۴، (۱۴/۱۲۳)، (*ʔakrār* به جای *ʔekrār* ، اقرار، ۱/۱۰۲)، (*makām*، مقام، ۵/۱۲۴)؛ **دو)** (*γāleb* ، غالب، ۶/۹۴). در (aγrēras ، اغریرث، ۲/۱۳۶) نیز احتمالاً حرف را باید γ خواند؛ اما در واژهٔ (payγām ، پیغام، ۱۰/۱۲۳) این واج غین با حرف اوستایی نوشته شده است. اگر به همین موارد برای داوری اکتفا شود، باید پذیرفت که در زبان گفتاری نویسندگان م. او۲۹ هنوز تلفّظ دو واج «قاف» عربی و «غین» از یکدیگر متمایز بوده است.

ابدال واج «قاف» به k در گویشهای ایرانی، از آن جمله گویشهای متداول در جنوب ایران (مانند اَوَزی بندرعبّاسی، مثلاً در kassāb ، قصّاب) و همچنین در زبان دری زرتشتی نیز دیده می‌شود (واژه‌نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد، ص ۳۰ و صص ۹۲ ـ ۹۳). این ابدال واج «قاف» به k در متون پهلوی دیگر، مثلاً در یک بُن‌نوشت از پاره‌نوشتارهای آمده در کتاب متن‌های پهلوی (۹/۸۳) نیز دیده می‌شود که در آن واژهٔ (*kadīm* ، قدیم، اصطلاح تقویمی، در «روز خورشید، ماه شهریورِ قدیم») به کار رفته است؛ همچنین در متون کلاسیک فارسی دری (نگاه کنید به تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۸۰، شمارهٔ ۲، ۴۹ و نیز ص ۸۱، شمارهٔ ۲، ۵۳).

۲. ۳. سوم ـ واجهای b، p، w

جابجا آمدن دو حرف پهلوی (w) و (p) در متون پهلوی متداول است. اما مواردی در م. او۲۹ دیده می‌شود که دور از ذهن به نظر می‌رسد، مانند:

(harwisp ، همه؛ ۲/۳، ۱۵/۵)، (۱۶/۱۰۵)؛ ـ (در burz-ēwāzīh بلندآوازی، بانگ بلند؛ ۱۶/۱۸)؛ ـ (۱/۳۵ و ۱۷/۲۸: دوباره‌نویسی در čarb-ēwāzīh ، چرب‌آوازی، چرب‌زبانی)؛ (zēnāwand ، زیناوند، هوشیار، گوش‌بزنگ و مترصّد)، (۲/۵۹)؛ (abēxtag ، آویخته، ۱۴/۷۴ و ۱۴/۱۱۳، دوباره‌نویسی است)؛ (rbān / ribān ، روان، ۴/۷۶ و ۱۷/۱۱۴، ۱۳/۷۶ و ۸/۱۱۵ : هر دو دوباره‌نویسی یکدیگر است و به جای ، ruwān آمده است. این املا در سرآغاز یسن، در دستنویس د. ۹۰ (۲/۷) هم می‌آید. همچنین ـ را در (čarb-āwāztar ، «چرب‌آوازتر، شیرین‌سخن‌تر و ملایم‌تر»، در یادگار بزرگمهر، بند ۱۹۳، کتاب متن‌های پهلوی، ۴/۹۹) و (društ-āwāzān ، «بَدْ زَبانان، گویندگان سخنان درشت و تند»، همان، بندِ ۱۹۴، ص ۶/۹۹) می‌توان دید.

ظاهراً وجود واجگونه‌ای که تلفّظ آن میان «باء و فاء» بوده و آن را «فاء عجمی» می‌گفته و با نشان «ڤ» (با سه نقطهٔ زِبَرین) نوشته‌اند، مایهٔ چنین خلطی شده است. مثالهای بسیاری از واژه‌های متعلّق به زبان فارسی دری، پیش از قرن هفتم را می‌توان یافت که در آنها سه واج «ب» (b) و «پ» (p) و «واو» (w) جابجا نگاشته شده است (نگاه کنید به تاریخ زبان فارسی، ج ۲، صص ۴۵ ـ ۴۶ و صص ۶۹ ـ ۷۱).

۲. ۳. چهارم ـ واج h

ظاهراً تلفّظ دو واج h و x در نزد نگارندگان م. او۲۹ چندان با یکدیگر شباهت داشته است که در ۱۵/۱۶۰ و ۱۴/۱۶۱، در قطعهٔ «پانزده هنر موبدان» (ش ۳۷)، شکل (hīw ، حروف اوستایی است؛ ضبط متن‌های پازند : ، xub ، ۱۱/۳۳۵، نمرهٔ ۱۴) برای xūb (خوب) آمده است. در این واژه ابدال دو واج ū و ī نیز دیده می‌شود که نظائر آن را بسیار می‌توان یافت (نگاه کنید به تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۶۲؛ واژه‌نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد، صص ۵۲ ـ ۵۴). همچنین در ابتدای واژه ابدال صامتهای x و h وجود دارد. این پدیدهٔ اخیر، که احتمالاً ناشی از چگونگیِ تلفّظ شدن واج h می‌تواند باشد، شاید همان خصیصه‌ای در تلفّظ این دو واج است که از دیرباز در زبانهای ایرانی باعث ابدال h و x به یکدیگر گشته است. البته باید به یاد داشت که هم اکنون در برخی از لهجه‌های فارسی، در خوزستان، مثلاً در

شوشتر و دزفول، دو واج تمایزدهندهٔ «های هوز» و «حای حطّی» وجود دارد و شاید این پدیده به تأثیر زبان عربی و بنابر قاعدهٔ مرزهمگویی (isogloss) گویشی باشد.

۲. ۳. پنجم ـ واج n

از آنجا که دو حرف پهلوی (الفک) و (دندانه، e/ē / i/ī / y) در دستنویسهای پهلوی بارها به صورت زائد می‌آیند، نمی‌توان بر بود و نبود آنها در خط، بویژه به صورت تنها یا در آخر واژه، توجهی خاصّ داشت. اما در م. او۲۹، که پیوسته واژهٔ دینکرد (dēnkard ، نام کـتاب) را بـه صـورت (۱۱/۱۱۷، ۱۰/۱۲۵، ۱۲/۱۵۰؛ ۱۲/۱۴۴:) می‌نگارد، نکته‌ای هست که آمدن زائد را پس از واج n به صورت مسأله‌ای در می‌آورد و آن نگارش این واژه است با خط فارسی، به صورت «دنی‌کرد» (۱۲/۱۵۰). از آنجا که توالی ny هم در م. او۲۹ (مانندِ zāyišn ، زایش: ۵/۹۳؛ rāyēnišn : ۱۳/۱۳۸)، و هم در دیگر دستنویسها (مثلاً دستنویس ت د۴ الف، ۶/۳۲۸ : gumārišn و جز این) بارها تکرار می‌شود و حتی در مورد واژه‌هایی با املای هزوارشی (مـثلاً م. او۲۹، ۹/۱۲۳: saxwany ، سخن) نیز وجودش به چشم می‌خورد، احتمال دارد که مبیّن نوعی خصیصهٔ آوایی، مثلاً کامی‌شدگی (palatalization) واج n ، باشد.

۲. ۳. ششم ـ واج ā

احتمالاً به دلیل شباهت یافتن برخی از واجگونه‌های ā و o به یکدیگر، گاهی (ā) و (o) و (ō) و نیز حتی (ō / ōy) ، که در جای به کار رفته است، به عوض یکدیگر و در جای هم نوشته شده‌اند:

(۱۶/۷۶ و ۱۱/۱۱۵ : دوباره‌نویسی)، به جای (bām ، بام، بامداد و صـبح)؛ (۱۵/۸۹: wēran ، ویران)، (۱۵/۹۰، wērānīh، ویرانی)، (۸/۹۰، abērān ، واژه‌نامهٔ مکنزی : awērān)؛ (۳/۴۴: nā-xušnud، ناخشنود)؛ (۱/۶۹: xwēšāwandān خویشاوندان؛ شاید کوتاه‌نویسی در نگـارش بـوده و = ā از آن افـتاده باشد)؛ (۱۷/۱۰۱ ـ ۱/۱۰۲: āgāhīdag ، آگاهیده، آگاه شده؛ صـورت بـرای نگـارش واج ō / o در واژهٔ در ۳/۷۶ و دوبـاره‌نویسی آن در ۱۷/۱۱۴ بـرای

«عذرخواهی»، ʔozr-x[w]āhīh ، به کار رفته است). نیز حالت معکوس آن، یعنی کاربُردِ (ā) به جای (ō) در پسوند صفت‌ساز ـ (-ōmand) دیده می‌شود:

(۷/۷۲، ۵/۵۵)، (۷/۳، sūdōmandtar ، سـودمندتر)؛ (۱۷/۱۲، ۱۷/۵۴)، (۲/۵۹: ōzōmandtar ، نیرومندتر)[1] (نیز نگاه کنید به ۲. ۳. نهم). نیز (andar ān، اندر آن) در صفحه ۵۰، سطر ۴ را بـاید andarōn (انـدرون) خواند. همچنین در ۵/۴۵، الفکی که بر بالای واژهٔ (hamānāg / homānāg) نهـاده شده است، احتمال دارد که خود بازگوی نکته‌ای باشد مربوط به همین گونه ملاحظات آوایی و تلفّظی واژه‌ها. پدید آمدن این ویژگی را احتمالاً ناشی از ادا شد واج ā با لبهای گرد باید دانست. به هر تقدیر، در فارسی تاجیکی نیز اینک ā (آ) فارسی با حرف o نزدیک شده است و نیز در افغانستان؛ و در دری زرتشتی هم واج معادل با ā فارسی دیگرگونی یـافته و بـه صـورت a درآمده است (واژه‌نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد، ص ۱۳ و صص ۹۹ ـ ۱۰۲).

برابر گرفته شدن آواهای ō و ā در موارد زیر هم دیده می‌شود:

(ā kū) به جای (ō kū ، به کجا، به کدام [اندام]، روایت پهلوی، ۹/۴؛ که در پاسخ به این پرسش می‌آید: ، ō dil ، به دل، بر دل)؛ (ā bun) به جای (ō bun ، بر ذمّه و بر عهده و برگردن [در مورد گناه]، همان کتاب، ۲/۱۹۳). (ā) به جای (ō ، بر، به؛ همان کتاب، ۴/۱۵۸)، و نـیز واژهٔ (hunarāwandīh ، هـنراونـدی، هنرمندی و دارندگیِ هنر) در کارنامهٔ اردشیر بابکان، تصحیح آنتیا (۳/۳۸، ص ۱۸۴ چاپ فروشی) به همین صـورت آمـده است، امّـا دسـتنویس *EK* و *EN* بـرای آن ضـبط (hunarōwandīh ، hwnlwndyh) دارند؛ نیز در بـندهش (ت د۲، ۱۵/۱۳۳ بـه جای (ārāst ، آراست، ت د ۱، ۱۸/۱۱۰). این برابری در متون فارسی کلاسیک نیز دیده می‌شود (تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۶۱، شمارهٔ ۱، ۵).

---

۱ ـ در این دستنویس ـ (-mand ، ـمَند) نیز بارها به کار رفته است، مثلاً در ۱۱/۲: « kirbagmandtar، کرفه‌مندتر».

۲. ۳. هفتم ـ پسوندهای īh و īg

ویژگی دیگری نیز که در نگارش م. او۲۹ دیده می‌شود و شاید پدیده‌ای منحصراً خطّی هم نباشد، آمدن ـ وىد (īh-) سازندهٔ اسم معنی یا حاصل مصدر و ـ ىد (īg-) سازندهٔ صفت نسبی در جای یکدیگر است. این جابجایی در دیگر دستنویسها نیز گاهی دیده می‌شود، اما در م. او۲۹ بیشتر است. از آنجا که گاهی ـ ىد به جای شناسهٔ سوم شخص مفرد فعل ماضی نگارش یافته و نیز آمدن به عنوان شناسهٔ فعل دوم شخص مفرد مضارع و همچنین وجه تمنایی از جمله موارد کاربرد ـ ىد و ـ وىد (۲. ۲. نهم) است، این نشانه‌ها در قرائت م. او۲۹ دشواری پیش می‌آورند. مثال برای آمدن ـ وىد (īh-)، که اصلاً سازندهٔ اسم است، به جـای ـ ىد (īg) سازندهٔ صفت: (۶/۴۸، dēn ī ohrmazdī u zartuhštī ، دین اورمزدی و زرتشتی)؛ (۱۱/۱۰۳، ǰamāl basrī ، جمال بصری، نام خاص) است. مثال برای ـ ىد (īg-)، که اصلاً سازندهٔ صفت است، به جای ـ وىد (īh-) سازندهٔ اسم: (۱۲/۴، ۴/۱۶ šēn-mōyī(y) ، شین‌مویی، شیون و مـویه، گـریه و زاری)؛ (۱۷/۷، xuškī(y) ، خشکی)؛ (۱۳/۷۴: āsānīy، آسانی) است.

کاربرد ـ وىد (īh- ، پسوند سازندهٔ اسم مصدر) به جای ـ ىد (īg- ، پسوند سازندهٔ صـفت نسبی) در دیگر متون پهلوی هم دیده مـی‌شود: (babrag ī ābīh ، بـبرِ آبی، سگِ آبی، ارداویـرافـنامه، ۱۶/۷۲) بـه جـای (babrag ī abīg) ، (spandarmadīh ، سپندارمذی، منسوب به سـپندارمـذ، گـزیده‌های زادسـپرم، ۱۴/۱۵۲)، (kābulīh ، کابلی، زند بـهمن‌یسن، ۱/۳۵)، (čīnīh ، چینی، منسوب به چـین، همان کتاب، ۹/۵۵).

نیز ـ ىد به جای ـ وىد در این موارد به کار رفته است: (abārōn marzišnīg هماغوشی خلاف شرع، ارداویرافنامه، ۹/۷۱)، (rōšnīg ، روشـنی، روشـنایی، همـان کتاب، ۱۰/۱۹ و ۱۳، ۷/۲۱، ۲/۲۳)، (wišād-dwārišnīg، گشاده رفتن یعنی بی‌سدره و کشتی بودن، همان، ۷/۳۴)، (dādīg paykārišnīg، اختلافات و دعاوی قانونی، گزیده‌های زادسپرم، ۵/۱۰۱).

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که:

الف) شکل ـ وىد (yh-) را نگارندگان م. او۲۹ دارای ارزش آوایی ī- می‌شمرده‌اند. به همین

دلیل است که گاهی به جای آن، حرف ـ د (y-) نیز می‌آید. این واج ī- احتمال دارد یای مصدری باشد یا یای نسبت. به همین دلیل دو مجموعهٔ حرفی ـ وىد و ـ ىد عملاً در متون متأخر و یا متأثر از زبان گفتاری نگارندگان گاهی کاربردشان اختلاط یافته است و این پـدیده انحـصاری بـه دستنویس م. او۲۹ ندارد.

ب) در پایان واژه یا پس از نگارش آن گاهی حرف ـ یا رزائد می‌آید. وجود این حروف زائد و نیز ـ ىد زائد، که به صورتی نامنظم به کار رفته‌اند، شاید گاهی به عللی بازگردنده بـه ویژگیهای آوایی واجها (۲. ۳. پنجم)، دیگرگونی واجها در بافت آوایی واژه‌ها ــ چه در واژه و چه در جملات و در التقای مرز واژه‌ها ــ یا تأثیر عوامل زِبَرزنجیری، مانند جای داشتن تکیه در هجای پایانی واژه (۲. ۳. دهم) و نیز محلّ تکیه در جمله، و یا التقای ī- / ē- پایانی واژه با واژک نشانهٔ اضافه یا ē- نشانهٔ وحدت و نکره، معطوف باشد که احتمالاً وجود نوعی y را بـه گوش می‌رسانده یا بر میزان کشیدگی ī- / ē- به هنگام تلفّظ می‌افزوده است و این امر از راه نگارش چنین حروفی در خط انعکاس یافته است. این گـونه آشـفتگی در سراسر م. او۲۹، بویژه در قطعهٔ «نوبارانی» (ش ۲۶، در صفحه‌های ۱۲۱ تا ۱۲۲ این گونه بی‌نظمی بیشتر بـه چشم می‌خورد؛ نیز نگاه کنید به ۲. ۴. هفتم؛ همچنین مثلاً ص ۵۰، س ۹؛ و صفحات ۸۲ و ۸۳ م.او۲۹) دیده می‌شود. این گونه ملاحظات آوایی را می‌توان بر احتمال خطای کتابت افزود.

نمونه‌ای از این چنین ابهـامی را در مـتون دیگـر مـی‌توان از بـندهش مـثال زد: duxt ī frāsiyāb (دختر افراسیاب)، که در دستنویس ت. د ۱ به صورت … (۶/۱۸۳)، در *DH* به صورت … (۱۰/۹۲) و در ت. د ۲ به شکل … (۱۱/۲۱۳) آمده است، با اختلاف در نگارش نام پدر.

ج) گذشته از این موارد، نوعی ـ ىد یا ـ وىد زائد در م. او۲۹ می‌آید که گاهی در پایان اسم است و گاهی در پایان صفت، و تغییری در معنای واژه و یا مقولهٔ دستوری آن پدید نمی‌آورد. مثال ـ ىد زائد را در (۷/۷۱، zōtēg، زوت)، (۹/۳۶، xwarišnē(y) ، خوراک، خـورش)، (۱۰/۶۵، framānē(y) ، فـرمان) مـی‌توان دیـد؛ و نـیز شـاید در (۱۱/۱۲، kirbīg / kirbēg ، کالبد). در اینجا، شاید قرائت ē(y)- بر ī(y)- رجحان داشته و ایـن افـزایـه حـاصل ابـدال g بـه y و a بـه ē (یـای‌مجهول) بـاشد. نکـتهٔ اخـیر را تـعریف خواجه‌نصیرالدین طوسی از «یای مجهول» توجیه می‌کند: «حرفی که میان فتحه و کسره باشد»

(تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۵۲، شمارهٔ ۳، ۱۱). شاید از راه این فرآیند تحوّل بتوان اَشکال واژه‌هایی مانند «منشنه» (منش)، «گوشنه» (گفتار، gōwišn)، «ورزشنه» (ورزش، کردار) (۲. ۴. هفتم) را درک نمود که در آنها ēy- / ay- بعداً به a- (فتحهٔ پایانی) تبدیل گشته است.

با تعمیم دادن امکان آمدن ēg- پایانی به جای ag- پایانی، واژه‌هایی چون […] را در داروی خرسندی (متن‌های پهلوی، ۲/۱۵۴ و ۳) می‌توان قرائت و بودن ـ ید را در پایان آنها توجیه کرد و دریافت که صورت […] به جای […] (čārag، چاره) به کار رفته است:

dārūg ī hunsandīh pad čiš ī *čārēg* nē, baxt ēstēd, ud ān-iz ī *čārēg*, darmān āsānīh ēn dahēd. dārūg ē bawēd: ēd dram sang...

«داروی خرسندی برای [آن] چیز که [آن را] چاره نه [باشد]، مقدّر [و مقرّر] شده است و نیز آن را که چاره [است]، درمانِ [آن را] آسانی این [دارو] دهد. دارو این باشد [برای ساختن آن به میزان] یک درم‌سنگ:...»

این گونه جابجایی ـ و و ـ ید در متون دیگر نیز دیده می‌شود. مثلاً در گزیده‌های زادسپرم، […] (ēwēnēg، آیینه، آیین، شکل، تن، در ۲۱/۱۰۶، ۲/۱۳۲)؛ و نیز خلاف آن یعنی کاربرد ـ و به جای ـ ید (۸/۷۱، همان کتاب، نگاه کنید به واژه‌نامهٔ گزیده‌های زادسپرم، ص ۱۸)، نیز […] (گزیده‌های زادسپرم، ۲/۱۸، برابر با […] در ۴/۱۳، که ضبط *BK* از مورد اخیر […] است، bunēg / bunag، بنه، منزل و مکان، منشأ).

افزایهٔ ـ ید (-yh) زائد نیز احتمالاً گونهٔ دیگری از ـ ید است و شاید باید آن را در این مورد ī- یا ē- یا ēh- دانست و ē را در آن بدل از a شمرد. نیز احتمال آن هست که نوعی h زائد هم پس از ē آمده و جانشین y / g / k شده باشد (۲. ۴. پنجم، ج). این افزایه شاید در […] (۱۶/۱۲، kirbī(h) / ē(h)~، کالبد؛ این یکی از دو امکان قرائت است)؛ […] (framānī(h) / ē(h)~، فرمان، ۷/۳۸؛ ۵/۸۴) وجود دارد.

این گونه ـ ید و ـ ید زائد یا در واقع ī(y)- / ē(h)- را، که ظاهراً نقشی هم ندارد، در دیگر متون نیز می‌توان یافت. مثلاً: […] (arzānīgīh) به معنای arzānīg (ارزانی، شایسته و سزاوار و یابنده، روایت پهلوی، ۴/۱۱۵؛ دستنویس MR1 : […]) است و […] (گزیده‌های زادسپرم ۱۰/۲۱، aswārīh، سوار)، […] (همان، ۶/۲۶، gardīh، گرد و غبار). نیز ـ ر زائد هم گاهی در چنین جایگاهی می‌آید، مانند […] به جای […] (bām، بامداد،

همان کتاب، ۱۵/۶۳، ۹/۱۱۸، ۱۱/۱۲۶، در هر دو مورد اخیر ضبط دستنویس BK : […] است).[1]

۲. ۳. هشتم ـ یای مجهول (ē)

از قرائن برمی‌آید که احتمال دارد در زبان گفتاری نگارندگان م. او۲۹ واج ē یا «یای مجهول» وجود داشته باشد. مثلاً در «نوبارانی» (ش ۲۶)، با دین‌دبیره دو حرف … و … به ترتیب در واژه‌های […] (andēšay، اندیشه، ۱۲/۱۲۱، ۱۲/۱۲۲، ۱۵/۱۲۲ و ۱۶)، […] (hīlay، حیله، ۸/۱۲۲) آمده است و به نظر می‌رسد که اختلافی را در تلفظ این دو واج بیان می‌کند. دیگر این که در قطعهٔ «باریابی زرتشت» (ش ۱۹) و «فضلِ دیگر» (ش ۲۰)، در پیش‌فعل «می»، که برای ساختن فعل مضارع استمراری به کار رفته است، و نیز واژک نشانهٔ وحدت و نکره، این واج وجود داشته و همانندِ یکدیگر نگارش یافته است: […] (na-mēmānad، نمی‌ماند، شبیه و مانند نیست، ۸/۱۰۲)، […] (kas-ē، کسی؛ ē- واژک نشانهٔ وحدت و نکره است، ۱۰/۱۰۲)، […] (mēgudārand، می‌گذارند، می‌نهند، ۱۱/۱۰۲ ـ ۱۲)، […] (mēbāyad، می‌باید، ۱۳/۱۰۲).

آیا کشیدگی حرف … (ē،y) را نوعی تأکید بر کشیدگی تلفظ واج ē می‌توان فرض کرد؟ در این صورت، مصوت ē، گذشته از آن که از i (کسره در زبان پهلوی) بازتر تلفّظ می‌شده (۲. ۳. هفتم، ج)، کشیده‌تر از آن هم بوده است؛ نیز نگاه کنید به مواردی چون […] در ۱/۷ (ش ۱، بند ۲۰). به هر تقدیر کشیدگی واج را در واژک نشانهٔ اضافه در «وزری مهرایزد» (۱/۷۲، گرز مهرایزد)، که با خط فارسی نوشته شده است، می‌توان دید (۲. ۳. دهم).

۲. ۳. نهم ـ ابدال واجهای u و ē / ī

چنان‌که گذشت (۲. ۲. دهم)، احتمالاً نوعی e گرد در زبان م. او۲۹ وجود داشته است که گاهی نگارش آن موجب آمیزش نشانه‌های … (-u) و … (-i/-ī) در خط می‌شده است (نیز

---

۱ ـ گاهی نیز، خلاف این مثالها، ـ ید از آخر واژه حذف می‌شود و بویژه در واژه‌های بلند، که مرکب از چند هجا باشد، این حذف بیشتر دیده می‌شود؛ مانند: […] (ō petyārag، به پتیارگی و مخاصمت، در بندهش، ت. د ۲، ۵/۳۱).

نگاه کنید به ۴. ۲. پنجم). واجی با چنین خصیصهٔ آوایی، که امروزه در برخی گویشهای ایران زمین اینک هم وجود دارد، احتمالاً همراه با ضمائر متصل به عنوان میانوند نیز به کار می‌رفته است. همین ویژگی آوایی در تحول بعدی زبان، مثلاً دو گونهٔ om- ، od- ، oš- را در لهجه‌ها در برابر am- ، ad- ، aš- پدید آورده است. این دوّمی را نیز باید خود ناشی از تطوّر ēm- ، ēd- ، ēš- دانست، یعنی یای مجهول در آنها بدل به a شده است (۲. ۳. هفتم، ج). مثالی از نتیجهٔ این ابدال را در زبان دری زرتشتی می‌توان دید که در آن، در لهجهٔ شهری، ose به معنای «آن‌طور» است و همین واژه در برخی دیگر از لهجه‌های آن، مانند نصرآبادی، به شکل ese تلفظ می‌شود. احتمالاً همین نوع گردی e و شباهت آن با ō / ŏ موجب شده است که مثلاً ōmand- در (sūdōmand) گاهی بدل به ēmand- شود: (در داروی خرسندی، بند ۸، متن‌های پهلوی، ۱۶/۱۵۴ : sūdēmand ؛ نیز نگاه کنید به ۲. ۳. ششم). این نکته بویژه در قرائت واژهٔ (ēy / ēy / ay / oy / ē[y] ، اِی، حرف‌ندا) به کار می‌آید (۲. ۴. چهارم).

۲. ۳. دهم ـ دربارهٔ تکیه

به نظر می‌رسد که جای تکیه در واژه سبب کشیده‌تر تلفظ شدن مصوّتِ تکیه‌بَر در کلمه می‌شده است. ظاهراً به همین دلیل است که ē آغازین در واژه‌ها، به جای آمدن به شکل (ʾy) در پهلوی کلاسیک، در م. او۲۹ به شکل (y) نگاشته شده است (۲. ۲. هشتم) و همچنین کشیدگی o را در واژه‌های تک‌هجایی با آوردن (ō) اوستایی و نیز «واو» در خط فارسی نشان داده‌اند. نیز چون جای تکیه بر هجای دوّم یا آخرین هجای واژه‌های دوهجایی بوده، املاهای زیر در م. او۲۹ نگارش یافته است: (kōkm، حکم و فرمان، ۱/۱۲۴)، (mōlk، مُلک و سرزمین، ۲/۱۲۴)، کوفت (گفت، ۱۰/۱۱۷)، هشتوم (هشتم، ۶/۱۴۴).

با فرض قرار داشتن تکیه بر روی هجای دوم در واژهٔ «هشتم» و نیز کشیده تلفظ شدن واج o در «گفت»، وجود صورتهای بلند واج o در «هشتوم»، «کوفت» توجیه می‌گردد و کشیدگی ō در واژه‌های عربی «حُکم» و «مُلک»؛ و نیز دیگر موارد کشیدگی واج o در «نوبارانی»، که با دین‌دیبره نوشته شده است، قابل توجیه به نظر می‌رسد. اگر این فرض درست باشد، ناگزیر املای «هونر» را برای «هنر» (۸/۱۶۰ و ۱/۱۶۱) باید تقلید از املای پهلوی یا ناشی از بی‌مبالاتی نگارنده دانست.

از آنجا که در همین پاره نوشتار، واژهٔ «افتاد» به شکل (oftād ۳/۱۲۴، ، اوستایی o/u) آمده است، این فرض که تکیه در این واژه بر هجای دوم، یا آخرین هجای آن، قرار دارد، تأیید می‌شود. همچنین تأثیر تکیه را در بلندتر شدن واکهٔ تکیه‌بَر و کوتاهتر گشتن دیگر واکه‌های واژه نیز می‌توان دید.[1] این دریافت را املای «فردون» (با خط فارسی، ۱/۷۰، فریدون) هم تأیید می‌کند. زیرا خلاف انتظار، واج ē، که اصلاً در این واژه بلند و مبدّل از یک مصوت و یک صامت (-ey-) است، در هجای اول آن، در خط حذف شده است. املای «فریدون» به پازند بارها به شکل (با ē بلند و ū بلند) آمده است (مثلاً متن‌های پازند ۸/۱۸۱ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴/۱۸۳ و ۱۵). همچنین املای (J̌ehūn، جیحون، ۱/۱۲۳ ، ۲/۱۲۴، م. او۲۹) احتمال دارد بنابر همین اصل با «د» که در خط اوستایی نشانهٔ مصوت کوتاه است، در هجای اول آورده شده باشد. هر چند در این مورد شاید توجیه دیگری بتوان آورد و آن برابر گرفتن حرف ـ با صامتِ y پهلوی و حذف واج a پیش از آن در خط است: J̌ayhūn؛ گرچه دوبار نوشته شدن آن به همین صورت و با املای دین‌دبیره، قرائت اوّلی را درست‌تر می‌نمایاند.

به هر تقدیر، چنان‌که گذشت (۲. ۳. هشتم)، وجود کشیدگی در واژک نشانهٔ اضافه، برابر با کسرهٔ اضافه فارسی، در عنوان فارسی «وزری مهرایزد» (۱/۷۲، گرز مهرایزد) دیده می‌شود که چه آن را به صورت ī بخوانیم یا ē ، می‌تواند ناشی از احتمال بلند شدن مصوّت به واسطهٔ تأثیر تکیه باشد و یا می‌تواند گواه بر این باشد که هنوز کشش واکه، به عنوانِ مختصّهٔ ممیِّز در واجهای زبان، و دستگاه هشت مصوّتی در آن بر جای بوده و تغییری که بعداً این واژک را به e کوتاه در فارسی رسمی بدل کرده، هنوز به هنگام نگارش م. او۲۹، یا در مکان جغرافیایی آن، روی نداده بوده است. املای «هزره» (هزاره، ۲/۸۱، خلاف «هزاره»، در ۲/۸۲، ۹/۹۴) هم شاید این استنباط اخیر را صحّه بگذارد: هنوز تنها همان مختصهٔ میزان کشیدگی، دو واج a (اَ) و ā (آ) را از هم متمایز می‌کرده و بنابراین، به تأثیر کشیدگی بیشتر واج در هجای دوم، در «هزره» (مورد نخستین، ۲/۸۱) الف در هجای اول، در خط فارسی حذف گشته و در دو املای دوم این

---

۱ ـ اگر این حدس درست باشد، کوتاه شدن واکهٔ نخستین در واژه‌هایی نظیر «افتادن» (ōftādan، اوفتادن) و «استاد» (پهلوی : awestād ،)، استوار (پهلوی awestār ،) را باید زیر تأثیر چنین پدیده‌ای قابل توجیه دانست.

واژه، بنابر رسم معمول کتابت، واژه درست و به شکل «هزاره» نوشته شده است. ابدال دو واکهٔ a (اَ) و ā (آ) در آثار متقدم فارسی دری نیز دیده می‌شود (تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۶۰، و نیز ص ۶۸، شمارهٔ ۱، ۲۵).

۲. ۳. دهم ـ الف

شاید همین توضیح را بتوان در مورد ابدال «عین» عربی آورد که پس از واکهٔ a ، در واژه‌های «دعوِی» ، «معزول» و «تعالی» به صورت [illegible] (=ā) درآمده است؛ به ترتیب در [illegible] (۱۶/۱۲۳)، [illegible] (۱۷/۱۰۳)، و [illegible] (تعالی، ۹/۱۰۲). می‌توان گفت که با حذف واج «عین» و درآمدن آن به صورت کشش، واج a کشش بیشتری یافته و به ā بدل شده است. نظیر این ابدال در بسیاری از زبانها و گویشهای ایرانی، و از آن جمله در زبان دری زرتشتی نیز هست، مانند: dāva (دعوا)، mazir (معذور)، vada (وعده)، zap (ضعف). نیز در همین زبان دری زرتشتی، همانند «عین»، واج h هم پس از واکه حذف شده و کشش حاصل در مجموعهٔ VhC به a/ā بدل شده است؛ مثل masti (مَهسِتی، نام خاصّ زنانه)، par (pohr ، پور، پسر)، sar (sohr ، سرخ)، یا bar (بهر، برای، مثلاً در me bar vat-i : بَهرَت گفتم، برایت گفتم، به تو گفتم، در لهجهٔ رحمت‌آبادی). در این موارد آخری، a دری زرتشتی جانشین ā فارسی است: me bār vāt-i. در فارسی افغانی نیز ابدال «عین» با همین شیوه وجود دارد؛ و نیز در پازند : [illegible] (معلوم، متن‌های پازند، ۲/۱۶۸). البته عقبی‌تر تلفّظ شدن a هم می‌تواند این دو واج را در مجموعهٔ V?C یا VhC به ā فارسی، با تلفظ پسین امروزی، بدل کند یا کرده باشد.

۲. ۳. دهم ـ ب

مورد دیگر که شاید هم دلیل بر آن باشد که به رغم ممیّز بودن خصیصهٔ کشیدگی واج ā در تقابل با a ، گاهی بر اثر تأثیر تکیه، این تقابل خنثی می‌شده، احتمالاً موجب در هم آمیختن دو واژه گشته است که در قرائت م. او۲۹ تولید دردِ سر فراوان می‌کند: دو فعل ǎwardan و āwardan . توضیح آن که [illegible] (awar ، اینجا، بیا) در م. او۲۹، نیز همانند برخی از دستنویسهای فرهنگ پهلوی (فپ‌ن، ص ۱۹، س ۳ و یادداشتهای آن در ص ۲۰؛ نگاه کنید به ۳. ۲. دوّم)، خلاف قاعدهٔ قدیمی، در همهٔ صیغه‌های فعل صرف شده و معادل ایرانی و

ناهزوارشی آن [illegible] و [illegible] (awarīdan ، awardan) است، که در برابر مصدر آن، با شکل هزوارشی [illegible] و [illegible] قرار می‌گیرد.

گذشته از احتمال سهو در نگارش، که تکرار آن چندان عادی به نظر نمی‌رسد، شاید مشابهت تلفظ دو واج a و ā در این دو فعل، در م. او۲۹ مایهٔ درآمیختن فعل [illegible] (āwurdan، آوردن) و [illegible] (āmadan ، آمدن) شده باشد. به این شرح که صورت آوایی واژه‌های āwurdan (آوردن) و awardan (آمدن) در وهلهٔ نخستین احتمال دارد با هم مشابهت و اختلاط یافته باشد. آن‌گاه، از سوی دیگر، چون املای واژه‌های [illegible] (آمدن) و [illegible] (āwurdan ، آوردن) در نگارش هم با یکدیگر شباهت دارند، سهواً به جای یکدیگر به کار رفته باشند. نیز به علت شباهت جفت هم‌معنای دیگر برای این دو فعل، یعنی awardan و āwurdan ، این آمیختگی تشدید شده و در نتیجه صورت املایی دو فعل اخیرالّذکر با هم درآمیخته باشد. در بررسی حاضر، در زیرنویسِ آوانویسی، توضیحِ هر یک از این موارد آورده شده است.

صیغهٔ سوم شخص مفرد از فعل awardan به جای «آمدن»، در شایست‌ناشایست، فصل دوم، بند ۱۰ (۲/۴ : بیاید)، و به جای «آوردن» در همانجا، بند ۱۱ (۵/۴ : بیاورَد) به کار رفته است؛ هر دو : [illegible] (نیز ترجمهٔ شایست‌ناشایست، ص ۱۰ و ۱۱). همچنین در دادستان دینی (پرسش ۱۶، بند ۹، ص ۴۰، س ۸) [illegible] به معنای «آورَد» یا «بَرَد» به کار رفته است.

۲. ۴. ویژگیهای لغوی

یکی از وجوه تمایز در نگارش م. او۲۹، کاربرد واژه‌هایی ناعادی و با شکلی متفاوت در آن است. این واژه‌های متمایز را می‌توان به دو گونه بخش کرد: نخست آنهایی که در دیگر متون پهلوی به کار نمی‌روند و یا کاربردی نادر و کمیاب دارند، مانند لغات عربی؛ دوم آن واژه‌هایی که در م. او۲۹ کاربرد یا معنایی متفاوت یافته‌اند و یا به دلیل دیگرشُدِگیِ املای تاریخی آنها، نکته‌هایی دربارهٔ چگونگی آوایی و طرز تلفّظ آنها در نزد نگارندگان م. او۲۹، در خط نمایان گشته است. همچنین هزوارشهایی شاذّ و نادر،[1] ساختهایی نامعمول، چون مصدرهای جعلی و

1 - "La Promotion de Vahrām", p. 8.

مشتقات آنها، که در فارسی دری رسمی و رایج کمتر دیده می‌شود، همراه باواژه‌هایی برگرفته از زند، که گاهی ترجمهٔ تحت‌اللفظی از اوستا است، و نیز لغاتی برساخته به سبک و سیاق دینکرد ویا مأخوذ از آن، در م. او۲۹ می‌آید و قرائت و نیز ادراک متن را دشوار می‌نماید. در این شمار باید از واژه‌هایی با شکل فارسی جدید یاد کرد و نیز این نکته را افزود که همین لغات گاهی در حدّ فاصلی از فارسی و پهلوی قرار می‌گیرند (۴. ۲) و طبعاً گونه‌ای زبان مدرسی و آموزشی پهلوی را درآمیخته با زبان زندهٔ گفتاری نشان می‌دهند.

۲. ۴. یکم ـ واژه‌های عربی

نخستین گروه از واژه‌هایی که آمدن آنها م. او۲۹ را از دیگر متون پهلوی متمایز می‌کند، لغات عربی است. این واژه‌های عربی بیشتر همان کلمه‌هایی‌اند که در فارسی کنونی به کار می‌روند، اما گروهی از آنها نیز اینک دیگر متروک مانده‌اند و ردّ آنها را می‌توان تا فارسی زرتشتی یا فارسی دری کلاسیک و کهن و یا نیز در نثرهای غیرمعمولی فارسی گرفت (۳. ۲. یکم ؛ ۲. ۲). ترکیب واژه‌های عربی با تکواژهای دستوری فارسی نیز، همانند فارسی دری رسمی و به همان صورت، در م. او۲۹ دیده می‌شود، مانند (۱۲/۳۹ : *howlnāk* / *hawlnāk*، هولناک، ترسان و ترسیده؛[1] (۱۲/۳ ، *talabēd*، طلبد، طلب کند و بخواهد و احضار کند). این واژه‌ها گاهی پرنوشت فارسی دارند؛ گاهی نیز در ردیف واژه‌های پهلوی، بر روی سطر عادی دستنویس نگاشته شده‌اند؛ گاهی هم این واژه‌های عربی با دین‌دبیره به کتابت درآمده‌اند؛ یا دارای املایی مختلط از خط پهلوی و اوستایی اند. همچنین کاربرد آنها خالی از غلط و سهو نیست و گاهی مثلاً جمع مکسّر را باز جمع بسته‌اند؛ مانند: «حکماآن / حکمایان» (۱۴/۱۰۲)؛ یا اصلاً غلط است، مانند «ناموس دانایان» به جای «ناموس‌دانان» (۹/۱۲۱ ـ ۱۰) یا «براهان» به جای «برایا» (۲/۱۰۴، آفریدگان؛ خلایق، خادمان).

---

۱ ـ کاربرد پسوند «ناک» در این واژه قابل قیاس است با «ترسناک»، به معنای «ترسنده»، در شعر نظامی گنجوی :

سه ماه از ترسناکی ماند بیمار
نخفتی هیچ شب ز اندوه و تیمار
(خسرو و شیرین، چاپ ثروتیان، ص ۷۰۳)

نمونه‌هایی از این واژه‌ها به شرح زیر است:

(*be talabēd* ، بطلبد ۱۲/۳)، (*ʔawwal* ، اوّل، ۲/۱۸، ۱۰/۶۹، مورد اخیر شاید شکل هزوارشی برای fradom ، یعنی «نخستین» باشد)، (*ʔāxar* ،۲/۱۸، آخر؛ شاید : *ʔāxor* ، که در آن o به جای e در *ʔāxer* نوشته شده باشد؛ نگاه کنید به ۲. ۳. نهم)، (*nīyat* ، نیت، ۳/۶۹)، (*tamām* ، تمام، ۳/۶۹)، (*hāsel* حاصل، ۵/۶۹)، (*dafag* ، دفعه، ۶/۶۹)، (*xalās* kard، خلاص کرد و رهایی داد، ۱۱/۷۰)، و (*xedmat*، خدمت، ۱۴/۷۳ و دوباره‌نویسی آن در ۱۵/۱۱۲؛ در مورد اول با پرنوشت «خدمت»، به خط فارسی آمده است)، (*mennat* ، منّت، ۳/۷۶ و دوباره‌نویسی در ۱۷/۱۱۴: «پُرمنت» یعنی «پُرسپاس و پُرتشکر»)، (*safar* ، سفر، ۱۵/۷۵ و ۱۶، و نیز دوباره‌نویسی در ۱۲/۱۱۴ و ۱۳)، (*wedāg* در «وداع شدن»، یعنی «وداع کردن و رهسپار شدن»، ۲/۷۶ و ۱۵، ۱۱/۷۷ و دوباره‌نویسی در ۱۶/۱۱۴ و ۹/۱۱۵ و ۳/۱۱۶)، (*masal* ، *mesal* / *masel* ، مثل / مثال، ۱/۷۶ و ۶ و دوباره‌نویسی آن در ۱۵/۱۱۴ و ۳/۱۱۵، نگاه کنید به ۳. ۲. یکم)، (*ʔozr-xwāhīh* ، عذرخواهی، ۳/۷۶ و ۱۷/۱۱۴)، (*makr* ، مکر، ۱۳/۹۰)، (*γāleb*، غالب، ۶/۹۴)، (*rasm* ، رسم، ۳/۹۵)، (*ʔayyām*، ایام، ۶/۹۶ و دوباره‌نویسی در ۱۵/۹۸، شاید: āgām به جای āwām ، هنگام)، (*ʔekrār* / *ʔakrār* ، اقرار، ۱/۱۰۲، ۱۵/۱۰۲)، ، (*hokamā* ، *hokamāʔān* / *hokamāyān* حکما، حکماآن / حکمایان، ۲/۱۰۲ و ۱۴؛ «حکمایان» یعنی حکیمان»)، (*rezāg* dād ، رضا داد، ۶/۱۰۲)، (*tālā* ، تعالی، ۹/۱۰۲؛ نگاه کنید به ۲. ۳. دهم، الف)، (*markaz ī* / *maxzan ī* ، مخزنِ / مرکزِ ۱۳/۱۰۲)، (*kabūl* قبول ۱۵/۱۰۲)، (*hakīm* ، حکیم، ۱۶/۱۰۲)، (*zāt* ، ذات، شخص، ۱۷/۱۰۲)، (*walāyat* ، ولایت، استان، ۲/۱۰۳)، (*mansab* منصب، مقام، ۱۱/۱۰۳)، (*ǰamāl basrī* ، جمال بصری، نام خاص، ۱۱/۱۰۳ و ۱۶)، (*hākem* ، حاکم، ۱۲/۱۰۳)، (*māzūl* ، معزول، ۱۷/۱۰۳، نگاه کنید به ۲. ۳. دهم، الف)، (*hāza-be-zā* هذا بهذا، چنین دقیق، ۱۴/۱۰۲)، (*sabab ī* سببِ، ۱۵/۱۱۶)، (*šūmīy ī* ، شومی، نحوستِ ۱۱/۱۲۱، ۴/۱۲۴)، (*xabar* ، خبر ۱۳/۱۲۱)، (*sar-hadd* ، سرحد و مرز، ۹/۱۲۲ و ۱۷، ۵/۱۲۴)، (*hokm ī* ، حکم، فرمانِ،

۱/۱۲۴)، [illegible] (molk ī ، مُلکِ، سرزمین، ۲/۱۲۴)، [illegible] (hīlay ، حیله، ۸/۱۲۲؛ نیز نگاه کنید به ۲. ۴. هفتم)، [illegible] (šūmīy ī ، شومیِ، نحوستِ، ۷/۱۲۲)، [illegible] (همان، ۱۱/۱۲۱)، [illegible] (nāmūs-dānāyān برای nāmūs-dānān یا nāmūs-dānān و dānāyān ، ناموس‌دانان، ناموس[دانان و] دانایان، ۹/۱۲۱ ـ ۱۰)، [illegible] (monaǰǰemān ، منجمان، ۱۰/۱۲۱).

در اینجا نخست توجه خوانندهٔ گرامی را به فزونی واژه‌های عربی در پاره‌نوشتارهای گروه سوم و متأخر م. او۲۹ جلب می‌نماید که نزدیکی شماره‌های صفحاتِ زبَرنوشته از آن ناشی شده است. دوّم یادآوری می‌کند که گذشته از پرنوشتهای واژه‌های عربی با خط فارسی، که نمونه‌های آن یاد شد، واژه‌های «فضلِ دیگر» (۱۶/۱۰۲)، «وزیر شاه» (۱۶/۱۰۲)، «علم نجوم» (۱۷/۱۰۲)، «یافت» (۱/۱۰۴ در « [illegible] یافت» که جزء دوم فعل مرکّب «وفات یافت» است) با خط فارسی در درون سطر عادی کتاب آمده است؛ در پاره‌نوشتار «فضلِ دیگر» (ش ۲۰). همچنین پس از آن، واژه‌هایی عربی با دین‌دبیره، بویژه در «نوبارانی» (ش ۲۶) و نیز در پرنوشت و تفسیر «پانزده‌هنرموبدان» (ش ۳۷) آورده شده است، به خط مغلوط و ناروشن فارسی: خالص (۳/۱۶۱، متن : خالس)، عقل ذاتی (همانجا، متن : عقل زاتی)، خبردار (همانجا و نیز س ۵)، بیشک (۵/۱۶۱)، نظر بطرفِ (۷/۱۶۱)، عقل (۹/۱۶۱)، صاف (۱۳/۱۶۱، متن: ساف). مثالی از ترکیب واژه‌های عربی در م. او۲۹: [illegible] (kabūl nimūd، قبول نمود، ۱۴/۱۲۳)، [illegible] (kabūl dāšta-and قبول داشته‌اند و انجام داده‌اند، ۸/۱۲۴) است.

۲. ۴. دوم ـ واژه‌هایی با شکل تازه

واژه‌هایی در م. او۲۹ دیده می‌شود که شکل فارسی و جدید دارد. این واژه‌ها، که سعی شده است آوانویسی آنها با حروف ایرانیک متمایز باشد (۴. ۲)، برخی صرفاً فارسی نیز نیستند و ترکیبی دو رَگه و «دورُجی»[1] دارند، که مثال «طلبیدن» و «هولناک» و «سرحدّ» از آنها آورده شد (۲. ۴. یکم)، و یا شکل نامعمول [illegible] (dafag ، دفعه، ۶/۶۹؛ خط هم مانند خود واژه در

۱ ـ «دورُجی» (do-roǰī) واژهٔ متعلق به زبان دری زرتشتی است به معنای hybrid و مختلط و «دو رَگه».

اینجا در هم آمیخته است) و نیز ابدال منظم «عین» عربی به کشش (۲. ۳. دهم). خلاف آن که این گونه واژه‌ها و نیز واژه‌هایی با هیأت فارسی نو در سراسر م. او۲۹ می‌آید، باید یادآور شد که بویژه در بخش دوم کتاب، که با خط دومین کاتب نگارش یافته، کاربرد آنها بیشتر است؛ مانند «آخر هزاره» (ش ۱۷). اغلب همراه با کاربرد فزونتر آنها، حروف اضافه نیز با شکل جدید می‌آیند (۲. ۲. دوم) و چنان که گذشت، همین تازگی املای واژه‌ها یکی از دلائل تعدّد املای واژه در م. او۲۹ است (۲. ۲. سوم). کاربرد کلماتی مانند [illegible] (dūzax ، دوزخ، ۳/۷۷، ۳/۷۸) و [illegible] («نیز»، مثلاً در ۷/۷۶ و ۱۲ و ۱۳، ۱/۷۷، ۵/۷۸ و ۷ و ۱۳) و [illegible] (zamīn ، زمین، ۱۳/۹۱) هم در این مقوله جای می‌گیرد.

مثالی از واژه‌هایی با شکل جدید [illegible] (stāyiš u niyāyiš ، در ۱۳/۱۶، ۱۶/۳۹) و [illegible] (framāyiš ، فرمایش و فرمان، ۱۵/۵۳) است. شکل قدیمی برای دو واژهٔ نخستین در ۱۰/۴۳ می‌آید: [illegible]. همچنین برای مثالهای بیشتر و کاربرد صورتهای قدیمی و جدید در م. او۲۹ نگاه کنید به صفحات پیشین (۲. ۲. دوم؛ ۲. ۲. سوم).

واژه‌هایی با شکل جدید در «متن‌های پازند» نیز وجود دارد؛ مانند [illegible] (بخشایش، در «نیرنگ حلال کردن گوسفند و مرغ» ، «متن‌های پازند»، ۴/۱۷۸)، [illegible] (زمین، همان کتاب ۲/۴۸، ۶/۱۰۶)، [illegible] (آغاز، همان، ۲۳/۱۱۱)، [illegible] (آشکارا، همان، ۲۲/۱۱۱).

۲. ۴. سوم ـ مصدرهای جعلی و ساخت متمایز واژه‌ها

گروه دیگری را بر این واژه‌های متمایز و متفاوت در م. او۲۹ باید افزود که خود باید آنها را ادامهٔ منطق و طبیعی همان گونهٔ زبانی شمرد که در دینکرد دیده می‌شود. چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، این تداومْ هماهنگ است با حرمت بسیاری که نگارندگان م. او۲۹ برای دینکرد قائل‌اند و همچنین نقل فراوان از این کتاب در م. او۲۹. نمونهٔ این گونه واژه‌ها، که بویژه با ساختن مصدر جعلی از اسم و سپس ساختن مشتقات آن مصادر مشخص می‌گردد، در پاره‌نوشتارهای مأخوذ از دینکرد، از آن کتاب نقل شده است، مانند dēn-āwarīdār (دین‌آوریدار، آورندهٔ دین، م. او۲۹، ۱۲/۶۰ ـ ۱۳ و دینکرد چاپ مدن ۳/۲۹). در جاهای دیگر، واژه‌هایی مانند bozorgīd (بزرگی داد، ۴/۶۸) از مصدر جعلی «بزرگیدن»؛ be arzānē

(ارزانی بـداری: ۱۶/۲۰)، nē arzānē (ارزانی نـداری، نـدهی: ۴/۱۶) از «ارزانـیدن»؛ āgāhīdag (آگاهیده، آگـاه‌کـرده: ۱۷/۱۰۱ ـ ۱/۱۰۲) از مـصدر «آگـاهیدن» را مـی‌توان مثال آورد.

فعل «آوریدن» در فرهنگ فارسی آمده است و نیز شکل نامعمولی مانند «کنیدن». همچنین فعل مرکّبی مانند «بسته کردن» (م. او۲۹، ۱۱/۵۳، ۱۴/۸۲، نیز زراتشت‌نامه، ص ۸۴، بیت ۱۲۸۱: «که بر من در مرگ را بسته کن»، بسنجید با بیت ۱۲۸۴) را به جای «بستن» می‌توان یافت که در فارسی دری افغانی نیز همین امروز به کار می‌رود.

نظائر مصدر جـعلی «بـندیدن» (فـرهنگ فـارسی) هـم در م. او۲۹ (۱۰/۳۳: bandīd bawēd ، بسته مـی‌شود؛ و نـیز «مـانیدن»، مـانند mānīdan: ۳/۷۵، دوبـاره‌نویسی آن در ۲/۱۱۴: māndan ؛ ۱۳/۳۴: mānīd، ماند) دیده می‌شود و هم با قیاس از روی مصادری مانند «پزیدن» و «بازیدن» و «سازیدن» (فرهنگ فارسی) می‌توان داوری نمود که در دورانی از تکوین زبان فارسی، به جای یاری جستن از افعال کمکی برای ساختن فعل مـرکب، سـاختن مصادر جعلی شایع بوده و بیش از دورانهای بعدی و بویژه امـروز رواج داشـته است. همـین گرایش است که در م. او۲۹ نیز انعکاس یافته و افعال و واژه‌های مشتق پدید آورده است که گاهی خارج از روال معمول به نظر می‌رسد (نیز نگاه کنید به ۲. ۵. ششم).

۲. ۴. چهارم - چند واژهٔ خاص

گروهی دیگر از واژه‌های متمایز م. او۲۹ را باید متعلّق به آثار متأخر پهلوی و گاهی نیز فارسی زرتشتی دانست. برخی از این واژه‌هـا را گـاهی در نسـخه‌هایی از فـرهنگ پـهلوی می‌توان یافت، مثلاً در آن نسخهٔ ناتمامی که در پایان دستنویس ت. د۲ (صص ۷۳۶ ـ ۷۷۷) آمده است یا آنهایی که در فرهنگ پهلوی ویراستهٔ نیبرگ، در حاشیه آورده شده است. مانند دو واژهٔ 𐭫𐭮𐭯 (rāst : ۱۷/۱۶، ۲/۲۰، ۶/۳۲ و جز اینها؛ در ۹/۲، این واژه دارای پرنوشت فارسی «راست» است و اصولاً نه تردیدی در معنای آن هست و نه بر سر قرائت آن توافـق دارند) و 𐭪𐭲𐭩𐭩 (ktyy/kts : ۳/۲۴، ۹/۱۴۰، ۸/۱۴۶ و جز اینها؛ به معنای «بد، حقیر و سخیف و سست، تحقیرکننده و هزل؛ کم و کوچک»). واژهٔ دوم را در فرهنگ پهلوی درِ سوّم (واژه چهارم، فپ ن ، ص ۶۴ و نیز: ص ۳، یادداشت ۷؛ مشکور، ص ۱۳۸) می‌شود پیدا کرد که با

پرنوشت فارسی «کِه» (keh) هم آمده است (فپ ن، ص ۳، س ۱۲) و این تفسیر با معنای «کهتر، حقیر و پَست»، با این کاربرد آن در م. او۲۹ هماهنگ است. با وجود این، گاهی احتمالاً قرائت kadah ، با افزایهٔ تلفظی h (۲. ۴. پنجم، ج) در پایان واژه و به معنای «تمسـخرآمـیز، مسخره و هزل» بر آن رجحان دارد (اخت جادو، ش ۲، یادداشت بند۸). واژهٔ اول را به مثابه تصحیف از لووس (مشکور، ص ۱۱۶؛ فپ ن، در دهم، واژهٔ بیست‌وششم) مـی‌توان شمـرد. در دری زرتشتی به جای «رُک» (صفت برای سخن) واژهٔ rod را به کار می‌برند که صفت برای آتش و گل آتش سرخ هم هست: taš-e rod/roz و همچنین برای صفتِ «شکفتگی و زیبایی» در چهرهٔ کودکان هم به کار می‌رود. واژهٔ دوّم را نیز به همهٔ این دلائل، باتردید، شاید بتوان به صورت kadah هم خواند[1]. در این صورت نیز احتمال می‌رود که kaday/kadah با keh، به معنای «کوچک» (۱۵/۱۰، ش ۱، بند ۳۷) به نوعی تقارن یافته و دو واژه در هم آمیخته باشد.

واژهٔ دیگری از این دست، یعنی 𐭥𐭫 را هم با توجه به گرد شدن لب به هنگام تلفظ e (۲. ۲. دهم) می‌توان خواند: ëy ، که همانند با oy به گوش مـی‌رسیده و بـرای نگـارش ë در خـط نشانه‌ای وجود نداشته است. پس، از آنجا که برای نشان دادن واج o کوتاه در آغاز کلمه هم در خط پهلوی نشانهٔ خاصی نیست و 𐭠𐭥 (ʾw) برای هر دو مصوت o و ō به کار می‌رود و بویژه نشانگر ō بلند است، به جای آن، حرف 𐭥 (الفک) آمده است. در نتیجه این واژه به شکـل 𐭥𐭫 نگارش یافته و منظور از آن، آوایی است مانندِ ey / ēy / ëy / oy.[2] این حرف ندا در کنار 𐭠𐭩 (ay ،۱۵/۶۵، اِی) و نیز 𐭩 (۱/۱۲۲: ē به جای ēy / ay ؛ نیز نگاه کنید به ۲. ۳. دهم) به کار رفته است. برای رعایت واجنویسی درمتن بررسی حاضر این واژه به شکل ēy آوانویسی شده است. به هر تقدیر این حرف‌ندا دقیقاً دارای همان املایی است که 𐭥𐭫 (۴/۵۶، ۱۷/۱۳۳، way) یعنی «پرنده» یا شاید «هوا»، با آن عیناً نوشته شده است. نیز احتمال دارد که این واژهٔ غریب مرکب باشد از حرف عطف عربی (*wa*، 𐭥 الفک) با ay حرف‌ندا.

---

۱ ـ kts شاید با kas در زبان دری زرتشتی، به مـعنای «کوتاه» ویـا kasog ، در همـان زبـان، بـه مـعنای «کوچک» مربوط باشد.

۲ ـ قرائت oy برای این واژه، پیشنهاد شادروان استاد احمدتفضلی است و صحّت آن را با توجیه زِبَرنوشته می‌توان تأیید کرد. با تأسف تمام، بنده نتوانست توجیه زِبَرنوشته را به نظر استاد برساند و نظر ایشان را در بارهٔ آن بپرسد.

۲. ۴. پنجم ـ دیگرگونی واجها در واژه‌ها

بخشی دیگر از واژه‌های م. او۲۹ که از پهلوی کلاسیک متمایز است، تفاوتِ آوایی در خود دارد و این اختلاف را می‌توان به صورتهای گوناگون مشاهده نمود. گاهی نظائر چنین اختلافی در دیگر متون پهلوی و نیز برخی از آثار فارسی هم می‌آید (۳. ۲. چهارم). نمونه‌هایی از آنها چنین است:

الف) قلب جایگاه واجها: در (ārazm ، ۱۱/۹۰، ۳/۹۱) به جای (āzarm = آزرم). این قلب zr به rz در واژه‌نامهٔ مکنزی در مورد واژهٔ warz / wazr (گرز) آمده است.

ب) ابدال واجها، مانند: ابدال b آغازین به w ، در (wīm ، بیم: ۱۷/۸) به جای (bīm) و (wāk ، باک، ترس ۷/۸) به جای (bāk) ؛ ابدال b میان‌آوایی به w ، در (pādyāwīh ، ۱۴/۹۲) به جای (pādyābī(y) ، پادیاب، طاهر، ۱۵/۴۵) و (awārōrīh ، ۱۲/۹۲) به جای (abarōnīh ، نادرستی و ناشایستگی، (stawr ، ۱/۱۴۸) به جای (stabr ، ستبر) دیده می‌شود (نیز نگاه کنید به ۲. ۳. سوّم؛ ۳. ۲. چهارم).

ج) آمدن افزایهٔ آوایی h به صورت زائد در م. او۲۹، در واژهٔ (۱۳/۹۳: sōgahnd ، سوگند) به جای (sōgand)، و (uzdehs : ۵/۱۵۲ ، بت) به جای دیده می‌شود. این h زائد، که ظاهراً افزایهٔ تلفظی است، در واژهٔ «نهکو» به جای «نکو» در شعر حافظ به لهجهٔ شیرازی نیز می‌آید: «تژ اوّل آن روی نهکوت بوادی». همچنین در «از بهر خواندن» به جای «از بر خواندن» در فارسی امروزی، و johun به جای jovun (زیبا، جوان) در فارسی یزدی؛ و نیز در ns'hyn (nasāhēn ، نسایین، آلوده به نسا و نساآلود ، از nasāh فارسی مانوی، در برابر nasāw پارتی)؛ کهندن (کندن، فپ‌ن، ص ۱۶، س ۱).

بنا براین، با منظور داشتن این h زائد، احتمالاً واژهٔ (م. او۲۹، ۱۱/۹(؟)، ۳/۱۹) را باید wahz خواند، به معنای «بسیار، بس» (م. او۲۹، در ۳/۱۹، پرنوشت: بسیار). در این صورت s پایانی در این شکل گویشی از واژهٔ was به z بدل گشته است. بی‌آن که بتوان یقین داشت، می‌توان تصوّر کرد که شاید در پیشوند واژهٔ «پیمان» و احیاناً در همهٔ موارد در -pay بازمانده از -pati باستانی، همانند فارسی مانوی، واج h در م. او۲۹ وجود داشته و شکل -pahi در آن در برابر -pay فارسی دری می‌آمده است؛ زیرا که شکل (pahimān ، پیمان) در

ص ۴۱، س ۱، در این دستنوشته آمده است. اما نوشته شدن شکل در پانویس صفحه ۴۰ موجب تضعیف این فرض است. احتمالاً این همان افزایه است که در «زه، زهازه» فارسی دیده می‌شود[1] و نیز در واژهٔ (مینوی خرد، ۵/۱۶۲) که باید آن را namēhken (نمکین، بانمک، صفت برای زن) خواند.

۲. ۴. ششم ـ افزایهٔ ag- در اسم و صفت

یکی دیگر از خصائص واژه‌های م. او۲۹ فراوانی ag- پایانی زائد در اسم و نیز صفت است. از آنجا که این گونه ag- زائد در زبان دری زرتشتی و نیز لهجهٔ فارسی یزدی به صورت og- و نیز در لهجه‌هایی مانند فارسی بوشهری به صورت ak- و گونه‌های آن می‌آید، احتمالاً نباید آن را صرفاً افزایه‌ای خطّی به شمار آورد. همچنین، همانند اغلب این پدیده‌های ناعادی، آن را در دیگر متون پهلوی هم می‌توان یافت (۳. ۲. پنجم؛ نیز نگاه کنید به تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۶۸، شمارهٔ ۱، ۲۶). نمونه‌هایی از این افزایهٔ لغوی یا شاید خطّی[2] چنین است: (drōǰag ، دروج، ۴/۱۱۰)، (duǰ-hūxtag ، دژهوخت، گفتار بد، ۷/۳۰)، (duš-matag ، دُشمت، اندیشهٔ بد، ۷/۳۰)، (zrēhag ، زره، دریا، ۱۰/۶۲)، (kārag ، کار، ۸/۵۴)، (pusag ، پُس، پسر، ۵/۱۱۱). این ag- زائد پایانی واژه، احتمالاً گاهی بنا بر بافت آوایی یا تأثیر عوامل زَبَرزنجیری زبان گفتاری به صورت ـ یو/ید (-īg / -ēg; -ī(y) / -ē(y)) درمی‌آید (۲. ۳. هفتم، ج).

این افزایه حتّی در ترکیبات فعلی نیز دیده می‌شود، مانند: rustag ēstēd (رسته است، ۱۰/۶۲)؛ guftag ēstēd (گفته شده است، ۱۴/۶۷ ـ ۱۵)؛ kardag ēstēd (کرده شده است، ۱۶/۷۲)؛ būdag ēstēd (بوده است، ۳/۱۰۶)؛ nē būdag hē (نبودی، نمی‌بود، وجود نمی‌داشت، ۲/۷۵)؛ dāštag ast (داشته و گماشته است، گماشته شده است، ۱۴/۷۳ و ۱۵/۱۱۲: دوباره‌نویسی)؛ spurdag ast (سپرده است، سپرده شده است، ۶/۷۴ و ۶/۱۱۳: دوباره‌نویسی)؛ gaštag ast (گشته است، شده است، ۴/۱۰۳)؛ gušādag gardad (گشاده

۱ ـ نگاه کنید به مقالهٔ «فعل زیستن در فارسی یهودی» از یس. پ. آسموسن، زیر چاپ در یادِ بهار.

۲ ـ استاد تفضلی بخش مهمّی از این ag-ها را افزایهٔ خطّی و زائد می‌دانند.

گردد، باز شود، ۸/۱۰۳)؛ bastag kard (بسته کرد، بست، ۱۱/۵۳)؛ bastag kun (بسته کن، بند و مسدود کن، ۱۴/۸۲).

۲. ۴. هفتم ـ ابدال g- پایانی به y- در اسم و صفت

ـ و (-ag) و ـ ىد (-īg) پایانی در برخی واژه‌ها به صورت ـ ب (-ay) و ـ ىد (-ēy /-īy) نگارش یافته است. در مورد دوّم، شباهت یافتن املای و (k) و نیزد (y/g) در پایان واژه این آمیزش را پنهان می‌کند. اما در مورد اول، با وضوح بیشتری می‌توان اختلاف دو املا و بناگزیر، اختلاف تلفّظ آنها را مشاهده نمود. نگارش با دین‌دبیره بویژه این نکته را روشن می‌سازد. نمونه‌هایی از آن چنین است: ىرسلب (hazāray، هزاره، ۵/۹۴)، سىىشىد (anōšay، انوشه، جاودان، ۱۵/۸۳)، سىهووىىد (andēšay، اندیشه، ۱۲/۱۲۱، ۱۵/۱۲۲ و ۱۶)، ىرسىد (hamay، همه، ۱۲/۱۲۱)، ىرلهوىب (framūday، فرموده، ۱۶/۱۲۱). ناگزیر در ىىسىىىىىد (pādyābīy، پادیابی، ابزار تطهیر، اشیاء آیینی مطّهر، ۱۵/۴۵، ۲/۴۷) هم باید ابدال g- پایانی را به y- تسرّی داد. ظاهراً تلفّظی چنین است که همانند همزهٔ مخفّف، در واژهٔ عربی ىىىلد (*hīlay*، حیله، ۸/۱۲۲) نیز می‌آید.

در نوشتارهای متأخر زرتشتی به خطِ فارسی، صورت «گوشنه / گوشنی»، «کنشنه / کنشنی»، «ورزشنه / ورزشنی» را به جای «گوشن / گویش»، «کنشن / کنش» و «ورزشن / ورزش» با معنای گفتار و کردار و عمل، و «زیوشنه» (زیوشن / زیوش) به معنای «زیستن» و نظائر اینها، می‌توان دید (مثلاً، جملهٔ خورده‌اوستا، صص ۳۲۵ ـ ۳۲۹). همچنین īy- در واژهٔ عربی ىدووىد (*šūmīy*، شومی، نامبارک و شوم بودن، ۷/۱۲۲) در واقع مرکب است از واژکِ نشانهٔ اضافه و واج ī- در پایان واژهٔ «شومی» (۲. ۳. هفتم، ب).

نیز با منظور داشتن این گونه همزهٔ مخفّف و ay- پایانی در آثار پهلوی متأخر، می‌توان واژه ىرىلب را در بُن‌نوشت یادگارِ زریران (بند ۱، متن‌های پهلوی، ۷/۱۶) را به صورت ىرىلب (bahray، بهره) خواند:

wahišt bahray bawād wištāsp...

«بهشت‌بهره (= بهره‌مند از بهشت) باد گشتاسب...»

۲. ۴. هشتم ـ دگرگونی معنایی واژه‌ها

بر این موارد باید تفاوتهای معنایی را نیز در برخی از واژه‌ها افزود. گذشته از مواردی مانند استعمال فعل drāyīdan، که گفتن اهریمنی است، به جای «گفتن» یا حتی «فرمودن» (مثلاً در ۹/۵۲، ش ۴، بند ۱۹؛ ۱/۶۵، ش ۸، بند ۲۴؛ نیز نگاه کنید به داستان زندگی زرتشت، ص ۲۵۲)، کاربردهای دیگر مانند استعمال فعل «دیدن» با معنای «نگریستن» هم در م. او۲۹ دیده می‌شود (۱۵/۳ و ۱۷، ش ۱، بندهای ۵ و ۶). فعل nīdan، که اصلاً به معنای «هدایت کردن، راهنمایی کردن و بُردن» است، در م. او۲۹ به معنای «فهمیدن، دریافتن» نیز به کار رفته است (۵/۳، ۱/۴، ۶/۹، ش ۱، بندهای ۳، ۶، ۲۹؛ ۳/۵۳، ش ۴، ۲۱؛ نیز نگاه کنید به ۳. ۲). همچنین است استعمال ōšmurdan (= شمردن، برشمردن، اندیشیدن؛ شمرده خواندن) به معنای «در تفکّر و اندیشه فرو رفتن، اندوهگین شدن، غم و غصه خوردن و رنج بردن» (م. او۲۹: ۱۶/۳۳، ۳/۴۴، ش ۳، بندهای ۶، ۵۸؛ ۱۰/۴۸، ۱۶/۵۱ و ۱۷، ش ۴، بندهای ۲، ۱۴، ۱۵). معنای اخیر را در بندهش نیز می‌توان دید (ت. د ۲، ۱۲/۱۵۶):

u-š bōy ī mušk azēr ī parrag dād ēstēd kū agar pad nasā xwardan ud gand ī nasa *ōšmurēd*, sar ē azēr ī parrag abāz barēd, abāz āsāyēd.

او (= مرغ دالمن) را مُشک [در] زیر پر آفریده شده است که اگر در نسا (= مردار، جسد مرده) خوردن و [از] گندِ نسا به رنج آید، سر را همی زیر پَر باز بَرَد [و] باز آساید.

۲. ۵. ویژگیهای نحوی

خلاف آن که املای تاریخی چگونگی تلفّظ واژه‌ها را می‌پوشاند، از توالی واژه‌ها نحو زبان م. او۲۹ پدیدار می‌گردد که خود گویای گونهٔ زبانیِ خاصّ، و سبکی متمایز است. در نحو آن نیز همان کاربرد عناصری متعلّق به زبان پهلوی، درآمیخته با خصائص فارسی دری و هم عدول و انحرافاتی از آن هر دو دیده می‌شود و در مجموع می‌توان به تأیید همان فرضیه رسید که نوعی تحوّل، که احتمالاً زبان مدرسی روحانیان زرتشتی دستخوش آن گشته بوده است، هماهنگ و همپای آمیزش با قواعد زبان فارسی دری، و نیز آثاری از گویشی متفاوت در آن پدیدار است. این پدیده‌ای دور از انتظار نیست. منتهی خلاف آن که واژه‌های منفرد را، در

چهره‌های ناعادی و تَکمان، در لابلای نثر کهن فارسی دری هم می‌توان بـازیافت، پـیگیری تطوّر نحو و دیگرگونی آن دشوارتر است. در اینجا ناگزیر بیشتر باید به دامان گویشهای زنده و گاه نشانهایی پراکنده در این زمینه در آثار کهن و کلاسیک دست زد. فاصلهٔ وسیع را در این میان حدس و گمان پر می‌کند و توسّل جستن به خود متن م. او۲۹ و امکانهای گوناگون قرائت واژکهای نحوی و قیاس جمله‌ها را برای استنباط معنی و توصیف ساخت آنها باید بیش از همه مورد اطمینان دانست و به آن تکیه داشت. این امر خود مستلزم کوششی جداگانه پس از قرائت متن م. او۲۹ خواهد بود.

گذشت که پاره‌نوشتارهای سازندهٔ م. او۲۹ را از لحاظ زبانی دست کم می‌توان بـه سـه گروه متفاوت بخش کرد: قطعه‌های نگارشی و اصلی، قطعه‌های مأخوذ از کتابها و نوشتارهای کهنتر، و قطعه‌های گروه سوّم یا جدیدتر(۲. ۱). گروه نخستین را خود مـی‌توان بـه بخـشهای متفاوتی متعلّق دانست و میان دو گروه اخیر گاهی نوعی آمیختگی دیده می‌شود. تأثیر و بقایای نحو زبان پهلوی کلاسیک در پاره‌نوشتارهای گروه نخستین هنوز بیگمان بخوبی برجای است. اما در همان حال نمی‌توان پدید آمدن بسیاری از عناصر دیگرگون را در آن نادیده گرفت. از آنجا که تداوم و پیوستاری میان برخی از این پدیده‌های ناشناخته با مواردی مشابه در نـثر کـهن فارسی دری از یک سوی و از سوی دیگر، صورتهایی همانند و یا دنبالهٔ تطوّر طبیعی آنها را در زبان و گویشهای نوین و زنده (۳. ۲) می‌توان دید، باید گفت که نثر نامعمول م. او۲۹ و نحو آن دارای اصالت و بازگوی مرحله‌ای طبیعی از تطوّر زبان است. همین خصیصهٔ طبیعی بودن و متأثر گشتن آن از زبان زندهٔ گفتاری است که م. او۲۹ را از نثرهایی چون سرآغازِ یزشن یا پتتِ پشیمانی بلند، که به تقلید و تأثیر از زبان کهنیک و مدرسی پهلوی و نیز فارسی دری نگارش یافته است، متمایز می‌گرداند. با پذیرفتن این فرضیه است که می‌توان تداوم بـرخـی از همانندیهای پتت پشیمانی بلند و م. او۲۹ را توجیه نمود (۲. ۲. چهارم؛ ۳. ۲. یکم).

تنوّع نحو پاره‌نوشتارهای این دستنویس و نیز صورتهای تطوّریافتهٔ واژکهای دستوری در آنها، همان دلیلی است که با داوری بر بنیاد آن می‌توان فرض نگارش م. او۲۹ را بـه دست نویسندگانی مختلف پذیرفت. به بیان دیگر، بعید به نظر می‌رسد که شخصی واحد بتواند نثرهایی چنین متنوع را بنگارد: هم «اَبَر»های متعدد و زائد داستان «گرشاسب» (ش ۱) را به کاربرد و هم «بر آن» را با شکـل (bar ān) در «بـاریابی زرتشت» (ش ۱۹، ۱۷/۱۰۱) و (dar ān) در «فضل دیگر» (ش ۲۰، ۹/۱۰۳)، همراه با واژک «می» بـرای سـاختن فـعل استمراری.

چنین است که ناگزیر برای توجیه این اختلاف، باید گفت که تنوّعی دستاورد گذر زمان، و یا حتّی شاید اختلافی در مکان جغرافیایی، در پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ ساختهای دسـتوری گوناگونی، بویژه در نحو زبان، پدید آورده و آنها را در توالی و توزیع تکمیلی از نظر زمان قرار داده است: در حالی که شباهت تمام میان گروه سوم از پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ با فارسی دری رسمی و یا فارسی زرتشتی در مواردی چون چند مثال پیش مشاهده می‌گردد، در گروه نخستین چنین به نظر می‌رسد که با تداومی شکسته از نحو فارسی میانه روبروییم. این خود شاید نحو زبان مدرسی پهلوی باشد که با نحو زبان زندهٔ گفتاری زمان درآمیخته است. همـچنین شـاید بتوان خط اتصالی میان برخی از واژکها و نیز ترکیبات نحوی م. او۲۹ و آنچه اینک در گفتار روزمرهٔ فارسی به صورت طبیعی به کار می‌رود، رسم نمود.

مواردی از شباهت یافتن واحدهای سازندهٔ زبان در م. او۲۹ با فارسی معاصر ما و نیز فارسی دری متقدّم از این قرار است:

... (۱۴/۱۲ ـ ۱۵، به او آن گفت) که می‌شود pad u-š ān guft (۴. ۲، پنجم) / pad-oš ān guft > badoš ān guft > baδoš ān guft > bahoš ān goft «بِهِش... گفت / بِش گفت»؛ (۴/۷، اورمزد گفت) که مـی‌شود ohrmazd guft u-š / guft-oš، «اورمزد گفتش»؛ ... (۱۴/۴۰ ـ ۱۵، از آن پس او را بگوی) که می‌شود az ān pas īš be gōw / az ān pas-iš be gōw «از آن پسش بگوی»؛ (۱۵/۵۷، از آن) که می‌شود az u-š / az-oš ، «ازش»؛ (۱۴/۵۹ ـ ۱۵) که می‌شود abāyēd u-š / abāyad-oš، «بایدش». مثال دیگر از این گونه همانندی، کاررفتِ «تا» در م. او۲۹ (۵/۱۰۲، «باریابی زرتشت»، ش ۱۹، بند۱) و فارسی شیرازی است، به معنای «پس، در این صورت». شاهد مثال دیگر بـرای همـانندی غـرابـتهای م. او۲۹ بـا فـارسی امروزین، واژهٔ (gyr'n' ، gīrān / gerān ، گران، ۱۱/۵۹ و ۶/۱۴۰ و جز اینها) به جای (garān, gr'n') است. «گران» در فارسی کنونی gerun است و در منشاد یزد و نواحی دیگر آن به شکل gīrun تلفّظ می‌شود.[1]

---

۱ ـ خانم بی‌بی‌سادات مرتضوی (۵۵ ساله) این واژه را با لهجهٔ یزدی منشادی چنین تلفّظ می‌کند.

۲. ۵. یکم ـ rāy نشانگر مفعول صریح

یکی از روشن‌ترین تمایزات نحوی م. او۲۹ از نثر عادی پهلوی فراوانی لسر/لسد (rāy ، را). نشانگر مفعول صریح است. rā / rāy به صورت مکرر و همراه با افعال مختلف در این دستنویس با چنین نقشی دیده می‌شود؛ مثلاً، با فعل zadan (زدن)، در ۹/۱۹: ka azag srūwarag rāy be zanēd «هنگامی که اژدهای شاخدار را بزند / بزد»؛ با فعل ستودن، در ۷/۱۴: mēnōg ī wād yazad rāy stāyēm «مینوی بادایزد را ستایم»؛ با فعل spurdan (سپردن)، در ۹/۲۱: ruwān ī ker[šāsp] rāy be zartuhšt rāy abespārēd «روان گرشاسب را به زرتشت سپارَد»؛ با فعل kardan (کردن)، در ۷/۱۷ و نیز ۳/۷۵ (دوباره‌نویسی در: ۲/۱۱۴): mūrdan rāy abar zīndag nē šāyēd kardan «مرده را زنده کردن نتوان»، hamāg ruwānān rāy tabāg kardē «همه روانها را تباه (=نابود) کردی (= می‌کردند، کردندی)»؛ با فعل afsārdan (افساردن، سرد کردن)، در ۱۳/۱۹: kū ātaxš rāy be afsārēd «که آتش را بیفسارَد»؛ با فعل «طلبیدن»، در ۱۱/۳ ـ ۱۲: ruwān ī keršāsp rāy abar nazdīk ī xwēš be talabēd «روان گرشاسب را نزد خویش بطلبد».

این گونه کاربرد rāy در دیگر متون پهلوی نیز به ندرت وجود دارد (۳. ۲. ششم).

۲. ۵. دوّم ـ حروف اضافهٔ مرکّب و مضاعف

این کاربرد rā(y) را در م. او۲۹ بیگمان باید از استعمال دیگر این واژک جدا شمرد و آن آمدن rāy است در ترکیب حرف اضافهٔ مرکّب و نیز مضاعف. حروف اضافهٔ مرکب، به صورت واژک گسسته در م. او۲۹ بسیار به کار می‌رود و ایجاد ابهام در قرائت و ادراک معنای متن می‌کند. نمونهٔ آن az ... rāy (۱۶/۳۵: ēn rāy nūn az pādixšā rāy be purs : «این را اکنون از پادشاه را بپرس»؛ ۹/۱۲۱-۱۰: az monaǰǰemān... rāy pursīd : «از ... منجمان را پرسید») و ō ... rāy (۷/۷۴ و دوباره‌نویسی آن در ۸/۱۱۳: ōhmazd ō wanand yazad... rāy dādag ast: «... هرمزد به ونَند ایزد داده است») و نیز احتمالاً abar ... rāy است (۱۷/۳۸ ـ ۱/۳۹، در اینجا و موارد نظیر شاید abar را بتوان به بخش قبلی جمله متعلّق دانست). همچنین حروف اضافهٔ مضاعف در م. او۲۹ به کار می‌رود، مانند: «ابرکوهی در» (۳/۱۰۲: abar kōh-ē dar، «برکوهی در، برکوهی»). شاید بخشی از حروف اضافهٔ زائد در

م. او۲۹ (۲. ۵. سوم، الف) را بتوان در مقولهٔ حروف اضافهٔ مرکب و یا مضاعف جای داد.

وجود حروف اضافهٔ مضاعف در آثار کلاسیک فارسی دری دیده می‌شود (تاریخ زبان فارسی، ج ۳، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۵) و خود پدیده‌ای است که سبکی و مربوط به شیوهٔ نگارش مؤلفان به نظر می‌رسد.

۲. ۵. سوّم ـ کاربرد ناعادی حروف اضافه

مهمترین ویژگی نحوی در م. او۲۹ کاربرد ناعادی و غیرمعمولی حروف اضافه است. این خصیصه نثر این دستنویس را هم از پهلوی کلاسیک متمایز می‌کند و هم از گونهٔ عادی فارسی دری. نیز دشواری اصلی در قرائت و درک م. او۲۹ بویژه ناشی از همین شیوهٔ کاربرد حروف اضافه است که اغلب بی‌اطمینانی و امکان چندگانهٔ تقطیع جمله‌ها و عبارتها را پیش می‌آورد. این گونه کاربرد نامعمول حروف اضافه را در م.او۲۹ می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: نخست وجود حروف اضافهٔ زائد، دوّم حذف حروف اضافه در مواردی که بودن آنها ضروری به نظر می‌رسد، سوّم کاربرد حروف اضافه با معنایی متفاوت و ناعادی.

در ترجمه طبعاً حروف اضافهٔ زائد حذف و حروف اضافهٔ محذوف بر متن افزوده شده و در توضیح اختلافات معنایی یادداشتی آمده است. امّا از روی نکاتی مأخوذ از خود دستنوشته چنین برمی‌آید که در آوانویسی نباید به خود اجازهٔ تصحیح این موارد را داد؛ زیرا مثلاً در صفحهٔ ۱۲۰، سطر ۱۷، با خط فارسی نیز آمده است: «گویند اَبر، که ...»، یا در ۶/۵۳، ول۱۱ بر بالای سطر افزوده و در ۱۲/۹۲، به نظر می‌رسد که حرف اضافهٔ ول۱۱ (pad ، به، در)، خلاف دیگر موارد مشابه آن، خط خورده است و اینها خود گواه است بر اصالت دیگر موارد از حروف اضافهٔ زائد. این گونه قرائن نشان می‌دهد که نگارش این حروف از روی سهو و خطا نیست و هر یک نقش و کاربردی معنی‌دار، ولو آرایش و سبکی، داشته است. بودن نظائر این گونه استعمال، چه در دیگر متون پهلوی و چه در نثر فارسی‌دری (۳. ۲. هفتم) و نیز حتی فارسی نوین امروزی (در مورد حذف حروف اضافه) نیز همین احتیاط در تصحیح متن را تأیید می‌کند. شاید در توجیه نمودن افزونی و کاستی حروف‌اضافه در م. او۲۹ گذار و تحوّل زبان را از فارسی میانه به فارسی بتوان موجب اصلی دانست و بَهرِ کَم، برخی از آنها را پسواژه به شمار آورد.

الف) حروف اضافه در م. او۲۹ به صورتی به کار رفته است که گاهی بنا بر قواعد شناختهٔ زبانهای میانهٔ ایرانی و فارسی دری نمی‌توان جایگاه آنها را در جمله تعیین کرد. هر گاه با نهادن نشانهٔ سجاوندی درنگ‌نما[1] آنها را از واژهٔ بعدی جدا نسازیم و آن واژهٔ پس از حرف‌اضافه را «معمولِ» آن حرف‌اضافه به شمار آوریم، اجزای جمله در هم خواهد ریخت و استخراج معنی از آن ممتنع خواهد گشت. به همین دلیل گاهی آنها را باید حرف‌اضافهٔ مؤخر شمرد. معهذا، نهادن درنگ‌نما برای جداسازی عبارتها در جملات م. او۲۹ خودبخود در حکم نوعی حکم کردن دربارهٔ توصیف نحو آن است. با آن که ناگزیر دربارهٔ هر یک از موارد کاربرد این حروف اضافهٔ زائد باید تکاتک به داوری و بحث پرداخت، روی هم رفته باید اذعان داشت که در پاره‌نوشتارهای نگارشی و اصلی م. او۲۹، حروف اضافه در بسیاری از موارد کاربردی سبکی و آرایشی دارد. امّا، چنان که گذشت، باید پنداشت که بودونبودِ آنها از روی سهو و دلخواه نیست و به همین دلیل، نمی‌توان به دلخواه به حذف آنها دست برد.

با وجود این، در مواردی نیز تلفّظ‌نویسی و اشتباه در نگارش باعث پدید آمدن صورت مکتوب برای برخی از حروف اضافه است، که نمونهٔ آن حرف‌اضافه [Pahlavi] و [Pahlavi] (ba ؛ pa / pad/ be /bē) است به جای حرف عطف عربی (wa ، وَ) (۲.۲). لطفاً برای دیدن نمونه‌هایی از حروف اضافهٔ زائد به داستان «گرشاسب» (ش ۱) و نیز «اَخْتِ جادو» (ش ۲) در همین کتاب نگاه شود.

ب) نمونه‌هایی از حذف حروف اضافه در م. او۲۹ چنین است:

... ka pādixšāyīh ī kayxusraw, warag ī xusrawag rasīd

«... که [در] پادشاهی کیخسرو [به] دریاچهٔ خسرو رسید» (۸/۶۲ ـ ۹)؛

... ka har dō da[hi]šn, rawāgīh ī tō was ast

«... که [در] هر دو آفرینش (=گیتی و مینو) روایی (=قدرت و عـزّت) تو بسیار است» (۳/۲۱ ـ ۴)؛

agar andar gētīg sagān rāy āzārēd, ān gēhān pad, ruwān činwad *pohs(?) widārdan nē tuwān

[1] ـ ویرگول.

«اگر اندر گیتی [کسی] سگان را بیازارد، [در] آن جهان، روان [او را] [از] چینوَد پـل(؟) گذرانیدن نتواند» (۱۰/۷۲ ـ ۱۱؛ pad پس از gehān شاید پسواژه باشد)؛

abar az ān pas ka tan pasēn be abāz rasēm...

«از آن پس [نیز] که [به] تن‌پسین بازبرسم...» (۱۶/۱۴ ـ ۱۷)؛

... pas abāg, ǰam gyāg [ī] šahr u rōstāg be rawēd...

«پس جم [به] مکان شهر و روستا برود» (۱۰/۳۹ ـ ۱۱)؛

u anē yazadān [ī] mēnōgān wuzurgtar u mahist be abar brīhēnīd ēstēm

«و [از] دیگر ایزدان مینویی [شما را] بزرگتر و مهترین آفریده‌ام» (۲/۵۱ ـ ۳).

ج) حروف اضافه در م. او۲۹ گاهی در معنایی جز آن که در فارسی دری کنونی و نیز پهلوی معروف و متداول است، به کار رفته است. به بیان دیگر، برای ترجمهٔ جملاتی از این دستنویس در برخی از موارد لازم می‌آید که به جای یک حرف‌اضافه در متن پهلوی، حرف اضافهٔ دیگری در فارسی نهاده شود که دنبالهٔ صوری همان حرف‌اضافه نیست. نمونه‌هایی از این شیوهٔ استعمال حروف‌اضافه چنین است:

az ān rōz (۸/۱۹) : «در آن روز»؛ gēhān az man tārīk šud (۱۳/۳۵) : «جهان بر/ نزد من تاریک شد»؛ be abar az man gōw (۱۵/۴۹) : «نزدِ/ برایِ/ به من بگوی»؛ az ēk digar (۱۷/۱۰۶) : «برایِ/ نسبت به یکدیگر»؛ pidarān az frazandān mihr nē dārēnd (۶/۹۱) : «پدران نسبت به فرزندان مهر ندارند»؛ az buland kirbag būd, az mēnōg u az gētīg (۹/۷۱) : «کرفهٔ بلند (= عالی) باشد،از نظر مینو و از نظر گیتی»؛ ruwān ī dūzax[īy]ān rāy az winā‌h pādifrāh frāz kardan wirāyēd (۱۵/۷۴ ـ ۱۶ و نیز ۱۵/۱۱۳ : دوباره‌نویسی) : «روان دوزخیان را برای گناه [آنان] پادافراه کردن آراید»؛ az pāy ēstād (۱۵/۱۸، ۱۳/۲۰ ـ ۱۴): «بر پای ایستاد» (این کاربُرد در متون پهلوی نمونه‌های بسیار دارد)؛ ohrmazd abāg zartuhšt passox dād (۱/۴۹) : «اورمزد به زرتشت پاسخ داد»؛ abāg ān zamān (۹/۱۷) : «به/ در آن زمان»؛ abāg haft šabān-rōz (۴/۸۵) : «به/ در هفت شبانروز»؛ abāg sawārīh (۱۶/۱۰۳ ـ ۱۷) : «در حالت/ در وضع/ به سواری و سوار بودن».

۲. ۵. چهارم ـ کاربرد ka، kē، kū

واژکهای دستوری [Pahlavi] (kū) ، [Pahlavi] (kē) و [Pahlavi] (ka) در م. او۲۹ گاهی تمایز معنایی و کاربردی خود را از دست می‌دهند و چنان به کار می‌روند که هر سه را باید همانند یکدیگر و برابر با حرف‌ربط فارسی به شمار آورد. این اختلاط در دیگر دستنویسهای پهلوی نیز دیده می‌شود و هنگام رونویسی متون اغلب چنین اختلاطی پدید آمده است. مثال این اختلاط را در قیاس م. او۲۹ با دینکرد در موارد زیر می‌توان دید: kē (م. او۲۹، ۴/۱۳۸) برابر با ka در دینکرد (۵/۵۹۲)؛ ka (م. او۲۹، ۹/۱۴۶) برابر با kū در دینکرد (۳/۶۶۱)؛ ka (م. او۲۹، ۵/۱۴۹ و ۱۰/۱۵۴) برابر با kē در دینکرد (به ترتیب ۲۰/۶۶۴ و ۹/۴۹۷)؛ kē (م. او۲۹، ۱۵/۱۵۵) برابر با ka در دینکرد (۶/۴۹۸).

گذشته از این، [Pahlavi] (kū ka) و [Pahlavi] (kū kē) گاهی به صورت واحد زبانی مرکب و مستقلی به کار می‌رود و به نظر می‌رسد که باید مجموعاً آنها را با هم به «که» فارسی ترجمه کرد. همچنین این دو گاهی در آغاز جمله و حتی در آغاز یک پاره‌نوشتار و با نقش استیناف پدیدار می‌گردند؛ مانند ۵/۲، ۱۴/۳، ۷/۱۵، ۱/۳۲، ۱۵/۴۳، ۱۷/۱۰۸ و جز اینها.

نظائری از اختلاط کاربرد این واژکها در ارداویرافنامه ، فصل ۵۳ (چاپ هوگ، ۷/۸۱ را بسنجید با چاپ آسا، ۷/۴۳)، روایت پهلوی (۱۶/۲۵، ضبط دستنویس J ، [Pahlavi] است و بر بالای سطر [Pahlavi] را افزوده است)، شایست‌ناشایست (۲/۳۴، ۱۳/۴۶) دیده می‌شود که حاکی از تأثیر «که» فارسی به هنگام رونویسی و استنساخ دستنویسها است. ظاهراً kū kē در روایت پهلوی (۳/۱۹ و ۱۱) تواماً در جای kū به کار رفته است. نیز kū ka در بندهش (ت. د۲، ۴/۲۱۱) و kū در گزیده‌های زادسپرم (۱۰/۵۲) در آغاز فصل و با نقش استیناف دیده می‌شود. مواردی از kē و kū استیناف در متن‌های پازند (مانند ۹/۱۶۷، ۲۲/۱۷۴) می‌آید و نیز «که» با همین نقش در صد دَرِ بُندهش، درِ ۲۸ (۱۶/۹۶ کتاب).

شاید بتوان مواردی دیگر، مانند کاربرد kū ka را در روایت پهلوی (۴/۱۰ و نیز ۱۶/۱۹۲) که آمدنش از این راه قابل توجیه است، سرآغازی دانست برای پیدایش این واژکِ مرکّب در م. او۲۹ و تکرار آن به صورت یک واژک منفرد با معنای «که» فارسی.

۲. ۵. پنجم ـ homānāg، hamānāg

واژه «همانا» به صورت [Pahlavi]/[Pahlavi] (hamānāg ، ۷/۲، ۵/۴۵، ۱۶/۵۹، ۸/۶۳، ۱۵/۶۶، ۲/۶۷) و نیز [Pahlavi] پهلوی در پاره‌نوشتارهای نگارشی و اصلی م. او۲۹ به کار می‌رود و بیشتر در پایان جمله برای تأکید می‌آید. از روی قیاس جمله‌ها با یکدیگر و نیز آمدن آن در پایان قطعه در ۱۶/۵۹ است که چنین استنباط می‌گردد که «همانا» را باید به جملهٔ قبلی متعلق دانست و نه جملهٔ بعدی. این گونه کاربردِ «همانا»، در فارسی دری معروف نیست (تاریخ زبان فارسی، ج ۳، ۲۵۲). در م. او۲۹، واژهٔ [Pahlavi] ، homānāg پهلوی نیز مثلاً در ۵/۱۳۶ در [Pahlavi] [Pahlavi] (ōwōn homānāg kū برابر با بندهش، ت.د۲، ۵/۲۲۵ : ōwōn homānāg ... čiyōn) به کار رفته است.

بجز در مواردی چون آمدن پس از ōwōn (مثلاً در ōwōn homānā(g)، همانندِ، مانندِ) و یا وفاداری به املای واژه در متن (مانند ۷/۸۶، ش ۱۷، بند ۲۱)، این واژه به صورت hamānāg آوانویسی شد.

۲. ۵. ششم ـ ویژگیهای صرف فعل

در م. او۲۹ تصریف فعل خصائصی دارد که اغلب ایجاد اشکال در قرائت می‌کند. برخی از این ویژگیها از این قرار است:

الف) شناسهٔ افعال، بویژه در صیغهٔ سوم شخص مفرد ماضی، در صورتهای هزوارشی، گاهی حذف می‌گردد. این خصیصه شاید زادهٔ فرآیند قرائت صورت خطی هزوارش، همراه با حذف d- پایانی شناسه باشد (۲. ۲. چهارم). مثال: [Pahlavi]... [Pahlavi] (۱/۳ ـ ۲، namāz bur[d] u ... guft ، نماز برد و گفت)، [Pahlavi] (۱۳/۳، gōw[ēd] ، گوید)، [Pahlavi] (۱۰/۴ ـ ۱۲ : uš namāz abāg zartuhšt be bur[d] u padiš šēn-mōyī(y) was kard... ، نماز به زرتشت ببرد و بدو زاری بس کرد). این احتمال هست که ضمن قرائت حروف در صورت هزوارشی این افعال، nd- پایانی به صورت nn- تلفّظ می‌شده و چنین نگارشی حاصل نوشتن این تلفظ باشد.

ب) در فعل ماضی مطلق، صیغهٔ سوم شخص مفرد، پس از مادهٔ ماضی فعل گاهی صورت ماضی ساده سوم شخص مفرد از ریشهٔ -h (hād ؛ بودن) دیده می‌شود، مانند:

(۴/۴: ohrmazd passox guft hād ... zartuhšt kū...، اورمزد پاسخ داد که ای زرتشت کـه ...)، (۱۳/۵ : rasād ، hād ، رسید، رسیده است؛ بسنجید با زبان پهلوی، ص ۷۶).

این شیوهٔ تصریف برای فعل ماضی گویا در برخی از لهجه‌های زبان دری زرتشتی، مـانند عصرآبادی و حسن‌آبادی دیده می‌شود: vača xoptō (= بچه خوابید)، em vatō (= گفتم)، omō (= آمد). در همهٔ این افعال، کشیدگی ō (o:) پایانی فعل، که بلند تلفظ می‌شود، ظاهراً باید بازماندهٔ یک جزء تصریفی نظیر hād باشد. این گونه کشش در گویشهای دیگر این زبان، از جمله در گویش شهری آن نیست و برابر با جمله‌های زِبَرنوشته، در آنجـا مـی‌گویند: vača xopt ، om vat ، oma.

همچنین (gōwēd bawēd، ۱۶/۳۷) را اگر guft bawēd بخوانیم (۲. ۵. ششم، و) و آن را تصحیف در خط نشماریم، باید نوعی تصریف نامعمول فعل بدانیم که به هر تقدیر در جمله ناگزیر معنای «گفته شده بود، گفته شد» از آن برمی‌آید.

و نیز در غیر فعل ماضی:

(۱۶/۱۶ ـ ۱۷ : hamāg ān-iz tō gōwē, pad rāst gōwē hād... ، «همه آن را نیز [که] گویی به راست‌گویی است»؛ گرچه در همین مورد اخیر، شاید بتوان hād را متعلق به بخش بعدیِ نوشته گرفت؛ نگاه کنید به متن بررسی حاضر؛ نیز ش ۱، بند ۲۵ و یادداشت آن.

گاهی نیز نوعی تداوم را شاید بتوان در این گونه افعال دید (نگاه کنید به «گرشاسب»، ش ۱، بند ۲۵؛ ۷/۶۲: «حقیقت گِلشاه»، ش ۸، بـند ۱۱؛ و نـیز ۱۳/۱۱۴ «روز اورمـزد، مـاه فروردین»، ش ۱۶، بند ۱۳، در دوباره‌نویسی آن در ۱۵/۷۵ bawēd نیامده است)؛ و نیز شاید نوعی تحریف اشکال قدیمی زبانِ نوشتاری و مدرسیِ پهلوی و آمیزش آن با نحو زبـان زنـده باشد.

ج) به نظر می‌رسد که به واسطهٔ نقل قول و داستان‌گویی، در برخی از موارد زمان فعل از ماضی به مضارع تغییر می‌یابد و سپس باز به ماضی باز می‌گردد. این تغییر زمان افعال، بویژه چون گاهی با کاربرد مصدر جعلی و مشتقّات آن همراه می‌گردد (۲. ۴. سوّم)، در قرائت مـتن دشواری و تردید پدید می‌آورد. مثال آن را در صفحات ۳ ـ ۵ و بویژه در ۳۴ ـ ۳۶ دستنویس

م. او ۲۹ می‌توان دید.

د) م. او ۲۹ بیش از دیگر نوشته‌های پهلوی از وجه وصفی استفاده می‌کند. وجه وصفی در این دستنویس معمولاً با ـ و (-ag) زائد پایانی همراه است و این خصیصه در دیگر متون پهلوی هم گاهی دیده می‌شود (۳. ۲. پنجم). مثال: (۱/۲۰ : gerīstag ، گـریسته)، (۲/۵۳ : be band kardag ، به بند کرده...)، (۴/۵۳ : / šīdag, šawīdag(?) ، šudag ، شده، گشته : خرم شده...؛ نیز نگاه کنید به ۲. ۵. ششم، و)، (۶/۵۳، bastag، بسته).

هـ) کاربرد صفت مفعولی همراه با ـ و (-ag) زائد پایانی، گذشته از وجه وصفی، در مـوارد دیگر نیز وجود دارد و در ساخت افعال می‌آید (۲. ۴. ششم).

و) در هم آمیختن زمان افعال در این دستنویس به وجود نـوعی مـصدر جـعلی نـیز بـاز می‌گردد که بویژه دنبالهٔ آن را در زندِ بهرام‌یشت (زند خرده‌اوستا، صص ۱۲۲–۱۴۱؛ مقالهٔ «شبرنگ بهزاد و اُشترِ راهدان»؛ نیز نگاه کنید به ۳. ۲. سوم) مـی‌توان یـافت. در ایـن مـتن مصدرهای هزوارشی خاصی دیده می‌شود که به جای پسوند (-tn، -دن، -تن)، با پسوند (-ytn، -یدن) ساخته شده است. مانند: (۵/۱۲۶ بند ۱۵ :šīdan? / šawīdan?) به جای šudan «شدن») و (yazīd hend ، از مصدر yazīdan ، «یزیدن» به جای ، yaštan «یشتن»، در ۱۲/۲۸، بند ۲۸)، همانند با (۴/۱۲۸، بند ۲۷، dīdan، «دیدن»). این شکل املا را، به هرگونه که توجیه شـود، در کـنار مـصدرهای جـعلی دیگری مانند paymōzīdan به جای paymōxtan (پیموختن، پوشیدن) در (paymōzīd ēstēd، «پـوشیده است»: زنـد بـهرام‌یشت، بـند ۳۵، در زنـد خـرده‌اوسـتا، ۱۷/۱۳۰–۱۸) می‌آید؛ و یا rustīdan («رُسـتیدن»، در (همـان، بـند ۴۱، ۲/۱۳۳، rustēd، به جای rōyēd) به جای rustan («رُستن، روییدن»). همچنین از مصدرهایی از این شمار، مشتقاتی مـانند (āmōxtēnīdār، «آمـوزنده»، از «آمـوختنیدن» بـه جـای «آموختن»، همان، بند ۳۴، ۴/۱۳۰) و (dānīdār، «دانیدار؟ / دانستار؟» به معنای «داننده» از «دانیدن» به جـای «دانسـتن»، همـان بـند ۴۴، ۱۸/۱۳۳) و (۶/۱۲۶، šudār / šīdār? < šawīdār?، رَوَنده) در زند بهرام‌یشت به کار رفته است. وجود این گونه واژه‌ها را شاید دنبالهٔ شیوهٔ واژه‌سازی به سبک کتاب دینکرد بتوان شمرد که در آن حـتّی از

حروف اضافه و ترکیبات هم فعل می‌ساخته‌اند و واژه‌هایی مانند abāgēnīdan از abāg (= با) و azišīdan از aziš (=ازش) هم پدید آمده و به کار رفته است. در زند بهرام‌یشت به هر تقدیر واژهٔ [Pahlavi script] (tan-durustēnīdār، «تندرستی‌دهنده»، ۶/۱۳۰، بند ۳۴) داریم از مصدر tan-durustēnīdan (= تندرستانیدن، تندرستی دادن) که خود مصدر فعل «واداری» (causative) است از صفت مرکب «تندرست». این گونه فعل‌سازی، که احتمالاً سنت مدارس دینی موبدان در قرون جدیدتر بوده است، شاید همان باشد که در آثار متأخر به زبان پهلوی دیده می‌شود، از آن جمله در م. او ۲۹. در چنین افعالی طبعاً صیغه‌های سوم شخص مفرد مضارع و ماضی در خط پهلوی در هم می‌آمیزد و در نتیجه اختلاط زمان در افعال پدید می‌آید و امکان اشتباه را در قرائت متن افزایش می‌دهد.

۲. ۶. ویژگیهای مضامین

مضامین آیینی و دینی و اساطیر مندرج در م. او ۲۹ نیز گاهی دارای ویژگیهایی است که در دیگر متون پهلوی دیده نمی‌شود. نمونهٔ حقیقی این گونه موارد نادر است و شاید منحصر باشد به بسته شدن عیوبیانگهن یا کُشتی (کمربند دینی) بر دستِ چپ («تهمورس و جمشید»، ش ۳، بند ۵)؛ گر چه خوانش این واژه‌ها هم چندان روشن نیست. شاید این رسمی قدیمی باشد و به مفاهیمی گمشده و کهنسال بازگردد.

از آنجا که آگاهیهای ما از اساطیر و آیینهای کیش زرتشتی بیشتر به آثار کلاسیک پهلوی بازمی‌گردد، آنچه در م. او ۲۹ می‌آید و روایتی دیگرگون و متطوّر را بازگو می‌کند، در بادی امر به نظر غریب می‌آید. حال آن‌که ریشه‌های اصلی همین‌ها را در اوستا و یا نوشته‌های کهنتر پهلوی می‌توان یافت؛ با این تفاوت که روایت م. او ۲۹ گاهی بر اثر گذشت زمان دستخوش تحوّل و دیگرگونگی چندی شده است. نیز اغلب روایتی همانند و نزدیک با م. او ۲۹، از این گونه نکته‌های غریب در آثار متأخر، چه در فارسی زرتشتی و چه در کتابهای فارسی دری رسمی و یا عربی، دیده می‌شود.

از این دست است نامیده شدن ایزد بهرام به عنوان هفتمین امشاسپند («شمارهٔ امشاسپندان در دین»، ش ۴)، فریفتن اهریمن ایزد باد را («گرشاسب»، ش ۱، بندهای ۴۴ ـ ۵۷). مثالهایی از

این گونه مضامین اساطیری/آیینی م. او ۲۹ که در فارسی زرتشتی می‌آید، و در دیگر آثار مشهور پهلوی نیست، عبارت است از داستان کیومرث و البرزکوه («حقیقت گلشاه»، ش ۸) و مرغ کَمَک در داستان «گرشاسب» (ش ۱)، و نیز «روزاورمزد، ماه‌فروردین» (ش ۱۶).

روی هم رفته مضامین اساطیری/آیینی غریب در م. او ۲۹ را باید دارای دو خصیصهٔ اصلی دانست: یکی اصالت و ریشهٔ ژرف داشتن در تفکّر دینی و سنّتی زرتشتی، و دیگری بازنمون کردن تحوّل و دیگرگونگی در گذار زمان. به همین مناسبت، گاهی نکته‌ای را که به نظر می‌رسد غرابت داشته باشد، مانند «درون چهارپارهٔ وَنند» («روز اورمزد، ماه فروردین»، ش ۱۶، بندهای ۲۵ ـ ۲۸) می‌توان دید، که اینک زرتشتیان در ایران آن را نمی‌شناسند و با برگزاری آیین آن آشنایی ندارند (نگاه کنید به سرنگارِ این قطعه)، ولی شرح آن را در کتابی چون روایات داراب هرمزیار می‌توان یافت و همچنین در هندوستان نشانهای زنده‌تری از این آیین کهنه در دست است (تاریخ کیش زرتشت، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۲۳). نیز سرود گفتن جمشید (ش ۳، بندهای ۴۱ و ۴۲، ۴۷ و ۴۸) اسطوره‌ای است با ریشهٔ هندوایرانی (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۷۹)؛ و یا هدیه بودن ابریشم از سوی اهریمن («تهمورس و جمشید»، ش ۳، بند ۲۶) که هم در روایات داراب هرمزیار (ج ۱، ص ۲۶۸) می‌آید و هم هنوز تا روزگار ما، خرید و فروش تخم کرم ابریشم را می‌گویند که مکروه است. ابزاری که کیومرث با آن بر اهریمن چیره می‌شود، در م. او ۲۹ و نیز دینکرد (کتاب هفتم، بخش نخست، بند ۷) «سخن ارشوخت» یا «کلام راستین» است و در تاریخ بلعمی (ص ۱۱۴) به صورت «فلاخن کیومرث» درآمده است که با آن دیو و پری را می‌راند و از سرزمین خویش دور می‌کند. همچنین حتی مضمون پاره‌نوشتار بسیار تازهٔ «باز سپید» («فضل دیگر»، ش ۲۰) در م. او ۲۹ هم در عرفان ایرانی ریشه دارد و هم اثری تاریخی به نام «قبر جاماسب» در قریهٔ کراده از بلوک خفر جهرم فارس (اقلیم پارس، ص ۸۶)، و وجود باورهایی پیرامون آن (نگاه کنید به سَرنگار این پاره‌نوشتار) را در آن ولایت تأیید می‌کند.

دربارهٔ برتری ایزد بهرام و خواندن وی به عنوان هفتمین امشاسپند، باید تأکید نمود که در سنّت زندهٔ زرتشتی، امروز بهرام برترین امشاسپندان و ایزدان است. در کاربرد اصطلاح امشاسپندان به جای ایزد، از دیرباز اختلاطی پدید آمده بوده است[1] که اینک نیز هست.

---

۱ ـ در بندهش (ص ۲۵ دستنویس ت. د۲، ص ۴۲ ترجمهٔ بندهش) آمده است که هرمزد نام ←

بهرام‌یشت مهمترین و برگزیده‌ترین یشتها است و ایزد بهرام (šavrahrom-ized یعنی «ایزد بهرامِ توانا») جایگاهی برتر دارد و روز بهرام از «عزیزترین»، یعنی مقدّس‌ترین و فرخنده‌ترین، روزها است، با آداب دینی و آیینی و مراسم خاص. در نیایش بسیار مقدس ویسپ ستایش، ایزد بهرام برترین امشاسپند است، همچنین در شعر سَرودِ امشاسپندان (سرودهٔ دستور بهرام اسفندیار کرمانی، خورده‌اوستا، به کوشش اردشیر خاضع، ص ۴۶۹) و آفرین‌هفت‌امشاسپند یا آفرین‌ایزدبهرام (شمارهٔ ۱۴، از گنجینه دستنویسهای پهلوی، ص ۳۴۴) عزّت و بزرگداری ایزد بهرام به چشم می‌خورد (نیز نگاه کنید به سرنگار این پاره‌نوشتار). این عظمت که برای زرتشتیان امروزی محرز است، هماهنگ با این نظریه که بهرام از دیرباز در نزد هندوایرانیان دارای ارجمندی برتر بوده است (تاریخ کیش زرتشتی، ص ۷۴ و ۸۳)، این پرسش را پیش می‌آورد که آیا بخشهایی از یشت بلند ایزدمهر در دیر زمانی پیش از این، اصلاً متعلّق به بهرام نبوده است؟ به هر تقدیر روشن است که امروزه بیش از هر ایزدی از بهرام استغاثه و برای او نذر و نیاز می‌کنند. این نکته پیوند گروش کنونی زرتشتیان را با باورهای مندرج در م. او۲۹ آشکارا پدیدار می‌نماید.

موضوع دیگر مورد علاقه در م. او۲۹ پرداختن به دشواریهای زمانه و مسألهٔ ظهور منجی در پایان زمان و «آخر هزاره» و به سر رسیدن مصائب روزگار و «بد زمانگی» است. این توجه بسیاری از پاره‌نوشتارهای این دستنویس را به زندبهمن‌یسن و نیز جاماسپ‌نامه و یادگار جاماسپی (مانند «نشانهای زادن منجی، ش ۲۴) نزدیک می‌کند و حتی حوادث رستاخیزی را به همین روال منظور می‌دارد و دربارهٔ آن نیز سخن می‌گوید. گلایه‌هایی که در این گونه پاره‌نوشتارها می‌شود، اندوه زمانه و نیز امید پایدار به رستگاری را آشکار می‌گرداند و غمی صبورانه را بازتاب می‌دهد. نکتهٔ قابل ملاحظه آن است که خلاف دیگر آثار پهلوی، نگارندگان م. او۲۹ سخن خود را با عباراتی چون «فرجامید با شادی و رامش» یا اشاره به

→

امشاسپندان را بر دوازده ماه نهاد. حال آن که فقط اردیبهشت و خرداد و امرداد و شهریور و بهمن و اسفند و شاید دی نام امشاسپندان دارند و اصلاً شمارهٔ امشاسپندان دوازده نیست، بلکه شش یا هفت است. اصولاً در اینجا از بندهش، «امشاسپندان» اشاره به نام روزهای ماه دارد. در زند یسن یک، بند ۲، نیز آتش و ایزد آذر «مَدارترین» یعنی آینده‌ترین و حاضرترین و دارای بیشترین میزان رفت و آمد از امشاسپندان خوانده شده است؛ حال آن که آذر ایزد است و نه امشاسپند. همچنین نریوسنگ را از امشاسپندان گفته‌اند (دینکرد، ۱۸/۶.۴).

فرخی و فرخندگی زندگانی و مردم به پایان نمی‌رسانند و این شیوه خلاف معمول بهدینان است.

۲. ۶. یکم ـ دیگرگونگی هماهنگ اسطوره و واژه

تحوّل و دیگرگونگی مفاهیم جمعی و باورها در گذار زمان در م. او۲۹ بویژه همپای است با تغییر معانی واژه‌ها. مثالهای زیر را در این باره می‌توان آورد:

الف) نمونه‌ای از آن را در تاکهای درخت کیهانی، در رؤیای زرتشت، که به تأثیر خردِ همه‌آگاه بر او ظاهر شد، در پیشگویی آیندهٔ دین و جهان می‌توان دید. در این رؤیای پیامبرانه، در شکل پیشین و اصیل‌ترش، درخت نمادین دارای چهار شاخه زرّین و سیمین و رویین و آهنِ‌گمیخته[1] است.[2] سومین آنها، یعنی تاک رویین (rōyēn)، در زبان پهلوی کلاسیک به معنای «مسین، از جنس مس» است. در م. او۲۹، همانند روایتی دیگر از زندبهمن‌یسن (ص ۳ ترجمه، بند ۱۹)، شمارهٔ این تاکها هفت است و چهارمین آنها «رویین» و پنجمین، «مسین» خوانده شده است (۶/۸۶، ش ۱۷، بند ۲۱). این هفت شاخه در زندبهمن‌یسن، به ترتیب زرین، سیمین، رویین، برنجین، ارزیزین، پولادین، آهنِ‌گُمیخته؛ و در م. او۲۹، زرین، سیمین، برنجین، رویین، مسین، ارزیرین، و آهن‌گُمیخته است.

ب) «اَشتَرِ زرنشان» در م. او۲۹ سلاحی است در دست گرشاسب برای نبرد با اژدهای شاخدار (ش ۱، بند ۱۸). حال آن که کاربرد مشهوری با این اوصاف از این ابزار مرموز در جنگ وجود ندارد و در «داستان جم» به نظر نمی‌رسد که اشترِ زرنشان جنگ‌ابزار باشد (پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۷۸ ـ ۱۷۹).

ج) نیز م. او۲۹، هماورد دیو اَپوش را فرشته ونام دیو را «سپوزگر دیو» (با خط فارسی، در ۱۷/۱۲۰) می‌نامد. واژهٔ پهلوی [illegible] (spanǰaγr) را spōzgar هم می‌توان خواند. ظاهراً با فراموش نمودن نام قدیمی این دیو (اوستا: -spənǰaγrya ، -spinǰa uruška)، این واژه را از مصدر «سپوختن»، به معنای «راندن، دور کردن» گرفته‌اند و نام اسپنجغر دیو را به صورت «سپوزگر دیو» خوانده‌اند، یعنی «سپوزنده و راننده، دیو دورکننده و پراکنندهٔ ابر». نام

---

۱ ـ یعنی آهنِ ناخالص؛ صادق هدایت آن را به «ریم‌آهن» برگردانده است.
۲ ـ ترجمهٔ زند بهمن یسن، صص ۱ ـ ۲.

«سپوزگر» با دین‌دبیره در دستنویس دیگری نیز آمده است.

د) لقب گندرب دیو، یا گندرو (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۸۸)، را م. او ۲۹ به جای «زرین‌پاشنه» (یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۰۰) «زره‌پاشنه» («گرشاسب»، ش ۱، بندهای ۲۲ ـ ۲۳) می‌گوید. ظاهراً این تغییر ناشی از آن است که «زره»، یعنی دریا، فقط تا پاشنهٔ پای این بلندِ عظیم‌الجثّه می‌رسیده است (م. او ۲۹، ۱۲/۷ ـ ۱۳). در صد درِ بندهش (درِ ۱۹، بندهای ۱۳–۱۹، ص ۸۷ کتاب) هم صفت «گندرب» همین «زره‌پاشنه» و «دریا او را تا بزانو»است. این نام در ریگ‌ودا نیز آمده است و در شاهنامه به شکل «کُنْد رُو» دیده می‌شود (شاهنامهٔ فردوسی، ج ۱، صص ۷۱ ـ ۷۴). در این دو گندرو دیگر دیو نیست.

هـ) بر این موارد باید تأثیر تحوّل در شیوهٔ تفکر دینی و دیگرگونیهای آن را هم افزود که گاهی مفاهیم تازه‌ای را با اسطورهٔ کهن درآمیخته و بر پایهٔ آنها مطالبی متفاوت در م. او ۲۹ پدید آورده و به موازات آن، کهنه‌ها را به آسانی به دست فراموشی سپرده است. مثال بارز آن واژهٔ hadīš/hadiš (هدیش، ۱۵/۱۳۸ و ۱۶، ش ۳۳، بند ۷) و اسطورهٔ آن در دینکرد هفتم (بخش نخست، بندهای ۱۲ ـ ۱۳) است. م. او ۲۹ با نقل واژهٔ hadīš (هَدیش، خانه و کاخ و نیز مینوی خانه و آبادی) و عباراتی که در پاره‌نوشتار متعلّق به دینکرد اسطورهٔ آمدن ایزد هدیش را به نزد مشی و مشیانه جهت تقدیس گندم و نان بیان می‌نماید؛ خلاف دینکرد، با تأکید بسیار از ضرورت برگزاری مراسم دینی برای نیاکان و درگذشتگان خانه و هدیش سخن می‌گوید. این گونه تکیهٔ سنگین بر لزوم اجرای آداب دینی برای رفتگان، در آثار کهنتر دیده نمی‌شود و گر چه تداوم آن اینک در جامعهٔ زرتشتی قابل مشاهده است، باید پدیده‌ای تازه‌تر به شمار آید. سرانجام، طلیعهٔ دیگرگونگی و فراموش‌شدگی ایزد هدیش، که اینک دیگر در باور زرتشتیان معاصر «یکی از ایزدان» به شمار نمی‌رود، در م. او ۲۹، به شکل بها دادن بیشتر به نام او جهت نامیدن خانه و جایگاه سکونت، پدیدار می‌گردد (ش ۳۳، بند ۷).

و) نمونه‌های روشن و گویایی را از این گونه تحول می‌توان در پاره‌نوشتاری که در بررسی حاضر با نام «نموداری ایزد بهرام»(ش ۵) خوانده شده است، دید. در این قطعه، که خود روایتی دیگر است از زند بندهای ۲–۲۵ بهرام‌یشت، واژه‌ها و مفاهیم باستانی اوستایی با شکلی تازه و دیگرگون تعبیر یافته و چهره‌ای متفاوت از برخی از معانی کهن در آن دیده می‌شود که نه تنها در اصل اوستایی آنها نیست، بلکه در زند شناختهٔ بهرام یشت هم آن تعابیر

را نمی‌توان یافت. گفتنی است که همین تعابیر و برگردانهای زند بهرام یشت هم خود به میزان چشمگیری دستخوش تغییر و دیگرگونی شده و از اصل اوستایی خود بسیار به دور رفته است (۳. ۲. سوم).

۲. ۶. دوم ـ تطوّر اسطوره در دیگر متون

چنین مواردی از تحوّل را در آثار دیگر پهلوی نیز می‌توان یافت، که یکی از آنها آمیختگی اساطیری در زندبهرام‌یشت[1] است و دیگری در پاره‌نوشتاری می‌آید که در میان زرتشتیان سنّتی بسیار محبوب و مورد علاقه است و در نسل پیش رونویسی می‌شد و دست‌به‌دست می‌گشت.[2] این قطعه در جای فصل بیست‌وسوم شایست‌ناشایست آمده است و می‌گوید (بند ۲، ۷/۴۹، متن پهلوی چاپ کوتوال): «گوش نیوشیدارتر!»؛ یعنی ایزد گوشورون، که معنای اصلی نام او «روان گاو» (اوستا: -gəuš.urwan) است. به علّت دیگرگونی معانی و مفاهیم بازگردنده به این واژه و درآمدن آن به شکل «گوش» ـ که اندام شنوایی است ـ این نام با شنیدن پیوند خورده و صفت متعالی او به صورت «نیوشیدارتر، آن ایزدی که بیش از همه به حاجات و نیازهای مردم پاسخ می‌دهد»، درآمده است. سابقهٔ این چنین دیگرگونگی را در پنداشته‌های پیرامون «گوش» می‌توان تا زند یسنا دنبال کرد که در آن، در هر کجا که نام این ایزد در گاهان آمده است، در زبان پهلوی به gōšurwan برگردانیده شده است و در دیگر موارد به gōspandān ruwān (پهلوی یسنا، ص ۲۰۰ و ۲۰۱ واژه‌نامه). نظیر این گونه تحول را در بسیاری از متون دیگر نیز می‌توان پیدا کرد.[3]

در آثار پازند میزان دیگرگونگی مضامین و تحول یافتن آنها بسیار بیش از اینها است. به عنوان مثال نه تنها انواع تعویذها و نیرنگها را می‌توان یاد کرد، بلکه باید از ارداویرافنامهٔ پازند (متن‌های پازند، صص ۳۵۸ ـ ۳۸۰) نام برد. در این متن، دو بیت از شاهنامه با خط اوستایی نوشته شده (۲/۳۵۸ ـ ۴) و گذشته از آن، آمده است که ماجرای عروج ارداویراف به دیدار

---

۱ ـ نگاه کنید به سَرنُکار «نموداری ایزدبهرام» (ش ۵)؛ مقالهٔ «شبرنگ بهزاد و اُشترِ راهدان».

۲ ـ نگارنده این پاره‌نوشتار را که شادروان پیروزه فرزند گشتاسب بهمن محمدآبادی (اینک تقریباً صدساله)، خود نوشته بود، همراه با یک جلد کتاب خرده‌اوستای قدیمی، از او دریافت نمود و به رسم یادگاری نگاه داشته است.

۳ ـ مثلاً نگاه کنید به مقالهٔ «دربارهٔ پیوند اسطوره و زبان».

بهشت و رفتن وی به دوزخ، بی از درنگ، پس از درگذشت زرتشت و در پادشاهی گشتاسب روی داده است.

۲. ۶. سوّم ـ اشتباه و بی‌دقتی

در دنبالهٔ آنچه گذشت و با یادآوری تحوّل و تطوّر مضامین در م. او۲۹، باید بر واقعیتی تأکید کرد و آن دور افتادن نویسندگان آن از اخبار و آگاهی‌های دقیق و درست تاریخی و آوردن اطّلاع‌های ناصحیح است. این نقصان با عیب دیگری همراه می‌شود و آن نیز سهل‌انگاری و نارسایی در بیان است. مثالی از آن را در عنوان «باز سپید» برای قطعهٔ «فضل دیگر»، (ش ۲۰) می‌توان دید که اصلاً یافتن رابطهٔ عنوان آن با متن مبتنی بر حدس و گمان است و از روی شباهتی در داستانهای عامیانه و درویشی می‌شود این ارتباط را استنباط کرد؛ و یا انتساب نگارش کتاب دینکرد به آدربادِ ماراسفند مثال دیگری از این گونه سهو و اشتباه است: «آدرباد ماراسفند در کتاب دینکرد از فرمودهٔ زرتشت گفت که...» (۱۱/۱۱۷ ـ ۱۲، «باران‌کرداری»، ش ۲۵). این نکته را می‌توان احتمال داد که خود بر سنّتی پذیرفته و کهنسال مبتنی بوده است.

این گونه نادانستگی و خطا هنگامی که به ساحت دانش و علم و اطّلاع دقیق بازنگردد و یا با سهل‌انگاری و بی‌دقتی، در دایرهٔ بیان ونگارش ادبی چیز قابلی را از قلم نیندازد و آشکارا نوشته را معیوب و نادرست نگرداند؛ و نیز هر گاه سهوی گروهی و جمعی باشد؛ آن‌گاه تحوّل و تطوّر است و در غیر این صورت، ناگزیر باید آن را غلط به شمار آورد. م. او۲۹ واجد هر دو گونه از این دگرگونی است.

به دلیل آمیختگی این هر دو بُعد از دگرگونگی در نکات و مضامین تک و تکمان در م. او۲۹ است که نمی‌توان، حتی با یقینی نسبی داوری کرد که آیا انتساب قطعهٔ «نخستین آفریده، بهمن» (ش ۳۳) را، که اینک سرآغاز کتاب هفتم دینکرد است، به دفتر چهارم (؟)، آیا باید محلّ اعتماد دانست یا خیر؛ یا آیا اصلاً این اشاره به دینکرد باز می‌گردد؟ روشن است که اگر پاسخ مثبت می‌بود، می‌توانستیم این فرض را عنوان کنیم که نگارندگان م. او۲۹، بر دستنویسی کهنه از دینکرد دسترسی داشته‌اند که تقسیم‌بندی آن با دینکرد کنونی دارای اختلاف و تفاوت بسیار بوده است.

۳. ۱. دستنویسِ م. او۲۹ و متون و آثار دیگر

دری گشوده که سهل‌انگاری نگارندگان و کاتبان م. او۲۹ از گذارِ آن درآمدن تازه‌های زنده را، چه در زمینهٔ زبانی و چه در باورهای زمانه، آن را بر روی نوشتار، آزاد رها کرده است، شاید بی‌نظیر باشد. اما فراوانی و فشردگی این عناصر نامعمول و گاهی ناشناس در این دستنویس دلیل بر آن نیست که این غرائب و به اصطلاح اغلاط، در آثار کلاسیک و وزین و سرشناس نیز نیاید و وجود نداشته باشد. نظائری از برای همین عناصر تازه و نامعمول، یا به بیان دیگر، این گونه نادرستی‌ها و «اغلاط» را در دیگر متون هم می‌توان بازیافت: این ویژگیها، هر چند شاذّ و نادر و دور از ذهن، گاهی به صورت تک‌مانده و ناشناس، هم در متون کلاسیک پهلوی و نیز نسخه بدلهای آنها وجود دارد و هم آن که در نثر سنگین یا ناسنگین و ناوَزین فارسی هم نمونه‌هایی از آنها دیده می‌شود. همچنین حتی گاهی ادامهٔ منطق آنها را در زبان و گویشهای زنده امروزین می‌توان یافت. در اینجا، هنگام آوردن نام «فارسی»، هم فارسی دری رسمی مورد نظر است و هم آن گونهٔ خاصی از آن، که آن را با نام «فارسی زرتشتی» می‌شناسیم و آثاری به نظم و نثر از آن در دست داریم.

به بیان دیگر، نه تنها از متون دیگر، چه پهلوی و چه فارسی، می‌توان در قرائت و درک م. او۲۹ بهره گرفت و معضلات و نکات مبهم این دستنویس را به یاری آنها حل کرد، بلکه بسیاری از ویژگیها و نکات غریب و نامعمول آن را نیز در آثار دیگر هم می‌شود یافت. در آغاز رواج نگارش به زبان فارسی دری و پیش از آن که صورتی واحد برای املای یک واژه معمول و در مدارس تدریس شود، و نیز پیش از آن که نحو فارسی به یکنواختی و همگنی نسبی بگراید، به دلائل گوناگون و مختلف، این تنوّع در شکل نگارشی واژه‌ها و ترکیب جملات و عبارات در نثر متقدم فارسی دری راه یافته است (تاریخ‌زبان‌فارسی، ج ۲، ص ۵۹). نیز در گوشه‌وکنار آثار پهلوی می‌توان شواهدی بر وجود آنها پیدا کرد. همچنین بسیاری از این گونه غرائب زبانی را می‌توان با قواعد تحوّل زبان توجیه نمود و آنها را شکلی طبیعی دانست که در یک دوره به کار رفته و سپس به فراموشی افتاده است؛ هم چنین که گاهی این صورتها پلی است میان دوران قدیمی و عناصری موجود و رایج در زبانهای زندهٔ امروزی.

نکاتی نظیر پدیدار گشتن املای ناتاریخی در آثار پهلوی وبازتاب یافتن ویژگیهای آوایی و تلفّظی واژه‌ها در خط پهلوی، آمدن لغاتی با اشکالی متأثر از گویش و زبان زندهٔ گفتاری، آمدن

واژه‌هایی با معنایی نامعمول، در بسیاری از دستنویسهای دیگر هم دیده می‌شود. گر چه بویژه در آثار متأخر و پاره‌نوشتارهایی کوتاه و بی‌نام و بُن‌نوشتها، آنها را بیشتر می‌توان یافت، اما این امر هرگز اختصاصی به چنین مواردی ندارد و هر جا که تسلّط نویسنده بر قواعد و عادات نوشتاری زبان، حتی به دلیلی چون داستانسرایی و آوردن مضامین زنده و غیرمدرسی و غیرفقهی، دچار کوتاهی و کمبود گشته است، چهرهٔ این گونه تازگیهای زبانی آفتابی می‌شود و نمایان می‌گردد. اینها را هم در نسخه‌های مادر و نوشتارهایی کلاسیک می‌توان دید، که بر اثر آن، این ویژگیهای نامعمول به تکرار در دستنویسهای متعدد می‌آید، و هم در نسخه‌برداریها و کتابت دستنویسهای جدید.

همچنین به هنگام سنجیدن آنها با م. او۲۹ می‌توان در نحو آمیخته و دیگرگون و نیز معانی بعید و غریب واژه‌های آنها گاهی جزئیاتی را با نظرگاهی تازه نگریست و از تصحیح مواردی از اغلاط آنها چشم پوشید. از این روی، م. او۲۹، این مجموعهٔ سرشار و غنی از اغلاط و ابهامات، شاید خود بتواند راهگشایی در قرائت و شناخت بیشتر و بهتر آثارِ وزین و پرمایه و «درست و حسابی» پهلوی بشود.

در فارسی دری کلاسیک نیز گاهی سر نخِ نخستینِ برخی از آشفتگیهای م. او۲۹ پدیدار می‌آید و این خود تکیه‌گاه اصلی برای خودداری از تصحیح به اصطلاح «اغلاط» این دستنویس است. این پیوستاری میان م. او۲۹ و نثر کهن فارسی بویژه در زمینهٔ نحو زبان جلب توجه می‌کند (۳. ۲. هفتم) و همچنین در ابدالهای یک واج در درون یک واژه (۳. ۲. چهارم). در زبان فارسی، این گونه عدول و انحراف از فارسی دری مدرسی و رسمی بویژه در متون متقدّم، و نیز نوشته‌هایی که تحریر گفتار و نقل داستان شفاهی اند، مانند سمک عیّار، بیشتر پدیدار می‌شود. بیگمان آمدن این ویژگیهای متمایز در چند متن متفاوت، گواه بر کاربرد آن در زبان زندهٔ گفتاری است، حتی اگر غلط به نظر رسند؛ مانند «شهایان» (تاریخ‌زبان‌فارسی، ج ۳، ص ۱۷۸). در نهایت، قانونمندی و وجود عناصر مکرر دلالت بر اصالت آنهـا دارد، گر چه نامهای «عناصر گویشی» یا عدول از ساخت واژگانی و دستور زبان رسمی بر آنها نهاده شود.

نمونه‌ای از ویژگیهای نامعمول این دستنویس که نظیری برای آن در گویشهای زنده می‌توان پیدا کرد این است که در ساخت واژه نوعی یای نسبت (-i / -ī=) در فارسی شیرازی به مضاف‌الیه در اضافهٔ تخصیصی افزوده می‌شود، مانند شیشهٔ شیری، سطلِ آبی، شیر آبی، یعنی

شیشهٔ مخصوص شیر، سطل مخصوص آب، شیر آب. نظیر آن در م. او۲۹ هم می‌آید: (م. او۲۹، ۱۵/۳۷)، kirm [ī] abrēšamī ، کرمِ‌ابریشمی، کرمِ‌ابریشم.

همچنین در فارسی زرتشتی و نیز در نیایشهای متأخر در خرده‌اوستا عناصری را می‌توان یافت که با ویژگیهای م. او۲۹ شباهت دارد. در مورد اخیر بویژه خصائص گویشی زبان مطرح است. چنان که گذشت، م. او۲۹ در همه جا پیوسته مشخصّات لهجهٔ جنوبی را حفظ می‌کند و شباهت آن با زبان دری زرتشتی یا گویش بهدینان، که زبانی از گروه شمالی و غربی ایرانی است، محدود به کلیات و قواعدی بسیار عام می‌شود و وجوه مشترک آنها از این حدّ در نمی‌گذرد. شباهت فارسی زرتشتی و م. او۲۹ در راستای سنت متأخر مدرسی موبدان است و برخی از وجوه آن را می‌توان تا آثار دیگری، مانند افزوده‌هایی بر فرهنگ پهلوی نیز دنبال کرد (۳. ۲). هر چند که بویژه در نحو زبان تفاوتی جدّی میان قطعه‌های نگارشی و اصلی م. او۲۹ و مثلاً صددرنثر و صددربندهش آشکارا به چشم می‌خورد، در زمینهٔ مفردات زبان شباهتی بیشتر در کار است که آن را باز باید ناشی از سنّت مدرسی روحانیان زرتشتی دانست. همین میزان شباهت میان م. او۲۹ و برخی از آثار پازند نیز دیده می‌شود.

۳. ۲. آمدن ویژگیهای م. او۲۹ در دیگر جاها

گذشت که برای برخی از ویژگیهای خطّی و نگارشی م. او۲۹ نظائری در متون دیگر پهلوی نیز یافت می‌شود. از این دست است املای نیمه‌هزوارشی (۲. ۲. پنجم) و نیز کاربرد (pad) به جای (be) و بالعکس؛ برخی دیگرگونیهای خطّی، چون آمدن (t) به جای d (۲. ۲. هفتم، الف). برخی از تغییرات آوایی نادرتر نیز میان م. او۲۹ و دیگر متون پهلوی و نیز آثار کلاسیک فارسی دری مشترک است. برخی را، مانند ابدال واج «قاف» عربی به k (۲. ۳. دوم)، در برخی از گویشهای نوین زبان فارسی و دیگر زبانهای زندهٔ ایرانی نیز می‌توان دید. همچنین است ابدال b و w و f (۲. ۳. سوّم) و نیز پدیده‌هایی مانند شباهت یافتن تلفّظ ā و ō / ŏ (۲. ۳. ششم)، یا در آمدن مجموعهٔ «عین» عربی و a (در بافت aʔC) به صورت ā (۲. ۳. دهم، الف). همچنین است تداوم برخی از خصائص صرفی و نحوی متمایز م. او۲۹ تا روزگار ما (۲. ۵). برخی دیگر مختص آثار مکتوب است، نظیر جابجایی (-īh) پسوند سازندهٔ اسم معنی و (-ē(y)/-ēg ؛-ī(y)/-īg) پسوند سازندهٔ صفت نسبی (۲. ۳. هفتم)؛ یا آمدن

زائد در پایان برخی واژه‌ها به جای ag- زائد پایانی (۲. ۳. هفتم، ج)، کـه بـه مـتون پـهلوی بازمی‌گردد؛ و یا استعمال همزهٔ مخفّف (۲. ۴. هفتم) که در آثار مکتوب فارسی، در اضافات در شعر دیده می‌شود.

مواردی دیگر از کاررفت و استعمال این گونه پدیده‌های نامعمول و تازه نیز هست که در م. او۲۹ به فراوانی دیده می‌شود و اما در دیگر متون پهلوی نیز گاهی به ندرت می‌آید؛ مانند آمدن واژه‌های عربی در متون پهلوی و نیز پازند، و همچنین تداوم به کار رفتن برخی واژه‌ها که در م. او۲۹ شگفت می‌نماید (۲. ۴. چهارم)، در پهلوی متأخر و نیز فـارسی زرتشـتی دیـده می‌شود (۳. ۲. دوم). نمونهٔ مورد اول، صرف awar (اینجا، بیا) در همهٔ صیغه‌های خـود است (۲. ۳. دهم، ب) و نمونهٔ دوم استعمال واژه‌های خاص م. او۲۹ در فارسی زرتشتی فعل «نیدن» به معنای «فهمیدن» (۲. ۴. هشتم) است که احتمالاً در صد در نـثر (۸/۸۰) هـم مـی‌آید، و نـیز «مواجری» (م. او۲۹، ۱۱/۴۰ و ۱۶، در مورد اول با پرنوشت: «غلام‌بارگی»؛ صد در نـثر ۱۴/۸ و ۲۰) به معنای «غلامبارگی». همچنین است کاربرد مـصدرهای جـعلی نـامعمول در فارسی امروز و مشتقات آن (۲. ۴. سوّم).

۳. ۲. یکم ـ واژه‌های عربی در آثار پهلوی و پازند

واژه‌های عربی در دیگر نوشته‌های پهلوی نیز دیده می‌شود: در زنـدِ اردیـبهشت‌یشت، بند۸، واژهٔ «مغرور» به شکل مغرور (زند خرده‌اوستا، ۷/۱۰۳، و نیز ص ۲۰ و ۲۲) آمده است. در پتت پشیمانی بلند نیز که در واقع شرح پتت پشیمانی کوتاه، یا پتتِ آذُرباد، به زبـان پهلوی متأخر است، تعداد واژه‌های عربی بـیش از ایـن است: ظلم (۱۲/۶۷، ظـلم)، بهتان (۵/۶۹،بهتان)، ثابت (۳/۷۲، ثابت)، حرص (۴/۷۴،حرص)، کاهلی (۱۰/۷۴، کاهلی)، شک (۱۲/۷۶، شک) (زند خرده‌اوستا، پیشگفتار، ص ۲۰).

در بُن‌نوشتهای متون نیز واژه‌های عربی را می‌توان یافت؛ مانند قدیم (مـتن‌های پـهلوی، ۹/۸۳، قدیم، نگاه کنید به ۲. ۳. دوم). همچنین در متون پازند هم لغات دخیل عربی می‌آیند: دعا (رسم‌های بهدینان، در متن‌های پازند، ۵/۱۶۹ و ۷، دعا)، دفع (نـیرنگ شکسـتن جادوی دیوان، همان کتاب، ۴/۱۷۵ و ۸، دفع) ، خاطر پریشان (همانجا، س ۶ و ۷، خاطر پریشان)، شیطان (همـانجا، س ۶؛ نیرنگ دست‌شـوی، همـانجا، س ۱۱، شـیطان)، شفاعت (رسم‌های بهدینان، در همان کتاب، ۲۲/۱۶۸، شفاعت).

در نیایشهای روزانهٔ زرتشتی هم واژه‌های عربی دیده می‌شود: سراط (خورده‌اوستای دستور تیرانداز، اوستای کشتی‌افزودن، ۸/۲۱)، عالم (همـان، تـندرستی، ۶/۱۷۴)، مشکـل (همـانجا، س ۱۰)، عُمر (همانجا، س ۱۳)، عادل (همان، ۱/۱۷۵)، قرن، باقی (همانجا، س ۳). این میزان نفوذ زبان عربی را در نیایشهای تازه‌تر باید از تأثیر آن در نوشته‌های فارسی زرتشـتی و در دعاهایی مانند مناجات بهرام راوری (جمله خورده‌اوستا، به اهتمام رستم موبد رشید خورسند و آموزنده ابن شیرمرد نوذر، صص ۴۲۰ ـ ۴۲۷) یا مناجات دستور داراب پاهالن (همان کتاب، ۱۷۶ ـ ۱۸۶) جدا دانست[1].

کاربرد واژه‌های عربی در م. او۲۹ گاهی از روال آشنای فارسی رسمی دور می‌شود. مانند کاربرد واژهٔ «مثل» در پاره‌نوشتار «روزاورمزد، ماه‌فروردین» (ش ۱۶، ۱/۷۶ و ۶، ۸/۷۷؛ دوباره‌نویسی آنها در ۱۵/۱۱۴ و ۳/۱۱۵ و ۱۷). چیزی مشـابه ایـن کـاربرد را در فـارسی زرتشتی، در صد در بندهش هم می‌توان دید: «چه مثل چونکه چندان چـیزها کـرده بـود و چندین کارها معظم از دست او برخاسته بود با وی این مناظرات بود با دیگران چون خواهد بود» (ص ۹۲، س ۵، «داستان روان گرشاسب»). هـمچنین واژه «مـراتب» (مراتب ۱۲/۶۸)، خود نام یکی از مراحل رسیدن به دستوری است (آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۱۹۷ ـ ۲۰۹، بویژه ص ۲۰۷). بدین شمار، سابقهٔ کاربرد این گونه واژه‌های عربی در نزد زرتشتیان شناخته و جاافتاده بوده است. به نـظر مـی‌رسد کـه ایـن قـبیل واژه‌هـا را سـنت مـدرسی و زبان‌آموزی خانوادگی موبدان می‌شناخته و به کار می‌برده و آن را آموزش می‌داده است.

۳. ۲. دوّم ـ سنّت مشترک در نگارش و قرائت واژه‌ها

تداوم سنّت نگارشی میان م. او۲۹ و نوشته‌های زرتشتی متأخر در مواردی دیگر نیز به چشم می‌خورد. از آن جمله است سنّت نگارش واژهٔ سوشیانس (sōš(y)āns ، سوشیانس) به شکل «سوسیوش» که در پـرنوشت صـفحهٔ ۱۷، س ۹، در م. او۲۹ و نـیز مـواردی مـانند روایات داراب هرمزیار (ج ۲، ۸/۳۵۷، ۱۹/۴۰۸) هم دیده می‌شود.

---

[1] ـ شادروان موبد اردشیر آذرگشسب شماری از این واژه‌های عربی را از اوستای روزانهٔ زرتشتیان حذف نموده است.

از همین قبیل است قرائتِ املایی برای واژهٔ (sardār / sālār ، سالار، سردار) به شکل «سودار» (م. او۲۹، پرنوشت بر ۲/۷۸). این شکل «سودار» را پیدا است که برای یادگرفتن و از برکردن املای پهلوی واژه اختیار کرده بوده‌اند و برابر است با (swd'r) که در نسخهٔ ناتمام فرهنگ پهلوی پایان دستنویس ت. د۲ (۱۵/۷۴۹ و ۱۶: و نیز و) می‌آید. یا آن که awar در صیغه‌های گوناگون، هم در م. او۲۹ و هم در نسخه‌های متأخر فرهنگ پهلوی صرف می‌شود (۲. ۳. دهم، ب). مورد دیگر کاربرد واژهٔ «برحق» است که به نظر می‌رسد کاتبان م. او۲۹، و نه نگارندگان اصلی آن در زمانی پیشتر از ایشان، این صفت را بسیار به کار می‌برده‌اند و آن را با ابدال واج «قاف» عربی به «کاف» نوشته‌اند و نیز با خط فارسی (: ۱۷/۷۸ و دوباره‌نویسی آن در ۷/۱۱۷ : ، همراه با پرنوشت : برحق). این اصطلاح هنوز در نزد زرتشتیان سنّتی رواج دارد و زبانزد است. همهٔ این گونه موارد نشان می‌دهد که اولاً سنّتی دیرینه نوعی پیوستگی زبانی در جامعهٔ زرتشتی و نیز مدارس و کلاسهای درس روحانیان پدید آورده بوده است و ثانیاً م. او۲۹ از این سنّت تأثیر تامّ پذیرفته است.

تداوم کاربرد برخی از واژه‌های غریب م. او۲۹ در دیگر متون مایهٔ قرائت و تأیید شناسایی آنها می‌شود، مانند šēn-mōyī (۱۲/۴، ۴/۱۶، ۱۳/۴۴) که در صد در نثر (ص ۲۳/۶۵، در نود و ششم، بند۱) به صورت «شین موئی» می‌آید. یا آن که gyāg xwēš (جای خویش، بندهش، ت. د۲، ۲/۲۰۳) به معنای «بهشت، جای خوش در آخرت» در فارسی زرتشتی، به شکل «جایگاه خویش» (صد در نثر، در سی‌وهفتم، ۱۱/۲۹؛ در چهل‌وپنجم، ۱۴/۳۵، در هشتادوهفتم، ۴/۶۲) و نیز در م. او۲۹ (۱۷/۵، ۱۴/۱۵) به ترتیب با صورت gyāg xwēš ، xwēš gyāg به کار رفته و مقایسهٔ آنها بایکدیگر معنای این اصطلاح را روشن می‌کند. در دری زرتشتی امروز، «جای خود» (yage-y xa) معادل «آرامگاه، جای جسد در دخمه یا گور» استعمال می‌شود.

۲. ۳. سوم ـ متون مشابه

شاید نزدیکترین متن پهلوی متأخر به م. او۲۹، زند بهرام‌یشت (زند خرده‌اوستا، صص ۱۲۲-۱۴۱) باشد. زیرا در آن برخی از خصائص م. او۲۹ بروشنی به چشم می‌خورد. مانند

آمدن د (y) آغازین واژه به جای سد ('y) معمولی در خط پهلوی، مثلاً در (۲۰/۱۳۵، بند ۴۸؛ ۱۰/۱۳۶، بند ۵۰ : ērān، ایران) و (۱۲/۱۳۶ و ۱۳: ērānīyān / ērānagān، ایران)[1]؛ ں (y) زائد پس از n (۲. ۳. پنجم)، در (۶/۱۳۱: st'yšn'y 'wmnd ، stāyišnōmand، ستایشمند، ستایش کردنی، بند۳۶)؛ h زائد در (۱۹/۱۲۹، plshng، farsahng، فرسنگ، بند۳۳، ۱۹/۱۲۹)؛ فراوانی rāy نشانگر مفعول صریح در آن مثلاً در بند ۲۸ (زند خرده‌اوستا، ص ۱۲۸)؛ و نیز مصدرهای جعلی (۲. ۴. سوم؛ ۲. ۵. پنجم، و) ؛ و یا واژه‌ای مانند (۱۴/۱۳۹: harwispīnān) که جمع harwispīn است و همین واژهٔ harwispīn نیز خود جمع harwisp است با īn- نشانهٔ جمع قدیمی.

گذشته از زند بهرام‌یشت، زند اردیبهشت‌یشت (زند خرده‌اوستا، صص ۱۰۰-۱۰۶) نیز عناصری از این دست در خود دارد. مانند واژهٔ عربی «مغرور» (۳. ۲. یکم) و rāy متعدد نشانگر مفعول صریح (مثلاً در بندهای ۱۱ تا ۱۵، زند خرده‌اوستا، صص ۱۰۴- ۱۰۶)؛ صورتهایی مانند konandag (۴/۱۰۵ و ۵ و ۶، ۱۹/۱۰۱)، در ترکیباتی مانند dūr konandag : ۱۷/۱۰۴، «دورکننده»)، bahray dahandag (۱۷ /۱۰۴) ـ ۱۸، «بهره‌دهنده»)؛ ag- زائد پایانی در آخر صفت مفعولی، مثلاً در būdag ast («بوده است»: ۹/۶۴)، šudag («شده و رفته، [گناه] سر زده»: ۶۴/ ۵)، kardag («کرده»: ۶۴/ ۱۵ و ۱۶). نظائر این نوشته‌های متأخر را در میان پاره‌نوشتارهای زند خرده‌اوستا باز هم می‌توان یافت.

فاصله‌ای که میان این گروه از نوشته‌های پهلوی متأخر و آثار کهنتر به این زبان است، هنگام سنجش پتتِ پشیمانی یا پتتِ آذُرباد (زند خرده‌اوستا، صص ۵۴-۶۱) با پتتِ پشیمانی بلند (زند خرده‌اوستا، همان کتاب، صص ۶۱-۸۴) روشن می‌شود. نویسندهٔ پتتِ پشیمانی بلند، در واقع پتت پشیمانی آدرباد را شرح می‌کند و ابهامات و اصطلاحات قدیمی آن را توضیح می‌دهد. مثالی از این توضیح کاملاً لغوی را در ۱۷/۶۳-۱۸ (کردهٔ یکم، بند۳) می‌توان دید، در معنای «رستاخیز»:

[ay "rist" murdag rāy gōwēnd u "āxēz" bar-xāstan rāy gōwēnd]

[«یعنی «rist» «مرده» را گویند و «āxēz» «برخاستن» را گویند»]

۱ ـ دابار همهٔ این موارد را تصحیح کرده است.

نیز از همین قبیل است معنی کردن [Pahlavi] ، که هزوارش واژهٔ xōn (خون) است به شکل [Pahlavi] (۱۹/۷۰)، که صورت نوشتاری ایرانی و ناهزوارشی آن است. در این تفسیر، نه تنها واژه‌هایی بسیار تازه، مانند [Pahlavi] (۵/۶۳ و ۲۰/۶۴: «چونان»)، [Pahlavi] (۱۰/۶۴: «هزاران‌هزار»)، [Pahlavi] (۸/۶۵: «بلکه»)، [Pahlavi] (۱۲/۶۸: «ریشخندی»)، و افعالی با شکل تصریفی بسیار جدید، مانند [Pahlavi] (۲۱/۶۳، ۱۴/۷۱ و ۱۵ و ۱۹: «کردم») و [Pahlavi] (۱۵/۷۱: «گفتم») یا [Pahlavi] (۱۳/۶۵: «خواهم داد») را می‌بینیم و نیز کاربرد فراوان [Pahlavi] (be / bē) را به جای [Pahlavi] (pad)، و فهرست بلندی را از واژه‌های عربی (زند خرده‌اوستا، پیشگفتار، ص ۲۰)؛ بلکه اخبار و اطلاعاتی را هم می‌یابیم که پیدا کردن آنها دور از انتظار است. مثلاً در تعریف «جِه» می‌آید: «زن بدکار [که] اندر بازار خانه دارد و اندر آن خانه مردان آیند و با آن زن بدکاری کنند، آن زن بدکار را "جِه‌زن" گویند» (۱۴/۶۸–۱۷). همچنین در همهٔ این آثار در کنار پدیدار گشتن آگاهیهایی از جامعهٔ زندهٔ دوران نگارندگان، دور افتادن از اصل اوستایی در زند و نیز از پهلوی کلاسیک، ورود عناصری تازه و جدید از زبان فارسی و همچنین نشانهایی از گویشهایی ناشناس و همچنین املاهای نادرست هم دیده می‌شود. از این قبیل است اشکال غریبی چون [Pahlavi] (۱۰/۶۵: dwzdytg یا dwzstg) که قرائت اخیر را باید dozzestag آوانویسی کرد به معنای «دزدیده»، از مصدر dozzestan (= دُزستَن، دزدیدن) کـه در فـارسی دری مـشهور نیست.

اگر این گونه واژه‌های ناعادی را در این آثار متأخر غلط بنامیم، باز هم در نوشتهٔ وزینی مانند «بُن‌نوشت» دستور هوشنگ سیاوخش بر دستنویس د. ۹۰ («سرآغاز یزشن»)، که نثری شسته‌رُفته دارد و از غلط مبرّی است، خواهیم دید که در آن هم املای نامعمول [Pahlavi] به جای [Pahlavi] برای ruwān (روان) آمده است و این املایی است که در م. او۲۹ چند بار به کار رفته است (۲. ۳. سوم). همین نکته یکی از دلائلی است که وجود سنتی ویژه و متمایز را در مدارس موبدان در قرون متأخر گواهی می‌کند و نشان می‌دهد که به تأثیر نگـارش زنـد و آمـوزش دروس دینی در روزگاران دراز، بتدریج نوعی شیوهٔ نوشتن پدید آمده بوده است که در عـین تازه گشتن و جدا شدن از نثر کلاسیک پیشینیان، با فارسی رسمی هم تفاوتهایی داشته است و خود نوعی خاص را در زبان پهلوی پدید آورده بوده است. این گروه از آثار متأخر زرتشتی هم از فارسی زرتشتی متمایز است و هم از نوشته‌های معروف به پازند، با همهٔ تنوعی که ایـن

یکی دارد. بدین شمار هنگام خوانش این متون بیگمان تصحیح کردن و در آوردن آنها به روال نثر کهن و پاکیزهٔ پهلوی جای تردید است و بهتر است که این چنین تصحیحی پس از مقایسهٔ این نوشته‌های متأخر با نظائر خود انجام گیرد.

۲. ۳. چهارم ـ تلفظ‌نویسی در متون دیگر

گذشت که واژه‌هایی با املایی متفاوت، دالّ بر وجود تـفاوتی آوایـی در تـلفّظ آنـها، در م. او۲۹ دیده می‌شود (۲. ۴. پنجم). در دستنویسهای دیگر هم گاهی نظائری از ایـن گـونه ابدال واجها در واژه می‌آید؛ مانند [Pahlavi] (bīm ، بندهش، ت. د۲، ۵/۲۰۲، ۴/۲۰۵) که به جای [Pahlavi] (būm ، بوم، زمین؛ همان، ۸/۲۰۱ : [Pahlavi]) نوشته شده است. احتمالاً همین شکل تلفّظ است که به شکل bīn (زمین، زمین افتاده و ناساخته) در دری زرتشتی و نیز «وین» در شاهنامه درآمده است:

اگـر زنـدگانی بـود دیـر یـاز	بر این وین خـرّم بمـانم دراز..

(شاهنامه، ج ۳، ص ۶)

این گونه ابدال b و w که در م. او۲۹ بسیار است (۲. ۴. پنجم، ب)، در نوشته‌های دیگر پهلوی هم مشاهده می‌گردد؛ مانند [Pahlavi] (wōzē) به جای [Pahlavi] (bōzē ، بوزی، نجات دهی و رستگار کنی، از مصدر bōxtan) در پاره‌نوشتاری در تکملهٔ شایست‌ناشایست، فـصل ۲۲، بند ۲ (چاپ کوتوال ۴/۴۶ و یادداشت ۵) و نیز [Pahlavi] (wāmīg ، همـان، ۶/۴۷، بـا همـانجا، س ۱۲ سنجیده شود و نیز یادداشت ۱۵) به جای [Pahlavi] (bāmīg ، بـامی، درخشـان، صفتِ بهشت و صفت «بلخ»؛ همچنین متن‌های پهلوی، ۵/۱۹، بند ۸، شهرهای ایران). همین ابـدال شواهد بسیار دارد و در متون کهن فارسی دری نیز دیده می‌شود (۲. ۳. سوم).

موارد دیگر از این گونه بازتاب یافتن تلفّظ را در اِملای واژه و تغییر املای تاریخی، مثلاً در [Pahlavi] (بندهش، ت. د۲، ۱۰/۱۱۶؛ املای «شمشار» در فرهنگ فارسی هم است، از زبان طبری) می‌توان دید که دلالت دارد بر ابدال d به r . این ابدال را در واژه‌های mār به جـای mād (فرهنگ بهدینان، ص ۱۵۱) و نیز jɛmšir و xoršir می‌یابیم که به جای «جمشید» و «خورشید» در زبان دری زرتشتی به کار می‌رود.

به همین منوال احتمالاً املای [Pahlavi] (روایت پـهلوی، ۶/۳۴: plytwm ،fredom) را بـه

جای (fradom ، نخست، اول) باید اثری از تلفظ‌نویسی دانست.

هم چنان‌که گاهی نسخه‌بردار به جای (amahraspand ، امشاسپند) شکل (amšāspand ، گونهٔ امروزی و عادی در دری زرتشتی و نیز فارسی؛ تکملهٔ شایست‌ناشایست، متن پهلوی چاپ کوتوال، ۶/۱۵ و یادداشت ۱) نوشته است، دو واژهٔ (ō، حرف‌اضافه: «به») و (ōh ، همانا، هرآینه) هم بارها به جای یکدیگر به کار رفته‌اند (مانند شایست‌ناشایست، چاپ داور، ۹/۲۵، ۱۸/۱۲، ۱۰/۲۷ و ۱۲، ۱۲/۳۰، ۸/۳۲، ۱۶/۳۸).

۳. ۲. پنجم ـ ag- زائد پایانی

ـ و (ag-) زائد پایانی (۲. ۴. ششم) در دیگر نوشته‌های پهلوی نیز دیده می‌شود؛ مانند: (ērānagān ، ایرانیان در بندهش، ت. د۲، ۱۲/۱۰۶، ۱۵/۲۱۱، ۱۴/۲۱۲، ۳/۲۱۳، ۶/۲۱۴، ۶/۲۳۱ و ۸؛ جمع واژهٔ ērānag : واژه‌نامهٔ مکنزی)، (ǰāwēdānagān ، جاودانگان، جاودانان، روایت پهلوی، ۸/۱۵۶)، (tabarzadag ، تبرزد، نبات، خسرو قبادان و رهی، بند ۲۱، در متن‌های پهلوی، ۵/۲۹؛ در همان، بند ۴۰، ۲۱/۳۰)، (suftag ، شانه، شایست‌ناشایست، ۲/۵۲، نیز همانجا:)، (āhenag ، آهن، بندهش، ت. د۲، ۹/۱۰۰؛ در ۶/۱۰۴ : : āhen)، (gōkānag تفصیل و شرح، روایت پهلوی، ۴/۱۸۱)، (hanǰamanag همان کتاب، ۶/۵۹)، (ustōfrīdag ، استوفرید، نذر و نیایش ایزدان، همان، ۱۶/۷۶ در همان کتاب).

در فارسی دری یادگارهایی از ag- پایانی زائد در جفتهایی از واژه‌هایی با معنی و کاربرد برابر، مانند «جاودان، جاودانه»، «زمان، زمانه»، و «روان، روانه» (در «روان شدن» به معنای «روانه و عازم شدن»)، «نشان، نشانه»، «آشیان، آشیانه» «کران، کرانه» و نظائر آنها دیده می‌شود. همچنین در واژه‌هایی متعلق به متون قرون آغازین فارسی هم این گونه افزایه را می‌توان یافت (تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۶۸، ش ۱، ۲۶). در موارد دیگر اختلاف صوری آنها منجر به تمایز معنایی شده است و این تحول طبیعی زبان است. نظیر همین روند در زبان دری زرتشتی نیز دربارهٔ og- پایانی واژه‌ها وجود دارد که گاهی واژهٔ تازه می‌سازد و تمایز

معنایی پدید می‌آورد و گاه نیز نشانهٔ تصغیر و تحبیب است و یا آن که نقشی صرفاً سبکی دارد و به شیوهٔ بیان و یا گونهٔ فردی زبانی باز می‌گردد (واژه‌نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد، ص ۹۳). کاربرد فراوان og- در گویش بهدینان یزدی و نیز فارسی یزدی و همچنین ak- و گونه‌های آن در برخی از لهجه‌های فارسی در جنوب مانند بوشهری و u- در فارسی شیرازی و کرمانی پدیده‌ای است در دنبالهٔ ak / -ag- زائد پایانی در اسم که در م. او ۲۹ هم بازتاب آن به چشم می‌خورد.

ـ و زائد در ترکیبات فعلی نیز دیده می‌شود؛ مانند :

یک) در وجه وصفی: (be stadag ، «بسته، بستانده»، کارنامهٔ اردشیر بابکان، ۱/۲۶ ـ ۲)، (šudag ، «شده، رفته، از میان رفته» گزیده‌اندرز پوریوتکیشان، بند ۵۴، در متن‌های پهلوی، ۱۱/۴۹)؛ و نیز (kardag ، «کرده، کردار»، همان، ۱۲/۴۹).

دو) جز آن: (spōxtag dārēd ، «سپوخته و رانده می‌دارد، می‌سپوزد و می‌راند»، خسرو قبادان و رهی، بند ۱۱۰، در متن‌های پهلوی، ۱۴/۳۶)، (zadag bawēd ، «زده و رانده شده باشد؛ براند [دروج بی‌ایمانی را]» ۱۳/۱۲۱، نیز سنجیده شود با همان، ۸/۱۲۱: zad bawēd)، ـ (nibištag būd -š «نوشته بود، نوشت» در بُن‌نوشت یادگار زریران در متن‌های پهلوی، ۱۸/۱۶ ـ ۱/۱۷)، (nibištag būd ēstād ، «نوشته شد»، بُن‌نوشت در متن‌های پهلوی، ۲/۸۳).

۳. ۲. ششم ـ rāy نشانگر مفعول صریح در دیگر متون پهلوی

rāy نشانهٔ مفعول صریح (۲. ۵. یکم) در دیگر متون پهلوی هم دیده می‌شود (دستور زبان فارسی میانه، ص ۱۹۹)؛ مواردی دیگر برای مثال:

الف) با فعل kuštan (کشتن)، در ارداویرافنامه (۲/۲ ـ ۳):

čand dastwarān ud dādwarān ud... ud dānāgān ī ērān-šahr *rāy* be kušt

«بسیار دستوران و داوران و ... و دانایان ایرانشهر رابکشت».

ب) با فعل zadan (زدن، ضربه زدن؛ فائق آمدن و چیره شدن) در شایست‌ناشایست، فصل ۱۰، بند ۱۷ (۱۰/۵۲):

ēk ēn kū kas-ē mard ī abē-wināh *rāy* be zanēd...

«یکی این که هر گاه کسی مرد بیگناه را بزند...»، و نیز:

ohrmazd ī xwadāy ahreman *rāy* be zanēd ud stard ud agār be kunēd...

«اورمزد خدای اهریمن را بزند و مدهوش و بی‌توان بکند» روزخُرداد، ماه‌فروردین، بند ۳۵، در کتاب متن‌های پهلوی، ۱۸/۱۰۶).

ج) با فعل guftan (گفتن) در روایت پهلوی (۴/۶۶):

ruwān ī kiršasp anāgīh ī-š andar dušox dīd ēstād *rāy* be ō zartušt guft...

«... روان گرشاسب بدی [و رنجی] را که اندر دوزخ دیده بود به زرتشت گفت...».

د) با فعل hištan (هشتن، اجازه دادن)، خسروقبادان‌ورهی، بند ۱۱۶ (در کتاب متن‌های پهلوی ۴/۳۷):

tō *rāy* be hilēm... «... تو را بهلم (= به تو اجازه دهم) ...»

ه) با فعل griftan (گرفتن، دستگیر کردن)، همان، بند ۱۱۸ (۷/۳۷):

har dō šēr *rāy* pad kamand be grift... «هر دو شیر را با کمند بگرفت...».

و) با فعل yaštan (یشتن، یزیدن و تقدیس کردن)، در شایست‌ناشایست، فصل دهم، بند ۳۵ (۱۱/۵۷ و ۱۲؛ نسخه K، ۳/۱۴۵ ـ ۴ rāy ندارد):

ka drōn *rāy* yašt... «هنگامی که درون را یشت...»

ز) با فعل xwardan (خوردن) در روزخرداد،ماه‌فروردین، بند ۳۵ (کتاب متن‌های پهلوی، ۱۴/۱۰۶):

āz dēw dēwān ud drōǰān *rāy* hamāg be xwarēd

«آز دیو دیوان و دروجان را همه بخورَد».

ح) با فعل ōzadan (اوژدن، کشتن)، در روزخرداد، ماه‌فروردین:

... manūščihr ... salm ud tūz *rāy* ... be ōzad

«... منوچهر ... سلم و تور را ... بیوژد...» (بند ۱۶، ۱۵/۱۰۳ ـ ۱۶ متن‌های پهلوی)؛

... sām ī nerēmānān snāyēzag dēw *rāy* be ōzad

«... سام نریمانان سناویذک دیو را بیوژد» (بند ۱۷، ۱/۱۰۴ ـ ۲)؛

... sām ī nerēmānān az ī dahāk *rāy* be ōzanēd

«... سام نریمانان ضحاک را بیوژنَد» (بند ۱۸، ۲/۱۰۴ ـ ۳)؛

... salm ud tūz ... ērēǰ ... *rāy* be ōzad hēnd

«... سلم و تور ... ایرج را ... بیوژدند» (بند ۱۵، ۱۴/۱۰۳ ـ ۱۵).

۳. ۲. هفتم ـ کاربرد ناعادیِ حروف اضافه در دیگر متون

از جمله دشواریهای اصلی در نثر م. او۲۹ مسألهٔ حروف اضافه در آن است (۲. ۵. سوم). بیگمان مشکل بتوان نوشته‌ای را یافت که اینهمه حرف‌اضافه زائد و محذوف داشته باشد. اما تک‌وتوک، هم در نثر پهلوی و هم در فارسی می‌توان مواردی مشابه با آن پیدا کرد. بویژه آن که حروف اضافهٔ مضاعف در فارسی دری کلاسیک، به صورت پدیده‌ای که جنبهٔ سبکی دارد، بروشنی دیده می‌شود (تاریخ‌زبان‌فارسی، ج ۳، صص ۳۰۲ ـ ۳۰۵). با اعتماد بر همین موارد ناعادی کاربرد حروف اضافه در دیگر متون است که از تصحیح م. او۲۹ خودداری شده است.

الف) نظائر حروف‌اضافه زائد را در م. او۲۹، در دیگر متون پهلوی نیز می‌توان دید؛ مانند:

čiyōn gōwēd kū yazēm wizr ī hu-niwixm ī *abar pad* kamāl ī dēwān

«چنین گوید: ستایم گرز نیکونواخت را بر سر ناپاک دیوان» (بندهش، ت. د۲، ۱/۱۷۱)؛

pad buland xwānd

«بلند خواند / با صدای بلند خواند» (یادگارزریران، بند ۱۰، در متن‌های‌پهلوی، ۲/۲)؛

ardašēr pāpakān šahrestān *be pad* frazāmēnīd

«اردشیر پاپکان [ساختن] شهرستان را به پایان رسانید» (شهرهای‌ایران، بند ۳۸، در متن‌های‌پهلوی، ۱۲/۲۲)؛

be pad menišn, *be pad* gōwišn, *be pad* kunišn

«به منش، به گفتار، به کردار» (روایت‌پهلوی، ۸/۱۷۶)؛

ka zarduhšt xāmōš *abāg* būd ēstēd...

«هنگامی که زرتشت خاموش شد / شده بود....»؛ (روایت‌پهلوی، ۵/۷۳).

نیز حرف «به» گاهی به صورت زائد در متون فارسی دری کهن هم دیده می‌شود؛ مانند:

«گفتند ای خواجه، نماز **به کوتاه** کن که از برای تو نشسته‌ایم» (رونق‌المجالس،

ص ۲۱۳)؛ «اکنون **به هر** چه من بگویم بکنید» (سمک‌عیّار، ج ۴، ص ۳۲۰)؛ «او را **به سعادت** بادا!» (همان، ص ۳۱۸)؛ «دل من به تو خواست، به یک شفقت که نمودی» (سمک عیّار، ج ۵، ص ۲۲۴)؛ «لشکر دوازده دره **به دشمن** خود کردم» (سمک عیّار، ج ۲، ص ۱۴)؛ «امیربوالفضل سیستان **به چندان** که او گفت قبول نکرد» (تاریخ سیستان، ص ۳۶۲)؛ «**به هر چه** زودتر بیایید» (سیاستنامه، ص ۱۴۵)؛ «او را در میهنه به ابوالخیر گفتندی» (اسرارالتوحید، ص ۱۹)؛[1] «سر را **بشانه** کند» (روایات داراب هرمزیار، ج ۱، ۷/۲۳۱)؛ «او را **بسنگسار** کردند» (صددرنثروبندهش، ۱/۳۶)؛ و نیز:

چنین داد پاسخ پرستنده هوم ‌ ‌ ‌ **به آباد** بادا به داد تو بوم
(شاهنامه، ج ۵، ص ۳۷۱)

مرا مادر از بهر رنج تو زاد ‌ ‌ ‌ تو باید که باشی **به آرام** و شاد
(همان، ص ۵۶)

نگه کرد بیژن **به خیره** بماند ‌ ‌ ‌ از آن چاه خورشید رخ را بخواند
(همان، ص ۶۶)

ب) حذف حرف اضافه، همانند فارسی کلاسیک و نیز فارسی امروزی، در نثر کلاسیک پهلوی هم دیده می‌شود و در م. او۲۹، به علّت داشتن سبک و سیاق محاوره و گفتگو و نقل داستان، این حذف بیشتر به چشم می‌خورد. روشن است که چنین حذفی تا چه میزان مایهٔ پدید آمدن دشواری در قرائت متون می‌شود. چند مثال آن به شرح زیر است:

ka-z andar spihr tazēnd, ān rōšnīh spihr ǰumbīhēd, paydāg bawēd

«چون [تیر شهاب] در سپهر تازند، آن روشنیِ [در] سپهر جنبیده شود و آشکار گردد» (بندهش، ت. د۲، ۱/۵۵ ـ ۲: ص ۵۹ ترجمهٔ بندهش)؛

muhrag ī sabz kē dārēd, har saxwan passox zūd, tēz rasēd

«مهرهٔ سبز را هر که دارد، [به] پاسخ هر سخن زود [و] تیز رسد» (روایت پهلوی، ۱۰/۲۰۳)؛

ud rēdak andar-iz zamān pēš ān abāz gašt ud raft...

«و رهی نیز اندر زمان (=فورا) [از] پیش آن [زن] بازگشت و رفت» («خسروقبادان و رهی»،

۱ ـ این مثالها از پایان‌نامهٔ تحصیلی خانم دکتر مهین‌دخت صدیقیان برگرفته شده است؛ نگاه کنید به کتابنامه.

بند ۱۱۷، در متن‌های پهلوی، ۵/۳۷)؛

ēn ruwān druwandān ānōh dwārist kū ān ī ōy druwand frōd murd, bālēn ān gyāg kū gyān be šud u-š sar ēstād

«این روان دروندان [به] آنجا برتاخت که آن دُروند فرو مرد [و بر] بالین [وی، بر] آن جای که جان [از تن] بشد و [بر بالای] سر او ایستاد» (ارداویرافنامه، فصل ۱۷، ۷/۲۶ ـ ۹)؛

ka pad šab, gyāg-ē hamē šawēd ud fradāg ānōh abāz āyēd ud nasā-yē ānōh sayēd...

«اگر در شب، [در] جایی همی رود و فردا [به] آنجا باز آید و نسایی [در] آنجا افتاده باشد...» (شایست‌ناشایست، فصل دوم، بند ۷۲، ۳/۱۳ ـ ۴).

نمونه‌هایی از حذف حروف اضافه را نیز در متون کهن فارسی کلاسیک می‌توان یافت: «ایشان را **آنجا** بدان سبب ماند که زمین داور را مبارک داشتی» (تاریخ بیهقی، ص ۱۱، یعنی ایشان در آنجا بدان سبب ماندند...)؛ «اسبان پای بر سر کشته می‌نهادند و **زمین** جای نبود» (**سمک عیّار**، ج ۲، ص ۲۱۵)؛ «وقت بازگشتن ایشان است و **این جایگاه** بودن مصلحت نیست» (**سمک عیّار**، ج ۱، ص ۲۴۴)؛ «تا برطاسِ پهلوان **آن جایگاه** آمد، هیچ مصاف کرد؟» (**سمک عیّار**، ج ۴، ص ۴۴)؛ «مرد از پیش می‌رفت، ایشان **دنباله**» (**سمک عیّار**، ج ۲، ص ۳۸۰)؛ «بدان و آگاه باش که من دختر کانونم اسفهسالار شهر و **کارهائی** که تو در این شهر کردی، خبر به من می‌رسید» (**سمک عیّار**، ج ۱، ص ۴۵۹)؛ «نیز کسی اگر بعضی از فرایض می‌کند و **بعضی** دست باز دارد، لامحاله...» (کشف المحجوب، ص ۳۸۱)؛ «از چهار طبایع، هر چه یابی خالی نبود **گرم** و سرد و تر و خشک» (الابنیه عن حقائق الادویه، ص ۴).[1]

ج) معانی حروف‌اضافه نیز در طی تاریخ زبان تغییر کرده است و آثار این دیگرگونی را در متون کلاسیک فارسی دری می‌توان دید؛ مثلاً:

ای شاه، قاعدهٔ مردان چنین باشد که زنی را از خان و مان و پادشاهی برآورند و به عاقبت کنیزکی **از** وی گزینند» (یعنی «بَر وِی»)، سمک عیّار، ج ۲، ص ۴۰۷)؛ «**گاه از گاه**، نامه و پیغام آوردی و می‌بردی» (یعنی «گاه به گاه»، تاریخ بیهقی، ص ۱۳۵)؛ «مرا این از آمل

۱ ـ مثالها از پایان‌نامهٔ تحصیلی خانم دکتر صدیقیان است.

فرستاده، از هدیه» (یعنی «به عنوان هدیه»، حالات ابوسعید ابی‌الخیر، ص ۵۷)؛ «او را بـه قضاوت باید سپرد تا از کار او تفحّص کنند» (یعنی «در کار او»، کلیله و دمنه، ص ۱۳۴)؛ «**با خرد** رجوع کن و شمار خویش نیکو گیر» (یعنی «به خرد»، تاریخ بیهقی، ص ۲۰۶)؛ «پنج درم سنگ **با آتشک** داد» (یعنی «به آتشک»، سمک عیّار، ج ۱، ص ۱۹۵)؛ «آتش می‌گوید که من **با تو** چشم دارم» (یعنی «به تو»، سیاستنامه، ص ۱۵۲).[1]

۳. ۳. اساطیر و داستانسرایی

بسیاری از اساطیر و حتی مفاهیم دینی و آیینی، به طرزی که در م. او۲۹ می‌آید، با نظائر خود در نوشته‌های فارسی زرتشتی شباهتی بیشتر دارد تا آنچه در آثار کلاسیک پهلوی دیده می‌شود. این تحول، هماهنگ با تطّور و دیگرگونگی زبانی آن است و طبیعی و قابل انتظار به نظر می‌رسد (۲. ۶. دوّم). در کنار این گونه تحوّل، که طبعاً دستاورد عادی و قابل پیش‌بینی در گذار سده‌های متوالی است، نکته‌ای دیگر را هم می‌شود مطرح کرد و آن امکان بقای عقاید و باورهایی قدیمیتر و کهن است که احتمال دارد در نزد برخی از گروههای گروندگان کیش باستانی زرتشتی از قدیم‌الایّام بر جای مانده و به دور از اعتقادات رسمی و منعکس در آثار کتبی تداوم یافته و پس از دور ماندن از آرای رسمی دینِ دولتی در روزگار ساسانیان، دنبالهٔ آن در آثاری چون م. او۲۹ پدیدار گشته باشد. نمونهٔ بارز چنین باورهای متفاوت و متمایزی را باید بویژه برتری ایزد بهرام در این دستنویس دانست (۲. ۶). همچنین، در صورت درست بودن این نظر، آمیزه‌ای از هر دو امر، یعنی تحوّل اساطیر و معانی و مفاهیم دینی و درآمدن آنها به شکلی تازه‌تر و نیز بازماندن نشانهایی از باورهایی که نزد نیاکان زرتشتیان کنونی، به مثابه گروهی از چندین گونه باوردارندگان کیش کهن وجود و با عقاید رسمی و حکومتی کهن اختلاف داشته است، در م. او۲۹ دیده می‌شود؛ که به نوبهٔ خود البته با باورهایی تازه که در گذر زمان پدید آمده، نیز حتماً آمیزش یافته است.

م. او۲۹ در پی جستجوی نظریات فلسفی و پاسخهای کلامی، بـه مـانند کـتابی چـون دینکرد، نیست و با آن که بیشترین نقل قول را از این کتاب آورده است، حتی شناختی درست

۱ ـ همان.

دربارهٔ نویسندهٔ آن ندارد (۲. ۶. سوم). گر چه شاید این اعتقاد و ابهام از نوعی باور به الهام ایزدی بودن دینکرد و قداست آن مایه بگیرد، باز هم روشن است کـه نـه تـنها نگـارندگان م. او۲۹ در چنین زمینه‌هایی صاحب توانایی و صلاحیتی نیستند، بلکه حتی در فلسفهٔ آداب و رسوم و رفتارهای آیینی نیز گفتگویی ندارند و در پی شناساندن آن برنمی‌آیند و گاهی تنها به ذکر علّتی اساطیری، و نه تبیین منطق آن، اکتفا می‌نمایند. مـثلا درسـتی ایـن ادّعـا را هـنگام سنجیدن توجیه «باریابی زرتشت» (ش ۱۹) دربارهٔ نهـادن جسـد مـرده در دخمـه و جـای «خورشیدنگرش» با فقه اصیل قدیمی، مثلاً فصل دوم از کـتاب شـایست‌ناشایست، مـی‌توان مشاهده نمود. اصولاً هرگز نیازی به چنین جستجویی در م. او۲۹ احساس نمی‌شود و ایـن کتاب به باورهایی مستقر و مستحکم در جامعه می‌پردازد که پیش از همه و بیش از همه دین دهات و مزارع و شهرهایی خسته است، سرسختانه در پی نگاهداری گروه دینی و دین نیاکانی. در اینجا، یعنی در آشنایی دقیق و گسترده با جزئیاتی سنتی و مدرسی، میزان ورود نگارندگان آن به سنّت دینی و جزئیات دقیق آن پدیدار می‌شود. مدار سخن در آن بر بازگویی داستان و گوشه‌هایی از باورهای کهن است که برای بقای دشوار جامعه و گروه و یادکردِ گـذشتگان و دادن امید برای آیندهٔ بهتر سودمندی دارد. بدین شمار، م. او۲۹ شاید کتابی مـنحصربفرد بـه زبان پهلوی باشد که پیش از هر چیز به قصه‌گویی دست می‌زند و به زبانی که می‌کوشد، یا ادّعا می‌کند، که کهن باشد، روایاتی تازه از کهنه‌ها باز می‌سراید.

از این لحاظ اسطوره را در م. او۲۹ می‌توان دید که به قصّه و داستان نزدیک شده است و شخصیّت‌های اساطیری کهن آن خود در نقش قهرمانان داستان ظاهر می‌شوند وگاهی دیگر قداست دینی را هم بیش‌وکم در باخته‌اند. نیز به نظر می‌رسد که در ساختار اصلی مفاهیم دینی م. او۲۹، ایزدان و امشاسپندان، چونان ملائک مقرّب، بر گرد دادار اورمزدِ جای گرفته‌اند و بدین شمار، از مفاهیم انتزاعی گاهانی و نیز از دین اوستایی جدید فاصلهٔ چندان درازی دارند که در خور چند هزاره فاصلهٔ زمانی است: ایزد باد فریب دیو می‌خورد و فریفته می‌شود؛ هـفت امشاسپندان از پس کاری برنمی‌آیند که سگِ زرین‌گوش بتنهایی آن را انجام می‌دهد؛ و نیز ایزد بهرام؛ زن تهمورس از روی هوس و نقصان عقل زنانه شوهر را در دام اهریمن می‌افکند؛ یا آن که ایزدبهرام فرمان می‌یابد که گنامینو را در بند کند و به پیشگاه هرمزد بَرد (۵۲-۵۳، ش ۴، بند ۲۰) و این پیشگاه بنا بر متون اصلی پهلوی ناگزیر گرزمان است و منطقاً حضور اهریمن و

دیوان در آن جایگاه پاکیزه و روشنایی لایتناهی ازلی و ابدی، نه سزاوار است و نه مبتنی بر منطق اساطیری و دینی در آیین شناختهٔ زرتشتی؛ و جز اینها. هر گاه توجه شود که امشاسپندان گاهانی مفاهیمی انتزاعی اند و ایزدان اوستایی از روی طبع پاکیزهٔ خود اصلاً امکان فریفتگی ندارند و ایزدِ باد خود وجهی است از وجود دوگانهٔ وای، یکی وایِ وِه و دیگری وایِ بتَّر یا استویداد و دیو مرگ؛ آن گاه فاصلهٔ زمانی و داستان‌شدگی این اساطیر در چشم مجسّم می‌گردد و معیار و سنجه‌ای به دست می‌آید برای داوری دربارهٔ دیگر مطالب مندرج در م. او۲۹.

۴. ۱. حاصل سخن

بدین شمار، م. او۲۹ تحوّل و تطوّر اسطوره را به سوی داستان در لحظه‌ای نمایان می‌سازد. که داستان هنوز مقدّس است، امّا چندان هم که باید و شاید گویا مورد باور نیست. از این نظرگاه، پاره‌نوشتارهای این کتاب شایان توجّه خاص است و از دورانی ویژه از اندیشهٔ اجتماعی و باورهای جمعی سخن می‌گوید که داستان آفرینش و حوادث و وقایع مقدّس مربوط به آن و نیز حوادث الهی و کیهانی وبازگردنده به خلقت و نظم هستی هم اسطوره است و هنوز مقدّس است و هم آن که افسانه است ودیگر چندان هم مقدّس نیست. علّت این دوگانگی را نیز باید جای داشتن این اساطیر و دوران نگارش آنها را در نظامی از تفکّر زمانه دانست که در آن، نوع دیگر و تازه‌ای از اندیشه و فکر و دانش حکومت دارد و گروندگان با ادراک جدید و جهان‌بینی دیگری دربارهٔ هستی می‌اندیشند و در عین حال به همهٔ آن اسطوره‌ها هم ایمان دارند.

ریشهٔ این دیگرشدگی را باید در درون خودِ تفکر دینی کهن و دستاورد طبیعی گذر زمان جستجو کرد که در تضادّ و تقابل است با کوشندگی سرسختانه برای نگاهداری بی‌گذشت و پُر وسواس آنچه از نیاکان و از گذشته بازمانده است و با دقّت و جدّیت از هر گونه تغییرِ دانسته و آگاهانه در آن ممانعت می‌نماید. همین سرسختی است که امکان جدل و تبادل نظر را از تفکّر دینی و فلسفی می‌راند و مراسم آیینی را هر چه بیشتر جایگزین اندیشه و زحمت اندیشیدن می‌سازد. در نتیجه، به جای تنوّع در نظریات رایمندانِ پُرشمار پیشین و جدالهای دینی آنان، تحجّری پدید می‌آید که میان باورهای دینی و تفکر زندهٔ روزگار فاصلهٔ بزرگی می‌اندازد. پس

طبیعی است که باوردارندگان به بنیاد دین، قلباً اساطیر کهن را باور نداشته باشند. م. او۲۹ متعلق به همین دوران از عقاید کیش زرتشتی است و به همین لحاظ اساطیری را بازمی‌سراید که به معنای واقعی واژه، «اساطیر» است و تماماً باورِ قلبی و دینی نیست.

این گونه دوگانه‌اندیشی، که در واقع پاره‌هایی از پنداره‌ها و تصوّرات پرتحرّک و زندهٔ کهنیک انسان باورمند وسادهٔ روزگاران گذشته را در متن تفکّر زمان جای می‌دهد و به تجلّی درمی‌آورد، انحصاری به دستنویس م. او۲۹ ندارد و در جهان ذهنی و اندیشهٔ امروزی زرتشتی هنوز حیات و واقعیت آن قابل ادراک و توصیف است: امشاسپندان و ایزدان، در عین اعتقاد مردم به همهٔ آنچه با بودن آنها مغایرت و تناقض دارد، هستند و حضور زنده و نیروبخش آنان احساس می‌شود و پیوسته به یاری فرا می‌رسند و شادی و قدرت می‌بخشند و پناه می‌دهند. بیگمان ذهنی که چنین می‌اندیشد، دارای همان توانمندی و اقتداری است که در کنار ماشین و کامپیوتر، صلابت پر رونق و سهولت آسمانی را روایی دهد و از شُکوه و آسانی آنان در راندن نیروی شرّ، متجلّی در دیو و دروج و بلیّات آنان، یاری جوید و شادمانه آن را بیابد.

اندکی گذار از حدود و مرزهای معهود، رفع این تناقض و تضادّ را در ذهن انسان امروزی اثبات می‌کند و ابعادی از روح شرق را، که هم علم مدرن و هم توان آسمانی و غیبی را یکجا می‌پسندد و می‌خواهد، ترسیم نماید: م. او۲۹، با نویسندگان سهل‌گیر و تهیدست خویش و صداقت آنان در بیان مافی‌الضمیر خود، آینهٔ زمان خویش است و هر زمان آینه‌ای است از زمانهای دیگر و اذهان مردم در همهٔ زمانها و مکانها مشابهت و همانندی دارد، همچنان که زبان و گفتار و کردار و پندار آنان.

تأثیر زبان زندهٔ گفتاری و مدرسی، در م. او۲۹ در همان راستا است و همانندی دارد با پدیدار گشتن نکته‌هایی از نحو و نیز واژه‌های تازه در نوشتارهایی که خود از آثار پهلوی کلاسیک به شمار می‌روند. در این متون هم تا زمانی که موضوع به زمینهٔ فقهی و مسائل رسمی و تکراری، با زمینه‌هایی کهن و آشنا، باز می‌گردد، بیان رنگ قدیمی و کهنیک مدرسی خود را نگاهداری می‌کند و یکنواختی و پیوستاری با زبان کهن را باز می‌نمایاند. اما همین که ضرورت یافته باشد که داستان یا مطالب و مضامینی همگان‌پسند و مورد علاقهٔ عامهٔ مردم به قید کتابت درآید و گفته و شنیده و نوشته شود و ذهن نویسنده برای نگارش ارتجالیِ مطلبی به کار افتد، ناگزیر زبان آن نیز دیگرگونی می‌یابد. پس تازگیهایی در آنها پدیدار می‌آید که همانندیهایی،

هرچند اندک و ناچیز، با م. او۲۹ و سهوهای سرشار آن دارد. از این لحاظ، موضوع و نیز کوشش برای نگارش چیزی تازه را باید مایه و سبب اصلی در نمایان گشتن نشانه‌هایی از زبان گفتاری نویسنده در نثری دانست که آن را به زبانی کهنیک و نوشتاری و مدرسی می‌نگاشته است.

به همین دلیل است که کتابهایی چون ارداویرافنامه، با داشتن نسخه‌های متعدّد، آکنده و سرشار است از واژه‌های تازه با املای تازه و به اصطلاح نادرست و غلط، که برخی از آنها در همهٔ نسخه‌ها تکرار می‌شود و می‌آید و گواه است بر قدمت آن اغلاط و تازگیهای زبانی. همچنین حکایتی درباری، چون کارنامهٔ اردشیربابکان، و یا روایتی مانند زندبهمن‌یسن چون برای همگان نوشته می‌شود و همهٔ مردم خواندن و شنیدن آن را دوست می‌دارند، و اصولاً روایت و حکایت و داستان است، پس ناگزیر است که از زبان مدرسی و کهنیک و خشک و مصنوعاً زنده نگاهداشته دور گردد و به زبان زندهٔ گفتاری نزدیک شود. از این روی است که ما این آثار را به فارسی دری نزدیک می‌یابیم و آنها را برخوردار از زبانی سلیس و نثری رسا و خوش، و در واقع، آشنا می‌بینیم؛ خلاف نثرِ مدرسی و خشک و دشوار فقیهان در کتابی چون روایتِ پهلوی یا حتی زندِ فرگردِ وندیداد، که حتّی خود فقط پرسش است و پاسخ.

شاهد مثال بارز و غنی در اثبات این ادعا نیز «گزندِ هزاره‌ها» در کتاب پرمایه و گزینِ بندهش است. این کتاب پرآوازه، که خود نیز مشتمل بر پاره‌های قدیمتر و متأثر از اصل اوستایی و زند، و نیز بخشهایی تازه‌تر با زبانی زنده‌تر است؛ هنگامی که به «گزندِهزاره‌ها» می‌رسد، ناگهان تو گویی اختیار قلم از کف نویسنده به در می‌رود و یکباره چنان عناصری تازه و فارسی‌وش در نثر ظاهر می‌گردد که هر گاه انطباق هر دوسه نسخه در آن موارد وجود نمی‌داشت، بسا که از گزند «تصحیح» و رفع به اصطلاح اشتباه و اغلاط در امان نمی‌ماند و نکته‌های زبانی نامعمول و جدید آن را غلط به شمار می‌آوردیم و همه را به پای کاتب و رونویسی‌کنندهٔ دستنویس در قرون جدیدتر می‌گذاشتیم و به تصحیح آنها می‌پرداختیم. بیگمان همین پاره‌نوشتارهای «خواندنی‌تر» اند که دستخوش بازنویسی‌های مکرر و تصرّفات و دستبردهای مکرر کاتبان نیز گشته‌اند. امّا باز هم باید آورد که در همین نوشتارهایی که بیشتر حوادثی را بیان می‌دارند که نیازمند کاربرد زبان عادی و روزمرّهٔ گفتاری است، باید انتظار داشت که قالبهای قدیمی و مصنوعی و تصنعاً برجای‌ماندهٔ رسمی بشکند و نمایی از زبان زندهٔ

روزگار پدیدار آید.

به همین روال است که حتّی در متنی بسیار قدیمی، چون خسروقبادان و رهی، هنگامی که نوبت به قصّه گفتن و نقل حوادث داستانی می‌رسد، زبان به سوی تازگیهای خود روی می‌آورد و عناصری نو در آن پدیدار می‌گردد که با فارسی دری شباهت دارد؛ مانند rāy نشانهٔ مفعول صریح (۳. ۲. ششم). البته باز هم در همین روال سخن است که امکان نمودار شدن افعالی چون spōxtag dārēd (سپوخته و دور می‌دارد، خسرو قبادان و رهی، بند ۱۱۰، ۱۴/۳۶) پدید می‌آید که در آن فعلی با شکلی تصریفی دارای بسامد کمتر به کار رفته است. این گونه دور شدن از شیوه و روال عادی نثر فقهی پهلوی را باید ناشی از تأثیر مضمون در کاربردِ زبان دانست و نه تازگی زمان نگارش و به کتابت درآمدن اصلی آن. همین دیگرگونگی را پاره‌نوشتارهایی چون داروی خرسندی (متن‌های پهلوی، ص ۱۵۴) و خیم و خرد فرخ مرد (همان کتاب، ۱۶۲ ـ ۱۶۷) هم می‌توان دید. اینها درست همان قطعه‌هایی اند که بعداً در کتابهای فارسی دری مضامین آنها برگردان می‌شود و به فارسی دری رسمی و نوشتاری در می‌آید.

چنین نظرگاهی زبان را فراسوِی زمانی که کتابت به آن انتساب دارد، قرار می‌دهد و وجود همزمان زبان نوشتاری کهنه‌تر و زبان گفتاری و زندهٔ تازه‌تر را یادآوری می‌کند. بدین شمار، با داوری از روی نکات پراکنده در م. او۲۹ و سنجش و ردیابی آنها در دیگر متون و آثار فارسی میانهٔ زرتشتی، با توجه به این حقیقت که در زمان به نگارش درآمدنِ بسیاری از نوشتارهای کلاسیک پهلوی، نگارندگان آن به زبانی تازه‌تر و دارای عناصری تطوّریافته سخن می‌گفته‌اند و زبان این کتابها تنها به صورتی تصنّعی و در مدارس موبدان و دانشمندان زنده نگاه داشته شده بوده است؛ باید پذیرفت که نه تنها نفوذ تازه‌ها و زنده‌های زبان در نثر پهلوی هرگز بعید و شگفت نیست، بلکه باید پیوسته در انتظار آن بود. از این روی باید آگاهانه در کمین بود و پیوسته انتظار داشت که به دلائل و بنابر ضرورتهای گوناگون، گاه و بیگاه پدیده‌های جدیدتر زبانی در درون متنهای کهن پیدا شود. البته بیگمان تصمیم گرفتن دربارهٔ الحاق یا اصیل بودن آنها کار دشواری است؛ زیرا که هم می‌تواند از خود نویسنده باشد و هم اثری از ذهنیّت کاتب به هنگام بازنویسی متن. مجموع این استنباطات کشاندن زمان پیدایش و رواج فارسی دری را به دورانی پیشتر گواهی می‌کند و پیدایش نثرهایی بیشتر همانند با فارسی دری را در عهدهای دورتر توجیه می‌نماید و مدلّل می‌دارد.

هنگامی که کاتبان ونسخه‌برداران از روی سهو و اشتباه املای تاریخی و رسمی واژه را دیگرگون نگاشته باشند وغلطی در کتابت آنان پدیدار گردد، گویای چگونگی تلفّظ واژه در زمان؛ این نکتهٔ قابل‌توجه مطرح می‌شود که ضبط‌های نسخه بدلهای کتابهایی که نسخهٔ منقح دارند، به کار دیگری نیز شاید می‌آیند و آن دریافت و استنباطی از ویژگیهای آوایی زبان در طی تاریخ است. این گونه تلفظ‌نویسی، که گاهی اثر نویسنده و متعلّق به نسخهٔ مادر یا دستنویسی کهنسال است و در بیشتر نسخه‌های مستقل تکرار می‌شود و گاهی نیز از کاتب در دورانی جدیدتر است، می‌تواند به عنوان کاری متمایز در آواشناسی تاریخی در دستنویسهای پهلوی مطرح گردد. هنگام سنجیدن این گونه سهوهای قلم با پازند و واژه‌هایی که با خط اوستایی و احیاناً فارسی به نگارش درآمده‌اند، گاهی نکته‌ای سودمند یافت می‌شود و نتایج بدست‌آمده را تأیید می‌نماید. به همین شمار، غلطهایی را که در دستنویسهای گوناگون می‌آیند، پیش از آن که به دور افکنده شوند، بد نیست که یکبار ارزیابی و بررسی کنیم و شاید سودی از آنها حاصل گردد. از این نظرگاه، م. او۲۹، این معدن و انبوه اغلاط فاحش و واضح، متنی آموزنده و قابل دقت است. چه، اگر در آن، با همهٔ سرشاری و آکندگی از اشتباه و غلط، باز هم چیزهایی درست و قابل تأمل بتوان یافت، پس چه دلیلی در دست است که این واقعیت دربارهٔ غلط‌های دستنویسهای صحیح‌تر و دقیقتر درست نباشد؟!

روی هم رفته دقت در اغلاط و بررسی م. او۲۹ از این نظرگاه آموزنده است که با داوری بر مبنای آن می‌توان غلط‌های موجود در متنهای کلاسیک و اصیل پهلوی را از نو بازبینی و بررسی و دسته‌بندی کرد. زیرا چنین پیدا است که در کنار خطاهای قلم و سهو و اشتباهات حقیق از کاتبان و نویسندگان آنها، می‌توان بازتابی از دیگرگونی زبان را نیز یافت که در واقع غلط نیستند. اینها نکاتی قانونمند و تابع واقعیاتی در تحوّل زبان و تطوّر تاریخی آن اند. این گونه به اصطلاح غلطها را شاید نتوان در انفراد و انزوای یک نسخه و یک کتاب ارج نهاد و به ارزش تاریخی آنها پی برد، اما از مجموع آنها و در مطالعه‌ای تطبیقی شاید بتوان قواعدی منطقی و دقیق برای بازشناسی نکته‌هایی از آواشناسی و معناشناسی و نیز کیفیّت تحوّل نحو زبان به دست آورد. به همین دلیل، بازگشت به بررسی دستنویسهایی که اینک در گوشه و کنار این ارض پُرمصیبت خاک می‌خورد و می‌پوسد، و نیز یاری جستن از زبان‌شناسی مدرن و روشهای آن، و همچنین ابزارهای تازهٔ جهان امروز، مانند رایانه، ضروری می‌نماید. روشن

است که این گونه بررسی و پژوهش را نمی‌توان در چارچوب متون پهلوی منقّح و چاپهای انتقادی آنها محصور داشت و به نتیجهٔ مطلوب رسید؛ بلکه در دست داشتن چاپ عکسی آنها است که ضرورت دارد.

سود جستن از حافظه و یادایاد برای نگارش در م. او۲۹، گذشته از آن که تلفّظ زبان زنده را در املای واژه‌ها و نیز در لابلای املای تاریخی آن می‌گنجاند و به دست می‌دهد، نمونه‌ای بارز از سنّتی است که بیگمان به صورتی پاکیزه‌تر پیش از آن هم وجود داشته است: نگارنده از روی حافظه و ذهن خویش، آنچه را به یاد داشته و می‌دانسته است، بی‌مراجعهٔ مستقیم به متون و منابع مکتوب، در لابلای اثری که آن را به قید کتابت درمی‌آورده، جای می‌داده است. چیزی نظیر این سنت را در ادب فارسی دری نیز می‌شناسیم و می‌دانیم که مثلاً عطّار بر مبنای طبقات‌الصوفیه کتاب تذکرة‌الاولیاء را نگاشته است. از آنجا که در آثار کلاسیک پهلوی، مانند بندهش، جمله‌هایی یافت می‌شود که پیدا است زند و برگردان واژه‌ها و عبارتی اوستایی است، یا هنگامی که پاره‌هایی از نوشته با عباراتی کلیشه‌ای، مانند «در دین گوید»، متمایز می‌گردد، از روی م. او۲۹، که منابع اصلی چنین پاره‌نوشتارهایی از آن در دست است، می‌توان دورنمایی، هر چند متفاوت و ناهمگون، از چگونگی تکوین و پدید آمدن عبارتها و جمله‌هایی تازه‌تر بر بنیاد نوشته‌هایی قدیمتر به دست آورد و مشاهده نمود که چگونه در دنبالهٔ سنتی کهن، واژه‌هایی از متن کهن می‌تواند در درون بافتی از گونهٔ زبانی تازه‌تر گنجانیده شود و نوشته‌ای نوتر پدید آورد.

نیز به همین روال هرگز اثبات نشده است که مفاهیم و ارزشهای دینی در آیین زرتشتی در طی قریبِ بَهرِ کم دوهزاره توانسته باشد ثابت بماند و امروزه همان را بپندارند و بیندیشند و باور داشته باشند که در هزاروپانصد سال یا هزار سال پیش از این. این گونه تحوّل و نیز تنوع عقاید و باورها درجامعه‌ای گسترده و پراکنده، با تاریخی آشفته و پُرنشیب‌وفراز، در مناطق جغرافیایی پراکنده و دور از هم، طبیعی است و هماهنگ است با تغییرات زبانی: هم چنان که در آثاری متعلّق به زمانهای گوناگون و مکانهای متفاوت، احتمال دارد یک واژه با املاهایی متفاوت نوشته شده باشد، بخوبی انتظار می‌رود که یک پنداشتهٔ دینی و آیینی، و باوری مقدّس یا نامقدّس، پیوسته با شکلی واحد و یکتا دیده نشود و به رنگهایی مختلف دربیاید. در واقع یافتن همانندی‌های تامّ نادرتر است از ناهمانندی‌ها و اختلافات اندک. به همین دلیل نباید به ناروا

انتظار داشت که متنهای گوناگون مطلبی واحد را عیناً یکسان بیان کنند، بلکه این تنها خطوط کلی است که میان آنها مشترک است؛ و گرنه همواره تفاوتهایی در جزئیات وجود دارد. همین تفاوتهایند که تطوّر و تحول و دیگرگونی پنداشته‌های جمعی را در طی زمـان و مکـان بـازگو می‌نمایند. نیز از آن خطوط مشترک است که ساخت و ترکیب کلی و اجتماعی عقاید و باورها و پنداشته‌ها و مفاهیم جمعی پدیدار می‌گردد؛ هم چنان که وحدت در امـلای تـاریخی یک واژه دلالت دارد بر طرز تلفّظ آن در زمان پیدایش املا و علامت نگارشی برای آن واژه.

۴. ۲. دربارهٔ شیوهٔ نگارش در این بررسی

به دلیل غرابت و تَکمانیِ م. او۲۹، آمدن ترکیبات و واژه‌هایی نادر در آن، داشتن نحـوی متفاوت، و شکستگی املای پهلوی در این دستنویس؛ ناگزیر چونان زبان و متنی ناشناخته، از همهٔ قرائن و شواهد برای قرائت و فهمیدن آن یاری گرفته شده است. امّا با وجود این، از آنجا که برای ملحوظ داشتن تفاوتهایی که بروشنی در پاره‌نوشتارهای نگارشی و اصلی آن در گروه اول و نیز قطعه‌های تازه در گروه سوم وجود دارد، نمی‌توان دلائل کافی به دست آورد؛ ارتباط آوانویسی آن در این بررسی، چنان که خواستِ نگارندگان و تدوین‌کنندگان م. او۲۹، بهٔ دلیل نوشتن آن با خط پهلوی بوده، با زبان پهلوی حفظ شده است. مثلاً «بـاریابی زرتشت» (ش ۱۹) یک نوشتهٔ فارسی به شمار نیامده و «تهمورس و جمشید» (ش ۳) و «اخت جادو» (ش ۲) از آن متمایز نگشته و با شیوهٔ متفاوتی آوانویسی نشده است.

به بیان دیگر، شاید بهتر می‌بود که هر پاره نوشتار، بنابر قواعدی که از خود همـان مـتن واحد استنباط و استخراج می‌گردد، آوانویسی شود. مثلاً چون (guft u-š ، ۴/۷) به صورت guft-oš (گفتش) و در پی آن، (pad u-š ، ۱۴/۱۲ ـ ۱۵)که به صـورت pad-oš برگردان گشته است، امکان داشت حتّی به شکل baδoš (بِهِش، به او) بیاید و دیگر موارد نظیر هم با اینها هماهنگ شود (۲. ۵). اما برای رعایت یکنواختی در چنین آوانـویسی رنگارنگی، تغییراتی بسیار عام و فراگیر در جملات و عبارات و واژه‌ها می‌بایست ایجاد می‌شد که به دلیل کمبود قرائن برای اخذ تصمیم دربارهٔ آنها، این تغییرات استوار و دقیق نمی‌بود. نیز بر اثر این گونه آوانویسی متن م. او۲۹ و زبان آن دارای گوناگونی و تنوّع بسیار و حیران‌کننده می‌شد، که خوشایند و معقول نمی‌نماید.

از سوی دیگر، خلاف آن که زبان اصـولاً در م. او۲۹ تـازه است، چـنان کـه گـذشت، عناصری اصیل از زبان پهلوی در آن هست، مانند (kū) و (ka) و (kē). گرچه اینها اغلب هر سه به جای حرف «که» فارسی به کار رفته‌اند، تـغییر دادن شکـل مکـتوب و آوردن معادلی برای «که» در آوانویسی آنها متن اصلی را دستخوش دگرگونی بسیار می‌کرد و میان متن پهلوی و آوانویسی آن فاصلهٔ بسیار می‌انداخت.

پس این گونه ملاحظات و نکاتی از قبیل آمدن واژه‌ای با شکل پهلوی، مانند wināh (گناه، ۷/۱۲۲) در پاره‌نوشتاری که آکنده از واژه‌هـای فـارسی و عـربی است، یـعنی «نـوبارانـی» (ش ۲۶)، ضرورت توسّل جستن به آوانویسی رسمی پهلوی را در این بررسی تأیید می‌کند. این شیوه طبعاً مانع از آن می‌شود که تصحیحات پیاپی و گسترده به هنگام آوانویسی اعمال شود و پیوسته به تصوّری نه چندان روشن، که از زبان گفتاری نگارندگان م. او۲۹ در دست است، رجوع گردد. به همهٔ این دلائل، کوشش بر آن بوده است تا با رعایت وفاداری به متن، گرفتن تصمیم در قرائت نهایی به عهده خوانندهٔ گرامی واگذار شود تا وی خود، بنابر تشخیصی سزاوار، به قرائت متن م. او۲۹ بپردازد؛ بر پایهٔ اطّلاعی که امید می‌رود به درستی در اختیارش قـرار گرفته باشد! در این تصمیم‌گیری برای قرائت نهایی و واقعی متن م. او۲۹، قیاس با فارسی، چه فارسی دری کلاسیک و چه گونه‌های بسیار جدید و محاوره‌ای، پیوسته می‌تواند و شاید که آوانویسی پهلوی را کنترل کند و تغییر دهد.

نیز با آن که روی‌هم‌رفته روشن است که نویسندگان م. او۲۹ واژهٔ پهلوی را مطابق با خط آن می‌خوانده‌اند و حتّی هزوارشها را هم بنا بر صورت نگارشی آنها قرائت می‌کرده‌اند، وجود املای تاریخی برای آن محتوم گرفته و منظور شد. پس در این بررسی، آوانویسی متن دستنویس با شیوهٔ موسوم به «جدید» انجام یافته است. علّت اتخاذ این شیوه هم تازگی نحو م. او۲۹ است و هم آمدن واژه‌هایی با صورت فارسی و همچنین کلمات عربی در آن، که ناسازگاری بسیار با آوردن شکل قدیمی لغات پهلوی در آوانویسی دارد. به همـین دلیـل، هـر گـاه در کـنار همهٔ آشفتگی‌های زبانی و خطّی م. او۲۹، شیوهٔ آوانویسی موسوم به قدیمی هم در این بررسی اعمال می‌شد، دامنهٔ اختلاط و اختلاف در این میان اوج بیشتری می‌گرفت. به همهٔ این دلائل و علل، آوانویسی در این بررسی متکّی بر واژه‌نامهٔ مکنزی است، با این تفاوت که تکیهٔ بیشتری بر زبان فارسی دری و نیز استنباطی که از خود متن دستنویس م. او۲۹ به دست می‌آید، در آن

اعمال شده است. مثال آن واژهٔ (anǰoman ، 'ncwmn ، انجمن، ۵/۱۳۵) است که خلاف واژه‌نامهٔ مکنزی، به صورت hanǰaman آوانویسی نشد، بلکه با تکیه بر نگارش آن در همین جا از م. او۲۹، در سراسر متن پیوسته همین شکل anǰoman برای آن آمد.

بدین شمار، روی هم رفته واژه‌هایی که با صورت پهلوی در م. او۲۹ آمده‌اند، پهلوی شمرده شده‌اند. واژه‌هایی که شکل فارسی دارند یا عربی اند، در آوانویسی آنها اصولاً نشانه‌های دستگاه شش مصوّتی فارسی به کار رفته و در آنها به جای i ، نشانهٔ e ؛ و به جای u، نشانهٔ o آورده شده است؛ همراه با ē (یای مجهول) و ō (واو مجهول). امّا برای پیشگیری از احتمال اشتباه، دو شکل ī (ای، i) و ū (او، u) در آنها برای دو واج i و u فارسی حفظ گشت. این واژه‌ها با حروف متفاوت آوانویسی شده‌اند و همزهٔ عربی نیز، با نشانهٔ ? ، در آنها آمده است. هر چند واقعیّت آن است که اختلاطی میان واژه‌های فارسی‌شده‌تر با پهلوی هست که اصولاً نهادن مرزی روشن میان آنها را دشوار می‌سازد. مانند واژهٔ (کرفه‌مندتر، بیشتر ثوابکار، ۱۱/۲) که ag- پهلوی و mand- فارسی به جای ōmand- پهلوی، در کنار هم، در آن دیده می‌شود. و یا (dafag ، ۶/۶۹، دفعه)، که واژهٔ عربی دگرگون‌شده‌ای است. این شکل واژه خاصّ م. او۲۹ است و نیز برخی دیگر از ویژگیهای متمایز در این گونه واژه‌ها به چشم می‌خورد که تفصیل آنها در آوانویسی و زیرنویسهای هر یک انعکاس یافته است.

از این گروه است واژه‌هایی که کوتاه‌نویسی (۲. ۲. چهارم) در آنها وجود دارد و کمبودهای خطّی آنها در درون نشانهٔ [ ] نهاده شده است؛ مانند (دهش، آفرینش؛ با پرنوشت «پیدایش» در ۶/۳) که آوانویسی آن به صورت da[hi]šn آورده شده است. نیز پسوند ـ ، هنگامی که به جای ī(g)- نشانهٔ نسبت به کار رفته است، به صورت ī- آوانویسی شده است؛ مانند (۹/۸): nāmčištī (بویژه، نامگُفته). امّا ـ (īg-) هنگامی که به جای īh- به کار رفته است، ī(y)- به شمار آمده (با y مقدّر یا محذوف برای نشانهٔ بلندی ī-) و چنین آوانویسی شده است. نیز ـ (y) پایانی در مواردی چون (باره، بار و دفعه، ۷/۷)، به صورت ay- آوانویسی شد: bāray . اتّخاذ این شیوهٔ نگارش به مناسبت تکرار این گونه ـ پایانی در چندین جای است که باید آن را دنبالهٔ طبیعی تطوّر ag- دانست و در ادب کهن فارسی به صورت همزهٔ مخفّف به کار رفته است (۲. ۳. هفتم؛ ۲. ۴. هفتم).

گاهی هم تکیه بر خط بیش از اینها است. مثلاً در ۵/۲ و ۱/۳۲، ǰār و در ۱۵/۱۰۵

به صورت bār آوانویسی شد، برای نشان دادن هر چه بیشتر چگونگی نگارش اصلی واژه در متن؛ حال آن‌که هر دو واژه یکی است.

هر چند به نظر می‌رسد که خوشهٔ آغازین صامتها در واژه، یا ابتدا به ساکن، در زبان نگارندگان وجود نداشته است (مثلاً ، gerīstag, gylystk ، گریسته : ۱/۲۰)، جز در موارد صریح، آوانویسی به شیوهٔ رسمی پهلوی انجام گرفت و خوشه‌های آغازین صامتها در ابتدای کلمات حفظ گردید.

۴. ۲. یکم) بعید به نظر می‌رسد که حرف‌عطف پهلوی را نگارندگان م. او۲۹ به صورت ud شناخته یا تلفّظ کرده باشند. از آنجا که نشانی از d- پایانی آن هم در فارسی دری نیست و حتی گاهی این واژک در نوشته‌های پهلوی با حرف (u=) اوستایی نیز آوانویسی شده است (مثلاً در شایست‌ناشایست، ۱۵/۴۶؛ متن‌های پازند، ۴/۲۴۵ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و جز اینها)، این حرف به شکل u آوانویسی شد. احتمالاً (ō / ŏ، در اینجا الفک زائدی هم بر سر واژهٔ نوشته شده است) در ۱۱/۱۱۱ دستنویس م. او۲۹ نیز معادل حرف‌عطف به کار رفته است و در فارسی دری کلاسیک نیز حرف‌عطف به شکل «اُ» آمده است (تاریخ زبان فارسی، ج۳، صص ۴۲۱ ـ ۴۲۵).

۴. ۲. دوم) مواردی نیز هست که برای حرف عطف، (pa / pad) و یا (pa / ba / be) آورده شده است (۲. ۲) که باید آن را *wa* خواند و حرف عطف عربی شمرد. در اینجا، b را باید همان حرفی دانست که تلفّظ آن حد فاصلی میان b و f و w بوده و به اصطلاح شمس قیس رازی آن را «فاء عجمی» می‌خوانده و با شکل «ڤ»، با سه نقطه، نشان می‌داده‌اند (۲. ۳. سوم). این کاربرد برابر است با استعمال ڤ اوستایی در متن‌های پازند، که در جای حرف عطف به کار رفته و همان «وَ» عربی است (مثلاً ۴/۱۶۹، ۱۱/۱۷۹ و ۱۶ و جز اینها).

۴. ۲. سوم) مواردی مانند (*rā*، را) که به جای (rāy ، را) در م. او۲۹ آورده شده و در قرائت به علّت همانندی با شکل هزوارشی nē متن ایجاد اشکال فراوان کرده است، برای مشخص بودن به همان شکل *rā* یا rā[y] آوانویسی شد.

نیز واژه‌های مانند (۱۰/۲، کدام، املای معمول:) بر من روشن نیست که آیا باید kadām (واژه‌نامهٔ مکنزی) آوانویسی شود یا kodām فارسی دری امروزی. به همین دلیل چه بسا که در این موارد یکنواختی در آوانویسی فراموش شده باشد و مانند دیگر بسیارها، سزاوار پوزش‌خواهی!

۴. ۲. چهارم) در آوانویسی ناگزیر از نشانه‌های سجاوندی استفاده شد. بیگمان، چنان‌که گذشت (۲. ۵. سوّم، الف)، نهادن درنگه نمایندهٔ نوعی داوری در بیان نحو زبان است و در م. او۲۹ مایهٔ جداسازی آن حروف اضافه از اسم‌هایی شده است که در غیر این صورت آن اسم می‌توانست معمولِ آن حرف‌اضافه به شمار آید و استنباط معنای متن را دیگرگون کند. با وجود این، نقطه‌گذاری در آوانویسی با این شیوه احتمال دارد نادرست باشد و بتوان دلائل کافی و درستی در ردّ و یا تغییر بسیاری از آنها آورد. گاهی که قرائت بویژه محلّ تردید بوده، از نهادن آنها خودداری شده است.

۴. ۲. پنجم) چگونگی قرائت در آغاز جملات یا پیش از افعال در م. او۲۹ بویژه ابهام دارد و می‌توان آن را ī-š یا ān-iš قرائت کرد. در این پژوهش، به پیروی از پروفسور دومناش (۴. ۳. یکم)، و به دلائل زیر، صورت ī-š برای آوانویسی آن اختیار شده است: الف) در جملاتی مانندِ u-š be yaz-iš (او را بیَزَش، او را یزش کن: ۶/۵۷) و kē mardōm-iš ēn kār pad stō mānēd (که مردمش [از] این کار به ستوه مانَند، که مردم از این کارش به ستوه آیند: ۲/۵۸–۳) قرائت -iš بر ān-iš رجحان دارد، زیرا در زبان فارسی، در این بافت، -iš (-ش) بروشنی مفهوم است و نیازی به جانشین کردن آن با ān-iš احساس نمی‌شود (نیز نگاه کنید به ۲. ۵)؛ ب) کاربرد e-m vat (= گفتم)، e-š vat (= گفت) و نظائر آن در دری زرتشتی عصرآبادی و حسن‌آبادی درست معادل است با om vat و oš vat در دیگر لهجه‌های این زبان، و همین امروزه نیز به کار می‌رود (۲. ۳. نهم)؛ ج) در م. او۲۹، احتمالاً (ī-š) و (u-š) رابايد دو گونه از یک واحد زبانی معین دانست که برای تصریف فعل نیز به کار می‌رفته و احتمالاً واکه در آنها صورت تلفّظی بینابین داشته و شاید مثلاً e گرد بوده است (۲. ۲. دهم). چنان‌که در (۴/۷: *goft-oš* > guft uš، گفتش)، (۱۴/۱۲ –

۱۵: pad-oš ān guft > pad uš ān guft، بهش آن گفت) این مجموعه را باید با واج میانوند o/u خواند. ولی در (۱۲/۲۱) احتمالاً هم guft-oš و هم guft-iš می‌تواند خوانده شود. از همین گونه دلائل برای برابری صورتهای خطّی در نگارش o و e / i در این دستنویس می‌توان آورد. همچنین شاید به دلیل همین خصیصهٔ آوایی است که هر دو صورت om ، od ، oš و نیز em ، ed ، eš در این لهجه‌های نوین ایرانی در کنار یکدیگر بازمانده است.

فزونتر آن که در این بررسی، آوانویسی م. او۲۹ بَهر کم کوشش شده است تا به یک شیوهٔ منظم و شناختهٔ آوانویسی پهلوی وفادار بماند. پس به همین دلیل از نهادن i (i کوتاه) به جای ī (ī بلند) پیش از ضمائری که به این صورت آمده‌اند و کاربرد آن در متون کلاسیک پهلوی رایج و مشهور است، خودداری گردید و به تبع آن، در دیگر موارد نیز به ī-š، با ī بلند، برگردان شد و نه i-š. از این که بگذریم، ī-š و u-š به علّت تکرار بسیارشان و ویژگی ناعادی که در م. او۲۹ دارند، و نیز چونان موارد دیگر که تا جای ممکن از نهادن خط تیره در واژه‌ها خودداری شده است، در متن کتاب حاضر به صورت īš و uš آمده‌اند.

۴. ۲. ششم) افزایه‌های تلفّظی مانند (i / ī / e / ē / y) میانین در مواردی چون واژهٔ (دینکرد، دنی‌کرد؛ ۲. ۳. پنجم) در هر جای، بنابر شرایط خاص و بافت آوایی یا دستوری خود، به تنهایی مورد نظر قرار گرفت و آوانویسی خاصّی برای آن منظور شد.

۴. ۲. هفتم) به طور کلّی، به هنگام نگارش کتاب حاضر، بیشتر سعی بر آن بوده است که هم واژه‌ها واجنویسی شود و هم اگر ممکن باشد، برخی مشخصّات خطّی در آوانویسی منعکس گردد. در این راستا بویژه از یادداشتهای حاشیه استفاده شده است. در یادداشتهای حاشیه هرگاه ارجاع به صورت دقیق و کامل آورده نشده و مثلاً به عبارتی نظیر «...باز هم در این متن به کار رفته است» اکتفا شده باشد، این کوتاهی در واژه‌نامهٔ م. او۲۹، که در دست تدوین است، جبران خواهد گشت.

۴. ۲. هشتم) در ترجمه نشانهٔ قلاب [ ] برای افزوده‌هایی بر متن پهلوی اختیار گشته است. در آوانویسی آن گروه از پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ که بر گرفته از متنی کهنتراند (:گروه

دوم)، نشانهٔ { } برای مشخّص ساختن واژه‌ها و آن بخش از نوشته آورده شده است که در متن اصلی وجود دارد. در این موارد، واژه‌هایی که در مأخذ اصلی هست و در آوانویسی بر متن م. او۲۹ افزوده شده است، در درون نشانهٔ [[ ]] جای گرفته است. واژه‌های نادری که بر متن پهلوی افزوده شده است، در آوانویسی درون نشانهٔ قلاب [ ] جای دارد. نشانهٔ ستاره (*) در سوی چپ واژه در آوانویسی علامت روشن نبودن قرائت یا تصحیح واژه هنگام قرائت آن است. شماره‌های یاد شده در زیرنویسها به صفحات دستنویس (چاپ عکسی آن) باز می‌گردد.

۴.۲. نهم) در ترجمه کوشش برآوردن معادل واژهٔ فارسی در برابر هر واژه از متن پهلوی بوده و از تغییر دادن جای لغات در جمله نیز تا حد امکان خودداری شده است. بنابراین، در درون نشانهٔ [ ] افزوده‌هایی بر متن آمده، که گاهی برای تکمیل جمله و گاه نیز برای تحدید معنای کلمه‌ها و یا عبارتهای معادل برای روشن کردن مطلب بوده است. در برگردان اصل پهلوی به فارسی، از اصطلاحات فارسی زرتشتی و نیز دری زرتشتی، به همان شیوه که نگارنده خود با آن آشنایی دارد، استفاده شده و در صورت لزوم، چه در درون قلّاب در متنِ ترجمهٔ آن به فارسی دری، و چه در حاشیه، توضیحی دربارهٔ آنها آمده است. بیگمان انطباق واژه به واژهٔ متن پهلوی و ترجمه هنگام اختلاف در نحو دو زبان، مثلاً در تصریف افعال، ممکن نبوده است و یا ترکیبات واژگانی نیز گاهی امکان برگردان برابر به فارسی ندارند. امّا روی‌هم‌رفته گرایش و خطوط کلی و اصلی در ترجمه در این بررسی چنین است.[1]

۴.۲. دهم) شرح و توضیح دربارهٔ مفاهیم کهن و اساطیری در پاورقی آورده شده است، با تکیه بر ایجاز و اختصار. به دلیل پُرشماری این معانی و نیز پراکندگی و تنوّع آنها، بیم تکرار شدن و یا حذف و نیز ناپکنواختی این گونه یادداشتها می‌رود و جای خواستاری پوزش را باز می‌گذارد. برای خوانندهٔ عزیزی که توضیح بیشتری بخواهد، رجوع به منابعی که یاد شده است، بویژه پژوهشی در اساطیر ایران، نقص کتاب حاضر را جبران خواهد نمود. نمایهٔ کتاب رجوع را آسان می‌گرداند.

۱ - برای توضیح بیشتر در این باره لطفاً به مقدمهٔ شایست ناشایست، ترجمهٔ بنده رجوع شود.

۴.۳. کارهای پیشین

در این پژوهش، م. او۲۹ به مثابه متنی ناخوانده مورد بررسی قرار گرفته است. به همین لحاظ بر کارهایی که پیش از این بر روی این دستنویس انجام گرفته، تکیه نشده است. امّا، گذشته از مقالهٔ سودمند پروفسور ژان دومناش، که حقّ تقدم دارد؛ بویژه پس از انتشار چاپ عکسی دستنویس م. او۲۹ و در سالهای نگارش این پایان‌نامه تا انتشارِ کتاب حاضر، بررسیهایی به زبان فارسی بر روی پاره‌نوشتارهایی از این دستنویس منتشر گشته است. پژوهشهایی که دربارهٔ این دستنویس انتشار یافته است و نگارنده از آنها آگاهی دارد، چنین است:

۴.۳. یکم) کار مهمّی که در شناخت م. او۲۹ انجام گرفته، بررسی پاره‌نوشتار «در دین امشاسپندان چندست» (صص ۴۸ ـ ۵۹، از دستنویس م.او۲۹؛ برابر با قطعه‌های شمارهٔ ۴ ـ ۷، در بررسی حاضر) است. این بررسی به واسطه دستنویس محفوظ در پاریس (۱. ۱) انجام گرفته است، که بنا بر قول پروفسور ژان پیر دومناش، خود رونویسی جدیدی است از دستنویسی در هندوستان. به نظر می‌رسد که به احتمال قوی باید منظور از آن «دستنویس محفوظ در هند» همین م.او۲۹ باشد. با آن که این متن متأسفانه در دسترس بنده نبوده است، از روی آوانویسی این پاره‌نوشتار و نیز توصیف پروفسور دومناش از آن، می‌توان این برابری را استنباط کرد. پروفسور دومناش صفحات ۶۷ تا ۸۹، از دستنویس مزبور را آوانویسی و ترجمه کرده است[1] که برابر است با مجموعهٔ پاره‌نوشتارهایی که در کتاب حاضر با عنوان کلی «ایزد بهرام» آورده شده است، یعنی «شمارهٔ امشاسپندان در دین» (ش ۴) و «نموداری ایزد بهرام» (ش ۵) و «استوفرید ایزد بهرام» (ش ۶)؛ و نیز «سه گناه بزرگ» (ش ۷).

نکته‌های بسیاری از تحقیق و بررسی استاد بر روی این پاره‌نوشتار آموخته و برگرفته شد که در همین پیشگفتار ذکر آنها رفته و از آنها بهره‌مند گشته است. این مقاله را استاد احمد تفضلی از سر مرحمت به بنده داده‌اند.

استاد احمد تفضلی در مجلهٔ راهنمای کتاب، در مقاله‌ای که در یادبود این ایرانشناس بزرگ

1 - "La Promotion de Vahrām", p. 8.

فرانسوی نوشته‌اند، از این مقاله نیز یاد کرده‌اند (سال شانزدهم، ص ۷۳۴).[۱]

۴. ۳. دوّم) در کتابی که رهام اشه آن را با نام آموزگ گیهانیگ مغان، در «ارمان، پاریس» با تاریخ «۱۳۶۴ د یزدگردیک»، در تعدادی محدود انتشار داده است، پاره‌نوشتارهایی چند از م. او۲۹ را به پهلوی بازنویسی و تصحیح کرده است؛ همراه با قطعه‌های دیگری از آثار متنوع پهلوی، فارسی زرتشتی، و گجراتی. ایشان با آوردن شرح و یادداشت بر این نوشته‌ها، نیز برگردانی را که معادل فارسی زرتشتی هر قطعه است، در برابر هر یک از پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ نهاده‌اند.

بنده متأسفانه مؤفق نشد که از این اثر در بررسی حاضر بهره‌مند گردد. اما بیگمان حقّ تقدم و نیز گستردگی دایرهٔ کوشش و بینش پرشور و دلگشای ایشان شایان ارجگذاری و گرامی داشتن است.

۴. ۳. سوّم) چنان که معروض خواهد افتاد، بررسی این دستنویس رسالهٔ پایان‌نامهٔ دکتری بنده در دانشگاه تهران بوده و در سال ۱۳۵۶ برگزیده و در بهار ۱۳۵۹ از آن دفاع شده است. نگارنده تاکنون مقاله‌های زیر را نوشته و منتشر کرده است که به م. او۲۹ باز می‌گردد:

الف) «یک کتاب تازهٔ پهلوی»، مجلّه پژوهشنامهٔ مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، سال چهارم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۵۷، صص ۳۷ ـ ۵۳؛ همراه با یادداشت سودمند دوست دانشمند و گرانمایه‌ام، آقای دکتر علی حصوری. این مقاله با راهنمایی و ویرایش استاد بهار نوشته شده است.

متأسفانه واژه‌هایی که با خط پهلوی به عنوان شاهد مثال در این مقاله آورده شده بود، به علّت دشواریهای دوران انقلاب، هنگام چاپ از قلم افتاده است.

ب) «روز اورمزد، ماه فروردین»، چیستا، سال اول، شماره ۸، فروردین ۱۳۶۱، صص ۹۱۸ ـ ۹۲۳، ترجمهٔ همان قطعه (ش ۱۶).

ج) «نوبارانی»، چیستا، سال سوم، شمارهٔ ۹، خرداد ماه ۱۳۶۵، صص ۶۶۷ ـ ۶۷۷؛ مشتمل بر ترجمهٔ قطعه‌های «نوبارانی» (ش ۲۶) و «از وندیداد» (ش ۲۷) همراه با یادداشت

۱ ـ مقالهٔ استاد تفضلی در صفحات ۷۲۴–۷۳۷ راهنمای کتاب، سال ۱۳۵۲ آمده است.

درباره جشن باران.

د) در مقالهٔ باران‌کرداری، چیستا، سال چهارم، شمارهٔ ۸، فروردین ۱۳۶۶ و شمارهٔ ۹، اردیبهشت ۱۳۶۶ (صص ۵۸۰ ـ ۵۸۶ و ۶۹۵ ـ ۷۰۳)، ترجمهٔ قطعهٔ «باران‌کرداری» (شمارهٔ ۲۵) چاپ شده است (صص ۵۸۳ ـ ۵۸۵ مجلّه). ترجمهٔ این قطعه را شادروان استاد بهار ویرایش کرده‌اند.

ه) «آخرهزاره»، آینده، سال سیزدهم، شمارهٔ ۱–۳، فروردین ـ خرداد ۱۳۶۶ (صص ۲۸ ـ ۳۴)، ترجمهٔ همان قطعه (شمارهٔ ۱۷).

و) «باورهائی‌ازدینکرد»، فروهر، سال بیست‌ویکم، شمارهٔ ۳ و ۴، خرداد و تیرماه ۱۳۶۵ (صص ۱۲–۱۴)، ترجمهٔ ۱۰/۱۵۱ به بعد از قطعهٔ «از دینکرد» (ش ۳۶).

۴. ۴. سپاسداری و تقدیم کتاب

پیشنهاد گزیدن بررسی دستنویس م. او۲۹ را برای نگارش پایان‌نامهٔ تحصیلی، بنده از سوی معلّم گرانمایه و دوست شفیق خویش، شادروان استاد مهرداد بهار دریافت داشته است و به این مناسبت، نخستین سپاسداری در فراهم آمدن این کتاب می‌باید به آن انسان بزرگوار و دانشمند گزین تقدیم گردد. ایشان در آن سالها راهبری پژوهش در گردآوری اساطیر ایرانی را در فرهنگستان ادب و هنر ایران، عهده‌دار بودند و بنده در آنجا با افتخار شاگردی زیر نظر ایشان به انجام دادن وظیفه می‌پرداخت. پس از این انتخاب، ایشان مشاور در راهنمایی این رساله و نیز عضو هیأت داوران آن بودند و نیز پیوسته در حلّ دشواریهای این متن ناشناخته و پرمعضل از مشاورت پرسودشان بهره برده‌ام.

استاد ارجمند، جناب آقای دکتر محسن ابوالقاسمی، راهنمایی بنده را در نوشتن این پایان‌نامه تقبّل کردند. استاد ابوالقاسمی با بزرگواری و محبّت و تیزبینی خاص خویش، همهٔ آوانویسی و ترجمهٔ رساله را با حوصله و صرف وقت خوانده و به ویرایش و تصحیح آن پرداختند. نکات راهگشای بسیاری را که در قرائت و استنباط معنای این متن پرابهام پیشنهاد کرده‌اند، بی آن که بنده بتواند جزئیات را به خاطر آورد و یاد کند، مورد استفادهٔ فراوان بوده است. ایشان همچنین به هنگام درآمدن این رساله به صورت کتاب هم پیوسته نظر سودمند و صائب خود را ابراز

داشته‌اند وراهنمایی مغتنم استاد همیشه مورد نیاز و یاور نگارنده بوده است.

استاد دکتر احمد تفضّلی، از همان آغاز گزیدن این دستنویس برای پژوهش، چه به هنگام نگارش رساله و چه در فراهم آمدن کتاب حاضر در سالهای بعد، با بزرگواری و عنایت فاضلانهٔ خویش بنده را در گرفتن تصمیم‌های اصلی در اختیار شیوهٔ آوانویسی و نیز قرائت بسیاری از واژه‌های دشوار راهبری و یاوری نمودند. نیز با دادن کتابها و مقالات کتابخانهٔ خویش به بنده بر این یاوری و مرحمت افزودند. بنده افتخار داشته است که در این بررسی بویژه از راهنمایی وتکیه بر دانش گسترده و شناخت وسیع استاد در زمینهٔ زبان و ادب کهن و تازهٔ ایران برخوردار باشد. نیز با بزرگواری برخی از دشواریهای این کتاب را با حوصله و موشکافی بررسی و بنده را در حلّ آنها یاوری کردند؛ گرچه فرصت مشاورت آخرین و بهره‌مندی از نظریات استاد، در وعدهٔ نهایی برای تلمّذ، به علت آن واقعهٔ شوم از دست رفت و سانحهٔ دردناک فرهنگی درگذشت نابهنگام ایشان بر این پژوهش خُرد هم تأثیر سختی بر جای نهاده است. با وجود این اندوه و دریغ، افتخار سپاسگزاری از آن دانشمند نازنین و یگانه در اینجا مغتنم و عزیز است.

نیز از استاد بزرگوار و مهربان خویش، سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار، که مشاورت و نیز عضویّت گروه داوران را در رسیدگی به این پایان‌نامهٔ تحصیلی تقبّل نموده بوده‌اند و به بسیاری از پرسشهای بنده در دشواریهای این کتاب پاسخ داده‌اند، متشکّر است. همچنین استاد گرانمایه و ارجمند و دوست نازنین و بزرگوارم، سرکار خانم دکتر بدرالزمان قریب با یاوری خویش در موارد بسیاری، بویژه در شکل دادن به شیوهٔ نگارش این بررسی، مرا رهین بزرگواری خویش نموده‌اند و از راهبری و معاضدت خردمندانه و پرلطف ایشان بهره‌مند گشته‌ام.

فزون آن که از آغاز این بررسی، از حدود سالهای ۵۴ ـ ۵۵، دوست عزیز و دانشمندم، سرکار خانم دکتر مهین‌دخت صدیقیان، به عنوان همکار در گروه اساطیر فرهنگستان ادب و هنر، در جریان قرائت و بررسی این دستنویس مرا یاری کرده‌اند. هر گاه مشاورت و تحذیر و بازدارندگی سخت ایشان در خودداری از تصحیح آنچه اغلاط متن خوانده می‌شود نمی‌بود، بنده بیگمان با سهولت کامل به رفع به اصطلاح اشتباهات نویسندگان م. او۲۹ می‌پرداخت و در نتیجه، این پژوهش شکلی دیگر به خود می‌گرفت. خانم دکتر صدیقیان با شناختی که از نحو متون کهن فارسی دری دارند و در پرتو کوشش و دانش خویش و نیز بهره‌مندی از محضر فضل

و دانایی استاد مسلّم دستور زبان فارسی، شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری به آن رسیده‌اند، بنده را در بازیابی عناصر اصیل زبانی در این دستنویس راهنمایی نمودند و با نهادن رسالهٔ دکتری و نیز تحقیقات دستوری سودمند خویش در اختیار بنده، به این بررسی شکل و جهت دادند. از ایشان و نیز استاد دانشمند و گرانقدر، جناب آقای دکتر عبدالمجید ارفعی، که بنده از افتخار دوستی و مشاورت ایشان برخوردار بوده است، سپاسگزاری می‌نماید. جز این سروران، در زمینهٔ آواشناسی زبان و شناخت نکته‌هایی از آن، بنده در نگارش این کتاب از دانش استادان گرانمایه آقایان دکتر محمدرضا باطنی و دکتر علی‌محمد حقشناس نیز بهره برده است. نیز فرزند عزیزم، مهندس پارسا دانشمند، این پیشگفتار را پیش از چاپ خوانده‌اند و نکته‌های سودمندی را یادآوری نمودند.

سپاسگزاری از همهٔ این بزرگواران را وظیفهٔ بایسته و مایهٔ سرافرازی خود می‌داند. روشن است که خلاف همهٔ دِینی که در این بررسی نسبت به ایشان دارد، هر گونه اشتباهی را بنده خود عهده‌دار و پاسخگو است.

نیز در فهم مسائل آیینی و آداب و رسوم مندرج در این دستنویس، همانند دیگر کارهایی که بنده در این زمینه انجام داده، از دانش و آگاهی شادروان شیرین خداداد خسرویانی، مادر خویش، سود جسته است. با آن که پیش از پایان یافتن کار نگارش این رساله، زندگانی کوتاه او به پایان رسید، امّا در آغاز، آن منبع سرشار و بی‌نظیر دانش دینی و یادگارهای آیینی، در این بررسی و حلّ مبهمات کتاب در اختیار نگارنده بود. در کنار نام وی باید از شادروان فیروزهٔ اتابک (دَمِهری)، دوست نازنین و ازدست‌رفته، یاد کرد که بنده از علم و اطّلاع و یاوری ایشان در درک مسائل دینی و سنّتی زرتشتی در نگارش این کتاب بسیار سود جسته است.

همچنین بایسته است که از معاضدت و یاوری و حُسن نظر استاد ارجمند و دوست گرامی، جناب آقای دکتر محمود بروجردی، یاد و سپاسگزاری شود که بر بنده منّت بسیار دارند و برای چاپ این کتاب از بذل مرحمت دریغ نورزیدند؛ هر چند که امکان برخورداری از آن فراهم نیامد. از ایشان و نیز از دوست ارجمند، جناب آقای حسین حسینخانی، که چاپ این کتاب را از روی مرحمت تقبّل فرمودند، سپاسگزاری می‌نماید؛ و همچنین از آقای بهنام مبارکه، که زحمت حروف‌نگاریِ پردشوار و صفحه‌آرایی سخت آن را بر عهده گرفتند و آن را با استادی و مهارت به انجام رسانیدند. حروف پهلوی را که ایشان برای چاپ با رایانه طراحی کرده‌اند، در اینجا

برای نخستین بار به کار گرفته شده است.

از آنجا که این بررسی جز با دسترسی یافتن به دستنویس م. ۱۰/۲۹ امکان نداشته و از آنجا که انتشار چاپ عکسی آن مجموعهٔ دستنویسها بر پایهٔ همت و نیروی اقدام استاد گرانمایه و عزیزم، جناب آقای دکتر ماهیار نوّابی انجام یافته، که این خود یکی از هوشیاری و دانایی راهگشا و دلسوزانهٔ ایشان در بسا جاها و راهها در پیشبرد فرهنگ ایران است؛ به پاس این دِین بنیادین و به پاس همهٔ حقّ و سپاسی که در همهٔ سالهای تحصیل و پژوهش بر بنده داشته‌اند و دارند؛ این کوشندگی ناچیز به آن بزرگوار تقدیم می‌گردد؛ با آن که بیگمان کمتر از آن است که در خور پذیرفتگی و پسند باشد.

کتایون مزداپور
بهار ۱۳۷۵

چند نشانه در آوانویسی

u = اُ	i = اِ	a = اَ
ū = او	ī = ای	ā = آ
x = خ	ǰ = ج	č = چ
y = ی	γ = غ	e = اِ
ž = ژ	š = ش	g = گ
ō = واو مجهول	ē = یای مجهول	

(۱) گرشاسب
(۲ - ۴/۲۲)

روان گرشاسب به گناه اهانت به آتش در دوزخ است و هیچ‌یک از کردارهای پهلوانی او، که هر یک در نگاهداری آفرینش و پیروزی نهایی هرمزد بر اهریمن نقشمند و کارگر است، وی را از پادافراه نمی‌رهاند. گرشاسب کردارهای بزرگ خود را بر می‌شمرد و به شفاعت و پایمردی زرتشت از دوزخ می‌رهد. در داستان «روان گرشاسب» ناگرویدن او به آیین زرتشت و بازتاب صفت باستانی «پری‌کامگی» او را می‌توان دید.

در یسن ۹، و نیز در کتاب نهم دینکرد (چاپ مدن، صص ۸۰۲–۸۰۳، شرح اختصاری از اوستای گمشده) و روایت پهلوی (دابار، صص ٦۵–۷٤) و نیز صد درِ بندهش (درِ بیستم، صص ۸٦–۹۲ که همان در روایات داراب هرمزیار، جلد اول، صص ٦۱–٦۵، هم آورده شده است) از داستان گرشاسب سخن می‌رود. روایت م. ۱۰/۲۹، بیش از همه به همین آخرین شباهت دارد.

داستان گرشاسب از قطعات انشایی دستنویس م. ۱۰/۲۹ است و به دلیل داشتن حروف اضافهٔ زائد و نیز هزوارشهایی با کاربرد نادر و واژه‌های غریب و شاذّ، زبان آن دشوار و نامفهوم است؛ تعیین مرز جمله‌ها و عبارات مشکل است و اختصاصات نثر م. ۱۰/۲۹ بخوبی در آن رخ می‌نماید. واژه‌های عربی «طلبیدن» (۱۲/۳)، «اوّل» (۲/۱۸) و «آخر» (۲/۱۸) در آن به کار رفته است. نیز بسیاری از مفاهیم و معانی کهن اساطیری در این روایت از داستان روان گرشاسب دیگرگون شده و تغییر یافته است.

pad nām dādār ohrmazd

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

گرشاسپ[۱]

(2//5)(1) andar dēn guft ēstēd kū kē ēk Ĭār[2] ahlaw zartuhšt abāg[3] anĭoman[4] ī amahraspandān, az ohrmazd hampursīd hamānāg (2) kū dādār az zartuhšt pursīd kē: *ēy[5] zartuhšt, abar! az tō pursēm, abāz ān[6] ī[6] man *rāst[7] gōw! kū kē abar, ruwān [ī] kadām kas andar gētīg, be-was kirbagmandtar[8] u rawātar, az gayōmard tā nūn abar, tō wēnēd; kū kē[9] andar mēnōg, kadām kas abar tō, pad pēš rasēd; kū az hamāg[10] mardōm ī gētīg? (3) pas zartuhšt [ī] spitāmān (p.3) abar, namāz be ō[11] pēš [ī] ohrmazd bur[d][12] u guft kū kē[9] : abar, harwisp-āgāh hamānāg[13], ohrmazd! uš andar gētīg wa[14] mēnōg, kū ka abar, ruwān ī keršāsp kirbagmandtar u abar rawātar be nayēm u abar ašnawēm; ka andar gētīg abar, was kār pad

---

۱ ـ این واژه بر سطر چهارم، در میان سطر آمده است. این املا در صفحه ۱۷، سطر ۱۴ هم دیده می‌شود.

۲ ـ متن ، با پرنوشت : بار؛ شاید آوانویسی Ĭār بهتر باشد.

۳ ـ متن :

۴ ـ ، نگاه کنید به پیشگفتار، ۴. ۲.

۵ ـ ؛ احتمالاً تلفظ‌نویسی است برای ay / ēy که می‌شود: ēy ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۶ ـ ؛ بسنجید با ص ۴۸، س ۵: ؛ فارسی دری: بازِ (= به؛ نگاه کنید به «سه واژه از کتاب سیرت رسول‌الله»، ص ۲۴۳).

۷ ـ ، پرنوشت: راست ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۸ ـ پرنوشت: کرفه‌مندتر.

۹ ـ ←

۱۰ ـ متن: ؛ شاید hamā .

۱۱ ـ ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ب.

۱۲ ـ ، احتمالاً yablunn به جای nd ـ برای burd ← پیشگفتار، ۲.۵. ششم.

۱۳ ـ ←

۱۴ ـ متن: ، احتمالاً تلفظ‌نویسی برای حرف عطف عربی است، مانند در ص ۳۷، س ۱۳ ← پیشگفتار، ۲. ۲؛ شاید be (= از لحاظِ، به نسبتِ).

da[hi]šn[1] sūdōmandtar u āsāntar be kard hamānāg; kū abar ān kār pad, kas-ē be[2] winah-ē[3] nē abar abāyēd griftan[4] be bawēd.

(4) pas dādār ohrmazd mānsaraspand yazad rāy framūd kū ruwān ī keršāsp rāy abar nazdīk [ī] xwēš be talabēd[5]. (5) īš pad, dādār abar zartuhšt gōw[ēd][6] ka: *ēy zartuhšt! kū ka ruwān[7] ī[7] keršāsp be wēn! (6) īš[8] pad, zartuhšt kū abar, ruwān ī ker[šāsp] be wēnēd[9], čand abāg duš-xwārī(y)[10] u abar (p.4) duš-rawīh u saxtīhā be nayēd.[11]

(7) pas zartuhšt abar ohrmazd pursīd kū kē : čē kār [ī] wad kard, abar ān[12] gyāg rasīd ēstēd? (8) ohrmazd passox guft : hād[13], zartuhšt! kū čē rāy kē abar, ruwān ī ker[šāsp][14] be ašawahišt[15] amahraspand rāy abar zanēd[16] u padiš kunišn ī xwēš, abar anē gyāg rasēd u anāgīh abar xwēštan be barēd.[17]

(9) īš ruwān ī ker[šāsp] pad abar, frawahr [ī] ahlaw zartuhšt be

---

۱ ـ پیدایش («پیدایش» پرنوشت است ولی بر روی سطر نوشته شده است) ← پیشگفتار، ۲. ۲. چهارم؛ ۱. ۲. سوّم.

۲ ـ ؛ شاید bē و نوعی نشانهٔ تاکید باشد که در فارسی می‌توان آن را «بلکه» یا «مگر» ترجمه کرد.

۳ ـ ، احتمالاً ← ؛ یا

۴ ـ ، احتمالاً ← ؛ مصدر به جای مصدر مرخّم یا صفت مفعولی در فارسی به کار رفته است؛ شاید ← (=grift). شاید: مگر کسی را گناهی گرفتن نباشد.

۵ ـ ؛ شاید īd ـ

۶ ـ ، شاید yamlalunn به جای nd ـ برای guft یا gōwīd.

۷ ـ

۸ ـ ، وجود نشانه در زیر ـ د ـ را می‌توان دلیل دیگری برای قرائت īš گرفت و نه ān-iš ← پیشگفتار، ۲. ۲. دهم؛ ۴. ۲. پنجم.

۹ ـ ، شاید hazītūnīd برای dīd یا wēnīd ؛ فپ‌ن. ص ۲۰، س ۸: ویناذن (= دیدن).

۱۰ ـ : dwšh'lyy.

۱۱ ـ ؛ شاید زمان فعل ماضی باشد به قیاس با س ۱۱ و ۱۲ و جز اینها، نیز نگاه کنید به یادداشتهای بند ۹ و جز این موارد.

۱۲ ـ ، شاید برای anē : anē gyāg (= جای دیگر، دوزخ)، س ۷ ← پیشگفتار، ۳. ۲. دوم.

۱۳ ـ شاید zartuhšt! : gu

۱۴ ـ ، پرنوشت : کرشاسپ .

۱۵ ـ پرنوشت : اردیبهشت .

۱۶ ـ ، شاید mahītūnīd برای zad یا zanīd.

۱۷ ـ ، شاید yablūnīd برای burd یا barīd.

wēnēd[1], uš namāz abāg zartuhšt be bur[d][2] u padiš šēn-mōyī(y)[3] was kard. *(10)* kē-šān abar burz-ēwāzīh u garzišnīh be guft kū ka: *ēy zartuhšt, abar![4] kadām gyāg bawē[5] u nūn be čim rasē[6]?! kū ka abar zamān[7] ī tō be rasīdamē[8], īš pad, dēn [ī] zartuhštī(y) padīramē[9], u ērbadestān kardamē[10] *(p.5)* u īš abar pad, yazišn ī ohrmazd u amahraspandān kardamē[10]; kū čiyōn-iš[11] anāgī(y) u pādifrāh[12] ī duš[ox] be nē baramē.[13] *(11)* hād![14] pad pānagīh [ī] amā be kun, kū-m pad ruwān ī man az duš[ox] abaz kard[15]; kū kē garān wizand u ziyān[16] aziš[17] nē bawēd pad payāmbarīh[18] abar ruwān ī amā be kun, kū-m gyāg [ī] wahišt [ī] rōšn u xwārīh be šawēm!

(12) pas hamān-gāh az gyāg [ī] garōdmān abar, ēwāz be āmad kē: *ēy ruwān ī ker[šāsp] abar, az ēn gyāg dū[r] šaw, kū *be* pēš ī amahraspandān ma bāš![19] čē kē tō ātaxš rāy bēšīd abar ohrmazd u amahraspand rāy pad

---

۱ ـ [illegible] ، شاید hazītūnīd برای dīd یا wēnīd.

۲ ـ [illegible] ، احتمالاً yablūnn به جای nd‍ـ برای burd یا barīd ، یا barēd .

۳ ـ [illegible] : šyn'mwyy ← پیشگفتار، ۳. ۲. دوم؛ شاید (y)mōyē‍ـ یا mōyag [u] šē[wa]n.

۴ ـ شاید ... zartuhšt! abar.

۵ ـ [illegible] ، شاید būdē.

۶ ـ [illegible] ، شاید rasīdē.

۷ ـ [illegible] ، در این واژه دندانه (= د) آغازین دارای ارزش آوایی z است ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم.

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]، نقطه‌های روی [illegible] احتمالاً دلیل آن است که این شکل š است و īh- نباید خوانده شود.

۱۲ ـ واژه کمی مخدوش است : [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ احتمالاً کاربرد [illegible] پس از baramē دلیل آن است که نباید آن را جزء صرفی فعل قبلی دانست ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، ب.

۱۵ ـ [illegible] ، شاید konad.

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible] ، شاید uš.

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ [illegible] ، بسنجید با [illegible] (bawē) ، ص ۴، س ۱۴ (بند ۱۰).

anāgīh rasād hād.[1]

(13) pas ruwān ī ker[šāsp] abar ohrmazd namāz be bur[d][2] u guft kū ka: harwisp-āgāh ohrmazd! kū dah abar wahišt [ī] rōšn gyāg! *(14)* īš abar xwēš gyāg madan-om[3] kū pad ān ī xwēškārīh *(p.6)* kū ka fradom andar gētīg abar, kārzārīh ī abāg azag ī srū[w]arag[4] be kunēm, kū ka aziš da[hi]šn anāgīh pad-was bawēd.[5] *(15)* kū čim[6] ka mardōmān u[7] aspān[7] be abar ōbārēd īš abar, dandān stūnag be frāz būd[8], kū be drāzīh [ī] haštād jud-nāy[9] drahnāg bū[d].[10] *(16)* awēšān-iz andar dandān mardōm drūd,[11] be abespārīd. *(17)* padiš awēšān dēw kū da[hi]šn abar gētīg pad anāgīh u garān wizand be bawēd. *(18)* čiyōn abar pēš ī ōy dēw be šawēm, pad bāmdād kū tā ēbārag-gāh īš abāg pad wazr ī guxrūn-[12]xwar[12] u zarrīg[13] aštar be kārzār [ī] awēšān dēw [ī] srū[w]arag be kunēm. *(19)* abdom, pad hunarag[14] [ī] xwēš u pad ayārī(y) [ī] tō, ohrmazd! kū-šān abar, be zanēm, tā gēhān,[15] da[hi]šn pad amarg u abēš u apetyārag be bawēd. *(20)* *ēy ohrmazd! kū-m *(p.7)* abāg dēw pad[16] ēn[16] kārzār nē kunamē[17], kū

---

۱ ـ [illegible] ، ظاهراً جزء صرفی فعل قبل از خود است.

۲ ـ [illegible] ، احتمالاً yablūnn به جای nd‍ـ

۳ ـ [illegible]

۴ ـ متن : [illegible]

۵ ـ [illegible] ؛ شاید yahwūnyd به جای būd ؛ یا bīd به معنای «بود» (نقطه روی الفک ظاهراً برای قرائت شکل هزوارشی واژه است).

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible] : W SWSY' - 'n'.

۸ ـ [illegible] ، شاید yahwūnad به جای bowad (= بُوَد).

۹ ـ متن: [illegible] ← [illegible]

۱۰ ـ [illegible] ، احتمالاً yahwūnn به جای nd‍ـ برای būd.

۱۱ ـ [illegible] ، احتمالاً از مصدر drūdan (= درودن) که نه به معنای اول خود در زبان فارسی امروزی ، «درو کردن»، بلکه با معنای «بریدن و قطعه‌قطعه کردن» به کار رفته است.

۱۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۳ ـ [illegible] : ZHB'yg.

۱۴ ـ [illegible] ، پرنوشت : هنر.

۱۵ ـ [illegible] ؛ شاید : tā-šān.

۱۶ ـ احتمالاً pad ēn مانند ص ۹، س ۹ (بند ۳۱) و ص ۱۱، س ۹ (بند ۴۰)، است و باید واژهٔ «گونه» را در ترجمه

←

da[hi]šn [ī] gētīg u mardōm abar nē mānīd[1]. īš pad pādāš ī ān, ohrmazd! amā pad, wahišt arzānī(y) kun!

(21) ohrmazd guft-oš[2] : az ēn gyāg dū[r] šaw, ka tō ātaxš rāy bēšīd, abāg ašawahišt amahraspand pad xešm [ī] wxēš kunē!

(22) anē[3] bāray[4], ruwān ī ker[šāsp] pad pēš [ī] ohrmazd, burz-ēwāzīh abar *wangē[d][5] kū ka : ohrmazd! abar ān pādāš īš arzānī(y) be kun kū ka man andar gētīg pad, kārzārīh ī abāg dēw be kardag[6], kū ka andar abestā ān rāy gandarb[7] [ī] zrēh-pāšnay[8] nām xwānēd. *(23)* kū zrēh-pāšnay[8] ān būd[9] ka mān ī awēšān pad zrēh[10] bawēd, kū abar pad zrēh[10] pāy būd hamānāg īš u dastān[11] [ī] awēšān pad wuzurgīh [ī] āsmān bawēd, kū pad āb [ī] zrēh[10] be abar xuškī(y)[12] rasēd; u har gāh andar ālagān[13] ī[13] zrēh[10] abar *(p.8)* toxmay[14] [ī] māhī[15] be gīrēd, abar rōšnī(y) [ī]

→

بر متن افزود.

۱۷ - [Pahlavi] ، ← پیشگفتار، ۲. ۳. هشتم.

۱ - [Pahlavi]

۲ - [Pahlavi]

۳ - [Pahlavi]، به دلیل تکرار این شکل، واژه به صورت زِبَرنوشته آوانویسی شد.

۴ - [Pahlavi]، احتمالاً b'ly؛ به قیاس با [Pahlavi] (hīlay، حیله) ص ۱۲۲، س ۸ (ش ۲۶، بند ۹) و [Pahlavi] (= andēšay، اندیشه) ص ۱۲۲، س ۱۵ (ش ۲۶، بند ۱۰) و نیز موارد دیگر، چنین قرائت شد ← پیشگفتار، ۲. ۴. هفتم.

۵ - [Pahlavi] ، احتمالاً yh– تلفظ‌نویسی برای ēd– ؛ از مصدر جعلی «بانگیدن» از «بانگ».

۶ - [Pahlavi] ، فعل ظاهراً در وجه وصفی به کار رفته است.

۷ - [Pahlavi]

۸ - [Pahlavi] : zlh-p'šn'y ؛ n'y– به صورت nay– آوانویسی شد به دلیل رعایت خط و احتمال تبدیل ag– پایانی پهلوی به ay– ← پیشگفتار، ۲. ۴. هفتم.

۹ - [Pahlavi] ؛ شاید bowad (=بُوَد).

۱۰ - [Pahlavi]

۱۱ - [Pahlavi] ، احتمالاً W yt'n : و یَدان، چون کاربرد «یَد» عربی با این ترتیب در فارسی دری معمول نیست، شاید dastān بهتر از yadān باشد ← پیشگفتار، ۲. ۲. ششم.

۱۲ - [Pahlavi] : حرف [Pahlavi] به دلیل داشتن نقطه، x آوانویسی شد.

۱۳ - [Pahlavi]

۱۴ - [Pahlavi] ، بر روی [Pahlavi] اثری از نقطه هست و به قیاس با موارد دیگر از آمدن x (= خ) فارسی دری در این متن به جای h (ه) قدیمی پهلوی (یا فارسی مانوی) چنین آوانویسی شد.

۱۵ - [Pahlavi] ، [Pahlavi] احتمالاً برای ī– پایانی است.

xwaršēd pad[1], pazēd u abar xwarēd. *(24)* u az ān pas be gēhān, mardōmān be gīrēd. kū ka ēk bār dwāzdah mard abāg ōbārēd[2], pad āsāntar be wizārēd; u gōspandān rāy. *(25)* ēn-iz gōwēd[3] hēnd[3] kū pad da[hi]šn [ī] ohrmazd, mard u gōspand pad az wāk[4] ī ān dēw, zīnda[g]īh[5] nē pādixšā burdan. kū pad, hamānāg az awēšān dēw, was anāgīh būd, abar pad nāmčištī[6] rā[7] guft ēstēd. *(26)* kū pad abāg ān gandarb dēw kārzārīh kunēm, abar ayārīh ī tō, ohrmazd! u amahraspandān īš abāg, kū-m nō rōz u nō[8] šab; andar gāh [ī] ōšbām[9], kū be band [ī] kamān[10] abar, har dō[11] dast be gīrēm. *(27)* kū az ān pas[12], wad-farǰāmay[13] dēw be wazr ī garān, wīm[14] u stō[15] be kunēm, *(28)* uš andar zrēh ēk *(p.9)* bār abar zamīg be ǰastam[16]; īš az ān rōz az mardōmān gyān pad andar aškamb nē mānīd u uš anē *wasw[17]

---

۱ - احتمالاً [Pahlavi] ... [Pahlavi] با هم نقش دستوری واحدی دارند؛ شاید [Pahlavi] غلط‌نویسی برای be پیش‌فعل باشد ← پیشگفتار، ۲. ۲؛ ۲. ۲. پنجم.

۲ - [Pahlavi] ، افزودن د بر بالای سطر دلیل بر وجود نظمی در صرف فعل است، به همین‌گونه علل از تصحیح افعال خودداری شد؛ نیز بسنجید با ص ۱۱۷، س ۱۴ (ش ۲۵، بند ۱).

۳ - [Pahlavi]، احتمالاً مانند [Pahlavi] (= gōwēd hād) در پهلوی یسنا، ص ۶۱، س ۳ و نیرنگستان ص ۱۳۲، س ۹ و نیز ۱۰ (xwarēd ēstēd)؛ نیز م. او ۲۹، ص ۱۴، سطرهای ۹–۱۰ (بند ۵۲)، و ص ۱۳، س ۱۵ (بند ۴۹)، و ص ۱۵، س ۷ (بند ۵۴) و همچنین ۷/۶۲: mānēd ēstēd (ش ۸، بند ۱۱). احتمالاً نوعی تداوم در این افعال هست ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، ب.

۴ - [Pahlavi]

۵ - [Pahlavi] ← [Pahlavi] : zyndkyh، بسنجید با ص ۱۵، س ۶ : zīnnagānī (بند ۵۵).

۶ - [Pahlavi]

۷ - [Pahlavi] ، احتمالاً ← [Pahlavi] = rāy ؛ در این صورت : abar ... rāy ، حرف‌اضافه مرکب است؛ شاید: nē.

۸ - [Pahlavi] ← ۱ [Pahlavi] : W TŠ'.

۹ - پرنوشت : هوشبام.

۱۰ - [Pahlavi]، پرنوشت : کمان، احتمالاً تصحیف از [Pahlavi] ؛ در فرهنگ پهلوی نیبرگ، ص ۱۲۱، ش ۱۲۸، kōšah آمده است و شاید با همین واژه مربوط باشد.

۱۱ - [Pahlavi]، پرنوشت : دو.

۱۲ - پس از این واژه، یک واژه در متن نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۳ - [Pahlavi]، ظاهراً wtflǰ'my و احتمالاً [Pahlavi] دارای ارزش آوایی ǰ است، مثل فارسی دری.

۱۴ - [Pahlavi] ، احتمالاً معادل گویشی [Pahlavi] (bīm).

۱۵ - [Pahlavi]

۱۶ - [Pahlavi] ، احتمالاً yst"m؛ شاید ǰahīdam یا ǰahēm (=جَهَم، بجهم) یا āyēm ، یا amadam.

۱۷ - [Pahlavi] ، احتمالاً wsw تصحیف از واژهٔ عربی «وصف» باشد، دری زرتشتی : wasm ؛ شاید تصحیف از nihang به
←

īš was bawēd. *(29)* pas az ān, awēšān dēw agār be[1] kunēm, kū pad wināgārīh ī awēšān gōwēm ka uš dahān [ī] awēšān be nayēm kū andar dandān abāg, asp[2] ī[2] *wāmnāk[3], mīrēd[4], mān[5] be kard. *(30)* kū be ayārīh ī tō, ohrmazd, abar! ān ī gandarb [ī] zreh[-pāšnay] be nēst u agār kunēm. *(31)* az ān rōz kū kār ān[6] pad[6], šāyēd[6] nē[7] kunamē, aziš[8] hamāg da[hi]šn [ī] tō u[9] ābādīh *wahz[10] čiš-ē paydār[11] nē mānd[12]. *(32)* kū abar ān pādāš-oš[13] ma[14]-rāy[14] wahišt arzānī(y) arzānēd!

(33) ohrmazd passox guft kū ka ruwān ī ker[šāsp], abar! az ēn gyāg dū[r] šaw, kū nazdīk [ī] amahraspandān ma bāš[15]! čē rāy ka tō ātaxš be[16] afsārīd, īš ašawahišt amahraspand abar *(p.10)* xešm ī xwēš kard; az ān, wahišt gyāg [ī] tō[16] nēst.

→

معنای «جزئیات و وصفهای کوچک و خُرد» ←

۱ ـ دوبار نوشته شده است.

۲ ـ

۳ ـ ، احتمالاً w'mn'k از مصدر wāmīdan به معنای «استفراغ و قی کردن» (مکنزی)؛ شاید wahmanāk به معنای «ترسناک، وهناک و وحشت‌آور» (دری زرتشتی : wahmnak).

۴ ـ ؛ شاید yamītūnīd برای murd یا mīrīd به معنی «مرده» ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم.

۵ ـ ؛ احتمالاً «مان کردن» به معنای «خانه کردن، جای گزیدن و مستقر شدن» به کار رفته است.

۶ ـ ، احتمالاً «گونه که» باید پس از pad بیاید، بسنجید با ص ۱۱، س ۸ (بند ۴۰)؛ ظاهراً رابطهٔ اجزای جمله آشفته است.

۷ ـ ؛ چنین در متن.

۸ ـ ، شاید uš.

۹ ـ شاید زائد باشد.

۱۰ ـ ؛ احتمالاً whz (= wahz ، بس)، بسنجید با ص ۱۹ (بند ۷۳)؛ شاید nē-z یا ← (= u heč ، پس هیچ)؛ نیز نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، ج.

۱۱ ـ : NTLWNdd'l.

۱۲ ـ شاید : ...dahišn ī tō, ābādīh [u] heč čiš-ē ...؛ معادل : [در] آفرینش تو آبادی و هیچ‌چیز / چیزی بسیار پایدار نماند.

۱۳ ـ ؛ یک واژه پیش از این نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۴ ـ که تلفظ‌نویسی است برای «مَرا».

۱۵ ـ : š'ـ

۱۶ ـ یک واژه پس از این واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

(34) seyom[1] bārag, ruwān [ī] ker[šasp] abar pēš [ī] ohrmazd pad burz-wāngīh be guft kū ka: harwisp-āgāh hamānāg, ohrmazd! kū-m abar, pahlom[2] gyāg[2], wahišt be dah! *(35)* abar ān pādāš ka ēk bār ga[n]nāg mēnōg be uš[3] gehān wišuftan rāy abar[4], murwag[5] ī kamak andar gētīg be dād. *(36)* kū kamak ān rāy gōwēd ka abar īš gēhān pad xuškī(y)[6] bawēd[7], kū azēr ī āsmān be abar hawāg[8] be mānēd[9] u abar, har dō parrag[10] [ī] xwēš widārd[11] bawēd[7]. *(37)* kū ka miznāg[12] [ī] wārān[13] andar gētīg be, āb wārišn abar, ān pad parrag[14] [ī] xwēš be gīrēd u abar, abāz ān ī zrēh be rēzēd; kū īš sreš k-ē *keh(?)[15] abar zamīg nē ōbast[16], aziš[17] da[hi]šn [ī] gētīg abar, pāydār[18] nē mānīd, u widārdom būd hēnd[19] *(38)* u uš az anāgīh *(p.11)* was kū pad nāmčištī[20] rā[21] guft ēstēd kū ka hamāg war u ǰōy[22] [ī]

---

۱ ـ

۲ ـ شاید : pahlom [axwān] , gyāg [ī] wahišt.

۳ ـ ، شاید aziš.

۴ ـ

۵ ـ ، ag ـ پایانی نشانهٔ تصغیر نیست. نگاه کنید به «چند واژه از یادگار زریران».

۶ ـ ، ـ با توجه به نقطهٔ بالای آن، همانند فارسی دری، x خوانده شد، نظیر موارد مشابه.

۷ ـ ؛ شاید yahwunīd برای būd یا b(aw)īd.

۸ ـ

۹ ـ ؛ شاید mānīd.

۱۰ ـ

۱۱ ـ ، احتمالاً wyd'lt' ، گذارد، گذارده، گذاشته.

۱۲ ـ

۱۳ ـ ←

۱۴ ـ

۱۵ ـ ، فپن ۴/۶۴ (دَرِ ۳ ، واژهٔ ۴، و ص ۳ کتاب)؛ ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۱۶ ـ ؛ شاید فعل مضارع باشد : napalūnīyēd برای oftēd.

۱۷ ـ ؛ شاید uš.

۱۸ ـ : NTLWNYt'l.

۱۹ ـ ←

۲۰ ـ

۲۱ ـ ← (...)، pad ... rāy ،حرف‌اضافهٔ مرکب.

۲۲ ـ : W yw'y.

nāydā(g)[1] pad xuškīh[2] be bawēd[3] hēnd[4]. *(39)* abzōnīg mēnōg, ohrmazd! kū ka āzād-ē[5] nē būd kē abar, murwag [ī] kamak be zad[6], abdom *xāp[7] abar, tēr u sanwar be gīrēm u pēš ī kamak murwag šawēm u abāg, haft rōz u šabān kārzārīh-išan be kunēm hamānāg. *(40)* kū pad, wārān be, āb wārēd, pad ham-iz ēw[ē]nag tēr be wārom[8]. *(41)* abar nēm-rōz gāh kū har dō parrag [ī] awēšān uš be zanēm, kū be tan ī murw bastag hamānāg; u abar azērag[9], zamīg be padīd[10] hēnd, īš was mardōm [ī] gētīg wisānd; anē abar azēr [ī] murw wišuft hēnd. *(42)* kū pas hamān-gāh nazdīk [ī] ōy[11] be šawēm, īš pad minkār[12] ī awēšān abar, wazr ī guxrūn-xwar be zanēm u da[hi]šn abēš u amarg u apetyārag be būd.[13]

(43) ohrmazd passox guft kū ka: *(p.12)* *ēy ruwān ī ker[šāsp]! az ēn gyāg dū[r] šaw! čē rāy kē tō ātaxš rāy xwastē[14] uš abāg, amahraspandān

---

۱ - [Pahlavi]

۲ - [Pahlavi] ، [Pahlavi] با توجه به نقطهٔ بالای آن، همانند فارسی دری x (خ) خوانده شد، نظیر موارد مشابه.

۳ - [Pahlavi] (نگاه کنید به ص ۸، یادداشت بند ۲۵)؛ شاید yahwūnīd برای būd یا b(aw)īd. نیز ← یادداشت بعدی.

۴ - شاید: be bīd hēnd، برای «ببیدند، ببودند».

۵ - [Pahlavi]

۶ - [Pahlavi] ، شاید mahītūnad برای zanad یا ـēd

۷ - [Pahlavi] احتمالاً تصحیف است برای واژهٔ «قاب» در «قابِ کمان»؛ شاید: ← [Pahlavi] (ā-z ، نیز پس) یا تصحیف از «عزم»، یا hāz از hāxtan به معنای «آهنگ» باشد، یا «خاچ» که تصحیف از «خاش» (ریزهٔ چوب و علف؛ چوب؟) باشد.

۸ - [Pahlavi] ← [Pahlavi] ؛ شاید ārōm (=آرم، آورم).

۹ - [Pahlavi] ؛ شاید azēr ī.

۱۰ - [Pahlavi] ، از [Pahlavi] (= padīdan) به معنای «آمدن و رفتن و دویدن اهریمنی».

۱۱ - [Pahlavi]

۱۲ - [Pahlavi] ، حرف [Pahlavi] و به قیاس با دیگر موارد که تبدیل «ق» به k در آنها دیده می‌شود، چنین خوانده شد. این قرائت از شادروان استاد بهار است.

۱۳ - [Pahlavi] ؛ شاید : bowad (= بُوَد).

۱۴ - [Pahlavi] ، احتمالاً غلط برای [Pahlavi] ، از مصدر [Pahlavi] : xwastan (خستن، لگدکوب کردن و در سپردن). در یسن ۹، بند ۱۱، فعل frasparat در این مورد به کار رفته و زند آن [Pahlavi] است: frāz spurd (فراز سپرد، در سپرد و خرد و لگدکوب کرد). ضبط دستنویس k برای آن [Pahlavi] (fraz xwast) است. احتمالاً همین ضبط است که با شناسهٔ [Pahlavi] به صورت [Pahlavi] درآمده است (پهلوی یسنا، ص ۶۱، س ۹ و نیز ص ۱۱۹ واژه‌نامه). احتمال دیگر آن که [Pahlavi] برای stl"d'nyh یا [Pahlavi] stardēnē (سَتَرد کنی، گیج و ←

az tō xušnūd[1] nēst; gyāg [ī] wahišt nē arzānēm!

(44) tasom bārag, ruwān ī ker[šāsp] abar pēš ī ohrmazd, burz-wāngīh be guft kū ka: harwisp-āgāh hē, ohrmazd, abar! pahlom gyāg, wahišt kū-m be dah! *(45)* kū ka abar ān *pādāš* hād, be wēnābdā[g][2] ān būd ka ēk rōz pad, gijistag ga[n]nāg[3] mēnōg az dušox, pad abar gētīg be rawēd[4]; kū abar[5] kirbēg[6] [ī] wehān[7] mardōm — kū pad abdom dēw [ī] wad būd — kū īš mēnōg [ī] wād yazad be frēftēd[8]. *(46)* kū abāg mēnōg [ī wād] yazad be pēš abar rasīd, *pad-oš*[9] ān guft kū ka *ēy mēnōg [ī] wād! kū tō abar, yazad astē[10]; u ēn-iz kū tō gar[11] čē[11] ē was ōzōmandtar[12] u abar[13] wuzurgtar[14] be *(p.13)* wēnēm az anē yazadān u nūn kū čim[15] būd ka tō abar kār pad gētīg nē abāyēd būdan?! *(47)* īš be dānēm kū ka andar gētīg abar pad, tan-ē ēk nēw ā[16] paydāg[16] būd ēstēd ka ān nēw rāy abar pad,

---

→

مدهوش کنی)؛ شاید [Pahlavi] (sardēnē ، سرد کنی) ؛ یا [Pahlavi] (starwanēnē ، سترون و نازا و بی‌اثر کنی)؛ یا [Pahlavi] (sturdē ، سِتُردی، زدودی و نابود کردی، از میان بردی)؛ نیز احتمال دارد با ādurestar و خاکستر مربوط باشد یا awestardan (= ستردن).

۱ - [Pahlavi] (h'wš'nwt) ، [Pahlavi] با توجه به نقطه بالای آن، همانند فارسی دری، x (خ) خواند شد.

۲ - [Pahlavi] : wēnābdāg > wyn'bd'.

۳ - پس از این واژه دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۴ - [Pahlavi]

۵ - [Pahlavi]

۶ - [Pahlavi] ، مرکب از kirb و ēg / -īg- زائد؛ شاید bēgـ یا bagـ (ē را می‌توان پنداشت که بازتر و نزدیک به a تلفظ می‌شده و لذا به صورت [Pahlavi] (y) نوشته شده است) ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ج.

۷ - [Pahlavi] ؛ شاید nihān.

۸ - [Pahlavi]

۹ - [Pahlavi]

۱۰ - [Pahlavi] ، شاید ـhas.

۱۱ - [Pahlavi] ؛ شاید: kirbē (/ kirb ، کالبد)، نگاه کنید به یادداشت بند ۴۵.

۱۲ - [Pahlavi] ، [Pahlavi] به جای [Pahlavi] آمده و احتمالاً [Pahlavi] دارای ارزش آوایی ō است : [Pahlavi] = [Pahlavi]

۱۳ - پس از این واژه یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۴ - [Pahlavi] ؛ شاید rawātar ؛ پیش از این واژه نیمی از آن نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۵ - [Pahlavi]

۱۶ - [Pahlavi] ← [Pahlavi] ؛ شاید [Pahlavi] (= ā) زائد باشد: [Pahlavi]

mardōm «*nərəmanā.kərə[sāpō]*»[1] nām xwānēd. *(48)* kū bē, ān nēw xwēš rāy abar ēn be stāyēd[2], abāg pēš ī pādixšāyān, abar anǰomanān[3]; kū saxwan ān gōwēd kū ka, «man andar gētīg da[hi]šn[4] abar, was nēw[5] — dilēr[5] — wēnēm, īš abar[6] ēw[ēn]ag mard pad andar gētīg nē būd u abar nē bawēd»; u uš abar[7] bē, ēn gōwēd kū ka «wād yazad abar pēš ī [man] čē kār[8] pad[9] kunēd?!» *(49)* az ān ham sōg[10], ga[n]nāg mēnōg[11] be mēnōg[11] [ī wād] yazad rāy be frēbēd[12] u xwad pad gyāg [ī] dušox, *be*[13] tom[13] abar abganēd[14] hād[14]. *(50)* kū az ān pas bē, mēnōg [ī] wād yazad abar pad frēbag [ī] ān dēw, purr xešm u tund *be* andar gētīg rawēd u abar, wād[15] ī[15] *(p.14)* saxt wāyēd kū az ān wād bē, kōfān u draxtān[16] abar, *be* zamīg widārēd[17] u az ān ēw[ēn]ag īš andar wā[yi]šn[18], kū bē, dard[19] u bēš u

---

۱ ـ این دو واژه به خط اوستایی است: [illegible]

۲ ـ پنج کلمه پس از این، نوشته و قلم گرفته شده است.

۳ ـ [illegible]، احتمالاً n'ncwmn، به همین قیاس anǰo ـ قرائت شد ← پیشگفتار، ۴. ۲.

۴ ـ [illegible]، احتمالاً ـ زائد و شاید افزایهٔ تلفظی است؛ شاید : da[hi]šnē ؛ در خرده‌اوستا با خط فارسی اثری از این «حرف» هست و شاید آن را باید išnay ـ خواند : دهشنه، افزایشنه...

۵ ـ [illegible]، ظاهراً [illegible] پرنوشت قدیمی برای [illegible] بوده و وارد متن شده است؛ در پرنوشت هر دو آمده است : پهلوان.

۶ ـ [illegible]؛ شاید : c L' (= az man ēw[ē]nag، برآیین من، مانندِ من).

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible] ← [illegible]

۹ ـ [illegible]، احتمالاً تلفظ‌نویسی برای be پیش‌فعل است ← [illegible]

۱۰ ـ [illegible]؛ شاید ← [illegible] (= gyāg، جای).

۱۱ ـ [illegible] ← [illegible] ← پیشگفتار، ۲. ۲. یکم.

۱۲ ـ [illegible]؛ شاید frēbīd (= فریبید، فریفت).

۱۳ ـ [illegible]؛ شاید bēdom یعنی «بار دیگر»؛ یا آن که صفت باشد برای دوزخ : «دوزخ دیگر و درونی‌تر». در این صورت اشاره خواهد بود به دَرَکاتِ سفلای دوزخ.

۱۴ ـ [illegible] بسنجید با ص ۸، سطرهای ۵–۶ (بند ۲۵)؛ شاید īd ـ

۱۵ ـ [illegible] احتمالاً تصحیف است از هزوارش [illegible] و واژک نشانهٔ اضافه. شاید تصحیف باشد از daršay اوستایی (بار. ۶۹۹) که صفت باد است و در پهلوی به škoft (=شگفت، سخت) برگردان می‌شود؛ نیز شاید «ید» عربی باشد با یای وحدت و نکره: «بر دَستی، چنان»؛ یا تصحیف از dēs-ē (=شکلی، وضعی).

۱۶ ـ [illegible]، شاید W šaǰarāyān ؛ چون واژه با افزایه‌هایی می‌آید که در هزوارشها هست، قرائت زِبَرنوشته برای آن اختیار شد، و نه «شجران» ← پیشگفتار، ۲. ۴. یکم.

۱۷ ـ [illegible] (یونکر، ص۱)؛ شاید niganēd (=نگونسار کند و از ریشه درآوَرَد).

۱۸ ـ [illegible]

←

marg, abar was ēw[ēn]ag pad anāgīh az ahremanagān[1] paydāg būd. *(51)* kū uš čē kunēm abar, pad hamān-gāh be, namāz pēš [ī] tō ohrmazd barēm u abar pad mēnōg [ī] wād yazad rāy be stāyēm. *(52)* kū-m was pad, āfrīn be kunēm u īš az ān, be wīm[2] ī wād, kū-m gyān pad aškamb nē[3] mānīd[3] hād[3]. *(53)* az ān pas abar, be awēšān rasēm, pad pēš ī ōy[4] namāz barēm, uš abāg čiš-ē be-was ohrmazd u amahraspandān u saxwanān [ī] awēšān be gōwēm; *(54)* kū-m abāz ēn, tō gōwēm kū ka abar, har ān čē kār andar kār [ī] gētīg be kunēm, pad hamāg zōr u pattūgīh ī ašmā, amahraspandān, be kunēm u abar, az ān pas ka tan [ī] pasēn be abāz rasēm u abar pad, *(p.15)* ohrmazd xwadāy[5] ristāxēz, tan [ī] pasēn kunēd, ān zamān pad hamān zōr u pattūgīh, wāng abar *rā*[6] āwarēm[7], kū- «m nūn kār abar, pad gētīg bē har čē kunēm, abāg be framāyišn [ī] ohrmazd u amahraspandān be kunēm; kū abar, da[hi]šn [ī][8] gētīg pad sūdōmandtar u āsāntar aziš[9] zīnnagānī[10] bawēd[11] hād[11].» *(55)* kū ka az ān ēw[ē]nag be, paymān kunēm, īš abar az dast[12] ī[12] mēnōg [ī] wād yazad *zīndagī*[13] be barēm *(56)* u abar, ohrmazd! kū[14] magar[14] ān kār be kunēm, kū aziš andar gētīg da[hi]šn[15], mardōmān

---

→

۱۹ ـ [illegible]؛ شاید gard (گرد، غبار و خاک).

۱ ـ [illegible]؛ قرائت ahlomōγān کمتر مناسب به نظر می‌رسد.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]، نگاه کنید به ص ۸، سطرهای ۵–۶ (بند ۲۵)؛ نیز ← پیشگفتار، ۲. ۴. سوّم.

۴ ـ متن : [illegible]

۵ ـ متن : [illegible]

۶ ـ متن : [illegible]، 'l (=rā) ← [illegible]

۷ ـ [illegible]، احتمالاً تصحیف برای [illegible] است؛ شاید āyēm : [به] بانگ برآیم... ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، ب.

۸ ـ شاید : [u].

۹ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۱۰ ـ [illegible]؛ پرنوشت : زندگانی.

۱۱ ـ [illegible]، نگاه کنید به ص ۸، سطرهای ۵–۶(بند ۲۵)؛ شاید b(aw)īd.

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible] ← [illegible]، سه حرف اخیر احتمالاً صورتی است از [illegible] پهلوی، که مجموعاً برابر واژهٔ «مگر» فارسی است.

←

wa[1] gōspandān abar, dām[2] tā[3] be nē mānīd. *(57)* kū-m zōr u pattūgīh būd ka abar mēnōg [ī wād] yazad be rasīdamē, kū az ān pādāš, pad gyāg [ī] xwēš kun!

(58) kū abar, ohrmazd guft ka : *ēy ruwān ī ker[šāsp]! az ēn gyāg[4] dū[r][5] šaw, abar nazdīk [ī] amahraspandān ma bāš[6]! čē, tō ātaxš rāy be *(p.16)* anāgīh ī garān rasīš[7] bawēd.

(59) panǰom[8] bārag, ruwān ī ker[šāsp] abar, namāz pēš ī ohrmazd burd u guft kū ka: abzōnīg mēnōg, ohrmazd! īš az tō was šēn-mōyī(y)[9] kunēm kū-m wināh nē arzānē[10] u abar, gyāg [ī] wahišt nē dahē[11]! *(60)* pas īš ān gōwēm ka abar, abāz ān[12] [ī] man zīndag[13] kun, īš pad hamāg zōr u pattūgīh [ī] pēš be dād! kū tā gētīg be šawēm, ka abar, gyāg [ī] dušox az dēwān u drōǰān pāk be kunēm, uš ān gyāg ī rōšn u abēzag be rasēm. *(61)* kū-m pad ān gyāg[14] mānēm, uš dēn abar, zartuhštī[15] frāz be padīrēm u

---

→

۱۵ ـ [illegible] ؛ شاید ـــu ؛ ـــ پایانی احتمالاً زائد است، نگاه کنید به یادداشت بند ۴۸؛ شاید: dahišn-ē (= آفریده‌ای، مخلوق).

۱ ـ متن : [illegible] ← پیشگفتار، ۲. ۲.

۲ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible] ؛ شاید nām ؛ نیز نگاه کنید به یادداشت بعدی. شاید این حروف و حروف بعدی واژهٔ نظیری باشد برای واژه yava در زبان دری زرتشتی : yava ha (= زنده و بر جای است) : jāmand (= زنده و باق و برجای)؛ احتمال دیگر : nām u nang.

۳ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ شاید [illegible] ← یادداشت پیشین.

۴ ـ [illegible] ؛ احتمالاً ـــ زائد و افزایهٔ تلفّظی است؛ شاید ē (= همی).

۵ ـ یک واژه پس از این واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۶ ـ [illegible] : YHWWN'š.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible] ، نگاه کنید به ص ۴، یادداشت بند ۹.

۱۰ ـ [illegible] ، از مصدر جعلیِ arzānīdan (= ارزانیدن).

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ کد ؛ شاید ī.

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible]

stāyiš u niyāyiš [ī] ohrmazd, amahraspandān be kunēm, ka az anāgīh [ī] dušox āzād[1] be šawēm.

(62) uš ohrmazd passox guft kē : *ēy ruwān ī ker[šāsp]! kū hamāg ān-iz tō gōwē[2], pad *rāst[3] gōwē[4]. hād[4]! nūn uš *(p.17)* ān, zamān nē bawēd, kū čē rāy ka mardōm andar gētīg az wināhag[5] kardan abāz nē ēstēd. *(63)* čē, uš ān zamān tan [ī] pasēn be bawēd ka mardōm andar gētīg abar, abāz ān ī mēnōg rasēd; hamān-gāh kū kār pad kāmag [ī] xwēš be abāyēd šudan! *(64)* īš nūn murdan[6] rāy abar, zīndag[7] nē šāyēd kardan, kū čē rāy ka abar, ristāxēz[8], tan [ī] pasēn nē bawēd. *(65)* abāg ān zamān ka sōsyōš[9] be rasēd,[10] tā-šān pad ruwān ī tō kū-m abāz ān ī tan be dahēm.

(66) az ān pas, ruwān ī ker[šāsp], hamāg wāngīhā[11] ī xwēš abar, namāz pēš [ī] ohrmazd bur[d][12] u guft : *ēy abzōnīg[13] mēnōg, ohrmazd! kū čē rāy abar, ruwān ī amā[14] gyāg [ī] wahišt nē kunē[15]?! *(67)* kū-m kār pad andar gētīg *(p.18)* da[hi]šn-mānišnīh be kard, ohrmazd!

---

۱ ـ [illegible] ، پرنوشت : آزاد.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible] ؛ شاید pad rāst-gōwīh (= به راستگویی باشد، راست است)؛ یا ...gōwē hād; nūn (= راست می‌گویی؛ امّا) : نوعی ترکیبِ فعلیِ خاص، که در آن احتمالاً hād برای تأکید آمده است. نیز نگاه کنید به یادداشت بند ۲۵.

۵ ـ [illegible] ، ـــو سیاه شده است؛ شاید : wināh.

۶ ـ [illegible] ؛ اگر واژه را murdan بخوانیم و [illegible] تصحیف از [illegible] نباشد، مصدر به جای صفت‌مفعولی استعمال شده است؛ شاید [illegible] (murdag ، مرده)؛ احتمال دیگر: مردم.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible] ، احتمالاً swsywš پرنوشت : سوسیوش.

۱۰ ـ یک واژه پس از این واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible] ، احتمالاً yablūnn به جای nd‍ـ برای burd.

۱۳ ـ پس از این واژه نوشته شده است : [illegible] ، و قلم گرفته شده و پس از واژهٔ خط‌خورده، با خط فارسی آمده است: «دیگر گرشاسپ»، در سطر بعد تکرار شده است : [illegible]

۱۴ ـ متن : [illegible]

۱۵ ـ [illegible]

(68) zartuhšt [ī] spītāmān īš abar, ēn kār pad ʔawwal[1] tā ʔāxar[2] ašnawīd[3], hamān-gāh namāz pēš [ī] ohrmazd bur[d][4] u guft ka: abar, abzōnīg[5] mēnōg ohrmazd! abar tō, frāz [ī] dēn dānēm ka kēn u xešm andar rāh [ī] tō nēst. *(69)* kū abar, framān dād ka mardōm andar gētīg pad kēn u xešm rawēd, ōy rāy wahišt, gyāg [ī] rōšn, xwārīh nē bawēd[6]. *(70)* abar ēn zamān wēnēm ka ān ruwān ī ker[šāsp] abar, da[hi]šn [ī] gētīg az anāgīh ī dēwān apetyārag[7], abīm u abēš dārēd u ham[8]-ēw[ē]nag anē mardōm abar gētīg nē bawēd. *(71)* īš abar, wināhag [ī] awēšān kū-m be arzānē![9]

(72) az ēn saxwan, hamān zamān, ašawahišt amahraspand az pāy ēstād u abar pēš ī zartuhšt, pad burz-ēwāzīh be[10] guft kū ka : *ēy zartuhšt! tō *(p.19)* danē[11] ka ker[šāsp] abāg amā čē kār[10] kard, pad abar gētīg būd hamānāg?! *(73)* kū ēw[ēn]ag [ī] xwēš ēn būd ka ēzm uš *wahz[12] hambārīd; xwarišn pazamišnīh rāy, abar ān zamān guftē ka «ātaxš, abar! rōšn šawēd!» hamān-gāh kū-m ātaxš rošn šawēd[13], abdom pad kāmag [ī] xwēš be šawēd[13] — kū abāz abar gyāg [ī] xwēš rasēd[14] hād. *(74)* ham az ān

---

۱ ـ [illegible] : ʾwl.

۲ ـ [illegible] : ʾxʾl، ارزش آوایی [illegible] برابر [illegible] (= x) است (از این املا چنین بر می‌آید که «خو» (xw)، یعنی،«خ» و «واو» معدوله در زبان زنده واج مستقل نبوده است). ← پیشگفتار، ۲. ۳. یکم؛ ۲. ۲. دهم.

۳ ـ [illegible] ؛ شاید ašnawēd.

۴ ـ [illegible]، احتمالاً yablūnn به جای nd ـ برای burd.

۵ ـ [illegible] ← [illegible]

۶ ـ واژه کمی مخدوش است.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ پس از این واژه، در آغاز س ۱۲، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ یک واژه پس از این واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]، پرنوشت : بسیار، احتمالاً صورتی از was است با افزایهٔ h و ابدال s به z؛ شاید تصحیف از was-iz باشد؛ نیز بسنجید با [illegible]، ص ۲۰، س ۶ (بند ۷۷)؛ و همچنین ص ۹، س ۱۱ (بند ۳۱)؛ شاید bāf (=بافه، انبوه و انباشته). احتمال برابری s و h را نیز در was شاید بتوان منظور داشت.

۱۳ ـ [illegible] ؛ شاید š[aw]īd یا azlūnīd برای šud.

۱۴ ـ [illegible]، نگاه کنید به ص ۸، یادداشت بند ۲۵.

rōz ka azag [ī] srūwarag rāy be zanēd[1], ān zamān kū ēk *dam*[2] dēr be būd kē ēzm tarr būd — īš purr xešm šud u wazr[3] [ī] guxrūnag[4]-[xwar] abāg be pattūgīh be zanēd, kū ātaxš rāy afsārīd[5]. *(75)* *ēy zartuhšt! pad ham-ēw[ēn]ag anē pādāšn[6] man[7] abar[8] nē būd; īš čē[9] rāy[9] nūn gyāg [ī] wahišt *be* ruwān [ī] awēšān dahēm?!

(76) čiyōn ašawahišt az ham-ēw[ēn]ag be guft, az ān pas *(p.20)* ruwān ī ker[šāsp] abar gerīstag[10] u guft ka: *ēy zartuhšt! ašawahišt abāg tō *rāst guft. ā-m[11] wināh garān bawēd[12] ēstēd, īš was paš[ē]mān[13] šawēm.

(77) pas namāz pēš [ī] zartuhšt burd u guft : *ēy zartuhšt! az hamāy[14] mardōm [ī] gētīg ēč[15], ātaxš ray u xwarg[16], tō, nē windīd; ka abar mēnōg gyāg rasē[17]! *(78)* īš az ēn ray u xwarg[18], az ašawahišt xwāhē[19] u ayārīh [ī] ruwān ī amā kun, kū ka az anāgīh [ī] garān abāz ēstēm u az ān pas, anē[20]

---

۱ ـ [illegible] ؛ شاید mahītūnīd برای zad یا zanīd.

۲ ـ [illegible]، احتمالاً ← [illegible] : dm؛ شاید به جای um باشد مرکب از m- ضمیر اول شخص مفرد و w-؛ شاید nam (=نم) به معنای «اندکی، ذرّه‌ای» مثل «یک نم آب» (این طرز کاربرد واژهٔ «نم» در زبان دری زرتشتی هست : ya nεmog dir oma : یک نم [و اندکی] دیر آمد).

۳ ـ [illegible] ← [illegible]

۴ ـ [illegible] ← [illegible]

۵ ـ [illegible] ؛ شاید ēd ـ

۶ ـ [illegible] išn- پایانی در این واژه احتمالاً زائد است؛ شاید : [illegible] (pādāšn).

۷ ـ [illegible]، احتمالاً ← [illegible] ؛ شاید [illegible] (rā، را) به جای [illegible] (rāy، را) آمده باشد یا تأکیدی باشد برای nē.

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible] ؛ شاید ham.

۱۲ ـ [illegible] ؛ شاید yahwūnīd برای b(aw)īd یا būd. نیز نگاه کنید به یادداشت بند ۲۵.

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible] ؛ شاید hamāg یا hamē.

۱۵ ـ [illegible] : yc، د آغازین معادل ʾy=ē به کار رفته است ← پیشگفتار، ۲. ۲.هشتم.

۱۶ ـ [illegible] ؛ شاید u xwarrag (= و فرّه)؛ نگاه کنید به یادداشت بند ۷۸ در بارهٔ این واژه.

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible]، نگاه کنید به یادداشت بند ۷۷ در بارهٔ این واژه.

۱۹ ـ [illegible]

۲۰ ـ [illegible]

kas-ē rāy nē bawēd kū-m[1] ašnawēm.

(79) hamān-gāh zartuhšt az pāy ēstād u namāz pēš [ī] ašawahišt barēd[2] u guft kū ka: ruwān [ī] awēšān wināh ī būd, kū-m hamāg be arzānē[3]; īš pēš[ī] wištāsp šāh u ǰāmāsp[4] *(p.21)* um az ēn čiš abar, āgāh be kunēm ka ātaxš rāy xūb u nēk dārēnd!

(80) pas ašawahišt abar zartuhšt guft ka: har dō da[hi]šn, rawā[g]īh ī tō was ast[5] u kū-m abāg az tō andar gētīg xwāhišnē[6] rawā dārēm ka ātaxš, nē[7] kē[8] awizīr[9] ast[9] pazāmišnīh rāy, xūb u nēk dārē[10]!

(81) ēn be guft u ruwān ī ker[šāsp] rāy be zartuhšt rāy abespārīd, īš zartuhšt[11] az ayārīh ī xwēš be ruwān [ī] awēšān, gyāg abar wahišt [ī] rōšn, hamāg-xwārīh be rasād.

(82) pas guft-iš[12] ohrmazd ō[13] spitāmān zartuhšt kū ka: ruwān[14] [ī]

---

۱ ـ پنج واژه پس از این واژه نوشته و قلم گرفته شده است.
۲ ـ ؛ شاید yablūnīd برای burd یا barīd ؛ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.
۳ ـ ، پرنوشت : بخشی.
۴ ـ پرنوشت : و جاماسپ را.
۵ ـ ؛ شاید : hēd .
۶ ـ ، شاید ē-ـــ ، با یای وحدت و نکره.
۷ ـ ؛ شاید کوتاه‌نویسی برای ، که در این صورت rāy دوبار در جمله آمده است؛ شاید (nē az) که به جای bē az ، یا ǰud az آمده است.
۸ ـ ، احتمالاً ← ؛ نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین.
۹ ـ ← ، احتمالاً مرکب است از -a پیشوند نفی و wizīr به معنای «گـزیر و راه چـاره» و ast (= است).
، ظاهراً شکستگی حرف پهلوی و درآمدن آن به صورت داز قدیم، در دستنوشتهٔ اولیه و پیش از تدوین دستنویس کنونی م. او۲۹ (پیشگفتار، ۱. ۲) یا بزودی پس از آن رخ داده بوده و پرنوشت اوجدست (a-wiǰīdast) را پدید آورده است، که البته حرف «د» فارسی را شاید «ر» هم بشود خواند. به هر حال، معنای a-wizīr ast (= ناگزیر است) در اینجا مناسب به نظر می‌آید؛ شاید از فعل a-wizīristan.
۱۰ ـ
۱۱ ـ دو حرف پس از این واژه نوشته و قلم گرفته شده است.
۱۲ ـ ؛ شاید guftē (گفتی).
۱۳ ـ
۱۴ ـ پس از این واژه قلم‌گرفتگی‌هایی وجود دارد.

ker[šāsp] andar gētīg hamāg kār pad da[hi]šn-mānišnīh[1] be kard, ēdar abar awēšān ruwān pad axursandīh[2] [ī] ašawahištag pādifrāh čē ēw[ēn]ag be wizārēd; pad abar anē kas *(p.22)* čē be abāyēd bōxtan?! *(83)* abāg hamāg mardōm be gōw ka ātaxš rāy xūb u nēk dārēnd, be ohrmazd u amahraspandān xwēš bawē[3]!

به نام دادار اورمزد

به نام ایزد بخشایندهٔ بخشایشگر مهربان

(۱) گرشاسب

(۵/۲)(۱) اندر دین[۴] گفته شده است که یک‌بار، اشوزرتشت به انجمنِ امشاسپندان، از اورمزد همانا همپرسی[۵] می‌کرد (۲) که دادار از زرتشت پرسید که: ای زرتشت! از تو پرسم، به[۶] من راست گوی[۷] که تو روانِ کدام کس را اندرگیتی، از کیومرث تاکنون، بس[۸] کِرفه‌مندتر[۹] [و نیکوکردارتر] و رواتر (=کامرواتر، ارجمندتر) تو بینید[۱۰]؛ که کدام کس

---

۱ ـ : KTLUNšnyh ~
۲ ـ ، ـــــ با توجه به نقطه بالای آن شاید بهتر باشد x خواند شود و احتمالاً شکل فارسی دری واژه بهتر است از a-hunsandīh.
۳ ـ
۴ ـ «دین» احتمالاً به معنای «کتاب دین» است.
۵ ـ «همپرسی» برگردان ham-pursagīh پهلوی است که بر ارتباط زرتشت با خداوند اطلاق می‌گردد و در آنها دیدار و گفتگوی نمادین میان زرتشت و اورمزد مورد اشاره است. نمونهٔ اصلی آن در یسن ۴۴ می‌آید و با نمونه‌برداری از روی آن و با بیان «پرسید زرتشت از اورمزد...» بسیاری گفته‌ها و مطالب گوناگون و متأخر به پیامبر منسوب شده است.
۶ ـ متن: abāz ān ī ؛ معادل «بازِ» به معنای «به» است که در فارسی دری به کار رفته است.
۷ ـ این تعبیر برگردانی است از واژه‌های گاهانی در یسن ۴۴.
۸ ـ متن: به‌بس؛ شاید be پسواژه و «اندر... به» حرف اضافهٔ مضاعف باشد.
۹ ـ «کرفه» یعنی «ثواب».
۱۰ ـ فعل دوم شخص جمع با ضمیر مفرد به کار رفته است، به جای «تو می‌بینی».

اندر مینو[1] [و بهشت و جهان اُخروی] به نظر[2] تو[2] مقدّم [و برتر] باشد، از همهٔ مردم گیتی؟ (۳) پس زرتشت اسپیتمان (ص ۳) نماز به پیش اورمزد برد و گفت که : [ای] همانا همه‌آگاه[3]، اورمزد! اندر گیتی و مینو[4] پس روان گرشاسب را کرفه‌مندتر [و نیکوکردارتر] و رواتر (= کامرواتر، ارجمندتر) بدانم[5] و بشنوم. چه[6]، اندرگیتی، بس کار سودمندتر و آسانی‌بخش‌تر برای آفرینش [و آفریدگان] همانا بکرد که بر آن کار [و بر اثر آن کردارها]، کسی به گناهی برنباید گرفته[7] شود.

(۴) پس دادار اورمزد مانترسپند[8] ایزد را فرمود که روان گرشاسب را به نزدیک خویش بطلبد.[9] (۵) پس دادار به زرتشت گوید که: ای زرتشت! پس روان گرشاسب را ببین![10] (۶) چون زرتشت روانِ گرشاسب را بنگرد،[10] [او را] با چند[11] [و بسیار گونه] دشواری و (ص ۴) و ناروایی و سختی‌ها بیابد.

(۷) پس زرتشت اورمزد را پرسید که: چه کارِ بد کرده است [که] بر آن جای[12] [و جایگاه دوزخی] رسیده است؟ (۸) اورمزد پاسخ گفت[13]: هان[13]، زرتشت! که چرا[14]

---

۱ ـ «مینو» احتمالاً به معنای «بهشت و دنیای اخروی» به کار رفته است؛ شاید: «ثواب و کردارِ بهشتی». واژهٔ «مینو» در متون پهلوی به معنای «بهشت» هم گاهی به کار رفته است.

۲ ـ احتمالاً : «بَرِ تو»، یعنی «برای تو، در نظر تو». شاید: ...abar , tō... که «اَبَر» زائد است و «را» در آن محذوف و در تقدیر است: تو را (= به نظر تو، بر تو).

۳ ـ «هروسپ‌آگاه» صفت اورمزد و یکی از نامهای او است («صدویک نام خدا» در جملهٔ خورده اوستا، ص ۲، نام شمارهٔ ۳، سطر اول متن)، به معنای «دانای همه چیز و آگاه از همه».

۴ ـ شاید: اندر گیتی [و مردم دنیا] به مینو [و عالم اُخروی و از لحاظ کرداری‌های نیکو و بهشتی]...

۵ ـ nīdan به معنای «فهمیدن، دریافتن و دانستن» در این متن به کار رفته است ← پیشگفتار، ۲. ۴. هشتم.

۶ ـ متن [illegible] ؛ ظاهراً به جای «که» فارسی، به معنای «زیرا که، چه» به کار رفته است.

۷ ـ «گرفتن» به معنای «مؤاخذه کردن، پادافراه کردن»؛ در اینجا ظاهراً سنجش کرفه و گناه در ترازوی داوری در روزِ شمار منظور است که هر گناهی را کردار نیکوی همسنگ آن جبران می‌کند.

۸ ـ «مانترسپند» به معنای «کلام مقدس و کلام ایزدی و مینوی آن» است و در اینجا نقش پیک ایزدان و پیامبرِ هرمزد را ایفا می‌کند. (زامیادیشت، بند ۱۴۶؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۵۱).

۹ ـ تغییر زمان افعال و برگشتن آنها به زمان حال احتمالاً به دلیل توصیف صحنه است.

۱۰ ـ «دیدن» به معنای «نگریستن» در این متن باز هم به کار رفته است. ← پیشگفتار، ۲. ۴. هشتم.

۱۱ ـ «چند» به معنای «چندین، بسیار» در این متن باز هم به کار رفته است.

۱۲ ـ [illegible] به معنای «جای و جایگاه و مکان اُخروی» در این متن بارها به کار رفته است، و «جای خود» به معنای «بهشت» و «جای دیگر» به معنای «دوزخ» است. در اینجا شاید: «جای دیگر، دوزخ» ← پیشگفتار، ۳. ۲. دوم.

۱۳ ـ شاید guft hād روی هم رفته برابر «گفت» باشد. ←

(= از آن روی) که روان گرشاسب اردیبهشت امشاسپند را زند [و آسیب رساند] و به [واسطهٔ] کنش خویش به جای دیگر[1] (= دوزخ) رسَد و بدی بر خویشتن بِبَرد.

(۹) چون روان گرشاسب فروهر اشو زرتشت را ببینَد، نماز به زرتشت بِبُرد و نزد او بس شیون و مویه[2] کرد (۱۰) که ایشان[3] را با آواز بلند و فغان بگفت که: ای زرتشت! [در][4] کجا باشی و اکنون به چه سبب رَسی؟![5] که اگر بر زمان تو برسیدمی[5] [و در زمان تو می‌زیستم]، دین زرتشتی پذیرفتمی و هیربدستان[6] کردمی (ص ۵) و بر آن (= روش و رای هیربدستان) یَزِشنِ اورمزد و امشاسپندان کردمی؛ چونان که بدی و پادافراه دوزخ به نَبَرَمی. (۱۱) هان! پس در روان مرا از دوزخ باز کردن [و دور داشتن]، نگاهبانی [و پشتیبانیِ] ما بکن، تا که[7] گزند و زیان گران از آن (= دوزخ) نباشد، پیامبری [و شفاعت] بر روان ما بکن که [به آن] جایگاه بهشت روشن و [همه]آسانی[8] [و سراسر آسایش] بشوم!

(۱۲) پس، همان‌گاه[9] (= فوراً) از جایگاه گرزمان [و بهشت برین] آواز بیامد که : ای روان گرشاسب، از این جای دور شو، که به پیش امشاسپندان مباش! چه، که تو آتش را رنج رساندی، [چنان‌که] اورمزد و امشاسپندان را[10] بدی رسید.

(۱۳) پس روان گرشاسب بر اورمزد نماز بِبُرد و گفت که: [ای] اورمزدِ همه‌آگاه، پس بده [ما را] بر بهشت روشن جایگاه! (۱۴) که بر جایگاهِ خویش[11] (= بهشت) آمدنم پس

→

۱۴ ـ «چرا که» با همین شیوهٔ کاربرد در این متن می‌آید.

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ «جای»(بند ۷).

۲ ـ فارسی زرتشتی: شین‌موئی (مثلاً، صددر نثر و صددر بندهش، ص ۶۵، س ۲۳).

۳ ـ ضمیر سوم شخص جمع متصّل (šān-) با مرجع مفرد به کار رفته است.

۴ ـ شاید abar را می‌باید هنگام ترجمه به «به، در» برگردانید به جای حذف آن و افزودنِ [در].

۵ ـ تعبیر «رسیدن به زمانه» برای «تولد در روزگاری» به کار رفته است (زند وندیداد، فرگرد ۱۵، بند ۱۸).

۶ ـ هیربدستان کردن احتمالاً تشکیل دادن مجمع دینی برای آگاهی یافتن از آرای دانایان و رایمَندان بوده است.

۷ ـ متن : kū kē.

۸ ـ واژهٔ [illegible]، که اسم است، به جای hamāg-xwārīh (ص ۲۱، س ۱۱، بند ۸۱) به عنوان صفت به کار رفته است.

۹ ـ [illegible] به معنای «فوراً ، در حال» باز هم در این متن به کار رفته است.

۱۰ ـ شاید: abar...rāy حرف‌اضافهٔ مرکب و به معنای «برای» باشد : ... [و] برای اورمزد و امشاسپندان به واسطهٔ [آن] بدی رسیده است.

۱۱ ـ نگاه کنید به ص ۴، یادداشت بند ۷.

بدان خویشکاری [و کردار بزرگ می‌سزَد] (ص ۶) که نخست اندر گیتی، [آن] کارزار [است] که با اژدهای شاخدار بکنم که آفرینش را از او بدی [و آسیب] بسیار باشد. (۱۵) پس ازیرا[1] که مردمان و اسبان را بیوبارد [و ببلعد] او را دندان [چون] ستون برافراشته بود، چندان که به درازی هشتاد باژه[2]، درازای [آن] بود. (۱۶) نیز ایشان[3] اندر دندان، مردم را می‌دُرود[4] (= پاره می‌کرد و می‌بُرید) [و] بسپارید [و خُرد می‌کرد]. (۱۷) به واسطهٔ آن[5] دیو پس آفرینش به گیتی [و در جهان مادّی] در بدی و گزند گران بباشد. (۱۸) چون بر پیش آن دیو بروَم، به بامداد پس تا گاه پسین [و غروب آفتاب] که با گرز سخت‌زخم[6] و اَشتَرِ زرّین[7]، کارزار با آن[5] دیو شاخدار بکنم؛ (۱۹) سرانجام با هنرخویش و با یاری تو، [ای] اورمزد! پس ایشان[8] را بزنم [و بکُشم] تا جهان [و] آفرینش بی‌مرگ و بی‌رنج و بی‌پتیاره[9] بشود. (۲۰) ای اورمزد! هر گاه (ص ۷) با دیو بدین[10] [گونه] کارزار نکردمی[11]، پس آفرینشِ گیتی و مردم بر جای نماندی.[12] پس به پاداش آن، [ای] اورمزد! ما را بهشت ارزانی کن[13].

(۲۱) اورمزد گفتش : از این جای دور شو که تو آتش را آزردی [و] با [آن،] اردیبهشت امشاسپند را با خود به خشم کنی[14]!

---

۱ ـ متن : čim.

۲ ـ باژه، باز، باع، قلّاج واحد اندازه‌گیری است برابر اندازهٔ هر دو دستِ گشاده (fathom).

۳ ـ ضمیر جمع برای اشاره به مرجع مفرد.

۴ ـ «می‌دُرود»، احتمالاً از مصدر «دُرودن».

۵ ـ صفت‌اشارهٔ جمع با اسم مفرد.

۶ ـ متن : guxrūn-xwar، صفت است برای گرز.

۷ ـ «اشتر»، بی‌صفت «زرین»، در داستان جم (فرگرد دوم وندیداد، بندهای ۱۰، ۱۴ و ۱۸) آمده است و در آنجا سلاح جنگی نیست. در این موارد، «زرین» صفت «سوورا» است. نگاه کنید به پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۷۸ ـ ۱۷۹؛ نیز ← پیشگفتار، ۲. ۶.

۸ ـ ضمیر سوم شخص جمع برای اشاره به مرجع مفرد.

۹ ـ «پتیاره» دشمن هجوم‌آورنده و اهریمن است.

۱۰ ـ شاید : بدین گونه.

۱۱ ـ شاید : نکنمی.

۱۲ ـ متن: نمانید.

۱۳ ـ بسنجید با صددربندهش درِ ۲۰، جمله ۶؛ شاید: «به ما بهشت را...» و amā pad دارای حرف اضافه مؤخر باشد.

۱۴ ـ صددربندهش، در ۲۰، بند ۱۱ و جز آن : «اردیبهشت امشاسفند بخصم خویش کردهٔ».

(۲۲) بار دیگر، روان گرشاسب به پیش اورمزد [با] آواز بلند بانگ کند که : [ای] اورمزد! بر آن پاداش پس آن (=بهشت) را ارزانی بکن که من در گیتی، کارزار با [آن] دیو بکردم[1] که اندر اوستا آن را گَندَربِ زره‌پاشنه[2] نام خوانَد. (۲۳) که «زره‌پاشنه» آن بود که خانهٔ ایشان[3] در دریا باشد که [او را تنها] به دریا همانا پای بود [و] پس دستان ایشان[3] به‌بزرگی (= بلندی) آسمان باشد، که از آب دریا بر خشکی رسد؛ و هرگاه (= هر زمان، گاه‌وبیگاه) در کرانه‌های دریا (ص ۸) [شکاری از] تخمهٔ (= سردهٔ، نوعِ) ماهیان [و جانوران آبزی] بگیرد، [آن را] بر روشنی خورشید پَزَد و بخورد. (۲۴) و از آن پس، به جهان مردمان را بگیرد. که اگر یک‌بار دوازده مرد را با [هم] اوُبارَد [و ببلعد]، بآسانتر [و سهلتر] بگُوارَد [و هضم کند]، و [نیز] گوسفندان را. (۲۵) این را نیز گفته‌اند[4] که به آفرینش اورمزد، مرد و گوسفند از باک [و ترس] آن دیو، زندگانی را نتوانستند بُردن [و تاب آوردن]. که همانا از آن[5] دیو، بدیِ بسیار بود [که آن بدیها] بنامبردگی را گفته شده[6] است. (۲۶) چون با آن گندرب‌دیو کارزار کنم، به یاری تو، [ای] اورمزد و امشاسپندان، پس با او من نُه روز و نُه شب؛ اندر گاهِ اوشبام (= سپیده‌دم)، آن‌گاه[7] به بند کمان[8] بر، هر دو دست بگیرم. (۲۷) که از آن پس، دیو بدفرجام را با گرز گران، [پُر] بیم[9] و ستوه بکنم (۲۸) و [چون] اندر دریا، یک (ص ۹) بار بر زمین بجَستم؛ پس در[10] آن روز، مردمان را جان در شکم (=زهره در دل) نمانید[11] و آن را وصفِ دیگر بسیار باشد. (۲۹) از

---

۱ ـ متن : بکرده.

۲ ـ گندرب /گندروِ زِرِه‌پاشنه ← (صددربندهش: گندرب زره‌پاشنه، بند ۱۳، ص۸۷) در اوستا به صورت gandarəwa آمده است، با توضیح پهلوی: «دیوِ آبی»(بار. ۴۹۳). «زره‌پاشنه» در اوستا zairi.pāšna (زرین‌پاشنه، دارای پاشنهٔ زرین) است (بار. ۱۶۸۱).

۳ ـ ضمیر جمع برای اشاره به مفرد.

۴ ـ زمان فعل بر من روشن نیست ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم.

۵ ـ صفت اشارهٔ جمع با اسم مفرد.

۶ ـ شاید :نشده است.

۷ ـ متن : kū.

۸ ـ در پرنوشت، واژهٔ «کمان» در توضیح [illegible] آمده است.

۹ ـ اسم به جای صفت به کار رفته است : «پُربیم، بیمناک» یا شاید [در] بیم.

۱۰ ـ متن : از.

۱۱ ـ ضرب‌المثل «جان در شکم نماندن»، معادل «زهره باختن» و «زَهره‌تَرک شدن» است و در زند وندیداد، فرگرد سوم، بند ۳۲ نیز آمده است. نگاه کنید به «شادی زمین یا گلچینی از فرگرد سوم زندِ وندیداد»، ص ۶۹۶ مجله.

آن پس، آن[1] دیو را بی‌توان بکنم که دربارهٔ گناهکاری ایشان[2] گویم کـه چـون دهـان ایشان را دریابم[3] (= بنگرم و تشخیص دهم)، پس در دندان [او]، اسبِ استفراغ‌شده [که] میرد، جای بکرد.[4] (۳۰) پس به یاری تو، [ای] اورمزد! آن گندربِ زره‌پاشنه را نیست [و نابود] و بی‌توان کنم. (۳۱) از آن روز (= هرگاه) که [آن] کار را بدان[5] [گونه که] شاید[5] [و شایسته باشد]، نکنمی، از او [از] همهٔ آفرینش تو و آبادی[6] [و نعمت و نیکی] چیزی بسیار (= چندان چیزی)[7] پایدار نماندی. (۳۲) پس بر آن پـاداش، مـرا بهشت ارزانی کن![8]

(۳۳) اورمزد پاسخ گفت که: [ای] روان گرشاسب! از این جای دور شو، که نزدیک امشاسپندان مباش! چرا که تو آتش را بیفسردی که از آن، اردیبهشت امشاسپند را بـر (ص ۱۰) خود به خشم کردی[9]، از آن [روی] بهشت جای تو نیست.

(۳۴) سوم باره، روان گرشاسب بر پیش اورمزد با بانگ بلند بگفت که: همه‌آگـاه همانا، [ای] اورمزد، پس مرا جایگاهِ برین، بهشت بده! (۳۵) بر آن پاداش که یک بار گنامینو[10] برای آشفتن جهان، مرغِ کَمَک را در گیتی بیافرید. (۳۶) که «کَمَک» آن را گوید که بر او [و به واسطهٔ او] جهان خشک شود، زیرا [آن مرغ در] زیر آسمان بر هوا بماند [و بایستد] و هر دو پرّ (= بال) خویش را گذارده [و گسترده] باشد. (۳۷) تا چون ابر باران اندرگیتی آب ببارد،[11] آن را به پرِّ خویش بگیرد و به دریا بریزد؛[12] چنان کـه از آن[13]

۱ ـ صفت اشاره جمع به جای مفرد به کار رفته است.

۲ ـ ضمیر سوم شخص جمع به جای مفرد به کار رفته است.

۳ ـ کاربرد ویژهٔ دیگری از فعل nīdan.

۴ ـ صددربندهش، فصل ۲۰، بند ۱۴: «چون او را بکشتم در دهانِ وی نگاه کردم اسب و خر مرده در دندان وی آویخته بودی» (ص۸۷). شاید mīrīd باشد برابر murd (= مرده).

۵ ـ متن : کد [illegible] ، احتمالاً «بدان، به آن»؛ در šāyēd احتمالاً معنای «توانستن» هست : «اگر نمی‌توانستم بکنم»، اما صیغهٔ سوم شخص است و از این جهت با فعل «کنمی» اختلاف دارد.

۶ ـ شاید : ... آفرینش تو را آبادی ...

۷ ـ شاید : «نیز چیزی»؛ یا «هیچ چیز».

۸ ـ فعل از مصدر جعلی «ارزانیدن، از «ارزان» ساخته شده است: (باشد که شما)... ارزانی ارزانید!

۹ ـ نگاه کنید به ص۷، یادداشت ترجمه، بند ۲۱.

۱۰ ـ گنامینو یعنی «مینوی زننده و زدار کامه»، که منظور از آن اهریمن است؛ دری زرتشتی: gnā-meynu .

۱۱ ـ احتمالاً حاصل مصدر با معنای فعل به کار رفته است.

←

سرشکی (= قـطره‌ای) کـهتر [نـیز] بـر زمـین نـیفتاد [و] از آن [جـهت]، آفـرینش (= آفریدگان) گیتی پایدار نمانید و درگذشته [و سپری و نابود] شدند [و از دست رفتند] (۳۸) و او را از بدی (ص ۱۱) [این] بس که بنامبردگی را گفته شـده است کـه همـهٔ دریاچه[1] و جوی و [رود] ناورو خشک بشدند. (۳۹) [ای] مینوی افزونی[2]، اورمـزد! چون آزادی [و مرد آزاده‌ای] نبود که مرغ کَمَک را بِزَد[3]، سرانجام [به] قاب[4] [کمان] تیر [نهَم و] کمان بگیرم[4] و پیش مرغ کَمَک شوم و با [آن]، هفت روز و شبان کارزار ایشان[5] همانا بکنم. (۴۰) پس به [آن سان که] باران [قطره‌های] آب بارد، نیز به همان گونه تیر ببارم. (۴۱) بر[6] نیمروزگاه، چنان هر دو پرّ ایشان[5] را بزنم که به تن مرغ همانا بسته[7]، و به زیر، [بر] زمین بیامدند[8] [و فرو بیفتاد][8]؛ که بس مردم گیتی را تباه کرد[9] [و مردمی] دیگر [نیز] در زیر مرغ شکسته [و خُرد] شدند. (۴۲) که پس همان‌گاه نزدیک او بشوم تا بر منقار ایشان[5] گرزِ سخت‌زخم [و گران‌زخمه] بزنم و آفرینش، بی‌رنج و بی‌مرگ و بی‌پتیاره بشود.[10]

(۴۳) اورمزد پاسخ گفت که: (ص ۱۲) ای روان گرشاسب! از این جای دور شو، چرا که تو آتش را خستی [و ضربه زدی] و با آن [گناه]، امشاسپندان از تو خشنود نیست[11]،

→

۱۲ ـ واژهٔ کَمَک (مرغ) احتمالاً مانند kamog در فارسی یزدی و kεmog در دری زرتشتی، به معنای «قیف» به کار رفته است. این نام متناسب است با طرز قرار گرفتن بالهای مرغ کَمَک که آب باران از روی آن به دریا می‌ریخت و بالهای او حالت قیف داشته است.

۱۳ ـ متن : īš srešk-ē (= سرشکیش، قطره‌ای از آن).

۱ ـ متن : war ، وَر.

۲ ـ «افزونی» ترجمه است برای [illegible] اوستایی و به معنای «افزونگر و افزونی‌دهنده» است.

۳ ـ زمان فعل احتمالاً در متن چنین است؛ شاید : بزند.

۴ ـ شاید «آهنگ ... کنم». یا «قابِ ... بگیرم».

۵ ـ ضمیر سوم شخص جمع برای اشاره به مرجع مفرد.

۶ ـ «بر» شاید حرف اضافهٔ زائد و موخّر و متعلّق به جمله قبلی باشد: ... تیر بر ببارم. [در] نیمروز...

۷ ـ فعل جمله « bastag (= بسته)» است، که وجه وصفی است.

۸ ـ فعل جمع برای فاعل مفرد؛ padīdan به معنای «آمدن و رفتن اهریمنی».

۹ ـ wisāndan را شاید باید به معنای «تکه‌تکه کردن، تباه کردن» گرفت.

۱۰ ـ būd به صورت مضارع ترجمه شد.

۱۱ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع به کار رفته است.

[پس تو را] جایگاه بهشت ارزانی نکنم.[۱]

(۴۴) چهارم باره، روان گرشاسب بر پیش اورمزد، با بانگ بلند بگفت که: همه‌آگاه هستی [ای] اورمزدا جایگاه برین، بهشت پس مرا بده! (۴۵) که بر آن پاداش باشد [که] به چشمدید [و روشنی] آن [چنان] بود که یک روز، گنامینویِ گجسته از دوزخ به گیتی برود که بر کالبد مردم نیکان[۲] [و نیکوان] ــ که به سرانجام[۳]، دیوِ بَد بود ــ تا مینوی ایزد باد را بفریبد. (۴۶) چون مینوی بادایزد را به پیش بر رسید، به او آن گفت که ای مینوی باد! پس تو ایزد هستی و این نیز [هست] که تو را گرچه[۴] همی[۵] بسیار نیرومندتر و بزرگتر (ص ۱۳) بینم از دیگر ایزدان؛ و اکنون پس چه سبب[۶] بود که تو را به گیتی بر کار نباید بودن؟! (۴۷) که [نیز] بدانم که اندر گیتی، تنی[۷] یک نیو [و پهلوان] همانا[۸] پیدا شده است که آن نیو را مردمان **نریمانِ گرشاسب** نام خوانَد. (۴۸) که مگر[۹] آن نیو خویشتن را بر این بستاید، به پیش پادشاهان [و] بر انجمنان؛ پس سخن، آن گوید «که من اندر آفرینش گیتی، بسیار[۱۰] نیو ــ [یعنی] دلیر ــ بینم، ولی[۱۱] بر آیین [و چونان من] مرد اندر گیتی نبود و برنباشد؛» و مگر[۹] این گوید که «باد ایزد بر پیش من چه کار بکند [و به چه ارزد]؟!» (۴۹) از همان سوی[۱۲] [و جهت]، گنامینو، مینوی ایزد باد را بفریبد و خود را به جایگاه دوزخ، در تاریکی افکند[۱۳]. (۵۰) که از آن پس همانا[۱۴]، مینوی بادایزد به واسطهٔ

۱ ـ فعل از مصدر «ارزانیدن».
۲ ـ شاید «کالبد آدمی ولی پنهان و نادیدنی و نامرئی».
۳ ـ [illegible] ، به معنای «در واقع» یا شاید: «در نهایت و حد نهائی».
۴ ـ شاید: کالبد.
۵ ـ متن : ب ؛ شاید زائد باشد
۶ ـ متن : čim.
۷ ـ متن : [illegible]، احتمالاً : «یک تن نیو»؛ شاید : تنها.
۸ ـ متن : ā ؛ شاید زائد باشد.
۹ ـ متن : [illegible]، احتمالاً bē برای تاکید معادل «بلکه، مگر».
۱۰ ـ شاید : همی بسیار.
۱۱ ـ متن: ā، احتمالاً : «که، ولی»؛ ظاهراً ضمیر man از جمله حذف شده است. نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۱۲ ـ شاید: جای.
۱۳ ـ بر من روشن نیست که آیا زمان فعل ماضی است یا مضارع.
۱۴ ـ متن : bē ، احتمالاً برای تأکید است.

فریب آن دیو، پُر خشم و تند اندرگیتی رَوَد و بادِ[۱] (ص ۱۴) سخت وَزَد که از آن باد کوهها و درختان را بر زمینِ گذارد[۲] [و نگون افکند] و از آن گونه که اندر وزیدن آن، پس[۳] درد و رنج و مرگ بر بسیار گونه، به بدی از اهریمنان پیدا شد [و پدید آمد]. (۵۱) تا او را [چاره] چه کنم، به همان‌گاه (= در زمان و فوراً) نماز پیش تو، [ای] اورمزد، بَرَم و مینوی بادایزد را بستایم. (۵۲) که من به [او] بس آفرین بکنم و [نیز] از آن [کردار،] به بیم باد، پس مرا جان در شکم[۴] (= زهره در دل) نمانید. (۵۳) از آن پس، [چون] به ایشان[۵] رسَم، بر پیش او نماز برم و با او چیزی بسیار[۶] [از] اورمزد و امشاسپندان و سخنان ایشان بگویم؛ (۵۴) که من باز این را [به] تو گویم که هر آنچه کار اندر کارِ گیتی بکنم، [همه را] به هَمازور[۷] [و اِمداد] و نیروی شما، امشاسپندان، بکنم و از آن پس [نیز] که [به] تنِ‌پسین[۸] باز رَسم و (ص ۱۵) اورمزد خدای رستاخیز [و] تن پسین کند، [در] آن زمان [هم] با همان زور و نیرو بانگ را[۹] برآورم که «من اکنون[۱۰] [نیز] کار به گیتی مگر[۱۱] هر چه کنم، به فرمایش اورمزد و امشاسپندان بکنم تا از آن [کردار]، آفرینش گیتی را زندگانی [بهتر و] سودمندتر[۱۲] و آسانتر[۱۲] (= خوشتر) باشد!»[۱۳] (۵۵) چون که بدان گونه پیمان کنم، پس بر آن [پیمان] از دست مینوی باد ایزد زندگانی [به در] ببرم [و بِرَهَم] (۵۶) و

۱ ـ شاید daršay اوستایی که در زند معادل آن škoft آمده است: .. بر شگفت ـ یعنی که ...
۲ ـ شاید: «نِگونَد، نگون افکنَد».
۳ ـ متن : [illegible] ؛ bē شاید برای تاکید باشد.
۴ ـ نگاه کنید به ص ۹، یادداشت بند ۲۸ ترجمه.
۵ ـ ضمیر سوم شخص جمع با مرجع مفرد به کار رفته است.
۶ ـ متن : be was.
۷ ـ «همازور» به معنی «اتحاد داشتن و وحدت یافتن و یگانگی و اتفاق» است و همهٔ نیروهای نیک و آفرینش هرمزدی در کردار نیکو ورزیدن و ستیزیدن با نیروی اهریمن و آفرینش بد، «همازور» و متحد می‌گردند و این معنی در نیایشها به کرات می‌آید.
۸ ـ «تن پسین» پیکر و کالبد فرجامین است که سرانجام پس از جدایی اهریمن و زادگان او از آفرینش هرمزدی، به آفریدگان نیک داده می‌شود و با این تن جاودانه خواهند بود.
۹ ـ متن : rāy ؛ شاید: ... به بانگ را برآیم...
۱۰ ـ احتمالاً منظور از «اکنون» زمان سخن گفتن گرشاسب با مینوی باد است؛ نیز شاید منظور از آن، هنگام رستاخیز باشد.
۱۱ ـ متن : bē.
۱۲ ـ معنای دو واژهٔ «سود» و «آسانی» در ادبیات زرتشتی متفاوت است با کاربرد آن در فارسی دری.
۱۳ ـ زمان فعل را بسنجید با ص ۸، یادداشت بند ۲۵.

[ای] اورمزد! پس، مگر آن کار بکنم (= می‌کردم)، که [و گرنه] ازش (= از خشم باد) اندر آفرینش گیتی، [از] مردمان و گوسفندان [هیچ] آفریده[1] پس[2] به نمانید.[3] (۵۷) چون مرا [آن] زور و نیرو بود که بر مینوی بادایزد برسیدمی، پس بدان[4] پاداش [مرا] در جایگاه خویش [و بهشت برین، جای] کن!

(۵۸) که اورمزد گفت که: ای روان گرشاسب! از این جای دور شو [و] بر نزدیک امشاسپندان مباش! چه، [از] تو آتش را به (ص ۱۶) بدیِ گران رسیدن باشد [واز تو به آتش بدی سخت رسیده است].

(۵۹) پنجم باره، روان گرشاسب نماز پیش اورمزد برد و گفت که: [ای] مینوی افزونی، [ای] اورمزد! که از[5] تو بس شیون و مویه کنم که[6] مرا گناه نبخشایی[7] و جایگاه بهشت ندهی! (۶۰) پس در آن، آن گویم که مرا باز زنده کن که با همه زور و نیرویی که پیش [از این مرا] دادی، که تا [موجودی] گیتی (= دارای تن مادی) بشوم که جایگاه دوزخ را از دیوان و دروجان[8] پاک بکنم و [در] آن جایگاه روشن و اویژه[9] [و پاکیزه] بِرَسَم. (۶۱) پس من بدان جایگاه مانم و دین را، زرتشتی فراز بپذیرم و ستایش و نیایش اورمزد و امشاسپندان بکنم تا از بدی دوزخ آزاد بشوم.

(۶۲) اورمزد او را پاسخ گفت که : ای روان گرشاسب! پس نیز همهٔ آنچه تو گویی، راست گویی[10]. هان[10]! هنوز[11] (ص ۱۷) آن را زمان نباشد؛ که چرا که[12] مردم در گیتی از گناه کردن باز نایستد [و دست نکشند]. (۶۳) چه، [در] آن زمان تنِ پسین بباشد که

۱ ـ شاید : ... گوسفندان را نام [و نشان]... یا [هیچ یک از] مردمان و گوسفندان زنده پس به نمانید.
۲ ـ متن : تا.
۳ ـ شاید : ... [از] مردمان گوسفندان بر جای [و باق و زنده]...
۴ ـ متن : از آن.
۵ ـ شاید : در برابر.
۶ ـ شاید : تا اگر.
۷ ـ فعل از مصدر جعلی «ارزانیدن».
۸ ـ «دروجان» دیوان مؤنث‌اند یا تأثیر دیوی و بد اهریمنان و دیوان.
۹ ـ «اویژه» اصطلاح سنتی فارسی زرتشتی است، یعنی «نیامیخته و منزّه»؛ نگاه کنید به جملهٔ خورده اوستا، ص ۶، س ۱۰.
۱۰ ـ ظاهراً «هان» دارای کاربرد امروزی «امّا» است؛ شاید : «راست است. [اما] هنوز ...»
۱۱ ـ متن : nūn (= اکنون، هنوز)؛ شاید: امّا.
۱۲ ـ [illegible] [illegible] در س ۱ و ۸ به کار رفته است.

مردم در گیتی به[1] مینو [و وضع مینوی و بیگناهی] رسد؛ همان‌گاه که کار [جهان] به کامه [و آرزوی] خویش (= ما) باید شدن! (۶۴) اما اکنون مرده[2] را زنده کردن نتوان، پس چرا که [هنوز زمان] رستاخیز [و] تن پسین نباشد. (۶۵) به آن زمان که سوسیوش[3] برسد تا به روان تو پس من تن بدهم.[4]

(۶۶) از آن پس، روان گرشاسب با همهٔ بانگ خویش نماز پیش اورمزد برد و گفت: ای مینوی افزونی، [ای] اورمزد! پس چرا روان ما را [در] جایگاه بهشت [جای] نکنی؟! (۶۷) که من کار در گیتی (ص ۱۸) برای پایداری آفرینش بکردم، [ای] اورمزد!

(۶۸) زرتشت اسپیتمان که[5] این کار را از اوّل تا آخر شنید، همان گاه (= در آن زمان) نماز پیش اورمزد بُرد و گفت که: [ای] مینوی افزونی، [ای] اورمزد! دربارهٔ تو، از روی دین ، [و بنابر دین] دانم که کین و خشم در راه تو نیست. (۶۹) زیرا که فرمان دادی که [اگر] مردم در گیتی بر کین و خشم رَوَد[6] [و رفتار کند] او را بهشت، جایگاه روشن و [همه] آسانی[7] نباشد. (۷۰) بر این زمان بینم که آن[8] روان گرشاسب آفرینش گیتی را از بدی دیوان بی‌پتیاره[9] [و] بی‌بیم و بی‌رنج دارد (= می‌کند) و بدان گونه، مردم (=کس) دیگری بر گیتی نباشد. (۷۱) پس، باشد که گناه ایشان را بر من ببخشایی!

(۷۲) از این سخن، همان‌زمان (= فوراً) اردیبهشت امشاسپند بر[10] پای ایستاد و بر

۱ ـ متن ī abāz ān معادل «بازِ، به» در فارسی دری.
۲ ـ متن : مردن.
۳ ـ این تلفظ برای «سوشیانس» در پرنوشت این واژه در این جا آمده و نیز در مواردی دیگر (مثلاً روایات داراب هومزیار، ج ۱، ص ۴۰۸، س ۱۹ و ص ۳۵۷) به کار رفته است.
۴ ـ احتمالاً abāz ān ī معادل «بازِ ، به» است و به «روان» باز می‌گردد به صورت حرف اضافه مرکب موخر؛ شاید : باز بدهم. ظاهراً در tā šān ، ضمیر سوم شخص مفرد به «روان» باز می‌گردد.
۵ ـ در ترجمهٔ تحت‌اللفظی īš احتمالاً باید آورد: زرتشت اسپیتمانش این کا را ... شنید...
۶ ـ «رفتن» به معنای «رفتار کردن» باز هم در این متن آمده است.
۷ ـ [illegible] (= خواری، آسانی و آسودگی، آسایش) به جای صفت باز هم در این متن آمده است، بسنجید با ص ۲۱، س ۱۱ (بند ۸۱).
۸ ـ متن: کد ، احتمالاً صفت اشاره؛ شاید آ باشد و در این صورت در ترجمه حذف می‌شود.
۹ ـ «پتیاره» به معنای «هماورد و خصم، خصم اهریمنی، و اهریمن و آسیب و آفت اهریمنی» و «بی‌پتیاره» معادلِ «برکنار از آسیب اهریمن، رها از هجوم و شرّ اهریمن» است و نیز اشاره دارد به رستگاری فرجامین هستی از آمیزش با شرّ اهریمنی در پایان نبرد دوازده‌هزار ساله.
۱۰ ـ متن : از.

پیش زرتشت، به آواز بلند بگفت که : ای زرتشت! تو (ص ۱۹) دانی که گرشاسب همانا با ما چه کار کرد [هنگامی که] به گیتی بود؟ (۷۳) که [او را] آیین [و شیوهٔ] خویش این بود که هیزمِ بسیار[1] انباشته می‌کرد و برای خورش پختن، بر آن زمان گفتی کـه «[ای] آتش، روشن شوید!»[2] همان‌گاه (= فوراً) پس مرا آتش روشن شود، سرانجام به کامه [و آرزوی] خویش برود ــ یعنی به جایگاه خویش [و بهشت] می‌رسید.[3] (۷۴) هم در[4] آن روز که اژدهای شاخدار را بزنَد [و بکشت]، آن زمان چون یک دَم دیر بشد ــ که هیزم تر بود ــ از آن[5] پُرخشم شد و گرز سخت‌زخم [و گران‌زخمه] را بـا نـیرومندی بـزند، [چنان] که آتش را بیفسرد. (۷۵) ای زرتشت! به همان آیین [که] پاداش دیگر مرا نبود، پس چرا اکنون جایگاه بهشت به روان ایشان[6] دهم؟!

(۷۶) چون اردیبهشت از این گـونه [سـخن] بگـفت، از آن پس، (ص ۲۰) روان گرشاسب بر گریسته[7] و گفت که: ای زرتشت! اردیبهشت با تو راست گفت. پس مرا گناه گران بوده است که از آن بس پشیمان شوم!

(۷۷) پس نماز پیش زرتشت بُرد و گفت: ای زرتشت! از همهٔ مردم گیتی هیچ [کس] آتش را رخشندگی و خورّه[8] (= فروغ) [چون] تو در نیافت، زیرا که بر جایگاه مـینو رَسی! (۷۸) پس، از این رخشندگی و خورّه[8] (= فروغ)، از اردیبهشت، باشد که بخواهی و یاوری روان ما کن که تا از بدی گران بازایستم [و رهایی یابم] و از آن پس [که تو این را نپذیری]، کس دیگری را [این توانایی] نباشد تا [جایی] که شنوم [و دانم].

(۷۹) همان‌گاه زرتشت بر[4] پای ایستاد و نماز پیش اردیبهشت بَرَد و گفت که: روان ایشان[6] را [آن] گناه که بود، پس باشد که همه را بر من ببخشایی[9] تا پیشگاهِ[10] گشتاسب

۱ ـ شاید : «بافه» و «انبوه».

۲ ـ ظاهراً صیغهٔ فعل جمع مخاطب است که به جای مفرد به کار رفته است؛ شاید : آتش روشن شود!

۳ ـ آتش در پیشگاه هرمزد و عرش اعلی، در «اَسَر روشنی» و بهشت برین فروزان است(پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۹۰ ـ ۹۳) و بنابراین متن، برای افروختن آتش، خود به نزد گرشاسب به زمین می‌آمده است.

۴ ـ متن : از.

۵ ـ متن : کووِهد؛ شاید «که» یا «پس».

۶ ـ ضمیر سوم شخص جمع با مرجع مفرد به کار رفته است.

۷ ـ متن : abar gerīstag.

۸ ـ شاید : فرّه.

۹ ـ فعل از مصدر جعلی «ارزانیدن».

←

شاه و جاماسب را (ص ۲۱) از این چیز آگاه بکنم که آتش را خوب و نیک دارند!

(۸۰) پس اردیبهشت به زرتشت گفت که: [در] هر دو آفرینش [یعنی در گیتی و مینو] روایی (= قدرت و عزّت) تو بسیار است و پس با تو اندر گیتی خواهش روا دارم کـه آتش را ــ نه [آن] که[1] ناگزیر است پخت‌وپز را ــ باشد که خوب و نیک دارند![2]

(۸۱) این بگفت و روان گرشاسب را به زرتشت سپرد؛ که زرتشت از یاری خویش به روان ایشان[3] [چنان کـرد کـه] جـایگاه [روان گـرشاسب] بـر بهشت روشـن [و] همه‌آسایش برساد![4]

(۸۲) پس گفتش اورمزد به اسپیتمان زرتشت که : [هر چند] روان گرشاسب انـدر گیتی، همه کار برای پایداری آفرینش بکرد، ایدر روان ایشان به واسطهٔ نـاخرسندی اردیبهشت، [بنگر که] پادافراه [به] چه گونه بگزارد [و تحمّل کند؛ پس] کس دیگر را (ص ۲۲) چه بباید بوختن [و رستگاری یافتن]؟! (۸۳) با همهٔ مردم بگوی که آتش را خوب و نیکو دارند [تا] باشد که به اورمزد و امشاسپندان خویش (= متعلّق و نزدیک) باشند![5]

→

۱۰ ـ احتمالاً «پیش» به معنای «پیشگاه، دربار، حضور؛ حضرت» به کار رفته است.

۱ ـ متن : nē az؛ شاید: «جز»، یعنی: «گذشته از پخت‌وپزِ ناگزیر».

۲ ـ متن: dārē.

۳ ـ ضمیر سوم شخص جمع برای اشاره به مفرد.

۴ ـ متن : be rasād.

۵ ـ متن : bawē؛ شاید : ... دارند [تا] به اورمزد و امشاسپندان خویش باشند.

(۲) اخت جادو

(۱۵/۳۱ ـ ۶/۲۲)

در برابر هریک از ده اندرزِ زرتشت (خستویی و ایمان بر خداونـد، بـالاندنِ راسـتی و پارسایی، برقرار کردن و نافذ داشتنِ دادستان یعنی قواعد و آداب دینی، نیکی خواستن هرکس برای کس دیگر، آراستن خیم و تزکیهٔ نفس، پرسش در بارهٔ برگزاری مراسم دینی از دانندگان و درستی اجرای آن، دوستی با نیکان و جدایی از مردم بد، خویدودس ورزیدن، اختیار کردن دستورِ آگاه از دین و راهنمایی گرفتن از او، نیایش و پرستش دادار اورمزد و مینوان کردن)، اختِ جادو چاره‌ای اهریمنی آراست و آیین و قانون آن تباهگری را بنیاد نهاد.

اَختِ جادو (بار. ۵۱: -axtya ؛ آبان‌یشت، بند ۸۲: axtīm duždəm təmaŋhuntəm) در هشتادسالگی ظهور دین، شش تن از دینورانِ نامی یا نهصد موبد، و یا بسیاری از گروندگان را که پرسشهای او را نمی‌توانستند پاسخ گویند، می‌کشد (ترجمهٔ گزیده‌های زادسپرم، ص ۳۶). در برابر این بدکارگی، یوشت فریان با گفتن پاسخ درست و پرسیدن مسائلی که این ابوالهول و اسفنکس ایرانی از عهدهٔ جواب آنها بر نمی‌آید، او را به دوزخ می‌افکند (مادیان یوشت فریان).

این قطعه مأخوذ است از کتاب سوم دینکرد (مدن، صص ۲۰۹–۷/۲۱۲) و در آنجا یکی از سه‌چهار مناظره است به همین سبک و سیاق. از عنوان این پاره‌نوشتار و نخستین عبارات مبهم آن در م. او۲۹ شاید چنین بر می‌آید کـه ایـن انـدرزها و نـیز کـتاب دیـنکرد را بـه آدربادماراسفند منسوب داشته‌اند (بسنجید با قطعهٔ شمارهٔ ۲۵). نیز افزوده‌هایی بر اصل در آن

دیده می‌شود و جملات و عبارات دینکردی در درون نثری می‌آید که انشای خودِ نویسندهٔ م. او۲۹ است، بی آن‌که ویژگیهای بیانی اندرز و ضدِّ اندرز حذف و نوشته هماهنگ و نو گردد. در نتیجهٔ این آمیختگی گاهی حتّی معنای جملات مخدوش است. از روی دینکرد می‌توان به تصحیح بازنگاریِ م. او۲۹ پرداخت. اصطلاحاتِ اصیل و دشوار در این پاره‌نوشتار دیده می‌شود که خود از ویژگیهای کتاب سوم دینکرد است.

صفحات ۲۷ و ۲۸ در این قطعه تکرار و دوباره‌نویسی از صفحات ۳۳ و ۳۴، متعلق به «تهمورس و جمشید» (ش ۳) است.

ده اندرز آدرباد ماراسفند[1]

pad nām ī dādār ohrmazd

(یک)

(22//7)(1) andar dēn [ī] ohrmazdī[2] u zartuhštī[2] guft ēstēd kē az kurāsag ī dēnkard[3] *wa*[4] hu-frawad[5] kē[6] ādurbād[7] [ī] mānsarespandān[7] az ēn gyāg[8] paydāgēnīd[9] kē {[10]abar pahlom dah andarz}-ē[11] kē {ahlaw

---

۱ ـ این عنوان در سطر ششم نوشته شده است. در سطر پنجم ــ که خالی مانده ــ آمده است: «بیان رستاخیز»، و قلم گرفته شده است. از روی این عنوان قلم گرفته، می‌توان دانست که مطلب صص ۱۳۲ـ۱۳۷، با همین عنوان، هنگام بازنویسی «ده اندرز آدرباد ماراسفند» در دسترس کاتب بوده است ← پیشگفتار، ۱. ۲.

۲ ـ ~ [illegible]

۳ ـ [illegible]، بسنجید با ص ۱۵۰، س۱۳ (ش ۳۶، عنوان): دنی‌کرد؛ ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۴ ـ [illegible] (pa / pad)، احتمالاً این واژه در این جملهٔ مغشوش در جای حرف عطف‌عربی آمده است کـه مـانند pa حرف‌اضافهٔ فارسی تلفظ می‌شده است ← پیشگفتار، ۲. ۲.

۵ ـ [illegible] با حذف واج r؛ بسنجید با ارداویرافنامه، ص ۲، س ۱۱، ی ۸.

۶ ـ [illegible]، احتمالاً ← [illegible]؛ شاید: az که معادل کسرهٔ اضافه به کار رفته است.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]؛ ب شاید زائد نباشد: ē (= همی).

۹ ـ [illegible] ← ~[illegible] / ~[illegible] (paydāyēnīd)؛ شاید: ēd~

۱۰ ـ دینکرد چاپ مدن، ص ۲۰۹، س ۱ (عنوان).

۱۱ ـ در د. ب را باید ī خواند و «که» معنی کرد.

zartuhšt} abar {ō mardōmān,} kirbag abzāyišn[1], [wināh] wizārišn[1], u yazadān stāyišn[1] u dēwān winā[hi]šn[2] rāy, čand saxwan guft ēstēd {az nigēzag[3] ī weh-dēn[4]. *(2)* hād!}, abar, {pahlom dah andarz *[[ī]]* ahlaw zartuhšt ō mardōmān: ēn ēk ērīh winārišn rāy, ēr āstawānī(y)[5] abar dādār ohrmazd u āstawānī(y)[5] abar gētīg xwadāyīh *[[ī]]* *(p.23)* ān *[[ī]]* dām-pānag [ī] weh xwadāy[6] ērīh fragān}. *(3)* dadīgar ēn kē {ēk ahlāyīh mehēnišn}[7] kē {āstawānī(y)[8] abar ān *[[ī]]* weh-dēn, ahlāyīh bun}. *(4)* sedīgar ēn kē {ēk dām rawāgīh[9] rā[10], ōz ī axwīh[11] xwadāyīh u radīh dēn[12] dādestān andar gēhān winārišn}. *(5)* čahārom ēn ka {ēk kadār-iz-ē[13] ō kadār-iz-ē[13] mardōm *//anāgīh//* nē, nēkīh[14] madan rāy, kas-iz rāy, anagīh rāy; har kas nēkīh abāyistan}[15]. *(6)* panǰom ēn ka {ēk pazdagīh ī drōǰ az tan u rasišnīh[16] ī yazadān awiš rāy, xēm wirāstan}. *(7)* šašom ēn ka {kār[17] ī pāk[17] ī wirāstag[18] xēm[19] rāy frārōn dānēd u kār aziš kardan; ān *[[ī]]*

---

۱ ـ ـــں احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است؛ ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۲ ـ [Pahlavi]، احتمالاً ← [Pahlavi]؛ شاید nigōhišn معادلِ «نکوهش»؛ نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۳ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۴ ـ پایان عنوان در دینکرد.

۵ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]، احتمالاً واژک نشانهٔاضافه پس از آـ در خط حذف شده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ب.

۶ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۷ ـ م. [Pahlavi]، احتمالاً ـــں زائد است.

۸ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۹ ـ در م. واژه کمی مخدوش است.

۱۰ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ م. [Pahlavi]، احتمالاً ـــں افزایه تلفّظی است.

۱۳ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱۴ ـ م. [Pahlavi]، widangīh (=بدی)، د. [Pahlavi]؛ شاید بنابر خوانش م. : «برای هر یک از مردمان نه بدی آمدن را...».

۱۵ ـ م. [Pahlavi] / ۱، د. [Pahlavi] / ۱

۱۶ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱۷ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi] (ضبط م. بهتر است از د.).

۱۸ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۱۹ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi] : xēm (خیم)؛ نیز بسنجید با ص ۲۶، س ۱۲ (بند۱۸) ← یادداشت ترجمه.

nē dānēd} abar radān [ī] dēn-āgāh rāy {abāz pursīdan} u āmōxtan abāyist kē wināh kam u kirbag abzōnīg bawēd. *(8)* haftom ēn kē {ēk pākīh ī az wināh u payrāstagīh *[[ī]]* *(p.24)* pad kirbag rāy, ǰudāgīh[1] *[[ī]]* az wattarān} u uzdēs-paristēgān[2] u dēn[3] āhōyīh[3] hu-xwānīdārān[4], kē abar dēn ī zartuhštī[5] rāy saxwan ī *keh[6] gōwēd, u kadār-iz-ē kē {har wattarīh} abar tan ī mardōmān dārēd, kē[7] pad īš hamāg {wehān} {abāg}, {pad} weh rāh [ī] dēnī[5] awarēd[8]. *(9)* haštom ēn kē {ēk wēš} nēstīh [ī] ēbgat[9] u ēbgat[10] dāmān u sahmīh[11] ī dēwān, uš} was nāzūmānīh(?)[12] {wēš mehmānī(y)}[13] [ī] yazadān u dahmān {āfrīn pad tān rāy; xwēdōdah[14] warzišn}. *(10)* nohom[15] ēn ka {ēk yōšdāsrīh[16] *[[ī]]* az wināh [u] frāx rāhīh ō kirbag mizd rāy, dēn[17] dastwar *[[ī]]* rāst dāštan}. *(11)* dahom ēn ka {ēk spāsdārīh[18] *[[ī pad]]* ān ī madan[19] arzānīgīh *[[ī]]* pad ān *[[ī]]* nōg nēkīh rāy,

---

۱ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]، بسنجید با ص ۲۹، س۷ (بند ۱۹)؛ ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ج.

۳ ـ [Pahlavi]

۴ ـ [Pahlavi]، hw KLYT'L'n؛ پهلوی یسنا (ص ۱۴۹ واژه‌نامه) : xwāndār ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، و ؛ ۲. ۳. سوم.

۵ ـ [Pahlavi]

۶ ـ [Pahlavi] (kts)؛ شاید : kadah، واژه‌نامهٔ مکنزی: kādag (بازی، شوخی)؛ «بازسازی واژه‌های فارسی و نام‌های ویژهٔ ایرانی»: kay در لهجه‌های جدید جوشقانی و زازایی (ص ۴۷)؛ نیز ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۷ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi]، احتمالاً āwarēd به جای ـāw به معنای «آید»؛ شاید āyēd ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، ب.

۹ ـ [Pahlavi]

۱۰ ـ [Pahlavi]

۱۱ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi]، نیز ص ۳۰، س ۳؛ احتمالاً صورتی یا تصحیف از [Pahlavi] (nēzūmānīh، مهارت، استادی، زبردستی) باشد یا با wēhm* (پهناور، گسترده و وسیع) مربوط است با [Pahlavi] (h) اوستایی؛ نیز بسنجید با [Pahlavi] (wahz?*، بسیار و فراوان) که در ص ۹، س ۱۱ و ص ۱۹، س ۳ (ش ۱، بندهای ۳۱ و ۷۳)، آمده است.

۱۳ ـ م. [Pahlavi] ← [Pahlavi]، د. [Pahlavi]؛ احتمالاً در م. آـ پایانی و واژک نشانهٔاضافه با هم ادغام شده است.

۱۴ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱۵ ـ پس از این واژه، دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۶ ـ آوانویسی زِبَرنوشته بر اساس تلفّظ امروزین واژه در زبان زنده زرتشتیان یزد است.

۱۷ ـ م. [Pahlavi]، ظاهراً ـــں زائد و افزایه تلفّظی است.

۱۸ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]؛ [Pahlavi] در م. برای د با ارزش آوایی d بارها آمده است ← پیشگفتار، ۲. ۲. ←

yazišn[1] u niyāyišn[2] u paristišn[3] ī dādār ohrmazd u amahraspandān, abārīg yazadān [ī] mēnōgānī(y)[4] kardan.[5]

پذیرهٔ اَختِ جادوگر[۶]

(دو)

(24//17)(12) [7]{abar dah dušdānāg dād kardan[8] [ī] mayān[9] druwand *(p.25)* axt[10], wirāyišn padīrag [ī] dah, rōšn mēnōgān mēnōg wēnišn[11], mānsrīg, ahlaw zartuhšt[12] andarz; kē būd ohrmazd mahist aštagīh[13] pad āwarīdārīh[14] uš ō mardōmān ān ī weh-dēn[15] : *(13)* hād! ēk padīrag ī ān

→

هفتم، الف.

۱۹ ـ د. [illegible]، م. [illegible]؛ [illegible] ظاهراً زائد و افزایهٔ تلفّظی یا خطی است.

۱ ـ م. [illegible]، [illegible] ظاهراً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۲ ـ د. [illegible]، م. [illegible]؛ در م. واژه اندکی مخدوش و [illegible] ظاهراً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۳ ـ م. [illegible]، [illegible] ظاهراً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible] (ضبط م. دارای معنایی متفاوت از د. است: menišnīg، صادقانه).

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۶ ـ در متن مطلب در، س ۱۷، در دنبالهٔ سطر پیشین آمده است در د.، ص ۲۱۰، عنوان است..

۷ ـ در د.، ص ۲۱۰، عنوان مطلب است.

۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۹ ـ م. [illegible]، [illegible] ظاهراً زائد و افزایهٔ تلفظی است و نیز اَلِفِ آغاز کلمه زائد است. احتمالاً mayān است، به معنای «درون، نهاد»، که با«دروند» آمده است، یعنی: «دروند نهاد و دیوسرشت و دارندهٔ قلب و نهاد دروندان»؛ شاید: mehān: مهان («مهان دروند» یعنی مهترین دروندان).

۱۰ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۲ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ [illegible] در م. احتمالاً افزایه است ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ج.

۱۴ ـ م. [illegible]، بسنجید با ص ۶۰، س ۱۳؛ و نیز ص ۱۲۲، س ۸: [illegible] و ص ۱۲۳، س ۱۰.

۱۵ ـ عنوان مطلب در دینکرد، در این جا به پایان می‌رسد. ضبط واژه در م.: [illegible] ← [illegible]

//ī// ahlaw zartuhšt ērīh winārišn rāy, āstawānī(y)[1] ī abar xwadāyīh} [ī] dādār ohrmazd, {ān ī dām pānag xwadā[2] andarz; dušdānāg [ī] druwand axt, ērīh petyārag, asrōšīh} [ī] dādār ohrmazd {drāyīd. *(14)* ēk padīrag ī ān *//ī//* ahlaw zartuhšt, ahlāyīh mehēnišn rāy, āstawānī(y)[3] ī abar ān ī weh-dēn andarz; wattom[4] axw[5], *//*druwand axt*//*, pad dēn petyāragīh[6], ān *//ī//* wattar dād [ī] ǰādūgīh rawāgēnīdan drāyīd. *(15)* ēk padīrag ī ān ī ahlaw zartuhšt, dām[7] rawāgīh winārišn rāy, dādestān[8] andar gēhān winārdan andarz; dušdānāg [ī] druwand axt, rawišnīh[9] *//*pad*//* an-axwīh u a-radīh[10] *//ī//* gēhan drāyīd} ka axwīh u radīh āwarišn drāyīd. *(p.26)* *(16)* {u ēk padīrag ī ān *//ī//* ahlaw zartuhšt az[11] kadār-iz-ē ō kadār-iz-ē mardōm {anāgīh} nē, [u] {nēkīh} madan[12] {rāy, kas-iz *rāy*[13], anāgīh nē[14]; *//*u*//* har kas *//*rāy*//* nēkīh abāyistan[15] andarz; mayān[16] ǰādūg [ī] druwand axt, pad ǰādūgīh[17] ī mardōm dušmanīh}, har {kas-iz} andar nihēd[18] ka aziš[19] ān ī mardōmān kār ī {nēkīh} u duš[20]-{anāgīh} ī az tan ī xwad nē

۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۶ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۷ ـ م. [illegible]، [illegible] ظاهراً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۸ ـ در «اندرز» ص ۲۳، س ۱۵ (بند ۴)، واژهٔ dēn فزونتر آمده است: dēn dādestān.

۹ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible]

۱۱ ـ م. [illegible]

۱۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible] (paywastan).

۱۳ ـ م. [illegible] (rā)، د. [illegible]

۱۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۶ ـ نگاه کنید به ص ۲۴، س ۱۷ (بند ۱۲).

۱۷ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ [illegible]؛ شاید uš.

←

burdan tuwān {abāyistan[1] drāyīd. *(17)* u ēk petyārag[2] ī ān [ī] ahlaw zartuhšt} kē {pazdagīh *⟦ī⟧* az drōǰ az tan, rasišn *⟦ī⟧* yazadān awiš rāy, xēm[3] wirāstan andarz; tom-axw [ī] druwand axt, mardōm dušmanīhā, pad rasišn *⟦ī⟧* yazadān ō tan, mehmānīh *⟦ī⟧* dēwān andar tan; xēm winastan drāyīd. *(18)* u ēk petyārag ī ān *⟦ī⟧* ahlaw zartuhšt} ka {kār[4] ī pāk[4] [ī] wirāstag[5] xēm[6] rāy frārōn dānēd u kār} ī pāk {aziš kardan, ān *⟦ī⟧* nē dānēd} abar radān ī dēn āgāh[7] rāy {abaz pursīdan u āmōxtan} abāyist kē[8] wināh kam, kirbag[9] *(p.29)* abzōnī(y) bawēd, {andarz; ǰādūg [ī] druwand axt, pad dām dušmenīh, frārōn} kār {*⟦ī⟧* dānēd, az warzišn hilēnd[10] u ān *⟦ī⟧* nē dānēd, u nē pursēd u nē āmōxtēd[11]} drāyīd. *(19)* {u ēk[12] petyārag[13] [ī] ān ī ahlaw zartuhšt} kē {pākīh[14] az wināh u payrāstagīh pad kirbag rāy; ǰudāgīh ī az wattarān} u uzdēs-paristagān[15] u dēn āhōyīh bu-xwānīdārān[16]_ kē abar dēn ī zartuhšt rāy, saxwan ī

→

۲۰ - د. [illegible]

۱ - م. [illegible]، د. [illegible]

۲ - د. padīrag.

۳ - د. [illegible]، م. [illegible]

۴ - م. [illegible]، د. [illegible]، بسنجید با ص ۲۳، س ۱۲، (بند۷).

۵ - د. [illegible]، م. [illegible]

۶ - نگاه کنید به ص ۲۳، س ۱۲ (بند۷).

۷ - واژه کمی مخدوش است: [illegible]

۸ - [illegible] ← [illegible]

۹ - پس از ص ۲۶، دو صفحه ۲۷ و ۲۸ در صص ۳۳ و ۳۴ تکرار شده و در پایان ص ۲۶ واژهٔ [illegible] آمده است که کلمهٔ آغازین در ص ۲۹ است ← پیشگفتار، ۲. ۲.

۱۰ - م. [illegible]، د. [illegible]

۱۱ - م. [illegible]، د. [illegible]

۱۲ - د. [illegible]، م. [illegible]

۱۳ - در م. واژه کمی مخدوش است، د. [illegible]

۱۴ - د. [illegible]، م. [illegible]

۱۵ - [illegible] ← [illegible]، بسنجید با ص ۲۴، س ۲ (بند ۸).

۱۶ - [illegible]، نگاه کنید به ص ۲۴، یادداشت بند ۸.

keh(?)[1] gōwēd _ u kadār-iz-ē ka {pad har wattarīh} abar tan ī mardōmān dārēd ka pad īš hamāg[2] {wehān} {abāg}[3] {pad} weh rāh ī dēnīg awarēd[4] {andarz; ǰādūg [ī] druwand axt, tom-axwīhā, pad gilist[5] ī[5] ālūdagīh ī dēwān pad bazag u padiš, pad ǰādūgīh wēš murnǰēnīdan[6] *⟦ī⟧* gēhān rāy, hamīh [ī] abāg wattaran wattarīh u ǰudāgīh az wehān pad hamāg wehīh drāyīd.[7] *(p.30)* *(20)* ēk ī padīrag ī ān *⟦ī⟧* ahlaw zartuhšt} ka {wēš} nēstīh [ī] ēbgat[8] u ēbgat[9] dāmān, wināh {sahmī(y)[10] ī dēwān}, uš was nāzūmānīh(?)[11] wēš [mehmānīh} [ī] yazadān, {dahmān[12] āfrīn[12] pad tan[13] rāy, xwēdōdah[14] warzišnīh andarz; ǰādūg [ī] druwand axt} ka pad gumānīh[15] kardan [ī] mardōmān u abar rāh ī dušmatag[16] u duǰ-hūxtag[17] u duǰ-waršatag[18], abar xwēš-tan pad a-rāhīh āwarēd,[19] ka har dō[20] pad anāštīh u wattarīh ī xwad, {škeft zīwišnīh}, {az xwēdōdah warzišnīh

۱ - نگاه کنید به یادداشت بند ۸.

۲ - [illegible]

۳ - واژه دوبار نوشته شده است.

۴ - [illegible]، بسنجید با ص ۲۴، یادداشت بند ۸.

۵ - [illegible]

۶ - د. [illegible]، م. [illegible]

۷ - در پانویس صفحه، پس از سطر ۱۷، آمده است: پایداری چنین (جزء دوم شاید «پچین»، pačēn، به معنای «نوشته و نسخه و رونویس کتاب» باشد.)

۸ - [illegible]

۹ - [illegible]

۱۰ - م. [illegible]، د. [illegible]

۱۱ - نگاه کنید به ص ۲۴، س ۸ (بند ۹).

۱۲ - م. [illegible]، د. [illegible]

۱۳ - م. [illegible]، احتمالاً [illegible] (قلم هم گرفته شده) زائد است ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۱۴ - م. [illegible]، د. [illegible]

۱۵ - پرنوشت: شک.

۱۶ - [illegible]

۱۷ - [illegible]

۱۸ - [illegible]

۱۹ - [illegible]، بسنجید با ص ۲۴، بند ۸.

۲۰ - [illegible]

rāy} hilēnd u [a-warzīdārīh [ī] xwēdōdah drāyīd. *(21)* ēk} padīrag[1] ī {ān ī ahlaw zartuhšt} kē {yōšdāsr [ī] az wināh u frāx rāh [ī] ō kirbag mizd rāy, dānāg} u dēn āgāh {dastwar griftan andarz; dušdānāg [ī] druwand axt, pad a-frahixtīh[2] ī kirbag mizd u a-bōzišnīh[3] az bazag puhl, a-dāštan *(p.31)* srōšīh u zad-dastwarīh} u abar-menišnīh[4] {drāyīd. *(22)* ēk padīrag ī ān ī ahlaw zartuhšt spāsdārīh[5] pad ān ī madan ī arzānīgīh [ī] pad ān ī nōg nēkīh az[6] yazadān rāy, yazišn u niyāyišn u paristagīh ī dādār ohrmazd u amahraspandān u abārīg yazadān kardan, andarz; tom-axw [ī] ǰādūg [ī] druwand axt, pad yazadān dušmenīh u dēwān dōšāramīh, yazadān yazišn abgandan u was ēwēnāg dēw-yazagīh kardan} u ahlomōγīh u uzdēst[7]-paristagīh u xēm [ī] druwandīh u mihrōdrōǰīh[8] abar mēnōg u gētīg[9] u rāh ī dēn kāstārīh u wehān-zadārīh u wattarān dēn parwardārīh u az ān[9] pas, was ēw[ē]nag dēw-yazagīh[9] kardan {drāyīd}.

---

۱ ـ واژه اندکی مخدوش است : [illegible]

۲ ـ [illegible] : afrahixtīh ī (نابالندگی، کمی و کمتر بودنِ) / afrayādīh ī (به فریاد نرسیدنِ).

۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible] ـ بسنجید با ص ۲۴، س ۱۳ (بند ۱۱).

۶ ـ پس از این واژه، چند حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۷ ـ [illegible] ، ابدال s / ss به st در این دستنویس باز هم دیده می‌شود.

۸ ـ [illegible]

۹ ـ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

ده اندرز [زرتشت به روایت][1] آدرباد ماراسفند

به نام دادار اورمزد

(یک)

(۷/۲۲)(۱) در دین اورمزدی و زرتشتی [این] گفته شده است، که از کتاب دینکرد، وَ[2] [آن] ستوده فرَوَهَر که[3] آدرباد ماراسفندان [است]، از این جای[4] آشکار داشت[5] که در بارهٔ برترین دَه اندرزی [است] که اشوزرتشت بر مردمان، برای افزایش کرفه [و] زدایش[6] گناه، ستایش ایزدان و نابودی[7] دیوان، چند سخن گفته است، از بیان دین بهی. (۲) هان! [از] برترین دَه اندرزِ اشوزرتشت به مردمان این یکی [است که] برای بنیاد نهادن[8] [و استقرارِ دادِ] آزادگان[9]، خستویی [و ایمان] آزادمنشانه به دادار اورمزد و خستویی [و ایمان] بر گیتی‌خدایی [و خداوندی دنیوی] (ص ۲۳) آن نگهبان آفرینش و خدایِ نیکو را [دادِ] آزادگی پایه [و بنیاد و پی است]. (۳) دو دیگر این که یکی مهتر گردانیدن [و افزایش] اشویی، که خستویی بر دین بهی [است]، بنیاد [و پایهٔ] اشویی [است]. (۴) سدیگر این که یکی برای روایی [و گسترش و نگاهداریِ] آفرینش،[10] نیروی سروریِ[11] خداوندی و رَدی[12] باید دادستان[13] دین [و اجرای قواعد دینی] در

---

۱ ـ چنان که دیده می‌شود، «ده اندرز» از آنِ زرتشت است و نهٔ آدربادماراسفند یا نویسندهٔ کتاب دینکرد ← پیشگفتار، ۲. ۶. سوّم.

۲ ـ [illegible] ؛ شاید : «به وسیلهٔ، به واسطهٔ، بر دستِ»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۳ ـ در متن آمده است : [illegible] (احتمالاً ← [illegible] : kē) : «... روانشاد که آدرباد ...»؛ عبارتها همه ارتباط روشن و متناسب با یکدیگر ندارند. شاید az برابر باشد با کسرهٔ اضافه (بسنجید با ص ۳۲، س ۵، ش ۳، بند ۲): «دینکرد بر دست / از ستوده‌فروهر آدرباد مارسپندان در این جای آشکار داشت که ...» در این صورت az به جای کسرهٔ اضافه به کار رفته است.

۴ ـ ں ؛ شاید زائد نباشد : «همی»؛ منظور از «جای» جملات و عبارات و «بندگفت‌های» دینی و کتابهای دینی است.

۵ ـ paydāgēnīd : «آشکار و پدیدار و پیدا کرد».

۶ ـ [illegible] ، فارسی زرتشتی : «وجارش»، نیز مثلاً «وِجاردن» (جملهٔ خورده‌اوستا، ص ۳۴۰، س ۱۴ و ۱۵).

۷ ـ شاید : نکوهش.

۸ ـ [illegible] ، از مصدر winārdan ، یعنی «ترتیب دادن، استقرار بخشیدن، ایجاد کردن».

۹ ـ [illegible] ، که به «دادِ آزادگان»، «دادِ آزادگی» برگردان شد. نگاه کنید به ص ۱۰۶، س ۱۲ (ش ۲۳، بند ۳).

۱۰ ـ «دام روایی» به معنای رونق یافتن و افزون شدن آفریدگان است.

۱۱ ـ axwīh ، سروری دینی خداوند است.

←

گیتی برقرار و برگزار گردد. (۵) چهارم این که یکی برای [از] کسی به هیچ‌کس از[۱] مردم بـدی [و رنجی]، نه؛ [بلکه] نیکویی آمدن [و رسیدن]، هیچ‌کس را بدی [و آزاری‌رساندن]، هر کس را نیکویی [و یاوری] خواستن می‌باید. (۶) پنجم این که یکی برای راندگی دروج از تن و رسیدن ایزدان[۲] بِدان (=به تن)، ویراستن [و آراستن] خیم [و تزکیهٔ نفس] باید. (۷) ششم این که کار پاک [و آداب و اعمال دینی] ویراسته‌خیم[۳] (=درست و مشروع) را بشایستگی باید داند و از آن [و بر طبق آن،] کار کند [و عمل نماید و] آن را که نداند، از رَدان دین‌آگاه [و پیشوایان آگاه از دین] می‌باید باز پرسیدن و آموختن که گناه کم و کرفه افزون شود.[۴] (۸) هفتم این که یکی برای پاکی از گناه و پیراستگی (ص ۲۴) به کرفه، جدایی از بتّران و بت‌پرستان و نیکوخوانندگان [و حُسن شمارندگانِ] آهویی [و عیب] دین ــ که بر دین زرتشتی را سخن کهتر [و سست‌مایه] [(؟)[۵] گوید، و نیز هر کسی که هر بتّری [و بدی] را بر تن مردمان [روا] دارد؛ که در برابرِ [این جدایی]، با همهٔ نیکانِ به راه نیک دینی آید. (۹) هشتم این که یکی برای نیستی بیشتر اهریمن و آفرینش اهریمنی و سهمگینی دیوان و زبردستی[۶](؟) بسیار [برای] بیشتر ماندن ایزدان و دهمان‌آفرین[۷] برتن، خویدودس ورزیدن باید. (۱۰) نهم این که

→

۱۲ ـ ردی سالاری و رهبری دینی در گیتی است.

۱۳ ـ «دادستان» به معنای قواعد و قوانین به طور کلی و نیز قوانین و قواعد دینی است و همچنین جریان کارها و امور و گردش محاکمات.

۱ ـ متن : kadār-iz-ē ō kadār-iz-ē؛ شاید : ... برای تکاتکِ مردم...

۲ ـ «رسیدن ایزدان به تن» اصطلاح است و منظور از آن رسیدن فیض ایزدان بر وجود آدمی است.

۳ ـ واژهٔ «خیم» برابر است با «فطرَة» عربی است و xēmīg (خیمی، درست‌خیم) بر برگزاری و چگونگی آیینی و مراسمی دینی اطلاق می‌گردد که درست و «هماهنگ باطبع جهان و فطرت آن و منطبق با طبیعت و سرشت عالم» باشد. این معنی و اصطلاح را باید مبتنی بر این اصل دانست که «خیم» بنیاد و ذات جهان هرمزدی است و اهریمن بر «خیم» اصیل و پاک نخستین تأثیر نهاده و با آن درآمیخته است. «کارکرفهٔ خیمی» شکل درست و «فطری» آن است. «ویراسته‌خیم» همان صفت است برای «کاروکرفه» و کردار و مراسم دینی.

۴ ـ این اندرز باید به اجرای مراسم دینی ــ که مثلاً در نیرنگستان مفصلاً به آن پرداخته شده است ــ باز گردد.

۵ ـ متن: ktyy/kts؛ شاید kadēy / kadah به جای kādag؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۶ ـ قرائت و معنی کاملاً مورد تردید است. شاید : wēhmīh، که منظور از آن وسعت بیشتر میهمانی و حضور ایزدان است که هر گاه شرایط مساعد باشد، حاضر می‌شوند و توفیق و فرخندگی و سعادت می‌آورند.

۷ ـ «دهمان آفرین» دعای خیر و آفرین‌نیکوان و نیز ایزد آن است.

یکی برای پاکی از گناه و فراخ‌راهی به سوی مزد [و پاداش] کرفه، دستور دین [و پیشوای دینی] راست [و درست] باید داشتن. (۱۱) دهم این که یکی برای سپاسداری برای ارزانی آمدن [و شایستگی یافتن] برای نیکی [و نعمت] تازه، یزشن و نیایش و پرستش دادار اورمزد و امشاسپندان [و] دیگر ایزدانِ مینوی باید کردن.

پذیرهٔ اَختِ جادوگر

(دو)

(۱۷/۲۴)(۱۲) دربارهٔ ده داد [و قاعدهٔ] دُژآگاهی کردن [و قانون نابخردانه نهادن] اختِ دروند-نهاد[۱] [و دیوسرشت،] (ص ۲۵) [برای] پذیره آراستن [و مقابله با آن] ده اندرز [که] بینای مینوان مینوی[۲] روشن، پیوسته با کلام ایزدی، اشوزرتشت را [هست]؛ که بود اورمزد را مهترین پیامبر در آوریداری [و پیامبری] دینِ بهی بر مردمان. (۱۳) هان! یکی پذیرهٔ آن که اشوزرتشت را برای پایه نهادن[۳] و گسترانیدنِ[۳] [دادِ] آزادگان[۴]، خستویی [و یقین] بر خدایی دادار اورمزد، آن خداوند نگهبان آفرینش، را اندرز [است]؛ دژآگاه[۵] [و بدانش]، دروندْ اخت، پتیارهٔ دادِ آزادگی[۴] را، ناشنیداری[۶] [و سرکشی از فرمان] دادار اورمزد گفت [و هرزه دراییید]. (۱۴) یکی پذیرهٔ آن که

---

۱ ـ شاید : «مهان دروند».

۲ ـ «مینوان مینو» صفت هرمزد است (ترجمه بندهش، ص ۱۰۹) و «مانسری» منسوب و پیوسته با «مانسر» یعنی کلام ایزدی و کلام آسمانی؛ امّا ترتیب و نسبت صفت و موصوف احتمالی است.

۳ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۲ (ترجمه).

۴ ـ ērīh و dād ī ērīh اصطلاحی است که در دیگر نوشته‌های پهلوی نیز دیده می‌شود ← بند ۲.

۵ ـ دُشدانا، دژآگاه به معنای دارندهٔ علم و اطلاع نادرست و موهِم به اشتباه است؛ duš-dānāg بویژه یعنی اهریمن.

۶ ـ asrōšdārīh, asrōšīh، «ناسروشیاری» (اسروشداری) به معنای نداشتن راهنمای دینی و دستور دانایی است که دیندار را راهنمایی و ارشاد کند؛ خلاف «سروشیاری» (← شایست‌ناشایست، فصل ۱۲، بند ۲، صص ۱۵۱-۱۵۲). «ناسروشیاری» از گناهان مرگرزان، یعنی مستوجب مرگ است (روایت پهلوی، فصل ۴۱، ص ۵۱ ترجمه). چنان‌که مشاهده می‌شود، نویسندهٔ م. او ۲۹ با افزودن واژه‌های «دادار اورمزد» بر آنچه در دینکرد آمده است، معنای عبارات اصلی را تغییر داده است ← پیشگفتار، ۲. ۶. یکم؛ نیز نگاه کنید به بند ۲۱ (zad-dastwarīh، زَددستوری).

اشوزرتشت را برای مهتر گردانیدن [و افزایش] اشویی، خستویی [و یقین] بر دین بهی اندرز [است]؛ دارندهٔ بتّرین هستی[1] [و وجود]، اخت دروند، برای پتیارگی [و هماوردی] دین، آن بتّرین داد [و قانونِ] جادویی را رواج دادن [و گستردن] گفت [و هرزه دراييد]. (۱۵) یکی پذیرهٔ آن که اشو زرتشت برای روایی (= رونق و رواج) آفرینش[2] را پایه نهادن و گسترانیدن، دادِستان (= قوانین و احکام) [دین] را در جهان بنیاد کردن و گستردن اندرز [است]؛ دُژآگاه دروندْ اخت، رفتن [و رفتار کردن] بر [راه] ناسَرِوَری[3] [و ناداشتن باور به سرور روحانی و آسمانی] و نارَدی[4] [و ناداشتن سرور روحانی در گیتی] را [در] جهان گفت [و هرزه دراييد]؛ که سرور روحانی و ردی [و پیشوایی دینی ناراست و دروغین] را آوردن گفت [و هرزه دراييد]. (ص ۲۶) (۱۶) و یکی پذیرهٔ آن که اشوزرتشت برای از هیچ‌کسی از[5] مردمان را بر هیچ کسی بدی [و رنجی] نه، و نیکی آمدن [و رسیدن]، هیچ‌کس را بدی [و آزاری] نه، و هر کس را نیکویی بایستن [و خواستن] اندرز [است]؛ جادو ـ نهاد [و دارای سرشت جادویی]، اختِ دروند، بجادویی، که دشمنی مردم [است]، هر کسی را [در دل] اندر نهد [و اندازد] که از آن، مردمان را کار نیکویی [کردن] و [با آن،] آزارِ بد [و ناخوش] را از تن خود بردن [و راندن]، نتوانستن [و این را] بایستن گفت [و هرزه دراييد]. (۱۷) و یکی پتیارهٔ آن که اشوزرتشت را که برای رانِدگی دروج از تن [و] رسیدن ایزدان بِدان (=به تن)، ویراستن خیم [و تزکیهٔ نفس] اندرز [است]؛ تیره ـ نهاد [و دارای سرشت تیره]، اختِ دروند، با دشمنی ورزیدن به مردم، در برابر رسیدن ایزدان به تن [و برای] میهمانی [و استقرار] دیوان در تن، تباه کردن خیم [و نفس] را گفت [و هرزه دراييد]. (۱۸) و یکی پتیارهٔ آن که اشو زرتشت [کسی] اگر کار پاکی «ویراسته‌خیم»[6] (=فطری و درست‌خیم) را [که] بشایستگی داند و از آن [و بر طبق آن]، کار پاک باید کردن را، [و] آن را که نداند، بر

---

۱ ـ شاید: tom axw (= دارای وجود و ذات و هستی تیره و تاریک).

۲ ـ «روایی دام» رونق و رواج آفرینش و فراوان و بسیار شدن آفریدگان است.

۳ ـ an-axwīh ظاهراً پیروی نکردن از سرور روحانی برتر و آن‌جهانی است. نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۴ ـ a-radīh ظاهراً پیروی نکردن از رَدِ دینی و پیشوای روحانی نزدیکتر و این‌جهانی است. نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۵ ـ نگاه کنید به بند ۵.

۶ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه، بند ۷.

رَدان دین‌آگاه [و پیشوایان آگاه از دین] باز پرسیدن و آموختن باید تا گناه کم و کرفه (ص ۲۹)[1] افزون [و بیش] شود، اندرز [داد]؛ جادوی دروند، اخت با دشمنی ورزیدن به آفرینش، [آن] کار شایسته را که داند، از ورزیدن [و انجام دادن] فرو هلند [و نکنند] و آن را که نداند، پس[2] نپرسد و نیاموزد[3] گفت [و هرزه دراييد]. (۱۹) و یکی پتیارهٔ آن که اشوزرتشت که برای پاکی از گناه و پیراستگی به کرفه، جدایی از بتّران و بت‌پرستان و نیکوخوانندگان [و حسن شمارندگان] آهویی [و عیب] دین را ـــ که بر دین زرتشت را سخن کهتر [و سست‌مایه] (؟) گوید ـــ و نیز هر کسی که هر بتّری [و بدی] را بر تن مردمان [روا] دارد، [این] که در برابر آن [جدایی]، با همهٔ نیکان به راه نیک دینی آید، اندرز [داد]؛ جادوی دروند، اخت با تیره‌نهادی [و داشتن دل سیاه، رفتن] به کنام آلودگی دیوان به بزه و بِدان، بجادویی بیش تباه کردن جهان را، همراهی با بتّری [و کردار بدِ] بتّران [و مردم بد] و جدایی از نیکان در همهٔ نیکوییها [و کردارنیک] را گفت [و هرزه دراييد]. (ص ۳۰) (۲۰) یکی پذیرهٔ آن که اشوزرتشت که برای نیستی بیشتر اهریمن و آفریدگان اهریمنی [و] سهمگینی گناه دیوان و آن را زبردستیِ(؟)[4] بسیار [برای] بیش میهمانی [و استقرار] ایزدان [و] دهمان‌آفرین در تن [بودن]، ورزیدن خویدودس را اندرز [داد]؛ جادوی دروند، اخت، پس [برای] در گمانی کردن [و به شک انداختن] مردمان و [این که آنان را] بر راه دشمت و دژهوخت و دژورشت، بر خویشتن [و به سوی خود] به بیراهی [و گمراهی] آورَد که تا هر دو[5] [خاندان] را به واسطهٔ ناآشتی و بتّری [و بدیِ] خود، زیستن شگفت[6] [و سخت باشد،] از ورزیدن خویدودس را [که] فروهلند [و نکنند]؛ پس[2] ناورزیدن [و نکردن] خویدودس را گفت [و هرزه دراييد]. (۲۱) یکی پذیرهٔ آن که اشوزرتشت که برای پاکی از گناه و فراخ راهی به سوی مزد [و پاداش] کرفه، دستور دانا و دین‌آگاه را [برای خواستن راهنمایی]، گرفتن [و اختیار کردن] اندرز

---

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۲ ـ متن: u.

۳ ـ شاید: آموخته نشود ...

۴ ـ شاید: «گستردگی بسیار»؛ نگاه کنید به ص ۲۴، س ۸ (بند ۹).

۵ ـ «هر دو» در متن ظاهراً در این بافت اشاره به «دو خاندان» می‌تواند داشته باشد(؟).

۶ ـ «شگفت» در اینجا دارای معنای «سخت، دشوار» است و در متنهای دیگر هم با این کاربُرد دیده می‌شود.

[داد]؛ دژآگاه دروند، اخت، برای نابالندگی[1] [و رشد نایافتن] مزد [و پاداش] کرفه و نارستگاری از کیفر [و پادافراه] بزه؛ ناداشتنِ (ص ۳۱) سروشیاری[2] [و راهنمای روحانی] و انکارِ دستوری[3] [و ناپسندیدگی راهبر دینی گرفتن] و بَرمنشی[4] (= تکبّر و غرور) را گفت [و هرزه دراییدِ]. (۲۲) یکی پذیرۀ آن که اشوزرتشت را برای سپاسداری به ارزانی آمدن [و شایستگی یافتن] برای نیکی [و نعمت] تازه از [سوی] ایزدان، یزشن و نیایش و پرستش دادار اورمزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان راکردن اندرز [است]؛ تیره‌ـنهاد [و سیاه‌دل]، جادوی دروند، اخت، با دشمنی ورزیدن به ایزدان و عشق [و دوستی] با دیوان، یزشن ایزدان را افکندن [و رها کردن] و بس گونه پرستش دیوان کردن واهلموغی و بت‌پرستی و خیم [و نهاد و خوی] دروندی و مهرودروجی را بر مینو و گیتی و راه دین راکاستاری و نیکان را آسیب‌رسانی و دارندگان دین بتّر را پروراندن و از آن پس، بس‌گونه دیوپرستی کردن راگفت [و هرزه دراییدِ].

---

۱ ـ a-frahixtīh.

۲ ـ با توجه به آمدن «دادِ آزادگی» در پیمان کدخدایی (بند ۵) (کتاب متن‌های پهلوی ۳/۱۴۲) اهمیت ارتباط آن با «سروشیاری» و اطاعت از روحانی برگزیده روشن می‌گردد. این مفهوم مهم اجتماعی به احتمال تام باید با چاشته‌های سه‌گانۀ رسمی فقهی در دوران ساسانی وابسته و مربوط باشد و «سروشیاری» بنابر قول شایست ناشایست (فصل ۱۲، بند ۲) به سکاتوم، که نسکی گمشده از اوستای کهن است، باز می‌گردد. نگاه کنید به ص ۲۵، بند ۱۳.

۳ ـ zad-dastwarīh ، «زَددستوری» اصطلاح است برای نداشتن راهبر و پیشوای روحانیِ راهنما؛ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۴ ـ بَرمنشی و تکبّر و نخوت گرونده را بازمی‌دارد از پذیرفتن و پیروی از دستور راهنمای برگزیده برای هدایت خویش.

(۳) تهمورس و جمشید
(۱۶/۳۱ - ۱۷/۴۷)

در پاسخ به پرسش زرتشت که پیش از وی آیین چه بوده است، هرمزد از تهمورس و جمشید پیشدادی سخن می‌گوید که چگونه تهمورس اهریمن را به بارگی گرفت و چون اسبی بر او سوار می‌شد و گرد گیتی می‌گشت. دیو با فریفتن زن تهمورس به راز پادشاه دست یافت و او را در گذر چینود پل، برفراز دوزخ به زمین افکند و به تن خود در کشید. جمشید چون پدید آمد، با رهنمونی ایزد سروش تهمورس را از شکم اهریمن باز آورد، ولی دست او بر اثر تماس با تن دوزخی دیو دچار ریختگی و پودگی و پوسیدگی شد. بر اثر پاشیده شدن گُمیز گاو این زخم بهبود یافت. از آن روزگار تطهیر با گُمیز گاو و تأثیر آن را در زِدایش ناپاکی و مرض بازشناختند. نیز جم برای تهمورس، نخستین استودان را ساخت.

از اسطورۀ «به بارگی گرفتن تهمورس اهریمن را»، در اوستا (رام‌یشت، بند ۱۲؛ زامیادیشت، بندهای ۲۸ و ۲۹) و ادبیات پهلوی (مثلاً در دینکرد هفتم، بند ۱۹؛ دادستان مینوی خرد، پرسش ۲۶، بندهای ۲۱ - ۲۳)، و نیز متن پازندِ اثوگمدئیچا (بندهای ۹۱ - ۹۲) و همچنین در کتابهای فارسی، از آن جمله در شاهنامه (ج ۱، ص ۳۷، بیتهای ۲۷ و ۲۸) یاد شده است. در روایات داراب هرمزیار (ج ۱، صص ۳۱۱ - ۳۱۵) روایتی دیگر از تهمورس و جمشید به شعر وجود دارد که در آن تهمورس و جم برادر یکدیگر اند. در شاهنامه می‌آید که بر اثر رهنمونی و هدایت شهرسپِ وزیر، تهمورس به آن مرتبه از عظمت در پارسایی رسید که توانست اهریمن را به بند کِشد و به بارگی گیرد. دیوان از این کردار بر آشفتند و به جنگ او شتافتند. ولی در این نبرد شکست خوردند و ناگزیر گشتند که نوشتن را به شاه بیاموزند. مینوی خرد نیز به

خط آموزی تهمورس از دیوان اشاره می‌نماید. در روایت شاهنامه، تهمورس، با لقب «دیوبَند»، هم اهریمن را «می‌بندد» و هم دیوان ستیزنده را. دیدار جمشید با اهریمن را باید با اسطورهٔ رفتن وی با تن مادی به دوزخ، به منظور بازآوردن آشن‌خردِ ایزدی (پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۷۲ – ۱۷۳؛ روز خرداد، ماه فروردین، بند ۱۰) همانند دانست. نیز شاید ساختن استودان در قطعهٔ «روز خرداد، ماه فروردین» (بند ۱۱) به او منسوب باشد.

زبان این قطعه نمونهٔ بارزی از نثر م. او۲۹ است. در آن، خلاف داستان گرشاسب (ش ۱)، حروف اضافهٔ مضاعف و زائد کمتر به چشم می‌خورد و زبان طبیعی‌تر و عادی‌تر به نظر می‌رسد و با بیان داستان تناسب بیشتری دارد. در ص ۴۵، سطر ۲، یک تکه از متن حذف شده است و آن را باید از جمله دلائلی دانست که فرضیهٔ نگارش م. او۲۹ را در دو مرحله (پیشگفتار، ۱. ۲. ششم) تأیید می‌کند. صفحات ۳۳ و ۳۴ از این پاره نوشتار، پیش از این در صفحات ۲۷ و ۲۸ («اخت جادو»، ش ۲) تکرار و دوباره‌نویسی (پیشگفتار، ۱. ۲. چهارم) شده است که خود مؤیّد همین فرض است.

تهمورس و جمشید[1]

(31//17)(1) andar dēn [ī] weh [ī] mazdyas[nā]n[2], abar ēn ēw[ēn]ag *(p.32)* guft ēstēd kū kē ēk ǰar, ahlaw zartuhšt az ohrmazd [ī] harwisp-āgāh[3] be hampursīd[4] hamānāg būd ēstēd. *(2)* kū zartuhšt uš[5] ohrmazd pursīd kū kē : *ēy dādār kē[6] mēnōg abzōnīg, abar! saxwan čand az tō pursēm īš abāz ān ī[7] man *rāst gōw! kū pad abar pēš [ī] weh-dēn [ī]

۱ ـ متن : تهمورسپ و جمشید (با خط فارسی نازیبا نوشته شده است).

۲ ـ [illegible]

۳ ـ واژه اندکی مخدوش است : [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]؛ شاید aziš.

۶ ـ [illegible] ← [illegible]

۷ ـ [illegible]؛ چنین خوانده شد و نه : abāz ī (= «بازِ»، معادل «به» در فارسی دری)، به قیاس با [illegible] در ص ۲، س ۹ (ش ۱، بند ۲).

mazdyas[nā]n be abestā čē bawēd[1] u abar stāyišn u niyāyiš[2] čē bawēd[1] u[3] abar pad kadām gyāg bawēd[1]?

(3) ohrmazd passox be kard kē : *ēy spitāmān zartuhšt, abar! pad abāg zamānag [ī] xwadāyīh ī J̌amšēd[4] wīhangān[5] kū tā nūn ka zartuhšt be rasīd, az[6] ān zamān kū kē šaš čiš abēr nēk ēdōn dārēd kū īš[7] andar mardōmān pad, ēn šaš čiš be *(p.33 & 27)* [8]wardišnīh kū aziš anāgīh[9] u zyānag [ī] ga[n]nāg mēnōg ēg-iš abēr abāz abar mānēd, aziš mardōm ī hamāg gētīgān pad abēš u apetyārag bawēd.

(4) pas zartuhšt abāg ohrmazd pursīd kū kē[10] : abar pad ān ī šaš čiš [ī] abēr nēk kadām ast? be gōw! *(5)* ohrmazd passox dād[11] kū kē : fradom stāyiš u niyāyiš [ī] abestāg čimī[12] abar būd ēstēd; u dadīgar pad, šaš gāhambār[13] ast;[14] u sedīgar pad myazd būd; [u čahārom] awyānghan[15] ī abar pad dast[16] [ī] hōy[17] be frāz bandīd[18] bawēd; u panǰom abar, gumēz [ī] gāw be dād hēm; u šašom astōdān.

۱ ـ [illegible]؛ شاید b(aw)īd یا yahwūnīd برای būd نیز ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، و.

۲ ـ پرنوشت : و نیایش.

۳ ـ پیش از این واژه، ده واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۴ ـ پرنوشت : جمشید.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible] ← [illegible]

۷ ـ [illegible]؛ شاید (?)aniš .

۸ ـ آنچه از اینجا به بعد تا ص ۳۵، س ۱، آمده، در صص ۲۷ـ۲۸ نیز نوشته شده است.

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ ص ۲۷ : [illegible]

۱۱ ـ ص ۲۷ : [illegible]

۱۲ ـ [illegible]؛ در ص ۲۷، حرف [illegible] دارای سه نقطه بر بالا است : [illegible]

۱۳ ـ [illegible]، ص ۲۷ پرنوشت : گهنبار.

۱۴ ـ ص ۳۳ : [illegible]

۱۵ ـ [illegible]، ص ۲۷ پرنوشت : کستی (املای حرف «ی» شکسته نوشته شده است؛ همچنین نقطه گذاری واژه در دو صفحه عیناً یکسان نیست).

۱۶ ـ [illegible]، ص ۲۷ [illegible]

۱۷ ـ ص ۲۷ : [illegible]

۱۸ ـ [illegible]، احتمالاً از مصدر «بندیدن»؛ شاید ēd ـــ (نگاه کنید به ۱۱/۴۲، بند ۵۱)؛ یا شاید hasalūnīd برای bast.

(6) pas az ān, zartuhšt az ohrmazd pursīd kū : čē rāy pad, gumēz [ī] gāw abar,[1] pad ān zamān be dād ēstēd? az ēn rāy[1] kē tā-šān abar, mardōmān pad drōǰ [ī] nasuš nē abāyēd ōšmurd u nē dēn ī[1] zartuhštī[2] be *(p.28)* abāyēd dāštan kū pad īš gumēz [ī] *(p.34)* gāw andar ān zamān be dād; uš rāz be[3] man gōw kē čē ēw[ēn]ag bawēd.[4]

(7) ohrmazd abāg zartuhšt guft ka : andar dēn čiyōnīh paydāg[5] ast[5] *(8)* ka šāh ī tahmūriz[6] kū tā sīh sāl, andar haft kišwar pad, xwadāyīh be kard u abar, giǰistag ga[n]nāg mēnōg, pad bārag[7] kard[8], tā sīh sāl. *(9)* kū pad har rōz pad abar, sawār šudē, uš pad činwad pul raftē u abāz āwardē;[9] u har zamān, pad wazrag andar be sar abar zadē. *(10)* az ēn ēw[ēn]ag, giǰistag andar band [ī] tahmūriz pad abar sīh sāl griftār šudē; kū az[10] ēn kār abar pad, ahreman [ī] druwand čē-z čārag īš nē yāftē; was ranǰ u dard abar mānīd.[11]

(11) az ān pas, ahreman [ī] druwand abar, čārāg u frēbag az ēn ēw[ēn]ag paydāg be kard kē[12] ēk rōz, giǰistag ga[n]nāg mēnōg abar peš [ī] zan [ī] tahmūriz be rawēd u was ēw[ēn]ag abāg pad hamkārīh u be[13] čarb- *(p.35)* ēbāzīh[14] uš kunēd u drāyēd ahreman ka «tō-z zan ī nēk u

---

۱ ـ ص ۲۷ ندارد.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ ص ۳۴ : [illegible]

۴ ـ [illegible]؛ شاید b(aw)īd یا yahwūnīd برای būd نیز ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، و.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]، ص ۲۸ پرنوشت : تهمورز ؛ احتمالاً از روی قیاس، واژه را «تهمورسپ» (ص۳۱، س ۱۶) می‌پنداشته‌اند و مختصر آن را چنین تلفظ می‌کردند.

۷ ـ ص ۲۸ : [illegible]

۸ ـ [illegible]، به قیاس با ص ۳۸، س ۱ (بند ۲۷)، احتمالاً باید «کردن» خوانده شود، و نه «گرفتن».

۹ ـ [illegible]؛ شاید ـ ǎw (= آمدی)؛ برای احتمالِ قرائت اخیر نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، ب.

۱۰ ـ ص ۲۸ : [illegible]

۱۱ ـ [illegible] (ص ۲۸ روی و خط خورده است) ← [illegible] ؛ احتمالاً از مصدر «مانیدن»؛ شاید mānēd یا katalūnīd برای mānd ← پیشگفتار، ۲.۴. سوم.

۱۲ ـ ص ۲۸ : [illegible]

۱۳ ـ شاید bē برای تأکید باشد : مگر؛ یا «دیگر [آن که] ...».

۱۴ ـ [illegible]؛ املای معمول : [illegible]

xūb, az ēn ēw[ēn]ag andar gēhān be nē wēnēm u nē ašnawēm! *(12)* az tō saxwan-ē[1] pursēm īš abāz ān ī man *rāst gōwē,[2] az ān pas, dō čiš, ēn ēw[ē]nag gerān[3] be tō dahēm kū kē hagriz kas-iz kas, andar har dō, mēnōg u gētīg, u[4] abar nē wēnēd». *(13)* īš zan gōwēd ka «giǰistag! az man purs, az tō *rāst gōwēm!»

(14) pas ahreman [ī] druwand drāyēd kū kē šōy [ī] tō, har rōz abar, man bārag kunadē[5], uš amā rāy andar haft kišwar u gyāg [ī] činwad pul baradē[6] u abar sar abāg, be wazrag [ī] guxrūn-[xwar],[7] pad čē[8] šōn[8] xešm be zanēd kē gēhān az man tārīk ša(wa)d;[9] īš xwad pad azēr(?)[10] gyāg, tars abar nē xwaradē?![11] kū pad az ān kār, ranǰ [ī] gerān[3] abar man be mānad.[12] *(15)* ēn rāy nūn, az pādixšāy rāy be purs ka «tō abar, ahreman [ī] druwand abāg har rōz pad bārag[13] *(p.36)* kardē,[14] uš andar alburz kōf raftē,[15] pad andar ān rāh abar čē-z gyāg tarsē[16] ayāb nē?» *(16)* pas tō ēn[17] rāz abāg man abāz be gōw, uš čiš [ī] gerān[3] abāg tō pad ēn[17] ēw[ē]nag be

---

۱ ـ ب ؛ شاید آ باشد: که.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ شاید زائد باشد.

۵ ـ [illegible]؛ شاید ـ rdyh : kardē.

۶ ـ [illegible]؛ شاید ـ tyh : burdē.

۷ ـ به قیاس با ص ۱۱، س ۱۵ (ش ۱، بند ۴۲)، افزوده شد.

۸ ـ [illegible]؛ ـ š'n برای šōn، با فرض ارزش آوایی [illegible] معادل [illegible] (= ō)؛ شاید čenān باشد یا čiyōn.

۹ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ احتمالاً ـ ad برای ša(wa)d (تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۸۷، ش ۵، ۶)؛ شاید šud

۱۰ ـ [illegible]؛ احتمالاً azēr ، «زیر، سرازیری و سراشیبی». به تناسب با آگاهی اهریمن از بودن دوزخ در زیر چکاد کوه البرز چنین قرائت شد؛ شاید: abēr (= بسیار) باشد با معنای کنایی و معادل «هیچ و کمتر».

۱۱ ـ [illegible]، احتمالاً ـ adē ؛ شاید: xwardē

۱۲ ـ [illegible] ؛ احتمالاً ـ nad : mānad ؛ شاید : mānd.

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible]؛ شاید kunē ؛ یا griftē.

۱۵ ـ [illegible]؛ شاید rawē.

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible] ← [illegible]

dahēm kē[1] andar haft kišwar, abēr wuzurgtar bawēd ka zanān rāy ǰuwānī(y) u zurwānī(y) paydāgēnēd!.[2] *(17)* u az gōnāgōn čārag ārāst.

(18) az ān pas, zan andar ān rōz, pad gāh,[3] xwarišnē(y)[4] be pēš ī tahmūriz be barēd. *(19)* kū pādixšā abar pad, xwarišnē(y) be xwarēd u may-iz ham[5] xwarēd.[5] *(20)* pas az ān, zan pad, ān saxwan [ī] wad az pādixšā tahmūriz pursīd, kū ān ēw[ē]nag ka[6] ahreman abāg zan guft bawīd[7] u abar, passox sahist.

(21) kū šah ī tahmūriz az ēn rāz ī ahreman [ī] druwand u frēftārīh ī zan [ī] xwēš īš āgā[h]īh nē bawēd,[7] uš tahmūriz abāg, passox dād kē man andar čē-z gyāg az ahreman nē tarsēm *(p.37)* kū kē abar pad činwad pul, har rōz be rawēm u aziš abāz āyēm; *(22)* pad ān zamān andar, ahreman az burzāwandīh [ī] alburz kōf, be sarāzēr[8] [ī][9] zamīg abar ayēd, kū ān zamān, was tēztar bešawēd; awiš andar ān gyāg be abēr tarsēm, *(23)* īš pad ān zamān abar, pad sar-iš[10] wazr be zanēm ka az gyāg, ōštābēh abar nē[11] rawad[12] kū tā abar man gazand u zyān aziš, ahreman [ī] durwand nē rasēd.

(24) kū zan pad ēn[13] ew[ē]nag saxwan az pādixšā be windēd, pas abar

---

۱ - [illegible] ← [illegible]

۲ - [illegible] ← [illegible] ؛ شاید : paydāyēnīd.

۳ - متن : [illegible] ، ـ احتمالاً زائد است؛ شاید ē (= همی) یا آن که واژهٔ xwarišn از متن حذف شده است.

۴ - [illegible] ، احتمالاً ـ برای آـ / ē- ، که زائد و فاقد نقش است، همانند «کارزاری» (ص ۸، س ۱۱)؛ شاید افزایهٔ تلفّظی باشد؛ یا شاید ē- نشانه وحدت و نکره؛ ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم.

۵ - [illegible] : چسبانده بودن [illegible] (= ham) بر سر فعل و اسم در بسیاری از واژه‌های دیگر، در دستنویسهای دیگر هم دیده می‌شود.

۶ - پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۷ - [illegible] ؛ احتمالاً b(aw)īd یا yahwunīd برای būd ؛ شاید: bawēd (گفته باشد).

۸ - [illegible]

۹ - شاید افزودن ī لازم نباشد: sarāzēr zamīg ، یعنی «زمینِ سرازیر و شیب‌دار» ونه «سرازیریِ زمین».

۱۰ - [illegible]

۱۱ - متن: [illegible] ؛ شاید rā به جای rāy ← [illegible]

۱۲ - [illegible] ، احتمالاً wd ـ

۱۳ - [illegible] ← [illegible]

pēš ī ga[n]nāg mēnōg be hamāg drāyēd. *(25)* ahreman [ī] druwand kē[1] ēn saxwan be zan ašnawēd, pad abēr xurram[2] wa[3] š[ā]dmān šawēd. *(26)* pas zan rāy dō čiš be dahēd : ēk pad, daštān [ī] wad u anē pad, kirm[4] [ī] abrīšamī;[5] u rāz-iš gōwēd[6] bawēd.[7]

(27) kū pas az ān ēw[ēn]ag, pādixšā ī tahmūriz, pad ēw[ē]nag [ī] xwēš *(p.38)* abar, ahreman [ī] druwand, be bā[r]ag[8] kunēd u gyāg [ī] činwad pul be rawēd. *(28)* kū az ān gyāg[9] abāz be azēr [ī] zamīg be āyēd, pad[10] andar ān rāh,[11] be pāy ōbast.[12] *(29)* andar ān zamān, šāh ī tahmūriz abar ahreman [ī] druwand wazr[13] was, abāg be zanēd kū tā az ēn gyāg be rawēd. *(30)* pas az ān kār, giǰistag čē-z framānē[14] az pādixša abar nē bur[d][15], čē-z čārag abar nē mānīd. *(31)* pas az ān, giǰistag ga[n]nāg mēnōg xwēš-tan rāy abar be ǰumbānīd kū šāh ī tahmūriz abar, az pušt [ī] ahreman [ī] druwand be ōbast; uš hamān zamān abar pad pādixša be dawīd u zafar[16] be abāz kard, īš be hamān zamān be andar tanwār be

---

۱ - [illegible] ← [illegible]

۲ - [illegible] ، پرنوشت: خرم؛ به لحاظ نقطه روی حرف [illegible] پهلوی، این حرف معادل x (خ) گرفته شد، مانند موارد دیگر.

۳ - [illegible] (= pad) ، احتمالاً واژه، با حذف d ـ و مشابهت تلفّظ p و b ، همانند wa ، حرف عطف عربی، تلفظ می‌شده و در جای آن به کار رفته است؛ بسنجید با ص ۳۹، س ۸ (بند ۳۲) ← پیشگفتار، ۲. ۲.

۴ - [illegible] ، پرنوشت : کرم.

۵ - [illegible] ، احتمالاً ـ که در خط به جای آـ می‌آید، نشانه نسبت است (پیشگفتار، ۲. ۵) و نوعی صفت نسبی می‌سازد.

۶ - [illegible] ، شاید yamlalūnīd برای guft ؛ نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، و.

۷ - [illegible] ؛ شاید yahwūnīd برای būd و یا b(aw)īd . نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۸ - [illegible] ← [illegible]

۹ - [illegible] ← [illegible]

۱۰ - [illegible] ؛ شاید pa به جای pas(?).

۱۱ - [illegible]

۱۲ - [illegible] ، پرنوشت : انداخت؛ شاید dyt' ـ برای ofdēd ؛ فعل به قیاس دیگر موارد از توالی افعال، که آخرین آنها دارای زمان ماضی است، و با توجه زمان «انداخت» ماضی قرائت شد.

۱۳ - [illegible] احتمالاً ـ زائد است؛ شاید ē- نشانهٔ وحدت‌ونکره باشد یا واژک نشانهٔ اضافه.

۱۴ - [illegible] ؛ شاید ē ـ : نشانهٔ وحدت‌ونکره.

۱۵ - [illegible] ، احتمالاً ریشهٔ فعل به جای فعل کامل آمده است؛ یا yablūnn به جای nd ـ برای burd.

۱۶ - [illegible] : W zpl.

ōbārīd; *(32)* wa[1] az ān gyāg ōštābēh abar rāh ī dušox grift u andar ān gyāg, sar-nigūn[2] be ōbast. *(33)* az ān pas, abar ēn rāzag[3] abāg *(p.39)* kas-iz kas-ē rāy, āgāh nē būd ka abar pādixša ī gēhān, īš pad čē ēw[ē]nag dard u ranǰ šawēd.[4]

(34) pas az ān, zamānag čand abar pad, pādixšā ī ǰamšēd [ī] wīhangān andar gēhān pad paydāgīh[5] āmad, uš pādixšā abar haft kišwar be bawēd.[6] *(35)* kū ǰam aziš[7] ān kār pad abēr wastar be ōšmurēd;[8] wa[1] bē-z īš nām, nišān nē windēd u nē har kas-iz[9] āgāhīh be dād hēd.

(36) pas abāg, ǰam gyāg [ī] šahr u rōstāg[10] be rawēd,[11] īš anōmēd abāz āmad.[12] *(37)* was hawlnāk[13] šawēd[14] kū pad, apaydāyīh[15] ī padixša[16] [ī] gēhān kē nāmdār[17] bawēd; u ǰam abar nē dānist kē[18] ān kār giǰistag ga[n]nāg mēnōg, xwad kunēd[19] bawēd.[6]

---

۱ - [illegible]، نگاه کنید به ص ۳۷، یادداشت بند ۲۵.
۲ - [illegible]
۳ - [illegible]
۴ - [illegible]، احتمالاً تصحیف از [illegible] ؛ شاید به جای [illegible] ([illegible] : widardan ، گذشتن؛ فهن، ص ۹۷، شمارهٔ ۶، از درِ ۲۲)؛ یا ← [illegible] (=barēd).
۵ - [illegible]
۶ - [illegible] ؛ شاید b(aw)īd یا yahwūnīd برای būd.
۷ - [illegible] ؛ شاید uš.
۸ - [illegible] ، در این دستنویس بارها ōšmurdan به معنای «غم خوردن، دچار اندوه شدن» به کار رفته است ← پیشگفتار، ۲. ۴. هشتم.
۹ - پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.
۱۰ - [illegible]، پرنوشت : ده.
۱۱ - [illegible] ؛ شاید sagītūnīd برای raft.
۱۲ - [illegible]
۱۳ - [illegible]، پرنوشت : هول‌ناک؛ شاید ـhow ؛ بسنجید با «سهمناک»، یعنی «ترسان» در ۱۳/۶۴ (ش ۸، بند ۲۲).
۱۴ - [illegible] ؛ شاید azlūnīd، یا šud.
۱۵ - [illegible]
۱۶ - [illegible] ← [illegible]
۱۷ - [illegible] احتمالاً : SMd'l.
۱۸ - [illegible] ← [illegible]
۱۹ - [illegible] ؛ شاید kunīd از مصدر «کنیدن» (فرهنگ فارسی)، یا yahwūnīd برای kard.

(38) az ān pas, stāyiš u niyāyiš [ī] yazadān be kard u aziš[1] xwāst kē «az ēn rāz *(p.40)* amā rāy āgāh[2] be kun!» *(39)* az ān pas, srōš ahlaw īš pēš ī ǰamšēd āmad u az ēn rāz be paydāgīh abar kard, aziš[1] āgāh be šawēd[3]. *(40)* pas ǰam az srōš ahlaw abāg, zēn-abzār-ē[4] be xwāst[5] kū tā azēr az tanwār [ī] ga[n]nāg mēnōg, tahmūriz rāy abar, abāz āwarēd.

(41) pas srōš ahlaw uš ǰam guft[6] kē ēn-iz tō rāy gōwēm ka abar pēš ī ahreman [ī] druwand[7] abāg pad, dō kār, was wuzurgtar; u xwaštar aziš[1] čē-z anē nē bawēd; ka ēk mowāǰerih[8] u anē srōd guftan; [u] zanān[9] ī ǰeh.[10] *(42)* kū bē-z nūn īš tō[11] ēn dēw[12] rāy az srōd be xwān kū pas, az srōd, tō pēš āyad.[13] az ān pas īš be gōw ka «*ēy giǰistag ga[n]nāg [mēnōg]! amā abāg tō abar, mowāǰerih be kunēm.» kū az ān kār, was xušnūd[14] be šawad.[15] *(43)* īš ān zamān abāg, *(p.41)* pāymān[16] be [kun] ka «man fradom, kār abāg tō be kunēm u az ān pas, kār ī tō bawēd;» uš ahreman, ēn kār, az tō xušnūd[14] šawēd.[17] *(44)* pas ahreman [ī] druwand rāy sar-nigūn be kun u

---

۱ - [illegible] ؛ شاید uš.
۲ - [illegible]
۳ - [illegible] ؛ شاید ša(wī)d یا azlūnīd برای šud
۴ - [illegible] ؛ شاید ē- نشانهٔ وحدت و نکره نبوده، آـ زائد باشد.
۵ - [illegible]
۶ - [illegible]
۷ - واژه کمی مخدوش است.
۸ - [illegible]، پرنوشت : غلام‌بارگی؛ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.
۹ - [illegible]، احتمالاً حرف ک دارای ارزش آوایی ǰ است؛ شاید zanān-zeh (= زنندهٔ سازِ زهی، مطرب)(؟): سرود همراه با آواز و ساز.
۱۰ - نگاه کنید به یادداشت پیشین.
۱۱ - پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.
۱۲ - [illegible]
۱۳ - [illegible]، احتمالاً ـd ، و نه ـnd
۱۴ - [illegible]، ـ احتمالاً دارای ارزش آوایی x (خ) است.
۱۵ - [illegible]، احتمالاً ـd ، و نه ـnd
۱۶ - [illegible] : پانویس ص ۴۰ دستنویس: [illegible]
۱۷ - [illegible]

abar dast,[1] ǰāmaghā[2] pad[3] frāz bandēd; andar gāh ī giǰistag ga[n]nāg mēnōg be kardag,[4] bē[5] az tanwār, šāh ī tahmūriz rāy, be bērōn āwarēd! *(45)* kū abar zamīg be ōbast u az ān gyāg, tō aziš pad ōštābē(y) be dawēd[6] hē(?),[7] xwad pad abar nēmag [ī] ahreman [ī] druwand abāz nē wēnē;[8] kū kē az ān kār īs āsānī(y) u frāxī(y) [ī] tō be šawēd. *(46)* kū az[9] ēn ēw[ē]nag kē srōš ahlaw [be gōwēd] u az ān gyāg be[10] šawēd.[11]

(47) kū az ān pas, pādixšā ī ǰamšēd be andar rōstāg be rawēd u abar pad burz-ēwāzīh[12] srōd be drāyēd.[13] *(48)* čiyōn srōd az ēn ēw[ē]nag be guft, ka ahreman [ī] druwand uš[14] andar dušox pad abar pēš ī *(p.42)* pādixšā āyēd. *(49)* kū az ān pas, ǰamšēd rāy saxwan-ē kē srōš ahlaw guft bawēd,[15] az ēn ēw[ē]nag pēš ī giǰistag ga[n]nāg mēnōg be drāyēd[13]. *(50)* īš abar, ahreman [ī] druwand pad az ēn kār, was xušnūd šawēd[16] u uš ēn drāyēd ka: «*ēy ǰamšēd [ī] nēk [ī] wīhangān! kū abar ēn[17] kār, tō rāy gōwēm ka ohrmazd, amahraspandān abāg hamāg yazadān, pad abēr was

---

۱ - [illegible]

۲ - [illegible] ، احتمالاً PPY'h' ، بسنجید با ص ۴۲، س ۱۱ (بند ۴۴).

۳ - [illegible] ، شاید پسواژه باشد یا به جای be پیش فعل؛ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۴ - [illegible] ، احتمالاً dk ـ ؛ شاید kun[ī]dag از مصدر «کنیدن» که معادل کردن است (فرهنگ فارسی).

۵ - [illegible] ؛ شاید پیش‌فعل یا زائد باشد.

۶ - [illegible]

۷ - [illegible] ، این ترکیب فعلی در زبان پهلوی ناعادی است ؛ نیز نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۸ - [illegible] ، t ـ قلم گرفته شده است؛ شاید [illegible] با [illegible] صرف همانند داشته باشند : wēnē ، dawē با ē- پایانی بلند؛ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۹ - [illegible] ؛ شاید ← [illegible]

۱۰ - [illegible] ← [illegible]

۱۱ - [illegible] ؛ شاید ša(wī)d ، یا azlūnīd برای šud

۱۲ - [illegible] ← [illegible]

۱۳ - [illegible] ؛ آمدن فعل drāyīdan برای فاعلی چون «جمشید» بعداً هم در قطعهٔ «شمارهٔ امشاسفندان در دین» (ش ۴) دیده می‌شود ← پیشگفتار، ۲. ۴. هشتم.

۱۴ - [illegible] ؛ شاید aziš.

۱۵ - [illegible] ؛ شاید b(aw)īd یا yahwūnīd برای būd.

۱۶ - [illegible] ← [illegible]

۱۷ - [illegible] ، ـ احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

xušnūdī(y)[1] u rāmišnī(y);[2] az ēn kār wuzurg anē nē bawēd, čē-rāy pad fradom, kār[3] tō abar be kunē!»

(51) pas az ān, pādixšā ǰam, pad abar dast, ǰāmag-ē[4] be frāz bandīd[5] būd u andar tanwār ī giǰistag be frāz kunēd[6] u šāh ī tahmūriz rāy az šekam ī dēw pad,[7] abāz āwarēd[8] u abar zamīg ōbast.[9] *(52)* u az ān gyāg pad abar ōštābē(y)[10] pādixšā īš[11] ēw[ē]nag[12] be dawēd[13] kū abar, abāz pad[14] nēmag [ī] dēw[15] nē wēnēd;[16] kū īš pad ahreman [ī] *(p.43)* druwand be abar az pas [ī] ǰam be tēztar dawīd, kū čē sūd nē kard. *(53)* pas andar ān zamān, nizār u agār be bawēd,[17] aziš[18] abāz mānēd[19] u andar dušox, gyāg [ī] tārī[g]īh[20]

---

۱ - [illegible] ، احتمالاً فعل ربطی از جمله حذف شده است؛ شاید این واژه صیغهٔ فعلی باشد از مصدر جعلی xošnūdīdan یا dēnīdan ـ با شناسهٔ ē- باشد : «خشنود کنی»؛ نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۲ - [illegible] ؛ شاید فعل از مصدر جعلی rāmišnīdan یا nēnīdan ـ با شناسهٔ ē- باشد؛ نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۳ - [illegible] ، احتمالاً ـ زائد و افزایهٔ تلفّظی است؛ شاید ē به معنایی مانندِ «همانا، همی، هرآینه» به کار رفته باشد.

۴ - [illegible] ؛ شاید ـ برای نمایش ā ـ پایان زائد و بی‌نقش دستوری در اسم باشد (پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم)؛ شاید تصحیف باشد از [illegible] (hā) ، مانند ص ۴۱، س ۴ (بند ۴۲).

۵ - [illegible] ؛ احتمالاً bandīd از مصدر جعلی «بندیدن»؛ شاید banded būd ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم؛ ۲. ۳. چهارم.

۶ - [illegible] ؛ شاید kunīd ، از مصدر «کنیدن» (فرهنگ فارسی)، یا obīdunīd برای kard.

۷ - [illegible] ؛ شاید برای be پیش‌فعل.

۸ - [illegible] ← [illegible] ؛ شاید āwarīd.

۹ - [illegible] ؛ شاید napalūndēd برای ofdēd به جای tēd ـ

۱۰ - [illegible] ؛ شاید yd ـ (= ōštābēd ، شتابد) از مصدر جعلی «شتابیدن».

۱۱ - [illegible] ؛ این واژه چنین قرائت شد و نیز واژهٔ بعدی به صورت ēw[ē]nag ، و نه ēk. قرائت ān-iš به قیاس با مواردی که به‌روشنی قرائت īš در آنها تأیید می‌شود (نگاه کنید به پیشگفتار، ۴. ۲. پنجم) اختیار نشد. شاید واژهٔ [illegible] را بتوان ēk قرائت نمود: ēk be dawēd/ ـ dawīd ، که در این صورت ēk ، مانند «یکی» در فارسی دری (یکی اندر آی و شگفتی ببین!)، و در اینجا، برابر خواهد بود با hēb فارسی مانوی و نیز ēw.

۱۲ - نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۱۳ - [illegible] ؛ شاید dawīd.

۱۴ - [illegible] ← [illegible]

۱۵ - [illegible]

۱۶ - [illegible] ؛ شاید hazītūnīd برای dīd.

۱۷ - [illegible] ؛ شاید b(aw)īd یا yahwūnīd برای būd.

←

ast,[1] ān[2] gyāg be ō[3] *sar-nigūn* ōbast.

(54) kū pas az ān, pādixšā ī J̌amšēd abar, pad čand kas-ē, astōdān-iz pad bun kard u šāh ī tahmūriz rāy, uš pad *may*-ē[4] pāk[5] be kunēd[6] abāg ēw[ē]nag, ōy rāy, ka čiyōn srōš ahlaw guftag būd; u ān gyāg, stāyišn u niyāyišn [ī] amahraspandān be kard. *(55)* u pādixšā abar, hamāg mardōm [ī] nēk andar šahr be āmad. *(56)* kū abar az ān rōz, astōdān andar gēhān be payd[ā]gīh āmad, tā īš abar pad zamānag [ī] zartuhšt be bawēd.[7]

(57) kū kē[8] ān pas, dast [ī] šāh ī J̌am abar, pad čand rōz, sadag u pūdag be mānēd u har[9] rōz, dard u ranǰ-oš abzōntar *(p.44)* be bawēd u be-was anāgīh abar hamāg tan be rasēd. *(58)* pas az ān, pādixšā,[10] andar dil [ī] xwēš, pad abēr ōšmurēd, *nā-xušnūd*[11] šawēd u az ēn ēw[ē]nag be drāyēd[12] ka «agar[13] bōy [ī] wad az dast [ī] amā pad anē kas-ē be rasēd, aziš[14] kū tā

→

۱۸ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۱۹ ـ [illegible] ؛ شاید mānīd.

۲۰ ـ [illegible] ← ـ [illegible]، پرنوشت : تاریک؛ شاید tārī ، و [illegible] برای نشان دادن ī باشد (پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم).

۱ ـ [illegible] ؛ شاید āyēd (آید).

۲ ـ کد ؛ شاید ← کدب / کوسد : «جای دیگر» معادل «دوزخ» است؛ نیز نگاه کنید به یادداشت بند ۷، ص ۴ (ش ۱).

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]، این واژه شاید همان باشد که در دستنویس ت‌د۲، ص ۵۱۹، س ۱۶ هم آمده است؛ احتمالاً گونه‌ای برای هزوارش [illegible]، NQB است به معنای «مَغ و شکاف، دره» و حرف [illegible] برای Q آمده است (نگاه کنید به فرهنگ پهلوی ویراستهٔ نیبرگ، ص ۱۱۹، شمارهٔ ۹۸، ص ۳۰، س۱۱، فصل ۳۰ و نیز ص ۳۷، ش ۹۸). شاید هم چیزی همانند vɛm دری زرتشتی باشد در vɛm-e ta?b ؛vɛm-e dašt (= راهِ دست ؛ بابِ طبع)، به معنای «راه و شیوه، بابِ»، نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۵ ـ [illegible]، احتمالاً ← [illegible]؛ شاید pākīhā ، نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۶ ـ [illegible] ؛ شاید obīdūnīd برای kard ، یا kunīd از مصدر کنیدن (فرهنگ فارسی)؛ یا شاید gīrēd یا grift ، نگاه کنید به دو یادداشت پیشین.

۷ ـ [illegible] ؛ شاید b(aw)īd یا yahwūnīd برای būd.

۸ ـ [illegible]، احتمالاً با توجه به سبک نگارش دستنویس همین بهتر است؛ شاید ← [illegible] (= از).

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]، احتمالاً ـn'w به جای ـ'n و [illegible] دارای ارزش آوایی [illegible] (= ā) است.

۱۲ ـ [illegible] ؛ شاید gelāyēd ؛ بسنجید با ص ۴۱، س ۱۶ (بند ۴۷) و یادداشت آن.

۱۳ ـ [illegible] ← [illegible]

←

hamāg tan ī mardōm sadag u pūdag abar hamān zamān be bawēd u bē-z uš[1] bōy, ēk anē mardōm ī gēhān, pad tabāhī(y) šawēd.»

(59) kū pad ēn, abēr ōšmurīd; az ān, gyāg[2] pad,[3] J̌amšēd andar rōstāg be[4] kard u az ramag [ī] mardōmān pad dū[r] šud u was wizand[5] u zyān abar *be* tan mānīd. *(60)* u az ān pas, J̌am andar rōstāg, pad homānāg[6] [ī] a-hōšān, was šēn-mōyī(y)[7] be kard; abar pēš [ī] dādār, pad garzišn guft ka «*ēy harwisp-āgāh[8] ohrmazd, mēnōgān [u] gētīgān xwadā hēd! kā abar ēn ēw[ē]nag, garān[9] wizand[10] az tan ī amā dū[r] be kun!» *(61)* kū az ēn *(p.45)* ēw[ē]nag be drāyīd[11] u andar ān gyāg, azēr [ī] dār be xufsīd[12] pādixšā[13] [ī] gēhān.

(62) kū pas az[14] [ān, gāw-ē az] r[ā]h ī[15] dū[r] abar, andar ān gyāg be frāz āmad. uš abar, pādixšā[16] rāy be wēnēd[17] ka dast abar zamīg pad,[18] ōbast u

→

۱۴ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۱ ـ [illegible]؛ شاید aziš ؛ یا آن‌که املای بهتر در آوانویسی شاید bē-z-oš باشد.

۲ ـ [illegible]، ـ[illegible] شاید زائد باشد.

۳ ـ [illegible]؛ شاید : pa به جای pas (پس).

۴ ـ پس از این واژه، دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۵ ـ [illegible] ← [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible] : šynmwyy به قیاس با ص ۱۶ ، س ۴ (ش ۱، بند ۵۹).

۸ ـ [illegible] ← [illegible]؛ شاید āgāhīh.

۹ ـ یک حرف پیش از این واژه نوشته و قلم گرفته شده است:

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible] ؛ شاید yēd ـ ؛ یا gelāyēd / gelāyīd؛ نیز نگاه کنید به یادداشت بند ۵۸.

۱۲ ـ [illegible]؛ شاید halamūnīd برای xuft ، و یا ~sēd

۱۳ ـ پس از این واژه، چند حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۴ ـ پس از [illegible] نقطه گذاشته شده و گویا چند واژه از متن افتاده است (احتمالاً در دستنوشتهٔ اولیه این واژه‌ها خراب شده بوده است ← پیشگفتار، ۱. ۲. ششم).

۱۵ ـ [illegible]؛ شاید rah ī.

۱۶ ـ واژه کمی مخدوش است : [illegible]

۱۷ ـ [illegible] ؛ شاید hazītūnīd برای dīd.

۱۸ ـ [illegible] ؛ شاید be پیش‌فعل.

dēwān abar, pad hamag, *māliš*[1] be kard hamānāg. *(63)* uš andar ān zamān, pad ōštābē(y), *be* nazdīk [ī] pādixšā abar āmad u az tan ī xwēš, gumēz abar pad dast ī ǰam be abganēd; kū pas gumēz [ī][2] ān[3] gāw pad hamāg dast rēzīd[4] be šawēd.[5]

(64) kū az ān pas, čiyōn ǰam az būšāsp pad hōš andar āmad[6] īš[7] pad čē ēw[ē]ang abar wēnēd ka az ān dast wizand[8] [ī] garān pad kamāstī(y)[9] be mānīd. *(65)* kū pas abar hamāg gyāg[10] wēnēd ka pad, gumēz [ī] gāw abar oftīd[11] bawēd u andar hamān zamān, dast pad pādyābī(y)[12] be bawēd u anāsānīh [ī] hamāg tan be šudag.

(66) kū pad, pādixšā az ēn kār ī mēnōgīh[13] pad abēr *(p.46)* stāyišn u niyāyišn, abāg *yazdān*[14] u amahraspand be[15] kard u ēdōn[16] drāyīd «*ēy harwisp-āgāh ohrmazd! kū pad az ēn ēw[ē]nag kunišn gyān[15] [ī]

---

۱ - [illegible]

۲ - کد؛ شاید ī باشد برای واژک نشانهٔ اضافه : gumēz ī gāw ؛ نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۳ - نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۴ - [illegible] ، احتمالاً ماده ماضی از مصدر جعلی «ریزیدن» است (پیشگفتار، ۲. ۴. سوم؛ نیز نگاه کنید به یادداشت بعدی)؛ شاید rēzēd.

۵ - [illegible] ، احتمالاً فعل کمکی با ماده ماضی از فعل جعلی «ریزیدن» به کار رفته است؛ شاید š(aw)īd ـ مانند b(aw)īd ـ یا azlūnīd برای šud (نگاه کنید به یادداشت پیشین: «ریزد و برود» / «ریخت و رفت»).

۶ - نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۷ - [illegible] ، احتمالاً «آمدش» (همراه با واژهٔ پیشین)؛ شاید : āmad ān-iš(?) ← پیشگفتار، ۴. ۲. پنجم.

۸ - [illegible] ، احتمالاً ← [illegible] ؛ شاید صورتی برای واژهٔ šud در زبان دری زرتشتی است در جملهٔ !šed-o-šud e bīh یا šud e bda به معنای «بیمار و لهیده شوی!» و «خرد و لهیده شده است». در جمله دوم، واژه که مبهم نیز هست، بر نوعی بیماری اطلاق می‌شده که با خرد و لهیده شدن اندامهای بدن ارتباط داشته است.

۹ - [illegible] ، مکتزی kamistīh (pad)، دری زرتشتی : kamasi (=کمبود و کسر).

۱۰ - [illegible] ، ـــ احتمالاً زائد و افزایه تلفظی است.

۱۱ - [illegible] ؛ شاید ēd‌ـ ؛ ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم.

۱۲ - واژه کمی مخدوش است : [illegible]

۱۳ - [illegible] ؛ شاید mēnōgī.

۱۴ - [illegible] ، احتمالاً «یزدان» فارسی دری است که قبل از «امشاسپند» آمده است؛ شاید yazadān.

۱۵ - پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۶ - [illegible]

gēhānīgān dād hēd; tā-š az ān[1] rōz abar, gēhān amarg u abēš u azarwān[2] be rawēd!»

(67) u az ān pas, srōš ahlaw pēš ī ǰamšēd be āma[d][3] u saxwan-ē čand az ēn ēw[ē]nag be[1] guft ka «*ēy ǰam ī nēk[4] [ī] wīhangān! ka ēn kunišn kār, pad andar hamāg mardōm ī gēhān be frāz gōw ka čiyōn būšāsp abar be bawēd,[5] pad hamān zamān, gumēz [ī] gāw abar, dahān[6] u abāg dast u pāy be šoyēd; kū az ān kār kunišn, aziš[7] pad, giǰistag ga[n]nāg mēnōg, awēšān pad, nizār u agār be *bowad*.»[8]

(68) kū az ēn ēw[ē]nag, srōš ahlaw be ǰam rāy guft kū aziš[7] ǰam be padīrift u mardōmān rāy framānē[9] dād u abar, āgāh be kard ka pad[10] andar[10] har ān zamān az būšāsp *(p.47)* abar be būd, hamān-gāh gumēz [ī] gōspandān — aziš[7] hamāg dām ī wahman — dast u dahān be pādyābī(y) kunēd. *(69)* kū ka ēn kār u kunišn[11] abar az zamānag [ī] zartuhšt [ī] spitāmān [ī] ahlaw-frawahr, was pad paydāgīh, andar gēhān be āmad.

(70) uš ohrmazd guft ka : *ēy zartuhšt! kū kē az ān kār[12] u kunišn,[13] pad fradom, gumēz [ī] gāw be dād hēm ka agārīh ī dēwān ud nizārīh ī dāmān [ī] awēšān be abērtar bawēd,[14] tā dānēnd!

---

۱ - پس از این واژه، دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۲ - [illegible] ، باید صورت گویشی از azarmān باشد (تبدیل m به w).

۳ - [illegible] ، احتمالاً yātūnn به جای ūnd‌ـ برای āmad ، یا بُن مضارع به جای فعل ماضی.

۴ - [illegible] ← [illegible]

۵ - [illegible] ؛ شاید šawēd : بشوید.

۶ - [illegible] ← [illegible]

۷ - [illegible] ؛ شاید uš.

۸ - [illegible] ، احتمالاً wd‌ـ ؛ شاید bawēnd یا bawēd یا būd.

۹ - [illegible] ، ī(h)‌ـ / ē(y) آن زائد است و نقش دستوری ندارد ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ج.

۱۰ - [illegible] ، احتمالاً ← [illegible] ؛ شاید تصحیف از [illegible] / [illegible] و [illegible] پرنوشت آن بوده و سپس داخل متن شده است (مانند ص ۱۳، س ۹ : ش ۱، بند ۴۸) و یا تصحیف از [illegible] (= awar) به جای abar.

۱۱ - [illegible] ، ـــ احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفظی است.

۱۲ - [illegible] ، ـــ احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۳ - [illegible]

۱۴ - [illegible] ، ظاهراً : [illegible]

(71) pas zartuhšt pursīd kū pad anē[1] čahār čiš ka guft ēstēd, čē rāy? *(72)* ohrmazd passox kard ka az stāyišn u niyāyišn, tā yazadān be ōšmurēd[2] u ēk[3] hamān zamān[4] be rasēd; u az gāhanbār pāydārīh [ī] dāmān u gēhān šawēd; u az myazd nigūnsārīh ī gijistag ga[n]nāg mēnōg; u az awyānghan[5] nēstīh[6] ī dēwān u drōjān būd ēstēd.

(۳) تهمورس و جمشید[۷]

(۱۷/۳۱)(۱) اندر دین بهی مزدیسنان، بر این گونه (ص ۳۲) گفته شده است که یک بار، اشو زرتشت از اورمزدِ همه‌آگاه به همپرسی کردن[۸] همانا بوده است؛ (۲) که زرتشت اورمزد را پرسید که : ای دادار که[۹] مینوی افزونی [هستی] ! چند سخن از تو پرسم، آن را به[۱۰] من راست گوی! که دربارهٔ پیش [از ظهور] دینِ بهی مزدیسنان، به اوستا چه باشد و دربارهٔ ستایش و نیایش چه باشد و به کدام جای [از اوستا] باشد؟

(۳) اورمزد پاسخ بکرد که : ای اسپیتمان زرتشت! به زمانهٔ شاهی جمشیدِ ویهنگان[۱۱] پس تا اکنون که زرتشت [به زمانه] برسید[۱۲]، از آن زمان، پس شش چیز بسیار نیکو

---

۱ ـ کد ب

۲ ـ متن : [Pahlavi] ، احتمالاً هجای ō آغازین در ōšmurēd با حروف ناهزوارشی [Pahlavi] (ʾw) نیز نوشته و بر هزوارش افزوده شده است؛ شاید [Pahlavi] (= ōh) و [Pahlavi] تصحیف است از [Pahlavi] : ōh menēd ، یعنی «منظور دارد و به ذهن آورد و یاد کند».

۳ ـ [Pahlavi] ، به جای ē و به معنای «یکی» معادل hēb است (نگاه کنید به ص ۴۲، یادداشت بند ۵۲).

۴ ـ [Pahlavi] در بالای سطر نوشته شده است.

۵ ـ [Pahlavi]: ʾwyʾnghnʾy ، ـــ ب پایانی احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۶ ـ واژه کمی مخدوش است : [Pahlavi]

۷ ـ متن : تهمورسپ و جمشید (با خط فارسی نازیبا نوشته شده است).

۸ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً مصدر مرخّم است.

۹ ـ متن : از.

۱۰ ـ متن : abaz ān ī (= بازِ، به) : «... از تو پرسمش، بازِ من راست گوی!».

۱۱ ـ این املا در فارسی دری آمده است.

۱۲ ـ «رسیدن» به معنای «زاده شدن در روزگارِ...» است. جملهٔ زِبَرنوشته یعنی «اکنون [در این روزگار که] زرتشت برسید ←

ایدون داشته [و شمرده] شود که اگر در نزد مردمان این شش چیز را (ص ۳۳ و ۲۷) بگشتن[۱] [و گردش و رواج باشد]، پس بواسطهٔ[۲] آن[۲]، بدی و زیان گنامینو آن‌گاه بسیار بازمانَد [و متوقف شود، و] از آن، مردمِ همهٔ گیتیان بی‌رنج و بی‌پتیاره باشد.

(۴) پس زرتشت با اورمزد پرسید که : آن شش چیز بسیار نیکو کدام است؟ بگوی!

(۵) اورمزد پاسخ داد که : نخست ستایش و نیایش با برهان اوستایی[۳] بوده است؛ و دودیگر شش گاهنبار است؛ و سدیگر میزد بود؛ و چهارم کُشتی [است] که بر دست چپ فراز بسته شود؛[۴] و پنجم گمیزِ گاو بدادم؛ و ششم استودان.

(٦) پس از آن، زرتشت از اورمزد پرسید که : چرا [تطهیر با] گمیز گاو بِدان زمان داده [و مقرّر] شده است؟ ازیرا که تا مردمان را دربارهٔ دروج نسوش[۵] نبایست اندیشه کرد [و توجه نمود] و نه دین زرتشتی بباید (ص ۲۸) داشتن که بِدان [دلیل تطهیر با] گمیزِ (ص ۳۴) گاو در آن زمان داده شد؛ راز آن را به من گوی که [بر] چه آیین [و چگونه] باشد!

(۷) اورمزد با زرتشت گفت که : در دین، چگونگی [آن] پیدا است: (۸) که شاه تهمورس[٦] هنگامی که تا سی سال اندر هفت کشور پادشاهی بکرد و گنامینوی گجسته را

[و زاده شد]».

۱ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً از waštan به معنای «گردیدن». شاید هم منظور از آن «دیگرگون شدن و تغیّر و دیگرگونی و فساد یافتن» باشد.

۲ ـ متن : ازش.

۳ ـ [Pahlavi]

۴ ـ مضمون جمله احتمالاً به شیوهٔ بستن کشتی به شکل مایل بر شانهٔ چپ و زیر دست راست اشاره دارد که گاهی به جای بستن آن بر کمر معمول بود. نگارنده این شیوهٔ بستن کشتی را در نزد شادروان کتایون خدارحم رحمت‌آبادی (تقریباً صدساله) دیده است و شادروان فیروزهٔ اتابک (هفتادوپنج ساله) هم با آن آشنایی داشت. در این طرز بستن، کشتی دست‌وپاگیر نیست و بدن را آزار نمی‌دهد و شاید گاهی، در جایی رسم غالب بوده است. نیز شاید تعویذ را هم که باید بر بازوی چپ بست (متن‌های پازند، صص ۱۸۰-۱۸۱) به جای عیویانگهن می‌گرفته یا می‌نامیده‌اند، همانند بندی که بر برسم می‌بندند و به آن عیویانگهن می‌گویند. با اینهمه، قرائت مورد تردید است.

۵ ـ نسوش دیوی است که به هنگام مرگ بر جسد مرده می‌تازد و آن را ناپاک می‌کند. با رعایت آداب پرهیزِ نسا باید دروج نسوش را راند.

۶ ـ این املا در متن، ص ۳۱ ص ۱۶ (عنوان این قطعه) به صورت «تهمورسپ» و نیز در ص ۲۸، س ۴ (پرنوشت) به شکل «تهمورز» آمده است (نگاه کنید به یادداشت آوانویسی).

به بارگی کرد[1] [و بر او سوار شد] تا سی سال؛ (۹) که به هر روز بر او سوار شدی و به چینودپل رفتی و بازآوردی[2] و هر زمان، با گرز بر سر [او] بر زدی. (۱۰) بدین گونه،[3] [گنامینوی] گجسته در بند تهمورس به سی سال گرفتار شدی؛ که از این کار، اهـریمن دروند هیچ چاره[4] نیافتی [و] رنج و درد بسیار بر [او] مانید.

(۱۱) از آن پس، اهریمن دروند چاره و فریب از این گونه پیدا بکرد [و بیاراست] که یک روز، گـنامینوی گـجسته بـر پـیش زن تـهمورس بـرَوَد و بس گـونه همکـاری (= معاضدت) و چرب- (ص ۳۵) آوازی (= چرب‌زبانی) او را کند و گوید اهریمن که «نیز [چون] تو زن نیک و خوب از این گونه در جهان نبینم و نشنوم! (۱۲) از تو سخنی پرسم [اگر] آن را[5] به[6] من راست گویی، از آن پس، دو چیز این‌سان[7] گران[قدر و گرانمایه] به تو دهم که هرگز هیچ‌کسی دیگر در هر دو [جهان]، مینو و گیتی، پس[8] بر [آن گونه] نبیند.» (۱۳) زن او را گوید که «[ای] گجسته! از من بپرس، نزد[9] تو، راست گویم!»

(۱۴) پس اهریمن دروند گوید که «شوی تو هر روز مرا باره (= مرکب) کُنَدی و ما را در هفت کشور و جایگاه چینودپل بَرَدی و بر سر [من] با گرز سخت‌زخمه [و گران‌زخم]، با چه سان[10] خشم بزند که جهان نزد[9] من تاریک شود؛ [آیا] که[11] [حتّی] خود در جای سراشیب[12] [هم] ترس بر نخورَدی (= نترسد)؟! که از آن کار رنج گران بر مـن بمـاند. (۱۵) این را اکنون از[13] پادشاه را[14] بپرس که 'تو [چون] اهریمن دروند را به[15] هـر روز

۱ ـ شاید : گرفت.
۲ ـ شاید : باز آمدی.
۳ ـ متن : از این آیین.
۴ ـ شاید : چاره‌اش.
۵ ـ متن : Īš؛ شاید -Ī، که خود معادل «اگر» است.
۶ ـ متن : بازِ (= به).
۷ ـ متن : این آیین.
۸ ـ احتمالاً u به معنای «پس» به کار رفته است.
۹ ـ متن : از.
۱۰ ـ شاید : چنان.
۱۱ ـ متن ؛Īš؛ احتمالاً معادل «آیا» یا«مگر» و یا شاید «امّا» به کار رفته است(؟)
۱۲ ـ شاید : «اندک جای، هیچ‌کجا»، برابر با abēr gyāg.
۱۳ ـ چنین در متن؛ احتمالاً az ... rāy با هم می‌آید و روی هم رفته یک واژکِ دستوریِ گسسته است.
۱۴ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

←

بارگی [و مرکب] (ص ۳۶) کردی[1] [و بر آن سوار شدی] و [با او] در البرز کوه رفتی،[2] در آن راه بر هیچ جایی ترسی یا نه؟' (۱۶) پس تو این راز با من باز بگوی تا چیزِ گران[قدر و گرانمایه] به تو به این گونه [پرارزش] بدهم که در هفت کشور بس بزرگتر باشد که زنان را جوانی و پیری آشکار کند.» (۱۷) و [اهریمن] از گوناگون [شیوه]، چاره آراست.

(۱۸) از آن پس، زن در آن روز، به گاه [خود]،[3] خورش [و خـوردنی] بـه پـیش تهمورس بَبَرد. (۱۹) که پادشاه خورش [و خوراک] بخورَد و می نیز همراه با [آن] خورَد.[4] (۲۰) پس از آن، زن آن سخن بد را از پادشاه تهمورس پرسید[5] که آن گونه که اهریمن با زن گفته بود؛ و پاسخ خواست.[6]

(۲۱) چون شاه تهمورس را از این رازِ اهریمن دروند و فریفتاری زن خویش آگاهی نباشد، تهمورس به وی پاسخ داد که «من در هیچ جایی از اهریمن نترسم (ص ۳۷) مگر[7] که در چینود پل، [که] هر روز برَوَم و از آن بازآیم؛ (۲۲) در آن زمان [که] اهـریمن از بُرزاوندی [و بلندی] البرز کوه به سرازیر زمین برآید، که آن زمان، بس تیزتر بشود [و تندتر برَوَد] و از او اندر آن جایگاه بسیار ترسم (۲۳) که به آن زمان، بر سرش گرز بزنم که از [آن] جای با شتاب بَر نروَد[8] که تا بر من گزند و زیان از اهریمن دروند نرسد».

(۲۴) چون زن بدین گونه سخن از پادشاه بیابد [و بشنود]، پس بر پیش گنامینو همه را بگوید.[9] (۲۵) اهریمن دروند که این سخن از[10] زن شنوَد، بسیار خرّم و[11] شادمان شود.

→

۱۵ ـ pad حرف‌اضافهٔ مؤخر گرفته شد؛ شاید : به بارگی کند / گیرد...
۱ ـ شاید : کنی.
۲ ـ شاید : رَوی.
۳ ـ متن : pad gāh، احتمالاً این واژه «پگاه» فارسی دری و معنای اصلی آن «به گاه و موقع و زمان خود، سرِ وقت» است؛ شاید واژهٔ «خورش» یک بار نوشته شده است و باید دو بار خوانده شود : به گاه خورش ، خورش را...
۴ ـ متن : «هم خورَد» : احتمالاً «همراه آن خورد».
۵ ـ شاید: «پرسد».
۶ ـ «سهستن» به معنای «خواستن» در زندبهرام‌یشت، بند ۳۹ هم به کار رفته است (زندخورده‌اوستا، صص ۱۳۱ ـ ۱۳۲).
۷ ـ متن : kū kē؛ شاید : ... در هیچ جایی از اهریمن [بیش از آن] نترسم که در...؛ در این صورت kū متمم صفت تفضیلی است.
۸ ـ شاید: بر رَوَد.
۹ ـ شاید be پیش‌فعل نباشد.
۱۰ ـ متن : به.

←

(۲۶) پس زن را دو چیز بدهد : یکی دشتانِ[1] بد و دیگری کرمِ ابریشم و او[2] (= اهریمن) را راز گفته شده باشد.[3]

(۲۷) که پس از آن آیین [و ماجرا]، پادشاه تهمورس به آیین[4] [و شیوهٔ] خـویش،[4] (ص ۳۸) اهریمن دروند را باره کند [و بر او سوار شود] و به جـایگاه چـینودپل بـروَد. (۲۸) چون از آن جای باز به زیر [و سراشیبیِ] زمین بیاید، در[5] آن راه، [اهریمن] بر پای افتاد [و خود را فرو انداخت]. (۲۹) اندر آن زمان، شاه تهمورس بر اهریمن دروند با گرز بسیار بزند که تا از این جای برود. (۳۰) پس از آن کار، گجسته هیچ فرمان از پادشاه بر نَبُرد [و] هیچ چاره بر نمانید. (۳۱) پس از آن، گنامینوی گجستهِ خویشتن را بر بجنبانید که شاه تهمورس از پشتِ اهریمن دروند بیفتاد؛ و همان‌زمان (= فوراً) بر پادشاه بـدوید و دهان اهریمنی[6] [و حلقوم] را باز کرد[7] [و] او را به همان زمان (= فوراً) در تنوار [و تنهٔ خود] بیوبارید [و ببلعید]؛ (۳۲) و[8] از آن جای با شتاب راه دوزخ گرفت و در آن جای سرنگون بیفتاد. (۳۳) از آن پس، بر این راز (ص ۳۹) هیچ‌کسی را آگاهی[9] نبود کـه بـر پادشاه جهان چه آیین [و تا چه اندازه] درد و رنج روَد.

(۳۴) پس از آن، به زمانهٔ چند،[10] پادشاه جمشید ویهنگان[11] اندر جهان به پیدایی آمد

→

۱۱ ـ حرف عطف عربی در متن به کار رفته است به صورت ℘ııı و با قرائت wa (=ba, pa).

۱ ـ «دشتان» واژه قدیمی و فارسی زرتشتی برای «حیض» است.

۲ ـ متن : «رازش» ، ـش شاید به «ابریشم» بازگردد : «راز گرفتن و تولید ابریشم»(؟).

۳ ـ شاید : «گفته باشد»؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۴ ـ «به آیین خویش» به معنای «طبق معمول و روش عادی» در این دستنویس به کار رفته است، بسنجیدبا ص ۱۹، س ۲ و ۳ (ش ۱، بند ۷۳).

۵ ـ شاید : «پس در آن راه»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۶ ـ zafar ، زفر دهان اهریمنی و دیوی است.

۷ ـ شاید : بکرد.

۸ ـ احتمالاً wa حرف عطف عربی به کار رفته است.

۹ ـ واژهٔ «آگاه» به معنای «آگاهی» گرفته شد؛ شاید : «هیچ‌کسی آگاه نبود»، که در این فرض، فاعل همراه با «را» به کار رفته است.

۱۰ ـ abar pad ظاهراً حرف‌اضافهٔ مؤخر و مرکب است و «زمانه» به جای «زمان» به کار رفته است؛ شاید : zamānag-ē čand.

۱۱ ـ املای ویهنگان در فارسی دری آمده است.

[و پدیدار گشت] و پادشاه بر هفت کشور بشود. (۳۵) پس جم از آن کار بس سخت‌تر براندیشد [و اندوه برد]؛ و[1] نیز امّا از او نام [و] نشان نیابد و نه هیچ‌کس[2] نیز آگـاهی بداد.[3]

(۳۶) پس جم [به] ناحیهٔ[4] شهر و روستا [به جستجوی تهمورس] برود، اما[5] نومید باز آمد. (۳۷) بسی هولناک (= ترسان و ترسنده)[6] شود که ناپیدایی پادشاه جهان [مبادا] که نامدار[7] [و شهرهٔ] شود [و شهرت یابد]؛ و جم برندانست که آن کار را گنامینوی گجسته، خود کرده باشد.[8]

(۳۸) از آن پس، ستایش و نیایش یزدان بکرد و از او خواست که «از این راز (ص ۴۰) ما را آگاه بکن!» (۳۹) از آن پس، سروش اشو پیش جمشید آمد و این راز را آشکار برکرد [و جم] از آن آگاه بشود.[9] (۴۰) پس جم از سروش اشو زین‌ابـزاری[10] [و سـلاحی] بخواست که تا زیر از تنوار [و تنهٔ] گنامینو، تهمورس را باز آورَد.[11]

(۴۱) پس سروش اشو به جم گفت که «این نیز تو را گویم که بر پیش اهریمن دروند دو کار بس بزرگتر [است] و خوشتر از آن، چیزی دیگر نباشد؛ که یکـی غـلامبارگی و دیگری سرود گفتن [است] و [نیز] زنان بدکاره.[12] (۴۲) پس امّا نیز اکنون تو این دیو را

۱ ـ wa ، حرف عطف عربی در متن به کار رفته است.

۲ ـ متن : هر کسی نیز.

۳ ـ be dād hēd ؛ شاید : «بدادی» یا «بدهد».

۴ ـ متن : جای، جایگاه.

۵ ـ متن : īš ، احتمالاً ـِ آ معادل «امّا» به کار رفته است.

۶ ـ هولناک به معنایی متفاوت از کاربرد امروزی واژه استعمال شده است.

۷ ـ روایات داراب هرمزیار: «که شد ناپدیدار آن نامدار» (ج ۱، ۳۱۳ / ۷)؛ و نیز همانجا، س ۸ :

ز احـوال مـرگ شـه نـامدار   به نزدیک جمشید کـرد آشکـار

۸ ـ kunēd bawēd ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم.

۹ ـ شاید : ... آشکار کردش [و جم از آن راز] آگاه بشود.

۱۰ ـ جـم در دوزخ بـا «رازابـزار» (دیـنکرد مـدن، ۲۹۶/۲۰: rāz-abzār) خـود دیـوان را چـاره مـی‌کند و آنها را می‌زند و آسن‌خرد راباز می‌آورد و آنها را از سلطه داشتن بر مردم باز می‌دارد (پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۷۲ ـ ۱۷۳).

۱۱ ـ شاید : برآورَد.

۱۲ ـ شاید : سرود خواندن با ساز و ساز زهی(؟).

با[1] سرود بخوان که پس، از [آن] سرود پیش تو[2] آید. از آن پس، او را بگوی کـه 'ای گنامینوی گجسته! ما با تو غلامبارگی بکنیم.' که از آن کار بس خشنود بشود. (۴۳) آن زمان با او[3] (ص ۴۱) پیمان بکن که 'من نخست کار با تو بکنم و از آن پس، کارِ تو [انجام] شود؛'[4] و اهریمن [از] این کار، از تو خشنود شود. (۴۴) پس اهریمن دروند را سرنگون بکن و بر دست جامه‌ها (= پارچه‌ها) فراز بندید،[5] در جای [بد][6] گجسته گنامینو بکـرده،[7] بیرون از تنوار [و تنهٔ او]، شاه تهمورس را بیرون بیاورید![8] (۴۵) چون بر زمین بیفتاد، پس،[9] از آن جای، تو از [نزد] او با شتاب باید بِدَوی[10] [و] خود بر نیمه[11] [و سوی] اهریمن دروند بازنبینی[12] [و ننگری]؛ که از آن کار، آسانی و گشایش [زندگانی] تو بشود [و از میان برود].» (۴٦) چون از این سان که سروش اشو [سخن] بگوید، پس،[13] از آن جای بشود [و برود].

(۴۷) که از آن پس، پادشاه جمشید به روستا برود و برآواز بـلند، سرود بگـوید.[14] (۴۸) چون سرود از این گونه بگفت، پس اهریمن دروند از دوزخ به پیش (ص ۴۲) پادشاه آید. (۴۹) که از آن پس، جمشید را[15] سخنی که سروش اشو گفته باشد، از این گونه پیش گنامینوی گجسته بگوید. (۵۰) پس اهریمن دروند از این کار بس خشنود شود و این را

---

۱ ـ متن : از.

۲ ـ احتمالاً tō pēš به معنای «پیش تو، نزد تو» است؛ شاید : از آن سرودِ تو، پیش آید. اشاره است به سرود و «نی» جمشیدی (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۷۹)

۳ ـ abāg ... īš، احتمالاً «با او، باهاش».

۴ ـ «کار شدن» به معنای «انجام و اجرا شدن کار» است و در فارسی شیرازی هنوز به کار می‌رود.

۵ ـ فعل امر دوم شخص جمع به جای مفرد به کار رفته است؛ شاید īd ـ (= بندید از مصدر جعلی «بندیدن» به جای «بستن») معادل «بسته»، همانند «کرده» در همین جمله، باشد (نگاه کنید به یادداشت آن).

۶ ـ متن : «گاه» ؛ شاید «اندرگاه» کنایه از «شکم و مقعد» باشد.

۷ ـ متن احتمالاً be kardag که وجه وصفی است؛ شاید : be kunīdag.

۸ ـ be شاید پیش‌فعل نباشد : «به بیرون آورید» ؛ نیز فعل امر دوم شخص جمع به جای مفرد به کار رفته است .

۹ ـ ظاهراً u به جای «پس» آمده است.

۱۰ ـ be dawēd hē.

۱۱ ـ nēmag به معنای «سوی، جهت» است و عبارتِ «نیمهٔ دیوان و اهریمن» یعنی «سوی و جهت دیوان».

۱۲ ـ کاربرد «دیدن» برای «نگریستن» در این متن باز هم هست.

۱۳ ـ متن : u.

۱۴ ـ فعل drāyīdan (= گفتن اهریمنی) به جای «گفتن» به کار رفته است ← یادداشت آوانویسی.

۱۵ ـ «را» همراه با فاعل به کار رفته است؛ نگاه کنید به ص ۳۹، یادداشت (بند ۳۳).

گوید که «ای جمشید نیک ویهنگان! پس بر ایـن کـار، تـو را گـویم کـه اورمـزد [و] امشاسپندان [را][1] با همه ایزدان بسی سخت خشنودی و [شادی و] رامش [است و][2] از این کار بزرگتر[3] [کاری] دیگر نباشد، چرا [که] نخست کار را تو بر بکنی!»

(۵۱) پس از آن، پادشاه جم بر دست جامه‌ای[4] (= پارچه‌ای) فراز بسته بود[5] و در تنوار [و تنهٔ اهریمن] گجسته فراز بکُند[6] و شاه تهمورس را از شکـم دیـو بـاز آورَد و [تهمورس] بر زمین افتاد. (۵۲) پس،[7] از آن جای با شتاب، پادشاه [بر آن] گونه بدوَد که باز به نیمه[8] [و سوی] دیو نبیند[9] [و ننگرد؛ و] هر چند که اهریمن (ص ۴۳) دروند از پسِ جم تیزتر بدوید،[10] پس هیچ[11] سود نکرد. (۵۳) پس اندر آن زمان، [اهریمن] نزار و بی‌توان بشود [و] از او بازماند [و به او نرسد]؛ و در دوزخ، [آن] جایگاه که تاریکی[12] است، [در] آن جا سرنگون افتاد.

(۵۴) که پس از آن، پادشاهِ جمشید با کسی چند، نیز استودان بـنیاد کـرد[13] و شـاهِ تهمورس را [در] مَغی[14] [و چالهٔ تطهیری] پاک بکُند [و] بآیین [و بر رسم درست]، او را چنان‌که سروش اشو گفته بود، [در استودان نهاد]؛ و [در] آن جای، ستایش و نیایش

---

۱ ـ حذف «را» به معنای «برای» و تخصیص در سمک‌عیار هم دیده می‌شود مثلاً ج ۱، ۲۳/۲۶، ۱۱/۳۶ و ۱۶، ۳/۳۷ و ۱۳، ۱۲/۸۸، ۱۷/۹۲، ۹/۹۷ و ۱۶.

۲ ـ شاید فعل «کُنی» یا «شوند» از جمله حذف شده باشد، و یا فعلهایی از مصدرهای جعلی «خشنودیدن» و «رامشیدن» در اینجا به کار رفته باشد.

۳ ـ احتمالاً صفت مطلق با معنای «صفت تفضیلی» به کار رفته است.

۴ ـ شاید : «جامه» یا «جامه‌ها».

۵ ـ زمان فعل مورد تردید است.

۶ ـ be شاید پیش‌فعل نباشد.

۷ ـ متن : u.

۸ ـ نگاه کنید به ص ۴۱، یادداشت بند ۴۵.

۹ ـ «دیدن» به معنای «نگریستن» باز هم در این متن به کار رفته است.

۱۰ ـ be با فاصله آمده است و شاید پیش‌فعل نباشد.

۱۱ ـ متن : «چه»؛ کاربرد «چه» با معنای «بسیار و هیچ» در این متن دیده می‌شود.

۱۲ ـ پرنوشت : تاریک؛ شاید : [آن] جایگاهِ تاریک ــ [که] هست جای دیگر ــ (=آن را دوزخ می‌گویند)؛ یا : اندر دوزخ [که] جایگاه تاریک [است] ــ جای دیگر ــ ... نیز نگاه کنید به یادداشت بند ۷، ش ۱.

۱۳ ـ مصدر pad bun kardan معادل «بنیاد کردن، پی‌افکندن، آغاز نهادن» به کار رفته است.

۱۴ ـ اگر قرائت may برای [?] درست باشد، اشاره است به چاله‌هایی که برای تطهیر، مثلاً در غسل برشنوم، مورد استفاده بوده است (شایست‌ناشایست، صص ۵۳-۵۴).

امشاسپندان بکرد. (۵۵) و پادشاه [نزد] همهٔ مردم نیک در شهر بیامد. (۵۶) که از آن روز فراز،[1] استودان در جهان به پیدایی آمد تا که به زمانهٔ زرتشت [نیز] بباشد.

(۵۷) که [از] آن پس، دست شاهِ جم به چند روز، فروریخته[2] و پوسیده بمانَد و هر روز، درد و رنج آن افزونتر (ص ۴۴) بشود و بسا آزار [آن] بر همهٔ تن [او] برسد. (۵۸) پس از آن، پادشاه در دل خویش بسیار براندیشد[3] [و اندوه برد و] ناخشنود شـود و از ایـن‌سان بگوید[4] که «اگر بویِ‌بد[5] از دست ما به کسی دیگر برسد [و بیماری سرایت کند]، از آن، [چنان باشد] که تا همهٔ تن مردم فروریخته[2] و پوسیده بر همان زمان (= فوراً) بشود و نیز مگر[6] بوی آن [از] یکی [به] دیگری [از] مردم جهان [سرایت کند و مردم] به تباهی شود [و نابود گردد]».

(۵۹) پس بدین بسیار براندیشید [و اندوهگین شد]؛ از آن [بیم]، جمشید جای [و مقام] در روستا بکرد و از رمهٔ[7] مردمان [و گروه] به دور شد و بس گزند و زیان بر تن [او] مانید.[8] (۶۰) و از آن پس، جم اندر روستا به همانند بیهوشان، بس شیون‌ومویه[9] بکرد [و] بر پیش دادار به گله [و فغان] گفت که «ای همه‌آگاه، اورمزد [که] مینوان و گیتیان را خداییید![10] پس، از این‌سان [و چنین] گزند گران [و] سخت را از تن ما دور بکن!» (۶۱) چون از این (ص ۴۵) آیین [و بدین‌سان سخن] بگفت،[11] پس[12] در آن جای، زیر درخت بخسبید پادشاه جهان.

---

۱ ـ [illegible] (= پس از آن).

۲ ـ متن : sadag.

۳ ـ متن : ōšmurēd ؛ شاید īd‍ـ ← پیشگفتار، ۲. ۴. هشتم.

۴ ـ برای «گفتن» فعل drāyīdan (= گفتن اهریمنی) به کار رفته است؛ شاید : گلایه کند؛← یادداشت پیشین.

۵ ـ «بویِ‌بد» احتمالاً به معنای «بویِ بیماری و واگیری و عامل سرایت بیماری» است که مثلاً در فارسی یزدی و نیز دری زرتشتی به کار می‌رود.

۶ ـ متن : [illegible] (u bēz ، «و بیز»).

۷ ـ «رمهٔ مردم»؛ صفت جم در آثار کهن hu-ramag (= دارندهٔ رمهٔ نیک) است.

۸ ـ شاید : «بمانید» (be که با فاصله آمده، شاید پیش‌فعل باشد).

۹ ـ فارسی زرتشتی : «شین‌موئی»، نگاه کنید به ص ۴، س ۱۲ (ش ۱، بند ۹ و یادداشت آن).

۱۰ ـ فعل جمع برای فاعل مفرد به کار رفته است، به رسم ادب.

۱۱ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی ← پیشگفتار، ۲. ۴. هشتم.

۱۲ ـ متن : u.

(۶۲) که پس از آن،[1] گاوی[1] از[1] راه دور، اندر آن جای فراز بیامد[2] و پادشاه را ببیند[3] [و بنگرد] که دست [او] بر زمین افتاده است[4] و دیوان بر سراسر [آن] مالش (= صدمه و آزار) همانا بکرده‌اند.[5] (۶۳) در[6] آن‌زمان (= فوراً)، با شتاب به نزدیک پادشاه برآمد و از تن خویش گمیز به دست جم بیفکنَد؛ که پس گُمیز آن گـاو بـه سراسر دست ریخـته بشود.[7]

(۶۴) که از آن پس، چون جم از خواب به هوش اندرآمد [و بیدار شد]، به چه[8] آیین [و چگونه] ببیند، که از آن دست گزندِ[9] گران به کمترین [اندازه، باز] بمانید. (۶۵) چون پس بر همه جای[10] [دست خود] بیند[3] [و بنگرد، دریابد] که به [هر جا که] گمیزِ گاو بر [آن] افتاده باشد، پس[11] در همان زمان (= فوراً)، دست پادیاب [و پاکیزه و طاهر] بباشد و ناآسانی [و رنج] همهٔ تن [زائل] بشده.[12]

(۶۶) پس پادشاه از این کار مینویی [و معجزآسا] بسیار (ص ۴۶) ستایش و نیایش به یزدان و امشاسپند بکرد و چنین گفت[13] «ای همه‌آگاه اورمزد! که از این گونه کنش [و کردارها] جانِ جهانیان را داده‌ای [و آفریده‌ای]؛ تا از آن روز فراز،[14] جهان بی‌مرگ و بی‌رنج و بی‌پیری برود[15] [و بشود]!»

---

۱ ـ این سه واژه بر متن افزوده شده است،نگاه کنید به آوانویسی.

۲ ـ be با فاصله پیش‌فعل گرفته شد.

۳ ـ «دیدن» به معنای «نگریستن» به کار رفته است.

۴ ـ متن : ōbast ، زمان فعل با ترجمه متفاوت است.

۵ ـ متن : be kard ، زمان فعل با ترجمه متفاوت است و نیز در متن اصلی فعل مفرد برای فاعل جمع به کار رفته است.

۶ ـ متن : uš ,-u ؛ شاید : «و» در .... یا «پس » در...

۷ ـ شاید : ریزد [و گاو] بشود (= برود)...

۸ ـ «چه» احتمالاً برای تأکید و بیان داستانی است.

۹ ـ شاید : «فروریختگی، هیدگی بدن و جذام».

۱۰ ـ ـِـ‍ی شاید زائد نباشد : ē (= همی، همانا).

۱۱ ـ متن : u.

۱۲ ـ متن : [illegible]

۱۳ ـ نگاه کنید به ص ۴۴، یادداشت بند ۵۸.

۱۴ ـ متن : [illegible]

۱۵ ـ چنین در متن؛ احتمالاً معادل «شود» است؛ احتمال دارد اشاره به شهریاری «بی‌مرگ و بی‌رنج و بی‌پیری» جم باشد یا رستگاری رستاخیزی جهان.

(٦٧) و از آن پس، سروش اشو پیش جمشید بیامد و سخنی چند از این گونه بگفت که «ای جم نیکِ وِیهنگان! پس این کارکُنش (= کردار آیینی و عمل دینی) را در نزد همهٔ مردم جهان فراز بگوی[۱] که چون '[از] بوشاسپ[۲] بر بشوید [و از خواب بیدار گردید]، در همان‌زمان (= فوراً)، گمیز گاو بر دهان [کُنید]، و با [آن] دست و پای را بشوئید'،[۳] که از آن کارکُنش [و کردار آیینی و عمل دینی] و به واسطهٔ آن، گنامینوی گجسته [از] ایشان نزار و بی‌توان بشود».[۴]

(٦٨) چون از این گونه، سروش اشو به[۵] جم را[۵] گفت، پس جم از او بپذیرفت و مردمان را [به آن] فرمان داد و بر [آن] آگاه بکرد که اندر[٦] هر آن زمان [که] از بوشاسپ (= خواب) (ص ۴۷) بر بشد [و بیدار گشت]، همان‌گاه (= فوراً) [با] گمیز گوسفندان[۷] — [یعنی گمیز] از همهٔ آفریدگان بهمن[۸] — دست و دهان را پادیاب [و پاکیزه] کند. (٦٩) که پس این کار و[۹] کنش [و کردار دینی] بر، از زمانهٔ زرتشت اسپیتمان اشوفروهر [و ستوده جان]، بسیار در جهان به پیدایی بیامد [و رواج یافت].

(۷۰) پس[۱۰] اورمزد گفت که : ای زرتشت! پس،[۱۱] از آن [شش] کار و[۹] کنش [و کردار دینی]، برترین را، [به کار بردنِ] گمیز گاو را بدادم [و بیافریدم]، که بی‌توانی دیوان و نزاری آفریدگان ایشان [از آن] بیشتر باشد؛ تا دانند!

---

۱ ـ be پیش از frāz آمده است و پیش‌فعل گرفته شد؛ شاید : گوی.

۲ ـ «بوشاسپ» خواب اهریمنی و دیو خواب بد است، و نیز مطلقِ خواب.

۳ ـ احتمالاً از این جمله واژه‌هایی حذف شده است؛ درباره شستشوی دست و روی و دهان پس از خواب و «راندن دروج نسوش»، نگاه کنید به شایست ناشایست، فصل ۲۰، بندهای ۴و۵.

۴ ـ احتمالاً واژه‌هایی از جمله حذف شده است؛ شاید : گنامینو و آفرینش ایشان ... بشوند؛ یا : گنامینو و آن اهریمنان ... بشوند؛ یا «ازش .. ایشان» برای «از ایشان، ازشان».

۵ ـ «به ... را» باید صورت قدیمی «برای» باشد و در فارسیِ یزدی با فعل «گفتن» حرف اضافهٔ «برای» به کار می‌رود : «برای جم گفت» به جای «به جم گفت».

۶ ـ متن : «به اندر»؛ شاید واژهٔ دیگری باشد (نگاه کنید به یادداشت آوانویسی).

۷ ـ «گوسفند» عنوان کلی برای جانوران سودمند و چهارپایان اهلی است.

۸ ـ «دام» به معنای «آفریده، مخلوق» است و آفریدگان بهمن امشاسپند همهٔ جانداران نیکویند که بهمن، یعنی اندیشهٔ نیک هرمزد، موکّل ایشان است.

۹ ـ حرف عطف شاید زائد باشد.

۱۰ ـ u ، احتمالاً برای نوعی تأکید و معادل «پس» به کار رفته است.

۱۱ ـ kū kē ، برای استیناف ← پیشگفتار، ۲. ۵. چهارم.

(۷۱) پس زرتشت پرسید که : چهار چیز دیگر را که گفته شده است، چرا [آفریدی]؟ (۷۲) اورمزد پاسخ کرد که : از ستایش و نیایش [سود این است که] تا ایزدان را برخوانَد،[۱] پس یکی[۲] (= هرآینه) همان‌زمان (= فوراً) برسد؛ و از گاهنبار پایداری آفریدگان و جهان شود؛ و از میزد نگونساری گنامینوی گجسته؛ و از کُشتی نیستی [و نابودی] دیوان و دروجان، [سود] بوده است.

---

۱ ـ فعل ōšmurdan ، که در این متن احتمالاً با ŏ (کوتاه) به کار رفته است (نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۳. دهم)، به معنای تلاوت و نوعی قرائت اوستا است.

۲ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

(۴) شمارهٔ امشاسپندان در دین
(۴/۵۵ - ۴۸)

زرتشت از هرمزد می‌پرسد که اگر شمارهٔ امشاسپندان هفت است، هفتمین آنان، پس از بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و امرداد، کیست و دربارهٔ این هفتمین به مردم چه بگویم؟ هرمزد پاسخ می‌دهد که ایزد بهرام هفتمین و پیروزگرترین امشاسپند است، زیرا در تازش بزرگ اهریمن بر هستی (ترجمهٔ بندهش، صص ۵۱-۵۴) شش امشاسپند نتوانستند اهریمن را باز رانند و این کار تنها از دست بهرام ایزد برآمد. در فرجامِ هستی نیز هو اهریمن و دیوان را در بند می‌کِشد.

گرچه بهرام ایزد را «درفش‌دار ایزدان» (ترجمهٔ بندهش، ص ۱۱۲) گفته‌اند و نـام او در زند، یعنی ترجمهٔ اوستا به زبان پهلوی، مطلقاً به «پیروزگر» برگردان شده است، نوشته‌های مشهور پهلوی او را تا این پایه بزرگ نمی‌دارند و هفتمین امشاسپند را هرمزد یـا سروش می‌خوانند. ولی همین بزرگی و برتری را که م.او۲۹ برای ایزد بهرام منظور می‌کند، هـم در سنّت زندهٔ امروزی می‌توان دید (پیشگفتار، ۲. ۶) و هم آن که در متنی فارسی چون رسالهٔ علمای اسلام : «... و چون این سه‌هزار سال ... مردم و جهان و دیگر آفرینش‌ها ... موجود شد و دیگر باره آهرمن دروند بجنبید و آسمانرا و کوه را و زمین را سوراخ کرد... در گیتی نود شبان روز جنگ کرد و سپهر بشکست و مینوان بیاری گیتی آمدند و هفت دیو که بتر بودند بگرفتند و بر سپهر بردند و به بند مینوی ببستند و آهرمن هزار درد بر کیومرث نهاد... و پس آهرمن را بگرفتند و هم بدان سوراخ که در دنیا آمده بود با دوزخ بردند و به بند مینو ببستند پس دو فرشته چون اردیبهشت امشاسپند و ورهرام ایزد بموکل وی ایستاده‌انـد...» (روایـات داراب

هرمزیار، ج ۲، ص ۸۲؛ نیز «بنیاد اساطیری حماسه ملّی ایران»، ص ۱۱۴ کتاب). این روایت از تازش اهریمن و پاسداری آتش بهرام از جهان (اردیبهشت نمـاد آتش است و ایـزد بهـرام پشتیبان آن : ترجمهٔ بندهش، ص ۹۱/ سطرهای ۲۹ ـ ۳۰) در برابر او هماهنگ است.

نیز چنین عظمتی با این فرضیهٔ قدیمی که ایزد بهرام را باید صورتی متطوّر از خدای باستانی جنگ و پیروزی در ادوار هندوایرانی دانست (تاریخ کیش زرتشتی، ج ۱، صص ۸۲ ـ ۸۳ و یادداشتهای آن) سازگاری دارد.

کوتاهی بهرام‌یشت، که با اهمّیت و ارزش برتر آن در سنّت زرتشتی نمی‌خواند، شاید ناشی از اصلاحاتی باشد که دین رسمی و حکومتی زمانه آن را در دین کهن و نیایشهای دیرینهٔ آن روا داشته و احیاناً ایزد مهر را بر بهرام برتری داده است. در صورت پذیرفتن این فرض، باید گفت که هنوز ایزد بهرام در نزد گروهی از مردم عادی و یا در سنّت شفاهی و زندهٔ مداوم، پیوسته پایگاه برتر خود را نگاهداری می‌کرده است. بـیگمان آتش بهـرام و چـاره‌بخشی و ارجمندی او خود از موجبات جدّی برای پشتیبانی عظمت ایزد بهرام است.

نثر «شمارهٔ امشاسپندان در دین» نمونهٔ بـارز و روشـن زبـان م. او ۲۹ است و ضـمن دشواری، و شکستگی، نوعی صمیمیت و شیرینی در آن هست، بازنمای باور و گروشی دینی. این قطعه و نیز سه قطعهٔ بعدی در این پژوهش را، که در دسـتنویس م.او۲۹ در دنـباله و پیوسته با یکدیگر نوشته شده‌اند، پروفسور ژان دومناش بررسی و قـرائت کـرده و بـر آن یادداشت نوشته است. تحقیق وی در شکل گرفتن پژوهش حاضر نقش مهمی داشته است.

در دین امشاسفندان چندست[۱]

(48//2)(1) andar dēn guft ēstēd, abestāg gyāg paydāg ka [ēk] ǰār,[2] ahlaw zartuhšt az ohrmazd pursīd kū ka : dādār[3] [ī] harwisp-mēnōg [ī] abzōnīg, abar! saxwan čand az tō pursēm, abāz ān ī man *rāst be gōw kē andar dēn [ī] ohrmazdī[4] u zartuhštī,[4] amahraspandān čand ast? *(2)* kū, čē

---

۱ ـ این عنوان با خط فارسی در سوی چپ سطر اول ص ۴۸ آمده است.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ پس از این واژه، سه حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۴ ـ [illegible]

rāy andar dēn,[1] haft amahraspand kē tō abar gōwē[2] — wa[3] ān haft amahraspandān rāy andar tan u gyān, amā padīr[ift][4] ast[4] — u az ān abāz kū pad dil andar, be ōšmurēm[5] ka amahraspandān[6] šaš be āwarē;[7] u az ān pas kū kē dēn az tō be padīramē[8] u pas andar gētīg be šawēm kū az ān pas, hamāg mardōm ī gētīg kē dēn [ī] ohrmazdī [u] zartuhštī(y) padīrift[ā]rīh[9] be bawēd kū az ān [ī] man pursēd ka amahraspandān, haftom kadām hēd,[10] kū čē ān abāz gōwēm?

(p.49)(3) ohrmazd abāg zartuhšt passox dād ka: *ēy zartuhšt [ī] spitāmān [ī] ahlaw! kē tō az man pursē,[11] kū kē ān pursišn ī tō rāmišnīh ī ohrmazd xwadāy, xwēš be bawēd. *(4)* kū abar, zartuhšt! haftom amahraspandān, wrahrām[12] yazad[12] [ī] pērōzgar [ī] dušman-zadār xwānēd. *(5)* ān rāy *gōbāg[13] gōwēm kē fradom wahman u dadīgar ašawahišt[14] u sedīgar xšahrewar u čahārom[15] spandarmad u panǰom xurdād[16] u šašom amurdād u haftom wrahrām[17] yazad[17].

---

۱ ـ [Pahlavi]؛ ـ‍د احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۲ ـ [Pahlavi]، ظاهراً ـ‍م پایانی قلم گرفته شده است؛ بسنجید با یادداشت ۷.

۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً به صورت ba تلفظ و برای واو عطف عربی آورده شده است؛ شاید pad .

۴ ـ [Pahlavi]، احتمال بُن مضارع فعل است که به جای ماضی به کار رفته است، با [Pahlavi] (ast ، است). شاید باید به [Pahlavi] (padīrift ، پذیرفت) تصحیح شود یا آن که از مصدری جعلی مانند padīristan ساخته شده باشد.

۵ ـ [Pahlavi]

۶ ـ [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]، ظاهراً ـ‍م پایانی قلم گرفته و ـ‍د‍ـ پیش از ـ‍م بعداً افزوده شده است؛ بسنجید با یادداشت ۲.

۸ ـ [Pahlavi]، به علّت وجود علامت اضافی زیر [Pahlavi]، در آوانویسی ē- افزوده شده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. هشتم.

۹ ـ [Pahlavi]

۱۰ ـ [Pahlavi]، قلم گرفتگی دومین دندانه شاید دلیل بر آن باشد که واژه را باید سوم شخص مفرد از مصدر -h و به صورت hēd خواند (این قرائت مبیّن درستی نظر استاد ماهیار نوابی در قرائت [Pahlavi] به صورت hēd است).

۱۱ ـ [Pahlavi]؛ شاید īd- ، یعنی «پرسیدید» به جای «پرسیدی».

۱۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً ← gb''k؛ شاید ← [Pahlavi] (gōwāg).

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ حرف آخر واژه مخدوش است.

۱۶ ـ [Pahlavi]، [Pahlavi] ـ احتمالاً دارای ارزش آوایی x است.

۱۷ ـ [Pahlavi]

(6) pursīd[1] zartuhšt[2] az ohrmazd kū : čē rāy ka[3] haftom amahraspand, wrahrām yazad, az abārīg amahraspandān, kū pad ān [ī] weh[4] u wuzurgtar u ōzōmandtar[5] dārē,[6] ka wrahrām yazad [ī] dušman-zadār, ka andar mēnōg gyāg, tō xwēš xwānēd; kū pad ān[7] rāz be abar az man gōw, ka andar gētīg, mardōmān be gōwēm!

(7) ohrmazd [ī] harwisp-āgāh passox dād ka : zartuhšt [ī] spitāmān [ī] ahlaw! *(p.50)* kū kē ēk bār, giǰistag ga[n]nāg mēnōg andar gēhān be rawēd; was[8] ēw[ēn]ag dard u ranǰ u petyārag andar gēhān be ōbast[9] u anē bārag, kū abar, pad āsmān be raft u andarōn[10] [ī] āsmān, az se-ēk be škanēd. *(8)* kū pas az ān kār, giǰistag [ī] wad-kardār abar abāg, amahraspandān ī mēnōgān kū andar gyāg ī mēnōg be, pad bīmgēntar u *bēšmandtar*[11] u anāsāntar[12](?) be bawēd.

(9) kū pas az ān, hamag yazadān ī mēnōgān abar, pad garzišnī(y) ī[13] ohrmazd guft kē[14] «*ēy[15] harwisp-mēnōg ohrmazd, ka abar mēnōgān [u]

---

۱ ـ [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi]

۳ ـ واژه کمی سیاه شده است.

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]: ظاهراً ـ[Pahlavi]ـ ارزش آوایی -'wn- دارد و در این متن گاهی [Pahlavi] به جای [Pahlavi] می‌آید.

۶ ـ [Pahlavi]؛ شاید ēd- ، شناسهٔ فعل دوم شخص جمع به جای مفرد، به رسم احترام ← پیشگفتار، ۲. ۲. نهم.

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi]

۹ ـ [Pahlavi]؛ شاید oftēd ، بسنجید با یادداشت بند ۱۰؛ شاید : «انداخت»، نگاه کنید به ص ۳۸، س ۴ (ش ۳، بند ۲۸).

۱۰ ـ [Pahlavi]، -ān ظاهراً ارزش آوایی معادل -ōn دارد و این برابری تأییدی است بر معادل بودن ارزش آوایی [Pahlavi] و [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]؛ شاید [Pahlavi]، n'whšnwtl (nā-xušnūdtar، ناخشنودتر) یا [Pahlavi]، n'whštl (nā-xwaštar، ناخوشتر). در دو قرائت اخیر [Pahlavi] ('w) را باید دارای ارزش آوایی ā دانست ← پیشگفتار، ۲. ۳. ششم.

۱۳ ـ [Pahlavi] شاید زائد و افزایهٔ تلفّظی باشد ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ب.

۱۴ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

gētīgān xwadāg[1] hēd![2] ka ān zamān giǰistag ga[n]nāg mēnōg, pad-was ēw[ēn]ag petyārag andar gēhān abar kardan tuwān; pad čē-z kas abar, čārag kardan nē tuwān! *(10)* az ēn rāy kē harwisp-āgāhīh ī tō abar hēd, kū čārag [ī] ān tuwān kardan šāyēd; ka giǰistag ga[n]nāg mēnōg, abāz andar gyāg ī dušox, pad sar-nigūn be oftēd(?)»[3]

(11) kū pas az ān, dādār ohrmazd abar, pad šaš *(p.51)* amahraspandān framūd ka «näčištīg *rā*[4] guft ēstēd ka ašmā amahraspand hēd[5] u anē yazadān ī mēnōgān, wuzurgtar u mahist[6] be abar brēhēnīd[7] ēstēm; kū az ēn rāy kē andar gētīg u mēnōg, pāsbānī(y) ī az ēbgat[8] be kunēd. *(12)* kū kē andar gētīg be šawēd u abar, ga[n]nāg mēnōg pad band kard, be āwarēd.»[9]

(13) kū pad hamān zamān abar, šaš amahraspand[10] andar gētīg be rawēd[11] u ān [ī] ēbgat[12] rāy wasī(h)[13] andar gēhān abar ōšmurēd[14] u nayēd[15] kū pad hagirz, amahraspandān abar, dast *yāftan* nē tuwān.

---

۱ ـ [illegible]

۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۳ ـ [illegible]، احتمالاً napalundēt برای dyt~ : ofdēd به جای oftēd (با ملحوظ داشتن همانندی تلفظ ݦ، د و خنثی شدن تقابل نشانهٔ خطّی این دو واج در این دستنویس (پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، الف)؛ شاید: ōbast.

۴ ـ [illegible]، احتمالاً «را» فارسی دری است ← پیشگفتار، ۴. ۲. سوم؛ ۲. ۴. دوم.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible] ← [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]، با توجه به آمیختگی کاربرد دو فعل «آوردن» و «آمدن» در این دستنویس (پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، الف)، به نظر می‌رسد که در اینجا هم āyēd درست است؛ اما در ص ۵۳، س ۳ (بند ۲۰)، برخلاف همهٔ موازین اساطیری، سخن از «بردن» اهریمن نزد اورمزد است و به این اعتبار، قرائت زبَرنوشته درست است.

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]؛ شاید sagītunīd برای raft.

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ شاید īd~

۱۵ ـ [illegible]؛ شاید īd~

(14) kū pas az ān, har šaš amahraspand abar, abāz ān ī mēnōg pad,[1] šawēd; abar pēš [ī] harwisp-āgāh[2] be ēn drāyēd[3] ka «*ēy mēnōg [ī] abzōnīg, ohrmazd! ka ān a-pāk[4] giǰistag ga[n]nāg rāy, pad wasī(h) abar hamān gyāg be ōšmurēm[5] abar, pad hagriz dast *yāftan* nē tuwān.»

(15) pas harwisp-āgāh abar pad,[1] ōšmurīd *(p.52)* ka ān kār, pad šaš amahraspand nē bawēd! *(16)* agar bē šaš amahraspandān tuwān būdē,[6] kū abar hagriz[7] pad, abāz ān [ī] man passox nē dādē;[8] kū čē rāy ka amahraspand hēd.

(17) kū az ān pas, wrahrām[9] yazad[9] rāy be kāmist abar. *(18)* pad ān zamān, be pēš ī dādār ohrmazd namāz bur[d].[10] *(19)* pad ān zamān, harwisp-āgāh abar, pad wrahrām yazad framānē[11] dād u az ēn ēw[ēn]ag be drāyīd[12] ka «*ēy wrahrām yazad! kū tō rāy kē az fradom rōz abar, pērōzgar be brēhēnīd[13] ēstēm; kū nūn pad, tō kār ī pērōzī(y) be kun! ka abāg šaš amahraspandān, be andar gētīg pad,[14] šawēd u giǰistag ag[n]nāg rāy pad band kardag, be āwarēd.»[15]

(20) kū pas wrahrām yazad abar framānē(y)[16] [ī] dādār, abāg

---

۱ ـ متن : [illegible]، احتمالاً حرف‌اضافهٔ مؤخر و مضاعف است؛ شاید تلفّظ‌نویسی برای [illegible] (be) پیش‌فعل باشد.

۲ ـ [illegible] ← [illegible] (بسنجید با ۱۴/۵۰، بند ۱۰).

۳ ـ واژهٔ «دراییدن»، خلاف قاعده، با معنایی مثبت به کار رفته است ← ص ۴۱، س ۱۶ (ش ۳، بند ۴۷).

۴ ـ [illegible]؛ شاید a-bāk به معنای «ناپاک، گستاخ و ناترس».

۵ ـ واژه کمی مخدوش است : [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]؛ شاید hargiz.

۸ ـ [illegible]

۹ ـ پرنوشت : بهرام یزد.

۱۰ ـ [illegible]، احتمالاً yablūn به جای ūnd~ برای burd.

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ نگاه کنید به ص ۵۱، س ۱۳ (بند ۱۴).

۱۳ ـ [illegible]، نگاه کنید به ص ۵۱، یادداشت بند ۱۱.

۱۴ ـ [illegible]؛ شاید be پیش‌فعل باشد.

۱۵ ـ [illegible]، نگاه کنید به ص ۵۱، یادداشت بند ۱۲.

۱۶ ـ [illegible]، بسنجید با س ۸ (بند ۱۹)؛ نیز ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ب.

šaš amahraspandān andar gētīg āmad; kū pad ayārīh [ī] amahraspandān[1] u pērōzīh [ī] xwēš *(p.53)* abar pad hamān zamān, gijistag ga[n]nāg mēnōg [ī] wad-kardār rāy, pad mēnōgīh, *be* band kardag, abar pēš ī ohrmazd xwadāy bur[d].[2] *(21)* ka az nīdan[3] [ī] ān kār [ī] yazad[4] abar, harwisp-mēnōg[5] *xurram*[6] šudag,[7] pas az ān, ēn ēw[ēn]ag be drāyīd ka «*ēy wrahrām yazad! pad, ān gijstag rāy abar, pad[8] band [ī] drōš, pad mēnōgīh bastag, be bar; kū pad dušox gyāg, [ī] ga[n]nāg mēnōg xwēš ast, kū andar ān gyāg[9] sar-nigūn be bastag, wisp-tārīh ī ān gyāg pad, kard!»[10]

(22) pas wrahrām yazad ga[n]nāg mēnōg rāy andar dušox gyāg [ī] tārīk ast, abar ān,[11] sarnigūn andar dušox be bastag kard; abāz ān,[12] abar pēš ī ohrmazd xwāday[13] rasīd; abar pad ēn ēw[ēn]ag be guft ka «harwisp-mēnōg, ohrmazd! kū ān a-pāk[14] gijistag ga[n]nāg rāy, pad pērōzgarīh ī *framāyiš* ī tō, dādār! andar dušox, pad nigūn-sar, abar band

---

۱ ـ واژه کمی مخدوش است : [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi] ، شاید yablūnn به جای yablūnd برای burd.

۳ ـ [Pahlavi] ، nīdan به معنای «فهمیدن، دریافتن، دانستن» در این متن باز هم به کار رفته است.

۴ ـ پس از این واژه دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۵ ـ به قیاس با ص ۴۸، س ۴ (بند ۱).

۶ ـ [Pahlavi]، [Pahlavi]، با نقطه روی آن، ظاهراً برای x (خ) است؛ واژه کمی مخدوش است : [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً مصدر جعلی نادرستی مثل azlūnīdag برای šudag (پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، و)؛ شاید š(aw)īdag، همانند مادهٔ ماضی b(aw)īd باشد که با حذف هجای ~aw~ (؟) آمده است؛ بسنجید با تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۸۷.

۸ ـ [Pahlavi] بر بالای سطر نوشته شده است.

۹ ـ [Pahlavi] ، [Pahlavi] احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است ؛ شاید ē (= همی).

۱۰ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً kard معادل kardag به کار رفته است (بسنجید با [Pahlavi] ، bastag در سطر پیشین)، شاید ← knt' (kunēd ، بکنید) یا [Pahlavi] (= kun ، بکن)؛ احتمال دیگر نیز آن است که متن آشفتگی داشته و نیازمند تصحیح بیشتر باشد.

۱۱ ـ کد ؛ شاید ī؛ یا abar ān [gyāg].

۱۲ ـ کد ، احتمالاً واژه‌ای نظیر «گاه، زمان» پس از ān محذوف است؛ شاید ī : بازِ به معنای «به»؛ نیز شاید abāz ān [ī] (= بازِ ، به).

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ [Pahlavi] ، نگاه کنید به ص ۵۱، یادداشت بند ۱۴.

pad mēnōgīh be kunēm!»[1]

(23) kū az ēn ēw[ēn]ag pērōzgarīh abar, dādār *(p.54)* ohrmazd ašnawēd,[2] az wrahrām yazad *xurram*, was šadmān šawēd.[3] *(24)* kū uš guft ohrmazd kē tō rāy az rōz ī fradom, pad pērōzgarīh brēhēnīd[4] ēstēm, ka abar ān zamān tō pad, pērōzīh windēd![5] *(25)* kū ka aziš[6] pāsbānīh ī mēnōg u gētīg, be owōn hamānā-t[7] kard, ka īš[8] kār nūn bē, tō amahraspand xwānēm; ka az šaš amahraspandān kārag nē šawēd,[3] kū ān kār uš pad, tō padīrē![9] *(26)* īš[10] ān[10] kār, haftom amahraspand wrahrām yazad [ī] dušman-zadār kū pad abar, xwēš xwānēm, man kē ohrmazd hēm! uš pad owōn homānāg[11] abar, tō, zartuhšt be xwānē;[12] tā dānēd[13] hamāg mardōm ī gētīg!

(27) *ēy spitāmān zartuhšt! kū anē bārag, tō rāy gōwēm ka šnāyišnī(y)[14] [ī] wrahrām yazad pad hamān gyāg-ē[15] andar abestāg u zand guft ēstēd ka pērōzgarīh[16] ī wrahrām yazad az abārīg yazadān, was

---

۱ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً فعل مضارع با معنای ماضی نقلی است : «کرده‌ام، کرده دارم»؛ شاید بُنِ مضارع به جای ماضی به نوشته شده باشد : kardam.

۲ ـ [Pahlavi] ؛ شاید ~īd

۳ ـ [Pahlavi] ؛ شاید azlūnīd' به جای šud یا š(aw)īd

۴ ـ [Pahlavi] ، نگاه کنید به ص ۵۱، یادداشت بند ۱۱.

۵ ـ شاید : windīd.

۶ ـ [Pahlavi] ؛ شاید uš.

۷ ـ [Pahlavi] ؛ شاید [Pahlavi] (hamānāg)، همانا.

۸ ـ [Pahlavi] ؛ شاید āniš : [از] آن کارش (ـ ش ضمیر متصل مفعولی).

۹ ـ [Pahlavi]

۱۰ ـ [Pahlavi] کد ، احتمالاً این کاربرد [Pahlavi] را می‌توان دلیل کافی برای قرائت آن به شکل īš دانست، زیرا که همراه با ān به کار رفته است.

۱۱ ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi]، احتمالاً WNy~ و ـ [Pahlavi] برای ē- به کار رفته است؛ شاید d- شناسه دوم شخص جمع فعل مضارع به نشانه احترام برای صیغهٔ مفرد باشد : xwānēd (= «بخوانید» به جای «بخوان») ← پیشگفتار، ۲. ۲. نهم.

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi] ، شاید [Pahlavi] زائد یا ē معادل «همانا، همی» باشد.

۱۶ ـ در ابتدای واژه حرف [Pahlavi] آمده و قلم گرفته شده است: [Pahlavi]

ōzōmadntar[1] *(p.55)* [brēhēnīd][2] ēstēd. *(28)* pērōzīh ē[3] ān bawēd ka andar ristāxēz, tan [ī] pasēn, giǰistag ga[n]nāg mēnōg rāy, abāg dēwān u drōǰān, pad band be kunēd īš wrahrām yazad kū pad, perōzgar nām dārē![4]

(۴) شمارهٔ امشاسپندان در دین

(۲/۴۸)(۱) در دین گفته شده است [و از] جایی در اوستا[۵] پیدا [است] که یک بار اشو زرتشت از اورمزد پرسید که : [ای] دادار همه مینوی[۶] افزونی! سخن چند از تو پرسم، مرا راست بگوی که در دینِ اورمزدی و زرتشتی، [شمارهٔ] امشاسپندان چند است؟ (۲) که چرا در دین «هفت امشاسپند» که تو برگویی ــ و آن هفت [بودن] امشاسپندان را در تن و جان، ما را پذیرفته است،[۷] ــ و از آن پس، به دل اندر، اندیشه بکنم[۸] [و تأمّل دارم] که [نام] امشاسپندان را شش بیاوری [و برشماری]؛ و از آن پس که دین از تو بپذیرمی و پس در گیتی بشوم، که از آن پس، [در نزد] همهٔ مردم گیتی که دینِ اورمزدی و زرتشتی را پذیرفتاری [و پذیرفتگی] بباشد؛ چون از من پرسد که امشاسپندان را هفتمین کدام است، پس [پاسخ] چه آن [پرسش] را باز گویم؟

(ص ۴۹) (۳) اورمزد با زرتشت پاسخ داد که : ای زرتشت اسپیتمان اشو! [سخنی] که تو از من پرسی،[۹] پس آن پرسش تو، خود[۱۰] [مایهٔ] رامش اورمزد خدای بباشد. (۴) پس

۱ ـ [illegible]، ~[illegible]~ ظاهراً به جای ~[illegible]~ می‌آید و ارزش آوایی لـ برابر است با [illegible] (= ō) .

۲ ـ [illegible] در آغاز ص ۵۵ نیامده، اما در پای ۵۴ نوشته است و به قیاس با ص ۵۲، سطرهای ۱۰-۱۱، درست است. در آغاز ص ۵۵ یک واژهٔ نوشته و قلم‌گرفته‌شده، آمده است.

۳ ـ ب شاید زائد باشد؛ احتمال دیگر : [ōy] ī (= پیروزی او).

۴ ـ [illegible]

۵ ـ متن : «اوستا جای».

۶ ـ ظاهراً دو ترکیب «هروسپ‌آگاه» و «مینویِ افزونی» با آشفتگی ادغام شده است.

۷ ـ شاید : ... در تن و جان ما پذیرفتیم...

۸ ـ متن : ōšmurēm.

۹ ـ شاید : پرسیدی.

←

[ای] زرتشت! هفتم را [از] امشاسپندان، بهرام‌ایزد پیروزگرِ دشمن‌زدار (= نابودکننده و زنندهٔ دشمن) خوانَد. (۵) دربارهٔ آن گواهی[۱] [و گفتار دینی] گویم که [امشاسپند] نخستین بهمن و دودیگر اردیبهشت و سدیگر شهریور و چهارم سپندارمذ و پنجم خرداد و ششم امرداد و هفتم بهرام ایزد [اند].

(۶) پرسید زرتشت از اورمزد که : چرا که امشاسپند هفتم، بهرام‌ایزد، را از دیگر امشاسپندان پس بهتر و بزرگتر و نیرومندتر می‌داری [و می‌شماری]، که بهرام‌ایزد را دشمن‌زدار پس در جایگاه مینو، تو خود خوانی؛[۲] پس آن راز را نزد[۳] من بگوی[۴] تا در گیتی، مردمان را بگویم!

(۷) اورمزدِ همه‌آگاه پاسخ داد که : [ای] زرتشت اسپیتمانِ اشو! (ص ۵۰) پس، یک بار گنامینوی گجسته در جهان برود؛[۵] بس آیین [و بسیار گونه] درد و رنج و پتیاره در جهان بیفتاد[۶] و دیگر باره پس به آسمان برفت[۷] و اندرون آسمان را از سه‌یک (= یک‌سوم) [آن] بشکند. (۸) که پس از آن کار، [از] گجستهٔ بدکردار، امشاسپندانِ مینوان ــ که در جایگاه مینو [باشند] ــ بیمگین‌تر و دردمندتر و ناآسانتر (= ناخوشتر و ناخشنودتر)[۸] بشود.[۹]

(۹) که پس از آن، همهٔ ایزدانِ مینوان با گرزش[۱۰] [و فغان]، اورمزد را گفت[۹] که «ای

→

۱۰ ـ متن : خویش.

۱ ـ شاید : «[به] گویایی»، یعنی «به گفتن و گفتار».

۲ ـ شاید منظور آن است که «دشمن‌زدار» لقب ایزد بهرام است؛ نام او در «زند» به «پیروزگر» ترجمه می‌شود.

۳ ـ متن : از.

۴ ـ be هرچند از فعل فاصله دارد، پیش‌فعل گرفته شد.

۵ ـ این، اشاره است به هجوم اهریمن بر گیتی، در آغاز هزارهٔ هفتم از دوازده‌هزار سال عمر آفرینش؛ نگاه کنید به ترجمهٔ بندهش صص ۵۱ ـ ۵۴.

۶ ـ شاید : «بیفتد» یا «بینداخت».

۷ ـ احتمالاً یعنی : بازگشت.

۸ ـ احتمالاً pad پیش از این سه واژه نوعی نقش ساختن صفت دارد که معنای «بسیار و سخت» به این هر سه می‌دهد.

۹ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع به کار رفته است.

۱۰ ـ garizšn به معنای «گِله و شکایت و خروش»، و نیز «اعتراف و توبه و نُدبه» است. این «گرزش» همانندی دارد با گلایهٔ «روان گاو» به هنگام تازش اهریمن بر هستی (ترجمهٔ بندهش، صص ۵۳ ـ ۵۴).

اورمزد همه مینویی، که بر مینوان و گیتیان خدایید![1] آن زمان که [و در حالی که][2] گنامینوی گجسته بس آیین [و بسیار گونه] پتیاره در جهان، بر کردن [و پدید آوردن] تواند، [آن را] با [یاری] هیچکس چاره کردن نتوان؛ (۱۰) زیرا که همه‌آگاهی تو را هست، پس چارهٔ آن توان کردن شاید؛ که [تا] گنامینوی گجسته باز در جایگاه دوزخ، سرنگون بیفتد!»

(۱۱) که پس از آن، دادار اورمزد به شش (ص ۵۱) امشاسپندان فرمود که «بنامبردگی گفته شده است که شما امشاسپند اید، و [شما را از] دیگر ایزدان مینوان، بزرگتر و مهترین [ساخته‌ام و] آفریده‌ام، که ازیرا که اندر گیتی و مینو، پاسبانی [جهان] از اهریمن بکنید. (۱۲) چونان که در گیتی بشوید [و بروید] و گنامینو را به بند کرده،[3] بیاورید[4].»

(۱۳) پس به همان‌زمان (= فوراً)، شش امشاسپند در گیتی بَرَوَد[5] و از برای اهریمن [وبدی او] بسی در گیتی، براندیشد [و غم خورَد و رنج بَرَد] و دریابد[6] [و بداند] که به هرگز امشاسپندان بر [اهریمن] دست یافتن نتوانند.

(۱۴) که پس از آن، هر شش امشاسپند به[7] مینو [و گرزمان] شود؛[5] بر پیشِ همه‌آگاه به این [سان] گوید[8] که «ای مینوی افزونی، اورمزد! پس آن[9] گجسته گنا[مینو]ی ناپاک را بسی در همان جای (=گیتی) اندیشه بکنیم [و اندوه بریم و رنج کشیم]، به هرگز دست یافتن [بر او] نتوانیم».

(۱۵) پس، همه‌آگاه اندیشه کرد [و اندوهگین شد] (ص ۵۲) که آن کار از شش

---

۱ ـ [illegible]، فعل جمع دوم شخص برای مفرد به کار رفته است، برای حرمت.

۲ ـ ka ān zamān، احتمالاً: «هنگامی آن زمان» یعنی: هنگامی که، در حالی که، در صورتی که، هر چند و با وجود آن که.

۳ ـ متن : kard. نگاه کنید به ص ۵۲، بند ۱۹.

۴ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۵ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۶ ـ «نیدن» به معنای «فهمیدن، دریافتن و دانستن» باز هم در این متن به کار رفته است.

۷ ـ متن : abāz ān ī؛ شاید : «باز (= دوباره) به مینو بروند».

۸ ـ فعلِ drāyīdan که به معنای «گفتن اهریمنی و دیوی» به غلط برای اورمزد به کار رفته است؛ شاید با «درآمدن» معادل «درآمدن و گفتن» همانندسازی شده باشد؛ شاید : گلایه کند؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۹ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۲۱.

امشاسپند برنیاید![1] (۱۶) اگر امّا[2] شش امشاسپندان را توانِ [آن] بودی، پس هرگز[3] مرا[4] [چنین] پاسخ[5] ندادی؛ که چرا که امشاسپند باشد.

(۱۷) که از آن پس، بهرام‌ایزد را بخواست.[6] (۱۸) به آن زمان، [بهرام‌ایزد] به پیش دادار اورمزد نماز برد. (۱۹) به آن زمان، همه‌آگاه به بهرام‌ایزد فرمان داد و از این گونه بگفت[7] که «ای بهرام‌ایزد! که تو را که از روز نخستین، پیروزگر بیافریده‌ام؛ پس اکنون تو کارِ پیروزی [و پیروزمندانه] بکن! که با شش امشاسپندان به گیتی شوید [و بروید] و گنا[مینو]ی گجسته را به بند کرده،[8] بیاورید[9]!»

(۲۰) که پس، بهرام‌ایزد به فرمان دادار، با شش امشاسپندان در گیتی آمد؛ که به یاری امشاسپندان و پیروزی خویش، (ص ۵۳) در همان‌زمان (= در زمان، فوراً)، گنامینوی گجستهٔ بدکردار را به‌مینویی[10] به بند کرده،[8] بر پیش اورمزد خدای بُرد. (۲۱) که از دریافتن [و دانستن] آن کارِ ایزدِ [بهرام، اورمزدِ[11]] همه‌مینویی،[11] خرّم شده؛ پس از آن، [به] این گونه بگفت[12] که «ای بهرام ایزد! آن[13] گجسته را در بندِ مجازات، به‌مینویی[10] بسته،[14] بِبَر؛ که به جایگاه دوزخ، که گنامینو را خویش (= متعلّق) است، پس اندر آن

---

۱ ـ متن : کار نشود.

۲ ـ bē احتمالاً نشانهٔ تأکید است؛ شاید agar bē برابر «مگر» باشد.

۳ ـ شاید : به هرگز.

۴ ـ متن : احتمالاً abāz ān ī برابر «بازِ، به» : «بازِ من»؛ شاید : پس هرگز مرا آن پاسخ بازندادی...

۵ ـ احتمالاً «پاسخ» برابر است با «جواب» در «جواب کردن» فارسی دری و منظور از آن «پاسخ منفی» است.

۶ ـ متن : «کامست» از مصدر «کامستن».

۷ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۱۴.

۸ ـ متن : kardag.

۹ ـ «آوردن» اهریمن به «اَسَرروشنی» و بارگاه دادار اورمزد پنداشتهٔ جدید و ناهمگون و ناسازگار با مفاهیم دینی آثار پهلوی است؛ بسنجید با ص ۵۳، س ۳ دستنویس (بند ۲۰).

۱۰ ـ متن : [illegible]، شاید به معنای «به اعجاز» باشد یا «با ابزاری مینویی و غیرمادّی».

۱۱ ـ اگر «اورمزد» از جمله محذوف نباشد، فاعل فعلِ «گفتن» محذوف است. در این صورت، ترجمه چنین خواهد بود: ... همهٔ مینو (= ایزدان مینوی) خرّم شده ...بگفتند / [اورمزد] بگفت ...

۱۲ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی بند ۱۴.

۱۳ ـ کد، احتمالاً نوعی نشانهٔ تأکیداست؛ شاید ān [ī] و صرفاً دارای نقش دستوری یا سبکی باشد که در ترجمه می‌باید حذف شود.

۱۴ ـ [illegible]

جایگاه[1] سرنگون ببسته،[2] [او را] در[3] همه تاریکی [و ظلمات مطلقِ، که] آن جایگاه [است،] کرده[4] [و افکنده، بدار]!»

(۲۲) پس بهرام ایزد گنامینو را در جایگاه دوزخ، که تاریک است، بر آن [جـای]، سرنگون اندر دوزخ ببسته[5] کرد؛ باز آن[6] [گاه]، بر پیش اورمزد خدایْ رسید [و] بدین گونه بگفت که « [ای] اورمزدِ همه‌مینویی! پس آن گجسته گنا[مینو]یِ ناپاک را، بـه پیروزگریِ فرمایش تو، [ای] دادار! در دوزخ، نگونسار بر بند به‌مینویی[7] بکنم[8] [و بسته بدارم]!»[9]

(۲۳) چون از این گونه پیروزگری را دادار (ص ۵۴) اورمزد شنوَد، از بهرام ایزد خرّم [و] بس شادمان شود. (۲۴) پس اورمزد گفت که «تو را از روز نخست، به پیروزگری [و برای پیروزی ساخته‌ام و] آفریده‌ام، که بر آن زمان [و از آن فراز]، تو پیروزی یابی [و هماره پیروز باشی]![10] (۲۵) که چون از آن [پیروزی ازلی] پاسبانی [و نگاهداری] مینو و گیتی را بدین گونه همانا کردی، پس، از[11] [آن[11]] کار اکنون هر آینه[12] تو را امشاسپند خوانم، زیرا که از شش امشاسپندان [آن] کار[13] نشود[14] [و برنیاید] که آن کار را تو پـذیری!

---

۱ ـ شاید : ... جایگاه همانا...

۲ ـ ܢܣܢ ܢܘܬܢܘ

۳ ـ ܘܘ، احتمالاً حرف‌اضافهٔ موخّر است.

۴ ـ شاید ترجمه چنین باشد : ... ببسته کن ــ [که] همه تاریکی [و ظلمت مطلق] آن جایگاه [است]؛ یا : ... همه تاریکی آن جایگاه را بکرده [و ساخته] است.

۵ ـ be پیش‌فعل گرفته شد، از مصدر فعل مرکب «بسته کردن».

۶ ـ چنین در متن؛ شاید : «بازِ آن» (= به)، یا «بازِ» (= به) یا «باز همانا»؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی بند ۲۲ (ص ۵۳، س ۱۲ متن پهلوی).

۷ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۲۰.

۸ ـ احتمالاً فعل مضارع به معنای «دربند بسته دارم و بسته می‌دارم، در بند نگاه می‌دارم» به کار رفته است؛ شاید فعل ماضی است که در نوشتن به نوعی تصحیف یافته است.

۹ ـ در رسالهٔ علمای اسلام نیز چنین است ← سرنگار.

۱۰ ـ احتمالاً to pērōzīh windēd ، که ضرب‌المثل دعایی است به معنای «باشد که پیروز شوی!» نگاه کنید به مقاله «چند واژه از یادگار زریران».

۱۱ ـ متن : ܟܕܘܫ شاید ān-iš.

۱۲ ـ متن : bē ، احتمالاً نوعی نشانهٔ تأکید است؛ شاید زائد باشد.

۱۳ ـ متن : ܘܣܠܘ ؛ شاید g- پایانی نشانهٔ تعریف است : «آن کار».

۱۴ ـ «شدنِ کار» معادل «انجام شدن و جریان یافتن کار» است و در فارسی شیرازی به کار می‌رود: «کارت نمیشه»، یعنی ←

(۲۶) که [از] آن کار، هفتمین امشاسپند را بهرام‌ایزدِ دشمن‌زدار پس خود[1] خوانم، من که اورمزدم! و او را به همین‌گونه همانا[2] تو [ای] زرتشت [نیز] باشد که بخوانی؛[3] تا داند همهٔ مردم گیتی!

(۲۷) ای اسپیتمان زرتشت! پس دیگر باره، تو را گویم که بزرگداری [و آیینِ نیایشِ] بهرام‌ایزد، در همان جایی، در اوستا و زند گفته شده است که پیروزگری بهرام‌ایـزد از دیگر ایزدان بس نیرومندتر [ساخته و] (ص ۵۵) آفریده شده است. (۲۸) [او را] پیروزی همانا آن باشد که در رستاخیز [و] تن پسین، گجسته گنامینو را با دیوان ودروجان به بند بکندش[4] بهرام‌ایزد، که به پیروزگر نام داراد![5]»

→

«در انجام دادن این کار موّفق نخواهی شد».

۱ ـ متن : خویش.

۲ ـ متن ōwōn homānāg ؛ به نظر می‌رسد که در اینجا نوعی تأکید منظور بوده است که از اختلاط کاربرد و معنای این اصطلاح پهلوی و واژهٔ «همانا» در فارسی دری پدید آمده است ← پیشگفتار، ۲. ۵. پنجم.

۳ ـ احتمالاً xwānē

۴ ـ احتمالاً kunēd īš برای «کُنَدَش» است (پیشگفتار، ۲. ۵؛ ۲. ۲. دهم)؛ شاید : «که او (=آن کار) را» معادل «از آن [کار و کردار]» باشد.

۵ ـ ܘܝܘܒܘܝܕ ؛ شاید : «... بهرام‌ایزد که به [واسطهٔ آن] پیروزگر نام دارد».

(۵) نموداری ایزد بهرام
(۱۴/۵۶ - ۴/۵۵)

ایزد بهرام در ده جلوهٔ خویش، به کالبدِ بادِ تُند، گاوِ نر، اسب سفید، اُشترِ سرمست، گراز تیزدَندان، مردِ پانزده‌سالهٔ روشن، مرغِ وارَغنَه، گوسفندِ نر، بزِ دشتیِ نَر، مرد درخشان با کاردی در دست، نمودار می‌گردد (بهرام‌یشت، کرده‌های ۱ـ۱۰، برابر با بندهای ۲ـ۲۷). در هر یک از این دَه کالبد، به آفرینش هرمزدی آسایش و چیرگی و توانمندی می‌بخشد. این پاره‌نوشتار برگردانی از همین بندهای زِبَرنوشته از بهرام‌یشت است.

روایتی دیگر از آن هم در زندِ بهرام‌یشت (زندِ خرده‌اوستا، صص ۱۲۲–۱۲۸) می‌آید. نموداری ایزد بهرام در م. او۲۹ بسیار کوتاهتر است و با آن اختلافاتی دارد. نیز با آن که زندِبهرام‌یشت خود از تازه‌ترین بخشهای زند است و در آن انحراف سخت از اصل اوستایی و دیگرگونی بسیار در تعابیر و سبک سخن مشاهده می‌گردد، باز هم نسبت به روایت م. او۲۹ جدید به نظر نمی‌رسد. همچنین به نظر نمی‌رسد که برداشتی جدید از آن باشد. تازگی این هر دو روایت از نموداری ایزد بهرام را باید ناشی از توجّه خاص مردم به تجلّی وی و یاری‌بخشی او دانست که مفاهیم و معانی و واژه‌های کهنه را پیوسته نو ساخته و در پی این تازگی، در زبان تعابیر تازه پدید آورده است.

در نگارش، «نموداری ایزد بهرام» دنبالهٔ مطلب پیشین است و از روی همان سطر و از همانجا آغاز می‌گردد که پاره‌نوشتارِ پیش از آن به پایان رسیده است. به همین روال است که این دو را می‌توان از یکدیگر جدا نکرد؛ چنان‌که دومناش چنین کرده است. به علّت این

پیوستگی و تداوم، زبان در هر دو قطعه شباهت دارد، جز این که «نموداری ایزد بهرام» به علت اثر پذیرفتن از متن اصلی اوستا، دشوارتر و سنگین‌تر است.

(55//4)(1) [1]andar abestāg, zand guft ēstēd ka sudōmandtar[2] u xwar-rahōmandtar, andar mēnōg [u] gētīg rawēd[3] ēstēd[3], kū aziš[4] ayārīh ī har dō gēhān be dārēd abar, pad dah kirb awarēd,[5] šawēd; ka andar abestāg ī wrahrām yašt[6], pad nāmčištī[7] *rā*[8] guft ēstēd; kū ān gōwēm ka : *(2)* pad fradom čiyōn wād [ī] nēk kirb, ka andar gēhān, frabīhtar[9] be *kunad.*[10] *(3)* dadīgar čiyōn gāw ī gušnān kirb, īš sar abāg gōš zarrēn-pat[11] hamānāg. *(4)* sedīgar[12] čiyōn asp[13] ī nēk kirp, kū čiyōn pad owōn homānāg ka andar gētīg dīdan-ē[14] hu-šnāyišn[15] nē awarēd. *(5)* čahārom čiyōn uštur[16] kirb

---

۱ ـ این قطعه عنوان ندارد و در دنبالهٔ مطلب قبلی، از میان س ۴ آغاز می‌شود.

۲ ـ [illegible]، [illegible] ظاهراً به جای [illegible] می‌آید و ارزش آوایی [illegible] برابر [illegible] (=ō) است.

۳ ـ [illegible]، احتمالاً نوعی صرف ویژه فعل است (پیشگفتار، ۲. ۵. ششم)؛ شاید sagītūnīd برای raft یا rawīd.

۴ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۵ ـ [illegible]؛ شاید از فعل āwurdan (āwarēd، «بیاورد، بیابد») باشد ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، ب.

۶ ـ واژه خط‌خوردگی دارد.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible] ← [illegible]

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible] برای d- پایانی فارسی است.

۱۱ ـ [illegible]، احتمالاً zlhyn pt (zarrēn / zarhēn pat) : به معنایِ «زرّین موی»؛ «پَت» در فرهنگ فارسی به معنای «پشمِ نرمِ بُنِ موی بُز و کُرک» است و در دیگر زبانهای ایرانی نیز به معنایی نزدیک به «موی» و یا پشم جانوران به کار می‌رود (مثلاً potog و pot در دری زرتشتی به معنای «موی و سرِ موی» و در گویش بختیاری، با ابدال d/t پایانی، به l ، به شکل pal ،به معنای «موی، گیسو» است). برای h زائد در واژه‌ها← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، ج.

۱۲ ـ این واژه بر بالای سطر و بالای [illegible] نوشته شده است.

۱۳ ـ برنوشت : اسپ.

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible]؛ این واژه احتمال دارد اصلاً به huxšnaoθre («به روی زانوهای خوب»، ترجمه پورداود، یشت‌ها، ج ۲، ←

ka abar[1] stūd-kirp.[2] *(6)* panǰom čiyōn āhūg krib ka pad ōštābē(y) dawēd, uš har kas-ē pad pas šawēd, *(p.56)* īš abāz mānēd. *(7)* šašom čiyōn mard kirb ka pānzdah sālag, nadar gētīg be rawēd, owōn[3] homānāg ka ambāzīh,[4] gēhān abar nē bawēd. *(8)* haftom čiyōn way[5] kirb ka burz parwāzīh [ī] xwēš, andar mēnōg u gētīg šawēd; *(9)* u haštom čiyōn mēš kirb, uš[6] dard u ranǰ andar gētīg be[7] nizār kunēd. *(10)* nohom čiyōn buz kirb ka andar gētīg mardōmān,[8] āsānī(y) az bēš, wēš[9] aziš bawēd. *(11)* dahom čiyōn mard [ī] āturnān[10] kirb ka andar gētīg yōšdāsr kunēd, owōn[3] homānāg.

(12) uš guft ohrmazd[11] : *ēy zartuhšt! ka abar pad dah[12] ēw[ē]nag andar

---

→

ص ۱۲۲)، و به تجلّی بهرام در پیکرشتر (بند بعدی) بازگردد. در زندبهرام‌یشت (بند ۱۳، ۱۵/۱۲۵، زندخرده‌اوستا) همین واژهٔ اوستایی به [Pahlavi] (hu-xošnūdtar، دارای خشنودی بهتر) برگردان شده است، با این پرنوشت: «یعنی که [او را] چهرنیکتر [باشد]» (ترجمه زند خرده‌اوستا، ص ۲۳۵)؛ برگردان فارسی آن: «بسیار خوش‌چهر» (بار. ۱۸۲۰).

۱۶ ـ پرنوشت :اشتر.

۱ ـ [Pahlavi] احتمالاً نوعی تاکید است؛ شاید تصحیف و نوعی تلفظ‌نویسی برای abēr (= بسیار، بس) باشد.

۲ ـ [Pahlavi] ؛ شاید: *stwi kirb ؛ اوستا : -stvi. kaofa (بار. ۱۶۰۹، بهرام‌یشت بند ۱۲، «دارای کوهان استوار و سخت»)، زندبهرام‌یشت: [Pahlavi] (stāyišnōmand kirb/kōf، دارای کالبد / کوهان ستودنی، در زند خرده‌اوستا، ص ۱۲۵، سطرهای ۸ و ۹، ترجمهٔ زند خرده‌اوستا، ص ۲۳۴، یادداشت ۱۲). در م.او۲۹ به اعتبار برگردان شدن [Pahlavi] (kōf، kwp، کوهان) به [Pahlavi] (birb، klp، کالبد؛ [Pahlavi] را می‌توان r، [Pahlavi] هم خواند)، این واژه kirb قرائت شد. به نظر می‌رسد با آن که [Pahlavi] برگردانِ خطّی stvi اوستایی است، احتمالاً آن را باید stūd از مصدر stūdan (ستودن) گرفت. شاید: *stwi-kirb، «دارای کالبد و پیکر استوار و محکم» باشد.

۳ ـ [Pahlavi] ؛ قبل از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۴ ـ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi] زائد است ؛ شاید ambāz-ē (= انباز و همتایی)، یا īš ـ

۵ ـ [Pahlavi]؛ به قیاس با تلفظ این واژه ـ که تردیدی در آن نیست ـ واژه [Pahlavi]، که پیوسته به مثابه حرف ندا در م.او۲۹ دیده می‌شود، می‌توان way خواند. ولی قرائت بهتر برای آن ēy است ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۶ ـ [Pahlavi]؛ شاید aziš.

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi]

۹ ـ [Pahlavi] ؛ شاید tā-š.

۱۰ ـ [Pahlavi]، پرنوشت : اتورونان (حرف «[Pahlavi]» را می‌توان «ث»، θ، هم خواند).

۱۱ ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ پرنوشت : ده.

dāmān [ī] ohrmazd be wardēd, pad ēn kār īš hamāg bēš u dard u nizārīh ī mardōmān aziš[1] dū[r] u abāz be[2] kunad![2]

(۵) نموداری ایزد بهرام

(۴/۵۵)(۱) در اوستا [و] زند[۳] گفته شده است که [ایزد بهرام] سودمندتر[۴] و فرهمندتر در مینو [و] گیتی رود[۵] [و تجلّی می‌یابد و گردش می‌کند، تا] که از آن (= رفتار و تجلّی) یاری هر دو جهان بدارد [و بکند]؛ بر ده کالبد آید [و] روَد که اندر اوستای بهرام‌یشت، بنامبردگی را گفته شده است؛ که آن را گویم که : (۲) در نخستین [نموداری و تجلّی]، به کالبدی چون باد نیک [درآید که هر چیز را] که در جهان، فربه‌تر [و بزرگتر و بهتر و نیرومندتر] بکند. (۳) دو دیگر، به کالبدی چون گاوِ گُشن (= نر) که سر [او] با گوش، زرّین‌موی(؟) همانا[باشد]. (۴) سدیگر به کالبدی چون اسبِ نیک، که چنان [باشد] که بدان‌سان همانا پس اندر گیتی دیداری گرامی[۶] [و فرخنده، پدیدار] نیاید. (۵) چهارم، به کالبدی چون اُشتر، که بس ستوده‌پیکر[۷] [باشد]. (۶) پنجم، به کالبدی چون آهو،[۸] که با شتاب دَوَد و هر کسی به دنبال او رَود، (ص ۵۶) از او بازماند [و به او نرسد]. (۷) ششم، به کالبدی چون مرد، که پانزده‌ساله [باشد و] اندر گیتی بروَد (= حرکت کند، باشد)، چنان [باشد] که همانا [او را] انباز[۹] [و همانندی در] جهان بر

---

۱ ـ [Pahlavi]؛ شاید uš.

۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]، احتمالاً ـ3 به جای ـ[Pahlavi] نوشته شده است یا be konad.

۳ ـ واژهٔ «زند» با همین ترتیب، همراه با اوستا، بارها در این متن به کار رفته است ← شایست‌ناشایست، ص ۱۰۷.

۴ ـ «سودمندتر» به معنای سودرساننده‌تر و سودآفرین‌تر آمده است.

۵ ـ rawēd ēstēd، زمان فعل بیگمان مضارع است و نه ماضی نقلی؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۶ ـ متن hu-šnāyišn، احتمالاً «به نیکی گرامی‌داشته‌شده و بزرگ‌داشته، گرامی و فرخنده» یا شاید : «خوشایند و دلپذیر»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۷ ـ شاید : «سترگ‌پیکر» یا *stwi-kirb، یعنی «دارای پیکرِ محکم و استوار» (نگاه کنید به یادداشت آوانویسی).

۸ ـ بهرام‌یشت، بند ۱۵ : گراز.

۹ ـ احتمالاً «انبازی» معادل با «انباز» ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ج.

نباشد. (۸) هفتم، به کالبدی چون مرغ،[۱] که [با] بلند پروازی خویش، اندر مینو و گیتی شود؛ (۹) و هشتم، به کالبدی چون میش[۲] و [در این تجلّی،] درد و رنج را اندر گیتی، نزار [و سبک و کم] کند. (۱۰) نُهم، به کالبدی چون بز، که اندر گیتی مردمان را از آن، آسانی [و رهایی] از رنج، بیش باشد. (۱۱) دهم، به کالبدی، چون مرد روحانی، که در گیتی یوژداسْرْ[۳] [و تطهیر] کند، [تجلّی بهرام‌ایزد] بدان‌سان همانا [باشد].

(۱۲) گفت اورمزد : ای زرتشت! چون ، [ایزد بهرام] بر [این] ده آیین [و شکل] در آفرینش اورمزد بگردد [و گردش کند]، با این کار همهٔ رنج و درد و نزاری مردمان را از آنان[۴] دور و باز [و دفع] بکند!

---

۱ ـ بهرام‌یشت، بند ۱۹ : vāraγna.
۲ ـ «میش» به معنای «گوسفند» است، چه نر باشد و چه ماده.
۳ ـ یوژداسر عمل تطهیر است و شویاندن و دادن غُسل دینی.
۴ ـ متن : ازش.

(۶) استوفرید ایزد بهرام
(۷/۵۷ - ۱۴/۵۶)

برای خشنودی ایزد بهرام چه باید کرد؟ این را زرتشت از هرمزد پرسید و هرمزد پاسخ گفت که با طهارت و یوژداسرگری باید به نیایش پرداخت و آن مراسم و آیینی را برگزار کرد که «هاگ‌پتواسی» نام دارد و همهٔ ابزار نیایش و ستایش ایزدی در آن یزشن و آفرین فراهم می‌گردد و همهٔ آداب دینی به شکل کامل در آن برگزار می‌شود.

در کردهٔ هفتم بهرام‌یشت آمده است که برای بهرام ایزد باید گوسفندی یکرنگ، سفید یا سیاه، قربانی کرد (بند ۵۰). امروزه اُستوفرید و نذر برای ایزدان، و نیز ایزد بهرام، با شکل قربانی کردن و بر آن نیایش خواندن رسم نیست و تنها برای ایزد مهر در جشن مهرگان گوسفند قربانی می‌کنند. ولی البته پس از نذر کردن و برآورده شدن آن نذر، به نام ایزد بهرام و نیز ایزدان دیگر، در محل آتشکده و جایگاه آتش بهرام، یا هر جای مقدس دیگری و یا خانه و جایی مناسب، احتمال دارد به قربانی گوسفند و خیر کردن گوشت آن بپردازند و یا خیراتی دیگر کنند. همچنین خواندن بهرام‌یشت، به مناسبتهای گوناگون، مثلاً به نیّت تندرستی یا توفیق و شادی آرزو شده‌ای، بسیار رواج دارد. امّا نذر و خیراتی که به نام بهرام ایزد، بویژه در روز بهرام و «پای آتش بهرام» و در «درِ مهر» بسیار انجام می‌شود، پختن آش رشته و درست کردن سوزُگ (روغن جوشی، نان سرخ‌شده در روغن) است.

این قطعه در پیوستگی کامل با مطالب پیش و پس از خود آمده است و جز از نظر موضوع، با آنها تفاوتی ندارد. بویژه شاید نتوان آن را از، «نموداری ایزد بهرام» جدا ساخت. زبان آن نیز دارای همان ویژگیهای مورد گفتگو است. همچنین دومناش به آوانویسی و ترجمهٔ این پاره‌نوشتار نیز پرداخته است.

(56//14)(1) [1]pursīd zartuhšt az ohrmazd kē dādār ī gēhān [ī] astōmadān[2] [ī] ahlaw! ka andar gētīg uš wrahrām yazad čē kār kirbag kunamē[3] ka īš ān kār *(p.57)* pad abar xušnūdīh[4] ī wrahrām yazad [ī] dušman-zadār bawēd? *(2)* ohrmazd passox kard ka : *ēy zartuhšt! īš kār kirbag owōn[5] homānāg be kun ka yōšdāsrgarīhā[6] pad zō[h]r[7] abāg ātaxš u barsam[8] abāg ēbyēnghan[9] u jīw[10] — ast kē hamāg patwāsī[11] gōwēd — uš be yaz īš; ān kār kirbag abar pad xušnūdīh ī wrahrām yazad frāy[12] bawēd!

(۶) استوفریدِ ایزد بهرام

(۱۴/۵۹)(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که : [ای] دادار جهان استومندان،[۱۳] [ای] اشو![۱۴] که اندر گیتی، برای بهرام‌ایزد چه کارکرفه[۱۵] کُنَمی که آن کار (ص ۵۷) بر خشنودی

---

۱ ـ این بخش عنوان ندارد و در ادامهٔ مطلب پیشین، از سطر ۱۴ به بعد می‌آید.

۲ ـ [illegible]، ـ [illegible] ـ به جای ـ [illegible] ـ و ارزش [illegible] معادل [illegible] (ō=) است.

۳ ـ [illegible]، ē ـ برای علامت زیر ـ [illegible] افزوده شد ← پیشگفتار، ۲. ۳. هشتم.

۴ ـ [illegible]، [illegible] ـ ظاهراً دارای ارزش آوایی x است.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]: yw[š]d'sklyh'، پرنوشت: یوزداسرگری‌ها (حرف ی شکسته نوشته شده است).

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]: ypyyn'ghn'y، [illegible] ـ آغازین برای ē آغازین و ē دوم بدل از ā و ـ [illegible] پایان ظاهراً زائد است (این واژه در متن‌های مختلف املاهای بسیار متفاوت دارد).

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ «جهان استومندان» مشتمل است بر عالم مادی یا گیتی و نیز عالم معنوی یا جهان مینوان نیک.

۱۴ ـ متن : استومندانِ اشو.

۱۵ ـ کارکرفه یا «کار و کرفه» در اصل به معنای کردارنیک و ثواب است و در نوشته‌های پهلوی چنان به کار می‌رود که معنای آیین و مراسم دینی نیز از آن برمی‌آید.

بهرام‌ایزدِ دشمن‌زدار باشد؟ (۲) اورمزد پاسخ کرد که : ای زرتشت! برای او کارکرفه بدان‌سان بکن که با یوژداسرگری[۱] [و پاکیزگی]، زوهر[۲] با آتش و بَرسَم با عیویاعنگهن[۳] و شیر — هست[۴] که [آن را] «همه‌پَتواسی»[۵] گوید — او(= بهرام‌ایزد) را [چنین] ستایش کن که آن کارکرفه بر خشنودی بهرام‌ایزد بیش باشد!

---

۱ ـ «یوژداسرگری» تطهیر آیینی است.

۲ ـ «زوهر» فدیه و پیشکش است برای آتش یا آب (← شایست‌ناشایست، ص ۴۹) و نیز یزشن و نیایش همراه با زوهر دارای میزان بیشتری از کرفه و ثواب است (فصل شانزدهم، بند ۶ همان کتاب).

۳ ـ عیویاعنگهن هم نام دیگر برای کُشتی، کمربند مقدس دینی زرتشتی، است و هم این نام بر بندی اطلاق می‌شود که با آن دستهٔ برسم (شاخه‌های تقدیس‌شده گیاه در مراسم دینی) را می‌بندند ← شایست‌ناشایست، ص ۱۶۵؛ و نیز صص ۱۹۹-۲۰۰.

۴ ـ «هست» یعنی «می‌گویند که».

۵ ـ «پَتواسی» ظرفِ خاص است که ابزار یزشن، و به اصطلاح «آلات خوان»، در آن نهاده می‌شود و هر یک از آنها آدابی ویژه برای تهیه و کاربرد دارد. «همه‌پتواسی» صورت کامل آن است.

(۷) سه گناه بزرگ

(۱۶/۵۹ - ۸/۵۷)

بزرگترین گناهان، که بر اثر ارتکاب آنها اهریمن روان را پادافراه می‌دهد، یکی چشم بربستن از دیدن حقیقت و دیگر گوش بستن بر شنیدن حقیقت است و سوم کین ورزیدن و ناآشتی. از این سه گناه، آخرین آنها سنگین‌ترین است و از هر کس سرزند، وی تا رستاخیز و تنِ پسین در خویشی و تعلّق اهریمن خواهد ماند.

این پاره‌نوشتار بنوعی تفسیری است بر بند ۴ بهرام‌یشت و به نظر می‌رسد که مناسبت آن با تداوم قطعه‌های پیشین همین باشد. در آنجا می‌آید که ایزد بهرام درهم شکنندهٔ ساستاران و کَویان و کَرپان نیز هست. ریشهٔ گناه کور و کر ماندن از روی دانستگی و عمد به کَویان و کَرپان، روحانیان دیوپرستِ معاصر و معاند زرتشت، می‌رسد. در پـرنوشتِ زنـدِ بـند ۴ بهرام‌یشت می‌آید: «که ساستار آن [باشد] که کارِ دینی (=مراسم و آیین /اصول و باور دینی) را شکند و کَوی و کَرپ آن [باشد] که [در برابر] امور ایزدان کر و کور [است]» (زند خُرده‌اوستا، ۱۲/۱۲۳-۱۳).

زبان این پاره‌نوشتار دشوار و قرائت بسیاری از واژه‌ها و ترکیبات آن تقریبی است و نیاز به تصحیح متن در آن احساس می‌شود. ولی واژه‌هایی نیز در آن به‌کار رفته است که باید آنها را از اصالتی کلاسیک برخوردار دانست. به همهٔ این دلائل است که «سه گناه بزرگ» را باید دارای زبانی دانست متأثّر از گفتار زنده، و آن را باید از پاره‌نوشتارهای اصلی و نگارشی در م.او۲۹ به شمار آورد. این قطعه را هم که از لحاظ جای نگارش پیوسته به پاره‌نوشتارهای پیشین است، دومناش آوانویسی و ترجمه کرده است.

(57//8)(1) [1]pursīd zartuhšt az ohrmazd ka: abar, harwisp-āgāh u harwisp-tuwān hamānāg![2] ka andar gētīg uš petyārag ga[n]nāg mēnōg [ī] wad-kardār īš hamāg dard u ranǰ [u] nizārīh u agarārīh ī ohrmazd dāmān pad-was kard ēstēd, ka mardōmān abar gētīg aziš stō u āhr be mānēd; kū īš pad ān kār abar *gerohmīh[3] [u] dard; čē paydāg be kard az[4] uš[4] mardōmān andar gētīg čē-z čārag kardan nē tuwān?

(2) ohrmazd passox guft kē: *ēy zartuhšt [ī] spitāmān [ī] ahlaw! *(p.58)* ka andar gētīg pad, ēbgat[5] bē se čiš abar, ēn garāntar kard kē mardōm īš ēn kār pad stō mānēd: *(3)* ēk ēn kū čašm[6] bastag ēstēd pad az dīdan, u dadīgar ēn kū gōš bastag ēstēd pad ašnawišn.[7] *(4)* *ēy zartuhšt! aziš[8] har dō, mardōm, be ēn čiš abar, appār[9] dārēm. kū kē fr[eh]-iz-išān(?)[10] abar nē pursēm u anē[11] wināh-ē ka har dō ǰast ēstēd, pādifrāg[12] [ī] ān, ǰud[13] ǰud andar tan [ī] pasēn be mānēd. *(5)* sedīgar, ēn kū

---

۱ ـ این قطعه عنوان ندارد و در دنباله مطلب، قبل‌از آغاز سطر ۸ می‌آید.

۲ ـ [illegible]؛ روشن نیست که آیا hamānāg به hamānā-t تصحیح و حرف k (=g) پایانی آن قلم گرفته شده است و یا برعکس. به قیاس با ص ۶۰، س ۳ (ش ۸، بند ۱) چنین قرائت شد. همچنین شاید «همانا» به عبارت بعدی متعلّق باشد ← پیشگفتار، ۲. ۵. پنجم.

۳ ـ [illegible]، احتمالاً gylhmyh که y نخستین آن برای نوعی e است که در واژهٔ «گُرم» فارسی دری به صورت زائد می‌آید و این نوعی افزایه تلفّظی است که مثلاً در [illegible] (gerān، به جای garān، گران) نیز هست؛ یا شاید هر دو اشتباه خطّی باشد؛ نیز شاید واژه تصحیف باشد از [illegible] (= gerānīh، بسنجید با ص ۵۸، س ۲، بند ۲؛ ص ۵۹، س ۱۱، بند ۷)؛ به معنای «گرانی، سختی، زجر» و یا [illegible] (= gurmīh، «گُرمی»، گُرم با یای زائد پایانی).

۴ ـ [illegible]؛ احتمالاً az-oš / az-uš (= اَزَش، ازآن)، در این صورت «که» از جمله حذف شده است؛ شاید kē uš (= که آن را).

۵ ـ [illegible]

۶ ـ واژه کمی مخدوش است : [illegible]

۷ ـ [illegible]، ـــ احتمالاً زائد است؛ شاید ašnawišnī(h).

۸ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۹ ـ [illegible]؛ قرائت āzār در بافت معنایی مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا هرمزد کسی را آزار نمی‌دهد و آزار دوزخیان از دیوان است. همچنین appār با جمله بعدی بیشتر تناسب دارد.

۱۰ ـ [illegible]، احتمالاً ← [illegible]؛ شاید frēz-išān به معنای «اجبار و اضطرارِ آنان را».

۱۱ ـ [illegible]؛ پرنوشت : و دیگر.

۱۲ ـ واژه کمی مخدوش است : [illegible]

←

mardōm andar ēk abāg did,[1] pad anāštīh[2] u kēn-warzīh u xešmīh u *wēδādīh[3] be rawēd; kū kē pid abāg pus u pus abāg pid u brādar[4] abāg brādar,[4] uš ēk abāg did,[1] pad owōn[5] homānāg be rawēd. kū īš[6] ān[6] kār, zartuhšt, abar! pad, ahreman [ī] druwand abāg dēwān u drōǰan u duš-dānāyān[7] andar gyāg [ī] dušox pad *(p.59)* ham[ē]mālīh[8] u duš-marzīh *be*[9] uš kunēd u abar, was ōzōmandtar u stahmtar u *zēnābandtar[10] abar pad kār ī xwēš be bawēd. *(6)* hamāg dewān u drōǰān rāy, pad ēn kār be, ēdōn abar wināhdārīhā be guft ka ōštābīh u ayārōmandīh, ēk abāg [did] pad ēn kār was be kunēd. kū kē īš čē-z kār ī wināhdārī(y)[11] u tabāhīh[12] andar dāmān [ī] ohrmazd [u] amahraspandān, anē[13] nē bawēd. *(7)* *ēy zartuhšt! pādifrāhag[14] īš ān mardōmān gerāntar[15] kard[16] ēstēd. *(8)* u anē[13] az abestāg gyāg paydāg kū: ēdōn dānēd īš ān kār

←

۱۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً ـ[Pahlavi] زائد است و [Pahlavi] برای [Pahlavi] نوشته شده است.

۱ ـ [Pahlavi] : TWT احتمالاً هزوارشِ قرائت شده برای [Pahlavi] (= did, TWB) است.

۲ ـ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۳ ـ [Pahlavi] : W wyẕ'ʼtyh احتمالاً ـ[Pahlavi] نشانه برای «ذ» است که واجگونه برای d، در بافت میان‌آوایی است : «بیذادی، بیدادی، ظلم‌وجور»؛ و یا تصحیف برای [Pahlavi] ـ است که در آن حرف [Pahlavi]، بد نوشته یا خوانده و استنساخ و کتابت شده است ← [Pahlavi]

۴ ـ [Pahlavi]؛ این واژه در فرهنگ پهلوی (درِ یازدهم) هزوارش گرفته شده و شاید املای ایرانی باشد: brōr برای brār که صورت دیگری است از brād.

۵ ـ [Pahlavi]، بسنجید با ص ۵۶، س ۲ (ش ۵، بند ۷).

۶ ـ [Pahlavi]، این از جمله مواردی است که به نظر می‌رسد تأییدی باشد بر قرائت īš، زیرا īš ān به نظر بهتر می‌آید از ān-iš ān.

۷ ـ [Pahlavi]، نشانه زیر ـ[Pahlavi] را احتمالاً باید دلیل بر قرائت yān ـ دانست ← پیشگفتار، ۲. ۲. ششم.

۸ ـ [Pahlavi]

۹ ـ شاید bē به نشانهٔ تأکید آمده باشد: «مگرش».

۱۰ ـ [Pahlavi]، [Pahlavi] برای w آمده است و ظاهراً b و w معادل یکدیگر نگارش یافته‌اند ← پیشگفتار، ۲. ۳. سوم.

۱۱ ـ [Pahlavi]، بسنجید با شایست‌ناشایست، فصل دهم، بند ۳۰ (ص ۱۳۲).

۱۲ ـ [Pahlavi]، ظاهراً ـ [Pahlavi] ـ تصحیف است برای ـ [Pahlavi] و یا نیز [Pahlavi] اوستایی : h.

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi]، gy~ .

۱۶ ـ [Pahlavi]، احتمالاً ← [Pahlavi]

[ī] wihāhdārī(y)[1] be[2] har kas griftan abāyēd uš tā ristāxēz, tan [ī] pasēn, pad xwēšīh ī giǰistag ga[n]nāg mēnōg be dašt[3] hamānāg!

(۷) سه گناه بزرگ

(۸/۵۷)(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که : [ای] همانا همه‌آگاه و همه‌توان! چون اندرگیتی، گنامینویِ پتیارهٔ بدکردار، پس همه [گونه] درد و رنج و نزاری و بی‌توانی برای مخلوقات اورمزد بسی را [خلق] کرده است، که مردمان بر گیتی از آن ستوه و درمانده بمانَد[۴] [و بیچاره شود] که بدان کار بر گُرم[۵] [و اندوه] و درد [باشد]؛ چه [پتیاره و گناه] پیدا بکرد [و پدید آورد که] از آن مردمان در گیتی هیچ[۶] چاره کردن نتوانند؟

(۲) اورمزد پاسخ گفت که: ای زرتشتِ اسپیتمانِ اشو! (ص ۵۸) پس در گیتی، اهریمن سه چیز را مگر[۷] بر این [گونه] گرانتر [خلق] کرد که مردم بدین کارش به ستوه بماند؛ (۳) یکی این که چشم بسته باشد از دیدن، و دو دیگر این که گوش بسته باشد در شنیدن. (۴) ای زرتشت! از [این] هر دو، مردم را بدین چیز [و گناه از خود] دور دارم، چنان‌که بیش بر تُپُرسَمِشان و هر گناهی دیگر [جز این] که [از] هر دو [گناهکار] جَسته [و سر زده] باشد، پادافراه آن، جداجدا [و هر یک به تنهایی] در تنِ‌پسین[۸] [باز] بماند. (۵) سدیگر این که مردم اندر[۹] یکی با دیگری با ناآشتی و کین‌ورزی و خشم و بیداد

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۶.

۲ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۵.

۳ ـ [Pahlavi] : d'št؛ شاید šāyēd : «شایسته باشد و بشاید، می‌باید».

۴ ـ «ماندن» با معنای نوعی دوام فعل «بودن» باز هم در این متن به کار رفته است.

۵ ـ متن : [Pahlavi]؛ شاید «گرانی» به معنای «سختی» باشد یا gerān-iš به معنای «دردِ گران او را».

۶ ـ متن : [Pahlavi]، تحت‌اللفظی : «چیزی».

۷ ـ متن : [Pahlavi]، احتمالاً bē، به معنای «مگر، همانا، هر آینه»؛ شاید زائد باشد.

۸ ـ تنِ‌پسین دوران پس از رستاخیز است که خلایق در آن تن جاودانه باز می‌یابند و جهان به رستگاری نهایی می‌رسد و از اهریمن و پتیاره جدا می‌شود. برای رسیدن به آن اویژگی و رهایی، پادافراه سه‌شبه بر گناهکاران می‌رود که در آن با داشتن تن، کیفر گناهان را می‌بینند.

۹ ـ «اندر» در این جا به معنای «نسبت به، در برابرِ، در حقِّ، بجایِ» است و نسبتِ مرتکب گناه یا کنندهٔ کردارنیک را با

←

رفتار کند،[1] چونان که پدر با پسر و پسر با پدر و برادر با برادر، هر یک با دیگری به آن گونه [بی‌مهر] رفتار کند.[2] پس به موجب[2] آن کار، [ای] زرتشت! اهریمن دروند با دیوان و دروجان و دُژآگاهان،[3] اندرجایگاه دوزخ (ص ۵۹) همیمالی[4] [و دشمنی] و آزار[5] بِدو کَند و بسی زورمندتر و سهم‌تر و زیناوندتر (= بیشتر مسلّح و مجهّز و آماده / هوشیار و گوش‌بزنگ) به کار خویش بشود. (۶) برای همهٔ دیوان و دروجان بدین کار (= کینه‌توزی مردم)، چنین [زور گرفتن] بر گناهکاری [و ستم است که] بگفت[6] که مهربانی[7] و یارمندی [و یاوری] یکی با دیگری (= با یکدیگر) بدین کار [وامر] (= باز داشتن دیوان از ستم) بسیار بکُنید. تا که از آن [مهر ورزیدن]، هیچ کارِ گناهکاری و تباهی [و گناه] در آفرینش اورمزد وامشاسپندان دیگر نباشد.[8] (۷) ای زرتشت! پادافراهِ آن، مردمان را گرانتر [و سخت‌تر مقرّر] کرده شده است. (۸) و دیگر، از جایی در اوستا[9] پیدا [است] که : ایدون دانید[10] [و آگاه باشید] که برای آن کارِ گناهکاری [و خطا]، هرکس را [به گناه] گرفتن[11] [و مؤاخذه کردن و گناهکار شمردن] باید و او را تا رستاخیز [و] تنِ پسین به خویشی (= نزدیکی و تعلّق) گنامینوی گجسته همانا بداشتن باید![12]

→

طرف دیگر گناه یا کرفه و کردار نیکو نشان می‌دهد. مانند : «نیکی بجایِ یاران فرصت شمار، یارا».

۱ ـ «رفتن» به معنای «رفتار و سلوک کردن» باز هم در این متن به کار رفته است.

۲ ـ کدرید، īš به معنای «از، به موجبِ» باز هم در این متن به کار رفته است.

۳ ـ «دُشداناپان» لقب و صفت دیوان و اهریمن است (داتستان دینیک، ص ۸۷، س ۱۱ و ص ۸۸، س ۱۵).

۴ ـ کاربرد واژهٔ «همیالی» به معنای «جدال و مرافعه، اعتراض و مقابله» در اینجا احتمالاً گواه بر این تصور است که با گناه کردن، اهریمنان قدرت می‌گیرند و با آن توانمندی است که در برابر و در ضدّیت و «همیستاری» با روانِ دروندان واقع می‌شوند.

۵ ـ «دُشمَرزی» (= عمل جنسی نامشروع و زشت و بد) احتمالاً به صورت اصطلاح کلی برای اشاره به آزار و شکنجهٔ دوزخی به کار رفته است.

۶ ـ متن : be guft : «هرمزد گفت».

۷ ـ متن: ōštābīh، در لهجهٔ خرمشاهی دری زرتشتی، واژهٔ oštav به معنای «علاقمندی و دلتنگی و شوق برای دیدار کسی» به کار می‌رود: oštav-oš me bu (= دلم هوایش کرده است و برایش خیلی دلتنگ شده‌ام!»

۸ ـ شاید : ... که [بتَر] از آن (= کینه‌توزی مردم) هیچ گناهکاری و ... [چیزی] دیگر نباشد.

۹ ـ متن : از اوستا جای.

۱۰ ـ شاید : دانَد.

۱۱ ـ «گرفتن» به معنای «مؤاخذه کردن برای گناه و گناهکار شمردن» باز هم در این متن به کار رفته است.

۱۲ ـ شاید : «شایسته باشد، بشاید و در خور باشد».

(۸) حقیقت گلشاه

(۱۸/۵۹ - ۱۷/۶۷)

کیومرث نخستین انسان و نخستین آورندهٔ دین است. وی دادار اورمزد را آفریدگار خواند و با این «کلام راستین» بنیاد کلیِ دین را پذیرفت و سرنمون و آغازگر شد برای رواج دین، که رونق آفرینش و رستگاری فرجامین هستی از آن است. به همین مناسبت وی نخستین «وخشور»، یعنی «دارندهٔ کلامِ دین»، است و سرسلسلهٔ پیامبرانی است که برخی از آنان خلاف زرتشت، آورندهٔ بخشیِ و پاره‌ای از دین شمرده می‌شوند. زرتشتِ پیامبر و جم همهٔ دین را بتمامی و به‌صورت یکپارچه از هرمزد پذیرفتند و آن آموزش را برای مردم آوردند.

نیز کردار رستگاری‌بخش کیومرث خواستن چهار چیز از خداوند است: سگ برای پاسبانی جسد از هجوم دیوان، آتشِ آذرگُشنسب، هومِ‌سپید که در فرشکرد، اَنوش و خوراک بیمرگی را از آن می‌آرایند، و گاوِ سریشوگ.

در متون عربی و فارسی پیوند کیومرث، که معنای نام او «زندگیِ میرنده» است، با مرگ و آیین سوگواری گاهی به صورت مرگ فرزندش، سیامک، و سوگواری پدر بر او و آداب تدفین وی نمود می‌یابد. در اینجا است که این نخستین انسانِ زنده، و نخستین میرنده در پیوند با اسطورهٔ پیدایش سگ پدیدار می‌گردد و این سگ، پاسبان مردگان است. سگ، که همراه با جُدهشتر(yudhišthira) با تن زنده به بهشت ایندرَه می‌رود، از هند باستان تا پنداشتهٔ مردمیِ «سگِ ارواح» در باورهای زندهٔ کنونی ایران، در همهٔ این زمانها و مکانها، با اشکال گوناگونِ مرگ را همراهی می‌کند. سرچشمهٔ این پیوستگی و علقه شاید ادراک طبیعیِ غریب و ناشناختهٔ این جانورِ رفیقِ آدمی از مرگ باشد. می‌دانیم که سگ حدّی فاصل میان مردم و

جانوران است (ترجمهٔ بندهش، ص ۷۹) و بنا بر این، اثری از کیومرث در خود دارد. چگونگی این پیوند و نیز حضور وی در نزدیکی ستارهٔ هفتورنگ (هانجا) در ایـن پـاره‌نوشتار از م. او۲۹ یاد شده است.

بخش (۱) از «حقیقت گلشاه» از دینکرد (کتاب سوم، چاپ مدن، صص ۱۹–۲۰ و ۲۸–۲۹ و نیز کتاب هفتم، ص ۵۹۱ و ۵۹۲) برداشته شده و بخش (۲) از آن، بیشتر انشـای نـویسندهٔ م. او۲۹ و نمونهٔ بارز و روشنِ نثر انشایی و نگارشی آن است. بخش اخیر در روایات داراب هرمزیار (ج ۱، صص ۲۵۶ – ۲۵۷) نیز آمده است. از میان پاره‌نوشتارهای م. او۲۹، که بنده نظیری برای آنها در روایات داراب هرمزیار یافته است، این دو قـطعهٔ مـورد گـفتگو دارای بیشترین میزان هانندی در دو روایت با یکدیگر اند. چندان که جمله‌های ۲۸ و ۲۹ از م.او۲۹ را از قیاس با متن روایاتِ داراب هرمزیار (۱۴/۲۵۶–۱۵) می‌توان فهمید. از روی تـفاوتِ پدیدار در دو پاره از این قطعه، می‌توان نوع تحـوّلی را کـه بـاورهای اسـاطیری و دیـنی زرتشتیان در هزارهٔ اخیر دستخوش آن گشته است، به چشمدید مشاهده نمود.

حقیقت[1] گِل‌شاه

(1)

(60//1)(1) andar dēn guft ēstēd ka ēk bār ahlaw zartuhšt az ohrmazd pursīd kū: harwisp-āgāh hamānāg! ka [2]{abar fradom āwarīdār *[[ī]]* weh-dēn} kē būd?

(2) passox ēn ohrmazd ō[3] zartuhšt: [4] {hād! [5] čiyōn dām az dēn a-wizīrišnīgīh[6] u az dādār padiš *[[*ābādīh u andar*]]* gumēzagīh āwāmīhā

۱ ـ متن : هقیقت؛ این عنوان در آخرین سطر ص ۵۹ آمده است.

۲ ـ د. ص ۲۸، س ۱۹ (عنوان مطلب).

۳ ـ [illegible]

۴ ـ د. ص ۲۸، س ۲۰.

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۶ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

u zamānagīhā, hamāg[1] ō nōg abāz madārīh, niyāz padiš paydāgī(y);[2] *(3)* ān fradom dēn padīriftār ī az dādār, gayōmard ī mardōm bun}, gayōmard ī {fradom gil-šāh} būd; pad kunišn ī dēn ō[3] gēhān winārišn u wirāyišn[4] u rawāgīh ī dām; *(4)* u abdom[5] dēn āwarīdār *[[ī az dādār]]*, sōsyōš[6] *[[ī]]* abdom[5] mardōm u sar u xwadā[7] bawēd kē pad dādār kāmag[8] *[[u]]* warǰ ō[3] fraǰām burdārīh ī dēn, ān *[[ī]]* pad gayōmard[9] kunišn[10] būd u bowandag wirāstār[11] ī gēhān u abēzag u anōšag[12] aštagān kardārīh ī *(p.61)* hamā[13] winārišnē(y)[14] *[[ī]]* dām padiš}. *(5)* pas {čimīg xwanīhēd[15] weh-dēn āwarīdār[16] u aštagān, frēstagān u ...(?)[17] payāmbarān[18] āwišt;[19] u ān kē pas az ōy,[20] gēhān abā-niyāz bawēd kē[21] frēstēd dēn, pad payāmbar[22] awiš. *(6)* u kēš-dārān[23] kē andar ālūdagtom[24] ī[25] zamān, kūnišn

۱ ـ م. [illegible] د. [illegible]

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ م. [illegible]، ظاهراً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible] (ص ۲۹، س ۳ و ۴).

۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]: swksy'š، بسنجید با پرنوشت «سوسیوش» در ۹/۱۷ (ش ۱، بند ۶۵).

۷ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۸ ـ د. [illegible]

۹ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible]، ظاهراً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۱ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۶ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۷ ـ [illegible]، بسنجید با ص ۱۴۷، س ۶ (ش ۳۵، بند ۱۰): [illegible]

۱۸ ـ م. [illegible]

۱۹ ـ [illegible](؟)، نیز نگاه کنید به دینکرد، ۱۶/۲۹.

۲۰ ـ [illegible]

۲۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۲۲ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۲۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

←

pattūgtom,[1] ī āwām[2] ristag wattom, ī[3] hām[4] kēšwartom[5] aštag[6]: mardōm pad dēn, gumāntom *[[ī]]* pad dādīh[7]} weh {ū mēnōg *[[*xir, niāzmandtom*]]*}[8].

(7) [9]{ pursīd kū kē[10] kunišn bōxtišn ī gayōmard ī az ān *[[ī]]* abestāg gōwēd kū[11] pad-iz ān gōwišn *[[ī]]* aršuxt, gayōmard ō[12] ān *[[ī]]* amahraspandān hu-axwīh[13]} abar {mad}, *(8)* ān[14] īš[14] {čimīgīh rōšn būd kē guft kū «ān xwad garōdmān dād[15] ēstēd»;[16] ō} čē {padīrifīh[17] pad čāšt čāšišnīh *[[*čimīg*]]* mad?

(9) [18]passox} dād ō[19] spitāmān zartuhšt: [20]{hād! dahišn ī gayōmard ō

→

۲۴ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۲۵ ـ در اینجا به نظر می‌رسد که در اضافهٔ مقلوب میان دو اسم واژک نشانهٔ اضافه به کار رفته است. نظیر آن در زبان پهلوی بسیار دیده می‌شود و با منظور داشتن آن، بسیاری از جملات پهلوی را می‌شود آسانتر فهمید (مثلاً متن‌های پهلوی، ۱۱۰/۱۲: šēd ī ǰam به جای ǰam ī šēd، جمِ شید، جمشید؛ همان کتاب، ۱۱۳/۱۶: zarrēn ī saxwan به جای saxwan ī zarrēn، زرّینِ سخن، سخنِ زرّین).

۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۲ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۳ ـ شاید: ē؛ معنای جمله برای بنده روشن نیست. ē شاید معادل با «که» و برای بیان تعلیل یا توضیح آمده باشد.

۴ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۷ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ شاید dād ī weh (= دادِ بهتر، قانونِ دینِ نیک)، بنابر خوانش م. او ۲۹.

۸ ـ تا ص ۲۹، س ۱۳ دینکرد.

۹ ـ د. ص ۱۹، س ۱۲.

۱۰ ـ د. [illegible]

۱۱ ـ نیز بسنجید با د. ص ۵۹۲، سطرهای ۱۲ و ۱۳.

۱۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۳ ـ hu-axwīh در اوستا -hvanghaoya (hvanghəvīm، یسن ۵۳، بند ۱)؛ نگاه کنید به پهلوی یسنا، ص ۳۴ واژه‌نامه.

۱۴ ـ کد [illegible]

۱۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۷ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۸ ـ د. ص ۱۹ س ۱۸؛ عنوان است.

۱۹ ـ [illegible]

←

gētīg andar}, būd {ēbgatīg} kār ī wattarīh hamāg be kard hamānāg! *(10)* gayōmard [1]{abēzagīh ī gētīg} rāy, dēn ī mazdyasnī(y) *(p.62)* abar zartuhšt payāmbarīh[2] padīriftan u ristāxēz, tan [ī] pasēn kardan mardōmān [ī] weh-dēn[3] ō[3] [4]{garōdmān-iz būdan rāy}; čahār čiš abar ohrmazd xwāst : *(11)* fradom, sag ī zarrēn gōš ka īšān[5] *[[yayå]] anyō rašnūš razištō*[6] hamāg[7] amahraspandān xwānēd; kē pēš ī činwad *pohs,[8] ō[9] gāh ī mihr yazad mānēd[10] ēstēd;[10] dagīgar, ātaxšag[11] [ī] ādurgušasp[12] ka pādixšāyīh ī kayxusraw, warag[13] ī xusrawag rasīd; sedīgar, hōmag[14] ī spēd kē andar zrēhag[15] [ī] warkaš rustag[16] ēstēd; čahārom, ān kē gāw ī srišog,[17] azēr ī zamīg be gumārdag[18] bawēd.

→

۲۰ ـ م. [illegible]، د. [illegible] (ص ۱۹، س ۱۹).

۱ ـ د. ص ۱۹، س ۲۰.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible] ← [illegible]

۴ ـ د. ص ۱۹، س ۲۰.

۵ ـ [illegible]، جمع [illegible]؛ ظاهراً جمع به جای مفرد به کار رفته است.

۶ ـ م. [illegible]. (در «زندِ وندیداد» فرگرد ۱۳، بند ۹؛ ویشتاسپ یشت، بند ۳۲، بار. ۱۵۱۷).

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]، در اینجا(۶/۶۲) و نیز در ۱۱/۷۲ (ش ۱۴، بند ۲): [illegible] آمده است و احتمال دارد که شکل‌گویشی برای puhl (از pərətav با قلب rt و ابدال tr به ç و سپس s، با افزایهٔ تلفظی h، به شکل pohs / puhs) باشد؛ شاید: panāh ← یادداشت ترجمه.

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible]، زمان فعل بیگمان مضارع است و نه ماضی: mānēd ēstēd «می‌مانَد، مستقر است» ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، ب.

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible]

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible]

(12) az ān kunišn ī gayōmard, andar mēnōg u gētīg, garōdmān-iš[1] be dād hēm, ū čāšišn wirāyišn[2] čimīg [ī] ohrmazd rasīd u abar [3]{amahraspandān hu-axwīh} bur[d][4]. *(13)* abāg aršuxt gōwišn[5] [6] {guftan ī gayōmard[7] az ōy[8] dastwar padīrēnd *(14)* ōy[8] kunišn[5] bōxtišn[5] [ī] gayōmard *(p.63)* az ēbagtīg būd guft ēstēd: nē hambasān[9] har[10] dō pad rāstīh padīriftan, čāštan xūb!}

(2)

(63//3)(15) andar dēn guft ēstēd kē zamānag ka dādār ohrmazd [ī] hrwisp[11]- āgāh u harwisp-tuwān, frawahr [ī] fradom[12] mard,[12] gil-šāh[12] — kū gayōmard xwāndan[13] — abar darrag[14] ī[14] alburz sayistag;[15] ān

---

۱ ـ [illegible]؛ شاید īh ـ

۲ ـ [illegible]

۳ ـ د. ص ۱۹، س ۱۴.

۴ ـ [illegible]، احتمالاً yab̲lunn به جای nd ـ برای burd یا کاربرد بن مضارع به جای فعل ماضی. پیشگفتار، ۲. ۵. ششم.

۵ ـ ـ ـ ں، y پس از n احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفظّی است.

۶ ـ د. ص ۱۹، س ۲۰.

۷ ـ واژه اندکی مخدوش است: [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۰ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]، این واژه باید عنوانِ عددیِ فصلی از دینکرد باشد که احیاناً به جای واژه‌هایی چون [illegible] نوشته شده است. شاید آن را بنحوی بتوان به صورت wuzurg mard [ī] yal / gar / gil نیز خواند. روایات داراب هرمزیار: «کالبد آدم» (۲۵۶/۴، ج ۱).

۱۳ ـ شاید xwāndand، با تبدیل nd به nn.

۱۴ ـ [illegible]؛ شاید: garag ī یعنی: «کوه»؛ روایات داراب هرمزیار: «البرزکوه» (۲۵۶/۴ ـ ۵، ج ۱). از آنجا که تازش اهریمن بر کالبد کیومرث باید به زمانی پس از مرگ وی بازگردد، و نه پیش از مرگ و در زمان خفته بودن وی در آغاز دوران گُمیزش و درهم‌آمیختن دو آفرینش هرمزدی و اهریمنی (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۹۰ و ۱۳۷)، پس قرائتِ «درّهٔ البرز» بهتر از garag ī alburz و «البرز کوه» و sayistag بهتر از «ساخته» (نگاه کنید به یادداشت بعدی) است.

←

zamān, haft amahraspandān rāy, abar ān ī frawahr nigāhdār u pāsbān kardag[1] hamānāg! *(16)* pas amahraspandān rāy framānē(y) kardag[2] būd kē zēn-abzār, abar ān frawahr aswār māndan,[3] kū pad xūbtar u wuzurgtar nigāh dārēnd; kē abar, giǰistag ga[n]nāg mēnōg, ān ī pāk frawahr rāy gazand u zyānag-ē[4] nē rasēd — kū agār[5] kardan[5] nē tuwān. *(17)* čē rāy kē nūn[6] ān frawahr ka tabāh[7] be kunēnd, dādār ohrmazd awēšān hamāg framānē(y) kardag[2] bawēd.[8] *(18)* amahraspandān ham abar ān ī frawahr ī gayōmard hōšdār[9] būdan[10] *(p.64)* u hamān-gāh[11] āsūdag[12] abar nē

→

زیرا هر چند که «کالبد کیومرث» (به قول روایات داراب هرمزیار) و «فروهر کیومرث» (به قول م. او ۲۹) به هنگام نخستین تازش اهریمن نیز در معرض حمله، و خود کیومرث در خواب هرمزدی (پژوهشی در اساطیر، ص ۵۵) بود؛ در آن زمان هنوز کوهها بر زمین نرسته بودند تا کیومرث بر کوه البرز خفته باشد. وی بر بالای رود دائیتی (همان کتاب، ص ۱۵) و در میان زمین آفریده شد. این شاید همان جایگاهِ چکادِ دائیتی (یعنی «قلّهٔ کوه دائیتی»؛ همان، ص ۱۰۲ و ترجمهٔ بندهش، ص ۱۲۹) باشد که سگی مینوی نیز در آنجا ایستاده است (هماتجا). واژه‌ای را که darrag خوانده شد، شاید darag، به معنای «در، باب» هم بتوان خواند که منظور از آن «دری» است که از چکاد کوه به دهانهٔ دوزخ باز می‌شود.

۱۵ ـ [illegible]، احتمالاً syystk از مصدر sayistan به معنای «دراز کشیدن و درازکشیده افتادن و خفتن»؛ شاید قرائت بهتر syy'tk: siyādag باشد که معادل sada و sāda در زبانِ دری زرتشتی (یزدی و کرمانی) است به معنای «افتاده، قرارگرفته و واقع‌شده» باشد با حذف ـiy ـ به شکل sādag < siyādag تحوّل یافته است. روایات داراب هرمزیار (۲۵۶/۵، ج ۱): «ساخته»..

۱ ـ [illegible]، dg ـ؛ شاید kunīdag از مصدر kunīdan، فارسی: کنیدن (فرهنگ فارسی)؛ روایات داراب هرمزیار: «کرده بود» (۲۵۶/۵).

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible] ← [illegible]؛ شاید ← [illegible]: agārīdan.

۶ ـ [illegible]؛ شاید nkwn' به جای nakunad(?)؛ شاید nigūn .

۷ ـ [illegible] ← [illegible]

۸ ـ [illegible]؛ شاید b(aw)īd.

۹ ـ [illegible]، احتمالاً hwšd'l ([illegible] احتمالاً بد نوشته و نیز تکرار شده است)؛ روایات داراب هرمزیار: «هشیار» (۲۵۶/۸).

۱۰ ـ [illegible]؛ شاید yahwunn به جای nd ـ برای būd یا b(aw)īd؛ روایات داراب هرمزیار: «بودند» (۲۵۶/۸).

۱۱ ـ واژه دوبار نوشته شده است: در پایان ص ۶۳ و آغاز ص ۶۴.

۱۲ ـ [illegible]

mānīd.[1] *(19)* pas giǰistag ga[n]nāg mēnōg andar čārag-sazī ān ī wad-kardār nigūn[2] wardīd[3] ka ān [ī] frawahr [ī] gayōmard tabāh[4] be kunēnd[5] hamānag! *(20)* pas zamānag appurdag[6](?) kardan, čenān[7] šu[d][8] ka amahraspandān rāy[9] abar, frēbag be dād. *(21)* az[10] ān, wad-kardār giǰistag ga[n]nāg mēnōg, abar frawahr ī mardōm ī gayōmard, čiš-iz be pargand ka ān [ī] frawahr, tabāhī(y) be rasēd. *(22)* kū pas[11] az ān, amahraspandān nayēnd[12] ka gyāg ī nāfag[13] [ī] mardōm ī gayōmard, čiš-iz apaydāg; be nayēnd[14] ka frawahr, awēšān wisūdagān[15] be[16] šawēnd[17] u hamāg amahraspandān, az ān kār *sawttar[18] bīmgēn u sahmnāk[19] šawēd[20]. *(23)* pēš ī harwisp-āgāh[21] šud[22] u abar drāyīd[23] ka : *ēy

---

۱ ـ [illegible] ؛ شاید mānēd.

۲ ـ [illegible](؟)

۳ ـ [illegible] ؛ شاید ـēd

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]؛ شاید kunad.

۶ ـ [illegible]، احتمالاً از مصدر appurdan و به معنای «دزدیده، دزدانه، ناگهانی و غیرمترقبه» و روی هم رفته «فرصت دزدانه» است شاید تصحیف از appār (دور کرده، رانده) با -ēg / -īg زائد پایانی؛ روایات داراب هرمزیار : «پس وقتی قضای چنان شد» (۸/۲۵۶).

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]، احتمالاً zlunn' به جای nd‍ـ برای šud

۹ ـ پس از این واژه، چند حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۰ ـ [illegible] ؛ شاید ← [illegible] : kē.

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible] ؛ شاید nīd.

۱۳ ـ [illegible]، به قیاس با روایت داراب هرمزیار (۹/۲۵۶ و ۱۳، ج ۱)؛ این واژه را wāǰag (بسنجید با «مردم کهومرث زنده و گویا، و مردم گاو مرده و ناگویا» (مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۲۲)؛ نیز شاید بتوان خواند: «واژه» و با wāxš (روح، جان) مربوط شمرد.

۱۴ ـ [illegible]؛ شاید nīd.

۱۵ ـ [illegible]، واج [illegible] به جای [illegible] به کار رفته است ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، د.

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible]، احتمالاً swbtl : «سفت‌تر، سخت‌تر»، با ابدال f و x ؛ بسنجید با staft پهلوی که برابر است با«سخت».

۱۹ ـ [illegible] ← [illegible]

۲۰ ـ [illegible] ؛ شاید ša(wī)d یا azlunīd' برای šud

←

dādār [ī] abzōnīg mēnōg, ohrmazd! kē nāfag [ī] gayōmard andar, tabāhī(y) rasīd, har-iz[1] čārag kardan nē tūwān.

(24) ohrmazd xwadāy abar amahraspandān *(p.65)* andar drāyīd kē : man az fradom[2] rōz, ašmāyān[3] rāy ēn ka āgāh būd! *(25)* kū bīmgēn ma[4] bāš,[5] cē rāy kē amahraspandān ī hu-axwīh[6] u wuzurgtar hēd![7]

(26) pas harwisp[8]-āgāh framānē(y) be dād ka ān-iz abar ān ī frawahr abgan[d][9] ast,[9] ān rāy bē šōyišn, az frawahr be bar[ēnd][10] u ēk sōg[11] ī gōšag[12] [ī] ān frawahr abganēnd[13] u nigāh dārēnd ka ān rāy ham zadan u zyānag-ē nē rasēd!

(27) az ān pas, amahraspandān čiyōn-išān kard ka dādār ohrmazd framānē(y) dād, az[14] nāfag[15] [ī] gayōmard be šōyišnag[16] bur[d][17] u ēk

---

→

۲۱ ـ [illegible]

۲۲ ـ [illegible]، احتمالاً šw''t' ؛ شاید būd به معنای «رفت».

۲۳ ـ شاید : gelāyīd (گلایه و شکوه کرد) ← پیشگفتار، ۲. ۴. هشتم.

۱ ـ [illegible] ؛ شاید تصحیف باشد از hagriz.

۲ ـ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۳ ـ [illegible] ؛ شاید ašmā?ān.

۴ ـ [illegible] ← [illegible]

۵ ـ [illegible]؛ š'‍ـ دلیل بر تلفظ [illegible] به شکل bawē است.

۶ ـ [illegible]، املای معمول [illegible]

۷ ـ [illegible] ← [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]، احتمالاً قلم‌گرفتگی ـ‍ب اصلی نیست؛ شاید nn‍ـ به جایی nd‍ـ پایانی باشد؛ یا شاید فعلی از قبیل abganist باشد(؟).

۱۰ ـ [illegible]، احتمالاً ēnn‍ـ به جای ēnd‍ـ

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible] ؛ شاید [illegible] (kē).

۱۵ ـ نگاه کنید به ص ۶۴، یادداشت بند ۲۲.

۱۶ ـ [illegible] ، احتمالاً واژه اسم‌مصدر است همراه با -ag ؛ بسنجید با زندِ وندیداد، فرگرد ۱۲، بندهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ (۷/۴۵۰ و ۱۲ و ۱۳ و ۵/۴۵۱ متن پهلوی دستور هوشنگ) و جز اینها، که در آنها هم همین ساخت اسم‌مصدر همراه با پسوند -ag دیده می‌شود که به جای صفت مفعولی یا حتی فعل امر به کار رفته است ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم. ←

[sōg][1] ī ān nihād. *(28)* pas, harwisp[2]-āgāh ka wispag[3] -*mēnōyī*(y)[4] u wispag[3] -tuwānī(y),[5] xwēš abar ān wāng-ē *mēnōyī*(y)[4] be zanēd; kū be drāyēd[6]: ay[7] zarrēn-gōš, *anyō*[8] <tā>[9] [*rašnuš razištō*]! abar pēš šaw!

(29) andar ān zamān, sag ī zarrēn-gōš wēnābdāg[10] šawēd[11] u xāstag[12] u wang-ē(y)[13] ī saxt zanēd[14] *(p.66)* u har[15] dō gōš abar ham zadag[16] kū škōhēd[17] ga[n]nāg mēnōg[18] abāg dēwān u drōjān ka nāfag[19] ī [gayōmard] be tabā[h]ī(y)[20] kardan.[21] *(30)* wad-kardār, ān [ī] nīdan [ī] zarrēn[22]-gōš —

→

۱۷ ـ [Pahlavi]، احتمالاً yablūnn به جای nd_ برای burd.

۱ ـ به قیاس با س ۶ (بند ۲۶).

۲ ـ [Pahlavi]

۳ ـ [Pahlavi]

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]

۶ ـ بسنجید با یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۲۳).

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi]

۹ ـ [Pahlavi] (= تا) در چنین بافتی برای نشان دادن واژه‌های اوستایی محذوف به کار می‌رود.

۱۰ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]؛ شاید ارزش آوایی [Pahlavi] در اینجا مشابه و معادل [Pahlavi] باشد.

۱۱ ـ [Pahlavi]؛ شاید ša(wī)d یا 'azlunīd برای šud

۱۲ ـ [Pahlavi]، ظاهراً شکل هزوارشی واژه‌های «خاسته» و «خواسته» در هم آمیخته و kāmistag به غلط به جای xwāstag و xwāstag به جای xāstag به کار رفته است؛ احتمالاً [Pahlavi] نیز زائد و افزایهٔ تلفظی است.

۱۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi] برای نشان دادن کشش ē-، بویژه در کنار آ واژک نشانهٔ اضافه، آمده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ب.

۱۴ ـ [Pahlavi]؛ شاید zanīd از مصدر (?)zanīdan یا mahītūnīd برای zad

۱۵ ـ [Pahlavi]

۱۶ ـ [Pahlavi]

۱۷ ـ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi] اوستایی و معادل h است برای [Pahlavi]؛ شاید ارزش آوایی [Pahlavi] برابر با ō و به جای [Pahlavi] باشد و [Pahlavi] (=f) ابدالی از h باشد: škōfēd صورت گویشی برای hēd_

۱۸ ـ [Pahlavi]

۱۹ ـ [Pahlavi]؛ حرف [Pahlavi] شاید زائد و افزایهٔ تلفّظی باشد؛ نیز بسنجید با س ۱۱ (بند ۳۲؛ همچنین نگاه کنید به ص ۶۴، یادداشت بند ۲۲).

۲۰ ـ [Pahlavi]

۲۱ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]؛ شاید تصحیف از [Pahlavi] (=saxtan، «سختن، سنجیدن») باشد به جای sāxtan (ساختن) یا صیغه‌ای از آن.

←

kū sag — ē[1] bīmnāk šu[d][2] u wāng ī ān saxttar ašnawēd. pad ān[3] andāgī(y)[3] [u] a-čāragīh, ga[n]nāg mēnōg abāg hamāg dēwān u drōjān u wisūdagān[4] andar gyāg ī arīγand ī dušox, nigūn abganēd.[5]

(31) az ān pas, dādār ohrmazd sag ī zarrēn-gōš rāy abar frawahr [ī] gayōmard, nigāh-dārišnī(y) u pānagīh be gumārīd[6] ēstēd: zarrēn-gōš ēkānagīhā ān [ī] nāfag ī gayōmard pāsbānī(y) kardan tuwān.

(32) pas ohrmazd xwadāy guft ēstēd: čiyōn ān ka haft amahraspandān az ān frawahr, nigāh-dārišnī(y) u pānagī(y) kardan nē tuwān hamānāg,[7] kū ān zarrēn[8]-gōš sag, ēkānagīhā frawahr, nigāh dāštan tuwān,[9] kū pad zarrēn-goš sag, *(p.67)* pāsbānī(y)[10] [ī] puhl [ī] *sarāt*— kū činwad pu[h]l xwānēd[11] — be kard[12] hamānāg!

(33) pas ohrmazd xwadāy abar zartuhšt framānē(y) dād ēstēd ka hamāg mardōm ī gētīg, weh-dēnān, be gōw ka sagān rāy abzōnīgtar u xwaštar dārēd, kē pāsbānī(y) ī ašmā mardōm u anē dahišn [ī] mēnōg u gētīg, u ristāxēz,[13] tan [ī] pasēn u[14] āmārag[14] pādagifrāh[15] ī[15] se-šab abar,

---

→

۲۲ ـ واژه بد نوشته شده است: [Pahlavi]

۱ ـ [Pahlavi]؛ شاید زائد باشد.

۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]، احتمالاً 'azlūnn به جای nd_ برای šud؛ شاید yadlunn به جای nd_ برای nīd (= دریافت، یافت و دید).

۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi]؛ شاید _(y)ō andāgī.

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]؛ شاید īd_

۶ ـ [Pahlavi]؛ شاید ēd_ : gumārēd ēstēd، بسنجید با یادداشت بند ۱۱.

۷ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۹ ـ [Pahlavi]

۱۰ ـ [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]؛ شاید kunad.

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi]

ān ī čahār čašm[1] šāyēd būdan; *(34)* u agar ruwān ī wināhgār abar pad gyāg ī dušox ast, hamān zamān, sag ī zarrēn-gōš, wāng-ē(y)[2] ān,[3] bīmgēntar-iz be kard hamānāg, ka dēwān az stahmagīh ī ruwān[4] abāz mānēd;[5] kū čē rāy kē pādifrāh az a-panāh[6] be barēd, abāz mānēd.

(35) guftag[7] ēstēd kē haftōring abāg bēwar hazār astāragān, ān pāsbānī(y) ī ruwān ī[8] dušox[9] ast abar[10] ī[10] ān astāragān hazmān pad ruwān pādifrāh[11] nē kardan tuwān.

(۸) حقیقت گلشاه

(۱)

(۱/۶۰)(۱) در دین گفته شده است که یک‌بار، اشو زرتشت از اورمزد پرسید که [ای] همانا همه‌آگاه! که[۱۲] دربارهٔ[۱۲] [این‌که] نخستین آوَریدار [و آورندهٔ] دینِ بهی که بود؟

---

۱ ـ [illegible] (čiš، چیز)، احتمالاً تصحیف و تلفظ‌نویسی ناقصی برای čašm (češ معادل چِش فارسی و مخفف «چشم») است. شاید اشاره به چهار چیزی باشد که کیومرث از خداوند خواسته است.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ کد؛ شاید ī

۴ ـ [illegible]، ـ ـ ب احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۵ ـ [illegible] ← [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ ب شاید زائد و افزایهٔ تلفّظی باشد.

۹ ـ [illegible]؛ شاید :«دوزخیان» (نگاه کنید به، ش ۱۶، بند ۶ و جز آن).

۱۰ ـ [illegible]؛ شاید ـ ب زائد و افزایهٔ تلفّظی باشد، نگاه کنید به یادداشت ترجمه.

۱۱ ـ [illegible]؛ شاید : (?) ـ pādagi.

۱۲ ـ ka متعلّق به سبک نثر متن و abar اصلاً از آنِ دینکرد (عنوان مطلب) است که در اینجا تلفیق یافته و با هم جوش خورده و به شکل عبارتهای عادی متن درآمده است. ترجمهٔ زِبَرنوشته با توجه به اصل اختیار شد.

(۲) پاسخ این [چنین] اورمزد را به زرتشت [بود]: هان! چونان که آفرینش را از [داشتن] دین، ناگزیری [است] و [چون] از دادار او را آبادی[۱] (= پاکیزگیِ فرشکردی / سعادت) [می‌رسد] و در روزگاران و زمانه‌های گمیزگی، همواره به نو بازآمدن [وَخش و پیامِ آسمانی] نیاز بِدان پیدا [و پدیدار است] ؛ (۳) [پس] آن نخستین پذیرفتار [و پذیرندهٔ] دین از دادار، کیومرثِ مردم‌بُن [و اصل مردمان]، کیومرثِ نخستین گِلشاه بود (= آفریده و پدیدار شد)؛ [که] برای کردار [و عملِ] دین را به جهان وِنارش (= ترتیب دادن و بنیان نهادن) و آراستن [و استقرار بخشیدن] و روایی [و رواج و رونق دادنِ] آفریدگان [دین آورد]؛ (۴) و [چون] آخرین آوریدار [و آورندهٔ] دین از [سوی] دادار، سوسیوشِ آخرین مردم و سر[۲] [و آخرین] خداوند [و شاه] باشد (= آفریده شود)، که به کامه [و خواست و آرزوی] دادار و وَرج [و اعجاز] به فرجام‌بُرداری [و سرانجام بخشیدنِ] دین [پردازد؛ پس] آن (= رستگاری جهان و بوختاری سوسیوش) به واسطهٔ کنش [و کردار] کیومرث بود[۳] و [نیز] همه‌ویراستار و [آرایندهٔ نهایی] جهان و اویژه[۴] [و ناب] و انوشه [و جاودان] سازندهٔ [هستی]، فرستادن[۵] رسولان[۵] [است] که (ص ۶۱) سراسر وِنارش [و استقرار] آفرینش بِدان [است]. (۵) پس، چمیک [و مبتنی بر حکمت] خوانده [و شناخته] می‌شود [پیدایشِ آن] آوریدارِ دینِ بهی و پیغامبران [و] فرستادگان و ...(؟) پیامبران ...(؟) و آن که پس از او جهان بانیاز [و نیازمند] باشد [از آن] که [خداوند] فرستد دین را به وسیلهٔ پیامبر به آن. (۶) و [چون] کیشداران [و دارندگان کیشهای دیگر] را که اندر آلوده‌ترین زمان [آیند]، کنشْ نیرومندترین [است]، که [در آن] دوران، رَسته [و گروه دینی] بتّرین [است]، پس فرستاده [از] همه کیشورترین [است] : [از آن که] مردم در دین گمانمندترین [و بی‌باورترین اند، پس] به دادی[۶] (= قانون و کردارهای دین) نیکو و امور مینوی هم نیازمندترین [خواهند بود].

---

۱ ـ [illegible]، احتمالاً برگردان āyapta اوستایی (بار. ۳۳۲) است.

۲ ـ «سر» به معنای «نهایت» است و شاید به معنای «سرکرده و سردار و بزرگ» باشد.

۳ ـ «بود» با معنای «است و خواهد بود» به کار رفته است.

۴ ـ «اویژه» در فارسی زرتشتی به معنای «ناب و پاکیزه» است.

۵ ـ متن : aštagān kardārīh.

۶ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

(۷) پرسید که: آن کنشِ بوزنده [و رهانندهٔ] کیومرث که دربارهٔ[1] آن اوستا گوید که نیز بِدان «گفتار راستین»، کیومرث به فیض و شادی[2] امشاسپندان بـرآمـد [و رسـید] (۸) [و نیز] آن را چمیکی [و برهان] روشن بود که گفت که «آن خود گرزمان [و بهشت برین او را] داده شده است»؛ [چه بود و] به چه [و کدام] پذیرندگی در آموختنِ آموزش چمیک [و منطق کلامِ دینی] آمد [و رسید]؟

(۹) پاسخ داد به اسپیتمان زرتشت: هان! آفرینش کیومرث به گیتی اندر، [آن‌گاه] بود [که] خصمِ اهریمنی کارِ بتّری [و بتّرین کار خود] همی بکرد همانا![3] (۱۰) کیومرث برای اویژگی [و پاک شدن] گیتی [از آمیزش اهریمنی] و [برای] دین مزدیسنی را (ص ۶۲) بر پیامبری زرتشت پذیرفتن و رستاخیز [و] تن‌پسین کردن [و] نیز مردمانِ بهـدین بـه بهشت برین بودن [و رسیدن]؛ چهار چیز را از[4] اورمزد خواست: (۱۱) نخستین، سگِ زرّین‌گوش که آنان را[5] «همراهِ رشنِ راست» همهٔ امشاسپندان خوانَد،[6] که پـیشِ پـل[7] چینود، در جایگاه مهرایزد می‌مانَد [و ایستاده است]؛ دو دیگر، آتش آذرگشسب،[8] که [در] پادشاهی کیخسرو [به] دریاچهٔ خسرو[9] رسید؛ سدیگر، هومِ سپید،[10] که در دریای

---

۱ ـ متن : از.

۲ ـ متن : hu-axwīh ؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۳ ـ اشاره است به نقش کیومرث به هنگام تازش آغازین اهریمن بر آفرینش هرمزد که بدان‌گاه کیومرث، مردِ نخستین، مهمترین و آخرین پایداری در میان دیگر آفریدگان هرمزدی کرد و ارادهٔ او در خواندن خداوند به آفرینندگی و خداوندی به رستگاری فرجامین آفرینش می‌انجامد. پیش از این نیز فروهر آدمیان با گزیداری و تشخیص و تمیز درست خویش در پذیرفتن پیشنهاد هرمزد برای آمدن به گیتی و تن دادن به رنجی که در گیتی از اهریمن حادث گشته است و دل نهادن به تحمّل درد و مرگ، نقش رهانندگی و بوزندگی خویش را برای رستگاری آفرینش و آفریدگان و همهٔ هستی تعهّد کرده است (نگاه کنید به پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۸۲، ۷۷، ۵۵، ۴۲).

۴ ـ متن : بَر.

۵ ـ ظاهراً īšān برای اشاره به همهٔ سگان زرّین‌گوش به کار رفته است.

۶ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۷ ـ در متن محتملاً شکل گویشی واژهٔ *pohs به جای puhl آمده است؛ شاید: پیش /پلِ/ چینود، /در/ پناه /و نزدیک/ به ...؛ در این صورت، «پناه» به معنای «نزدیک به، مجاور» است، چنان که در اصطلاحِ در «پناهِ کوه» هست : یعنی «در زیر سایه و مجاور و پایین‌تر از کوه» ← یادداشت آوانویسی.

۸ ـ نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۹ ـ متن : warag ī xusrōg ، «دریاچهٔ خسرو» در آذربایجان، در چهارفرسنگی دریای چیچست واقع است (زند خرده‌اوستا، ۱۶۶/۱-۳، سیروزهٔ کوچک، بند ۹؛ و نیز سیروزهٔ بزرگ، بند ۹؛ ترجمهٔ بندهش، ص ۷۷). آتش آذرگشسب ←

وَرکش[1] رَسته است؛ چهارم، آن که گاو سریشوگ[2] [است و در] زیـر زمـین گـماره بیاشد.

(۱۲) از آن کنش [و کردارِ] کیومرث، اندر مینو و گیتی او را بهشت برین بدادم،[3] و [وی به] آموزش آراسته با برهانِ اورمزد [و پیامبری] رسید و بر [وی] فیض و رامش[4] امشاسپندان برده شد. (۱۳) [مردم] با گفتن [و بر زبان راندن] کیومرث «گفتار راستین» را از او دستور[5] پذیرند [و مردم او را پیروی کنند]. (۱۴) [دربارهٔ] آن کنشِ بـوزنده[6] [و رهانندهٔ] کیومرث (ص ۶۳) [هستی را] از خصمِ اهریمنی[7] بود [که] گفته شده است: نه [آن دو] متضادّ[8] (= هم نیکی و هـم بـدی)، هـر دو، را بـه‌راسـتی پـذیرفتن [و] چـاشتن

→

یا گشنسب، در زمان کیخسرو در ساحل دریاچه بر گوش اسب وی پدیدار شد و سیاهی جادوان و دیوان بتکدهٔ ساحل چیچست را از میان برد (ترجمهٔ بندهش، ص ۹۱). آذرگشسب، آتش جنگاوران و ارتشتاران بر ساحل دریای چیچست جای دارد. نیز نگاه کنید به مقالهٔ «چیچست و خنجست»، ص ۱۸۵ مجله و نیز زامیادیشت، بند ۵۶.

۱۰ ـ هومِ‌سپید درختی است در میان دریای وَرکش یا فَراخکَرد. در فرشکرد از هوم‌سپید و پیه گاو هَدَیوش انوش، یعنی خوراک بیمرگی و جاودانگی، می‌آرایند (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۴۰؛ نیز نگاه کنید به یادداشت برای «گاوِ سریشوگ»).

۱ ـ دریای ورکش یا فراخکرد پیرامونِ زمین را فرا گرفته است (ترجمهٔ بندهش، ص ۷۳).

۲ ـ گاوِ سریشوگ یا سریسوگ گاوی است که به یاری او مردم از دریای فراخکرد یا وَرکَش گذشتند و از خونیرس به دیگر کشورها، یعنی اقلیم‌های دیگر، رفتند. نام دیگر این گاو «هَذیا» یا «هَدَیوش» است (ترجمهٔ بندهش، ص ۱۰۲ و ۸۰ و ۱۸۹ و نیز صص ۹۰- ۹۱ و نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ «هوم‌سپید»).

۳ ـ فعل be dād hēm است؛ آفرینش کیومرث پیش از تازش اهریمن به گیتی بود و بنابراین، وی اویژگی هستی را آزموده است که برابر است با بودن گرزمان و آرامش آن بهشت برین، بر روی زمین و در گیتی. این همان است که در پایان هزاره‌های دوازده‌گانه و در تنِ‌پسین، پس از رستاخیز هم واقع خواهد شد.

۴ ـ متن: hu-axwīh.

۵ ـ «دستور پذیرفتن» برابر است با تبعیت و پیروی کردن. نگاه کنید به سرآغازِ دینکردِ هفتم، بندهای ۳-۷ (پژوهشی در اساطیر ایران، پارهٔ نخست و دویم صص ۲۰۴-۲۰۵).

۶ ـ «کنش بوختش» کیومرث گزیداری و تشخیص درست او است در خداوند خواندن دادار اورمزد. در اساطیر ایرانی به روایت متون عربی و فارسی، سخن راستین و «ارشوخت» او را به فلاخن یا سنگ و چوب و ابزاری برای راندن دیوان و ابلیس تعبیر نموده‌اند. ظاهراً م. او ۲۹ هم تعبیری دیگر از «کنش بوختش» و کردار رهاننده و رستگاری‌بخش وی به دست می‌دهد.

۷ ـ متن : ēbgatīh.

۸ ـ منظور تضاد دو اصل و بُنِ نیکی و بدی، و اشاره است به گزیداری کیومرث که به خداوندی و آفریدگاری دادار اورمزد آگاه شد و آن را بر زبان آورد و بنیاد و بُنِ نیکی را به هرمزد و بدی را به اهریمن نسبت داد و نیکی را آگاهانه بر بدی برگزید. این است بنیاد دین.

(= آموختن) خوب و درست [است]!

(۲)

(۳/۶۳)(۱۵) اندر دین گفته شده است که [در آن] زمانه که دادار اورمزدِ همه‌آگاه و همه‌توان، فروهرِ[۱] نخستین مرد، گِلشاه[۲] را ــ که [او را] کیومرث خواندن[۳] [و خوانده شدن است] ــ بر درّه[۴] البرز[۵] افتاده،[۶] [بود]؛ آن زمان، هفت امشاسپندان را بر آن فروهر نگاهدار[۷] و پاسبان همانا کرده![۸] (۱۶) پس امشاسپندان را فرمان[۹] کرده بود که [با] زین‌ابزار[۱۰] [و سلاح] بر [پاسداری] آن فروهر سواره ماندن؛[۱۱] که خوبتر و بزرگتر [و بهتر آن فروهر را] نگاه دارند که [از] گنامینوی گجسته آن فروهر پاک را گزند و زیانی نرسد ــ که [اهریمن، فروهر کیومرث را] بی‌توان کردن نتواند. (۱۷) چرا که (= چون)[۱۲] اکنون[۱۳] آن فروهر را [شاید بود] که تباه بکنند، دادار اورمزد ایشان را همه [چنین] فرمان

---

۱ ـ در «روایات داراب هرمزیار» به جای «فروهر» واژهٔ «کالبد» (ج ۱، ص ۲۵۶، س ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰ و ۱۷) و «کالبود» (ص ۲۵۶، س ۸، ۱۰، ۱۷ و ۱۸) می‌آید. اگر روایت فارسی را معادل درست این قطعه بشماریم، در این صورت کاربرد لفظ «فروهر» برای «جسد» معادل خواهد بود با کاربردِ لفظ «روان» در زبان دری زرتشتی امروزین برای نامیدن آن. احتمالاً نمونهٔ نخستین آیین مردگان و «پرهیزِ نسا»، که به کیومرث منسوب است (مثلاً در تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۱۱۶ و صص ۱۲۵–۱۲۶)، با این شیوه توجیه شده است، زیرا نخستین انسان ناگزیر نخستین «جسد» را نیز با خود آورده است.

۲ ـ گِلشاه لقبِ کیومرث است و «ملک‌الطّین» برگردان عربی آن است. این واژهٔ پهلوی را «گَرشاه»، یعنی «شاهِ کوه» هم می‌شود خواند.

۳ ـ xwāndan؛ شاید: «خوانده‌اند» ← یادداشت آوانویسی.

۴ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۵ ـ در بارهٔ کوه البرز و سگِ مینَوی ارواح، نگاه کنید به پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۸.

۶ ـ شاید: «ساخته»، که مطابق است با روایات داراب هرمزیار؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۷ ـ روایات داراب هرمزدیار: «موکل» (۵/۲۵۶).

۸ ـ برای پاسبانی سگ از روان درگذشتگان، نگاه کنید به «گرزِ مهر ایزد» (ش ۱۴). در اینجا سگ ظاهراً از «جسد» کیومرث پاسداری می‌کند که احتمالاً سَرنمون و نمونهٔ نخستین جسد آدمیان و رفتارِ آیینی «پرهیزِ نسا» است.

۹ ـ روایات داراب هرمزیار: «وصیت کرده بود» (۶/۲۵۶).

۱۰ ـ همان کتاب: «زنهار».

۱۱ ـ همان: «خبردار باشند».

۱۲ ـ شاید: «چرا که‌نکند»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱۳ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

کرده باشد.[۱] (۱۸) هم[۲] امشاسپندان بر فروهر کیومرث، هوشیار بودن را، پس[۳] همان‌گاه (= در آن زمان) [هیچ] (ص ۶۴) آسوده برنمانید[۴] [و نیاسودند]. (۱۹) پس گنامینوی گجسته اندر چاره‌سازی، آن[۵] بدکردار، نگون[۶] گردید [و تباهکارانه حیله می‌جُست] که فروهر کیومرث را همانا تباه بکنند![۷] (۲۰) پس [در] زمانه [و فرصت] دزدانه[۸] کردن [و فرصت دزدانه جُستن]، چنان شد که امشاسپندان را فریب بداد. (۲۱) از آن، گجسته گنامینوی بدکردار بر فروهر مردم[۹] کیومرث چیزی بپراکند [و بیفکند] که آن فروهر را تباهی برسد. (۲۲) که پس از آن، امشاسپندان دریابند که [در] جایگاه ناف[۱۰] مردم[۱۱] کیومرث چیزی ناپیدا [هست]؛[۱۲] دربیابند [و بدانند] که [بر] فروهر، آن[۱۳] زادگان اهریمنی[۱۴] بشوند[۱۵] [و بروند] و همهٔ امشاسپندان از آن کار، سخت‌تر [و بیشتر] بیمگین و ترسان[۱۶] شود. (۲۳) پیش [اورمزدِ] همه‌آگاه شد و بر گفت[۱۷] که: ای دادار مینویِ افزونی، اورمزد! پس در ناف کیومرث تباهی رسید [و] هیچ گونه چاره کردن نتوان.

---

۱ ـ شاید: کرده بود.

۲ ـ «هم» برای نوعی تأکید است و معادل «همانا».

۳ ـ متن: u.

۴ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۵ ـ متن: ān ī؛ روایات داراب هرمزیار: «گجسته اهرمن نیز در چاره‌سازی آن بود...» (۸/۲۵۶).

۶ ـ «نگون گشتن» احتمالاً فعل اهریمنی برای جستجو کردن دیوان است.

۷ ـ شاید: بکند.

۸ ـ روایات داراب هرمزیار: «امشاسفندانرا غفلت بداد» (۸/۲۵۶ ـ ۹)؛ شاید: [درگذر] زمانه و [هنگام] دور کردن [امشاسپندان]...

۹ ـ دربارهٔ «مردم کیومرث» در مجمل‌التواریخ والقصص می‌آید: «اندر هفتم هزاره آمیختگی پدید آمد، و اول چیزی از جانور که موجود شد مردی بود و گاوی، نه از میان نر و ماده آمده، آن مرد را کهومرث نام بود و گاو را ایودآد و مردم کهومرث زنده و گویا، و مردم گاو مرده و ناگویا، و این مرد اصلی گشت تناسل را.» (ص ۲۲)

۱۰ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱۱ ـ چنین در متن؛ احتمالاً منظور نطفهٔ کیومرث (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۷۷ و ۹۰) است. نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۱۲ ـ شاید: «چیزی ناپیدا شده است...»

۱۳ ـ صفت اشارهٔ جمع است برای موصوف مفرد.

۱۴ ـ شاید: بر فروهرِ ایشان (= کیومرث)، زادگان اهریمنی.

۱۵ ـ شاید: شدند [و رفتند].

۱۶ ـ متن: «سهمناک»؛ بسنجید با «هولناک» به معنای «ترسناک» در ۱۲/۳۹ (با پرنوشت «هولناک»، ش ۳، بند ۳۷).

۱۷ ـ abar drāyīd.

(۲۴) اورمزد خدای بر امشاسپندان (ص ٦۵) اندر گفت[1] که: من از روز نخستین دربارهٔ شما یان این را که آگاه بودم! (۲۵) پس بیمگین مباش،[2] چرا که امشاسپندان پُرفیض و رامش بهشتی[3] و بزرگترین اَید!

(۲٦) پس همه‌آگاه فرمان بداد که نیز آن [چیز] را [که] بر فروهر افکنده [و افتاده] است، آن را با شستن،[4] از فروهر ببرند [و پاک و زائل کنند] و [به] یک سویِ[5] گوشهٔ[6] آن فروهر افکنند[7] و نگاه [و توجه] دارند [و مواظبت کنند] که آن را همانا[8] زدن [و آسیب] و زیانی نرسد!

(۲۷) از آن پس، امشاسپندان چنان کردند که دادار اورمزد فرمان داد [و] از ناف[9] کیومرث [آلایش را] با شستن[10] بردند[11] [و پاک و زائل کردند] و [به] یک سوی آن نهادند [و قرار دادند]. (۲۸) پس، همه‌آگاه که [او را] همه‌مینویی و همه‌توانی[12] [است]، خود[13] بر آن بانگی مینوی بزند که بگوید: ای زرّین‌گوش، «همراه رشن راست»! بـر پـیش شُـو [و پدیدار آی]!

(۲۹) اندر آن زمان، سگ زرّین‌گوش پدیدار شود، و [بر] خاسته،[14] پس بانگی سخت زند (ص ٦٦) و هر دو گوش را بر هم زده؛[15] که ترسد گنامینو با دیوان و دروجان که ناف

---

۱ ـ فعل از مصدر drāyīdan، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۲ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع؛ حروف پایانی واژه مخدوش است و شاید فعل تمنایی باشد : باشد که بیمگین نباشی!

۳ ـ کاربرد hu-axwīh در اینجا با دیگر موارد تفاوت دارد؛ بسنجید با موارد پیشین (مثلاً بند ۷).

۴ ـ شاید حاصل‌مصدر با معنای فعل امر باشد : بشویید و...

۵ ـ نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۶ ـ شاید «گوشه» پرنوشت باشد برای «یک سویِ».

۷ ـ شاید منظور جمع کردن آلودگیها در یک جا و شاید دور کردن آن باشد.

۸ ـ متن : «هم»، که در این دستنویس، همانند کتابهایی چون شاهنامه، بارها برای نوعی تأکید به کار رفته است.

۹ ـ نگاه کنید به یادداشتهای پیشین در بارهٔ این واژه.

۱۰ ـ متن : šōyišnag؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱۱ ـ به علت کاربرد ضمیرِمتصل جمع -šān در čiyōn-išān، فعل به صورت جمع ترجمه شد.

۱۲ ـ جمله و رابطهٔ اجزای آن مبهم است؛ شاید : همه‌آگاه پس(؟) *[با]* همه مینوی *[بودن]* و همه توانایی خویش ...؛ یا همه‌آگاه که *[او را]* همه‌مینویی و همه‌توانی *[است]*، خود آن بانگی مینوی بزند...

۱۳ ـ متن: خویش.

۱۴ ـ متن : kāmistag شاید ترجمه یا تقلیدی باشد از فارسی که در آن «خاسته» را «خواسته» نوشته و چنین ترجمه کرده‌اند؛ شاید: و [چون طلبیده شد و] خواسته، ... ← یادداشت بعدی و نیز یادداشت ترجمه.

۱۵ ـ روایات داراب هرمزیار: «بفرمود که آنچه بر آنکالبود افکنده است... یکسوی پیش آن کالبد نهند و نگاه دارند که آنرا ←

کیومرث را به تباهی کردن [آیند و تباه کنند]. (۳۰) [پس آن] بدکردار از دریافتن [و دیدن و دانستن حضور] زرّین‌گوش ـــ که سگ [است] ـــ همی[1] بیمناک [و ترسان] شد[2] و [چون] بانگ[3] را آن[سان] سخت‌تر شنید، بدان اندوه و ناچاری، گنامینو [خود را] با همهٔ دیوان و دروجان و زادگان اهریمنی، در جایگاه ارغَندِ[4] دوزخ نگون افکنَد.[5]

(۳۱) از آن پس، دادار اورمزد سگ زرّیـن‌گوش را بـر فـروهر کـیومرث [بـرای] نگاهداری و حفاظت بگمارده است[6]: [سگ] زریـن‌گوش بـتنهایی نـاف کـیومرث را پاسبانی کردن تواند!

(۳۲) پس اورمزد خدای گفته است : چون آن [بود] که هفت امشاسپندان از آن فروهر نگاهداری و حفاظت کردن همانا نتوانستند، که آن سگِ زرّین‌گوش بتنهایی فروهر را نگاه داشتن توانست، پس با سگ زرّین‌گوش (ص ٦۷) پاسبانی پلِ صراط ـــ که [آن را] چینودپل خوانَد ـــ همانا بکرد.[7]

(۳۳) پس اورمزد خدای بر زرتشت فرمان داده است که همهٔ مردم گیتی، بهدینان، را بگوی که سگان را افزونی‌تر [و بیشتر] و خوشتر [نگاه] داریـد، زیـرا کـه [سگ را] پاسبانِ شما مردم و دیگر آفریدگان مینو و گیتی [است] و رستاخیز [و] تنِ‌پسین و آمارِ پادافراهِ سه‌شبه[8] تنها به واسطهٔ[9] [سگ] چهارچشم شاید [و تواند] بودن؛ (۳۴) و اگر روان

→ نیز زیانی نرسد... پس هروسپ‌آگاه از قدرت خویش بر آن آوازی غیبی بزد که ای زرین‌کوش برخیز اندران زمان سکی موجود شده و برخاسته و خروشید و هر دو کوش بر هم زده... (۲۶۶/۱۱ ـ ۱۵).

۱ ـ متن : ē؛ شاید زائد باشد.

۲ ـ شاید : [خود را] همی بیمناک یافت؛ یا «... همی بیمناکی یافت [و ترسید]...»

۳ ـ بانگ و صدای جانوران، بویژه جانداران هرمزدی مانند خروس و اسب و سگ، سبب گـریز دیـوان و دروجـان و جادوان و پریان می‌شود؛ حتی صدای سم اسبان آنان را می‌گریزاند.

۴ ـ ارغند به معنای «ترسناک» است و در فرهنگ فارسی به معنای «خشمگین و قهرآلود» آمده است. در پهلوی بویژه صفت دوزخ و دهانهٔ دوزخ و خود دوزخ است.

۵ ـ شاید «افکنید».

۶ ـ متن : [illegible].

۷ ـ شاید : بکُنَد؛ یا مصدر مرخّم با معنای «باید بکند».

۸ ـ «پادافراه سه‌شبه» یکی برای روان در سه شب نخستین پس از مرگ مقرّر است و دیگری پس از آن که همگـان تنِ‌پسین یافتند، پس از رستاخیز انجام می‌گیرد و گناهکاران با داشتن تن در آن سه شبانه‌روز رنج و پادافراه می‌بینند. پادافراه سه‌شبهٔ دومین با رسیدن رستگاری فرجامین جهان ملازمت دارد. ←

گناهکار به جایگاه دوزخ است، همان‌زمان (= آن‌گاه) [که] سگ زرّین‌گوش نیز بانگی آن [چنان] ترسناک‌تر همانا بکرد، پس دیوان از ستم کردن بر روان بازماند؛ که چرا که [از بانگ سگ، دیو از آن‌که] پادافراه بر[1] [روانِ] بی‌پناه بِبَرَد، بازمانَد [و باز ایستد].

(۳۵) گفته شده است که [ستارهٔ] هفتورنگ را با بیوَرهزار ستارگان، پاسبانیِ روانِ [افتاده در] دوزخ[2] است [و در پرتو و] بَرِ[3] آن ستارگان، [دیوان] هَزمان [و پیوسته] روان را پادافراه کردن نتوانند.

→

۹ ـ کدب ، برای تعلق و معادل کسرهٔ اضافه است که بر سر اسم می‌آید.

۱ ـ متن : از.

۲ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۳ ـ متن: abar ī برای «برِ، در برابرِ».

(۹) پرسش میدیوماه از زرتشت

(۱۵/۶۸ - ۱/۶۸)

میدیوماه پسرعمو و نخستین پیرو زرتشت است و یکی از سه چاشته یا نحلهٔ فقهی کهن منسوب به او است و به پرسش او از پیامبر بارها اشاره شده است، مثلاً در دینکرد (مدن، ص ۸۱۸، س ۳۳ به بعد). در اینجا، میدیوماه از زرتشت می‌پرسد که چرا اردیبهشت، با نمادِ آتش، پسرِ هرمزد نامیده و خوانده شده است.

زرتشت پاسخ این پرسش را به فرگرد بیست‌ودوم وندیداد معطوف می‌کند که در آن فهرستی از خواسته‌های پُررامش می‌آید. در بند ۲۳ آن (برابر با بند ۱۱ فرگردِ بیستم)، که نیایش موسوم به اَئیریَمَن ایشیَه (ā airyəman īšiyō، یسن ۵۴: «بخشایشِ آرزوشدهٔ راستی») است، در زند به «ایرمان‌خواهی» (ērmān xwāhišnīh) برگردان شده است. ائیریمن ایشیه در خطابهٔ عقد ازدواج خوانده می‌شود و دستور مهرگانِ سیاوخش در کتاب آئین دین زرتشتی ، در بارهٔ فرگرد بیست‌ودوم وندیداد می‌آورد: «این سوره در وصف فرشته اَیَریمن نام است و این ملک ربّ مناکحت باشد. در این مقام آمده است که از تلقین طهارت و تعلیم نظافت، این موکّلِ سور و دامادی توانائیِ دور کردن بیماریهای بی‌شمار دارد که از دفع آنها وسائل رفاهیّت بنی‌آدم فراهم می‌آید» (حاشیهٔ صفحهٔ ۲۵۳؛ «سور» در زبان دری زرتشتی به معنای «عروسی» است). نیز آتش را که نماد اردیبهشت، بهترین راستی است، با این امشاسپند یکی

شمرده و آتش را هم پسرِ هرمزد خوانده‌اند: پس، اردیبهشت /آتش پسر هـرمزد است و بـا دعای «ائیرِیمن‌ایشیه» و فرگرد بیست‌ودوم وندیداد پیوستگی می‌یابد.

ایزد اَریامَن آورندهٔ درمان و داروهای شفابخش است (وندیداد ۲۲، بندهای ۲ و ۷ تا ۲۴؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۶) و رامش. وی به شفای کیهانی نیز می‌پردازد و چنین پیدا است که چاره‌گرِ دیو آز است و برای نابودی ایـن سرکـردهٔ دیـوان است کـه اردیـبهشت امشاسپند پیش از رستاخیز به یاوری اریامن بر زمین می‌آید و آفریدگان هرمزدی را بـه بیگناهی و ناکُشتن گوسفندان فرا می‌خواند (گزیده‌های زادسپرم، فصل سی‌وچهارم، بند ۳۸). در پایان جهان نیز همراه با آتش فلزّاتِ نهفته در کوهها را می‌گدازد تا باگذار از آن رودِ گداخته، همهٔ آفرینش تطهیر شود (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۳۹). پیوستاری این نقشهای چندگانهٔ ایزد اریامن را باید ناشی از این پندارهٔ بنیادین شمرد که برای رسیدن به پاکیزگی آغازین و رهیدن از دردِ آمیزش با بدیهای اهریمنی، اراده و اقدام انسانی شرط است. پس نیز ناگزیر خواستن فرزند و تداوم نسل مردِ پرهیزگار و زادگانِ کیومرث تا رسـتاخیز و پـایان عـمر دوازده‌هزارسالهٔ جهان ضرورت دارد و این زادن فرزند و تداوم نسل بشر است که درمان نهایی خواهد بود برای شفای دردِ دست‌اندازی اهریمن و دیوان بر آفرینش هرمزدی و هستی و «بودشِ» مردم و رستگاری فرجامین جهان.

چنان‌که دیده می‌شود، مضمون «پرسش میدیوماه» پـیچیده و پُـرابهـام است و ظـرافت و ریشه‌داری آن با زبان شکسته و نارسای آن و نیز املای پُرغلط و شکسته‌اش بر دشواری این پاره‌نوشتار می‌افزاید. به نظر می‌رسد که پس از بازنویسی «حقیقت گلشاه» (ش ۸)، کاتب خود دست به نگارش زده و این قطعهٔ کوتاه و رَمزین را نوشته است، با مضمون ظریف و پیچیده و مبهمی که ریشه در آموزشهای مَدرِسی خاندان موبدان دارد؛ و نیز با زبانِ شکسته و واژه‌های دگرگون و املاهای نامعمول. به دنبال «پرسش میدیوماه» قطعات دیگری هم کـه می‌آید، همین شکستگی زبان و تأثیر گفتار زنده را در نوشتار نشان می‌دهد، اما با زبـانی ساده‌تر و تازه‌تر؛ تا برسد به «روز اورمزد، ماه فروردین» (ش ۱۶) و پایانِ بخش نخستین کتاب با قلم کاتب نخستین.

در «پرسش میدیوماه» واژه‌های عربی مانند خطاب و مراتب (۱۲/۶۸) آمده است که بویژهٔ واژهٔ اخیر اصطلاحی است برای درجات هیربدی و مراتب و درجاتِ روحانیان. در این قطعه،

خلاف معمولِ این دستنویس، واژهٔ puhrag (۱۲/۶۸، پسر، پور) به کار رفته است که شکل شمالی دارد، در برابر pusag / pus که شکل جنوبی واژه («پسر» در برابر «پور»)است.

پرسید میدیوماه و[1] زرتشت

(68//2)(1) pursīd mēdyōmāh az ahlaw zartuhšt kē: ohrmazd xwadāy ī az[2] anē amahraspandān, yazadān, ardwahišt rāy pad puhrag[3] bozorgīd;[4] čē-rāy?![5] kē ohrmazd rāy zan nēst! *(2)* az ēn guftār, rōz-ē *be* dādār[6] pursišn hād,[7] ayāb nē?

(3) zartuhšt [ī] ahlaw guft kē: wiz[ī]r[8] pad ǰud-dēwān-dād paydāg: [9]*mraoṭ ahurō mazdå , spita[māi zaraθušt]rāi, azəm yō ahurō mazdå, azəm yō dāta vaŋhvąm, yasə*[10] *taṭ*[10] *nmānəm*[11]*... <tā>*[12]*...* [9]*vīspå ǰanyō yå dravaitiš.*[13] *(4)* zartuhšt [ī] ahlaw gōwēd: az ān rōz, pad xatāb[14] [ī]

---

۱ ـ «و» شاید به جای [illegible] / [illegible] برای ō باشد: «پرسید میدیوماه از زرتشت».

۲ ـ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]، (حرف دوم سرش شکستگی دارد) احتمالاً از واژه «بزرگ»، فعل «بزرگیدن» ساخته است، به معنای «اکرام کردن، بزرگ داشتن» ← پیشگفتار، ۲. ۲. نهم.

۵ ـ [illegible] (این واژه در همین صفحه، س ۱۳ نقطه ندارد).

۶ ـ پس از این واژه، دو واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۷ ـ متن : [illegible] (hēnd/hēd)(?) .

۸ ـ [illegible]، احتمالاً h پایانی زائد در این واژه آمده است : waǰ(a)rah ← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، ج؛ یا waǰarēy ؛ یا wiz[ī]r-iš.

۹ ـ بر گرفته از وندیداد، فرگرد ۲۲، بندهای ۱ و ۲۴. این واژه‌ها در متن به خط و زبان اوستایی است.

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ متن : واژهٔ پهلوی [illegible] (= تا). این شیوه برای نقل بخشی از کلام اوستایی که نوشتن آن دشوار بوده و همـه آن را می‌دانسته‌اند، معمول بوده است.

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible]: ht'b' (حرف [illegible] با داشتن نقطه، دارای ارزش آوایی x است).

puhrag *be marāteb*[1] **rasīd.**[2] **čē-rāy**[3] **kē andar**[4] **axw ī astōmand,**[5] **pad hāwistān**[6] **[ī]** *mā*[7] **xwār**[8] **[ī] ērmān**[9] **xwāhišnīh**[10], *be* **čiyōn pus nē būd!**[11]

(۹) پرسش میدیوماه از[۱۲] زرتشت

(۲/۶۸)(۱) پرسید میدیوماه[۱۳] از زرتشت که: اورمزد خدای که از دیگر امشاسپندان [و] ایزدان، اردیبهشت را به پسری [خویش] بزرگی داد[۱۴] [و او را پسر خود خواند و

---

۱ ـ [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi] ~

۳ ـ [Pahlavi] (این واژه در همین صفحه، س ۳ نقطه دارد).

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi] (الفک) پس از [Pahlavi] زائد و [Pahlavi] دارای ارزش آوایی [Pahlavi] (ō =) است.

۶ ـ [Pahlavi]، [Pahlavi] به جای [Pahlavi] به کار رفته است: hāwistān ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، د.

۷ ـ [Pahlavi] (= māh ، ماه)، احتمالاً تلفّظ‌نویسی است برای ضمیر اوّل شخص جمع : «ما» که به جای آن آمده است «ماه».

۸ ـ [Pahlavi]، واژهٔ xwār به نظر می‌رسد که عیناً معادل «خیر» به کار رفته باشد : «برکت و نیکی و نعمت»؛ نگاه کنید به شایست ناشایست، فصل ۲۲، بند ۳۲ و یادداشت آن. به هر حال معنای xwār در اینجا «نعمت» است.

۹ ـ [Pahlavi]؛ پس از این واژه، دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است. ērmān xwāhišnīh برگردان واژه‌های airyəmā išyō (بار. ۱۹۹ و ۳۷۸) و نام یسن ۵۴ است که در انتهای گاهان می‌آید. در زندِ وندیداد ۲۲، بند ۹، صفت برای «ایرمان»(/اریامن) xwāstār (اوستا:išyō) است، به معنای «آرزوشده، موردِ آرزو». در بندهای ۱۱ و ۱۲، فرگرد بیستم وندیداد می‌آید که نیایش ērmān xwāhišnīh دارای نیروی بخشندگی رامش و نابودگر بدیهای اهریمنی است.

۱۰ ـ [Pahlavi]: h'hyšnyh؛ [Pahlavi] (با نقطه) دارای ارزش آوایی x است و املای این واژه از جمله مواردی است که بنابر آن می‌توان استنباط کرد که xw در تلفظ نویسندهٔ کتاب به x بدل شده بوده است. نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۱۱ ـ [Pahlavi]؛ شاید مثل «بُوَد» فارسی دری است؛ شاید yahwūnad برای bawēd یا būd برای زمان مضارع و حال.

۱۲ ـ متن : «و».

۱۳ ـ «میدیوماهِ آراستایان» نخستین گرونده به دین زرتشتی و پسرعموی زرتشت است. اشاره به پرسش و پاسخ میان میدیوماه و زرتشت احتمالاً با انتساب یکی از سه چاشتهٔ یا آموزش و نحلهٔ فقهی زرتشتی در عهد ساسانیان به وی («چاشته‌ها یا سه نحلهٔ فقهی زرتشتی در دوران ساسانیان») پیوند و ارتباط دارد.

۱۴ ـ متن : bozorgīd ، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

ارجمندی داد؛ این] چرا [است]؛[۱] که اورمزد را زن نیست؟! (۲) [آیا] از این گفتار، روزی با دادار [تو را] پرسش بود یا نه؟

(۳) زرتشت اشو گفت که:[۲] [آن را] وَجَر[۳] در وندیداد پیدا [است]: «گفت اهورامزدا به اسپیتمان زرتشت، من که اهورامزدایم، من که آفرینندهٔ چیزهای نیکویم، چون این خانه را بیافریدم ... <تا> ... همهٔ زنان دُروند». (۴) زرتشت اشو گوید: از آن روز، [اردیبهشت امشاسپند] بواسطهٔ خطابِ پسر [اورمزد بودن] به مراتب بزرگی رسید چرا که در جهانِ استومند [و عالم هستی]، برای هاوشتان (= شاگردان، پیروان و گروندگان) ما موهبت[۴] «ایرمان‌خواهی»[۵]، [هیچیک] چونان پسر [یافتن] نباشد!

---

۱ ـ کاربرد «چرا» با این شکل در این متن باز هم هست: مثلاً ۱۲/۸۲ (ش ۱۷، بند ۲).

۲ ـ این واژه‌ها متعلق به آغاز و پایان فرگرد بیست‌ودوم وندیداد است که بخشی از آن در فرگرد بیستم نیز تکرار می‌شود.

۳ ـ وَجَر (۱۵/۶۸ : [Pahlavi]) فتوای دینی و حکم دینی رَدان و موبدان و نیز مبانی و بنیاد آن احکام است.

۴ ـ متن : xwār

۵ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

(۱۰) وندیداد خوانی

(۸/۶۹ - ۱۵/۶۸)

خواندن وندیداد برای خویشتن و روان خویش، یا برای شادی روان درگذشتگان کرفهٔ بزرگ است، همراه با برگزاری آیین برشنومِ نُه شبه یا نُشوه. از آنجا که جنین در شکم مادر خون دشتان و حیض می‌خورد و این ناپاکی، به مثابه گناهی ازلی، ضرورت دارد که زدوده شود تا روان بتواند به بهشت عروج کند، بَهرکم یک بار برشنوم کردن در زندگانی برای هر کس واجب است. ولی اگر کسی نتوانسته باشد در حیات خویش برشنومِ نُه‌شبه کند یا به اصطلاح امروزی «به نشوه رود»، باید «از جاده» و به جهت او به «گیتی خرید» (شایست ناشایست، صص ۸۰ ـ ۸۱) پردازند، یعنی به دیگری خواستهٔ گیتی و مال دنیا دهند تا به نیّت و از سوی سفارش‌دهنده، آیینی دینی را برگزار کند. پس این حکم و فتوای نیک یا آسان بهترین پیشکش و خیرات برای روان رفتگان است.

این قطعه در ادامهٔ مطلب پیشین آمده است و هر چند از لحاظ موضوع از آن جدا است، زبان آن و نیز شیوهٔ بیانش با آن یکی پیوستگی دارد. این قطعه را که نمونهٔ بارز از پاره‌نوشتارهای گروه سوم در م. او ۲۹ باید شمرد، به نظر می‌رسد که چون به یاد کاتب آمده، آن را نوشته است، یا آن که تقریر موبدی است که سخنان او را کاتب به نگارش در آورده است. «وجر کردن» و فتوا دادن کسی که از خود با صیغهٔ اول شخص مفرد یاد می‌کند ـــ و این بجز آوردن تاریخ کتابت دستنویس، تنها باری است که با خطاب نگارندگان م. او ۲۹ به خواننده و سخن گفتن آنان از خود مواجه می‌گردیم ـــ این فرض را تضعیف می‌کند که شاید م. او ۲۹ تمرین نوشتن و مشق برای کتابت باشد (پیشگفتار، ۲. ۱).

زبان در «وندیداد خوانی» بی‌تکلّف و ساده و دارای شیوهٔ شفاهی گفتار است و پیدا است که گفتار عادی را به سادگی نگاشته‌اند. واژه‌های مبهم و شکسته در آن بسیار است، احتمالاً با املای غلط. واژه‌های عربی نیز در آن نایاب نیست، مانند حاصل (۵/۶۹) و دفعه (۶/۶۹) و همچنین املای بسیار جدید [illegible] (nēk، نیک)، و [illegible] (hazārhā، هزارها، ۶/۶۹) . واژهٔ [illegible] (۸/۶۹) را هرگاه bahēd بخوانیم، h افزایه و زائد را در آن ملحوظ داشته‌ایم که در فعل «بودن» در پازند نیز هست ([illegible] *bahot*، بُوَد، باشد، متن‌های پازند، ۲۲/۳۴۰ و ۲۵، ۸/۳۴۱ و ۱۰). در این صورت، واژهٔ bahēd نوعی تأکید سبکی و بیانی نیز در خود دارد، با رنگ گویشی و بسیار زنده.

(68//15)(1)[1] u kē wiz[ī]r ī hugarag gōwēm kē har kas axw [ī] astōmand,[2] *be*[3] bōxtārīh[3] ī ruwān ī xwēš,[4] ayāb *be* [az][5] pas [ī] widerišn ī mād *(p.69)* u pid u xw[ē]š[ā]wandān,[6] kirbag ī garān xwāhēd kardan, čand[7] nā-widīrag[8] baršnūm, mard[-ē] ahlaw *rā*[9] *šōyānad*[10] u tā nō šab, nābur[11]-zīwān,[12] *be* pākī(y) ī *tamām*,[13] u *nīyat*[14] [ī] nēk kardag, ēk nask[15] ī

---

۱ ـ این قطعه عنوان ندارد و از س ۱۵ به بعد، در دنبالهٔ مطلب پیشین آمده است.

۲ ـ نگاه کنید به یادداشت ش ۹، بند ۴، دربارهٔ این واژه.

۳ ـ [illegible] ا [illegible]

۴ ـ [illegible] ؛ [illegible] شاید زائد و افزایهٔ تلفّظی نباشد و آن را بتوان ē خواند و «همی، همانا» معنی کرد.

۵ ـ پس از [illegible] جای دو سه حرف خالی است، احتمالاً [illegible]

۶ ـ [illegible] : W hwšwnd'n' ← [illegible] ، احتمالاً دو مصوّت بلند ē پس از [illegible] و ā پس از [illegible] در خط حذف شده و بویژه مورد دوم را می‌توان ناشی از وجود مختصهٔ ممیز کشش در مصوتها دانست.

۷ ـ [illegible]؛ شاید هم زائد باشد.

۸ ـ [illegible] ، احتمالاً به جای [illegible] (nā-wizīrag ، ناگزیر)؛ شاید : nō gerag (= نُه گِره)، صفت برای «برشنوم»: برشنوم نُه گره، برشنوم که در اجرای آن «نِی نُه گره» و دارای نُه بند برای تطهیر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۹ ـ [illegible] (rā=) ← [illegible]

۱۰ ـ [illegible] : šwy'n't ، فعل «واداری» از šustan : šōyāndan

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible] : zyw'n'

۱۳ ـ [illegible] ؛ قرائت bowandag و هزوارش گرفتن این واژه با متن متناسب به نظر نمی‌رسد.

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible] ← [illegible]

ǰud-dēwān-dād, *be* nām [ī] dādār ohrmazd, yazānad;[1] *(2)* čandān kirbag *hāsel*[2] *šawad*[3] kē čiyōn xwēdōdah[4] ka[5] hazārhā *dafag*[6] kard bēd:[7] hamā mard [ī] wadag[8] [u] nēk[9] [ī] ahlaw, daxšag bahēd![10]

(۱۰) وَندیدادخوانی

(۱۵/۶۸) (۱) و [نیز این] که وَجَر نیکو[۱۱] گویم که هر کس [در] جهان استومند[۱۲]، برای رستگاری روان خویش، یا به از پسِ درگذشت مادر (ص ۶۹) و پدر و خویشاوندان، [چون] کرفهٔ گران [و بسیار بزرگ] خواهد کردن، چندان[۱۳] [که] برشنوم ناگزیر (= ضروری) [است]، مردی اشو[۱۴] را شویاند [و شستشو دهد] و تا نُه شب،

---

۱ ـ [illegible] : yz'n't ، yazānad از مصدر yazān(ī)dan به معنای «دستور و سفارش دادن برای یشتن»؛ شاید: yazād (با برابری [illegible] = 'w با [illegible] = ā).

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible] ، شاید : būd که با معنای مضارع به کار رفته است و در این صورت با [illegible] (=bēd) که در سطر بعدی، در همین جمله به کار رفته، متفاوت است؛ یا «بُوَد».

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible] ، احتمالاً تصحیف برای [illegible] است؛ شاید hamag.

۶ ـ [illegible] ، [illegible] آغازین برای d به کار رفته است : دفعه.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible] ، احتمالاً bahēd با h زائد، به جای «بُوَد، باشد»؛ شاید b'yt' : bēd ([illegible] =ē)، «باشد»؛ یا bāyēd (= باید)، که در این صورت معنای جمله چنین خواهد بود: «نیکان و بدان را این برشنوم و خواندن وندیداد نشانه خواهد بود! / باید».

۱۱ ـ شاید: «آسان».

۱۲ ـ «جهان استومند» ظاهراً در اینجا به معنای «دنیای مادی» و «گیتی» به کار رفته است.

۱۳ ـ «چند» احتمالاً «تا آن اندازه، از آن روی که»؛ نیز شاید زائد باشد یا شاید: «چون»؛ برشنوم کردن برای هر کس بَهرِ کم یک بار واجب است تا آلایش طبیعی را پاک گرداند و نشانه باشد برای روان نیکان و دینداران.

۱۴ ـ منظور «گیتی خرید» کردن نشوه است که هنوز هم به آن عمل می‌شود: کسی به نیت شخص متوفی نشوه می‌رود (این رسم گویا بتازگی متروک شده باشد)، موبد به نام و «از جادهٔ» او، اوستا می‌خواند.

ناَبُرزیوان[۱] [و با پرهیزمندی]، به پاکی تمام، و نیّتِ نیک کرده، یک نسک[۲] [اوستای] جُددیوان‌داد (= وندیداد) را به نام دادار اورمزد[۳]، بیزانَد؛ (۲) [پس] چندان کرفه حاصل شود[۴] که چونان خویدودس [باشد] که هزارها دفعه کرده شود : [چون این را بیزند]، همه مرد بد و نیک اشو را نشان باشد![۵]

---

۱ ـ ناَبُرزیوان به معنای زیستن با پرهیزمندی است، یعنی رعایت برخی از تابوهای آیینی در اوقاتِ ویژه، مانند روزهای برگزاری آیین نُشوه یا برشنومِ نُه‌شبه.

۲ ـ نسک به معنای کتاب است و در اینجا به معنای یک بار و بتمامی خواندن وندیداد.

۳ ـ یعنی با «خُشنومن» دادار اورمزد، زیرا اوستا را به نام و با «خشنومن» ایزدان نیز می‌توان خواند و به آنان پیشکش نمود و «به خشنودی» و نام هر یک از آنان.

۴ ـ شاید: «بود».

۵ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

(۱۱) پیدایی آتش
(۸/۶۹ - ۱۷/۶۹)

در این پرسش و پاسخ، دربارهٔ زمانی که از آن پس آتش بزرگ بـه پـاسداری جـهان پرداخت و از جایگاه استقرار آنها، یعنی آتشکده‌های بزرگ، سخن می‌رود : در شهریاری تهمورس پیشدادی، آتشِ بلندسود و در شهریاری جم، هر سه آتشِ بزرگ آفریدگان و انجام گرفتن کارها را یاری می‌کردند. آتش فرنبغ (آتش طبقهٔ روحانیان) در خوارزم، در آتشکده نشسته است و این آتش در شاهی گشتاسب به کابل آمد و تاکنون در آنجا است.

آذرفرنبغ و آذرگشسب و آذربُرزین‌مهر، هر سه را هرمزد در آغـاز آفـرینش و بـرای پاسبانی جهان و جهانیان آفرید و به یاری آنها همه کار جهان انجام می‌گیرد. این سه آتش و نیز دیگر آتشان همه از پنجمین گونهٔ آتش، یعنی آتش اسپنیشت (speništ) اند. تن آنان همین آتش گیتی است و مینوی آتش برزی‌سوه (bərəzi-savah) یا بلندسود، که خود در گرزمان یا پیشگاه دادار اورمزد فروزان است، برآتشانِ بهرام میهمان است. این هر سه آتش و نیز دیگر آتشانِ بزرگ را آتش بهرام نیز می‌خوانند، زیرا از ایزد بهرام و سروش پشتیبانی و یـاری می‌گیرند (ترجمهٔ بندهش، صص ۹۰-۹۱ و ص ۱۸۵).

مضمون این قطعه، که اساساً از بندهش (ترجمهٔ بندهش، صص ۹۰-۹۱) برگرفته شده است، گاهی با آن تفاوت دارد و دیگرگونی اسطوره، همپای خصائص گویشی زبـانی و واژه‌هـای دیگرگون، در آن به چشم می‌خورد. آیا آخرین جملهٔ آن را، که عیناً در بندهش نیز مـی‌آید، می‌توان به نگارندهٔ م.او ۲۹ یا کاتب آن مـنسوب کـرد؟ واژهٔ «کـابلستان» را در بـندهش شادروان استاد مهرداد بهار آتشکده «کاریان» فارس شمرده است (همان کتاب، ص ۹۱).

(69//8)(1)[1] pursīd az dādār ohrmazd: čiyōn mānsarspand[2] [ī] dēnīg, az kay[3] ātaxš, *pāyahndahgī(y)[4] [ī] gēhān, čē-š[5] ī fradom[6] hād?

(2) [7]{andar xwadāyīh ī tahmūriz kū mardōm} wirāst, pad ayārīh [ī] ātaxš [ī] *bərəza.savaŋhe*[8]; *(3)* {andar xwadāyīh} ī {Jam}, {hamāg kār pad ayārīh ī awēšān, har sē ātaxš}; {uš ādur farnbaγ[9] ō[10] dād-gāh} {pad xwārazm} nišast[11] ēstēd; *(4)* {u andar xwadāyīh ī wištāsp šāh, pad paydā[g]īh[12] az dēn, az xwārazm ō[13] rōšn kōf, pad} kāwulestān, kāwul[14] deh nišast; {čiyōn nūn-iz ānōh mānēd}.

(۱۱) پیدایی آتش

(۸/۶۹)(۱) پرسید از دادار اورمزد : چونان که مانترسپند دینی [و کلام مقدس گوید] از کی [و کدامین زمان]، آتش را پاسداری[۱۵] [و نگاهبانی] جهان، [و] چه آن را نخستین

---

۱ ـ این قطعه عنوان ندارد و در دنبالهٔ مطلب پیشین، از س ۸ به بعد می‌آید. (نگاه کنید به ترجمهٔ بندهش، صص ۹۰ـ۹۱

۲ ـ [Pahlavi]

۳ ـ [Pahlavi] به جای [Pahlavi] (kay).

۴ ـ [Pahlavi]، بندهش (ت.د ۱، ص ۱۰۲، س ۶) [Pahlavi]، که شاید در م.او ۲۹ با h زائد و باابدال a به ā آمده باشد؛ نیز شاید واژهٔ اخیر با [Pahlavi] آمیخته و واژهٔ متن را پدید آورده باشد، که در این صورت متن شکستگی دارد.

۵ ـ [Pahlavi]، احتمالاً تلفّظنویسی است برای [Pahlavi] ← پیشگفتار، ۲. ۲. پنجم.

۶ ـ [Pahlavi]؛ شاید ʔawwal؟ (= اوّل).

۷ ـ عبارتها از بندهش؛ (ت.د ۲، ۵/۱۲۴ ـ ۳/۱۲۵؛ ترجمهٔ بندهش، صص ۹۰ ـ ۹۱) برگرفته شده است.

۸ ـ این واژه با خط اوستایی نگاشته شده است.

۹ ـ [Pahlavi]، بندهش [Pahlavi]

۱۰ ـ متن : [Pahlavi]، بندهش: [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi]؛ شاید nišāst درست باشد.

۱۲ ـ بندهش [Pahlavi]، متن: [Pahlavi]

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ متن : پایندگی(؟)

[خویشکاری] بود؟[۱]

(۲) [پاسخ این که:] اندر پادشاهی تهمورس، که مردم [و کار ایشان] را آراست، با یاری آتش بلندسود[۲] [بود]؛ (۳) اندر پادشاهی جم همه کار با یاری آن هر سه آتشان [شد] و در آن (= پادشاهی جم) آذرفرنبغ بر دادگاه،[۳] در خوارزم نشسته است؛[۴] (۴) و اندر پادشاهی گشتاسب شاه، به پیدایی از دین [و چنان که از کلام دین پیدا است]، از خوارزم به روشن‌کوه، به شهر[۵] کابل از کابلستان[۶] نشست؛ چنان‌که اکنون نیز [در] آنجا می‌مانَد [و جای دارد].

---

۱ ـ شاید: ... آتش پاسداری [و نگاهبانی] جهان را چیزی [و نیرویی] نخستین [و برترین] بوده است؟

۲ ـ آتش بلندسود در آسمان و گرزمان فروزان و مینوی آن در آتشان بهرام میهمان است (ترجمهٔ بندهش، صص ۹۰-۹۲).

۳ ـ دادگاه به معنای آتشکده است.

۴ ـ شاید : نشانده است.

۵ ـ متن: «دِه».

۶ ـ ترجمهٔ بندهش : کاریان (ص ۹۱).

(۱۲) فریدون ضحّاک را گرفت
(۱/۷۰ ـ ۶/۷۰)

هنگامی که فریدون بر ضحاک چیره شد، او را نکشت، زیرا با کشتن وی جهان از خرفستران آکنده می‌گشت و جانوران زیانگر بر زمین منتشر می‌شدند. این نکته، که برای نشان دادن نسبیت امور و مفاهیم اخلاق آمده است (دینکرد مدن، ص ۸۱۱، سطرهای ۱۳-۲۱ و شایست‌ناشایست، فصل ۲۰، بند ۱۸)، ترجمه است از اوستای کهن و مفقود ستودگر نسک. نیز در بندهش (ترجمهٔ بندهش، ص ۱۲۸) و شاهنامهٔ فردوسی (ج ۱، صص ۷۵-۷۸) از اسارت ضحّاک در دماوند سخن رفته است و فردوسی می‌گوید که سروش پیام آورد که کشتن ضحاک را هنوز زمان نیامده است.

در م. او۲۹ پراکنده شدن خرفستران ضحاکی بر زمین، گویا بر اثر تداعی معانی و یادایاد، به حوادث رستاخیزی اتّصال یافته و در آن نقش فرجام‌شناختی دیو آز را در دیگر متون (بندهش، ص ۱۴۸ ترجمه؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل سی‌وچهارم؛ روایت پهلوی، در صص ۲۴۰-۲۴۱، از پژوهشی در اساطیر ایران) ضحّاک به عهده گرفته است. این امری است حاکی از آمیزش اسطوره‌ها بر اثر فراموشی، که خود نوعی تحوّل است در اساطیر و در دیگر بخشهای م. او۲۹ هم دیده می‌شود.

زبان در «فریدون ضحاک را گرفت» از دو قطعهٔ پیشین سلیس‌تر است و تأثیر منابع اصلی پهلوی در این چند سطر پیدا است، بی آن که عیناً با آنها یکی باشد. هم از لحاظ زبانی و هم از لحاظ حلقهٔ پیوندی که یاد شد، این قطعه با قطعهٔ بعدی تداوم دارد و جدا کردن آنها از یکدیگر اختیاری است.

فردون[1] ضحاک را گرفت[2]

pad nām ī dādār ohrmazd

(70//3) (1)[3] {ēn-iz paydāg kū frēdōn azīdahāk[4] *ōzānist(?)[5] kāmist. *(2)* ohrmazd guft kū: nūn ma[6] ōzan. čē, zamīg purr xrafstar be bawēd}; kē andar ristāxēz,[7] hamāg dēwān u drōǰān, ēn zamīg pargand[8] oftand,[9] ēn šon, zartuhšt! kū az peš, dēwān pargand![10]

(۱۲) فریدون[11] ضحّاک را گرفت :

به نام دادار اورمزد

(۳/۷۰) (۱) این نیز پیدا [است] که فریدون ضحّاک را خواست بیوژند [و بکُشد].
(۲) اورمزد گفت که: اکنون [او را] مکش؛ چه، زمین پر [از] خرفستر بشود، [چنان] که اندر رستاخیز، همه دیوان و دروجان [بر] این زمین پراکنده [وآکنده] افتند [و منتشر

۱ ـ متن : فردون ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.
۲ ـ عنوان فارسی در گوشهٔ چپ سطر اول نوشته شده است.
۳ ـ شایست‌ناشایست، فصل ۲۰، بند ۱۸.
۴ ـ شایست‌ناشایست: [illegible] ، م. [illegible] (سطر ۳، پرنوشت : ضحاک).
۵ ـ شایست‌ناشایست [illegible] ، م. [illegible] ، احتمالاً از مصدر ōzanistan(?) .
۶ ـ شایست‌ناشایست [illegible] ، م. [illegible]
۷ ـ [illegible]
۸ ـ [illegible]
۹ ـ [illegible] ، احتمالاً nt ــ برای and ــ فارسی دری؛ شاید : [o]padēnd(?) ، از مصدر padīdan که «راه رفتن و حرکت کردن و آمدن اهریمَنی» است. برای کوتاه نوشته شدن o آغازین ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.
۱۰ ـ [illegible] ← [illegible] (؟)
۱۱ ـ متن : فردون، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

بشوند؛ بر] این‌سان، [ای] زرتشت! که از پیش [و در تازش آغازین اهریمن،][1] دیوان [بر زمین] پراکنده شدند [و زمین را آکنده کردند].[2]

۱ ـ ظاهراً اشاره است به تازش اهریمن در آغاز هزارهٔ هفتم آفرینش که آغاز آمیزش اهریمن با جهان هـرمزدی است (پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۵۳ ـ ۵۶، ص. ۷۴)؛ شاید: ...از پیش [نشانه‌های رستاخیز را گویم که]...
۲ ـ در اینجا اسطوره‌های رستاخیز و «بدزمانگی» در پایان هزاره در هم آمیخته است و به نظر می‌رسد که در عبارتها هم همین آمیختگی روی داده است.

(۱۳) دربارهٔ رستاخیز
(۸/۷۰ - ۱۷/۷۱)

به هنگام فرا رسیدن رستاخیز و پایان زمان، گردش خورشید دیگرگون می‌شود؛ ضحّاک از بند رها می‌گردد و دیوان (و مردم و جانوران نیک) را می‌خورد و دیوان بازمانده، یکدیگر را. آخرین آنها، دیو خشم را، ایزد سروش از میان می‌برد و اهریمن خود تنها می‌ماند و بـه سوراخ و کنام آغازین و اصلی خود می‌گریزد و پنهان می‌شود. در نیایشی کیهانی، اورمزد و سروش و دیگر ایزدان خود آیین یزشن را برگزار می‌سازند. فلزّ مذاب و روان سوراخ اهریمن را آکنده می‌کند و او را بی‌توان می‌گرداند. پس زمین و آسمان در سطح واحدی قرار می‌گیرند و گرزمان و بهشت برین بر روی زمین می‌آید.

«دربارهٔ رستاخیز» در دنبالهٔ قطعهٔ پیشین، یعنی «فریدون ضحّاک را گرفت»، نگاشته شده و چون موضوع آنها مستقل است، می‌توان آنها را از یکدیگر جدا ساخت تا باورهایی دربارهٔ رستاخیز زیر عنوانِ «فریدون ضحّاک را گرفت» نیاید. در واقع، حلقهٔ ارتباط این دو موضوع آن است که اگر فریدون به هنگام چیرگی بر ضحّاک او را می‌کشت، زمین از ضربت تیغ بر پیکر اژدها، از خرفستر و جانوران موذی آکنده می‌شد و رستاخیز و ناممکن می‌گشت؛ یا آن که همین آکندگی در پایان هزاره و پیش از رستاخیز، یا در زمانی نظیر آن هم روی خواهد داد.

در این قطعه، که شباهت بسیار با «روز خرداد، ماه فروردین» دارد، اسطوره تحوّل یـافته است. از جمله آن‌که نقش فرجام‌شناختی دیوِ آز را ضحّاک بر عهده گرفته است. پدیدار آمدن اژدها بر زمین نیز حتی در کتاب فارسیِ صد دَرِ بُندَهِش (درِ ۳۵، بند ۳۲، ص ۱۰۵ کتاب) به هزارهٔ هوشیدرماه باز می‌گردد، مانند آثار کهن‌تر به زبان پهلوی (نگاه کنید به «بیان رستاخیز»،

ش ۳۲) و به همین روال، «دربارهٔ رستاخیز» در قیاس با نوشتارهای دیگر در ایـن مـوضوع اختصار و زدگی بسیار دارد و در آن حوادث هزاره‌های فرجامینِ هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس در هم آمیخته است.

زبانِ «دربارهٔ رستاخیز»، همانند «فریدون ضحّاک را گرفت»، از قطعه‌های پیشین و نیز پس از خود، سلیس‌تر و دارای نشانهای کهنیک بیشتری است و تأثیر منابع اصلی پهلوی را در آنها می‌توان دید؛ همراه با واژه‌های شکسته و جمله‌های پر ابهام.

(70//8)(1) ēk māh, xwaršēd az āsmān ō āsmān āyēd. *(2)* hamāg mardōm u[1] ēn gēhān *margmand*[2] bēd[2] u pas, ēn zamīg, dēwān pargan[ēn]d. *(3)* pas azīdahāk[3] rāy andar dēmāwand[4] kōf *xalās*[5] kard,[5] ēn zamīg āyēd; hamāg dēwān u drōǰān rāy xwarēd. *(4)* pas azīdahāk[6] rāy māh ī frawardīn, rōz ī xurdād,[7] sām [ī] narēmān azīdahāk[6] rāy be ōzanēd. *(5)* pas yāzdah[8] drōǰ *mānand*,[9] ēn dām [ī] was wizand:[10] ga[n]nāg mēnōg, āz u niyāz u xešm[11] u arešk u nang u waran u kēn u būšāsp u drōǰ [ī] ahlomōy u spazgīh. *(p.71)(6)* ēn,[12] hamāg ēk, ēk be xwarēd. *(7)* pas dō drōǰ *mānand*:[13] ēk, ga[n]nāg mēnōg u ēk, xešm. *(8)* srōš yazad xešm rāy

---

۱ ـ متن: [illegible]؛ شاید [illegible] بهتر باشد: [illegible].

۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible] ← [illegible]؛ شاید knt ـ: *kunad* (=کُنَد).

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]، ارزش آوایی [illegible] ــ برابر x است ← پیشگفتار، ۲. ۲. یکم.

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]، شاید mān[ē]nd یا *mānad*.

۱۰ ـ [illegible]: wcn'd؛ شاید: wcnnd برای wizannēnd(?) / ~nand، از مصدر wizandīdan(?) (= گزندیدن، گزند رساندن؟)، با ابدال nn < nd.

۱۱ ـ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۲ ـ پس از این واژه، دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۳ ـ بسنجید با ص ۷۰، سطر ۱۶ (بند ۵).

zanad.[1] *(9)* **pas ga[n]nāg mēnōg, āsmān[ī] azēr ī zamīg** *rawad,*[2] **hazār farsag; ul nē āyēd.**

(10) **pas dādār ohrmazd u srōš ahlaw, har dō, abar alburz yazišn kunēd, abāg haft rāspīg u xwad zōtēg,**[3] **srōš ādurwaxš, u har dō**[4] **zō[h]r ō**[5] **zrēh [ī] frāxkard**[6] **rezēd u buland kirbag būd,**[7] **az mēnog, az gētīg.** *(11)* **pas giǰistag ga[n]nāg mēnōg, ān zō[h]r rēzēd, ul āyēd.** *(12)* **nazdist rōz az sūrāg āyēd;**[8] **abāz ān ī sūrāg šawēd u ān sūrāg, az haft ayōxšust**[9] **hambārēd u ēn zamīg, star pā[ya]g**[10] **rawad**[11] **u zamīg u āsmān, har dō, hambāz būd.**[7] *(13)* **nē pas az ān, ga[n]nāg mēnōg, u nē ōy**[12] **ī ān**[13] **dāmān!**
(14) **hamāg mēnōg xwarišn bawēnd tā hamē hamē rawišnīh!**

(15) **yazadān kāmag bawād!**

(۱۳) دربارهٔ رستاخیز

(۸/۷۰) (۱) [در رستاخیز، در] یک ماه، خورشید [از یک سوی] آسمان به [سوی

۱ ـ [illegible]، احتمالاً zn''d (= زَنَد).
۲ ـ [illegible]، lwd (= رَود).
۳ ـ [illegible]
۴ ـ پس از این واژه، یک حرف نوشته و قلم گرفته شده است.
۵ ـ [illegible]
۶ ـ [illegible]
۷ ـ [illegible]، احتمالاً «بود» با معنای مضارع است؛ شاید yahwūnad به جای bawad یا ـbō (=«بُوَد» فارسی دری).
۸ ـ [illegible]، احتمالاً yyt' ؛ شاید سد اوستایی معادل ā باشد : āyad (این قرائت با صرف افعال دیگر در این قطعه هماهنگ است).
۹ ـ [illegible]
۱۰ ـ [illegible]
۱۱ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۹.
۱۲ ـ [illegible]
۱۳ ـ متن: [illegible]، احتمالاً y زائد و افزایهٔ تلفظی است.

دیگر] آسمان آید. (۲) همهٔ مردم و[1] این جهان، مرگمند [و میرنده] شود و پس، [بر] این زمین دیوان پراکنده شوند [و آن را آکنده کُنند]. (۳) پس ضحاک را اندر دماوند کوه خلاص کرده،[2] [به] این زمین آید؛ همهٔ دیوان و دروجان را خورَد. (۴) پس ضحّاک را[3] [در] ماه فروردین، روز خرداد، سام نریمان ضحّاک را بیوژند [و بکشد]. (۵) پس یازده دروج مانند [از] این آفرینش بسیار گزند [و پر زیانِ اهریمنی] : گنامینو [و] آز و نیاز و خشم و رشک و ننگ و وَرَن[4] و کین و بوشاسب[5] و دروج اهلموغی[6] و سپزگی.[7] (ص ۷۱) (٦) این [دیوان] همه، [هر] یک، یکی [دیگر] (= دیگری) را بخورد. (۷) پس دو دروج مانند:[8] یکی گنامینو و یکی خشم[9]. (۸) سروش ایزد خشم را زند [و نابود کند]. (۹) پس گنامینو [به] آسمانِ زیرِ زمین[10] رَوَد هزار فرسنگ؛ [و] بالا نیاید.

(۱۰) پس، دادار اورمزد و سروش اشو، هر دو، بر البرز یزشن کند، با هفت راسپی[11] و [اورمزد]، خود زوت،[11] و سروش آذروخش[11] [باشند]؛ و هر دو، زوهر به دریای فراخکرد ریزد و [آن] کرفهٔ بلند [و عالی] باشد، برای[12] مینو [و] برای[12] گیتی. (۱۱) پس،

۱ ـ شاید «و» زائد و الفک در متن تصحیف از آ باشد : ... همهٔ مردمِ این جهان ...
۲ ـ احتمالاً وجه وصفی است؛ شاید : خلاص کند.
۳ ـ «ضحاک را» تکرار شده است. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ دیوان نگاه کنید به بخش دوازدهم بندهش (ترجمهٔ بندهش، صص ۱۱۹ـ۱۲۲ و نیز پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۲۳۴ـ۲۳۵).
۴ ـ متن : «وَرَن»، که هم شهوت و هم دیوشهوت است.
۵ ـ متن : «بوشاسپ»، که خواب سنگین و خواب اهریمنی و دیو آن است.
۶ ـ متن : «اهلموغ»؛ صفت در جای اسم به کار رفته است. اهلموغ و آشموغ بدعتگذار در دین است که آرای پوریوتکیشان را نقض می‌کند.
۷ ـ «سپزگی» غیبت و بدگویی از دیگران و دیوِ آن است که در دوزخ عقب‌عقب راه می‌رود و حرکت می‌کند.
۸ ـ شاید : مانَد.
۹ ـ بسنجید با پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۳۵؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳۴ (صص ۵۹-۶۱ ترجمه).
۱۰ ـ زمین را همانندِ زردهٔ تخم‌مرغ می‌دانستند که در میان تخم‌مرغ جای دارد و پوستهٔ تخم‌مرغ آسمان است: بخشی از آن بر بالای زمین است، که آن را می‌بینیم، و بخشی در زیرِ زمین، که آسمانِ زیرِ زمین است و به همین نام خوانده می‌شود. اهریمن در آغاز دوران آمیزش با هستی هرمزدی، از آسمانِ زیرِ زمین در تاخت و زمین را سوراخ کرد و بر روی زمین تازش آورد و تا بخشی از آسمان را هم فرو گرفت. امکان دیگر برای قرائت و ترجمهٔ متن: «... [از] آسمان [به] زیرِ زمین رود ...»
۱۱ ـ زوت و راسپی و آذروَخش روحانیان برگزارکنندهٔ مراسم یزشن اند (ترجمهٔ مینوی خرد، صص ۱۰۴ـ۱۰۷؛ گزارش یسنا، ج ۲، صص ۱۶ـ۲۴).
۱۲ ـ متن : از.

گنامینوی گجسته [چون] آن زوهر ریزد (= ریخته شود)[1]، بَر [و بالا] آید. (۱۲) نخستین روز، از سوراخ [بر] آید [و باز] به[2] سوراخ شود و آن سوراخ از هفت فلزّ [گداخته] انباشته شود؛[1] و این زمینِ [تا] ستاره‌پایه[3] رَوَد و زمین و آسمان، هر دو، انباز (= همسطح) شود.[4] (۱۳) نه پس از آن، گنامینو [بمانَد] و نه آن آفرینش [اهریمنی]! (۱۴) [آفریدگان] همه [برخوردار از] خورش مینوی[5] شوند تا ابدالآباد!

(۱۵) کامهٔ ایزدان باد!

۱ ـ بسنجید با فعل بند ۲.

۲ ـ متن : abāz ān ī ، ترجمهٔ زیرنوشته به مناسبت برابری آن با «بازِ» فارسی به معنای «به» رجحان داده شد بر «... [به] آن سوراخ ...».

۳ ـ «ستاره‌پایه» دومین یا نخستین طبقهٔ آسمان است و در پایان دوازده‌هزار سال و در تنِ‌پسین زمین به آن سطح باز خواهد گشت، چنان‌که در آغاز بود.

۴ ـ متن : بود.

۵ ـ متن : «مینوخورش»، که صفت مردم است و مردم در پایان زمان نیاز به خوراک مادی نخواهند داشت و خوردنی آنها مینوی خواهد بود.

(۱۴) گرز مهر ایزد

(۷۲)

در دوزخ، دیوان و دروجان روان را پادافراه می‌کنند و باآن که گناهکاران با کردار بد خویش هرمزد و آفریدگان او را رنج داده‌اند، باز این اردیبهشت است (بندهش، ص ۱۱۱ ترجمه) که دیوان را از شدّت عمل باز می‌دارد و گرز مهر و نور ستارهٔ ونند نیز از قدرت اهریمنی در شکنجهٔ روان دروندان و گناهکاران می‌کاهد («روز اورمزد، ماه فروردین»، ش ۱۶). گرز ایزدِ مهر، که در مهریشت از آن سخن می‌رود (مثلاً مهریشت، بندهای ۹۵–۹۸) هم‌چنان‌که در گیتی (مثلاً مهریشت، بند ۷۸)، در مینو نیز حافظ آفریدگان است و سر دیوان را می‌کوبد (مهریشت، بند ۲۶). در ضرب‌المثلی در زبان دری زرتشتی، به جای گرز، «کارد مهرایزد» را می‌بینیم که بهره و سهم دشمنان و بدکرداران می‌شود.

سگ پس از درگذشت مردم، روان را حمایت می‌کند و از پُلِ چینود می‌گذرانَد. سگ پَسوشورَن، یا «سگ شبانان»، یکی از چندگونه سگ است (شایست‌ناشایست صص ۴۱–۴۲ ترجمه) و در اینجا این نام برای جنس سگ به‌کار رفته است. روشن است که وجهِ پیوند میان این دو، یعنی گرز مهر و پسوشورون، حمایت از روان گناهکاران دوزخی است.

همین قطعه در روایات داراب هرمزیار (ج ۱، ص ۲۵۷ و نیز تا ص ۲۵۸) نیز می‌آید و در آنجا، پس از گفتگو دربارهٔ انواع جانوران و سگان جای دارد : نخست از سگِ زرّین‌گوش و غریو او بر دیوان سیاست‌کنندهٔ روان و سپس از هفتورنگ و ستارگان پاسبان بر روانهای دوزخیان («روز اورمزد، ماه فروردین») سخن می‌رود.

زبان «گرز مهرایزد» زنده و روان است و با واژه‌های شکسته و املاهای پیچیدهٔ لغات، از نمونه‌های بارز زبان انشایی متأخر (گروه سوم) از دستنویس م. او۲۹ به شمار مـی‌آید. در عنوان آن، به خطّ فارسی، واژکِ نشانهٔ اضافه به صورت «ی» آمده است : وزری مـهرایـزد (پیشگفتار، ۲. ۳. دهم). نیز در آن واژهٔ «پُل» احتمالاً به شکل گویشی و نامعمولِ (?)pohs / (?)puhs آمده است که البته در قرائت آن جای تردید است.

وزری[1] مهرایزد[2]

pad nām ī dādār ohrmazd

(72//3)(1) kū ēn-iz paydāg kē ham mihr yazad, pad har rōz-ē, se bār wazr ī hu-wēxmag[3] *be* kamāl[4] abar dušox pad[5] gīrēd,[6] ka bīmag[7] [ī] ān wazr [ī] mihr, padifrāh[8] pad *ruwānhā*[9] [ī] meh [u] keh, nē šayēd būd; kū pas ān zamān, pad sūdōmandtar[10] abar mānēd.

(2) u sag ī zarrēn gōš, ān ruwān rāy hamān-gāh, *be* ēn rāh pad wēnēd,

---

۱ ـ وجود ـی در خط برای واژک نشانهٔ اضافه را می‌توان گواه بر بلند تلفّظ شدن آن گرفت : ī یا شاید : ē.
۲ ـ عنوان در متن با خط فارسی آمده است.
۳ ـ [illegible]
۴ ـ ـ ب احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.
۵ ـ [illegible]، احتمالاً به جای be پیش‌فعل است؛ شاید pad باشد و به عبارت پیشین بازگردد.
۶ ـ [illegible] ← [illegible]
۷ ـ [illegible]
۸ ـ واژه اندکی مخدوش است : [illegible]
۹ ـ [illegible]
۱۰ ـ [illegible]، ـ [illegible] ـ معادل ـ [illegible] ـ ، و ارزش آوایی ند احتمالاً برابر [illegible] (=ō) است.

agar andar gētīg, sagān[1] rāy āzārēd, ān gēhān[2] pad, ruwān[3] činwad[4] *pohs[5] widārdan nē twuān. *(3)* čē rāy ka mēnōg u gētīg, ham sag ī zarrēn gōš — kū pasūšurwan[6] — paydāg nē bawēd kū pādan šāyēd; az ān, dāštan nē tuwān. *(4)* gōwišn [ī] sag andar dēn, was ēw[ēn]ag kardag[7] ēstēd! *(5)* guft-iš ohrmazd ō zartuhšt!

(6) yazadān kāmag[8] bawād!

(۱۴) گرز مهر ایزد

به نام دادار اورمزد

(۳/۷۲) (۱) پس، این نیز پیدا [است] که هم[9] مهرایزد به هر روزی، سه بـار گـرز گران‌زخم (=نیک نواخته شده) را به سر [دیوان][10] بر دوزخ گیرد[11] که [از] بیم آن گرز مهر، پادافراه به روانهای [مردم] مهتر و کهتر نتواند بود (=نشود)؛ که پس، [در] آن زمان،

---

۱ ـ [illegible]، احتمالاً د اول در ـ [illegible]، افزایهٔ تلفّظی در واژهٔ هزوارشی است که آن را برای آموختن یا هنگام نوشتن قرائت می‌کرده‌اند : kalbāyyān ← پیشگفتار، ۲. ۲. ششم.
۲ ـ [illegible]
۳ ـ [illegible]، ـ ب پایانی شاید زائد باشد؛ شاید: ... همی روان را...
۴ ـ [illegible] ؛ پس از این واژه، سه حرف نوشته و قلم گرفته شده است: [illegible]
۵ ـ متن : [illegible]، نوشته شدن واژهٔ پهلوی puhl و سپس قلم‌گرفتگی و آوردن واژهٔ نامأنوس و نامعمول [illegible]، که در ۶/۶۲ (ش ۸، بند ۱۱) هم در همین بافت تکرار می‌شود، با توجه به همهٔ ویژگیهای متمایز این دستنویس، درکنار امکان قرائت این واژهٔ غریب به صورت panāh، این احتمال را هم فراهم می‌نماید که بتوان آن را puhs/pohs خواند. هرگاه در هر دو جای به تصحیح متن بپردازیم و این کلمه را panāh بخوانیم، ترجمه چنین خواهد بود:« در آن جهان، [سگ] روان [او] را [به سرِ پل] چینود، [در] پناه [خود] گذرانیدن نتواند...».
۶ ـ [illegible]، پرنوشت : پسوشورون؛ آوانویسی معمول: pasūšhorw.
۷ ـ [illegible] ← [illegible]
۸ ـ [illegible]، ـ ب احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است؛ شاید ē (= همی).
۹ ـ «هم» در این دستنویس به عنوان نشانهٔ تأکید بارها به کار رفته است.
۱۰ ـ [illegible] به معنای «سردیوی، کلّهٔ اهریمنی» است؛ شاید «سر دوزخ، بالای دوزخ و برفراز آن».
۱۱ ـ شاید : بگیرد.

[روان] آسوده‌تر[1] برمانَد [و باشد].

(۲) و سگ زرّین‌گوش [نیز] آن روان را، همان گاه [و آن هنگام که] به این راه [و در گذر به جهان دیگر] بیند،[2] اگر [آن کس] اندرگیتی سگان را آزارد [و رنج داده باشد، در[3]] آن جهان، [سگ] روان [او] را به سر پل چینود، گذرانیدن نتواند[4]. (۳) چراکه [در] مینو و گیتی، هم سگ زرّین گوش ـــ که پسوشوروَن [نام دارد] ـــ پیدا [و پدیدار] نشود تا پاییدن [و پاسبانی کردن] تواند؛ از آن [روی، روان را نگاه] داشتن [و پاسبانی کردن] نتواند. (۴) گفتار[5] دربارهٔ[6] سگ در دین بس‌گونه [و بسیار] کرده شده است! (۵) گفتش اورمزد به زرتشت!

(٦) کامه [و ارادهٔ] ایزدان [پیوسته روا] بادا!

---

۱ ـ متن : سودمندتر.

۲ ـ شاید : ببیند.

۳ ـ شاید pad حرف اضافهٔ موخّر است : به آن جهان.

۴ ـ شاید: ... [در] آن جهان، روان [او] پل چینود را گذرانیدن [و عبور] نتواند.

۵ ـ متن : gōwišn.

۶ ـ متن : آواژک نشانهٔ اضافه.

(۱۵) از شاهی گشتاسب تا یزدگرد

(۷۳ / ۱-۵)

این پاره‌نوشتار کوتاه و معمّاگونه ظاهراً با اعداد مربوط به هزاره‌ها باید پیوند داشته باشد. قرائت برخی از واژه‌هایی که در آن تعیینگرِ معنی است، دشوار است. اگر واژهٔ [Pahlavi] (س ۴) را هزوارش [Pahlavi] (TŠ') برای عدد نُه بگیریم، رقم مورد نظر نهصدوپنجاه سال و دو ماه خواهد بود که قریب به هزار سال و یک‌هزاره است.

pad nām ī ohrmazd

(73//2) **ēn-iz paydāg kū az pādixšayīh [ī] wištāsp šāh tā pādixšayīh [ī] yazdgird [ī] šahryār, pad hamāg sāl[1] [ī] ōšmurdag, ast ka nō[2] sad [u] panǰāh sāl u dō māh būday[3] ēstēd.**

به نام اورمزد

(۲/۷۳) این نیز پیدا [است] که از [زمان] پادشاهی گشتاسب شاه تا [زمان] پادشاهی یزدگرد شهریار، به [حسب] همه سال شمرده[4]، [این قول] هست که نهصدوپنجاه سال و دو ماه بوده است.

---

۱ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi] (برای آمدن [Pahlavi] (s، س) در این دستنویس به جای [Pahlavi] (š، ش) ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، د).

۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]، نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین؛ و نیز ← پیشگفتار، ۲. ۴. ششم.

۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً صورت جدید برای [Pahlavi] (būdag =) برای «بوده» ← پیشگفتار، ۲. ۴. هفتم.

۴ ـ سال «اشمرده» یا «شمرده» سالی است که کبیسه برای آن منظور نشده باشد.

(۱۶) روز اورمزد، ماه فروردین

(۶/۷۳ – ۱۷/۷۸ و نیز ۷/۱۱۲ – ۸/۱۱۷)

در ده روز فروردیان یا فروردینگان، یعنی از آغاز پنجهٔ کوچک تا پایان پنجهٔ بزرگ، که ده روزهٔ اسفندماه و اشتادروز تا روز وهیشتواشت (پنج روز پایان سال را با نام پنج‌گاهِ گاهانی می‌خوانند) است، روانهای بهشتیان و نیز دوزخیان به گیتی می‌آیند. بهشتیان شادان و دوزخیان ترسان از بیم بازگشت، در خانه‌های خود و نزد بازماندگان خود می‌مانند. از این رو برای شادی روان آنان نیایش و آیین ویژه برگزار می‌شود. چهار ستارهٔ بزرگ، که خود چهار ایزد به شمار می‌روند، یعنی وَنَند و نیز سَدویس و تیشتر و هفتورنگ به پاسداری بر سر دوزخ، برای پاس داشتنِ دوزخیان گماشته شده‌اند تا دیوان را در دوزخ از آزار سخت گناهکاران باز دارند. از این جهت این ستارگان در رنج می‌مانند؛ بویژه ستارهٔ وَنَند که بزرگ آنان است. از این روی است که برای خشنودی آنان باید نیایش خواند و «وَنَند بُرید» را، که آیین ویژهٔ روز اورمزد از ماه فروردین است، به ونند و سه ستارهٔ دیگر پیشکش داشت.

توصیه برای برگزاری مراسم دینی در روزهای فروردیان بارها تکرار شده است (مثلاً شایست‌ناشایست، فصل ۱۰، بند ۲، ص ۱۲۱ ترجمه و نیز صص ۱۳۶ـ۱۳۷ آن؛ صدِ در نثر، درِ سی‌وهفتم، صص ۲۸ـ۲۹، و نیز بند ۲، از درِ ششم، ص ۶؛ و صد در بندهش، درِ پنجاه‌ودوم و درِ نودوپنجم به ترتیب صص ۲۸ـ۲۹ و صص ۱۲۵ـ۱۲۶ و ص ۱۲۹ و صص ۱۶۲ـ۱۶۳ و همچنین روایات داراب هرمزیار، ج ۱، صص ۴۹۹ـ۵۰۰ و نیز ۵۰۱ و ۵۰۶ و ۵۰۷). این مراسم امروزه نیز حتی در تهران به شکل جدیدترِ خود که خواندنِ «فَرَوشی»، یعنی فروردین‌یشت، است، برگزار می‌شود؛ ولی بنا بر قول جناب موبد رستم شهزادی اینک دیگر «وننْدبُرید»، با

چنین نامی، در ایران شناخته و برگزاری آن معمول نیست. در هندوستان، در نخستین روز سال نو، هنوز مراسمی به نام Vanôt Kâpvi (بریدن vanôt) برگزار می‌شود. واژهٔ vanôt صورت دیگرگون از واژهٔ «ونند» است و منظور از آن، درون یا نان تقدیس‌شده‌ای است که موبد با سرودن «باژِونند» (Vanôt ni Bâj)، به خشنومن ونندایزد، آن را با کارد می‌برد و به چهار پاره تقسیم می‌کند (آداب و مراسم دینی پارسیان، صص ۳۶۵ـ۳۶۷)؛ نیز نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۶. این نکته، خود تغییرات و دیگرگونیهایی را که پیوسته آداب و رسوم دینی زرتشتیان دستخوش آن بوده است، گواهی می‌کند.

این پاره‌نوشتار در صفحات ۱۱۲ـ۱۱۷ نیز دوباره نوشته شده است و این دوباره‌نویسی با اوّلی تفاوتهایی جزئی دارد. زبان این قطعه به فارسی رسمی نزدیک و از این روی احتمالاً معقول‌ترین و روشن‌ترین گونه از زبان دستنویس م. او۲۹ است. در آن واژه‌های جدیدی مانند [illegible] (نیز) و [illegible] (دوزخ) و همچنین [illegible] (ay) به جای واژهٔ شگفت [illegible] (ay / ēy / oy / ëy، نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم) برای ندا به کار رفته است. نشانه‌هایی از قرائت املای هزوارشی واژه‌ها (مانند [illegible] برای [illegible]، did، دیگر: ۱۴/۷۳ و ۱۵/۱۱۲، و نیز [illegible]: ۱۷/۷۳) در آن دیده می‌شود. نیز املای ناعادی [illegible] به جای [illegible] و نیز همچنین املای فارسی «سودار» در کنار [illegible] (sardār / sālār، سالار / سردار) پهلوی در «روز اورمزد، ماه فروردین» می‌آید که گواه است بر پیوستاری سنّت نگارشی م. او۲۹ و دیگر نویسندگان متأخر زرتشتی، مانند دستور هوشنگ سیاوخش و نویسندهٔ نسخهٔ ناتمام فرهنگ پهلوی در پایان دستنویس ت د ۲. این تداوم و پیوستاری خود نوعی سنّت مدرسی و آموزشی زبان و فرهنگ کهن موبدان را گواهی می‌کند که در آنها نه تنها کتابهای مقدس کهن نگاهداری و سینه‌به‌سینه نقل و آموخته می‌شده است، بلکه تحوّل و تغییری مداوم و متمایز از اصل باستانی این آموزشها در روزگار ساسانیان و پس از آن را نیز شاهد بوده است که در این دوران متأخر پدید آمده و سپس به نوبهٔ خود دوام و انتشار یافته است.

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] ahlaw[1] [ī] abzōnīg[2]

(73//7,112//9)(1)[3] *be*[4] rōz ī[5] ohrmazd, māh[6] ī frawardīn, dādār ohrmazd ō ahlaw[1] zartuhšt rāy[7] framūd kē mardōmān[8] [ī] gēhān rāy, **wāǰebag*[9] kun[10] kē[1] ēn[11] rōz, wāǰ[12] [ī] wanand gīrēd — kū wāǰ [ī] čahār drōn [ī] wanand[1] gīrēd! čē rāy kē andar ān, dādar ohrmazd framāyēd[13] kē: čahār[14] stārag,[14] was wuzurg dahēm,[15] abāg ān čahār[1] stārag[1], anē šāzdag[16] hazār stārag ast. *(2)* abāg ān šāzdag[17] hazār[1] stārag[1], anē[1] ē-hazār stārag ast abāg[1] ān[5], har ēk rāy *be xedmat*[18] [ī] did[19] dāštag[20] ast.[21]

---

۱ ـ در ص ۱۱۲ نیست.
۲ ـ در ص ۷۳، در ادامهٔ سطر با خط فارسی آمده است: بروز اول خواندن.
۳ ـ این قطعه عنوان ندارد و از ص ۷۳، س ۶ آغاز می‌شود و در ص ۱۱۲، س ۷ تا ص ۱۱۷، س ۷ نیز دوباره‌نویسی شده است. در مقابلهٔ آوانویسی، از جزئیات اختلاف، مثلاً وجود الفک زائد، اغلب صرف‌نظر شده است.
۴ ـ در ص ۷۳ واژه کمی مخدوش است : [Pahlavi]
۵ ـ ص ۷۳ ندارد.
۶ ـ ص ۷۳ : [Pahlavi]
۷ ـ ص ۱۱۲ : [Pahlavi] (= rā).
۸ ـ ص ۷۳ : [Pahlavi]
۹ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً ← [Pahlavi] یا w'cpk و نیز نگاه کنید به یادداشت بعدی.
۱۰ ـ [Pahlavi] ؛ شاید تصحیف باشد از [Pahlavi] یا ← [Pahlavi] ، یعنی «باید باز گیرند» (بنابر تفسیری که در جمله بعدی می‌آید)؛ شاید و wāǰag kun یعنی «واژه کن، آموزش کن و بگوی!»
۱۱ ـ ص ۷۳ : [Pahlavi]
۱۲ ـ ص ۷۳ : [Pahlavi]
۱۳ ـ ص ۱۲۲ : [Pahlavi]
۱۴ ـ ص ۱۲۲ : [Pahlavi]
۱۵ ـ [Pahlavi] ؛ شاید yahbunnēm به جای ndēm ـ برای dādēm.
۱۶ ـ [Pahlavi] : š'ctk.
۱۷ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین (در ص ۱۱۲ نیست)؛ در اینجا انطباق دو رونویسی ناقص است.
۱۸ ـ ص ۷۳ : [Pahlavi] با پرنوشت : خدمت؛ ص ۱۱۲ : [Pahlavi]
۱۹ ـ [Pahlavi] ، tarīg قرائت هزوارشی برای [Pahlavi] با g- زائد پایانی ← پیشگفتار، ۲. ۲. ششم.
۲۰ ـ [Pahlavi] : d'štk.
۲۱ ـ پس از این واژه، دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.

(3) *nēz*[1] pad andar[2] ān[2] hamāg[3] stārag, ān čahār rāy frāz wuzurg dādag[4] ast u ān har čahār rāy, čahār kustag sahistag[5] ast [ī]: *(p.113)* nām[2] [ī] ān[2] paydāg[6] : ēk ān [ī] tištar u did[7] *(p.74)* sadgēs[8] u sedīgar wanand u tasom haftōring. *(4)* ān[9] [ī] tištar[9] rāy[9] kustag[9] [ī] dōšastar[9] u[10] sadgēs[10] rāy[10] kustag[10] [ī] ōšastar[10], wanand rāy kustag [ī] rapitbintar[11] u haftōring rāy, kustag [ī] abāxtar; u tištar u sadgēs u haftōring; ēn[12] har se stārag[13] rāy *gunārang[14] anē kustag[15] u[16] šahr[17] ast: ēn[18] har[18] se[18] rāy anē kār *nēz* spurdag[19] ast.[20]

(5) *gunārang[21] māndan abar sar ī[13] dušox, dādār ohrmazd ō wanand yazad rāy dādag ast. pad, čē rāy[13] kē wanand yazad[20] rāy rasan[22] u dast

---

۱ ـ [Pahlavi] : nyc.
۲ ـ ص ۷۳ ندارد.
۳ ـ ص ۷۳ : [Pahlavi] ، ص ۱۲۲ : [Pahlavi]
۴ ـ [Pahlavi]
۵ ـ ص ۱۱۲ : [Pahlavi] ، ص ۷۳ : [Pahlavi]
۶ ـ ص ۱۱۳ : [Pahlavi] ← [Pahlavi] ، ص ۷۳ ندارد.
۷ ـ ص ۷۳ : [Pahlavi] ، u tūt ، u dūd ، قرائت هزوارشی برای [Pahlavi] ؛ ص ۱۱۳ : [Pahlavi] : u dagīgar.
۸ ـ ص ۷۳ [Pahlavi] ، ص ۱۱۳ : [Pahlavi]
۹ ـ این واژه‌ها در صفحه ۷۳ پس از واژه‌هایی آمده است که با شمارهٔ ۸ مشخص گشته است.
۱۰ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.
۱۱ ـ [Pahlavi]
۱۲ ـ ص ۷۴ : [Pahlavi]
۱۳ ـ ص ۷۴ ندارد.
۱۴ ـ [Pahlavi] ؛ شاید از مصدر dwāristan (= دویدن اهریمنی که همانند «دراییدن» با معنای مثبت به کار رفته است یا از «دور» عربی به معنای «چرخش و حرکت» باشد یا تصحیف از [Pahlavi] (=gohrīg) به معنای «درعوض، به جای آن» باشد؛ ص ۱۱۳ ندارد.
۱۵ ـ ص ۷۴ : [Pahlavi] ، ص ۱۱۳ : [Pahlavi] (=gyāg).
۱۶ ـ این واژه در ص ۱۱۳ نیست و به جای آنها می‌آید : [Pahlavi] (=anē gyāg).
۱۷ ـ [Pahlavi] ؛ شاید waštan (=گشتن، چرخش و حرکت).
۱۸ ـ ص ۷۳ : awēšān.
۱۹ ـ ص ۱۱۳ : [Pahlavi] : spwltk ، ص ۷۴ : [Pahlavi]
۲۰ ـ ص ۱۱۳ ندارد.
۲۱ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً ← [Pahlavi] (مثل س ۵ بند ۴) ؛ شاید pādag ، از مصدر [Pahlavi] : pādan ، یعنی «پاسدار».
۲۲ ـ [Pahlavi]

was ast u[1] andar[1] dōzax[1], tom[1] was[1] saxt[1] ast[1]. *(6)* wanand yazad, rōšnī(y) [ī] xwad pad[2] dōzax[3] abganēd. čē rāy kē pad dōzax[3], tārīkī[4] was saxt ast; az ān tārīkī, ruwān [ī] dōzax[īy]ān[5] was a-xursand[6] mānēd. *(7)* nēz[7] az ān[1] rōšnī(y) ī wanand yazad, hamāy[8] ruwānān rāy āsānī(y) rasēd. *(8)* nēz[7] az[7] wiz[ī]r[7] [ī] dādār[7] ohrmazd[7], wazr ī mihr yazad abar[9] sar[10] ī[10] dōzax ābextag ast; čē kē[11] ahremanān[12] ruwān ī dōzax[īy]ān[5] rāy az winās, pādifrāh frāz kardan wirāyēd[13], tā kē ān wazr, az wiz[ī]r ī wanand yazad abar sar ī[1] dēwān u drōǰān[14] *(p.75)* oftēd, az ān frāz,[15] pādifrāh kardan[16] nē *(p.114)* tuwān. *(9)* čiyōn ān[17] wazr nē būdag hē,[18] pad ēk zamān, hamāg[19] ruwānān[20] rāy tabāg[21] kardē.[22]

---

۱ ـ ص ۱۱۳ ندارد.
۲ ـ ص ۱۱۳ : [illegible]
۳ ـ [illegible]
۴ ـ ص ۷۴ : [illegible]، ص ۱۱۳ : [illegible]
۵ ـ [illegible]
۶ ـ ص ۷۴ : [illegible]، ص ۱۱۳ : [illegible] ؛ شاید ahunsand
۷ ـ ص ۷۴ ندارد.
۸ ـ ص ۷۴ : [illegible]، ص ۱۱۳ : [illegible]
۹ ـ ص ۱۱۳ : [illegible]
۱۰ ـ ص ۷۴ : [illegible]، ص ۱۱۳ : [illegible]
۱۱ ـ ص ۷۴ : [illegible]
۱۲ ـ ص ۷۴ : [illegible] (واژه کمی مخدوش است : [illegible])، ص ۱۱۳ : [illegible]
۱۳ ـ ص ۷۴، س ۱۶: [illegible]، (فپ ن، ص ۱۰۰، شمارهٔ ۱۹؛ شایست‌ناشایست، فصل ۱۹، بند ۱۵، ص ۲۴۰)، ص ۱۱۳، س ۱۵: [illegible] ؛ (sahēd) : ضبط اخیر احتمالاً به معنای «خواهد» است (بسنجید با ش ۳، بند ۲۰).
۱۴ ـ در ص ۷۴، واژه کمی مخدوش است : [illegible]
۱۵ ـ ص ۱۱۳ : [illegible]
۱۶ ـ ص ۷۵ : [illegible]، ص ۱۱۳ : [illegible]
۱۷ ـ ص ۷۵ : کد، ص ۱۱۴ : [illegible]
۱۸ ـ ص ۷۵ : [illegible] ([illegible])، ص ۱۱۴ : [illegible] (گنامینو : حرف پایانی واژهٔ «مینو» در این دستنویس d/t خوانده شده است).
۱۹ ـ ص ۷۵ : [illegible]، ص ۱۱۴ : [illegible] ؛ شاید hamē
۲۰ ـ ص ۱۱۴ : [illegible]
۲۱ ـ [illegible]
۲۲ ـ ص ۷۵ : [illegible]، ص ۱۱۴ : [illegible]

(10) wanand yazad rāy az manīdan[1] abar sar ī dōzax, a-xwašīhā[2] ast. pad ān, dādār ohrmazd, andar ān čahār stārag, wanand yazad[3] rāy wuzurgī[4] u sālārīh dādag ast.

(11) be rōz ī frawardīgān, hamāy dēwān u drōǰān ahōš šawēd, kū az rōz ī aštād tā wahištōišt[5] gāh, ahremanān āgāhī[6] [ī] ēn[7] gēhān nē dānēd.[8] *(12)* u[9] be rōz ī frawardīgān[10] ruwān ī[9] wahišt[īy]ān,[11] hamāy[12] pad ēn[7] gēhān āyēnd u har [ēk] be mēhan [ī] xwad[13] xurramīh[14] u rāmišnīh kunēnd; u ruwān [ī] dōzax[īy]ān rāy[9] nēz az wiz[ī]r ī dādār, wanand yazad[3] pad ēn[7] gēhān, abāg ruwān ī wahišt[īy]ān frēstēd u ān nēz[15] rāmišnīh pad mēhan ī xwad kunēnd.[16] *(13)* čiyōnān kē kas-ē be safar[17] rawēd,[18] u kē pad dōr zamān u čand sāl, az safar be deh [ī] xwēš[19] abāz āyēnd u[9] abāg frazandān[20] [ī] xwēš[21] xwašīh[22] u rāmišnīh kunēd. *(p.76)* *(14)* ēn[23] mesal[24]

---

۱ ـ ص ۷۵ : [illegible]، ص ۱۱۴ : [illegible] ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم؛ ۲. ۴. سوم.
۲ ـ [illegible]، احتمالاً 'hws̱yh' با کاربرد [illegible] (s، س) به جای [illegible] (š، ش)، به معنای «ناخوشیها»؛ شاید a-hunsandīh (= ناخرسندی) یا anāsānīhā (ناآسانیها).
۳ ـ ص ۷۵ ندارد.
۴ ـ [illegible] : LB'y
۵ ـ ص ۷۵ : [illegible]، ص ۱۱۴ : [illegible]
۶ ـ [illegible] ؛ شاید āgāh ī («آگاه» در این دستنویس گاهی به جای «آگاهی» به کار رفته است).
۷ ـ ص ۷۵ : [illegible]
۸ ـ ص ۷۵ : [illegible]، ص ۱۱۴ : [illegible] (=dārēd).
۹ ـ ص ۱۱۴ ندارد.
۱۰ ـ پس از این واژه، در ص ۱۱۴ می‌آید : [illegible] (hamē). نگاه کنید به یادداشت بعدی دربارهٔ این واژه.
۱۱ ـ [illegible]
۱۲ ـ ص ۷۵ ندارد، نگاه کنید به یادداشت پیشین دربارهٔ این واژه.
۱۳ ـ ص ۷۵ : [illegible]
۱۴ ـ [illegible]، ص ۷۵ : [illegible]
۱۵ ـ در ص ۱۱۴، پس از این واژه می‌آید : [illegible] (be mēhan [ī] xwad rāmišnīh).
۱۶ ـ ص ۱۱۴ : [illegible] (س ۱۲).
۱۷ ـ [illegible]
۱۸ ـ ص ۱۳/۱۱۴ : [illegible] : rawēd bawēd ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، ب.
۱۹ ـ ص ۷۵ : [illegible]
۲۰ ـ ص ۷۵ : [illegible]، ص ۱۱۴ : [illegible]

←

ruwān ī[1] *dōzax[īy]ān* xwašīh[2] u rāmišnīh kunēd.

(15) u pad gāh ī *wedāg*,[3] pēš ī wanand ēstīdag[4] u saxwan-ē čand purr *mennat*[5] u *ʔozr-xwāhīh*[6] gōwēd kē: *(16)* «ay nēk-baxt ruwān[7] *(p.115)* kē[8] az kunišn [ī] xwad pad ēn[23] dōssī(y)[9] saxtī(y) tōzēm![10] u tō *nēz*, be wizīr[11] ī[12] dādār, pad ēn[23] dōssīh[9] saxtī(y) tōzē[10]!»

(17) ēn[23] *mesal*[24], saxwan-ē[13] čand, purr xūbī, nēwīh[14] gōwēd. *(18)* *nēz* *čiyōnān* gōwēd : «*amāyān*[15] kē[12] pad ān gēhān rawēm,[16] ōy[17] mardōmān

→

۲۱ ـ ص ۱۱۴ : [illegible]

۲۲ ـ [illegible]

۲۳ ـ ص ۷۶ : [illegible]

۲۴ ـ ص ۷۶ : [illegible]، ص ۱۱۴ : [illegible]؛ در ص ۷۶، س ۶ و ص ۷۷، س ۸ و ص ۱۱۵، س ۳ و ۱۷ : [illegible]؛ در ص ۷۷، س ۸ نقطه‌گذاری دارد: [illegible]، احتمالاً mysly، و y- زائد و افزایهٔ تلفّظی است : *mesal* : «مثل» یا «مثال».

۱ ـ ص ۱۱۴ ندارد.

۲ ـ ص ۷۶ : [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ ص ۷۶ : [illegible]، شاید ēstīdag؛ ص ۱۱۴ : [illegible] ēstēd (ایستد) ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible] : LHzlh'yh؛ شکل W LH ـ (ōy=) برای بازنمونِ هجای اول «عُذرخواهی» آمده و به جای xw (= ـسوـ) حرف ـد (x=) به کار رفته است. اصطلاح «معذور می‌دارید» در زبان دری زرتشتی (mazir e= darīd) برای «ببخشید و متشکرم، از زحمتی که دادم عذر می‌خواهم» به کار می‌رفته است و نگارنده آن را از شادروان مرواریدِ رستمِ خسرو (تقریباً صدساله) شنیده است. «منّت داشتن» هنوز هم برای سپاسگزاری کردن به کار می‌رود. آمدن x به جای xw در این متن باز هم هست ← پیشگفتار، ۲. ۳. یکم.

۷ ـ [illegible]، این املا برای [illegible] در بُن‌نوشتِ دستنویس د. ۹۰ هم آمده است (۴/۷۶ و ۱۳، ۱۷/۱۱۴، ۸/۱۱۵).

۸ ـ ص ۱۱۵ : [illegible]

۹ ـ [illegible] (ص ۷۶، س ۶ : [illegible])، احتمالاً dwss به جای dwst : [illegible] (با ابدال st به ss)؛ نگاه کنید به واژه‌نامهٔ زند وندیداد، ص ۶۱، ذیل [illegible] (برگردان برای [illegible] اوستایی، وندیداد ۱۳، بندهای ۱۰ و ۱۱).

۱۰ ـ [illegible]، [illegible] از مصدرِ [illegible] برابر است با [illegible] (فپن، ص ۲۴، س ۱۷).

۱۱ ـ ص ۷۶ : [illegible]، ص ۱۱۵ : [illegible]

۱۲ ـ ص ۷۶ ندارد.

۱۳ ـ در ص ۱۱۵، ē- نیامده است.

۱۴ ـ [illegible]، ص ۱۱۵ ندارد.

۱۵ ـ متن: [illegible]

۱۶ ـ ص ۱۱۵ : [illegible]

۱۷ ـ [illegible]؛ شاید ō (= به).

rāy gōwēm[1] kē ašmā az wiz[ī]r ī dādār ohrmazd, rōz[2] ī[2] ohrmazd, māh ī frawardīn, drōn[3] ī wanand yazēd. az ān, *amāyān* was xwaš šawēm u abar mardōmān *nēz* drōd kunēm kē az kustag [ī] ruwān[4] *nēz* tō rāy xwašīh u rāmišnīh rasēd!»

(19) bē az ēn, saxwan [ī] was purr nēkīh gōwēd u pad ēn gētīg *wedāg*[5] šawēnd u[6] āyēnd tā rōz[7] ī frawardīgān; kū az rōz ī aštād tā bām[8] ī wahištōišt gāh mānēd u[6] rāmišnīh[6] *(p.77)* kunēd.[6]

(20) *nēz* ān ruwān ī *dōzax[īy]ān* rāy, andar ān dah rōz, bīm u tars mānēd kē pas[9] az dah rōz, ruwān[10] rāy abāz *be dōzax* barēnd.[11] *(21)* čiyōn kē kas-ē rāy kē[6] saxt zēndān ī[6] pādixšā, *kēd*[12] karday[13] bawēd u ōy rāy ēk zamān bērōn āwarēd u ōy rāy bīm u tars mānēd kē ama rāy abāz[14] pad[6] zēndān barēnd.[11] *(22)* *mesal*[15] ī ōy[16] ruwān[17] [ī] *dōzax[īy]ān*[6] andar dil, xwad *(p.116)* bīm dārēd u drōn ī[18] wanand yazad[18] rāy frāz *talāwat*[19]

۱ ـ ص ۱۱۵ : [illegible]

۲ ـ در ص ۷۶ پس از [illegible] یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۳ ـ در ص ۱۱۵ واژه مخدوش است : [illegible]

۴ ـ [illegible] (در ۸/۱۱۵ نقطه‌گذاری ندارد)، نگاه کنید به ص ۷۶ بند ۱۵، یادداشت در بارهٔ این واژه.

۵ ـ ص ۷۶ : [illegible]

۶ ـ ص ۱۱۵ ندارد.

۷ ـ ص ۱۱۵ : [illegible]

۸ ـ [illegible] : b'wmy به جای [illegible]؛ ـسوـ دارای ارزش آوایی ـد (ā=) است ← پیشگفتار، ۲. ۳. ششم.

۹ ـ ص ۷۷ : [illegible]، ص ۱۱۵ : [illegible]

۱۰ ـ ص ۷۷ : [illegible]، ص ۱۱۵ : [illegible] (amāyān، مایان).

۱۱ ـ ص ۱۱۵ : [illegible]؛ ص ۷۷ : [illegible]، [illegible] برابر است با [illegible] (فپن، ص ۲۳، س ۱) : [illegible] = [illegible] widardan (= گذشتن)، که احتمالاً به جای widārdan آمده است، یا آن که widērēd را باید فعل با معنای واداری گرفت.

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ ص ۷۷ : [illegible]، ص ۱۱۵ : ـ [illegible]

۱۴ ـ ص ۷۷ : [illegible]، ص ۱۱۵ : [illegible]؛ در ص ۷۷، س ۷، پس از این واژه، دو واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۵ ـ نگاه کنید به ص ۷۶، یادداشت در بارهٔ این واژه (بند ۱۴).

۱۶ ـ ص ۱۱۵ : کد

۱۷ ـ ص ۱۱۵ : [illegible]

۱۸ ـ ص ۷۷ ندارد.

←

kunēd kē *amāyān*[1] *be* frāz [ī] wanand yazad abāz[2] srux-rōy[3] rawēm![4] *(23)* u az ēn gētīg abāz *wedāg*[5] šawēd, *be* gyāg ī[6] xwad.

(24) az ān, dādār ohrmazd abar hamāy mardōmān[7] ī weh-dēnān[8] frēz[9] ī[9] kirbag[10] *be* xušnūdīh[11] ī[6] ruwān, guft ēstēd kē *be* rōz ī ohrmazd, māh ī frawardīn wāǰ[12] [ī] wanand yazad[13] yazēd, pad ān gyāg, dēw rāy kōftan,[14] aziš[15] wanand yazad rāy xwaš-dilīh[16] u[17] rāmišnīh frāz rasēd.

(25) pas wanand yazad ō ahlaw zartuhšt rāy guft kē : ay zartuhšt [ī] spitāmān![18] andar[19] ān[19] *(p.78)* gētīg, hamāy[20] mardōmān rāy be gōw kē[21] man rāy dādār ohrmazd andarag čahār stāragān, wuzurgīh u sālārīh[22]

←

۱۹ ـ ص ۷۷ : [Pahlavi]، ص ۱۱۶ : ـــ [Pahlavi]، ← [Pahlavi] : talāwat (=تلاوت).

۱ ـ ص ۷۷ : [Pahlavi]، نیز پیش از آن، چند حرف نوشته و قلم گرفته شده است. ← پیشگفتار، ۳. ۱.

۲ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۲۱.

۳ ـ [Pahlavi]؛ شاید تصحیف از [Pahlavi] ـــ : ـــsuxr

۴ ـ ص ۷۷ : [Pahlavi]، ص ۱۱۶ : ـــ [Pahlavi]

۵ ـ ص ۷۷ : [Pahlavi]

۶ ـ ص ۱۱۶ ندارد.

۷ ـ ص ۷۷ : [Pahlavi]؛ شاید deh u mān ī (= دِه و خانهٔ ...).

۸ ـ ص ۷۷ : [Pahlavi] [Pahlavi]، زیرِ [Pahlavi] پرنوشت : وه.

۹ ـ [Pahlavi]

۱۰ ـ ص ۱۱۶ : [Pahlavi]، در ص ۷۷ پرنوشت : ثواب.

۱۱ ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ ص ۷۷، پرنوشت : واج.

۱۳ ـ ص ۷۷ ندارد.

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi]؛ شاید uš.

۱۶ ـ [Pahlavi]

۱۷ ـ از این واژه تا [Pahlavi] (zartuhšt) در ص ۷۷ نیست (نگاه کنید به یادداشت بعدی).

۱۸ ـ ص ۷۷، س ۱۷ و ص ۱۱۶، س ۱۰ (نگاه کنید به یادداشت پیشین).

۱۹ ـ ص ۱۱۶ : [Pahlavi] کد، ص ۷۷ : [Pahlavi]، با پرنوشت : اندران.

۲۰ ـ ص ۱۱۶ : [Pahlavi]، ص ۷۸ : [Pahlavi]

۲۱ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]

۲۲ ـ [Pahlavi]، ص ۷۸ پرنوشت : و سودار؛ نظیر این قرائت در واژه‌نامهٔ پایان دستنویس ت.د۲ هم آمده است ← پیشگفتار، ۳. ۲. دوم.

dādag[1] ēstēd, *be* pāsbānī(y) ī[2] *dōzax*.[3] *(26)* aziš[4] drōn ī[5] amā,[6] ašmā yazēd, az[7] ān[8] drōn,[9] har se[10] stārag rāy *nēz* bahray[11] kardag, dahēd! *(27)* az ēn sān,[12] čahār pārag drōn kunēd,[13] bahr ī čahār stārag *nēz* rāst bawēnd.[14] *(28)* ōy rāy wanand-burīd[15] gōwēnd.

(29) abar[16] ān, dādār ohrmazd, ahlaw[2] zartuhšt rāy framāyēd[17] *(p.117)* kē har kas-ē kē andar ān gēhān, sālar hē,[18] uš purr kirbag [ī] wuzurg ast, har čē kē xwarišn, xwardan[19] rawēnēnd[20]; u har kas kē[21] weh-dēn[22] pad[22] sufrag āyēd,[23] ān[5] weh-dēnān[24] rāy abāyēd kē ōy rāy *nēz* šāyēd[22] bahr-ē[25] kardag, dahēd. *(30)* čiyōn kē wanand yazad, ān weh-dēnān rāy *nēz*,

۱ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]، ص ۱۱۶ : [Pahlavi]

۲ ـ ص ۱۱۶ ندارد.

۳ ـ ص ۷۸ : پرنوشت : دوزخ.

۴ ـ [Pahlavi]؛ شاید uš.

۵ ـ ص ۷۸ ندارد.

۶ ـ در ص ۷۸ واژه کمی مخدوش است : [Pahlavi]

۷ ـ ص ۱۱۶ : [Pahlavi]

۸ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]، ص ۱۱۶ : کد

۹ ـ ص ۱۱۶ : [Pahlavi]

۱۰ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]، ص ۱۱۶ : [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi]؛ شاید bahr-ē (= بهره‌ای، بهره).

۱۲ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]؛ شاید saxwan، ص ۱۱۶ : [Pahlavi] (= سبب).

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]، ص ۱۱۶ : [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi]

۱۶ ـ ص ۱۱۶ : [Pahlavi]

۱۷ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]، ص ۱۱۶ : [Pahlavi] (=framūd).

۱۸ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]، ص ۱۱۷ : [Pahlavi]

۱۹ ـ ص ۱۱۷ : [Pahlavi]

۲۰ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]، ص ۱۱۷ : [Pahlavi]؛ شاید āwarēnd.

۲۱ ـ ص ۱۱۷ : [Pahlavi] [Pahlavi]، ص ۷۸ : [Pahlavi]

۲۲ ـ ص ۱۱۷ ندارد.

۲۳ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi]

۲۴ ـ ص ۱۱۷ : weh-dēn.

۲۵ ـ شاید bahray (= بهره).

sālārīh u wuzurgī was hē[1] u kirbag frāz windīd[2] bawēd![3]
(31) dādār [ī] pāk, zartuhšt [ī] bar-hak![4]

(۱۶) روز اورمزد، ماه فروردین

به نام دادار اورمزد اشوی افزونی

(۹/۱۱۲ ،۷/۷۳) (۱) به روز اورمزد، ماه فروردین، دادار اورمزد اشوزرتشت را فرمود که: «مردمان جهان را واجب[۵] کن[۵] [که] "این روز، باژِ وَنَند گیرید![۶]"» — یعنی که باژ چهاردُرونِ ونند گیرید. چراکه اندر آن، دادار اورمزد فرماید که «چهار ستاره را بسیار بزرگ بیافرینم![۷]» [که] با آن چهار ستاره، شانزده‌هزار ستارهٔ دیگر است. (۲) با [هر یک از] آن شانزده‌هزار ستاره، یک‌هزار ستارهٔ دیگر است با آن؛ [و] هر یک را به خدمت دیگری داشته [و گماشته] است. (۳) نیز در میان آن همه ستاره، آن چهار را بیشتر[۸] بزرگ آفریده است[۹] و آن هر چهار [ستاره] را، چهار ناحیت [و جهت] منظور [و معین] است، (ص ۱۱۳) [که] نام آن پیدا [است]: یکی آن که تشتر[۱۰] [است] و دیگری (ص ۷۴) سَدویس، و سدیگر ونند، و چهارم هفتورنگ. (۴) تشتر را ناحیت مغرب و

۱ ـ ص ۱۱۷ : [Pahlavi]، ص ۷۸ : [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi]؛ شاید ēd ـ

۳ ـ ص ۷۸ : [Pahlavi] شاید: bowad (بُوَد).

۴ ـ [Pahlavi] : در ص ۱۱۷ برای چهار واژه اخیر، به ترتیب پرنوشت «دادار پاک زرتشت برحق» آمده است ← پیشگفتار، ۳. ۲. سوم.

۵ ـ احتمالاً : «واجب کردن» به معنای فرمان قاطع دادن است؛ شاید : مردمان جهان را فرمان (؟) [و آموزش] کن که ....

۶ ـ شاید فعل صیغه سوم شخص مفرد باشد: «گیرد».

۷ ـ نقل قول احتمالاً در همین‌جا به پایان می‌رسد.

۸ ـ متن : فراز.

۹ ـ شاید : «آفریده شده است»؛ در این صورت «را» با نائب‌فاعل به کار رفته است.

۱۰ ـ تشتر ستارهٔ شعرای‌یمانی، سدویس احتمالاً سهیل، ونند ستارهٔ نسرِواقع و هفتورنگ دبّ‌اکبر است.

سدویس را ناحیت مشرق، ونند را ناحیت جنوب و هفتورنگ را ناحیت باختر[۱] (= شمال) [است]؛ و تشتر و سدویس و هفتورنگ، این هر سه ستاره را کنارنگ [و مرزبان بودن بر] ناحیت و شهر[۲] دیگر [نیز] هست : این هر سه را کار دیگر نیز سپرده شده است.[۳]

(۵) کنارنگ[۴] ماندن بر سر دوزخ را دادار اورمزد به ونند ایزد داده [و سپرده] است؛ زیراکه ونند ایزد را رَسَن و دست بسیار است[۵] و در دوزخ تیرگی بس سخت است.[۶] (۶) ونندایزد روشنایی خویش در دوزخ افکنَد. چراکه به دوزخ تاریکی بس سخت است [و] از آن تاریکی، روان دوزخیان بس ناخرسند مانَد[۷] [و در رنج باشند]. (۷) نیز از آن روشناییِ ونندایزد همهٔ روانان را آسانی[۸] رسد. (۸) نیز از حکم دادار اورمزد، گرز مهرایزد بر سرِ دوزخ آویخته است؛ چراکه [چون] اهریمنان روان دوزخیان را از [برای] گناه، پادافراه فراز کردن ویراید[۹] [و ابزار کند] تا که آن گرز، از حکمِ ونند ایزد، بر سرِ دیوان و دروجان (ص ۷۵) افتد، از آن فراز [و پس] پادافراه کردن (ص ۱۱۴) نتوانند. (۹) چونان که آن گرز نبودی،[۱۰] به یک زمان [و لحظه]، همهٔ روانان را تباه کردی.

(۱۰) ونندایزد را از ماندن بر سر دوزخ [ناخشنودی و] ناخوشیها[۱۱] است. بِدان [سبب]، دادار اورمزد اندر آن چهار ستاره، ونندایزد را بزرگی و سرداری داده است.

۱ ـ «باختر» در زبان پهلوی به معنای شمال است و نیمه و جهت و سویی است که دیوان در آن جای دارند.

۲ ـ اگر [Pahlavi] را waštan (=گشتن) قرائت کنیم، خواهیم داشت : ... کنارنگ [بودن بر] ناحیت دیگر و گشتن [و تغییر نیز] هست.

۳ ـ وَنَند، یعنی نسرِواقع، در گذرها و درهای البرز، و هفتورنگ در گذر دوزخ گمارده شده‌اند تا راه دیوان و پریان و دروجان را ببندند (مینوی خرد، پرسش ۴۸، بندهای ۱۲ـ۲۱، ص ۶۶ـ۶۷ ترجمه).

۴ ـ شاید : پاسدار و نگاهبان.

۵ ـ ظاهراً اشاره است به پخش و منتشر بودن تشعشع ستارهٔ ونند. ونند ستاره ضدّ سحر و جادو نیز هست.

۶ ـ تاریکی دوزخ چندان است که آن را با دست می‌توان گرفت (ارداویرافنامه، فصل ۱۸) و با کارد می‌توان برید.

۷ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع؛ «مانیدن» در این متن، با معنای «دوام در بودن»، به کار رفته است.

۸ ـ برگردان درست و دقیق «آسانی» پهلوی، در زبان دری زرتشتی «آسایش» است: asayeš-oš but! یعنی «آن شادروان را رحمت و آسانی بادا!»

۹ ـ بنابر ضبط ص ۱۱۳ : sahēd (خواهد و توجّه و اراده کند).

۱۰ ـ بنابر ضبط ص ۱۱۴ : گنامینو (= اهریمن) به یک زمان همهٔ روانان را تباه کردی.

۱۱ ـ شاید : «ناخرسندی» یا «ناآسانی و رنج».

(۱۱) به روز فَروردیان، همهٔ دیوان و دروجان بیهوش شود،[۱] که از روز اَشتاد[۲] تا وَهیشتواشت‌گاه،[۳] اهریمنان آگاهیِ این جهان نداند[۲] (۱۲) و به روز فروردیان، روان بهشتیان، همه[۳] به این جهان آیند و هر یک به میهن [و خانه و جایگاه] خود، خرّمی و رامش کنند؛ و روان دوزخیان را نیز از حُکم دادار، وِنندایزد به این جهان، با (= بهمراهی) روان بهشتیان فرستد و آن (= روانهای دوزخی) نیز رامش به میهن [و خانه و جایگاه] خود کنند. (۱۳) چونان که کسی به سفر رَوَد[۴] و چون که به دیرزمان و [پس از] چند سال، از سفر به دهِ خویش باز آیند، پس[۵] با فرزندان خویش، خوشی و رامش کنند.[۶] (ص ۷٦) (۱۴) [به] این مثل [و مثال]، روان دوزخیان [نیز] خوشی و رامش کند.[۱]

(۱۵) پس[۵]، به گاه [و زمانِ] وداع، پیش ونند ایستاده و سخنی چند، پُرمنّت[۷] [و سپاس] و عذرخواهی[۸] [و سپاسگزاری] گوید که: (۱٦) «ای نیکبخت روان، (ص ۱۱۵) [منم] که از کنش [و کردار] خود بِدین گنجِ [پاداش]، سختی [حیات ومرگ] را توزم [و جبران کنم]! و تو نیز، باشد که به حُکمِ دادار، بدین گنجِ [پاداش]، سختی را توزی [و رنج را جبران کنی]!»

(۱۷) [به] این مثل [و مثال]، سخنی چند، پُرخوبی [و] نیکی گوید. (۱۸) نیز چونان گوید: «مایان که به آن جهان رویم، آن مردمان را گوییم که شما از حُکمِ دادار اورمزد، [در] روز اورمزد، ماه فروردین، دُرونِ ونند یزید [و آیین آن را برگزار می‌کنید]. از آن، مایان بس شاد [و خشنود] شویم و بر مردمان نیز درود کنیم که از سوی[۹] روان نیز باشد که تو را خوشی و رامش رسد!»

---

۱ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۲ ـ از روز اشتاد تا وهیشتواشت‌گاه، ده روز فَروردیان و مجموع پنجهٔ کوچک و پنجهٔ بزرگ است. در واقع مراسم پنجه از گاه پسین (ازیرن) روز قبل از اشتاد، یعنی روز ارد، آغاز می‌شود و مقدمات آن از پیش فراهم گشته است.

۳ ـ شاید: همی.

۴ ـ شاید : رفته باشد؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۵ ـ متن : u.

۶ ـ متن : کند (مفرد).

۷ ـ منّت به معنای «سپاس» در فرهنگ فارسی نیز آمده است.

۸ ـ «عذرخواهی» ظاهراً به معنای «تشکّر» است.

۹ ـ متن : kustag به معنای «جانب و جهت و ناحیه».

(۱۹) جز از این [نیز] سخن بس پُرنیکی گوید و به این گیتی وداع شوند و آیند تا روز فروردیان [از سال دیگر]، که [باز] از روز اشتاد تا بامداد [روز] وهیشتواشت‌گاه، [در این گیتی] مانَد[۱] و رامش (ص ۷۷) کند.[۱]

(۲۰) نیز آن روان دوزخیان را در آن ده روز، بیم و ترس مانَد[۲] [و باشد، زیرا] که پس از ده روز، روان را باز به دوزخ برند. (۲۱) چونان که کسی راکه سخت [در] زندان پادشاه، قید کرده باشد و او را یک زمان [و اندکی] بیرون آورد و او را بیم و ترس مانَد[۲] [و رنج باشد] که: ما را باز به زندان بَرَند! (۲۲) [به] مَثَل [و مانندِ] او، روان دوزخیان اندر دل، خود (ص ۱۱٦) بیم دارد و [گویند که]: دُرونِ ونند را فراز تلاوت کنید که [تا] مایان در[۳] برابر[۳] وِنندایزد، سرخ‌روی [و سرافراز] شویم![۴] (۲۳) و از این گیتی باز وداع شود، به [سوی] جایگاه خود.

(۲۴) از آن، دادار اورمزد بر همهٔ مردمان بهدینان فریضهٔ کرفه [و کردار دینی] برای خشنودی روان را گفته [و مقرّر داشته] است که به روز اورمزد، ماه فروردین، باید باژِ وِنندایزد یَزید [و برگزار کنید، تا] به آن جای(= دوزخ)، دیو را کوفتن [سرکوبی و] از آن،[۵] وِنندایزد را خوشدلی و رامش فراز رسد.

(۲۵) پس وِنندایزد زرتشت اشو را گفت که: ای زرتشت اسپیتمان! در آن (ص ۷۸) گیتی، همهٔ مردمان را بگوی که من را دادار اورمزد در میان [آن] چهار ستارگان، بزرگی و سرداری داده است به [واسطهٔ] پاسبانی [کردنِ] دوزخ. (۲٦) از آن[٦] [جهت]، دُرون ما را شما یَزید [و آیین آن را برگزار کنید و] از آن دُرون، هر سه ستارهٔ [دیگر] را نیز بهره[۷] کرده، دهید! (۲۷) از این‌سان [که] درونِ «چهارپاره» کنید [تا] بهرهٔ چهار ستاره نیز راست باشند [و درست شود]. (۲۸) آن را «بریدهٔ ونند»[۸] گویند.

---

۱ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۲ ـ «مانیدن» با معنای «دوام بودن» در این متن باز هم به کار رفته است ← بند ۶.

۳ ـ متن: به فراز.

۴ ـ متن : رویم.

۵ ـ شاید : به آن، آن را.

۶ ـ متن : ازش؛ شاید : آن‌را، یا اصلاً در ترجمه شاید می‌باید حذف شود.

۷ ـ شاید : بهری.

۸ ـ دربارهٔ خواندن نیایش برای ونند و «وَنَند بُرید» و خشنومن یا عبارتهای ویژهٔ آن و نیایش ویژهٔ «روز اورمزد و ماه ←

(۲۹) بر آن، دادار اورمزد اشو زرتشت را فرماید[1] (ص ۱۱۷) که: «هر کسی که اندر آن جهان، سالار باشد، او را بسیار کرفهٔ بزرگ است [که] هر چه را که [از] خورش [و خوردنی برای] خوردن روانه کنند؛[2] پس[3] هر کس که بهدین [باشد و] به [سرِ] سفره آید، آن بهدینانِ [میزبان[4]] را باید که او را نیز [چنان‌که] شاید [و شایسته باشد و بتوان]، بهری کرده، دهد. (۳۰) چونان [است] که وندایزد را نیز ـــ [همانندِ] آن بهدینانِ [سالار و سرور] ـــ سرداری و بزرگی بسی باشد و [از یشتنِ دُرونِ چهارپاره] کرفه فراز یافت شود [و بسی حاصل آید]!»

(۳۱) دادار پاک، زرتشت برحق![5]

→

فروردین» در روایات داراب هرمزیار (ج ۱، صص ۵۱۷ـ۵۱۹؛ درون ونت‌ایزد و خشنومن ونت: ۱۸/۵۱۷ و ۱۹، ونت بریدن: ۱/۵۱۹) سخن می‌رود و می‌آید که: «(این نیایش را) خواند و بکارْد ونت یا درون آن ببرّد هر چند که ببرّد شیو تننام گفتن ...» (۱۱/۵۱۹) ← سرنگار همین پاره‌نوشتار.

۱ ـ شاید: فرمود.

۲ ـ جمله پیچیدگی و ابهام دارد، اما مضمون و معنی روشن است: سالاران باید میهمانان خود را هم بهری از خوراک خود بدهند یا بهدینان میهمانانِ بهدینِ سالاران را نیز میهمان کنند ...

۳ ـ متن: ld.

۴ ـ این واژهٔ «میزبان» شاید زائد باشد و ثواب و بخشش از آنِ سالار و بزرگی باشد که برابر خواهد بود با خودِ وندایزد.

۵ ـ این واژه‌ها پرنوشت است که در زیر واژه‌های پهلوی، در ص ۱۱۷ نوشته شده است.

(۱۷) آخر هزاره

(۸۲ ـ ۳/۱۰۰)

زرتشت از هرمزد می‌خواهد که او را زندگانی جاودانه بخشد. هرمزد با نوشاندن خردِ همه‌آگاهِ خویش به وی، به صورت قطره‌ای آب، دانش کامل به وی می‌دهد و بر اثر آن، دانایی تام و همه دانش کلی و جزئی جهان را به زرتشت ارزانی می‌دارد و نیز زندگانیِ دورانِ سختی و ستم را در آخر هزاره، به وی می‌نمایاند. پس آن‌گاه، زرتشت مرگ را بر آن زندگانی دشوار برمی‌گزیند.

توصیف زمانه و روزگارِ سخت جزئی است از «ادبیاتِ بدزمانگی» و در آثار فارسی میانهٔ زرتشتی و فارسی زرتشتی نمونه‌هایی دارد که مشهورترین آنها زَندِ بهمن‌یسن و جاماسپ‌نامه و زراتشت نامه (صص ۸۴ – ۹۹) و روایات داراب هرمزیار (ج ۲، ۸۶ – ۹۷؛ ۱۲/۸۸ – ۳/۸۹ از آن بویژه با م. او۲۹ شباهت بسیار دارد) و صد در بندهش، درِ ۳۶ (صص ۱۰۶ – ۱۰۷ کتاب) است. کتاب دینکرد می‌گوید که آن را از فرگرد هفتم سودگر نَسک، از اوستای گمشده آورده است (دینکرد مدن، ص ۷۹۲).

در م. او۲۹، «آخر هزاره» از روایت زند بهمن‌یسن طبعاً کوتاهتر است و زبان سلیس و پاکیزه آن را نیز فاقد است. اما نثری روشنتر از دیگر قطعه‌های انشایی دستنویس م. او۲۹ دارد و به نظر تازه‌تر از پاره‌نوشتارهای بخش نخستین کتاب، حتی «روز اورمزد، ماه فروردین» (ش ۱۶) می‌رسد. هنگام مقایسهٔ زبان «آخر هزاره» با روایات داراب هرمزیار، در آن بخشهایی که با هم بسیار همانند اند، می‌توان افزایه‌هایی در روایتِ اخیر دید که زبان را به عصر حاضر نزدیک می‌کند و عبارتها و واژه‌هایی بیشتر عربی و نیز آشناتر به کار می‌بَرَد: زبانِ م. او۲۹

از آن کهنه‌تر و غریب‌تر و بیشتر سَره و کُهنیک است.

این پاره‌نوشتار در آغاز بخش دوم از دستنویس م. او۲۹، که به خط دوّمین کـاتب آن است، جای دارد و پیش از آن یک برگ سفید هست و بر صفحهٔ ۸۱ هم فقط دو سطر (عنوان همین قطعه به پهلوی و فارسی) آمده است. از ص ۹۵، س ۱۱ به بعد این قطعه هم دوباره در ص ۹۸ تا ص ۱۰۰، س ۳ نوشته شده است.

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] ahlaw[1]

آخر هزاره[۲]

(82//4) (1) andar dēn [ī] ohrmazdī[3] u zartuhštī,[3] az abestāg ī wahman yašt, *činān*[4] gōwēd[5] estēd[5] kē ēk ǰār,[6] ahlaw zartuhšt pad pēš [ī] harwisp-āgāh *be* hampursīd[7] būd hamānāg. *(2)* kū andar ān, pursišn[8] *be* ān gyāg rasīd hamānāg ka andar zand [ī] wahman yašt abāg, gōwēd[9] ēstēd[9] ka ēk rōz, ahlaw zartuhšt pēš [ī] dādār ohrmazd namāz burd u guft kē : *ēy harwisp-āgāh, ohrmazd, kē pad mēnōgān, gētīgān mahist, hamānāg! čē rāy?![10] pad, ahōšīh[11] ī gyān [ī] amā be kun — kē bar man rāh

---

۱ ـ صفحه‌های ۷۹ و ۸۰ سفید است و دو سطر اول صفحه ۸۲ (یاد کردِ نام خداوند و عنوان فارسی این قطعه) بر صفحه ۸۱ هم نوشته شده است.

۲ ـ ص ۸۱ : آخر هزره؛ حذف الف اول در خط شاید گواه باشد بر شباهت تلفظ a و ā و احتمالاً وجود مختصهٔ ممیز کشش در مصوّتها؛ بسنجید با : فرودن ← فریدون (ص ۷۰، س۱) ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible] : MH(n)'n ؛ شاید čiʔōn

۵ ـ [illegible] ؛ بسنجید با س ۹، بند ۲ ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، ب.

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ s و š جا به جا نوشته شده است ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، د.

۹ ـ بسنجید با بند ۱.

۱۰ ـ احتمالاً چند واژه حذف شده است.

۱۱ ـ [illegible] ؛ احتمالاً ī īh ـ زائد نیست. بسنجید با amargīh ī āma be dah (س ۱۷، بند ۳)؛ شاید متن افتادگی ←

ī marg rāy[1] bastag[1] kūn! *činān* kē andar gētīg, anē mardōmān amarg kard būd; *(3)* kū ka guft : šāh gōwad[2] [u] šāh pašōtan [ī] wištāspān bawēd. abāg ham *činān*, amargīh ī amā, zartuhšt, *(p.83)* be dah! *(4)* kū kē kas-iz, halomōγ [ī] apāk,[3] wišōbišnīh [ī] zartuhšt nē kard[4] hamānāg, ka pad, andar mardōm ī gētig dēn ī tō padīrēd u kas-iz[5] *šakk*[6] u gumān [ī] wad pad dēn nē āwrēd u rāh ī nēk u abēzag be rawēd. *(5)* kū-m pad, ahōšī(y)[7] [ī] amā, ohrmazd! šnā(y)ēnīdārīh[8] u padīriftārīh [ī] dēn [ī] tō bawēd!

(6) pas dādār ohrmazd guft-iš pad zartuhšt, kū ka : *ēy spitāmān! agar tō rāy man amarg[9] be kunēm, kū pad, az ān pas, tūr ī brādaroxš[10] pad amarg bawē; kū-m abar be ristāxēz, tan [ī] pasēn nē šāyēd kōstan;[11] kē pad az[12] ān kār ī tō, zartuhšt! dušx[w]ārīh[13] u anāgīh was rasēd; *(7)* u hāwištān[14] [ī] ašmā, pad hamān bawēd!

(8) az ān pas be, zartuhšt [ī] spitāmān abar ōšmurīd[15] ka : ohrmazd

---

→

و اشکالی داشته باشد. احتمال دیگر آن است که به خلاف فارسی رسمی امروزی، در آن زمان به دنبال جمله‌ای که با «چرا» آغاز می‌شده است، فعل التزامی منفی نمی‌آورده‌اند و می‌شده است که فعل امر به دنبال آن بیاید. نیز بسنجید با ۴/۶۸ ـ ۵ (ش ۹، بند ۱).

۱ ـ [illegible] ؛ شاید ← [illegible] (= nē bastag kunē) ← پیشگفتار، ۲. ۴. سوم.

۲ ـ [illegible] ؛ شاید wiwad یا wiyowad (؟)

۳ ـ [illegible] ؛ شاید a-bāk به معنای «ناباک، بی‌باک».

۴ ـ [illegible] ؛ شاید kunad, knt'، کند.

۵ ـ [illegible] ← [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible] ، احتمالاً 'hwšyy ؛ شاید ← [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ پس از این واژه آمده است : [illegible] ، نقطه ظاهراً نشانهٔ حذف واژه است.

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible] ، شاید s به جای š نوشته شده باشد ← [illegible] (= کشتن).

۱۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۳ ـ [illegible] ، ـ [illegible] ـ به جای ـ[illegible]ـ در نوشتار درست پهلوی آمده و نشان می‌دهد که xw به x بدل شده بوده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. یکم.

۱۴ ـ [illegible] ؛ شاید ـwixšـ

۱۵ ـ [illegible] ؛ شاید ـēdـ

xwadāy[1] pad anōša[y]ī[2] [ī] amā be wēnēd, abar kū-m pad, wuzurgīh ī anē mardōmān dād ēstēd u abāgīh[3] nē dād![4]

(9) kū az ān pas, ohrmazd be harwisp *(p.84)* āgāhī[5] [ī] xwēš be dānēd[6] kē zartuhšt rāy,[7] be az ēn saxwan dušwārīh ras[īd].[8] *(10)* pas ahlaw frawahr-ē[9] dast[9] zartuhšt gīrēd. *(11)* kū pad, dadār ohrmazd, harwisp-āgāhī[10] [ī] xwēš, be srešk ābīhā[11], abar dast [ī] zaruhšt be dād. *(12)* spitāmān rāy framānē[12] dād kē: *ēy zartuhšt, oštānē,[13] ōbār!

(13) az ān pas kū pad, ābīhā[11] abar ōbārēd, pas, az xrad [ī] harwisp-āgāh be wēnēd, kē andar abd[14] pad zartuhšt arzānīh bawēd, *(14)* kū čiyōn kē haft šab u rōz, andar xwašīh, zartuhšt be wēnēd kē ēk frawahr gōwē[15] kē: *ēy zartuhšt! mardōm ī ān zamān, pad ahōšīh [ī] tō pad,[16] wēnēd,[16] činān kē ohrmazd rāy[17] dānēd: kū ka andar haft kišwar zamīg[18], kū har tan-ē, mardōmān andar menišn u gōwišn u kunišn čē dārēd!

---

۱ ـ [illegible] ؛ شاید y پایانی زائد نبوده و برای ē (همی، همانا) آمده باشد.
۲ ـ [illegible]
۳ ـ [illegible] ؛ شاید ← [illegible] : amā-š (= آن را به ما).
۴ ـ [illegible] ؛ شاید dahād.
۵ ـ [illegible] احتمالاً آـ پایانی و واژک نشانهٔ اضافه در هم ادغام شده است؛ شاید āgāhī (بسنجید با ۸/۷۵، ش ۱۶، بند ۱۱)؛ یا xwēš و āgāhī ؛ نگاه کنید به یادداشت بند ۱۰ دربارهٔ این واژه.
۶ ـ [illegible] ؛ شاید īd ـ یا ydoytūnīd برای dānist.
۷ ـ [illegible] ← [illegible]
۸ ـ [illegible] ، احتمالاً yahmatunn به جای nd ـ برای rasīd.
۹ ـ [illegible] ← [illegible]
۱۰ ـ [illegible] نگاه کنید به یادداشت بند ۹.
۱۱ ـ [illegible] ، احتمالاً در بند ۱۱، با «سرشک» قید ساخته است؛ شاید قرائت هزوارش : mya ، āb ؛ شاید «آبها».
۱۲ ـ [illegible] ، شاید framānī.
۱۳ ـ [illegible] ، احتمالاً صورت گویشی از فعل «ستاندن» است (دری زرتشتی : aštin ، بردار، بستان؛ štedvun = برداشتن، ستاندن) ؛ شاید iš ـ (= بستانش) یا ōštāwīh (= باشتاب).
۱۴ ـ [illegible] ؛ شاید haft ، در این صورت «شبانروز» از متن حذف شده است.
۱۵ ـ [illegible]
۱۶ ـ [illegible] ، احتمالاً ← ؛ شاید [illegible] و یا [illegible] ـ (= be wēnīdē)، یا ـ [illegible] (be dānē).
۱۷ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ «را» پس از فاعل آمده است. نگاه کنید به «پژوهشی در دستور زبان فارسی».
۱۸ ـ [illegible]

(15) kū be abar wēnēd kē abāg[1] pad čahār-pāyān u gāwān[2] u gōspandān čand mōy ast u rag u pay[3] u ast *(p.85)* čand dārēd u pad, bun ī draxtān[4] hammis[5] rēšag abar zamīg kū čand dārēnd u čand ast. passox rāy[6] gōwē,[7] drō[8] ōšmurēnd u gumān barēnd kū pad čē serr[9] abar wēnēd; abāg haft šabān rōz. *(16)* kū pad pas, čiyōn rōz [ī] haftom kē xard [ī] harwisp-āgāh az zartuhšt ǰudāg gašt, pas az ān, zartuhšt činān wēnēd kē andar xwāb ī xwēš[10] abar wēnēm! *(17)* pas be, har dō dast, abar dahān be kard u guft[11] kē: tā man xuspīdam,[12] kū pad padisār rā[13] barēm abar az xwāb ī xwēš!

(18) dādār ohrmazd az zartuhšt puršīd kū: čē dīdē, *ēy zartuhšt, andar ēn xrad [ī] harwisp-āgāh?![14] *(19)* zartuhšt [ī] spitāmān guft kē: *ēy dādār [ī] harwisp-āgāh [ī] weh [ī] abzōnīg, hamānāg! kū pad, man wēnēm kē andar gētīg kē kasān-ē[15] kē rayōman[d]-išan[16] sahist dāštan, kū pad andar gētīg, tan[17] wad u dusrawīh u wad-xwarīh rasīd; kū kē andar mēnōg, ruwān ī awēšān dar[18] *(p.86)* dušox būd hamānāg.[19] *(20)* *ēy dādār! dil[20] ī

---

۱ ـ [illegible]
۲ ـ [illegible] ← پیشگفتار، ۲. ۲. ششم.
۳ ـ [illegible]
۴ ـ [illegible] ← بند ۲۱ و نیز پیشگفتار، ۲. ۲. ششم.
۵ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ شاید kāh : ... بُنِ درختان و کاه و ریشه ...
۶ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible]
۷ ـ [illegible]
۸ ـ [illegible]
۹ ـ [illegible] (= سرّ، راز).
۱۰ ـ زند بهمن یسن : xwaš (ص ۹، س ۱۰).
۱۱ ـ [illegible]
۱۲ ـ [illegible] : شناسه احتمالاً am- است؛ شاید ēm ـ
۱۳ ـ متن : [illegible] ← [illegible] ؛ شاید : nē.
۱۴ ـ [illegible]
۱۵ ـ [illegible] ← [illegible]
۱۶ ـ [illegible] ، احتمالاً lywmn[d]šn' ؛ شاید : rayōmandān.
۱۷ ـ [illegible] ، احتمالاً ـ زائد و افزایهٔ تلفّظی است؛ شاید ē (= همی).
۱۸ ـ [illegible]
۱۹ ـ [illegible] ← ـ [illegible]

←

man was tarsīd; kū čē pad anē ǰār,[1] saxwān[2] [ī] awēšān nē dārēm u nē gōwēm! *(21)* kū pad abāg anē, draxt kē wēnēm, abāg haft tāk dāšt; kū kē ān *šaǰar-ē*,[3] haft-tāk hamānāg būd: kē ēk zarrēn u dōyom[4] sēmēn u seyom[5] brinǰēn[6] u čahārom rōyēn, panǰom misēn u šašom arzīzēn u haftom āhen ī gumēxt ēstēd, homānāg[7]! *(22)* *ēy harwisp-āgāh ohrmazd [ī] mēnōgān u gētīgān! kay[8] ast zamānag?[9] kū pad abar tō pursēm, *rāst ān ī man gōw!

(23) pas dādār ohrmazd framānē[10] dād u guft kū kē : *ēy zartuhšt! fradom tāk [ī] zarrēn kē dīdē, kū pad, ān ast kē pad hampursagīh [ī] man rasīdē; uš kū pad, dēn [ī] weh az amā padīrīftē. *(24)* pas az ān, az tō wištāsp, dahibadān dahibad, dēn [ī] weh az tō padīrift u uš gētīg pad andar, *rawā* be kard. *(25)* kū pad uš kirbag[11] [ī] dēwan u drōǰān be škanēnd;[12] gēhān rōšn be bawēd u aziš[13] kū ǰud-dēnan *(p.87)* u wad-kēšān *be* tom-tār[14] ī[14] dušox tah[15] oftēd;[16] kū pad parh[ē]z[17] [ī] āb u

---

→

۲۰ - [illegible] ← ~ [illegible]
۱ - [illegible]
۲ - [illegible]
۳ - [illegible] ؛ شاید: draxt-ē ؛ نگاه کنید به بند ۱۵.
۴ - [illegible] : W dwym.
۵ - [illegible]
۶ - [illegible] ، ک در این متن گاهی دارای ارزش آوایی ǰ نیز هست ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، ب.
۷ - [illegible]
۸ - [illegible]
۹ - [illegible] ← [illegible]
۱۰ - [illegible] ← یادداشت بند ۱۲.
۱۱ - [illegible] ؛ زندبهمن‌یسن، [illegible] (kālbod، کالبد).
۱۲ - [illegible]؛ شاید škanēd.
۱۳ - [illegible] ؛ شاید uš.
۱۴ - [illegible] ، احتمالاً دو واژهٔ tom و tār ترکیب شده‌اند.
۱۵ - [illegible] ؛ بسنجید با شایست ناشایست ، فصل ۱۲، بند ۴ : bun ān ī dušox.
۱۶ - [illegible]
۱۷ - [illegible]

ātaxš ka andar gētīg; apaydāg bawēd. *(26)* u anē tāk ka wēnē, *ēy zartuhšt! kē sēmēn būd, pādixšāyīh[1] ī ardašēr[2] [ī] kayān šāh ast, kē ān rāy wahman-espandyār[3] xwānēnd. *(27)* kē dēwag[4] az mardōm ǰudāg be kunēd — čē kē az ēk anē be, padīd būd[5] — u uš dēn [ī] weh *rawā* be kunēd[6] kū drōǰ [ī] ahlomōγ, az gētīg abaz dārēd.[7] *(28)* u seyom[8] tāk [ī] brinǰēn[9] ka dīdē, kē pādixšāyīh[10] ī aškiyānīyān[11] ast kē abar, rāh[12] u ristag[13] [ī] druwand padīd dārēnd u abar, askandar[14] ī[14] xešm-toxm[15] andar ērān[16]-šahr pādixšāyīh kunēnd u dēn ī weh rāy tawāh[17] kunēnd u az pas, xwad andar dušox, az gēhān nigūn oftēd.[18] *(29)* u čahārom tāk [ī] rōyēn kē dīdē, *ēy zartuhšt! ēn-iz tō rāy gōwēm, ka pādixšāyīh [ī] ardašēr [ī] gētīg-ārās[tār],[19] šāpōršah[20] bawēd kē andar gēhān pad anē bāray,[21] dēn [ī] weh, paydāgīh *(p.88)* āwarīd u uš pad *rawā* be kard.[22] *(30)* kū pad pas

---

۱ - [illegible]
۲ - [illegible]
۳ - [illegible]
۴ - [illegible]
۵ - [illegible] ؛ شاید «بود» با معنای مضارع باشد، شاید bowad.
۶ - [illegible] ؛ شاید kunēnd ، و فاعل آن کی‌اردشیر نباشد.
۷ - [illegible] ، احتمالاً [illegible] (جای حرف د پیش از م خالی است).
۸ - [illegible]
۹ - [illegible] ؛ بسنجید با ص ۸۶، س ۶ : [illegible]
۱۰ - [illegible]
۱۱ - [illegible] ؛ شاید aškāniyān.
۱۲ - [illegible]؛ شاید rāy.
۱۳ - [illegible] ← [illegible] ؛ شاید rēxtag (= ریخت و شکل و روش).
۱۴ - [illegible]
۱۵ - [illegible] ؛ شاید to(h)m.
۱۶ - [illegible] ، y در آغاز به جای سد : ʼy (= ē) به کار رفته است ← پیشگفتار، ۲. ۲. هشتم.
۱۷ - [illegible]
۱۸ - [illegible]
۱۹ - [illegible] ؛ زندبهمن‌یسن : [illegible] (ص ۱۳، س ۸ ـ ص ۱۴، س ۱).
۲۰ - [illegible]
۲۱ - [illegible] ، احتمالاً b'ly.
۲۲ - [illegible] ، بسنجید با س ۱۱ (بند ۳۱)؛ شاید kunad.

az ān, ādurbād[1] [ī] mānsaraspandān[2] — pērōzgar bād! — dēn ārāstār u dēn-čāšīdār, kū be rōyēn[3] [ī] widāxt abar suftay[4] be kunēnd ka tā aziš[5] andar gētīg, ǰud-dēnān[6] rāy šakk[7] u gumān az dil abar kunēnd uš pad, dēn [ī] weh rawā be kunēd u ǰud-dēnān rāy u dēwān[8] rāy, kū kē pad dād [ī] zartuhštī[9] āwarēd. *(31)* panǰom tāk [ī] misēn ka dīdē,[10] *ēy zartuhšt! ān-iz tō rāy gōwēm, kē pādixšayīh ī *warahrām-gōr*, dahibadān dahibad ast kē pad mēnōgīh, andar gēhān rōšn[11] be[12] kard kū aziš ahreman u dēwān u drōǰān andar dušox oftēnd[13] u agārīh[14] be bawēd. *(32)* u šašom tāk [ī] arzīzēn kē dīdē, *ēy zartuhšt! ān-iz tō rāy gōwēm, ka pādixšāyīh [ī] *xusraw* kawādān ast kē uš anōšayruwān[15] xwānēnd. *(33)* ka andar zamān ī ōy, giǰistag[16] [ī] wad-gōhr u wad-kēš, mazdak, *padīdār* awarēd[17] u was ēw[ēn]ag, ahlomōγīh u wadī(y) andar tabāhīh[18] ī *(p.89)* dēn widārēnd.[19] *(34)* kū pad, hamānāg, rōz bawēd kē zūdīh nizār u agār šawēd u xwad

---

۱ - [illegible]

۲ - [illegible]

۳ - [illegible]، بسنجید با polāwadēn، شایست ناشایست، فصل ۲، بند ۱۱۴.

۴ - [illegible]، احتمالاً ty—؛ نیز شاید suftag

۵ - [illegible]؛ شاید uš.

۶ - پس از این واژه، آمده است : [illegible] (قلم گرفته شده است).

۷ - [illegible]

۸ - [illegible]

۹ - [illegible]

۱۰ - [illegible]

۱۱ - [illegible]؛ شاید rawišn

۱۲ - [illegible] ← [illegible]

۱۳ - [illegible]

۱۴ - [illegible]

۱۵ - [illegible]؛ شاید šērawān—

۱۶ - [illegible] : gcstk.

۱۷ - [illegible]، احتمالاً ← [illegible] (بسنجید با ص ۸۹، س ۱۱، بند ۳۷)؛ شاید [illegible] (āyēd، آید).

۱۸ - [illegible]

۱۹ - [illegible]

andar dušox gyāg oftēd.[1] *(35)* u haftom tāk [ī] āhanēn ka dīdē, *ēy zartuhšt! ān-iz tō rāy gōwēm, kē uš hazārag [ī] tō sar rawēd[2], *ēy spitāmān zartuhšt! ka pad mardān ī syāh[3] [ī] ǰāmag wišādag, abāg xešm toxmagān[4] kē andar gēhān, *be* ērān[5]-šahr dwār[ē]nd.[6]

(36) pursīd zartuhšt az ohrmazd kē : *ēy harwisp-āgāh, mēnōgān[7] u gētīgān[7] mahist hēd[8]! kē xwēškārīh ī ān hazārag čē būd?[9] *(37)* ohrmazd passox kard ka : *ēy zartuhšt! uš kū pad, nišān ān bawēd ka hazārag [ī] tō sar awarēd,[10] ān ī tō rōšn be kunēm! *(38)* ka andar ān tēz hangām kē rasēd, syāh ǰāmag u xešm-tomag[4], az xwarāsān, kū pad sad[11] gōnag u hazār gōnag u bēwar gōnag, uš andar ērān[5]-šahr dwār[ē]nd[6] u uš, pad xešm-toxmagān wērān[12] šawēd u hamāg[13] dēw-[y]asnān[14] andar ērān[5]-šahr abar rasēd kū pad, was čiš be sōzēnd u mardōmān az xānomān[15] [ī] xwēš *(p.90)* dū[r][16] kunēnd, *(39)* uš pad, ēr-menišnīh[17] u rāmišnīh u dōstīh az hamāg dahišnīh[18] [ī] ohrmazd uš az ēn gēhān be

---

۱ - [illegible]

۲ - [illegible]؛ شاید ← [illegible] (= āyēd).

۳ - [illegible]

۴ - [illegible] / [illegible]، احتمالاً [illegible] به لحاظ نقطهٔ بالای آن x است.

۵ - [illegible]، ē آغازین به جای [illegible] (=’y) به شکل [illegible] نوشته شده است.

۶ - [illegible] / [illegible]، احتمالاً ← [illegible]؛ شاید شناسه به صورت فارسی and— است.

۷ - [illegible]، [illegible]؛ شاید yān—

۸ - [illegible]؛ شاید hād.

۹ - [illegible]، احتمالاً «بود» با معنای مضارع؛ شاید bowad.

۱۰ - [illegible]، احتمالاً āwarēd به جای ăwa—؛ شاید āyēd؛ بسنجید با ص ۸۸، س ۱۷ (بند ۳۳).

۱۱ - [illegible]

۱۲ - [illegible]، ارزش آوایی wn— معادل ān— است. بسنجید با [illegible]، ص ۹۰، س ۸ (بند ۴۰).

۱۳ - [illegible]

۱۴ - [illegible]

۱۵ - [illegible]

۱۶ - [illegible]

۱۷ - [illegible]، ē آغازین به جای [illegible] به صورت [illegible] نوشته شده است ← پیشگفتار، ۲. ۲. هشتم.

۱۸ - [illegible]

šawēd u aziš[1] dēn [ī] wehīh nizār u agār bawēd u tabāhīh[2] rasēd. *(40)* kū pad, ātaxš [ī] warahrām aziš nihān dāštan pad was apaydāg šawēd u xwurdag mardōm pad wuzurgīh rasēnd u bandag āzād, āzād bandag šawēnd u uš kū pad, šahr [ī] wuzurg, rōstāg bawēnd ū rōstāg, wuzurg šahr šawēnd u har gyāg [ī] ābādān, abērān[3] šawēnd u mardōm ī dēnī[4] uš az ǰud-kēšan ranǰ u saxtīh u dušxwārīh barēnd.

(41) kū pad, wad mardōm, abāg ān ī pādixšāyīh kunēnd[5] u ārazm[6] nē dārēnd. *(42)* kū pad, zēnhār-xwārīh be farroxīh[7] u wuzurgīh hangārēnd u ka dast-paymān kē kunēnd, pāydārīh nē kunēnd kē pad wasīh makr [u] frēb azēr[8] pad dādestān dārēnd. *(43)* kū pad abar hamā[9] šahr, pad ērān[10], anāgīh u ranǰ u wērānīh[11] was paydāgīh āwarēd.[12] *(44)* kū čē andar ān škoft hangām, hamā mardōm[13] frēftār bawēnd u wadīh kunēnd; ka abar *(p.91)* dahān ēk anē pad, mihr warzēnd[14] u pad andar dil kēn dārēnd, u uš[15] kū pad wad-xwāh[16] ī ēk anē bawēd u ārazm [ī] humat[17] warzīdārīh u mihr az

---

۱ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]؛ بسنجید با [illegible]، ص ۸۹، س ۱۵ (بند ۳۸).

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]، ـzrـ بدل به ـrzـ شده است؛ ـب پایانی احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است ← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، الف.

۷ ـ [illegible]، احتمالاً fllwx'yh که به دلیل نقطه‌های [illegible] و [illegible] شاید بر pallawānīh (=پهلوانی) رجحان داشته باشد یا frārōnīh (=فرارونی، درستی و شایستگی).

۸ ـ [illegible]؛ شاید: abēr (بسیار).

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۳۵ دربارهٔ این واژه.

۱۱ ـ [illegible]، نگاه کنید به ص ۸۹، بند ۳۸.

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible]؛ شاید aziš.

۱۶ ـ [illegible]: wt-x'hy.

۱۷ ـ [illegible]؛ شاید ummēd (=امید)، یعنی «با اعتقاد و امید به بهشت و رستاخیز زیستن و نیکی کردن»، بسنجید با ←

gēhān abar be šawēd u abar pad mihrōdroǰīh[1] andar gētīg was bawēd *wa*[2] ruwān[3] dōstīh az gēhān be šawēd. *(45)* u pidarān az frazandān mihr nē dārēd u frazand [ī] xwēš rāy abar ǰudāgīh paydāg āwarēd;[4] u ka pad ǰud-dēnīh paydāg *āyad*[5] u abar, kū pad, zarr u sēm be, *kam-aṣlān*[6] was dārēnd u uš mardōm ī meh u weh,[7] dōstīh abāg awēšān kunēnd.

(46) pas čiyōn sar [ī] hazārag [ī] to rasēd, *ēy spitāmān zartuhšt! kū abar, xwaršēd tēztar garδēd[8] u sāl u māh u rōz kehtar bawēnd[9] u zamīn [ī] spandārmad was tandtar[10] bawēd; kū bun u bar kamtar dahēd u ǰōrdāyān az dah, panǰ anastēnēd[11] u abar, panǰ abzāyēd. kē pad andar xwarišn mazag u xwārīh nē bawēd. *(47)* u mardōm kē *dar*[12] ān[12] zamān zāyēd, zōr u nērōg kamtar bawēd[13] u abar gumāntar u frēftārtar was šawēnd; *(p.92)* kū pad, mihr [ī] ruwān kamtar dārēnd u ārazm[14] ī nānag[15] [u] namak nē dārēnd. *(48)* kū pad mardōm ī wattar u *wad-andēš* u wad-kēš [ī] ahlomōγ, ān rāy pad dōstīh ī xwēš ōšmurēnd.[16]

→

ص ۹۶، س ۳ ـ ۶ (بند ۷۴).

۱ ـ [illegible]

۲ ـ ظاهراً [illegible] به جای حرف عطف عربی به کار رفته است.

۳ ـ [illegible]، ـب احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۴ ـ واژه کمی مخدوش است: [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]، روایات داراب هرمزیار، ۷/۸۹: بداصیلان. «کم اصلان» در فارسی دری به کار رفته است؛ واژه مطابق متن خوانده شد.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]: glδyt، d میان آوایی به صورت δ (= ذال) آمده است.

۹ ـ [illegible]؛ شاید bowad.

۱۰ ـ روایات داراب هرمزیار: «تنگتر» (۹/۸۹).

۱۱ ـ [illegible]؛ شاید xwastēnēd از xwastan (= ریزریز و خردکردن، با پا لگدکوب و لهیده کردن).

۱۲ ـ [illegible]؛ dl'n' ← پیشگفتار، ۲. ۲. سوّم.

۱۳ ـ [illegible] ← [illegible]؛ شاید bawēnd.

۱۴ ـ نگاه کنید به ص ۹۰، یادداشت بند ۴۱.

۱۵ ـ [illegible]

۱۶ ـ [illegible]

(49) *ēy zartuhšt! anē tō rāy gōwēm ka mardōm ī dēndār u ahlaw, ka *dar*[1] ān[1] zamān [ī] wattar bawēd abar, kār kirbag kamtar tuwān kunēnd u kār ī *īzad*[2] abar dast [ī] awēšān, kamtar rawēd;[3] kū kē ǰud-kēš u dēn-dušman was u frēftār bawēd; čē rāy kē mardōm [ī] dēn-dōst rāy ranǰ u saxtīh u anāgīh rasēd u hamāy gēhān wad-xwāh[4] ī[4] *ēšān*[5] be bawēd.

(50) kū ka mardōm, pad nasā-xwarān u nasā-sōzān u nasā-pōšān was bawēd u ātaxš barēnd abar, pad dād dārēnd u abar[6] wadīh u awārōnīh,[7] rāh ī dušox šawēnd. (51) u mardōm ī dēnī[8] kē ēwyānghan[9] bandēd u yazišn [ī] yazadān kunēnd, pad pādyāwīh[10] nē dārēd; u *dar*[1] ān[1] hangām kē mardōm [ī] gētīg, pad sad-hazār u bēwar hazār, ēk pad rāh[11] ī dēn rawēd u ān ham pad, kār ī dēn karmtar kard,[12] u agārīh[13] ī ātaxš [ī] warahrām xwāhēd. (p.93) (52) u pad, mardān[14], zanān ī āzādān u nēk-kardāran abar, kirbag kamtar kunēnd u wišād-kuštīg rawēnd. (53) u āzādagān[15] be did-gōhrān[16] pad, duxt, xwēš, pad *rawāyīh*,[17] be zanīh

---

۱ ـ نگاه کنید به ص ۹۱، یادداشت بند ۴۷.

۲ ـ [Pahlavi]؛ شاید yazadī(h).

۳ ـ [Pahlavi]

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]، ī/ē آغازین، به جایی [Pahlavi]، به صورت [Pahlavi] نوشته شده است.

۶ ـ پس از این واژه نوشته شده است: [Pahlavi]، و ظاهراً قلم گرفته شده است.

۷ ـ [Pahlavi] به جای abā~.

۸ ـ [Pahlavi]

۹ ـ [Pahlavi]، احتمالاً برای [Pahlavi] :ʼywʼyʼnghnʼy؛ [Pahlavi] پایانی احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است و w معادل گویشی b است.

۱۰ ـ [Pahlavi]، [Pahlavi] به جای [Pahlavi] و ظاهراً w معادل گویشی b است.

۱۱ ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi]، به قیاس با ص ۸۸، س ۱ و ۱۱ (بندهای ۲۹ و ۳۱)، قرائت اصلی حفظ شد.

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi]؛ شاید āzādān، بسنجید با [Pahlavi] و [Pahlavi] (س ۱، بند ۵۲).

۱۶ ـ [Pahlavi] ← پیشگفتار، ۲. ۲. ششم.

۱۷ ـ [Pahlavi]

kunēnd tā kē mardōm ī dēnī,[1] pad mādag [ī] ǰud-dēnīh, frazand pad ǰeh-kārīh zāyišn[2] u *be* awēšān, mardōm [ī] dēnī[1] duxt ī xwēš be zanīh dahišn, (54) u dādwar, ān zamān, pad dād gōwēnd ka meh ast az ān ī xwēdōdah;[3] nē āmār pad ǰeh-kārīh zāyišn, u xwad[4] ruwān[5] ī[5] xwēš pad dušox oftad(?)[6] abar (55) āzādagān[7] u wuzurgān pad driyōšīh rasēd u bandagān, xwurdag mardōm be wuzurgīh u pādixšāyīh rasēnd (56) u wiz[ī]r[8] gōwišn [ī] dēndārān u radān be škanēnd u pad gōwišnīh ī drōzanān u awsōsgarān[9] abar radīh dārišn u drō-gōwišnīh pēš dārišn (57) u sōgahnd[10] [ī] drō was xwarēnd u man kē ohrmazd hēm, pad zūr — ī drō — abar man andar, was gōwēnd. (58) u kas-ē agar ērbad[11] šud u yašt [ī] yazadān kunēnd, be nē tuwān abar wēnēd;[12] kū agar šud pad, afsōsgarīh kunēnd. (59) u ērbadān az ēk (p.94) anē, wad xwāhēnd u kār ī ahlomōγ [ī] dēwān, pēštar[13] kunēnd; (60) kū pad,[14] ast abar, se winah[15] [ī] ērbadān,[16] hāwištān was pēš dārēnd. čē kū ka : wehān[17] dušmenīh; wīdād[18] yazišn[19]

---

۱ ـ [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۳ ـ [Pahlavi]

۴ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۶ ـ [Pahlavi]، احتمالاً ← napalūnad برای oftad؛ شاید «افتاد» یا «اندازد» یا «افکند»؛ بسنجید با ص ۳۸، س ۴ (ش ۳، بند ۲۸) : abar شاید متعلق به جملهٔ بعدی باشد.

۷ ـ [Pahlavi]؛ [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi]؛ شاید rawāyān : روایان و کامکاران.

۸ ـ [Pahlavi]؛ شاید [Pahlavi] زائد نباشد.

۹ ـ [Pahlavi]، احتمال معادل [Pahlavi]

۱۰ ـ [Pahlavi]، احتمالاً swgḥnd ← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، ج.

۱۱ ـ [Pahlavi] / [Pahlavi] به جای [Pahlavi] ← پیشگفتار، ۲. ۲. هشتم.

۱۲ ـ املای واژه مخدوش است : [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ متن : [Pahlavi]؛ شاید : «وَ» حرف عطف عربی.

۱۵ ـ [Pahlavi]

۱۶ ـ نگاه کنید به ص ۹۳، یادداشت بند ۵۸.

۱۷ ـ [Pahlavi]

۱۸ ـ متن : [Pahlavi]؛ شاید u yašt u؛ بسنجید با روایات داراب هرمزیار، ۹۰/۱۰-۱۲.

←

rā[1] kunēnd; u bīm az dušox nē barēnd.

(61) u čiyōn sar [ī] hazāray[2] [ī] tō šawēd, spitāmān zartuhšt! az wināh [ī] *činān*[3] mardōm ī wad-parist,[4] dēwān[5] u *šaydāyān[5] *Ɣāleb*[6] šawēnd, *(62)* kē was abr abar āsmān awarēnd[7] u abāz šawēnd; kū wārān nē wārēd. *(63)* u wād [ī] sard u zyānkār was[8] wāyēd[8] u be[9] hangām ī garmā, wād [ī] garm abar *šawad*[10] ka toxmag u bar ī xwarišn be *sōzad*[11] u wārān pad hangām ī xwēš nē wārēd u abar *wārad*[12] pad, xrafstar [ī] was zyānkār pad paydāgīh rawēnd. *(64)* u stōrān u gāwān[13] kamtar zāyēd[14] pad, šīr [ī] awēšan kamtar *šawad*[10], u agar-iz zāyēd[14] abar, čarbīh kamtar dārišn; u gāw [ī] warzā [ī] abar-nērō kam zāyēd; u asp ī kārzārī,[15] bārag[16] kamtar kešēd. *(65)* u mardoman gumānwar šawēnd.

(66) *ēy zartuhšt! *dar*[17] ān[17] hazārag, weh-dēnān kē abar, kuštī[18]

→

۱۹ ـ [Pahlavi]؛ شاید yazadān یا īzadān (: د ـ برای سد = ē آغازی)؛ ← یادداشت بند ۵۸.

۱ ـ شاید: [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi]، احتمالاً hc'ly؛ حذف واژک نشانهٔ اضافه پس از ـ (y=) در این جا هم دیده می‌شود.

۳ ـ [Pahlavi]

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]

۶ ـ [Pahlavi]: g'lyb؛ اختلاف میان «ق» و «غ» در این واژه پدیدار است.

۷ ـ [Pahlavi]، احتمالاً به جای ăwarēnd (آیند) و یا ـāwa یعنی «دیوان ابر را آورند»؛ شاید: āyēnd (آیند).

۸ ـ این واژه‌ها در سطر ۱۰ هم تکرار شده است.

۹ ـ [Pahlavi] در سطر ۹ آمده و در دنبالهٔ آن نوشته شده است: آخر هزاره؛ نیز نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۱۰ ـ [Pahlavi] / ـ [Pahlavi]، احتمالاً wt ـ برای wad ـ با شناسهٔ فارسی دری یا هزاورش‌خوانی azlūnad برای šawad و نیز شاید ـ [Pahlavi] غلط‌نویسی شده باشد به صورت ـ [Pahlavi]. نگاه کنید به یادداشتهای بعدی.

۱۱ ـ [Pahlavi]، احتمالاً شناسهٔ فارسی برای فعل آمده و به تأثیر تلفظ، ـ[Pahlavi] بدل به ـ[Pahlavi] شده است؛ شاید تصحیف و غلط‌نویسی باشد. نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۱۲ ـ [Pahlavi]؛ بسنجید با [Pahlavi] در همین سطر و نیز سطر ۸ (بند ۶۲)؛ نیز نگاه کنید به یادداشتهای پیشین.

۱۳ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi] ـ

۱۴ ـ [Pahlavi]؛ شاید zāyad.

۱۵ ـ ـ[Pahlavi]

۱۶ ـ [Pahlavi]، احتمالاً g ـ پایانی زائد است: bār.

۱۷ ـ [Pahlavi]، نگاه کنید به یادداشت بند ۴۷.

۱۸ ـ [Pahlavi]

(p.95) dārēd, pad dast [ī] wad-kēšān u wad-kerdārān[1] marg *be* rāmišnīh kāmēnd.[2] *(67)* u ǰuwānān rāy xursandīh[3] u *bāzī*[4] be az dil nē awarēd.[5] *(68)* kū pad abar *rasm*[6] ī niyāgān[7] u pēšēnagān[8] abar *rā* yašt, yazišn [ī] yazadān ǰāǰā[9] kunēnd, pad dah, ēk gyāg pad dād; u har kas ka kirbag kunēnd,[10] pašēmānīh[11] be šawēnd. *(69)* u mardōm ī dānā[12] u wuzurg ārazm[13] az čašm [ī] xwēš widārēnd u andar gēhān, parāgandah[14] šawēnd, u az *nākasān*,[15] čiš-ē wām kunēnd u *niyāzmand*[16] [ī] awēšān šawēnd; kū pad abar, zamīg [ī] *aspandārmad*[17] *be* dahān dahēd. *(70)* u was zarr u sēm abar dast [ī] anērān oftēd[18] u *(p.98)*[19] abar margarzān wināh rasēd.[20] *(71)* bē az zarr u sēm, ayōxšust[ī]hā,[21] hamag[22] be dast [ī] wad-kerdārān,

۱ ـ [Pahlavi]، ـkyl ـ معادل ـker ـ آوانویسی شد.

۲ ـ [Pahlavi]

۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً hwrsḫndyh: ـsahn ـ؛ شاید ـhun.

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]؛ احتمالاً ăwarēd؛ شاید ← [Pahlavi]: āyēd (آید).

۶ ـ [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi]: w pyšyng'n'؛ شاید: ـyān

۹ ـ [Pahlavi]؛ شاید [Pahlavi] با ارزش آوایی ǰ به کار رفته باشد: c'c' (= jāǰā، جابجا، جای‌جای) (؟)؛ روایات داراب هرمزیار: «جاجا» (۱۸/۹۰).

۱۰ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi] ~

۱۱ ـ [Pahlavi]؛ به قیاس با ـ[Pahlavi] پایانی در اینجا و در framānē(h)، شاید ـ[Pahlavi] پایانی را در اسم باید قرائت کرد.

۱۲ ـ [Pahlavi]

۱۳ ـ [Pahlavi]، نگاه کنید به بند ۴۱.

۱۴ ـ [Pahlavi]؛ pl'gndh(?)، احتمالاً h پایانی آن زائداست (نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، ج)؛ شاید ـ[Pahlavi]: ـyy باشد(؟)

۱۵ ـ [Pahlavi]: n'ks'n'.

۱۶ ـ [Pahlavi]

۱۷ ـ [Pahlavi]

۱۸ ـ [Pahlavi]

۱۹ ـ از اینجا، مطلب در ص ۹۸، س ۱۱ تا ۱۰۰، س ۳، تکرار و در س ۱ ص ۹۸، آمده است: آخر هزاره

۲۰ ـ ص ۹۸: [Pahlavi]

۲۱ ـ [Pahlavi]؛ ابدال š و s در این واژه دیده می‌شود؛ شاید تصحیف و غلط‌نویسی باشد. ←

pad paydāgīh šawēd u tuwāngar šawēd. *(72)* bē[1] abar, pādixšāyīh[2] az dast [ī] *ērānayān*[3] *be* az wattaran rasēd. *(73)* kū pad, hamā[4] xwāstag [ī] gētīg, andar azēr [ī] zamīg[5] nihān kunēnd u abar pad ān zamān, kār [ī] rōspīh[6] u ǰeh[7] marzī(y)[8] u kūn-marzī(y) u daštān-marzī(y), andar[9] gēhān was *(p.96)* āškārag[10] šawēnd[11] u sēǰ [ī] nihān u marg u wabāh[12] u niyāz[13] andar gēhān[14] *bēštar* bawēd u tabā[h]īh[15] u kāmag [ī] ahlomōγ[16] [ī] dēwān u drōǰān, čērtar bawēd.

(74) *ēy zartuhšt! mardōmān [ī] dēnī[17] rāy gōw kū abar dēn, abestāg u zand u pāzand, be ērbadān[18] xwānēnd kē tā az dēn āgāh[19] šawēnd,[11] kū tā ummēd [ī] tan [ī] pasēn u abar bōxtārīh [ī] ruwān be bawēd. *(75)* *dar*[20]

→

۲۲ ـ ص ۹۵ : [Pahlavi]، ص ۹۸ [Pahlavi] (hamay=).

۱ ـ ص ۹۸ ندارد.

۲ ـ ص ۹۸ : [Pahlavi]

۳ ـ [Pahlavi]، ē آغازین به جای [Pahlavi] به صورت [Pahlavi] آمده است و بواسطهٔ وجود نشانه در زیر ـ [Pahlavi] ـ، gān ـ قرائت نشد.

۴ ـ ص ۹۸ : [Pahlavi]

۵ ـ ص ۹۵ : [Pahlavi]، ص ۹۸ : [Pahlavi]

۶ ـ ص ۹۵ : [Pahlavi]، ص ۹۸ : [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi]، ص ۹۸ ـ [Pahlavi]، [Pahlavi]

۹ ـ در ص ۹۵، پس از این واژه نوشته شده : [Pahlavi] و قلم گرفته شده است.

۱۰ ـ در ص ۹۸، ـ [Pahlavi] پایانی مکرر نوشته و قلم گرفته شده است.

۱۱ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi] / ـ [Pahlavi]، ص ۹۸ : ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi]

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ ص ۹۸ ندارد.

۱۵ ـ [Pahlavi]

۱۶ ـ ص ۹۸ : [Pahlavi]؛ به قیاس با ص ۹۴، س ۱، قرائت ahremangānag (= اهریمنکان) درست نیست.

۱۷ ـ ـ [Pahlavi]

۱۸ ـ نگاه کنید به ص ۹۳، یادداشت بند ۵۸.

۱۹ ـ ص ۹۸ : [Pahlavi]

۲۰ ـ [Pahlavi]، نگاه کنید به یادداشت بند ۴۷.

ān[1] *ʔayyām*,[2] az[3] wattarān, mardōm ī dēnī[4] ranǰ u saxtīh, was wēnēnd,[5] hamānāg![6] čiyōn awēšān ranǰ u saxtīh padīrēnd, kū abar ruwān ī awēšān,[7] bē andar wahišt, (p.99) nēkīh arzānī(y)[8] bawēnd[9] u kāmag [ī] xwēš abar be barēnd.

(76) [9]pursīd zartuhšt az ohrmazd ka *dar*[1] ān[1] rōzgār, har kas-ē[10] kē īzadag[11]-parist bawēd u be kardār ī[3] nēk, abar dēn [ī] weh ōstawān[12] bawēd[9] u kustī[13] abar mayān dārēd, abar be dēn, kadār weh, ōstawān[12] bawēd u xwēdōdah[14] *warzad*,[15] yazišn [ī] yazadān[16] yazēd, čē ēw[ēn]ag bawēd?

(77) passox[17] dād[18] ohrmazd ka; ahlaw bawē,[19] *ēy spitāmān zartuhšt!

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۲ ـ [Pahlavi]، احتمالاً y'm' ؛ روایات داراب هرمزیار: «ایوم» (۹۱/ ۱۰ و ۱۴ و ۱۸)؛ واژه را āγām و agām هم می‌توان خواند (با ابدال w و γ چنان که در murw و murγ یا marw و marγ دیده می‌شود) و آن را معادل گویشی awām به معنای «هنگام و زمان و روزگار» گرفت.

۳ ـ ص ۹۶ ندارد.

۴ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi]، ص ۹۸ : [Pahlavi]

۵ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi] (rawēnd=).

۶ ـ در ص ۹۸، پیش از [Pahlavi] نقطهٔ پایانِ جمله نهاده شده است. اما به قیاس با سبک نگارش کتاب، این واژه باید در آخر جمله بیاید؛ هر چند که شاید این حکم دربارهٔ نثر این قطعهٔ خاص، که به فارسی دری شباهت بیشتر دارد، صادق نباشد و نتوان این حکم را به آن نیز تسرّی داد.

۷ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi]

۸ ـ ص ۹۹ : [Pahlavi]، ص ۹۶ ـ [Pahlavi]

۹ ـ واژه‌های میان این دو واژه در دوباره‌نویسی انطباق ندارد.

۱۰ ـ ص ۹۶ ـ [Pahlavi] (-ē=) ندارد.

۱۱ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi]، ص ۹۹ : [Pahlavi]؛ شاید yazad.

۱۲ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi]، ص ۹۹ : [Pahlavi]، احتمالاً [Pahlavi] (āstawān، استوار) با [Pahlavi] (= ōstīgān: خستو، مؤمن) اختلاط یافته است (ص ۱۰۶، ش ۲۳، یادداشت بند ۳) ← واژه‌نامه مکنزی.

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi]، ص ۹۹ : [Pahlavi]

۱۵ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi]، ص ۹۹ : [Pahlavi]

۱۶ ـ ص ۹۹ : [Pahlavi]

۱۷ ـ ص ۹۹ : [Pahlavi]

۱۸ ـ ص ۹۶ : [Pahlavi] (ـ [Pahlavi] قلم گرفته شده است)، ص ۹۹ : [Pahlavi]؛ این شباهت احتمالاً دلالت بر وجود

←

ka mardōm [ī] ahlawān[1] kē *dar*[2] ān[2] zamān kū pad, kustīg *(p.97)* abar mayān dārēd, be[3] ahlawīh[4] ēk ašemwohūg[5] xwānēnd,[6] *činān*[7] *bāšad*[8] ka *be* gāh[9] ī wištāsp[10] šāh, yašt kard[11] bēd;[12] kū pad asā-āt-yazamēdē[13] az ašemwohūg[5]; *činān*[7] bawēd ka pad[14] *ʔayyām*[15] ī wištāsp[10], dwāzdah hēmāst,[16] be zō[h]r ī[2] abāg[2] barsom[17] yaštag bawēd; u[18] kas-ē kē xwēdōdah[19] kunēnd, abar pad hamāg[2] wahišt[20] rōšn gyāg, xwēš bawēd! *(78)* u ēn guftag ast ka az ēn nō[21] hazār sāl, mardōm ī ēn hangām, az

---

→

نسخهٔ مادر، با غلط نوشتن [illegible] به صورت [illegible] دارد و در هر دو بار بازنویسی تکرار و در یکی قلم گرفته شده و در دیگری بازمانده است.

۱۹ ـ [illegible]؛ روایات داراب هرمزیار: «اشو باش ای اسفنتان زرتشت» (۱۸/۹۱). از این پس انطباق دوباره‌نویسی با یکدیگر ناقص است.

۱ ـ ص ۹۹: [illegible] (= dēnī(h)).

۲ ـ ص ۹۹ ندارد.

۳ ـ در ص ۹۹، واژه‌های میان دو شماره نیامده است.

۴ ـ ص ۹۹: [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ ص ۹۹: [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ ص ۹۷: [illegible]، ص ۹۹: [illegible]

۱۰ ـ ص ۹۷: [illegible]، ص ۹۹: [illegible]

۱۱ ـ ص ۹۹: [illegible]

۱۲ ـ ص ۹۷: [illegible]، ص ۹۹: [illegible]

۱۳ ـ ص ۹۷: [illegible]، ص ۹۹: [illegible]

۱۴ ـ ص ۹۹: [illegible]

۱۵ ـ نگاه کنید به ص ۹۶، یادداشت بند ۷۵.

۱۶ ـ ص ۹۷: [illegible]، ص ۹۹: [illegible]

۱۷ ـ ص ۹۹: [illegible]

۱۸ ـ ص ۹۷ ندارد، به جای آن: [illegible] (kū pad) می‌آید.

۱۹ ـ [illegible] (نقطه‌گذاری در دو صفحه تفاوت دارد).

۲۰ ـ ص ۹۹: [illegible]

۲۱ ـ ص ۹۹ ندارد، ص ۹۷: [illegible]؛ [illegible] احتمالاً افزایهٔ خطّی است(؟)

ēw[ēn]ag [ī] ristāxēz šawēnd; kū pad,[1] ranǰ [u] *wahšat*[2] u saxtīh, abar mardōm ī dēnī[3] awarēd[4] ka *be*[5] *ʔayyām*[6] [ī] azīdahāk u frāsīyāg [ī] tūr nē rasīd bawēd.

(79) zartuhšt guft[7] : *ēy dādār! ka andar ān wad zamān uš pad, marg wehtar bawēd tā[8] kē wad[9] zīndagīh [ī] awēšān *(p.100)* ka[10] bawēnd kū tā *čandān*[11] ranǰ u saxtīh u anāgīh nē wēnēnd![12] *(80)* amā[13] rāy *āmōzēd* ka saxwan ī pēš, garāntar gōwēm; *ēy harwisp-āgāh, ohrmazd!

tamām.[14]

تمام[۱۵] تمام شد[۱۶]

---

۱ ـ ص ۹۹ ندارد و به جای آن می‌آید: ... u dar ēn hazārag abar mardōm ī dēnī(h)...

۲ ـ ص ۹۹: [illegible]؛ ص ۹۷ ندارد.

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]؛ احتمالاً *āwarēd* برای «آید» ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم. الف.

۵ ـ ص ۹۹: [illegible]

۶ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۷۵.

۷ ـ ص ۹۹: [illegible]

۸ ـ ص ۹۹: [illegible] (ka tā ، که تا).

۹ ـ ص ۹۷: [illegible]، ص ۹۹: [illegible]

۱۰ ـ ص ۹۹ ندارد.

۱۱ ـ ص ۹۹ ندارد، ص ۹۷: [illegible]

۱۲ ـ ص ۹۷: [illegible]

۱۳ ـ ص ۱۰۰: [illegible] (= u man).

۱۴ ـ ص ۱۰۰ ندارد، ص ۹۷: [illegible]

۱۵ ـ ص ۹۷: تمام، تمام

۱۶ ـ ص ۹۷ ندارد.

به نام دادار اورمزد اشو

(۱۷) آخر هزاره

(ص ۴/۸۲) (۱) در دین اورمزدی و زرتشتی، از اوستای بهمن‌یشت، چنان گفته شده است که یک بار، اشوزرتشت به پیش [اورمزد] همه‌آگاه، همانا به همپرسی[۱] بود. (۲) که در آن (= همپرسی)، پرسش به آن جای همانا رسید که [شرح آن] در زندِ بهمن‌یشت گفته شده است که یک روز، اشوزرتشت [به] پیش دادار اورمزد نماز برد و گفت که : ای همه‌آگاه، [ای] اورمزد، که در مینوان [و] گیتیان همانا مَهست [و مهترین] هستی! چرا؟! بیمرگیِ جان ما بکن[۲] ـــ که بر من راهِ مرگ را بسته کن![۳] چنان که در گیتی، دیگر مردمان بیمرگ کرده شد؛[۴] (۳) چنان که گفته شده است: شاه گوبد[۵] و شاه پشوتنِ گشتاسپان[۶] [بیمرگ] باشد؛[۴] به[۷] هم چنان ما ـــ زرتشت ـــ را [نیز] بیمرگی (ص ۸۳) بده! (۴) که چون هیچکسی[۸] اهلموغ ناپاک، گُشفتن [و هلاک] زرتشت همانا نکرده [باشد]، آن گاه به [آن دلیل]، اندر مردم گیتی [که] دین تو را پذیرد، پس[۹] نیز کسی شکّ و گمانِ بد در دین نیاورد و [بر] راه نیک و اویژه [و پاک] برود. (۵) پس مرا در [خواستن] بیمرگی ما، [ای]

---

۱ ـ همپرسی پرسش زرتشت از هرمزد و پاسخ او است.

۲ ـ شاید : [کار برای] بیمرگی جان ما بکن!

۳ ـ هر گاه واژه‌هایی از متن نیفتاده باشد، جمله‌ها باید برگردان سنگواژه‌هایی باشد از اصل اوستایی، یا کاربرد فعل «بسته کردن» به جای «بستن» (نگاه کنید به یادداشت آوانویسی).

۴ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۵ ـ گوبد شاه همان اغریرث است که با تنی، نیمی انسان و نیمی گاو، بر ساحل دریا یزشن می‌خواند و آبها را پاک می‌گرداند (مینوی خرد، پرسش ۶۱، بندهای ۳۱ـ۳۶، ص ۸۱ ترجمه). نیز : « خدای عزّ و جل مر اغریرث را یک پسری داده است مانند‌ه فرشته پاکتر است و همیشه بر کناره دریاست تن او از کمر مانند گاو است و از سر تا کمر مانند مردم است و نام آنرا یوود شاه (س ۱۶ : ایوپد شاه) گویند اهوش است» (روایات داراب هرمزیار، ج ۲، ۱۳/۷۰ ـ ۱۴).

۶ ـ پشوتن پسر بیمرگ گشتاسب‌شاه و نام دیگر او «چهرومیان» است (ش ۳۵، بند ۱۲).

۷ ـ متن : با .

۸ ـ واژه به واژه : کس نیز اهلموغ .. ؛ معنای روشنتر آن : هیچکسی از اهلموغان.

۹ ـ متن : u.

اورمزد! بزرگداری[۱] [و حرمت] و پذیرفتاریِ دین تو [منظور] باشد!

(۶) پس دادار اورمزد گفتش به زرتشت که : ای اسپیتمان! اگر تو را من بیمرگ بکنم، که[۲] از آن پس، تورِ برادرُش[۳] بیمرگ شود؛ پس بر آن [سبب]، به رستاخیز [و] تنِ پسین، [او را] کوفتن[۴] [و سرکوب و نابود کردن] نتوانم؛[۵] که از آن کارِ تو، [ای] زرتشت! دشواری و بدی [به جهان] بس رسد؛ (۷) و [نیز] شاگردان [و جانشینان] شما[۶] [هم] به همان [آیین و شیوهٔ شما شایسته] باشد.[۷]

(۸) از آن پس، زرتشت اسپیتمان براندیشید[۸] [و بر او گران آمد] که: اورمزد خدای درباره بیمرگی ما بنگرد[۹] [و درنگ و امتناع کند]، هر چند که مرا بزرگی بر دیگر مردمان داده است اما[۱۰] [در این مرا] یاوری[۱۱] نداده است!

(۹) که از آن پس، اورمزد با همه ـ (ص ۸۴) آگاهیِ خویش بداند که زرتشت را از این سخن دشواری رسید. (۱۰) پس [فرمود تا] فروهری[۱۲] اشو دست زرتشت را گیرد. (۱۱) پس دادار اورمزد، همه‌آگاهی خویش را، بمانندِ سرشک [و قطرهٔ] آب،[۱۳] بر دست زرتشت بداد. (۱۲) اسپیتمان را فرمان داد که: ای زرتشت، بستان[۱۴] [و] بیوبار [و بنوش]! (۱۳) از آن پس، چون آب را بیوبارد [و بنوشد]، پس به واسطهٔ[۱۵] خرد همه‌آگاه ببیند،

---

۱ ـ متن : šnāyēnīdārīh

۲ ـ متن : kū pad.

۳ ـ تور برادرُش قاتل زرتشت است.

۴ ـ شاید : کُشتن، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۵ ـ متن : [illegible]

۶ ـ ضمیر دوم شخص جمع برای اشاره به مرجع مفرد، احتمالاً به نشانهٔ تکریم و حرمت.

۷ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۸ ـ متن : ōšmurdan (نگاه کنید به پیشگفتار ۲. ۴. هشتم)؛ روایات داراب هرمزیار: زراتشت را به منش دشوار آمد (ج ۲، ۷/۸۷).

۹ ـ متن : ببیند.

۱۰ ـ متن : u.

۱۱ ـ متن : abāgīh، احتمالاً «همراهی، یاوری»؛ شاید amā-š (ما را).

۱۲ ـ «فروهر» در اینجا برابر با «مینو» به کار رفته و این معنی برای واژهٔ فروهر در فارسی بیشتر معمول است و در زبان پهلوی با کاربرد آن در مینوی خرد (پرسش ۴۸، بندهای ۲۲ـ۲۳، ص ۶۷ ترجمه) تناسب دارد.

۱۳ ـ احتمالاً srešk ābīhā روی هم رفته قید است.

۱۴ ـ شاید «بستانش» یا «با شتاب».

۱۵ ـ متن : از.

که اندر نیکوییِ شگفت[۱] [آن خرد همه‌آگاه] به زرتشت ارزانی شود، (۱۴) پس چونان که هفت شب و روز در خوشی زرتشت ببیند که یک فروهر[۲] گوید که : ای زرتشت! [اینک] مردم آن زمان را [که] در [زمان] بیمرگیِ تو [خواهند زیست] بینی[۳] [و همه چیز را بینی] چنان که اورمزد [آنان] را داند : چونان که در هفت کشور زمین، پس هر تنی [از] مردمان، در منش [و اندیشه] و گویش و کنش چه دارد!

(۱۵) پس بر ببیند که بر چهارپایان و گاوان و گوسفندان چند موی است و [هر یک]، رگ و پی و استخوان (ص ۸۵) چند دارد و بُنِ درختان همگی ریشه بر زمین پس چند دارند و [آنان را ریشه] چند است؛ [چنان که چون] پاسخ را گویی، دروغ شمارند و گمان برند که به چه سرّ [و چه رازی پاسخ را] برببیند [و بداند؛ چنین باشد] به هفت شبان روز (۱۶) که پس، چون روز هفتم، که خردِ همه‌آگاه از زرتشت جدا گشت، پس از آن، زرتشت چنان بیند [و بیندیشد] که [همه را] در خواب خویش برببینم! (۱۷) پس هر دو دست بر دهان بکرد و گفت که : تا من خسبیدم، که [ای کاش] به پدیسار را برم[۴] [و باز بیاغازم] از [این سان] خواب خویش را!

(۱۸) دادار اورمزد از زرتشت پرسید که : چه دیدی، ای زرتشت، در این خردِ همه‌آگاه؟! (۱۹) زرتشت اسپیتمان گفت که : ای دادار، [ای][۵] همانا همه‌آگاهِ نیکِ افزونی! پس من [چنین] بینم که اندر گیتی که کسانی [بودند] که آنان را [چونان] رایومندان [و شکوهمندان] به نظر می‌آمد داشتن[۶] [و پنداشتن؛ و یا بودند کسانی] که اندرگیتی، [بر] تن [آنان] بدی و بدنامی و ناآسودگی[۷] رسید؛[۸] پس امّا اندرمینو، روان ایشان [، هر دو،] در (ص ۸۶) دوزخ همانا بود. (۲۰) ای دادارا دل من بس ترسید؛ چندان که[۹] بارِ دیگر، سخن

---

۱ ـ متن «افد»؛ یکی از معانی این واژه «سخت نیکو، عالی و شگفت‌انگیز، شگفت و متعالی» است.

۲ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۱۰.

۳ ـ شاید : مردم آن زمان (= آینده) را در بیهوشی [و خلسه]، تو می‌بینی؛ یا «ببینی».

۴ ـ «پدیسار بر سر کاری رفتن باشد که پیش از این شروع در آن کرده باشند، از سرگرفتن» (فرهنگ فارسی).

۵ ـ متن : ... دادارِ همه‌آگاهِ ...

۶ ـ «داشتن» احتمالاً به معنای «نگاهداری کردن، طرز زیستن و زندگانی کردن» است، بسنجید با ص ۱۵۸، سطرهای ۷ ـ ۹ (ش ۳۶، بند ۲۱).

۷ ـ متن : [illegible] ، بدخواری.

۸ ـ شاید :همی رسید.

۹ ـ متن : kū pad čē.

ایشان ندارم و نگویم!

(۲۱) پس[۱] به[۱] [آن خواب،] دیگر [آن] درخت که بینم با هفت تاک [و شاخه که] داشت؛ یعنی که آن شجری هفت‌تاک [و هفت‌شاخه] همانا بود: که یکی زرّین و دویم سیمین و سیُّم برنجین و چهارم رویین و پنجم مسین و ششم ارزیزین و هفتم آهنِ گمیخته،[۲] همانا [است!][۳] (۲۲) ای اورمزدِ همه‌آگاه [بر] مینوان و گیتیان! کی [و کدامین هنگام] است [هر یک را] زمانه؟ که بر تو پرسم، مرا راست [باز] گوی!

(۲۳) پس دادار اورمزد فرمان داد و گفت که: ای زرتشت! نخستین تاکِ زرّین که دیدی، پس آن [زمان] است که به همپرسی من رسیدی و به آن [گاه]، دین بهی از ما پذیرفتی. (۲۴) پس از آن، از تو[۴] گشتاسب، دهبدان‌دهبد [و شاهنشاه]، دین بهی را از تو[۴] پذیرفت و آن را اندرگیتی، روا بکرد [و رواج بداد]. (۲۵) که بدان [رواج دین]، کالبدِ دیوان و دروجان بشکنند[۵] [و] جهان روشن بشود و بدان[۶] [سبب]، پس جُددینان (ص ۸۷) و بدکیشان، به تیرگی تاریک[۷] ــ که تَه [و قعرِ] دوزخ [است][۸] ــ افتد؛[۹] که بواسطهٔ پرهیزِ آب و آتش که اندر گیتی [رواج یابد، دیو] ناپیدا [و دور] شود. (۲۶) و آن دیگر تاک که بینی، ای زرتشت! که سیمین بود، پادشاهی اردشیر کیان‌شاه است[۱۰] که آن [شاه] را بهمن اسفندیار خوانند. (۲۷) که دیو را از مردم جدا بکُند ــ چه که [دیو و مردم] از یکدیگر[۱۱] پدید [و پیدا و متمایز] شود ــ و دین بهی را روا بکند [و دین را رونق دهد]

---

۱ ـ متن : kū pad abāg.

۲ ـ آهن گمیخته آهن پالوده نشده و برآمیخته است. صادق هدایت آن را به «ریم آهن» ترجمه کرده است، یعنی آنچه پس از گداختن آهن در کوره باقی می‌ماند (ترجمهٔ زندبهمن‌یسن، ص ۲۲)؛ نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۳ ـ متن : gumēxt ēstēd ؛ شاید: آهن گمیخته باشد همانا!

۴ ـ در متن «از تو» تکرار شده است.

۵ ـ شاید : بشکند.

۶ ـ متن : ازش.

۷ ـ متن : «تم‌تار»، ظاهراً به شکل اصطلاحی خاص است که توضیح برای هر آن دو واژه آمده است.

۸ ـ شاید : به تیرگی تاریک قعر دوزخ افتد

۹ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع؛ این جمله در ارداویرافنامه (ص ۲، س ۶، فصل اول، بند ۷) به اسکندر بازمی‌گردد و نه به شاهان اشکانی.

۱۰ ـ شاید : ... [باشد ـ قولی] هست که آن ...

۱۱ ـ متن : az ēk anē.

که دروج اهلموغ را از گیتی باز دارد. (۲۸) و سوّمین تاکِ برنجین که دیدی، پس پادشاهیِ اشکانیان است که راه[1] و رسته[2] [و شیوهٔ] دروند [و نادرست] پدید دارند [و راه و رسمِ دُروندی را عرضه کنند] و بر [راه] اسکندرِ خشم‌تبار، اندر ایران‌شهر پادشاهی کنند و دین بهی را تباه کنند و از پس، خود در دوزخ، از جهان نگون افتد. (۲۹) و چهارمین تاکِ رویین که دیدی، ای زرتشت! این نیز تو را گویم که پادشاهی اردشیرِ گیتی‌آراستار [و] شاپورشاه باشد که اندر جهان، دیگر باره دین بهی را [به] پیدایی (ص ۸۸) آورْد[3] و آن را روا بکرد [و رواج بداد]. (۳۰) که به پس از آن، آذُربادِ ماراسفندان ــ پیروزگر بادا! ــ دین آراستار و دین‌چاشیدار[4] [و دین‌آموز]، پس با رویِ[5] گداخته [که] بر شانهٔ[6] [وی] بکُنند [و بریزند][7] که تا از آن (= آزمایشِ ایزدی)، در جهان، جُددینان [و بد کیشان] را شکّ و گمان از دل برکُنند [و بزدایند] و [آدرباد] دین بهی را روا بکند [و رونق دهد] و جُددینان را و دیوان را پس هر آینه[8] برداد [و آیینِ] زرتشتی آورَد. (۳۱) پنجمین تاک مسین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که پادشاهی بهرام گور، دهبدان‌دهبد [و شاهنشاه] است که به مینویی [و اعجاز] اندر جهان روشنی[9] بکرد، [و نور پدید آورد؛ چنان] که از او اهریمن و دیوان و دروجان در دوزخ افتند، و [مـایهٔ] بی‌تـوانی [آنهـا] بشود.[10] (۳۲) و ششمین تاکِ ارزیزین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که پادشاهیِ خسرو قبادان است که او را انوشیروان خوانَند. (۳۳) که در زمان او، گجستهٔ

---

۱ ـ متن : لسر؛ شاید : رای، نظر و طرز اندیشه.

۲ ـ رسته به معنای گروه و ردهٔ دینی است و «جُدرستگان» دارندگان دین و آیین به شیوهٔ دیگری‌اند (شایست ناشایست، صص ۹۲ـ۹۳).

۳ ـ متن : احتمالاً؛ «آورید» از مصدر «آوریدن» شاید : آورَد.

۴ ـ دین چاشیدار صفت دستوران و دین‌آوران پیشین است نگاه کنید به مقالهٔ «چاشته‌ها».

۵ ـ روی به معنای مس است. ریختن فلزّ گداخته بر بدن یکی از انواع آزمایشهای ایزدی است برای احراز حقّانیّت ادعای کسی.

۶ ـ suft(ag) به معنای شانه و دوش» است؛ متنهای دیگر : سینه.

۷ ـ جمله احتمالاً مخدوش است : آدرباد مهراسپندان، با گذرانیدن آزمایش ایزدی و «وَرگرم» و ریختن رویِ گداخته بر سینه، حقّانیت آرای دینی خود را به اثبات رسانید (ارداویرافنامه، فصل یک، بندهای ۱۰ـ۱۱؛ زندبهمن‌یسن فصل ۳، بند ۲۵، ص ۴ ترجمه).

۸ ـ «هر آینه» در برابر تأکیدی آورده شده که در kū kē زائد است.

۹ ـ بسنجید با ص ۸۶، س ۱۷ (بند ۲۵)؛ و نیز: «پر از نور مینو بُد دخمه‌ها» (شاهنامه، ج ۶، ص ۶۹، بیت ۶۲).

۱۰ ـ شاید : و بی‌توان بشود. شاید: «رفتار بکرد» یعنی رفتار اعجازآمیز داشت.

بَدگوهر و بدکیش، مزدک پدیدار آید و بس گونه اهلموغی و بدی اندر تباهی (ص ۸۹) دین گذارند [و پدید آورند]. (۳۴) که همانا روزی باشد که [به] زودی نزار و بی‌توان شود و خود در جایگاه دوزخ افتد. (۳۵) و هفتمین تاک آهنین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که در آن [زمان باشد که] هزارهٔ تو سرآید،[1] ای اسپیتمان زرتشت! که در [آن،] مردانِ سیاهِ جامه گشاده، با [همهٔ] خشم‌تباران که در جهان [باشند]، به ایران‌شهر هجوم آورند.

(۳۶) پرسید زرتشت از اورمزد که: ای همه‌آگاه [که بر] مینوان و گیتیان مهتری‌نی! پس خویشکاری [وکنش] آن هزاره چه باشد؟[2] (۳۷) اورمزد پاسخ کرد که: ای زرتشت! پس، بِدو نشان آن باشد[3] هنگامی که هزارهٔ تو سرآید [که آن را چنین] بر تو روشن بکنم [و شرح دهم] (۳۸) که اندر آن هنگامِ تیز[4] [و سخت] که رسد، سیاه‌جامه و خشم‌تبار، از [سوی] خراسان [و مشرق]، پس به صدگونه و هزارگونه و بیوَرگونه، در ایـران‌شهـر هجوم آرند و [ایران‌شهر] بواسطهٔ خشم‌تباران ویـران شـود و همـهٔ دیـوپرستان انـدر ایران‌شهر بر رسد؛[5] که بس چیز بسوزند و مردمان را از خانمان خـویش (ص ۹۰) دور کنند؛ (۳۹) و فروتنی[6] و رامش و دوستی از همهٔ آفرینشِ اورمزد و از این جهان بشود [و برَود] و از آن، دین بهی نزار و بی‌توان شود و [بر آن] تباهی رسد. (۴۰) که آتش بهرام از [بسیاری] نهان داشته شدن [و پنهان ماندن] بسا ناپدید شود[7] و مردم خرده [و پست] به بزرگی رسند و بنده، آزاد [و] آزاد بنده شوند و در آن [گاه]، شهر بزرگ، روستا شوند و روستا، شهر بزرگ شوند و هر جایِ آبادان، ویران شوند و مردمِ دینی از جُدکیشان رنج و سختی و دشواری برند.

(۴۱) پس مردمِ بد، پادشاهی کنند و آزرم [و شرم] ندارند. (۴۲) پس زینهارخواری را

---

۱ ـ متن : احتمالاً «سر رَود».

۲ ـ زمان فعل مورد تردید است، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۳ ـ شاید بهتر چنین باشد : پس آن باشد نشانش هنگامی که...

۴ ـ صفت «تیز» برای زمانه و دوران سخت باز هم به کار رفته است.

۵ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۶ ـ متن : ēr-menišnīh ؛ احتمال دارد که به معنای «آزادمنشی، منش آزادگان و آزادگی» باشد.

۷ ـ «و آتش ورهرام بنهان نشانند و بسیاری ناپیدا شود» (روایات داراب هرمزیار، ج ۲، ۱۸/۸۸ ـ ۱۹) و نگاه کنید به ترجمه بندهش، ص ۹۲.

فرّخی[۱] و بزرگی انگارند و چون دست‌پیمان بکنند، [بر آن] پایداری [و وفا] نکنند [زیرا] که بسی مکر و فریب زیر [و نهانی][۲] بسیار در دادِستان [و کار] دارند. (۴۳) پس بر همهٔ شهرها، در ایران، بدی و رنج و ویرانی بسی [به] پیدایی آید. (۴۴) پس چـنان[۳] در آن هنگامِ شگفت[۴] [و سخت]، همهٔ مردم فریفتار باشند و بدی کنند که بر (ص ۹۱) دهان [و زبان] با یکدیگر مهر ورزند و در دل کین دارند و بدخواه یکدیگر باشد[۵] و آزرم هومت[۶] [و اندیشهٔ نیک] ورزیداری و مهر [ورزیدن] از جهان بربشود [و برود] و مهرودروجی[۷] در گیتی بسیار شود و[۸] دوستیِ روان[۹] [و عشق به رستگاری آن] از جهان بشود [و برود].

(۴۵) و پدران از[۱۰] فرزندان مهر ندارد و فرزند خویش را بر جُدایی[۱۱] [از خود و دور از زن پادشاییِ خود] پدید آورَد و [یا آن] که بر [رسم] جددینی [فرزند] پدید آید؛ و پس زر و سیم، کم‌اصلان[۱۲] [و نا اصیلان] بس دارند و مردم مهتر و بهتر، دوستی با ایشان کنند.

(۴۶) پس چون سر (= پایان) هزارهٔ تو رسد، ای اسپیتمان زرتشت! پس خورشید تیزتر گردد[۱۳] [و چرخد] و سال و ماه و روز کهتر [و کوتاهتر] شوند و زمین سپندارمذ بس

---

۱ ـ به پیروی از روایات داراب هرمزیار چنین قرائت شد؛ «عمل و پیمان و زینهار بدروغ کنند و ننگ و زینهار <و> خواری فرخ بزرگی انگارند و دست پیمان که کنند وفا نکنند و از بسیاری مکر و فریب و دادستانی که کنند در ایران زمین ویرانی و خرابی بسیار پدید آید...» (همان، ۳/۸۸ و ۴).

۲ ـ شاید : بسیار.

۳ ـ متن : چه.

۴ ـ شگفت صفت برای زمانهٔ سخت است.

۵ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۶ ـ هومت اندیشهٔ نیک است؛ روایات داراب هرمزیار : «آزرم و مهرورزیداری و امید» (ج ۲، ۵/۸۹ ـ ۶).

۷ ـ مهر و دروجی پیمان شکنی و آزردن ایزد مهر است.

۸ ـ متن : [illegible] (pa / pad)؛ شاید: «به، در».

۹ ـ شاید : « [و] برای روان همی دوستی»، نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۱۰ ـ متن : از.

۱۱ ـ شاید «جدایی» به معنای «نفاق» بشد؛ روایات داراب هرمزیار : «و مهر پدر از پسر برخیزد و جدائی پدید آرد و مهر برادر از برادر برخیزد و مهر دختر از مادر برخیزد و جُددینی پدید آید و زر و سیم با بداصیلان افتد دوستی با ایشان کنند... (۶/۸۹ ـ ۸).

۱۲ ـ شاید «کم اصیلان»؛ روایات داراب هرمزیار: «بداصیلان» (۷/۸۹، ۶/۹۰؛ در ۳/۹۱ : بی‌اصلان)؛ نگاه کنید بـه یادداشت آوانویسی.

۱۳ ـ روایات داراب هرمزیار : «خورشید تیزتر گذرد» (۸/۸۹).

سست‌تر شود،[۱] [چنان] که بُن و بَر [و گیاه و رستنی و بار و میوه] کمتر دهد و غلّات از دَه [دانه]، پنج [دانه] نابود شود[۲] و پنج افزاید. پس در خورش مزه و گوارایی نباشد. (۴۷) و مردم را که در آن زمان زاید، زور و نیرو کمتر باشد[۳] و بـدگمانتر[۴] و فـریفتارتر بس شوند، (ص ۹۲) که مهرِ روان [و دلبستگی به رستگاری روان] کـمتر دارنـد و آزرم [و حرمت] نان و نمک ندارند. (۴۸) پس [چون] مردمِ بتّر و بداندیش و بدکیش اهـلموغ [باشند]، آن [مردم] را دوستِ[۵] خویش شمارند.

(۴۹) ای زرتشت! دیگر، تو را گویم که مردم دیندار و اشو که در آن زمان بـتّر [در حیات] باشند، کار کرفه[۶] را کمتر توانند کردن و کار ایزدی [و خیر] بر دست ایشان کمتر رود [و انجام گیرد]، زیرا که جُدکیش و دشمنِ دین بسیار و فریفتار باشد؛[۷] از این روی،[۸] مردمِ دین‌دوست را رنج و سختی و بدی رسد و همهٔ جهان، بدخواه ایشان بباشد.

(۵۰) پس آن‌گاه، مردم در [کارِ] نساخوران[۹] و نساسوزان[۹] و نساپوشان[۹] بسی باشد و [نسارا به] آتش برند [و این کار را] منطبق بر داد [و قانون دینی] دارند [و شمارند] و بر بدی و ابارونی[۱۰] (= نادرستی و ناراستی و گناه)، [به] راهِ دوزخ شوند. (۵۱) و مردم دینی که کُشتی [بر میان] بندد و یزشنِ ایزدان کنند [نیز آن نیایش را] به پادیابی [و پاکیزگی]

---

۱ ـ روایات داراب هرمزیار: «سال و ماه و روز کمتر بود و اسفندارمذ تنگتر بود و زمین بر کمتر دهد» (همانجا، س ۹).

۲ ـ شاید : «نابود کند و هیده و خرد و ضایع کند»، روایات داراب هرمزیار: «تخم جوردایان از ده پنج بکاهد و دو افزاید و آنکه افزاید سیری نکند و آنچه بیفزاید پاک نبود و نیز آنکه دو بود خوره و چاشنی و مزه ندارد» (همانجا، سطرهای ۹ و ۱۰).

۳ ـ شاید: مردم که در آن زمان زاید، [دارای] زور و نیروی کمتر باشند.

۴ ـ متن : [illegible] ؛ روایات داراب هرمزیار : «کانتر و فریفتارتر» (همانجا، سطر ۱۱).

۵ ـ متن : به دوستیِ خویش.

۶ ـ «کار کرفه» می‌تواند با هم به معنای « کار نیکو و ثواب، برگزاری مراسم دینی» باشد یا «کار و کرفه» به همین معنی.

۷ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۸ ـ متن : چرا که.

۹ ـ «نسا» به معنای جسد و جسم مرده یا بخش مرده از جسم آدمی است؛ جسد جانورانی مانند سگ و میمون و روباه هم نسا به شمار می‌آید. نام این سه گناه بزرگ در نوشته‌های پهلوی تکرار می‌شود و «نساپوشان» به معنای «پوشاندن و دفن هر گونه نسا» و «نسا سوزان» به معنای «سوزاندن نسا» و احیاناً رسم سوزاندن جسد مردگان و به هر حال برابر با «بردن نسا به آتش» است و «نسا خوران» احتمال دارد بیشتر به معنای خوردن گوشت جانورانی باشد که حلال به شمار نمی‌رفته‌اند.

۱۰ ـ «اباروني» خلافِ «فراروني» و به معنای روش و رفتار اهریمنی داشتن است.

ندارند[۱] [و به پاکی برگزار نمی‌کنند]؛ و در آن هنگام که مردم گیتی، از صدهزار و بیور هزار، یکی به راه دین روَد، [نیز] پس[۲] آن [یکی] هم کارِ دین را کمتر کرده،[۳] و بی‌توانی آتش بهـرام را خـواهـد [و روا دارد]. (ص ۹۳) (۵۲) و مـردان [و] زنـانِ آزادگـان و نیک‌کرداران کرفه کمتر کنند و گشاده‌کشتی[۴] [و بی‌سدره و کشتی راه] روند [و باشند]. (۵۳) و آزادگان، دیگرگوهران [و بیگانگان و بدنژادان] را دخت (= دخترِ دیگر گوهران را)، خود به روایی [و با میل و رغبت]، به زنی کنند تا [آن] که مردم دینی را، بر پایه [و اساس][۵] جُددینی، فرزند به جه‌کاری (= فحشا) زاده شود[۶] و به ایشـان [نـیز] مـردم دینی، دختِ خویش به زنی دهند[۷] (۵۴) و داور [در] آن زمان، [این کار را] منطبق با داد [و قانون دینی] گویند که [چنین ازدواجی] مهتر [و بهتر] است از خویدودس؛ و [بـدین ترتیب،] بی‌شمار[۸] فرزند[۹] را به جه‌کاری (= فحشا) زایش [باشد و به دنیا آید] و [به این شیوه،] خود، روان خویشتن[۱۰] را به دوزخ افکنده است.[۱۱] (۵۵) آزادگان و بزرگان بـه درویشی رسد و بندگان [و] مردم خُرده [و پست و ناداشت] به بزرگی و پادشاهی رسند (۵۶) و فتوا گفتنِ دینداران و رَدان را بشکنند [و آن را نپذیرند] و گـفتارِ دروغـزنان و افسوسگران[۱۲] (= تمسخرکنندگان و خوارشمرندگان) [دین را] به رَدی دارند[۱۳] [و از آن

---

۱ ـ بسنجید با شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۲۴ (ص ۱۶۰ ترجمه) که در آنجا نیز احتمالاً pad pāk dārēnd به معنای «به پاکی برگزار کنند» به کار رفته است؛ شاید : برای [آن نیایش] پادیابی [و پاکیزگی و طهارت] ندارند.

۲ ـ متن u.

۳ ـ متن kard : احتمالاً kard برای وجه وصفی به کار رفته است.

۴ ـ گشاده کُشتی رفتن یعنی نپوشیدن سدره و نبستن کُشتی.

۵ ـ متن :«ماده» (= mādag) به معنای «ماده، پایه و اساس؛ وجه».

۶ ـ متن : zāyišn ، حاصل مصدر با معنای فعلی به کار رفته است.

۷ ـ متن : dahišn.

۸ ـ شاید nē āmār متعلق به جمله پیش باشد.

۹ ـ متن : zāyišn ، احتمالاً به معنای «فرزند» است، نگاه کنید به شایست ناشایست، فصل دوم بند ۱۰۶ (ص ۳۷ و نیز ۵۶ ترجمه).

۱۰ ـ احتمالاً xwad ruwān به معنای «روان خویشتن» است. کاربرد xwad (خود) به جای xwēš (خویش) در پهلوی کلاسیک کمتر دیده می‌شود.

۱۱ ـ زمان و قرائت فعل مورد تردید است. در روایات داراب هرمزیار، این جملات چنین خلاصه شده است: « و مرد و زن آزادگان و نیکوکرداران کرفه کمتر کنند و گشاده کشتی روند و بداصیلان و بدخواهان دخت آزادگان و بزرگان بزنی کنند و آزادگان و بزرگان بدرویشی رسند و بندگان و خورد مردم ببزرگی و پادشاهی رسند...» (۹۰/۵ ـ ۷)

۱۲ ـ روایات داراب هرمزیار : «وجرکوشن دینداران و راستان برنگیرند و کوشن افسونگران و دروغزنان و خردکان و ←

پیروی کنند] و دروغگویی پیش دارند[۱] [و آن را رجحان نهند]؛ (۵۷) و سوگند دروغ بس خورند و من، که اورمزدم، به زور ـــ [یعنی] که دروغ ـــ بر [نام] من بس [سوگند] گویند. (۵۸) و کسی اگر هیربد شد و یشتِ ایزدان کنند، [دیگران] نتوانند دید (= رشک می‌برند)، [یا] که اگر [کسی هیربد شد، بر او] افسوسگری (= تمسخر) کنند. (۵۹) و هیربدان برای[۲] یکدیگر (ص ۹۴) بد خواهند [و بد خواهی کنند] و کار اهلموغیِ دیوان (= بدعت‌های ناروا و اهریمنی) را پیشتر کنند [و مقدّم دارند و رجحان نهند]؛ (۶۰) پس [آن که] سه گناه هیربدان [و] هاوشتان[۳] است، [آن را] بسی پیش دارند [و پیش گیرند] کـه[۴] چـنین[۴] [است]: دشمنی با نیکان؛ و [به] بیداد [و نادرست] یزشن راکنند؛[۵] و بیم از دوزخ نبرند [و ندارند].

(۶۱) و چون سر (= پایان) هزارهٔ تو شود، [ای] اسپیتمان زرتشت! از گناه [ورزیدنِ] چنان مردمِ بَدپرست، دیوان و عفریتان غالب [و چیره] شوند، (۶۲) که بس اَبْر، بر آسمان آیند[۶] و باز شوند، ولی باران نبارد. (۶۳) و باد سرد و زیانکار [و پرزیان] بس وَزَد و به هنگام گرما، بادِ گرم بَر شود [و بوزَد، چنان] که تخم[۷] و بَر [و بار] خورش (= گیاهان خوردنی) بسوزد و باران به هنگام خویش نبارد و [اگر] بارد، [با آن] خرفسترِ بس زیانکار [و پر زیان] به پیدایی آیند.[۸] (۶۴) و ستوران و گاوان کمتر زاید؛ شیر ایشان کمتر

→

(= به) راست دارند و باور کنند و دروغ گفتن پیش دارند و سوگند دروغ بسیار خورند و بر من که اورمزدم زور و دروغ بسیار گویند و هر کسی که نیکی کند و راستی ورزد اگر هیربد باشد اگر آم (= عام، مردم عادی که موبد نیستند؛ متن : آدم) که ستایش ایشان کنند نتوانند دید و بر وی آهو گویند» (۹۰/۷ ـ ۱۰).

۱۳ ـ متن : abar radīh dārišn ، حاصل مصدر با معنای فعلی به کار رفته است.

۱ ـ متن : pēš dārišn ؛ «پیش داشتن» ظاهراً به معنای «مقدّم شمردن» به کار رفته است؛ شاید «پیشه کنند».

۲ ـ متن : از.

۳ ـ واژه hāwišt که شکل جدید آن در دری زرتشتی «هوشت (= hušt)» است، به معنای «شاگرد و شاگرد دینی و طلبه» است. واژه «هوشت» امروزه به موبدی اطلاق می‌شود که متعهّد برگزاری مراسم دینی در منطقه‌ای خاص است.

۴ ـ متن : če kū ka.

۵ ـ شاید : «یشت ایزدان نکنند» یا : و [این که] یشت [و] یزشن نکنند...

۶ ـ شاید :دیوان ... ابر را بر آسمان آورند و [ابرها] باز شوند.

۷ ـ شاید : تخمه.

۸ ـ متن : رَوَند.

شود و نیز اگر زاید، [شیر آنان] چربی کمتر داشته باشد؛[1] و گاو ورزای نیرومند[2] کم زاید و اسبِ کارزاری بار[3] کمتر کِشَد. (٦٥) و مردمان گمانوَر [و بد گمان] شوند.

(٦٦) ای زرتشت! در آن هزاره، بهدینان که کُشتی [بر میان] (ص ۹۵) دارد،[4] از[5] دستِ بدکیشان و بدکرداران مرگ را به رامش خواهند.[6] (٦٧) و جوانان راخرسندی و بازی از دل نیاید [و شوقِ بازی ندارند]. (٦٨) چون به رسم نیاکان و پیشینیان را[7] یشت [و] یزشن ایزدان، [در] جای‌جای[8] [و به ندرت] کنند، از ده [جای، تنها] یک جای مطابقِ داد [و قاعدهٔ درست باشد]؛ و هر کس که کرفه کنند، پشیمان بشوند. (٦٩) و مردم دانا و بزرگ آزرم از چشمِ خود [فرو] گذارند [و بی‌شرم شوند] و در جهان پراکنده شوند و از ناکسان چیزی وام کنند و نیازمندِ ایشان شوند؛ [چنان] که زمینِ اسپندارمذ (= خاک) به دهان دهد.[9] (۷۰) و بسیار زر و سیم بر دست اَنیران [و ناایرانیان] افتد و (ص ۹۸) بر [مصرفِ] گناه مرگرزان[10] رسد. (۷۱) بجز زر و سیم، [دیگر] فلزّات [نیز] همه به دست بدکرداران به

---

۱ ـ متن : dārišn، حاصل مصدر با معنای فعلی به کار رفته است.

۲ ـ متن : احتمالاً «برنیرو» معادل «بنیرو، نیرومند».

۳ ـ متن : باره (؟)

۴ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۵ ـ متن : به.

۶ ـ متن : «کامَند»، از مصدر «کامستن».

۷ ـ متن : [illegible] ؛ شاید : nē.

۸ ـ روایات داراب هرمزیار: «جاجا» (۱۸/۹۰).

۹ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع ؛ نیز «خاک بر دهان دادن و خاک بر دهان کردن» احتمالاً ضرب‌المثلی است که به پشیانی و درماندگی در پشیانی اشاره می‌کند:

چو بشنید زال این سخنهای پاک	بیازید انگشت و برزد بخاک
بیالود لب را بخاک سیاه	بآواز هراسب را خواند شاه

(شاهنامه، ج ۵، ص ۴۰۸، بیتهای ۲۹۲۹، ۲۹۳۰)

روایت داراب هرمزدیار: «... و مردم که یزشن بیشتر (؟) و برسم و آئین یزدان روند از دین خویش ننگ دارند و مردم دانا بزرگ شرم از ده و دیدهٔ خویش بیفکنند و به بیچارگی افتند و در جهان پراکنده شوند نیازمند ناکسان و بی‌اصلان شوند و ازیشان چیزی بوام گیرند و درویشان و بی‌اصلان ببزرگی رسند هر چه در جهانست به نیستی و دشواری رسد و زمین را اسفندارمذ امشاسفند دهان بگشاید و بسیار گنج بدست انیران افتد و مرکرزان کنان رسند و چون زر و سیم ...» (۱/۹۱ ـ ۵).

۱۰ ـ مرگرزان به گناهی اطلاق می‌شود که مستوجب مرگ است، امّا می‌توان تاوان آن را نیز پرداخت.

پیدایی شود[1] [و پدید آید] و [ایشان] توانگر شود.[2] (۷۲) جز[3] این، پادشاهی از دست ایرانیان به [دست] بتّران رسد. (۷۳) پس همهٔ خواستهٔ گیتی را در زیرِ زمین نهان کنند و در آن زمان، کار روسپی و جه‌مرزی[4] و غلامبارگی و همخوابگی با زنان حائض در جهان بسی (ص ۹٦) آشکارا [و نمایان و رایج] شوند و سیج[5] نهان و مرگ و وبا و نیاز در جهان بیشتر شود و تباهی و کام اهلموغِ[6] دیوان و دروجان چیره‌تر شود [و غالب آید].

(۷۴) ای زرتشت! مردمان دینی را بگوی که مطابق[7] دین، اوستا و زند و پازند نزد[8] هیربدان خوانند که تا از دین آگاه شوند، پس تا امیدِ تنِ پسین و بوختاری [و رستگاری] روان بباشد [و باز ماند]. (۷۵) در آن ایّام، از بتّران، مردمِ دینی رنج و سختی بسی همانا بینند! چونان که ایشان رنج و سختی پذیرند [و تحمّل کنند]، پس روان ایشان مگر[9] در بهشت [به] (ص ۹۹) نیکی ارزانی باشند [و شایستهٔ نیکی گردند] و کامهٔ خویش ببرند [و به کام خویش رسند].

(۷٦) پرسید زرتشت از اورمزد که: در آن روزگار، هرکسی که ایزدپرست باشد و با[8] کردارنیک، بر دین بهی استوار[10] باشد و کُشتی بر میان دارد، بر [آن] دین که[11] بهی [است]، استوار باشد و خویدودس وَرزد [و] یزشن ایزدان کند، [حکم او به] چه آیین [و چه گونه] باشد؟

(۷۷) پاسخ داد اورمزد که: اشو باشی، ای اسپیتمان زرتشت! پس مردم اشو[12] که در آن

---

۱ ـ دو معنای «گردآوری و انبار شود» و «کشف شود» احتمال دارد در این فعل باشد.

۲ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۳ ـ متن : bē az (بیز)؛ شاید حرف اضافهٔ زائد باشد.

۴ ـ «جه‌مرزی» عشق‌ورزی با فاحشگان است.

۵ ـ سیج به معنای گزند و گزند اهریمنی است، اغلب با صفت «نهان رَوِش» یعنی «نهان رفتار و نهان رونده».

۶ ـ شاید : اهریمنکان [و] دیوان؛ بسنجید با ص ۹۴، س۱ (بند ۵۹).

۷ ـ متن : بَردین.

۸ ـ متن : be.

۹ ـ متن : bē ؛ شاید be حرف اضافهٔ زائد باشد.

۱۰ ـ شاید : خستو و مؤمن.

۱۱ ـ متن : [illegible] (= کدام، کجا، که).

۱۲ ـ متن : اشوان.

زمان [باشند]، چون کُشتی (ص ۹۷) بر میان دارد، [اگر] بـه اشـویی یک «اشم‌وهـو»[۱] خوانند، چنان باشد که به گاه [و زمان] گشتاسپ شاه، یشت کرده باشد؛ اگـر «ایـدر می‌ستایم...»[۲] را [پس] از[۳] «اشم‌وهو» [خواند]، چنان باشد کـه بـه ایّـام گشـتاسب، دوازده‌هماست،[۴] با[۵] زوهر که با برسم [باشد]، یشته باشد؛ و کسی که خویدودس کنند، بر همه جایگاه بهشت روشن، خویش باشد [و به بهشت برین رسد]! (۷۸) و این [نیز] گفته شده است که از [میان همهٔ] این نُه‌هزار سال، مردمِ این هنگام، بـه[۶] آیـین [و همـانند] رستاخیز شوند؛ که در [آن روزگار، چندان] رنج و وحشت و سختی بر مردمِ دینی آید[۷] که به ایّام ضحّاک و فراسیاگِ تور [به ایشان] نرسیده باشد.

(۷۹) زرتشت گفت : ای دادار! پس در آن زمانهٔ بد، مرگ بِدو[۸] بهتر بـاشد تـا کـه زندگانی بَدِ ایشان (ص ۱۰۰) که [زنده] باشند،[۹] که تا چندان رنج و سختی و بدی نبینند! (۸۰) [پس] ما را آموزید که [تا] سخن پیشین را گرانتر [و سنجیده‌تر] گوییم؛ ای همه آگاه، اورمزدا!

تمام! تمام شد.

---

۱ ـ روایات داراب هرمزدیار: فرمود اورمزد که اشو باش ای اسفنتمان زرتشت که مردم اشوان ک. در آن ایوم کشتی بر میان دارند و درین (drōn) برسم یزند و یک اشیم‌وهو بخوانند چنان باشد که بکاه وشتاسپ شاه یشتی کرده باشند و اثاآدیزمیدی و سه اشیم‌وهو چنان باشد که بهنگام گشتاسپ شاه دوازده هماست بزور کرده باشد و یشتی بروزگار گشتاسپ هادین کرده باشند...(۱۸/۹۱ ـ ۲/۹۲).

۲ ـ «یتا آت یزه‌میده» یا «ایتا» نیایش روزانه به هنگام طعام خوردن و عبارت است از بند یک از یسن ۵ (برابر بـا یسن ۳۷، بند ۱) که همراه با عدد معینی از اشم‌وهو و یتااهوویریو خوانده می‌شود (شایست ناشایست، ص ۸۰ و ۸۱).

۳ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۴ ـ دوازده هماست نیایش پرتفصیلی در زمانی دراز است با یکصدهزار تنافور کرفه (شایست ناشایست، فصل ۱۶، بند ۶، ص ۲۲۳ ترجمه).

۵ ـ متن : به؛ نیایشی که همراه با زوهر باشد کرفهٔ آن صد برابر می‌شود (همانجا).

۶ ـ متن : از.

۷ ـ شاید : «آوَرَد»، یعنی «روزگار» یا «اهریمن» وارد آورد.

۸ ـ متن : pad uš.

۹ ـ جمله شاید پس از «باشند» پایان می‌یابد: ... باشند. پس تا چندان ... نبیند (: به جای «نبینم»)، پس من را آموز... .

(۱۸) نمادهای امشاسپندان

(۴/۱۰۰ ـ ۵/۱۰۱)

زرتشت به وقت همپرسی کردن و گفت‌وشنود با هرمزد، از او می‌خواهد که دست خداوند را به رسم درود گفتن به دست گیرد. هرمزد می‌گوید که من مینَوی ام و دستِ مرا گرفتن نتوان. مرا و هر یک از امشاسپندان را در گیتی نمادی هست که خویش و مظهر او است و هر کـه بخواهد آن وجودی مینَوی را گرامی دارد، باید آن نماد وی را در گیتی حـرمت کـند و ارج گذارد.

این قطعه صورت ناقص و مغلوطی است از پاره‌نوشتاری که به عنوان فصل پانزدهم در تکملهٔ شایست‌ناشایست آمده است (برگرفته از بندهای ۱–۸ آن، ۲۵ /۸ – ۲۷ /۷ در مـتن منقح پهلوی چاپ کوتوال) و برخی از جملات و عبارات م. او ۲۹ را در اینجا، جز با رجوع به شایست‌ناشایست نمی‌توان قرائت کرد. مثال آن [illegible] (kardan) در ۱۴/۱۰۰ است که به غلط، به جای شکل هزوارشی [illegible] (شا. ۱۷/۲۵، griftan) آمده است. این هـزوارش را هـم kardan می‌شود خواند و هم griftan ، و قرائت درست آن در این جمله بیگمان griftan است، و نه [illegible] (kardan). فزونتر آن که با غلط نوشته شدن [illegible] (شا. ۱۶/۲۵) (دست) در این جمله به صورت [illegible] (م. او ۲۹، ص ۱۰۰، س ۱۴)، عبارت م. او ۲۹ اصلاً صورتی ناخوانا به خود گرفته است و بخوبی می‌تواند اشتباه پدید آورد.

همانند دیگر پاره‌نوشتارهای بخش دوم کتاب، که با قلم کاتب دوم نوشته شده است، در همان افزوده‌های اندک بر متن قدیمی، در «نمادهای امشاسپندان»، هم تازگی بیشتری به چشم می‌خورد؛ مانند [illegible] (ay ، ای، حرف‌ندا) در ۱۳/۱۰۰ که به جای [illegible] در نوشته‌های نگارشی و انشایی م. او ۲۹ به کار رفته است (پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم). در قیاس، ضبط دسـتنویس

م. او۲۹ از این قطعه بیشتر به دستنویس M شایست‌ناشایست شباهت دارد تا دستنویس K (نگاه کنید به شایست‌ناشایست، صص نوزده ـ بیست‌وسه).

pad nām ī dādār ohrmazd[1]

(100//6)(1) {az abestāg agyāg*[[-ē]]* paydāg kū zartuhšt} andar wakt[2] [ī] āmōxtan[3](?) {peš ī ohrmazd nišast[4] uš wāǰ hamē[5] xwast. uš ō[6] ohrmazd guft kū-m sar u dast u pāy u wars[7] u rōy u uzwān[8] tō ēdōn} dādē[9] {*[[pad]]*[10] čašm[10] čiyōn ān-iz xwēš u wastarag ān dārēd} čiyōn {mardōmān dārēnd}. mēnōgān {um dast dah, tā dast *[[ī]]* tō} abar drōd dārēm!

(2) {ohrmazd passox kard[11] kū :} ay zartuhšt! {man} andar {mēnōg, agriftār hēm, dast[12] *[[ī]]* man griftan[13] nē tuwān!

---

۱ ـ در سوی چپ سطر، با خط فارسی نوشته شده است: «دروچندست»؛ که احتمالاً عنوان قطعه‌ای است که در ص ۱۰۵، س ۱۴ (ش ۲۳)، می‌آید : «درونیا مردم بد چند بوده هست» ← پیشگفتار، ۱. ۲. دوّم. خودِ این پاره‌نوشتار عنوان ندارد.

۲ ـ [illegible]، بسنجید با [illegible] (۱۲۲/۱۶، ش ۲۶، بند ۱۱).

۳ ـ [illegible] ← [illegible] (؟) به جای [illegible] (؟) (فپن : آموختن: [illegible]، ص ۸۸)؛ یا به جای [illegible] (xwastan، آموختن و از بَر یاد گرفتن و گفتن). شاید : 'wštan (?)l'lp (= ra[h]bar(?) waštan)؛ راهبر گشتن، راهبری شدن و هدایت شدن، راه یافتن.

۴ ـ شا. [illegible]، م. ـ [illegible]

۵ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۶ ـ م. : [illegible]

۷ ـ شا. [illegible]، م. [illegible] : شاید u rēš (= و ریش).

۸ ـ [illegible]، ـــ احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفظی است.

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible]، احتمالاً ا (الفک) معادل w است و pa(d) = wa تلفظ می‌شده است ← پیشگفتار، ۲. ۲.

۱۱ ـ شا. [illegible] (= guft).

۱۲ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۱۳ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

(3) zartuhšt guft kū: tō agriftar} hē[1] andar čašm[2] [ī] mardōmān, {u wahman u ardawahišt u šahrewar[3] u spandarmad u xurdād u amurdād agriftār; u man ka az pēš *[[ī]]* tō be šawēm u tō} rāy {nē wēnēm, čē} *(p.101)* ān čiš {ka-š wēnēm uš yazēm, uš čiš ā-m tō u haft amahraspandān yaštan bawēd, ayāb nē?[4]

(4) ohrmazd guft kū[5]: šnawē[6] ō[7] tō gōwēm, spitāmān zartuhšt! kū amā, har tan-ē} čiš-ē {xwēš ō gētīg dād[8] ēstēd. kē rāy ān xwēškārīh ē pad mēnōg kunēnd, pad gētīg andar tan ī ōy rawāg kunēnd[9]}.

(5) {kē andar gēhān ohrmazd kāmēd šnāyēnīdan[10]} {mard ī ahlaw, pad har čē-š mad ēstēd *[[u har]]* čē ast, ēd šnāyēnēd,[11] uš pad rāmišn ēd kunēd[12]} {uš az[13] wattarān[14] pānagīh *[[ē]]* kunēd.

(6) čē mard ī ahlaw hangōšīdag ī} man, {ohrmazd} ast: ka-š {mard ī ahlaw gīrēd, ā-š ān ī ohrmazd gīrēd,[15]} {kē mard [ī] ahlaw šnāyēnēd, ā-š *[[andar]]* gēhān, dērand zamān, husrawīh *[[u]]* nēkīh bawēd, uš wahišt, rōšnīh ī ohrmazd u šādīh u rāmišnīh, xwēš bawēd!}

---

۱ ـ [illegible]

۲ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۳ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۴ ـ م. [illegible]

۵ ـ م. [illegible]

۶ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۷ ـ م. [illegible]

۸ ـ شا. [illegible]، م. [illegible] (= dādan)؛ شاید همین ضبط اخیر بهتر باشد.

۹ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۱۰ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۱۱ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۱۲ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۱۳ ـ شا. [illegible]، م. [illegible]

۱۴ ـ م. [illegible]، احتمالاً ـــ زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۵ ـ م. [illegible]، شا. [illegible] (= grift bawēd).

(۱۸) نمادهای امشاسپندان

به نام دادار اورمزد

(۶/۱۰۰)(۱) از جایی [در] اوستا، پیدا [است] که زرتشت در وقت آموختن[۱](؟)، پیش اورمزد نشست و باز همی‌آموخت[۲] [و از بَر کرد]؛ و به اورمزد گفت که: مرا سَر و دست و پای و موی و روی و زبان، تو ایدون دادی[۳] [که] نیز به چشم [و نظر من] چونانِ آنِ خویش (= خود تو) [است] و پوشش آن دارید[۴] چونان [آن که] مردمان دارند. به مینویی مرا دست [خود] بده تا دست تو را به عنوانِ درود [و تحیت در دست] دارم [و با تو دست بدهم]!

(۲) اورمزد پاسخ کرد که: ای زرتشت! من اندر مینو[۵]، ناگرفتنی[۵] [و نابسودنی] اَم [و] دست من گرفتن نتوان!

(۳) زرتشت گفت که: تو ناگرفتنی [و نادیدنی] باشی در چشم مردمان و [نیز] بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و امرداد ناگرفتنی [اند]؛ پس[۶] من چون از پیش تو بشوم [و بروم] و تو را نبینم، چه [باشد] (ص ۱۰۱) آن چیز که چون آن را بینم و یَزَم[۷] [و تقدیس کنم، پس بایشتن آن] چیز[۷]، آن‌گاه از سوی من، تو و هفت امشاسپندان را یشتن [و تقدیس] باشد؛ [چنین چیزی هست] یا نه؟

(۴) اورمزد گفت که: بشنو [تا] تـو را گـویم، [ای] اسـپیتمان زرتشت! پس مـا را، هرتنی، چیزی [متعلق و از آنِ] خـویش بـه گـیتی داده شـده است. هـرکه (= هـر

---

۱ ـ شاید: راهبر و رهبری گشتن و راه یافتن و راه‌بردن به همپرسی اورمزد(؟)؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۲ ـ متن: xwast

۳ ـ شا. : ... و زبانِ تو چنان به چشم [آید]، چون ...

۴ ـ فعل دوم شخص امر جمع که برای مفرد آمده است؛ احتمالاً به نشانهٔ احترام.

۵ ـ شا.: من مینوی ناگرفتنی‌ام.

۶ ـ متن: u.

۷ ـ زبان این قطعه شعری است و ترتیب نحوی یک‌به‌یک و نظیر را در ترجمه دشوار می‌توان حفظ کرد؛ نگاه کنید به شایست‌ناشایست، ص هفده.

امشاسپندی) را [مردم] آن خویشکاری را همی دربارهٔ وجود مینوی [وی خـواهـند] کنند، در گیتی [آن نیکویی را] اندر تن وی (= آن وجود دنیوی) باید روا کنند [و انجام دهند].

(۵) هرکس که در جهان، اورمزد را خواهد گرامی داشتن، [باید که] مرد اشو را، بـا هرچه او را [نصیب] آمده است و هرچه [او را] هست، همانا گرامی دارد و او را هـمی خشنود کند و او را از بتّران [و مردم بد] نگهبانی همانا کند.

(۶) چه، مرداشو، همانند من، اورمزد، است. هنگامی که [جانب] مرد اشو گیرد[۱]، پس آنِ (= جانبِ) اورمزد گیرد. هرکه مرد اشو را گرامی دارد، پس در جهان، دیر زمان او را نیکنامی و نیکی باشد و او را [در] بهشت، روشنایی اورمزد و شادی و رامش، خویش [و متعلّق] باشد؛

---

۱ ـ «گرفتن» به معنای «گرفتنِ جانب کسی یا چیزی» در زبان پهلوی به کار می‌رود، ولی احتمال آن هم هست که در اینجا صرفاً گرفتن دست هرمزد منظور باشد.

(۱۹) باریابی زرتشت

(۱۶/۱۰۱ ـ ۱۵/۱۰۲)

گشتاسب و جاماسب دین زرتشت را پذیرفتند. چهار حکیم درباری دو پرسش مطرح کردند و چون پاسخ درست و کامل از زرتشت شنیدند، ایشان نیز به دین زرتشت گرویدند و آن را پذیرفتند.

مناظرهٔ زرتشت با دانایان دربار گشتاسب، کـه شکـل دیگـرگون‌شدهٔ داسـتان مـقابلهٔ جادوگران و روحانیان دیوپرست و معاندان با پیامبر است (مثلاً روایت پـهلوی، فـصل ۴۷، صص ۵۶-۵۷ ترجمه؛ پژوهشی در اساطیر ایـران، ص ۲۰۸) در منابع دیگر، مانند زراتشت‌نـامه (صص ۴۹-۵۴)، صد در بندهش، درِ ۴ (صص ۷۴-۷۵ کتاب) نیز مـی‌آید. در ایـن شـاید تازه‌ترین روایت از ماجرای مخالفتهای درباریان گشتاسب با زرتشت، اختصار و سادهٔ‌دلانه بودن سخن گواهی است بر سادگی و تهیدستی نویسنده.

این پاره از نوشتار و نیز قطعهٔ بعدی (فضل دیگر، ش ۲۰) را، که حاوی لغاتی تازه با خط فارسی در درون متن است، به نظر می‌رسد که کاتب خود بر متنی که رونویسی کردن آن را در دست داشته، افزوده باشد. اگر این قطعه را انشای کاتبی بـدانـیم کـه تـاریخ «سـنه ۱۲۱۱ یزدجردی» را بر صفحهٔ ۱۱۲ دستنویس نگاشته است، پس پاره‌نوشتار «نوبارانی» (ش ۲۶) را، که نثری تازه اما زیبا و درست و خوش ترکیب دارد و همانند سبک فارسی دری کهن است، باید گفت که قبلاً در میان قطعات مربوط به «باران» نوشته شده و به هنگام تدوین دستنویس م. او ۲۹ وجود داشته و کاتب به رونویسی کردن آن پرداخته است. به هر حال مشکل می‌توان پذیرفت که نگارندهٔ این دو قطعه یک نفر باشد.

ویژگیهای زبانی در «باریابی زرتشت» و «فضل دیگر» و نیز قطعهٔ کوتاه «نصیحت» (ش ۲۱)، که به خط فارسی است، همانندی دارد و تأثیر تلفظ را در نگارش آنها می‌توان دید. مـثلاً واژه‌های «پیون» (۳/۱۰۴، «نـصیحت») و «پرسیدن» (۶/۱۰۴، همان) به جای «پـیوند» و «پرسیدند»، نشان می‌دهد که nd پایانی را nn- تلفّظ مـی‌کرده و در ایـن مـوارد هـمان را نوشته‌اند. بر پایهٔ این مشابهت، [illegible] (ābardan /āpartan ،۱/۱۰۲ ،«باریابی زرتشت») را می‌توان «آوردند» گرفت. نیز این قاعده را همان می‌توان دانست که بر اساس آن شناسه‌های افعال گاهی در م. او ۲۹ حذف شده است (پیشگفتار، ۲، ۵. ششم).

(101//16)(1) [1]čiyōn zartuhšt andar ēn gēhān, pēš ī wištāsp šāh, andar payāmbarīh *āmad*,[2] šāh u ǰāmasp[3] *bar*[4] *ān*[4] *(p.102)* āgāhīdag,[5] abar dēn ī ohrmazdī[6] *ʔakrār*[7] *ābardan[d]*[8] u ān čahār *hukamā*,[9] kē *dar*[10] pēš ī wištāsp *būd*,[11] awēšān be pādixšāy *guftand*[12] kē: amā, har čahārīh,[13] abāg ham būd, dō saxwan be zartuhšt pursēm; agar[14] ōy passox [ī] amā[15] be

---

۱ ـ این قطعه بی‌از عنوان، و از آغاز س ۱۶، در دنبالهٔ مطلب پیشین آمده است.

۲ ـ [illegible] ، [illegible] احتمالاً معادل d- در «آمد» فارسی دری است.

۳ ـ [illegible] ؛ بسنجید با ص ۱۰۲، س ۱۶ دستنویس.

۴ ـ [illegible] : bl'n'.

۵ ـ متن : [illegible] (ص ۱۰۱، س ۱۷ آخر) و [illegible] (ص ۱۰۲، س ۱). احتمالاً [illegible] دارای ارزش آوایی ō به جای ā است (مثل [illegible] = ō = ā ← پیشگفتار، ۲. ۳. ششم)، و با g'(h)ytk- ، روی‌هم‌رفته یک واژه است: āgāhīdag، صفت مفعولی از مصدر āgāhīdan و به معنای «آگاه‌شده، خبریافته».

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible] : 'kl'l ؛ و دارای ارزش آوایی k به جای «ق» است؛ ← پیشگفتار، ۲. ۳. دوم.

۸ ـ [illegible] : 'pltnn'، و [illegible] = p است که در آوانویسی با b نشان داده می‌شود و معادل w در «آوردن» است و d- در شناسهٔ سوم شخص جمع حذف شده است.

۹ ـ [illegible] : hwkm'.

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]، احتمالاً yahwūnd؛ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible] : yh؛ ī- پایانی احتمالاً نظیر «ما هر چهارتایی»؛ فارسی شیرازی : «دو خواهری»، یعنی «دو خواهر».

۱۴ ـ [illegible] : HTl.

۱۵ ـ [illegible]

dād,[1] tā dēn ī ōy bē padīrēm.[2]

(2) šāh wištāsp *rezāg*[3] dād. *(3)* pas ān *hokamā*[4] az zartuhšt *pursīdand*[5] kē: ēn saxwan [ī] abestāg čiyōn ast kē be saxwan [ī] kas-ē[6] *nē*[7] *mē-mānad*[7]? zartuhšt guft: *čenān*[8] kē[8] xwadāy *tālā*[9] *bē* kas-ē *nē mē-mānad*,[10] saxwan [ī] ōy, ham xwadāy, ham *be* saxwan [ī] kas-ē *nē mē-mānad*.[10] *(4)* dadīgar *pursīdand* kē čē rāy murdag bar bād *mē-gudārand*?[11] zartuhšt guft: *azērāy*[12] kē čahār *ʔansor*[13] *dar*[14] tan *hastand*[15], *mē-bāyad*[16] kē be *markaz*[17] ī xweš *rawand*.[18]

---

۱ ـ [Pahlavi]، به قیاس با [Pahlavi] (ص ۱۰۱، س ۱۷)، احتمالاً yahbūnd به جای dād؛ شاید būnad ـ برای dahad یا dahēnd (شاید هم نتوان پذیرفت که در این قطعه هم هزوارش‌ها را به همان شکل نوشتاری قرائت می‌کرده‌اند و این قرائت‌های نادرست را به نگارش در آورده باشند).

۲ ـ [Pahlavi]: ptyl(y)m؛ ـ[Pahlavi]ـ احتمالاً دارای ارزش آوایی d است و نه δ (= ذال).

۳ ـ [Pahlavi]: lz'k.

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]: plsytn'd؛ شاید ـs'ـ : ـsāـ باشد، چنانکه در parsadvun (دری کرمانی ـsāـ) دری زرتشتی هست؛ بسنجید با س ۱۱ (بند ۳).

۶ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]: L' my m'n'd؛ نگاه کنید به یادداشت برای این واژه در بند بعدی.

۸ ـ [Pahlavi]: cn'n MNW.

۹ ـ [Pahlavi] t'l'y؛ احتمالاً «ع» در ـaʔāـ بدل به ـāـ شده است؛ ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم؛ شاید: ta[ʔ]ālā (تعالی).

۱۰ ـ [Pahlavi]، نگاه کنید به یادداشت در بارهٔ این واژه در بند پیشین.

۱۱ ـ [Pahlavi]: my gwd'ln'd؛ در این واژه δ (= ذ) نیامده است، نظیر [Pahlavi] (padīrēm، در ۱۰۲/۵، بند ۱) و خلاف «بیذاد» (ص ۵۸ س ۱۲، ش ۷، بند ۵) و «گرذذ» (ص ۹۱، س ۱۲، ش ۱۷، بند ۴۶)؛ نیز ← تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۷۵.

۱۲ ـ [Pahlavi]: 'zyl'y.

۱۳ ـ [Pahlavi]: 'nsl؛ شاید 'w(n)sl.

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi](؟)

۱۶ ـ [Pahlavi]: my b'yt'.

۱۷ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]: mlkz y؛ شاید maγz (مغز) یا «مخزن»؛ mkzn (k می‌تواند ابدالی از x باشد، نگاه کنید به اِئوگمدئیچا، ۲۲/۳۵۰، ۹/۳۵۱، ۸/۳۵۴ از کتاب متن‌های پازند ← «غمگساری یا، برگردانی از پازند اوغمدچا»، ص ۲۰۹ مجلهٔ چیستا؛ واژه‌نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد، ص ۱۵ (در واژه‌های xdi / kdi، کدو؛ xda / kda، کده، خانه؛ xdomi / kyomi، کسی).

←

(5) hokamāyān[1] kē passox [ī] ōy, **hāz[ā]-be-[hā]zā(?)*[2] *šan[ī]dand*,[3] abar dēn[4] *ʔakrār āmadah*,[5] dēn ī ōy *kabūl*[6] *kardand.*[7]

(۱۹) باریابی زرتشت

(۱۰۱/۱۶)(۱) چون زرتشت در این جهان، پیش گشتاسپ شاه، به[8] پیامبری آمد، شاه و جاماسب بر آن (ص ۱۰۲) آگاه شده[9]، بر دینِ اورمزدی اقرار آوردند و آن چهار حکما، که در پیش گشتاسب بود،[10] ایشان به پادشاه گفتند که: ما هر چهار[11] [تن]، با هم بوده(؟)[12]، دو سخن از[13] زرتشت پرسیم؛ اگر او پاسخِ ما بداد،[14] تا[15] دین او بپذیریم. (۲) شاه گشتاسب رضا داد. (۳) پس آن حکما از زرتشت پرسیدند که: این سخن [و زبانِ] اوستا چون است که به سخن [و زبان] کسی نمی‌مانَد؟ زرتشت گفت: چنان‌که

→

۱۸ ـ [Pahlavi]: lwnd؛ شاید: lw'd، «رَوَد».

۱ ـ [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi]: h'zb[h']z، احتمالاً ā عربی با حذف کشش به شکل ă و بی‌علامتی در خط منظور بوده است.

۳ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi] / [Pahlavi]ـ؛ شاید ـآـ کوتاه تلفظ و در نگارش حذف شده باشد ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۴ ـ [Pahlavi]، ـبـ احتمالاً زائد و افزایه تلفّظی است.

۵ ـ [Pahlavi]: ds- در پایان واژه باز هم در این دستنویس آمده است. شاید: āmadēh/āmadēy.

۶ ـ [Pahlavi]: kbwl، حرف و دارای ارزش آوایی k به جای «ق» است.

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ متن: اندر.

۹ ـ متن: «آگاهیده»، از مصدر جعلی «آگاهیدن»، از «آگاه»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱۰ ـ احتمالاً فعل مفرد برای فاعل جمع.

۱۱ ـ متن: «هر چهاری»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱۲ ـ متن: būd، احتمالاً وجه‌وصفی است، معادل «بوده، شده»(؟).

۱۳ ـ متن: به.

۱۴ ـ شاید: بدهد.

۱۵ ـ «تا» با معنای «پس، در این صورت» باز هم در این متن به کار رفته است ← پیشگفتار، ۲. ۵.

خدای تعالی به کسی نمی‌ماند، سخن او هم [که] خدای [است]، هم به سخن کسی نمی‌ماند. (۴) دو دیگر پرسیدند که: چرا مرده برباد می‌گذارند؟ زرتشت گفت: ازیراکه چهار عنصر در تن هستند، می‌باید که به مرکز[1] خویش روند [و باز رسند].

(۵) حکمایان[2] که پاسخ او را، هذابهذا[3] [و چنین درست و روشن] شنیدند، بر دین [به] اقرار آمده [و اقرار آوردند و] دین او قبول کردند.[4]

۱ ـ شاید: مخزن یا مغز (؟).

۲ ـ جمع مکسر عربی از نو جمع بسته شده است.

۳ ـ «هذا بهذا» به معنای «چنین، دقیقاً، بدرستی و چنان که صراحتاً معلوم است»، بَهرِکم در زبان گفتاری نسل قدیم در یزد به کار می‌رفته است (شادروان بانو همایون خداداد خسرویانی، متوفی در ۱۳۷۲، در سن ۷۰سالگی آن را به کار می‌برد).

۴ ـ «اقرار آمدن» شاید «به اقرار آمدن» باشد؛ معنای آن ابهامی ندارد.

(۲۰) فضل دیگر

(۱۶/۱۰۲ ـ ۱/۱۰۴)

جاماسب حکیم، که جز زرتشت، او بود که از همه چیز آگاهی داشت، در ولایت فارس، بر کوهی عمارتی ساخته بود؛ چنان‌که هر کس پاره‌ای از اشیای آن را بر می‌داشت، توان بیرون شدن از عمارت از او می‌رفت. نیز اگر صاحبِ منصب و مقامی با اسب، سواره از برابر آن می‌گذشت، از منصب معزول می‌شد. بر جمالِ بصری، حاکم پارس نیز همین واقع شد.

گونه‌هایی از این بنمایهٔ داستانی در قصّه‌های عامیانه و درویشی می‌آید. در آن روایتها، «باز سفید» در داستان نقشمند است: باز سفید بر قبّهٔ بارگاه نشسته است و دسته‌کلیدی بر گردن دارد. کسی که فتح طلسم قلعه به نام او است، باید تیری بر خال رنگین سینهٔ پیکر مرغ بزند و دستهٔ کلید را به دست آورد تا بتواند در را بگشاید. در م. ا و۲۹، قبل از عنوان «فضل دیگر»، با خط فارسی؛ شاید در آغاز سطر، نویسنده کوشش کرده است تا همین واژه را به خط پهلوی بنویسد ولی مؤفق نشده و آن را خط زده و سپس همان را به خط فارسی نوشته است. بر ص ۱۰۲، س ۱۶، که دنبالهٔ عادی سطر است، عنوان [illegible] («اندر باز سفید») هم آمده است؛ اما دیگر پس از آن، سخنی از «باز سفید» نمی‌رود. بازسفید در ادبیات عرفانی ایرانی نماد مرشد کامل و پیر طریقت و مراد است. این داستان به هر حال رنگی عرفانی / درویشی دارد، درآمیخته با اساطیر زرتشتی. از این لحاظ شاید داستانی منحصربفرد باشد، هرچند که ناقص و شکسته و ناتمام است. از قبر شگفت و معجزگر جاماسب در کتاب حبیب‌السیر نیز سخن رفته است: «در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائی است متّصل بقریه‌یی که قبر جاماسب حکیم آنجاست (مقصود قریهٔ کراده در بلوک خفر است. رجوع شود به فارسنامهٔ ناصری ج ۲) و بر آن قبر آهن‌پاره ریخته. هر کس پاره‌یی از آن برگیرد، راه گم کند و از آن

آن صحرا برون نتواند رفت؛ مگر وقتی که آن آهن‌پاره بجایش نهد... و هر صاحب‌منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا بمیرد...» (به نقل از اقلیم پارس، ص یب).

این پاره‌نوشتار بویژه بواسطهٔ نگارش واژه‌هایی با خط فارسی در درون متن پـهلوی، نمونهٔ شگفتی است و شاید در نوشته‌های شناختهٔ پهلوی نظیری نداشته باشد: در آن هر کجا نویسنده کم آورده، واژه‌هایی فارسی یا عربی را با خط فارسی در متن گـنجانیده است. در پایان آن هم، در ص ۱۰۴، س ۱، آخرین واژه به شکل «یافت» در ترکیب « [illegible] یافت» آمده است که در آن یک واژه به خط پهلوی و دوّمی به خط فارسی است. آن‌گـاه، پس از آن، بی‌فاصله «نصیحت» (ش ۲۱) به زبان و خط فارسی می‌آید. این نشانه‌ها همه نگارش یافتن «فضل دیگر» را به قلم صاحب خط دوم از دو خطّی که م. او ۲۹ را به کتابت در آورده و آن را تدوین کرده است (پیشگفتار، ۱. ۲) تأیید می‌کند (نگاه کنید به سَرنگارِ پاره‌نوشتار «بـاریابی زرتشت»، ش ۱۹).

فضل دیگر [1]

andar bāz ī spēd[2]

*(102//16)(1)*ǰamāsp[3] [ī] *hakīm,*[4] *wazīr*[5] *[e] šāh*[5] wištāsp būd; *ʔelm*[6] *[e] nojūm*[6] nēk danistē[7] u bē az *zāt*[8] [ī] *(p.103)* zartuhšt, har čē *bowad*[9] u

---

۱ ـ پیش از این عنوان، که با خط فارسی بر سطر ۱۶ و در ادامه مطلب پیشین نوشته شده، آمده است: [illegible] ؛ که احتمالاً همان واژهٔ «فضل» است که بد نوشته و قلم گرفته شده است؛ نگاه کنید به یادداشت بعدی.

۲ ـ این عبارت ظاهراً عنوان پاره‌نوشتار است (بسنجید با مثلاً تاریخ سیستان، صص ۹-۱۸) که در همان سـطر و در دنباله مطلب آمده است. ارتباط آن با این قطعه در متن محذوف است.

۳ ـ [illegible] ، املای واژه را بسنجید با ص ۱۰۱، س ۱۷.

۴ ـ [illegible]

۵ ـ در درون متن، به خط فارسی، در سطر ۱۶: «وزیر شاه» ← سَرنگارِ همین پاره‌نوشتار.

۶ ـ در متن، به خط فارسی، در سطر ۱۷: «علم نجوم» ← سَرنگار همین پاره‌نوشتار.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible] : z't'

۹ ـ [illegible] ، احتمالاً yahwūnad برای «بُوَد».

būdē,[1] abar ōy rošn[2] būd.[3] *(2)* xwad ǰāmāsp[4] *bē walāyat*[5] [ī] pārs, abar *kōh-ē*[6] *dar,*[7] dēm-ē[8] nihād; ēdōn kē ān dām-ē[9] az *dafīn*[10] [ī] āhan-rubā[11] *sāxtāg*[12]; tā[12] ēn zamān *xarāb*[13] *gaštag* ast. *(3)* u har kē pārag[14] az ān dēmay[15] *bar dārad,*[16] ōy[17] rāh-ē[18], abzār [ī] āmadan[19] nē bowad; magar[20] ān pāray[21] rāy abāz[22] be gyāg [ī] xwēš *nehad*[23] tā rāh *bar*[24] *way*[24] *gušadag*[25]

---

۱ ـ [illegible]

۲ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible] ، احتمالاً dym-y ؛ شاید dēmay به جای dēmag ، با ag- زائد پایانی که به ay بدل شده است. «دیم» به معنای «کلیسا، معبد، پرستشگاه» است (فرهنگ فارسی).این واژه، با احتمالی اندک، شاید با dɛma دری زرتشتی، معادل «دخمه، استودان» مربوط باشد؛ شاید dēm-ē همراه با یای نکره و وحدت نبوده و ـــ زائد و افزایه یا خطّی تلفّظی باشد. نیز بسنجید با dēm(ag/ay)/dām(ag/ay) در همین قطعه (س ۳؛ نیز س ۵).

۹ ـ [illegible] ؛ شاید ← [illegible] ، نگاه کنید به یادداشت پیشین و نیز dēmay در بند ۳.

۱۰ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible] ، dpyn' ؛ شاید sang : syng ؛ یا [illegible] : kušk (یونکر، ص ۲۱: «کوشک»).

۱۱ ـ [illegible] [illegible] : ʼḫnʼ lwbʼ (احتمالاً ḫ معادل [illegible] اوستایی).

۱۲ ـ [illegible] ؛ شاید sāxtag-and (= ساخته‌اند؟) یا sāxt(/ag) kard («ساخته کرد»، به جای «ساخت»).

۱۳ ـ [illegible] : hlʼb.

۱۴ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۵ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۲، در بارهٔ واژهٔ dēm-ē.

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible] ؛ شاید ← [illegible] (rāy)، در این صورت ترجمهٔ جمله چنین است: «... او را ابزار (= توان) [جلو] آمدن [و حرکت کردن] نبُوَد».

۱۹ ـ فعل «آمدن» احتمالاً به معنای «بیرون آمدن / حرکت کردن» به کار رفته است، یا از جمله چیزی حذف شده است.

۲۰ ـ [illegible]

۲۱ ـ [illegible] : pʼly.

۲۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۲۳ ـ [illegible] ، به قیاس با دیگر افعال این قطعه و نیز جمله، چنین قرائت شد؛ شاید: nihēnd.

۲۴ ـ این دو واژه با خط فارسی، بر روی سطر و در میان واژه‌های پهلوی، آمده است: «بر وی» ← سرنگارِ همین پاره‌نوشتار.

۲۵ ـ [illegible] ؛ و (k=) در آغاز، به جای g آمده است؛ بسنجید با kwzltʼ (=gozarad ، گذرد: س ۱۰، بند ۴) و

gardad.[1] *(4)* har pādixšāy ayāb kē, *dar*[2] *ān*[3] [dēm][3] be rasad,[4] xwēš sawār šudag,[5] *dar*[6] *barābar*[7] ī[8] dēmag[8] [ī] ōy be *gozarad,*[9] hamān sāl az[10] *mansab*[11] be *oftad.*[12]

(5) rōz-ē *Jāmāl*[13] [ī] *basrī,*[14] kē *hākem*[15] ī pārs būd,[16] sawār[17] šudag[6] *dar*[18] *ān*[18] be *gozašt.*[19] *har čand buzurgān-iš*[20] be ōy[21] *guftand*[22] «kē asp[23] az ēn[24] gyāg-ē[25] be gardān(?)[26] tā xūb ast, ayāb ān kē payādag[27]

→

kwzšt (= gozašt، گذشت: س ۱۳، بند ۵).

۱ ـ [Pahlavi]: glt''d.

۲ ـ [Pahlavi]؛ پس از این واژه، یک جای خالی در متن هست.

۳ ـ جای یک واژه خالی است که احتمالاً می‌تواند [Pahlavi] (dēm) یا [Pahlavi] (kōh، مثل س ۳) باشد.

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]: swtk، در س ۱۰ و ۱۲ و ۱۵ با همین املا آمده است و ابدال s و š را در این دستنویس گواهی می‌کند ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، د؛ شاید ← [Pahlavi] (būdag).

۶ ـ [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi]، شاید dāmag؛ نگاه کنید به یادداشتهای پیشین در بارهٔ dēm و dēmay و dām.

۹ ـ [Pahlavi]: kwzlt' ← یادداشت بند ۳.

۱۰ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi]: mnsb.

۱۲ ـ [Pahlavi]: 'wptd؛ بسنجید با [Pahlavi] (ص ۱۲۲، س ۱۱؛ ص ۱۲۳، س ۸، ش ۲۶، بندهای ۹ و ۱۴) ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۱۳ ـ [Pahlavi]: zm'l؛ z دارای ارزش آوایی ǰ است؛ ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، ب.

۱۴ ـ [Pahlavi]: bslyh؛ h ظاهراً زائد و افزایهٔ خطی است ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم.

۱۵ ـ [Pahlavi]: h'kym.

۱۶ ـ [Pahlavi]

۱۷ ـ واژهٔ [Pahlavi] دوبار نوشته شده است.

۱۸ ـ [Pahlavi]

۱۹ ـ [Pahlavi] / ۱ ← یادداشت بند ۳.

۲۰ ـ [Pahlavi]

۲۱ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۲۲ ـ [Pahlavi]

۲۳ ـ [Pahlavi]: b— ظاهراً افزایهٔ تلفّظی است برای واج پایانی b در «اسب».

۲۴ ـ [Pahlavi]

۲۵ ـ [Pahlavi]؛ [Pahlavi] احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

←

šudag rawēm[1]: behtar![2]» ; *Jamāl [ī] basrī* nē šanīd;[3] ham-čenān[4] abāg sawārīh be gozašt. *(6)* ōy[5] ham *dar*[6] *ān*[6] sāl, māzūl[7] *(p.104)* *gašt*[8] [u] wafāt[8] *yāft*[9].

(۲۰) فضل دیگر

اندر [حکایت قلعهٔ] باز سپید

(۱۶/۱۰۲)(۱) جاماسپ حکیم وزیر[10] شاه[10] گشتاسب بود [و] علم[10] نجوم[10] نیک دانستی و بجز ذات [و شخصِ] (ص ۱۰۳) زرتشت، هرچه باشد و بود، بر او [نیز] روشن بود. (۲) جاماسپ خود به ولایت پارس، بر کوهی در، دیمی[11] [و پرستشگاهی] نهاد [و بنا کرد]؛ ایدون که آن را دامی[12] از دفینهٔ[13] آهنربا ساخته؛[14] [که] تا این زمان خراب

→

۲۶ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi] (؟) : glt'n؛ شاید ـ ـ پایانی در متن، درست و این صیغهٔ فعلیٔ خاصی باشد.

۲۷ ـ [Pahlavi]: pyy'dtk.

۱ ـ [Pahlavi]: lwym

۲ ـ [Pahlavi]: bhytl؛ شاید behetar، یا ← [Pahlavi] (پیشگفتار ۲.۳. دهم).

۳ ـ [Pahlavi]: šnyt'

۴ ـ [Pahlavi]: cn'n'.

۵ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]؛ شاید تلفّظنویسی حرف‌عطف باشد: o (= وَ) ← پیشگفتار، ۴. ۲. یکم.

۶ ـ [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]: m'zwl؛ احتمالاً واج عین عربی پس از a به ā بدل شده است ← پیشگفتار ۲.۳. دهم، الف.

۸ ـ این دو واژه بر ص ۱۰۴ نوشته شده است: [Pahlavi]، kšt' wf't'، نیز ← یادداشت بند ۳، در بارهٔ نگارش k آغازین به جای g.

۹ ـ با خط فارسی، بر ص ۱۰۴، س ۱، در درون متن، نوشته شده است: «یافت» ← سَرنگارِ همین قطعه.

۱۰ ـ این واژه‌ها با خط فارسی نوشته شده است.

۱۱ ـ شاید: «دیم»؛ یعنی «معبد و پرستشگاه»، بی‌از واژک نشانهٔ وحدت‌ونکره ← یادداشت آوانویسی.

۱۲ ـ شاید: «دیمی»، یعنی «معبدی».

۱۳ ـ قرائت «دفین، دفینه» با تصحیح متن است؛ شاید «کوشک»، که در آن هم متن باید تصحیح شود ← یادداشت آوانویسی.

←

گشته است. (۳) و هر که پاره [و چیزی] از آن دیم [و ساختمان] بردارد، او را راهی[۱] [و] ابزار [و نیرو و توان بیرون] آمدن نباشد؛ مگر آن پاره را باز به جای خویش نهد تا راه بر[۲] وی[۲] گشاده گردد. (۴) هر پادشاه یا هرکس که در آن «دیم» برسد، [چون] خویش، سوار شده [و سوار بر اسب]، در برابر [آن] دیمِ او بگذرد، [در] همان سال از منصب بیفتد.

(۵) روزی جمال بصری، که حاکم پارس بود، سوار شده، در آن بگذشت. هرچند بزرگانش به او گفتند که «اسب از این جای بگردان(؟) [و برگرد] تا[۳] خوب است، یا آن که پیاده شده، رویم، بهترا»؛ جمال بصری نشیند [و گوش نداد]؛ هم‌چنان به[۴] سواری [و سواره] بگذشت. (٦) او هم[۵] در آن سال معزول (ص ۱۰۴) گشت و وفات یافت[۲].

→

۱۴ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱ ـ شاید: «او را ابزار [و توانِ] ...» ← یادداشت آوانویسی.

۲ ـ این واژه‌ها با خط فارسی نوشته شده است.

۳ ـ «تا» احتمالاً به معنای «که» به کار رفته است.

۴ ـ متن : با.

۵ ـ «هم» در این دستنویس بارها برای نوعی تأکید به کار رفته است.

(۲۱) نصیحت

(۱/۱۰۴ ـ ۸/۱۰۴)

«نصیحت» پاره‌نوشتاری است به خط و زبان فارسی که بی‌فاصله، پس از «فضل دیگر» و «باز سپید» می‌آید. گذشت (سرنگارِ «باریابیِ زرتشت»، ش ۱۹) که در این قطعه برای واژه‌های «پیوند» و «پرسیدند» به ترتیب صورتهای نوشتاریِ «پیون» (۳/۱۰۴) و «پرسیدن» (۶/۱۰۴) به کار رفته و نیز «خواستن» و «خواسته» به شکل غلط «خاستن» (۵/۱۰۴) و «خاسته» (۷/۱۰۴) آمده است. این نادرستی املا با زبان زیبا و کهنیک و نثر سلیس آن مباینت و تضادّ دارد. این دوگانگی و تضاد خود نشان می‌دهد که گر چه زبان طبیعی و زندهٔ نویسندهٔ این قطعه، و یا همچنین شاید بخش مهم دیگری از زرتشتیان در آن روزگار، فارسیِ دریِ زیبا و کهنیک و شکیل بوده است، کمتر آموختن خطّ فارسی و زبان مدرسی رسمی را در نظر داشته‌اند تا آموختن پهلوی، و اصولاً آموختن خط را. نمونه‌ای از این گونه از فارسی دری را هم اینک شاید بتوان در افغانستان باز یافت.

واژهٔ عربی «برایا» نیز در آن به صورت غلط «براهان» (۲/۱۰۴) نوشته شده است.

(۲۱) نصیحت[۱]

(۱) چنین گویند که سه کس را خیره[۲] نباید ساخت که فساد بر پا شود: اوّل زن، دویّم فرزند، و سیّوم برایا[۳] و خدمتکار.

(۲) پرسیدند که پیوند[۴] دوست ناشایسته پدید آید، چگونه از وی توان بُریدن؟ گفت به سه چیز: اوّل [۵] اورا کم دیدن؛ دویّم از حالش کم پرسیدن؛ سیّوم چون[۶] به وی[۷] رسی، حاجتی بِدو خواستن[۸].

(۳) پرسیدند که نیکی کردن به است یا از بدی[۹] دور بودن؟ گفت بدی[۱۰] نکردن، سَرِ همهٔ نیکوی کردن[۱۱] است.

(۴) پرسیدند که چند چیز از مردم نهان باید داشت؟ گفت دین و خواسته[۱۲] و ناموس و غم از دشمنان[۱۳].

تمام شد

۱ ـ این عنوان، پس از سه واژه نوشته شده، که متعلق به قطعه قبلی است، بر سطر اول، ص ۱۰۴.
۲ ـ «خیره» به معنای «خیره‌سر، گستاخ» در دری زرتشتی هم به کار می‌رود.
۳ ـ متن : براهان ← بَرایا، جمعِ «بریه»؛ «آفریدگان، مخلوقات، خلایق» (فرهنگ فارسی).
۴ ـ متن : پیون ← سَرنگارِ پاره‌نوشتار پیشین.
۵ ـ واژه مخدوش است.
۶ ـ متن: چوی که حرف پایانی آن شاید شکل شکسته برای «ن» باشد؛ شاید «چوی» به جای «چو».
۷ ـ متن: بوی.
۸ ـ متن: خاستن.
۹ ـ متن: ندی.
۱۰ ـ پس از این واژه، یک کلمه نوشته و قلم گرفته شده است.
۱۱ ـ متن: کرد؛ شاید به همان صورت مصدر مرخّم درست باشد.
۱۲ ـ متن: خاسته.
۱۳ ـ در پایان سطر آمده است: بم بم («بم» نخستین بی نقطه است).

(۲۲) گوشدا
(۱۲/۱۰۵ ـ ۹/۱۰۴)

در مراسم یزشن، یا خواندن یسنا، گوسفند را با دو شیوه قربانی می‌کرده‌اند و به همین مناسبت این مراسم را دو گونه می‌نامیده‌اند : یَشتِ گوسفندی و یَشتِ گوشدایی. در یشت گوسفندی اندامهای قربانی از یکدیگر جدا و هر یک از آنها به نام یکی از ایزدان یَشته و تقدیس می‌شده است. در یشت گوشدایی گوسفند را یکجا می‌پختند و بر اندامهای آن یکباره دعا و نیایش می‌خواندند و به اصطلاح آن را می‌یَشتند. امّا در هر دو گونه یزشن، زبان و چشم چپ گوسفند به ایزد هوم تخصیص می‌یافته است.

این پاره‌نوشتار برابر با قطعه‌ای است که در تکملهٔ شایست‌ناشایست، با شمارهٔ بند ۲، از فصل یازدهم جای دارد. میزان تغییراتی که م. او۲۹ در آن داده، بسیار کمتر از دیگر پاره‌نوشتارها و در حدّ افزودن و کاستن واژه‌هایی در خلال متن است. روایتی دیگر از این قطعه در کتاب روایت پهلوی (فصل ۵۹، صص ۱۹۰–۱۹۱ متن پهلوی، صص ۷۶– ۷۷ ترجمه) می آید؛ نیز نگاه کنید به نیرنگستان (صص ۲۹۶–۲۹۷). متن پهلوی این پاره‌نوشتار در م.او۲۹ بیش از هر یک از نسخه‌های دستنویس مورد استفاده در چاپ منقّح کوتوال، به دستنویس موسوم به M6 شباهت دارد.

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] ahlaw

(104//11)(1) {gōspand ka[1] kušt u ǰudāg, ā-š gōšdāg[2] ēdōn baxšišn : *(2)*

۱ ـ م. [illegible]

←

ūzwān, ērwārag[1] u čašm ī ⟨⟨hōy⟩⟩, hōm yazad xwēš; gardan, ašawahišt xwēš; sar,} rām — {wāy yazad — xwēš; arm ī dašn, ardwīsur; ān ⟨⟨ī⟩⟩ hōy, druwāsp; haxt ī dašn, ⟨⟨frawaš ī⟩⟩ wištāsp; u ān ī hōy, frawaš ī ǰāmāsp; pušt, ratwō-barezat[2]; pahlūg, mēnōgān xwēš; aškamb spandarmad; gund, wanand star; gurdag, hatōring; *(p.105)* u suftag,[3] frawaš[4] ī āsrōnān; suš, frawaš ī artēštār;[5] ǰagar, āmurzišn u šrāyišn ī driyōšān; spulēg,[6] mānsarspand;[7] bāzāy, ābān; dil, ātxšān; čarb-rōdīg, ardā-fraward; dunbēzag, frawahr[8] [ī] zartuhšt [ī] spitāmān; dunbag, wād ī ardāy; čašm [ī] dašn abar bahr ī māh. u[9] ē[9] čē az awēšān be parrēxtē,[10] abārīg amahraspandān.

(3) būd kē pad pahīh[11]} {guft; ēdōn čiyōn guft, xūb; u kē pad gōšdāgīh[12] guft, har čē nāmčištīg nē guft ēstēd, ⟨⟨ka⟩⟩ ēk did rāy ul yazēd, ā[13] šāyēd;[13] bē uzwān u ērwārag ⟨⟨u⟩⟩ čašm ī hōy. čē, ān hōm yazad xwēš; az ān gyāg paydāg : *hizwąm frərənaoṭ.*[14]}

→

۲ ـ شا. [Pahlavi] ، م. [Pahlavi]

۱ ـ م. [Pahlavi] ، شاید : ārwārag ؛ بسنجید با ص ۱۰۵، س ۱۰ : [Pahlavi]

۲ ـ [Pahlavi]

۳ ـ م. [Pahlavi] ، شا. [Pahlavi] (کوتوال آن را تصحیح کرده است به [Pahlavi]).

۴ ـ شا. [Pahlavi] م. [Pahlavi]

۵ ـ شا. [Pahlavi] (ارتشتاران).

۶ ـ م. : [Pahlavi] ، شا. [Pahlavi]

۷ ـ واژه اندکی مخدوش نوشته شده است.

۸ ـ شا. [Pahlavi]

۹ ـ [Pahlavi] : W 'y.

۱۰ ـ م. [Pahlavi] ، شا. [Pahlavi]

۱۱ ـ م. [Pahlavi] ، شا. [Pahlavi] (ضبط م. عادی است و ضبط شایست‌ناشایست نیز، با الفک زائد پس از بستواج‌ها، متداول و درست است).

۱۲ ـ [Pahlavi]

۱۳ ـ شا. [Pahlavi] ، م. [Pahlavi]

۱۴ ـ یسن ۱۱، بند ۴ (هوم‌یشت).

(۲۲) گوشدا

(۱۱/۱۰۴)(۱) گوسفند هرگاه [حین برگزاری مراسم یشت] کشته شود و [اندامهای آن] جدا [باشد][۱]، پس گوشدای آن را چنین باید بخش کرد: (۲) زبان و آرواره و چشمِ چپ از آنِ هوم ایزد؛ گردن از آنِ اردیبهشت؛ سر از آنِ رام ـــ وای ایزد[۲] ـــ؛ دستِ راست، اردویسور؛ آنِ (= دستِ) چپ، درواسپ؛ رانِ راست، فروهرِ گشتاسپ؛ و آنِ (= رانِ) چپ، فروهر جاماسپ؛ پُشت (= پشت‌مازو)، رتوبرزت؛ پهلو، از آنِ مینوان؛ شکم، سپندارمذ؛ خایه، ستارهٔ وَنَند؛ گُرده، هفتورنگ؛ (ص ۱۰۵) و شانه[۳] (= سردست)، فروهر روحانیان؛ شُش، فروهرِ جنگیان؛ جگر [برای] آمرزش و نگهبانی درویشان؛ اِسپُرز، مهراسپند؛ بازو (= ماهیچه)، آبان؛ دل، آتشان؛ چرب‌روده، اردافرورد؛ دنبالچه، فروهر زرتشت اسپیتمان؛ دنبه، بادِ اردا؛ چشمِ راست از بهرِ ماه. و هر[۴] [آن] چه[۴] از ایشان (= آن اندامها) باز بمانَد، دیگر امشاسپندان را [باشد].

(۳) بود [کسی] که دربارهٔ «یشتِ‌باگوسفند»[۵] گفت [و] ایدون چونان که گفت، خوب (= درست و شرعی) [است]؛ و [آن] که دربارهٔ «یشتِ‌باگوشدا»[۵] گفت، هرچه را بنامبردگی نگفته است، هرگاه[۶] یکی [از اندامها] را برای [ایزدی] دیگر، فراز یَزَد، پس جایز است، مگر زبان و آواره و چشم چپ را. چه، آن [اندامها]، هوم ایزد را خویش (= متعّلق) [است و این اختصاص] از آن جای [در اوستا] پیدا [است که گوید]: «زبان را برمی‌گزینند!»

---

۱ ـ منظور «یشتِ گوسفندی» و «یشتِ گوشدایی» است (بند ۳، یادداشت ترجمه).

۲ ـ «رام» نامِ دیگر «وای ایزد» یا «وایِ وِه» است.

۳ ـ در روایت پهلوی، در قطعه‌ای همانند این، در اینجا به جای suftag، واژهٔ sēnēzag (= سینه) به کار رفته است، اما در همه نسخه‌های شایست‌ناشایست احتمالاً [Pahlavi] است، همانند با ضبط م. او ۲۹.

۴ ـ متن: احتمالاً «و یک چه».

۵ ـ «یشتِ‌باگوسفند» و «یشتِ‌باگوشدا» یا «یشتِ گوسفندی» و «یشتِ گوشدایی» دو شیوهٔ متفاوت برگزارشی مراسم «یزشن‌خوانی» و خواندن یسنا بوده است. در یشتِ گوسفندی به هنگام خواندن یزشن قربانی انجام می‌گرفته است و در یشتِ گوشدایی پیش از آن (ترجمهٔ شایست‌ناشایست، صص ۱۴۸ـ۱۴۹).

۶ ـ شایست‌ناشایست اضافه دارد: [Pahlavi] (= ka).

(۲۳) بهترین و بتّرین مردم
(۱۱/۱۰۸ ـ ۱۳/۱۰۵)

بهترین مردم گیتی پادشاه نیکو است که مردم جهان از داد و عدل او آسایش می‌یابند و نیز دستور و پیشوای دانای دینی. بتّرین مردم پادشاه بد و دستور و پیشوای فریبکار دین است. در ادوار گذشته، جمشید برترین فرمانروایان بود که تن مردم را در شهریاریِ بیمرگ و بی‌پیری خویش از مرگ رهانید و نیز زرتشت، که روان کسان از او به رستگاری رسید. بتّرین جبّاران و ستمگران ضحّاک است و بتّرین اهلموغان و ناپاکدینان توربراتورِ کَرَپ؛ که مرگ جم و زرتشت از ایشان است. برترین شهریار و پیشوای دین درآینده سوشیانس، آرایندهٔ فرشکرد، خواهد بود که با کیخسرو در ساختنِ فرشکرد همکاری خواهد داشت و بتّرین مردم آن هنگام «گذروس» نامی از تبار توربراتور است که سوشیانس او را خواهد کشت.

این پاره‌نوشتار از دینکرد (چاپ مدن، ج ۱، صص ۲/۳۳۴ ـ ۱۰/۳۳۵) برداشته شده و دستبرد نگارندهٔ م. او۲۹ در آن چندان زیاد نیست، اما مشهود و روشن است. زبان آن همانند دیگر قطعه‌های آمیخته از نثر دینکرد و م. او۲۹ در این دستنویس است .

در دنیا[1] مردم بد چند بوده [و] هست[2]

pad nām dādār ohrmazd[3]

(105//15)(1) **andar dēn guft ēstēd ka ēk bār ahlaw zartuhšt kē[4] hampursagīh ī dādār [ī] *harbisp[5]-āgāh ka[6] būd ēstēd kū kē abar dādār [7][pursīd kū kē: *ēy dādār!] tō harwisp mēnōg** *(p.106)* **u gētīg dād hamānāg; ka saxwan-ē čand az tō pursēm, abāz ān ī man *rāst gōw! ka abar andar gētīg, pahlom u wattom mardōmān čand būdag[8] ēstēd? az weh-dēn paydāg be kun!**

(2) ohrmazd passox dād kē : abar, tō zartuhšt [ī] weh! ān ī man pursē,[9] saxwan abāz gōwēm :[10] {hād! *[[az]]* weh-dēn nigēz, pahlom *[[ī]]* mardōmān} az {hamā mardōm} ī gētīg: fradom {hu-xwadāy ī dahibad [ī] dānāg} ka abar, gēhān az dād [ī] ān dahibad [ī] weh, nēktar u xwaštar rawēd, ka mardōm hamāg, apetyārag abar mānēd; ka zyān aziš kam bawēd. *(3)* dadīgar[11] abar,[12] {dēn[13] dastwar,} ka {zamānag} [ī] ān kār

---

۱ ـ متن : ونیا.

۲ ـ این عنوان با خط فارسی، در آغاز سطر ۱۳ آمده است؛ بسنجید با ص ۱۰۰، س ۴ ← پیشگفتار، ۱. ۲. دوّم.

۳ ـ این یادکردِ نام خداوند در دنبالهٔ عنوانِ فارسی و بر همان سطر ۱۳ نوشته شده است.

۴ ـ [illegible] ← [illegible]؛ شاید [illegible] (= az).

۵ ـ [illegible] به جای [illegible] ـ : [illegible] به جای ا (الف) (= w) به کار رفته است، بسنجید با ص ۱۱۰، س ۱۰ (ش ۲۴، بند ۱۱) ← پیشگفتار، ۲. ۳. سوم.

۶ ـ [illegible] شاید قلم گرفته شده باشد.

۷ ـ جمله حذف شدگی دارد؛ از روی ص ۳۲، س ۴ و ۵ تکمیل شد.

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ دینکرد، کتاب سوم (چاپ مدن، ص ۳۳۴، س ۴).

۱۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۲ ـ د. ص ۳۳۴، س ۵.

۱۳ ـ متن : [illegible] ، احتمالاً ــ ب زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

bawēd kū abar dēn ōstawān[1] būd[2] u abar dād [ī] ērīh[3] rawēd. *(4)* u wattom mardōmān ān bawēd ka duš-xwadā u pādixšā kē abar gēhān ranǰ u bēš aziš was bawēd. *(5)* har ēw[ē]nag, wattom mardōm,[4] duš-dēn u dastwar ka sāstār;[5] weh-dēnān az kār [ī] ahlomoγīh u frēftārīh az ēk-dīgar.

(6) kē abar frāzīh[6] *(p.107)* az[7] ēn gōwēm, zartuhšt! ka andar ān paydāgīh [ī] gētīg abar,[8] {pahlomān mardōmān hū-xwadāy[9] ī ǰamšēd[10] pahlom būd} kū {kardārtom stī *[[ī]]* pad ruwān ī mardōm, pad tan} az[11] hōš.[11] *(7)* {u kē} abar, {pahlomān dēn dastwarān} tō, {spitāmān zartuhšt! pahlom būd ū kardārtom stī *[[ī]]* pad ruwān ī mardōm} az dušox appārīh.[12] *(8)* {u az wattomān sāstārān[13]} duš-xwadāy {dahāk[14] wattom bawēd[15] ka[16] ǰam} abar, {hōš} az-iš be wirāyēd. *(9)* {*[[u]]* andar wattomān ahlomōγ ān, tūr ī brādarōgrēš[17] [ī] karab wattōm bawēd[15] ka[16] zartuhšt tan, hōš} aziš be barēd.

---

۱ ـ [illegible] ؛ شاید āstawān (= خستو، مؤمن) ← یاداشت ترجمه.

۲ ـ [illegible] ، احتمالاً būd معادل «بوده»؛ شاید bowad (= بُوَد) یا «بود» با معنای مضارع.

۳ ـ [illegible] ، [illegible] در آغاز، به جای [illegible] (= y') برای -ē آمده است ← پیشگفتار، ۲. ۲. هشتم.

۴ ـ [illegible] ، [illegible] شاید زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۵ ـ [illegible] ، احتمالاً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۶ ـ [illegible] ؛ شاید frāz-iš .

۷ ـ [illegible] ، [illegible] قلم گرفته و در پای برگ پیشین هم [illegible] نوشته شده است.

۸ ـ د. ص ۳۳۴، س ۷.

۹ ـ د. [illegible] (hu-xwadāyān) ، نگاه کنید به یادداشت بند ۱۰.

۱۰ ـ م. [illegible] ، د. [illegible]

۱۱ ـ [illegible] ؛ شاید : az-oš ؛ [illegible] (=-š) نشانگر ضمیر سوم شخص مفرد و [illegible] (=w') واکهٔ میانوندی است که به مثابه افزایهٔ تلفّظی در خط انعکاس یافته است. این واکه احتمالاً در این دستنویس به اشکال [illegible] ـ (ī/i) و [illegible] ـ (u) ضبط شده است ← پیشگفتار، ۲. ۲. دهم.

۱۲ ـ [illegible] ؛ شاید āzārīh (= آزار و صدمه).

۱۳ ـ د. [illegible] ، م. [illegible] ، که احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است؛ شاید ē (= همی، همانا).

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ م. [illegible] ، د. [illegible] (būd ، بود).

۱۶ ـ د : [illegible] (ī).

۱۷ ـ [illegible]

(10) {u andar ān bawēnd} ka {az pahlomān hu-xwadāyān[1] u dēn[2] dastwar sōšāns pahlom bawēd ka[3] frašakard kardār *[[u]]* ān ī ōy[4] *[[pad]]* frašakard kardārīh} kē {hamhāg ī kay-xosrōy.[5] *(11)* *[[u]]* andar wattomān, tūr ī brādrōgrēš toxmag, *gaδarōs*[6] u wattōm sāstār[7] *[[u]]* ahlomōγ, kē sūdōmand[8] [ī] pērōzgar,[9] awēšān zanēd[10] u abesīhēnēd[11] u apaydāg bawēnd;} az {weh-dēn āgāhīh!}.

(12) {abar[12] se[12] škofttar[12] *(p.108)* ōst[w]ānag[13] ī dēn ī mazdyasn,} hūšīdar u hūšīdar-māh u sōšāns; u abar se škofttar {az sāstārān} [ī] dēn ī mazdyasn {andar zartuhštān hazarangrōzam[14]}: *(13)* ēn-iz gōwēm kū {fradom ān *[[ī]]* bawēd ka arǰāsp *[[ī]]*} wattoxm {abāg ōy;[15] u dadīgar[16] ān mar ī duš-dām[17] ī aleksandar [ī] harōmāyīg ī abāg ōy;[15] sedīgar[18] ān

---

۱ ـ د. نشانهٔ جمع ندارد، نگاه کنید به یادداشت بند ۶.

۲ ـ [illegible] ، [illegible] احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۳ ـ د. [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ د. [illegible]

۸ ـ د. [illegible] ، م. [illegible] ، [illegible] برابر [illegible] و [illegible] دارایی ارزش آوایی [illegible] (= ō) است. ← پیشگفتار ۲. ۳. ششم.

۹ ـ م. [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible] ، د. [illegible]

۱۱ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۱۲ ـ این سه واژه در پایان ص ۱۰۷ نوشته شده و از اینجا عنوان مطلب در دینکرد، کتاب سوم، ص ۳۳۵، س ۱ به بعد است.

۱۳ ـ [illegible] : āstānag ī ، این واژه را، که به معنایِ «رنج و نیاز و درد» است، نویسندهٔ این دستنویس ōstwānag یا āst ـ پنداشته (بسنجید با گزیده‌های زادسپرم، ۱۲/۱۴۲، ص ۸۳ واژه‌نامهٔ گزیده‌های زادسپرم) و به قیاس با مطالب پیشین نام هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس را بر متن افزوده است؛ بسنجید با ص ۱۰۶، س ۱۲ (بند ۳)؛ یا آن را astūnag (= ستون) خوانده است.

۱۴ ـ م. [illegible] ، د. [illegible] (hazangrōzam)؛ املای معمول. چون املای متن تکرار شده است، همان آورده شد.

۱۵ ـ م. [illegible]

۱۶ ـ م. [illegible] ، د. [illegible]

۱۷ ـ م. [illegible] ؛ [illegible] شاید زائد و افزایهٔ تلفّظی باشد.

←

wizārd-wars dēw.}

(14) kū {ōy[1] ō[2] ān *[[ī az]]* ahlomōɣān ham hazārangrōzam[3] : fradom ān ī xwarrahag-nisrādag[4] [ī] ahlomōɣ u dadīgar ān ī az[5] duš-xwārīh abāgēnīdār, mazdak[6] [ī] ahlomōɣ; u sedīgar ān} ī ōy[7] {az kardag} wināhgār, xešm-toxm[8] [ī] {ahlomōɣ}; az weh-dēn āgāhīh!

(۲۳) در دنیا مردم بد چند بوده [و] هست[۹]

به نام دادار اورمزد

(۱۵/۱۰۵)(۱) در دین گفته شده است که یک‌بار، اشو زرتشت که [در] هم‌پرسی دادارِ همه‌آگاه چون[۱۰] بود، که از[۱۱] دادار پرسید که: ای دادار![۱۲] تو همهٔ مینو (ص ۱۰۶) و گیتی را همانا آفریدی؛ پس سخنی چند از تو پرسم، آن را به[۱۳] من راست گوی! که اندر گیتی، برترین [و بهترین،] و بتّرین مردمان چند بوده[۱۴] است؟ [این را] از [روی] دین بهی، پیدا [و آشکار] بکن!

→

۱۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱ ـ [illegible]

۲ ـ [illegible]

۳ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۱۲.

۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۵ ـ [illegible]؛ شاید ← [illegible]

۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]، به اعتبار بودن نقطه روی حرف نذ، واژه با x(خ) قرائت شد.

۹ ـ عنوان با خط فارسی در ص ۱۰۵، س ۱۳، در آغاز سطر آمده است؛ شاید: «... بوده است».

۱۰ ـ متن: ka.

۱۱ ـ متن: بَر.

۱۲ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱۳ ـ متن: abāz ān ī، به معنای «بازِ به».

۱۴ ـ متن: būdag.

(۲)اورمزد پاسخ داد که: بر تو [ای] زرتشت نیک! آن را که [از] من پرسی، سخن [و پاسخ] بازگویم: هان! از بیانِ دین بهی [پیدا است که] برترین [و بهترین] مردمان، از همهٔ مردم گیتی، نخستینْ نیکْ شهریارِ دِهبُد [و شاهنشاه] دانا[است] کـه جـهان از داد [و عدل] آن دِهبُد [و شهریارِ] نیک، نیکوتر و خوشتر رَوَد [و بشود] که مردم همه بی‌پتیاره بَرمانَد [و بی‌آسیب بماند]؛ که زیان از او[۱] [و به واسطهٔ او] کم شود. (۳) دو دیگر، دستور [و راهبر] دین [است] که [اکنون[۲]] زمانهٔ آن کار باشد که بر دین خستو[۳] [و مؤمن] باید بود[۴]، و بر داد [و آیینِ] آزادگان[۵] رَوَد[۶] [و رفتار کند]. (۴) و بتّرین مردمان آن باشد که فرمانروای بَد و پادشاه [است] که بر جهان رنج و درد از او بسی باشد. (۵) هر آینه[۷]، بتّرین مردم، [مردمِ] بَددین و دستور [و پیشوای دینی‌بد؛ آنان] که ساستار (=جبّار) [اند ونیز] بهدینان از کار [و عملِ] اهلموغی و فریفتاری نسبت به[۸] یکدیگر [بتّرین کسان باشند].

(۶) پس بر فرازی [و افزون] (ص ۱۰۷) از این، گویم [ای] زرتشت! که اندر آن [زمانِ] پیدایی [و پدید آمدن] گیتی، [از] برترین مردمان، فرمانروایِ نیک[۹] جمشید[۹] برترین بود که کُنِشورترین [و مؤثرترین] وجود [بود] که در[رستگاری] روان مردم به واسطهٔ تنِ [آنان را] از مرگ[۱۰] [رهانیدن، کوشید]. (۷) و [این] که نخستین [و برترین] دستوران

۱ ـ ضمیر شاید به «مردم» باز گردد.

۲ ـ «زمانهٔ بد» بویژه داشتن ایمان و خستویی بر دین را و«استوار بودن» بر دین را ایجاب می‌کند؛ نگاه کنید به صص ۹۶ و ۹۷ (ش ۱۷، بندهای ۷۴ ـ ۷۷)؛ به نظر می‌رسد که دو واژه پهلوی āstawān (= خستو) و ōstīgān (= استوار)، در لفظ و معنی آمیختگی یافته است ← ص ۹۶، ش ۱۷، یادداشت بند ۷۶.

۳ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۴ ـ متن: «بود»، که احتمالاً برابر است با «بایدبود»؛ شاید معادل «بوده» در فارسی دری.

۵ ـ dād ī ērīh، این اصطلاح احتمالاً بر داد و آیین ویژه و گزینِ زرتشتی، که آن را باید به معنای اخصّ، «زرتشتی اهورایيِ پوریوتکیشی» دانست، دلالت دارد؛ که کیش زردشتی کنونی منطقاً باید بازماندهٔ آن باشد، نیز نگاه کنید به ۱۵/۲۲، ۱/۲۳ و ۵/۲۶ (ش ۲، بندهای ۲ و ۱۳) و همچنین پیمان کدخدایی، بند ۵ (کتاب متن‌های پهلوی، ۳/۱۴۲).

۶ ـ «رفتن» به معنای «رفتار کردن» باز هم در این متن به کار رفته است.

۷ ـ متن: har ēwēnag؛ شاید: «هر آیین و هرگونه».

۸ ـ متن: از .

۹ ـ در متن، احتمالاً میان «فرمانروای نیک» و «جمشید» واژک نشانهٔ اضافه وجود دارد.

۱۰ ـ معنای جمله روشن نیست؛ اگر این ترجمه درست باشد، اشاره به بیمرگی سیصد یا ششصد سالهٔ مردم در پادشاهی ←

[و پیشوایانِ] دین، تو [ای] اسپیتمان زرتشت! نخستین [و برترین] بودی[۱] و کشوَرترین [و پُرکردارترین و مؤثرترین] وجود [بودی] که در روان مردم را از دوزخ دور داشتن[۲] [کوشیدی]. (۸) و از بتّرین ساستاران[۳] [و جبّاران] فرمانروای بد، ضحاک، بتّرین باشد که مرگِ جم[۴] از او بویراید [و پدید آید]. (۹) و اندر بتّرین اهلموغان، توربرادرشِ[۵] کَرَپ،[۵] بتّرین باشد که تنِ زرتشت، مرگ از او بیَرد [و بیابد].

(۱۰) و اندر آن [باور] باشند که از برترین شهریاران نیک و دستور [و پیشوای] دین، سوسیوش برترین باشد که فرشکردکردار [و سازندهٔ فرشکرد است] و او را در فرشکردکرداری [و ساختن فرشکرد آن است] که همکارِ کیخسرو [است]. (۱۱) و اندر بتّرین [مردمان]، **کدروس**[۶] [از] تبارِ تورِ برادرش و بتّرین ساستار [و جبّار] و اهلموغ [است] که سودمند[۷] (= سوسیوش) پیروزگر ایشان[۸] را زَنَد و نابود کُند و [آن بدکرداران] ناپدید شوند؛[۹] از دین بهی [چنین] آگاهی [است]!

(۱۲) در بارهٔ [آن] سه شگفت‌تر (ص ۱۰۸) استوانِ [و معتمدِ / استوارِ[۱۰]] دین مزدیسنی، هوشیدر و هوشیدرماه و سوسیوش؛ و [آن] سه شگفت‌تر [کسان] از

→

جمشید است؛ شاید: «... با رهانیدن تن مردم از مرگ، در رستگاری روان آنان کوشید»؛ یا «که [آسایش] برای روان مردم [و] تن [مردم] از او [بود]».

۱ ـ متن: būd ؛ دستنویس م او۲۹، با افزودن ضمیر tō بر متن دینکرد، فعل را به صورت دوم شخص مفرد درآورده، حال آن‌که فعل در دینکرد، سوم شخص مفرد بوده است.

۲ ـ شاید: « از آزار دوزخی [باز داشتن]».

۳ ـ شاید «... ساستاران همی ...».

۴ ـ شاید: «... جم رامرگ ...».

۵ ـ «تورِ برادرش» (در سنت زندهٔ زرتشتی: تورِ بَراتور) قاتل زرتشت است و کَرَپ روحانیان دیوپرست و معاند با زرتشت اند.

۶ ـ در بندهش kadrwasp (اوستا : -kadrva.aspa)، به معنای «دارای اسبهای کَهَر»، نام کوهی است (ترجمهٔ بندهش، ص ۷۱ و ۷۲، نیز ص ۱۷۲).

۷ ـ «سودمند» معنای لفظی واژهٔ «سوشیانس» (در این ترجمه: سوسیوش) است.

۸ ـ ضمیر سوم شخص جمع احتمالاً برای مرجع مفرد به کار رفته است.

۹ ـ احتمالاً فعل جمع برای فاعل مفرد به کار رفته است.

۱۰ ـ متن: āstānag (= رنج و نیاز و درد)، اما به قیاس با واژه‌های افزوده بر دستنویس، باید آن را معادل ōstīgān پهلوی و «اُستوان» فارسی زرتشتی (نیز نگاه کنید به واژه‌نامهٔ مکنزی)؛ یا نیز āstwānag (= خستو، مومن) گرفت؛ یا شاید «استون، سُتون».

ساستاران [و ستمکارانِ] دین مزدیسنی، اندر هزارهٔ زرتشت: (۱۳) نیز این را گویم که نخستین آن باشد که ارجاسپ بدنژاد با آن [هزاره است]؛ و دو دیگر آن مردکِ [نابکار] بدآفریده[۱]، اسکندرِ رومی با آنِ [هزاره است]؛ و سدیگر، آن **دیوِ گُزارده‌موی**[۲] [است].

(۱۴) پس به آن [زمانِ] او [هست] از اهلموغان [در] همان[۳] هزاره: نخستین آن فرّه‌تباهیدهٔ[۴] اهلموغ و دو دیگر آن ، [کس] که آلایندهٔ [جهان] به[۵] دشواری [و تنگی است]، مزدک اهلموغ؛ و سدیگر آن که او از کرده [و عمل خود] گناهکار [است]، خشم‌تبارِ اهلموغ؛ از دین بهی [چنین] آگاهی [است]!

۱ ـ متن: duš-dām ، احتمالاً میان این واژه و «اسکندر» واژک نشانهٔ اضافه آمده است.

۲ ـ متن: wizārd wars، به معنای «دارای موی دراز یا هشته و آشفته» است.

۳ ـ متن: هم .

۴ ـ احتمالاً به معنای «دشفرّه، بی‌فرّه، کسی که فرّ از او گریخته» است.

۵ ـ متن: از.

(۲۴) نشانهای زادن منجی
(۵/۱۱۲ ـ ۱۱/۱۰۸)

زرتشت از هرمزد می‌پرسد که نشان زایش سوشیانس، آن پسر خودِ وی که رهاننده و رستگاری‌بخش است، چیست. هرمزد در پاسخ شانزده نشانه را برمی‌شمارد. بسیاری از این نشانه‌ها با علائم «بَدزَمانگی» و آخرِ هزاره مشابهت دارد (نگاه کنید به «آخر هزاره»، ش ۱۷).
این پاره‌نوشتار در ادامهٔ مطلب قبلی و بی‌عنوان آمده و زبان آن از سبک و سیاق عادی دستنویس م. او۲۹ است (← زند وهومن‌یسن، صص ۱۲۴ ـ ۱۲۵).

(108//11)(1) [1]pursīd ahlaw zartuhšt az ohrmazd kū: harwisp-āgāh hamānāg, dādār! ka abar pad, awarīdan[2]ī[2] ān pus [ī] man andar gēhān, kū aziš petyārāg [ī] ēbgat[3] kam bawēd, ān ī kadār zamānag be bawēd? kū pad abar pēš az ān, nešān čē ēw[ē]nag nimāyēd abar mardān [ī] kār?

(2) passox dād ohrmazd kū ka: abar, zartuhšt! paydāgīh ī gāh [ī]

۱ ـ این قطعه عنوان ندارد و در دنبالهٔ س ۱۱، پس از چند نقطهٔ نشانه پایان جمله و مطلب پیشین آمده است.
۲ ـ [illegible] ؛ شاید ← [illegible] (= āmadan ī) ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، ب.
۳ ـ [illegible]

(p.109) hūšīdar paydāg bawēd, pēš az ān, abar[1] ēn ēw[ē]nag nešān[2] wēnīhēd mardōmān kū abar, ēn-iz rāy gōwēm:

(3) ēk ēn kū šab rōšntar bawēd; az tārtom[3] rōšn wēnēd. *(4)* dadīgar ēn kū stārag [ī] haftōrag[4] az gāh ī xwēš be *xālēd[5] u ō[6] pad nēmag ī xwarāsān be wardēd.

(5) sedīgar ēn kū mardōmān az ēk-dīgar, ō[7] dar ī wehān u dēn ōšmurdārān u dēn wēnīdārān, wēš *be* gētīg be rawēd u dēn pursīdārīh az-išān kunēnd; kū abar rāh ī awēšān abāz rawēd, pad wināhgārīh. *(6)* čahārom ēn kū abar, mardōmān [ī] wehān u nēw[8] — āzādagān[9] — andar ān zamān, mihrōdrōǰīh wēš be kunēnd, aziš[10] *pādāš* ī ān kār ī xwēš, zūdtar u pēštar be rasēd u peš ī hamāg mardōm[11] ī gētīg xwārtar u nizārtar be wēn[īh]ēd.[12] *(7)* panjom, ēn kū wattar u wad-kār u duš-āgāh u adādtar[13] mardōm, andar gēhān pādixšātar be šawēd u gētīg framāndār *(p.110)* bawēd. *(8)* šašom, ēn kū wattar u duš-dānāgtar u wad-xēmtar mard abar pad, nēkīh wēš bawēd u hamāg mardōm andar gēhān, awēšān pad, šnāyē[nī]dārīh[14] kunēnd. *(9)* haftom, ēn kū drōǰag [ī] petyārag[ē]nīdār

۱ ـ سه واژهٔ تکراری از سطرهای پیشین در اینجا آمده و بالای آنها نوشته شده است: لا لا لا.
۲ ـ [illegible] ؛ شاید tā-šān.
۳ ـ [illegible] ؛ شاید tār, tom، یعنی «تاریکی [و] ظلمات».
۴ ـ [illegible]
۵ ـ [illegible]، احتمالاً h'lyt، از xālīdan به معنای «کج شدن و میل کردن»؛ دری زرتشتی xāl / xahl (= کج)؛ شاید hālēd (به علّت آمدن واج h و x در فارسی و دری زرتشتی در برابر یکدیگر).
۶ ـ [illegible]
۷ ـ [illegible]
۸ ـ [illegible]، احتمالاً ← [illegible]، به نظر می‌رسد که «آزادگان» پرنوشت برای «نیو» بوده و بعداً در متن وارد شده است؛ شاید: did (دیگر): ... [و] دیگر ... [نیز] ...
۹ ـ [illegible]
۱۰ ـ [illegible] ؛ شاید ← [illegible] (= kē-š، که آن را، که از آن).
۱۱ ـ [illegible]، مرکب از صورت هزوارشی واژهٔ «مرد» و -m و y (= ī) ← پیشگفتار، ۲. ۲. پنجم.
۱۲ ـ [illegible]، احتمالاً ← [illegible] ؛ شاید ← [illegible] (= bawēd).
۱۳ ـ [illegible] ؛ شاید [illegible] ([duš-]ayādtar)، مرکب از duš (به قرینهٔ آن که پیش از [illegible] : āgāh آمده است) و ayād از مصدر ayasīdan (در یاد و خاطر داشتن، به یاد آوردن و آرزو داشتن).
۱۴ ـ [illegible] ← [illegible]

andar dāmān ī ohrmazd was abar pad sāstārīh u anāgīh kardan, stahmtar u zēnāwandtar be bawēd. *(10)* haštom, ēn kū har kas-ē mard [ī] afsōngar u ǰādūg kunāndag[1] rawēd, kū abar pad andar gēhān dōsttar u gerāntar-iš[2] was mardōmān abāg dārēd.

(11) nohom, ēn kū xrafstar u gurg [ī] čahār-zang — kū dad ī darrēd — az nēmāg [ī] rōstāg u[3] arzūr[4] grībay,[4] andar ān [ī] wis u zand u dehag[5] be awarēd[6] — kū kē mardōm abar, mānēd — ān gyāg čand frasang nazdīk abar šawēd u zēnāwan[n],[7] anāstagtar[8] mardōm u gōspand wēš kunēd.

(12) dahom, ēn kū duš-āgāh mard, abar dēn[9] dastwarān — kū ka dēn-āgāhī, abestāg u zand be dānēd — uš afsōsgarīh u riyahrīh[10] wēš kunēd; kū pad rāh ī wināhgārīh. *(13)* yāzdahom ēn kū dēnag dastwarān *har-nāy[11] bawēd, ōh-išān[12] nazdīkīh abar *(p.111)* rasēd, kē-šān[13] zūr, anāstag [ī] gerān[14] abar gōwēnd, kū: drō-dāwarīh kunēnd.

(14) dwāzdahom, ēn kū hāmīn u zamestān, gyāg ī xwēš abar pad,[15]

---

۱ ـ [illegible]

۲ ـ [illegible] ؛ شاید [illegible] (= īh‌ـ).

۳ ـ شاید زائد باشد و ī به جای آن مناسبتر باشد ← یادداشت ترجمه.

۴ ـ [illegible] : W alzwl glypy؛ p میان‌آوایی به شکل b تلفظ و ضبط؛ و نیز g‌ـ پایانی بدل y‌ـ شده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. سوم؛ و نیز ۲. ۴. هفتم.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible] ؛ احتمالاً از مصدر awardan (= آمدن)؛ شاید غلط‌نویسی باشد برای [illegible] (= āyēd).

۷ ـ [illegible] ، احتمالاً [illegible] یا به جای آن : [illegible] : zēnāwann (نظر استاد تفضّلی)؛ شاید zīn[ēn]ān از مصدر zīnēnīdan (= زیان و آزار و صدمه رساندن : واژه‌نامه مکنزی)، یا buland (فپ‌ن، ص ۸۱، ش ۴).

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible] ، احتمالاً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۰ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۱ ـ [illegible] ، احتمالاً hln'y ، مرکب از «هر» و پسوند «–نای»، همانند آن که در «پهنای» و «درازنای» آمده است، نیز بسنجید با دری زرتشتی kona (= کجا)؛ شاید: [illegible] (ardā، اَردا، اشو و پارسا، صفت برای «دستور»).

۱۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۳ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible] ؛ شاید تصحیفی از be پیش‌فعل بر سر مصدر باشد : «بورزیدن»، نگاه کنید به یادداشت بعدی.

warzīdan[1] nē šāyēd, u gāh ī appār warzīd tuwān.

(15) sīzdahmom, ēn kū dōšāramīh ī andar mardōmān abar pusag[2] ī[2] xwēš kamtar[3] bawēd u dāyyaggarīh[4] ī[4] awēšān pad pēš ī ēk-dīgar be kunēnd. *(16)* čahārdahom, ēn kū kē andar ān hangāmay[5] [u] zamānag zāyēd, wattar u truf[t]agmāntar[6] u winnāhgārtar mard; pad čē abar, marg čand zarmāntar rasēd. *(17)* pānzadahom ēn kū āzarmīgān[7] ārazm[8] ī [mihr-]drōzīh[9] [be šawēd][10] u wad-kēš mardōm[11] rāy drō-dāwarīh o[12] zūr-guwāgīh[13] wēš kunēnd, aziš[14] ēn kār, ān ī margīh u rištagīh abar andar mardōmān u gōspandān; kū zamānag ōštābag rasēd u dušxwārīh ō hamāg kišwar šawēd.

(18) pas āyēnd dastwar-ē, gēhān frāz-iš[15] abar paydāg bawēd az ān zamān kirbag az ān [ī] winnāh; ī[16] pādagafrag[17] rasēd: kū ka andar hazārag

---

۱ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible] ؛ شاید warzādan (همانند مصدر پارتی و نیز دری زرتشتی).

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible]

۴ ـ [illegible] شاید زائد باشد؛ شاید: ē (همی).

۵ ـ [illegible] ، احتمالاً [illegible] (= ay‌ـ) زائد نیست : «چو هنگامهٔ زادن آمد پدید» : یعنی هنگام (شاهنامه ج ۱، ص ۱۰۸، بیت ۴۷۸) ؛ نیز شاید [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی باشد.

۶ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ در دینکرد (۲/۴۰۷) [illegible] (truftagīh) بـه مـعنایی در شـمار «دستبرد، نقصان» به کار رفته است. در م. ا و ۲۹ احتمالاً منظور دستبرد اهریمنی به «خیم» اصلی و درست و طبیعت هرمزدی آدمی است که موجب خلل در عقل و نیروهای زیستی مادرزادی می‌شود.

۷ ـ [illegible] ← [illegible] یا شاید [illegible] به قیاس با [illegible] ← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، الف.

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible] احـتمالاً ← [illegible] ([mihr-]droǰīh)، مـهرودروجی، پـیمان‌شکنی)؛ شـاید ← [illegible] (drōzanīh، دروغزنی، نادرستی)؛ یا شاید همان drōǰīh، که در متن آمده است: «دروجی، اهریمنی بودن(؟)».

۱۰ ـ جمله ظاهراً حذف‌شدگی دارد؛ به قیاس با ۲/۹۱ ـ ۴ (ش ۱۷، بند ۴۴) متن تصحیح شد ← یادداشت پیشین.

۱۱ ـ [illegible] ، ← پیشگفتار، ۲.۲. پنجم.

۱۲ ـ [illegible] ، احتمالاً تلفّظ‌نویسی حرف‌عطف است به جای [illegible] (ud=) در پهلوی کلاسیک ← پیشگفتار، ۴. ۲. یکم.

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible] ؛ شاید uš.

۱۵ ـ [illegible]

۱۶ ـ متن : [illegible] ؛ شاید زائد باشد.

۱۷ ـ [illegible]

ī sōšāns paydāg bawēd ān zamān, *(p.112)* az ēn pēš gōwēm! *(19)* šānzdahom ēn kū warag-ē hašt ast, az[1]-išān[1] dō pad sīstan be šawēd u ōy[2] rōd[3], šahrestān āb be barēd u hamāg[4] sīstān purr āb be bawēd.

(20) zartuhšt! ēn ast nešān[5] [ī] awardan[6] ī sōšāns; az ēn gyāg paydāgēnīd![7]

تمام شُد بروز سروش *اشو* بماه *مبارک اردیبهشت* سنه ۱۲۱۱ یزدجردی[۸]

(۲۴) نشانها زادن منجی

(۱۱/۱۰۸)(۱) پرسید اشوزرتشت از اورمزد که: [ای] همانا همه آگاه، [ای] دادار! که آمدن آن پسر من اندر جهان، که از او [و به واسطهٔ او] آسیب اهریمن کم شود، در[۹] کدام زمانه بباشد؟ پس، پیش از آن، نشان چه آیین [و چه گونه] نماید بر مردانِ کار؟

(۲) پاسخ داد اورمزد که: [ای] زرتشت! پیدایـیِ گـاه [و زمـان ظـهورِ] (ص ۱۰۹) هوشیدر پیدا [و معلوم] باشد [و] پیش از آن، بر این آیین [و این گونه] نشان دیده شود مردمان را؛ که این را نیز گوییم:

---

۱ ـ [illegible] ؛ شاید az īšān (= از ایشان) به قیاس با ص ۷۰، س ۱ (فرودن ← فریدون) و ص ۷۲، س ۱ (ورزی ← گرزِ)؛ احتمالاً آ و i، فارغ از مختصهٔ ممیز کشش، می‌توانند با نشانهٔ ں (= y) یا بی‌از آن بیایند ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible] (فرهنگ پهلوی، درِ سوّم)؛ شاید [illegible] (دریا).

۴ ـ پس از این واژه، آمده : [illegible] و بالایش نوشته شده است : لا، و بدین ترتیب قلم گرفته شده است.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible] ، احتمالاً awardan به معنای «آمدن» یا تصحیفی از [illegible] (= āmadan) ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، ب.

۷ ـ شاید : ēd~

۸ ـ پایان‌نوشت (س ۶)؛ پس از این، از س ۷، ص ۱۱۲ تا ص ۱۱۷، س ۷، قطعهٔ «روز اورمزد، ماه فروردین» (ش ۱۶)، که در ص ۷۳، س ۶ تا ص ۷۸، س ۱۷، آمده، از نو نوشته و دوباره‌نویسی شده است ← پیشگفتار، ۱. ۲. چهارم.

۹ ـ متن: کد ں (= آنِ).

(۳) یکی، این که شب روشنتر شود [و مردم] از تـارترین[۱] [ظـلماتِ شبِ سـیاه] روشنی[۲] بیند. (۴) دو دیگر، این که ستارهٔ هفتورنگ از جای[۳] خویش کج [و منحرف] شود و به نیمه [وسوی] خراسان بگردد [و متمایل شود].

(۵) سدیگر، این که مردمان [با پیشی جستن] از یکدیگر، به در [خانه و درگـاه] نیکان و دین‌شمارندگان (= گویندگان و دانندگان سخن دینی) و بـینندگانِ [حـقایق] دینی، بیش در[۴] گیتی برود[۵] و از ایشان دین‌پرسیداری [و پرسش دربارهٔ دین] کـنند؛ که‌تا[۶] بر راه ایشان باز[۷] [و برخلاف] رَوَد[۷]، به گناهکاری. (۶) چهارم، این که مـردمانِ نیکان و نیو[۸]، [که] آزادگان [اند]، اندر آن زمان، مهردروجی [و پـیمان‌شکنی] بـیش بکنند [و] از آن، [به] پاداش [و سزای] آن کار خویش، زودتر و پیشتر (= سـریعتر) برسد[۹] و پیش همهٔ مردم گیتی، خوارتر و نزارتر دیده بشود [و به نظر آید]. (۷) پنجم، این که مردم بَتر و بدکار و دژآگاه[۱۰] و بیدادتر[۱۱] در جهان، تواناتر[۱۲] [و مقتدرتر] بشود و فرمانروای گیتی (ص ۱۱۰) باشد. (۸) ششم، این که بر[۱۳] مرد بتَّر و دُژآگاهتر و بدخیم‌تر [و بَد سرشت‌تر] نیکویی [و نعمت] بیش باشد و همهٔ مردم در جهان، ایشان را بزرگداری [و احترام] کنند. (۹) هفتم، این که دروجِ[۱۴] پتیاره‌آور[۱۵] در آفریدگان اورمزد بسی بـا ساستاری [و جبّاری و ستم و] بدی کردن، سهم‌تر و زیناوندتر (= مسلّح‌تر و مجهزتر /

---

۱ ـ متن: tārtom، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۲ ـ متن: روشن.

۳ ـ متن: گاه.

۴ ـ متن: به.

۵ ـ ترجمه مورد تردید است؛ نیز فعل مفرد برای فاعل جمع.

۶ ـ متن: kū.

۷ ـ احتمالاً «باز» به فعل معنای معکوس و برخلاف می‌دهد؛ نیز فعل مفرد برای فاعل جمع به کار رفته است.

۸ ـ «نیو» ظاهراً به معنای «پهلوان و آزاده و اشرافی» به کار رفته است؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۹ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۱۰ ـ «دژآگاه» به معنای «آگاه بر چیزها به شیوهٔ بد و آگاه از چیزهای بد و نادرست» است.

۱۱ ـ شاید: «دلداده‌تر به بدی و راه دیوان»؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۱۲ ـ متن: پادشاتر.

۱۳ ـ احتمالاً abar pad حروف اضافهٔ مؤخّر است.

۱۴ ـ متن: [illegible]

۱۵ ـ متن: [illegible] ، احتمالاً به معنای «آورندهٔ آسیب و زیان اهریمنی».

آماده‌تر و هشیارتر) بشود. (۱۰) هشتم، این که هرکسی مرد افسونگر و جادوکننده رَوَد [و باشد]، پس در جهان او را دوست‌تر و گرانتر (= عزیزتر)، بس مردمان دارد[1].

(۱۱) نهم، این که خرفستر و گرگِ چهارپای ـــ یعنی [آن] دَد که درّد (= درندگان) ـــ از [نیمه و] سویِ درّه‌رود[2] و[2] گریوهٔ ارزور[3]، در ویس[4] و زَند[4] و دِه[4] بیاید، [هر] کجا که مردم بر [آن] مانَد [و اقامت کند، به] آن جای [تا] چند فرسنگ نزدیک بر شود و با زیناوندی[5] [و هوشیاری]، نابودتر مردم و گوسفند را بیش کند.

(۱۲) دهم، این که مردِ دُژآگاه بر دستوران [و پیشوایان] دین ـــ که با آگاهی از دین، اوستا و زند بداند ـــ افسوسگری [و تمسخر] و ریشخند بیش کند؛ که [این افسوسگری] بر راه [و از روی] گناهکاری [باشد]. (۱۳) یازدهم، این که دستوران و [و پیشوایان] دین [در] هرجا[6] باشد[1]، هر آینه آنان را [به] نزدیکی بر[7] (ص ۱۱۱) رسد[7] [و نزد ایشان روند]، که ایشان را زور[8] [و] نادرستیِ[9] گران [و سخت] برگویند که: [آن دستوران نیک] داوری دروغ کنند.

(۱۴) دوازدهم، این که [در] تابستان و زمستان در[10] جای خویش [و زمان طبیعی و اصلی] کشاورزی کردن[11] نتوان و [در] گاه [و زمانِ] دیگرگون[12] [و جابجاشده]، کشاورزی کردن[13] توان.

---

۱ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۲ ـ متن: rōstāg؛ شاید: «... از [نیمه و] سویِ ناحیتِ گریوهٔ ارزور ...»؛ یا «... از سوی روستا [و نیز از] گریوهٔ ارزور ...».

۳ ـ «گریوهٔ ارزور» پشته و تپّه‌ای است که دهانهٔ دوزخ در آن جای بر روی زمین باز می‌شود و جای فراز آمدن دیوان است.

۴ ـ ویس و زَند و ده نام واحدهای اجتماعی در روزگار کهن است.

۵ ـ «زیناوندی» به معنای «هوشیاری، آماده و گوش‌بزنگ بودن» است یا به معنای «مسلّح و مجهّز بودن»؛ شاید «بازیانمندی» و یا «بلند [و سخت]»؛ ← یادداشت آوانویسی.

۶ ـ متن: [illegible] (= har nāy)(؟).

۷ ـ شاید: بر نزدیکی رسند.

۸ ـ متن: zūr.

۹ ـ متن: [illegible]

۱۰ ـ احتمالاً abar pad حروف اضافه مؤخر است.

۱۱ ـ متن: ورزیدن.

۱۲ ـ متن: [illegible]

۱۳ ـ متن: ورزید.

(۱۵) سیزدهم، این که عشق [و شفقت] اندر [نزد] مردمان، بر پسر [و فرزند] خویش کمتر باشد و دایه‌گری ایشان[1] نزد یکدیگر بکنند. (۱۶) چهاردهم، این که هرکس در آن هنگامه[2] [و] زمانه زاید، بتّر و ناقص‌عقل‌تر[3] مرد[4] [باشد، که] پس بر [او] مرگ چند [و به همان اندازه،] بیشتر در پیری [و سالخوردگی] رسد[5]. (۱۷) پانزدهم، این که آزرمیان [و محترمان وبزرگان] را آزرم [و حرمت] مهرودروجی [و پیمان‌شکنی] بشود[6] [و از دل برود] و برای مردمِ بدکیش، داوری دروغین و شهادت دروغ[7] بیش کنند و از[8] این کار، مرگ و رنجوری [و درد] در مردمان و گوسفندان [آید]؛ که زمانه [و اجل] با شتاب [و زودتر] رسد و دشواری بر همهٔ کشور روَد [و گسترده شود].

(۱۸) پس آیند دستوری [و موبدی که به] جهان[9] فراز از او پیدا [و معلوم] شود[10] از آن زمان کرفه [و کردار نیکو] از گناه، که [از آن پس، گناه را] پادافراه رسد[11]: که هر آینه[12] اندر هزارهٔ سوسیوش، [آن نشانه‌ها] پیدا شود [و پدید آید: نشانهای] آن زمان را، (ص ۱۱۲) از این پیش گویم! (۱۹) شانزدهم این که وَری[13] هشت [و هشت دریاچه]

---

۱ ـ «ایشان» می‌تواند به «مردمان» یا «پسران» بازگردد: «... مردمان دایگی کنند»؛ یا «... دایگیِ ایشان (= پسران) کنند».

۲ ـ شاید: هنگامِ.

۳ ـ متن: truftag-māntar، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۴ ـ جای این واژه در جمله روشن نیست؛ شاید: ... [باشد]. مرد هر چه [بتّر و ناقص عقل‌تر و گناهکارتر باشد]، پس بر او...

۵ ـ جمله مبهم است؛ احتمالاً: «... هرچه بتّر باشد، به همان میزان بیشتر زندگی خواهد کرد ...».

۶ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۷ ـ zūr-guwāgīh.

۸ ـ شاید «از» در متن نیامده باشد ← یادداشت آوانویسی.

۹ ـ شاید: ... دستوری [به] جهان [که] فراز [از] او ...

۱۰ ـ معنای «پیدا شدن» چندان روشن نیست؛ شاید: ... جهان فرازش پیدا [و مسلّم] شود؛ و یا: ... [به] جهان پیدا شود [و ظهور کند](؟).

۱۱ ـ جمله مبهم است؛ شاید: «... بدو پیدا شود کرفه [و] از آن، گناه را پادافراه رسد.»

۱۲ ـ متن: kū ka، تأکیدی که در آن است، به «هر آینه» برگردان شد.

۱۳ ـ «وَر» ظاهراً آبی است که به شکل دریاچه و رود می‌جوشد و بر زمین جریان می‌یابد. «وَر» هم بر زمین هست و جاری می‌شود و هم در دریاها؛ و آبهای جهان از این طریق از زیرِ زمین پدیدار می‌آیند و نیز با یکدیگر پیوستگی و ارتباط می‌یابند.

هست؛ از آنها[۱] دو [دریاچه] به سیستان بشود [و برود]. پس[۲]، [به واسطهٔ] آن[۳] رود، شهرستان را آب ببرد و همهٔ سیستان پُرآب [و غرقاب] بشود.

(۲۰) [ای] زرتشت! این است نشان آمدن سوسیوش [که] از این جای آشکار [و بیان] شد[۴]!

تمام شد، به روز سروش اشو، به ماه مبارک اردیبهشت، سنه ۱۲۱۱ یزدجردی

۱ ـ متن: ازشان؛ شاید: از ایشان، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۲ ـ متن : ll.

۳ ـ متن: [illegible] [illegible]، احتمالاً ōy (= آن)؛ شاید : ō (= به، به واسطهٔ).

۴ ـ شاید: شود.

(۲۵) باران‌کرداری

(۱۷/۱۲۰ ـ ۹/۱۱۷)

باران‌کرداری منقول از دینکرد سوم (چاپ مدن، ج ۱، صص ۱۶/۱۰۷ ـ ۲/۱۱۰) و دارای مضمون مستقلی است در چگونگی بخار شدن آب و رفتن آن به آسمان، به شکل بخار و ابر، و سپس باریدنِ بارش. انبار اصلی آبها دریای فَراخکَرد یا وَرکَش است و آب پس از بخار شدن و رفتن به آسمان، با گردش و سیر از زمین و دریا به آسمان، سرانجام باز به انبارِ اصلی خود باز می‌گردد. در باران‌سازی، ایزدان و دیوان نقش دارند و ایزدانِ باران‌کردار برای تداوم زندگانی آفریدگان هرمزدی و آفرینش وی با دیوان می‌جنگند تا باران ببارد و سودمند و یاریگر باشد. نیکی آدمیان و نیایش آنان برای ایزدان در باران‌کرداری یاور است و نگاه مردم بد بر اَبر و بدی مردم و ستم شاهان از باران و نیرویِ باران‌کرداران می‌کاهد و سرمستی و ستُنبگیِ دیوان و دشمنانِ باران را می‌افزاید.

باران‌کرداری شاید از هر پاره‌نوشتار دیگر در م. او۲۹ بیشتر انطباق خود را با اصل کهن حفظ کرده است و افزایه‌های زبانی و دگرگونی مضمون در آن چندان زیاد نیست. به نظر می‌رسد که دو قطعهٔ بعدی، بر اثر تداعی معانی و یادآیاد به دنبال باران‌کرداری آورده شده و در آنجا نگارندهٔ م. او۲۹، که شاید همان کس نباشد که باران‌کرداری را از دینکرد بازنوشته است؛ با زبان زنده و گفتاری خویش و با استفاده از دین‌دبیره، «نوبارانی» (ش ۲۶) را به نگارش درآورده است و سپس پاره‌نیایشی از اوستا را بر آن افزوده (پیشگفتار، ۱. ۲. هفتم و هشتم).

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] ahlaw[1]

آدرباد مارا سفند گفت[۲]:

(117//11)(1) ādur-bād[3] [ī] mānsaraspand,[3] pad *kētāb*[4] [ī] dēn-kard,[5] az framūdag [ī] zartuhšt, guft[6] kē: andar dēn, gyāg-ē abestāg, paydāg ast kē zartuhšt [ī] ahlaw, ēk rōz pad hampursagī(y)[7] ī[7] ohrmazd būd,[8] kū az wārān pursīd *(2)*[9] {abar wārān čim u wihān, bun-anbār[10] u rasišn, u framāndārīh[11] u kārēgar[12]} u {kārēgarān[13] sālār u xwadīh u abzār u petyārag [ī] spōxtār, sūd u zyān u sreškī xwurd u stabr} {u wafr u tagarg čim; *(p.118)* abzāyēnīdār,*[[kāstār]]*} u sūdgar {u zyāngar, az nagēzag[14] ī[14] wēh-dēn}!

(3) ohrmazd passox kard: {hād![15] wārān az dādār čim, niyāzōmandīh ī gēhān, nōg nōg, ō rasišn ī huškīh[16]} ī {gēhān, pad xwēdīh, bēšāzēnīdār[17]

---

۱ ـ ص ۱۱۷، س ۹ ← پیشگفتار، ۱. ۲. چهارم.

۲ ـ متن: کوفت؛ این عنوان در ص ۱۱۷، س ۱۰، آمده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]، این املا در ص ۱۵۰، س ۱۳ (ش ۳۶) نیز با خط فارسی، به شکل «دنی‌کرد» آمده است؛ نیز بسنجید با ص ۱۲۵، س ۱۰ ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible] (واژه در پایان سطر نوشته شده است).

۸ ـ [illegible]، ـدـ نوشته و قلم گرفته شده است؛ پس یعنی būd درست است و b(aw)īd یا bawēd غلط است.

۹ ـ دینکرد، کتاب سوم، ص ۱۰۷، س ۱۶ تا ص ۱۱۰، س ۲.

۱۰ ـ م. [illegible] (آوانویسی به قیاس با زبان جدیدتر دستنویس است).

۱۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۲ ـ م. [illegible]

۱۳ ـ م. [illegible]

۱۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۵ ـ در متن، پس از این واژه، آمده: [illegible]، ظاهراً «لا» در بالای آن نشانهٔ حذف است.

۱۶ ـ م. [illegible] (? anāgīh، بدی و رنج).

۱۷ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

u waxšēnīdār. *(4)* kē wihān az ēr pad garmīh} [ī] āb[1] {nērōg u wād ōz, ul barišnīh, pad bē čihr ī āb,[1] abāz madan ī āb pad xwad čihr, ō ēr,[2] az rāyēnīdār yazadān,[3] tarāzišn u baxšišn. *(5)* uš bun-anbār, mādayān, zrēh[4] [ī] warkaš;[4] rasišn tā abr pāyag; mad ō būm, abāz rasišnīh tā-z ō zrēh īš bun-anbār. *(6)* uš framūdār dādār ohrmazd u rāyēnīdārī(y)[5] u kārēgar, az dādār framān, tīštar u sadwēs[6] star[7] [u] wahman, ardwīsūr[8] u wād u hōm u dēn u burz u ahlawān frawahr.

(7) abērtar kārēgarān sālār, tīštar; uš pad kārēgarān sālārīh, abāg sadwēs[6] star, zrēhagān u rōdān u čašmagān — afsdānān[9] — pad wād abzār ō ul hanǰēnīdan : *(8)* āb miznēnīdan[10] u miznē o āb-burdār abr wardēnīdan, ul burdan; wahman, ham-kārīhā pad wād *(p.119)* abzār,[11] abr-sūd[12] tar wāyēnīdan.[13] *(9)* dēn u dahibad[14] xwarrah, ardwīsūr[15] anāhīd,[16] wihān[17] [ī] āyōzišn,[18] u ātaxš, ham-kārīhā abāg, wārān

---

۱ ـ م. [illegible]

۲ ـ واژه در م. کمی مخدوش است : [illegible]

۳ ـ م. [illegible] (= gēhān).

۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۶ ـ م. [illegible]

۷ ـ م. [illegible]

۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۹ ـ [illegible]، اوستایی awəždānå̄ŋhō، فارسی: «آبدان» (زندیسنا، ص ۱۴ واژه‌نامه).

۱۰ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۲ ـ متن : [illegible]؛ در زندِ یسن ۹، بند ۳۲ می‌آید : awrəm vātō.šūtəm (در نسخه بدل به جای š، واج s نیز ضبط شده است) و برگردان پهلوی واژهٔ اخیر [illegible] (← [illegible] : šawēd) یا [illegible] (← [illegible] : به جای šud، sūd) است : «شود و روَد» یا «بساید و لمس و برخورد و بسوده کند»؛ جمعاً : «ابرِ با باد رفته، ابرِ بربادشده»؛ یا «ابری که باد آن را می‌ساید و با آن برخورد می‌کند و می‌برد»؛ نیز ← پیشگفتار ۲.۲. هفتم، د.

۱۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible] ← [illegible] : w'ynytn' / w'yyn— ؛ شاید wād tan (تنِ باد).

۱۴ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۶ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۷ ـ د. [illegible] (wāy، وای).

←

petyāragān, dēwān u ǰādūgān u parīgān — kē-šān kamālīgān apōš[1] dēw u spōzgar[2] [ī] drōǰ — kōšīdan, *[[az]]* wārān petyāragīh, spōxtān. *(10)* burz ī xwādā [ī] mādagān, ābān-nāf, ahlawān frawahr, ham-kārīhā, ābān az kišwarān, rōstāgān, gyāgān baxtan, pad paymān frōd hilēnd

(11) u wārān xwadīh ī āb, u wārān abzār wād u miznē u abr. *(12)* srešk ī xwurd u stabr, tagarg u wafr, az ǰud padīrišnīh *[[ī]]* wād u čihr ī zahagān : ān ī ka wād garmīh dārēd, srešk ī xwurd u *[[ka]]* xwēdīh[3] dārēd,[4] srešk ī} {stabr u kā sardīh, wafr; ka huškīh, tagarg; *rā*[5] wārēd.

(13) wārān petyārag, abāg apōš[6] u spōzgar,[2] abārīg was *[[dēwān]]* u ǰādūgān u parīgān [ī] wanīgar,[7] mar[7] ī panīg,[7] a-pēm [ī] duš-čašm[8] u dādwar ī drō, pad abar nigerīdan ī ō abr.[9] *(14)* u wārān abzāyēnīdār — abāg yazadān *[[ī]]* azabar nibišt u ātaxšān [ī] wrahrān mēnōg, abārīg yazadān — rādīh wizīdār dahišn, weh mard ī *(p.120)* hu-čašm[10] u nārīg *[[ī]]* ahlaw} : *nāirikąmča ašaonīm yaz[amaide].*[11] *(15)* {dādwar ī rāst-iz[12] ā-š pad abar nigerīdan ō abr paydāg.

(16) u sūd-ē az fraǰām, wārān amaragānī[13] az dādār dahišn; uš zyān

---

→

۱۸ ـ متن : [illegible]

۱ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۲ ـ د. [illegible] ، م. [illegible] : spanǰaγr؛ به لحاظ ضبط واژه به شکل فارسی سپوزگر دیو (ص ۱۲۰، س ۱۷)، چنین خوانده شد.

۳ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۴ ـ م. [illegible] ، د. [illegible]

۵ ـ [illegible] ← [illegible]؛ شاید: nē ← ترجمه و یادداشت آن.

۶ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۷ ـ د. [illegible]

۸ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۹ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۱۰ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۱۱ ـ با خط اوستایی؛ ایوسروثرمگاه، بند ۹.

۱۲ ـ م. [illegible] ، د. [illegible] (rāst-čāš ، راست‌چاشنده، دارای چاشتهٔ راست و درست، صفت برای دستور و داور).

۱۳ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

ēwāzīg az ebgat gumēzišnī(y). u amaragānī(y) sūd-ē az wārān, abzāyēnīdār, ān[1] ī ēwāzīg[2] zyān nizārēnīdār. *(17)* dahibad mard, pad hu-framānē(y)[3]} ī pad {dād ōz abērtar. *[[u]]* ēwāzīg zyān *[[ī]]* az wārān abzāyēnīdār u ān ī amaragānī(y) sūd kāstār, *[[sāstār]]*} mar, pad duš-framān [ī] a-dād wēš : wārān kardārān, dahibad [ī] sūdēmand,[4] wārān kardārīh ōz abzāyēnīdār.

(18) wārān petyārag, dēwān zūr[5] ī pad wārān[6] petyāragīh nirfsēnīdār pad weh[7]-dēn yaštārīh, yazadān šnāyišn u dēwān bēšā[y]išn.[8] *(19)* abērtar az dēwīg uzdēsī(y)[9] u dēw-yazagīh, wārān petyāragān dēwān, mastīh[10] u stahmagīh[11] ī *[[pad]]* wārān petyāragīh, u wārān kardārān yazadān, bēš u tuštīh[12] ī az sūdōmand wārān kardārīh ē[13] wēš bawēd.}

(۲۰) گویند ابر که مفرد این فرشته است نامش تندر و با سپوزگر دیو جنگ می‌کند و

---

۱ ـ د. [illegible] ، م. [illegible] (با قلم‌گرفتگی).

۲ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۳ ـ م. [illegible] ، د. [illegible] ؛ در م. پس از این واژه، می‌آید : [illegible] ، که احتمالاً زائد است.

۴ ـ م. [illegible]

۵ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۶ ـ م. [illegible]

۷ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۸ ـ م. [illegible] ؛ د. [illegible] (byš'nšn')

۹ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۱۰ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۱۱ ـ م. [illegible] ، د. [illegible]

۱۲ ـ د. [illegible] ، م. [illegible]

۱۳ ـ م. ب ، د. ندارد؛ شاید زائد و افزایهٔ تلفظی یا خطی باشد.

به نام دادار اورمزد اشو

(۲۵) باران کرداری [1]
آدربادِ ماراسفند گفت: [2]

(۱۱/۱۱۷)(۱) آدرباد ماراسفند، در کتاب دینکرد، از فرمودهٔ زرتشت گفت که: در [کتاب] دین، [در] جایی [از] اوستا، [چنین] پیدااست که زرتشت اشو یک روز به همپرسی با اورمزد بود که از باران پرسید، (۲) دربارهٔ چم [و حکمت / علّتِ غایی][3] و سببِ[4] [پدید آمدنِ] باران، بُن‌انبار (= منبع اصلی) و رسیدن، و فرمانداری و کاریگر و سردارِ کاریگران و جوهر و ابزار، و پتیارهٔ بازدارندهٔ [بارش]، سود و زیان و علّت [پدید آمدنِ] قطرهٔ خرد و درشت و برف و تگرگ؛ (ص ۱۱۸) افزاینده [و] کاهنده و سودگر و زیانگر [آن]، از بیان دینِ بهی.

(۳) اورمزد پاسخ کرد: هان! باران از چم (= حکمت) دادار [و موجب باریدن آن،] نیازمندی جهان، نوبه‌نو، به هنگام رسیدن خشکی در جهان [است که] با رطوبت زدایندهٔ درد[5] و آورندهٔ رویندگی [است]. (۴) [بدان!] که سبب [باران] به نیروی گرمی آب و توانِ باد، بر خلاف طبع آب،[6] [آن را] از زیر[7] [به هوا] بالا بردن [است، به هنگام] بازآمدن آب به صورت [اصلی] خود، به زیر [و بر زمین]، به وسیلهٔ ایزدانِ تنظیم‌کنندهٔ[8] [باران، در جهان] متوازن گشتن و بخش شدن. (۵) بُن‌انبار [و منبع اصلی] آن، اساساً

۱ ـ این عنوان در متن نیست.

۲ ـ ظاهراً این جمله نشان می‌دهد که پدیدآورندگان م.او ۲۹، کتاب دینکرد را نوشتهٔ آدرباد ماراسفند می‌دانسته‌اند؛ نیز بسنجید با ۶/۲۲، ش ۲، عنوان فارسی و نیز بند ۱، از «اختِ جادو» (ش ۲) ← پیشگفتار، ۲. ۶. سوم.

۳ ـ متن: čim.

۴ ـ متن: wihān.

۵ ـ متن : bēšāzēnīdār.

۶ ـ متن: bē čihr ī āb.

۷ ـ به نظر می‌رسد که با توجه به هماهنگی اصطلاحات این پاره نوشتار و حکمت غربی، ēr (= زیر) نیز اصطلاحی باشد برای عالم سفلی یا عالم تحت‌القمر (سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۳۰)

۸ ـ متن : rāyēnīdar.

دریای وَرکَش[1] [است و با] رسیدن تا ابرپایه،[2] [پس چون] بر زمین آمد، نیز تا به دریایی که انبار اصلی آن [است]، باز می‌رسد. (٦) و فرمودار آن، دادار اورمزد [است]، و [آن را] آراستاری[3] و کاریگرِ [آن]، از فرمان دادار، تشتر و ستارهٔ سدویس و بهمن [و] اردویسور[اناهید] و باد و هوم و دین و بُرز[ایزد] و فروهر اشوان [اند].

(۷) برتر سردارِ کاریگرانِ [باران] تشتر [است] و [کار او،] در سرداریِ کاریگران، با ستارهٔ سدویس [از] دریاها و رودها و چشمه‌ها ــ [که] آبدانها[4] [و جای آب اند ــ آن را] با ابزار باد به [آسمان] برکشیدن: (۸) آب را به صورت مِه درآوردن و مِه را به ابرِ برندهٔ آب بدل گردانیدن [و] بالا بردن؛ بهمن را به همکاری، با (ص ۱۱۹) ابزارِ باد، ابرِ رونده[5] را به دیگر سو وَزاندن [است]. (۹) دین و فرّه[6] شهریاری موجب به جوشش درآمدن[7] [آبهای] اردویسور اَناهید [اند]، و آتش را، در همکاری [با باران‌کرداران]؛ با پتیارگانِ باران، دیوان و جادوان و پریان ــ که سرکردهٔ آنان اپوش دیو و سپوزگرِ (= اسپنجغرِ)[8] دروج [اند] ــ جنگیدن [و آنان را] از پتیارگیِ باران بازداشتن[9] [است]. (۱۰) بُرز [ایزد] ــ که[10] خدایِ مادگان [و] آب‌نژاد [است ــ و] فروهرِ اشوان را، به همکاری [در باران‌کرداری]، آبها را در[11] اقلیم‌ها و سرزمینها و جایها بخش کردن [است و آن را] به اندازه، [در هرجایی] فرود می‌هلند [و می‌بارند].

(۱۱) و جوهر باران آب، و ابزار باران باد و مِه و ابر [است]. (۱۲) قطرهٔ خرد و درشت [و] تگرگ و برف از امتزاج[12] باد و طبع عناصر [است]: آن‌گاه که باد گرمی دارد،

۱ ـ دریای ورکش یا فراخکرد گرداگرد هفت کشور زمین را فرا گرفته است.

۲ ـ «ابرپایه» فروترین طبقات از چهار یا هفت‌پایه یعنی هفت طبقهٔ آسمان است.

۳ ـ متن: rāyēnīdārīy، شاید ī پایانی زائد باشد، ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم.

۴ ـ این اصطلاح از اصل اوستایی است، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۵ ـ شاید : «ابرِ بادْسوده»؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۶ ـ «فرّه» شاهی و شاه فرهمند در بخشیدن برکت و آوردن باران نقشمند است، مثل فرّ کیخسرو و زو.

۷ ـ متن: āyōzišn.

۸ ـ ص ۱۲۰، س ۱۷: «سپوزگر دیو» (با خط فارسی). این خوانش برای نام دروج اسپنجغر باز هم آمده است.

۹ ـ متن: «سپوختن» یعنی «راندن، دور کردن».

۱۰ ـ متن: «بُرزِ خدایِ مادگانِ آبان‌ناف».

۱۱ ـ متن: از.

۱۲ ـ متن: ǰud padīrišnīh :«پذیرفتن متخالف و ترکیب توأم با اختلاف در عناصر، امتزاج».

قطرهٔ [باران] خُرد؛ و چون تَری دارد، قطرهٔ [باران] درشت؛ و چون سردی [دارد]، برف؛ چون خشکی [دارد]، تگرگ را بارَد[۱].

(۱۳) پتیارهٔ باران، [به همراهی] با اپوش و سپوزگر (= اسپنجغر)[۲]، بسیاری دیگر دیوان[۳] و جادوان[۳] و پریانِ[۳] نابودگر، مردکِ[۴] خسیس [و زنِ] بی‌شیرِ بدچشم، و داور دروغزن [اند] به هنگام برنگریستن به ابر. (۱۴) و افزایندهٔ باران ـــ به همراهی ایزدانِ زَبَرنوشته و مینوی آتشان بهرام [و] دیگر ایزدان ـــ دهش[۵] رادیِ گُزیدار [و دانسته از سوی] نیک‌مردِ (ص ۱۲۰) نیکْ‌چشم، و زَنِ نیکِ اشو [است. چنان که در اوستا گوید:] «و زن اشو را می‌ستاییم»! (۱۵) داور راست نیز[۶] پس به هنگام برنگریستن به ابر، [از اوستا] پیدا [است که باران را می‌افزاید].

(۱۶) و به[۷] فرجام، باران را سود بی‌شماری [که هست]، از دهش دادار [است] و تنها[۸] زیان [و ویرانگری] آن، از آمیزش [بدی] اهریمن [با آفرینش اورمزد است].[۹] و [آن] سود بی‌شمار از باران، افزاینده [و] تنها[۸] زیان [آن] نزارکنندهٔ [آفریدگان است]. (۱۷) مرد فرمانروا، با فرمان نیکوی دادگرانه، ، [باران را] برتر [مایهٔ] توان [است[۱۰]]. و تنها[۸] زیان باران را افزاینده و آن سود بی‌شمار را کاهنده، مردکِ[۱۱] ساستار [و جبّارِ

۱ ـ احتمال دیگر: ... چون خشکی [دارد]، تگرگ [بارَد یا آن‌که بارش] نبارد... ← یادداشت آوانویسی.

۲ ـ اسپنجغر یا اسپجروش دیوی است که ابر باران را می‌راند و می‌برد. آتش وازشت با وی می‌جنگد؛ تندر و رعد صدای آذرخش و برق، یعنی گرزی است که او را می‌زند. در م. ا و ۲۹ نام او به «سپوزگردیو»، یعنی دیو رانندهٔ ابر و از میان برندهٔ باران تحوّل یافته است.

۳ ـ دیوان مذّکر و پریان دیوان مؤنث اند؛ پریان بویژه باران را از میان می‌برند و ابر باران را می‌پراکنند.

۴ ـ متن: mar که «مرد اهریمنی و دیوی» است، در برابر nar و mard که اصطلاح است برای مردان نیک و پارسا و اهورایی.

۵ ـ متن: dahišn ؛ احتمالاً: «دهش و بخشش» : دهش [و انفاقی که] رادیِ‌گزیننده [و بخشش انتخاب شده و انفاق به ارزانیان و مستحقان صالح باشد] ؛ شاید : آفریدهٔ رادی گزیدار، نیکْ مردِ...

۶ ـ دینکرد: «داورِ راست‌چاشنده و دارای چاشته و آموزش نیک».

۷ ـ متن: از.

۸ ـ متن: ēwāzīg.

۹ ـ احتمالاً منظور از «زیان» باران سیل و سیلاب است یا بارش بی‌موقع آن.

۱۰ ـ برای پیوند داد و عدل با برکت و باران نگاه کنید به مقالهٔ «باران کرداری».

۱۱ ـ متن: نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه.

ستمگر] با فرمان بدِ بیداد همی[۱] بیش [است]: باران‌کرداران را فرمانروای سودبخشنده [در جهان]، افزایندهٔ توانِ باران‌کرداری [است].

(۱۸) زورآوریِ[۲] دیوان پتیارهٔ باران را سستی‌آور در پتیارگیِ باران، نیایش بر رسم دینِ بهی[۳] و گرامی داشتن ایزدان، و دیوان را آزردن [و درد رساندن است]. (۱۹) از بت‌پرستی دیوی و دیوپرستی[۴]، دیوانِ پتیارهٔ باران را، برترین مستی و سهمگینی در پتیارگی باران، و ایزدان باران‌کردار را[از آن،] درد و خاموشی در[۵] باران‌کرداریِ سودمند همی بیش [باشد].

(۲۰) *گویند آبر، که مفردِ این، فرشته است* [و] *نامش تُندَر و با سپوزگر دیو جنگ می‌کند.*

۱ ـ متن: (ē=) ؛ شاید زائد باشد.

۲ ـ متن: zūr که به معنای «نیروی بَد و زورِ اهریمنی» است، در برابر zōr، که به معنای «قدرت و توانِ نیکو» است.

۳ ـ متن: «بهدین یَشتاری» و منظور از آن، خواندن نیایش و برگزاری مراسم نیایش است.

۴ ـ متن: «دیویزگی» و منظور از آن برگزاری نیایش برای دیوان است.

۵ ـ متن : از.

(۲۶) نوبارانی
(۱/۱۲۱ ـ ۸/۱۲۴)

چون منوچهر به شاهی نشست، کودکی بود. افراسیاب، با بزرگترین سپاه، به ایران آمد و کشور را گرفت و منوچهر را هفت سال در محاصره انداخت. بر اثر شومی و بی‌فرّگی او و گناه مهردروجی یا پیمان‌شکنی او، به هنگام سلطه‌اش بر ایران باران نبارید. زیرا افراسیاب با این تهاجم آن مرزی را در هم شکسته بود که فریدون، نیای مشترک همهٔ شاهان جهان، آن را برای ایران و توران تعیین کرده بوده است. به علّت این مرزشکنی، سپندارمذ که فرشتهٔ موکّل زمین و سرزمینها و به همین لحاظ نگاهدار مرزها است، به فرمان هرمزد به منوچهر پیام آورد و چون محاصره و خشکسالی به درازا کشیده بود، پایمردی کرد تا آشتی میان ایران و توران برقرار گردد و با پرتاب تیر به دست زو پسر تهماسب، مرز دو کشور تعیین شود. پس باران بارید و جشن تیرگان بنیاد نهاده شد.

تیراندازی ورجاوند، با یاری آسمانی ایزدان، در روایت مشهور خود، به آرش کمانگیر منسوب است (نگاه کنید به مقالهٔ «نوبارانی»). دینکرد نیز زو را از نژاد منوچهر و شاه ایران می‌خواند، خلاف روایت حاضر (چاپ مدن، ۶۸۹/ ۱۱ـ ۱۲)؛ و نیز گشایندهٔ ابرهای باران (کتاب هفتم، بند ۳۱، چاپ مدن، ۷/۵۹۷). تاریخ بلعمی دو داستان تیراندازی آرش و نوبارانی زو را از هم جدا می‌گرداند و جشن تیرگان را به تیراندازی آرش و جشن آبانگان را به پیروزی زو منسوب می‌دارد (مقالهٔ «نوبارانی»، ص ۶۷۴). شاهنامه نیز تنها از بارش باران به هنگام آشتی دو سپاه در فرمانروایی زو یاد می‌کند، بی‌از اشاره به بنیاد جشنها. در بندهش و گزیده‌های زادسپرم هم از سلطهٔ افراسیاب بر ایران و قحطی و خشکسالی حاصل از آن و باز داشتن او باران را از ایرانشهر، یاد شده است (همان مقاله). از دیدار سپندارمذ و منوچهر نیز سخن به میان آمده است (شایست ناشایست، فصل ۱۰، بند ۲۸ به نقل از چهردادنسک؛ پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۱۹۰ ـ ۱۹۱، گزیده‌های زادسپرم).

زبان «نوبارانی» بسیار تازه است. در آن واژه‌های فراوان عربی، با دین‌دبیره و گاه نیز با املای آمیخته‌ای از خط پهلوی و اوستایی، به نگارش درآمده و انعکاس تلفّظ در خط صریح و روشن و سودمند است. این قطعهٔ نیمه‌پازند و نیمه‌پهلوی را باید همانند با شیوهٔ نگارش در «باریابی زرتشت» (ش ۱۹) و «فصل دیگر» (ش ۲۰) دانست که در آنها واژه‌های غریب برای خط پهلوی به جای دین‌دبیره، با خط فارسی نوشته شده است. این پاره‌نوشتار را شاید بتوان انشای دومین تدوین‌کنندهٔ م. او ۲۹ و صاحب خط دوّم آن دانست؛ یا بَهرِکم، شاید انشای کسی باشد که پس از بازنویسی نسبتاً دقیق قطعهٔ پیشین («باران‌کرداری»، ش ۲۵) به نگارش مطلبی دیگر دربارهٔ باران پرداخته است، که خود آن را به یاد آورده و سپس از روی حافظه چند بند از وندیداد ۲۱ را هم به تناسب موضوع در متن گنجانیده است.

(121//1)(1)[1] čiyōn paydāg[2] kū ān frāsyāg[2] [ī] tūr[2] pad padixšāyīh ī mānūščihr[3] *be* ērān[4] šahr āmad u *bar* taxt nišast u *tābēy*[5] ī pādixšayīh [ī] xwad kard ka: aź niyāgān[6] ēn gyāg amā ast! *(2)* čiyōn pādixša[7] ī mānūščihr rāy az laškar ham-nawardī(y)[8] nē būd — čē-rāy[9] kē frāsyāg [ī] tūr rāy:[10] «*maδəme θrīšvē āŋhā zəmō*[11]» *būd* — xwad be, mānūščihr

---

۱ ـ این قطعه عنوان ندارد و از آغاز ص ۱۲۱، شروع می‌شود.
۲ ـ [illegible] (۱/۱۲۱)، [illegible] (۵/۱۲۱)، [illegible] (۷/۱۲۱)...
۳ ـ [illegible] (۲/۱۲۱)، [illegible] (۷/۱۲۱)، [illegible] (۴/۱۲۱ و ۷، ۱۱/۱۲۳)، [illegible] (۱۵/۱۲۱)، [illegible] (۱۳/۱۲۱، ۱۴/۱۲۲، ۲/۱۲۳، ۹)...
۴ ـ [illegible] ، ē آغازین به جای [illegible] به صورت ڍ نوشته شده است ← پیشگفتار ۲. ۲. هشتم؛ ۲. ۳. دهم.
۵ ـ [illegible] (تابع).
۶ ـ [illegible] ؛ احتمالاً به دلیل وجود نشانه روی حرف k، باید این حرف را g خواند، خلاف فارسی رسمی کنونی.
۷ ـ [illegible] ، به جای [illegible]
۸ ـ [illegible] : hmnwltyg.
۹ ـ [illegible]
۱۰ ـ [illegible]
۱۱ ـ این واژه‌های اوستایی متعلق به یسن ۱۱، بند ۷ است. نگاه کنید به یادداشت ترجمه.

kōhestān[1] raft u ān ī frāsyāg[2] [ī] tūr *be* ērān zamīg pādixšāyīh be kard. *(3)* az ān rōz tā haft sāl, wārān[3] nē wārīd. *(4)* frāsyāg [ī] tūr az *nāmās-dānān*[4] u *monaǰǰemān*[5] rāy pursīd ka: wārān čē-rāy nē wārēd? *monaǰǰemān*[5] dānist[6] kē az *šūmī(y)*[7] ī wattar [ī][8] pādixšā nē wārēd! *(5)* awēšān *dar*[9] *andēšay*[10] mānd u *hamay*[11] rā[12] *dar* zandān kard.

(6) čiyōn ēn xabar[13] *be* šāh ī mānūščihr rasīd, xwad axw-menišn[14] būd, pēš ī ohrmazd xwadā pad humat[15]-warzīdārī(y),[15] namāz burd. *(7)* šāh ī mānūščihr rāy az axw-kardārīh,[16] spandārmad[17] amahraspand, az framūday[18] [ī] dādār ohrmazd, āgahī(y)[19] dād, framūd ka tō ān ī *(p.122)*

---

۱ -

۲ - نگاه کنید به یادداشت بند ۱.

۳ - س ۹ : ، س ۱۰ :

۴ - . : (nāmūs-dānāyān) ناموس‌دانان، دانندگان ناموس و قانون طبیعی عالم.

۵ - . (۱/۱۲۱)، (س ۱۱)؛ حرف دارای ارزش آوایی ǰ است ← پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، ب؛ و نیز ۲. ۳. دهم.

۶ -

۷ -

۸ - شاید زائد باشد: «پادشاهِ بتّر».

۹ - ، واژه اندکی مخدوش است؛ بسنجید با س ۱۳:

۱۰ - : šy ؛ نبودن h آغازی در این واژه، یکی از دلائلی است که وجود همزه را پیش از -a آغازی در زبان این دستنویس گواهی می‌کند؛ بسنجید با ص ۱۲۲، س ۱۵ ← پیشگفتار، ۴. ۲.

۱۱ - : my

۱۲ - : l' ؛ حذف y پایانی در اینجا در واژهٔ rāy و آمدن صورت جدید این کلمه در کنار شکل قدیمی آن (مثلاً: در سطرهای ۶ و ۱۰ از همین صفحه) قابل توجه است.

۱۳ - ، احتمالاً برای واج x در این واژه عربی، دلالت بر آن دارد که در زبان این دستنویس تمایزی میان x و xw وجود نداشته است ← پیشگفتار، ۲. ۳. یکم.

۱۴ - ، به قیاس با (س ۱۶)، چنین قرائت و (= axw) معادل «ایزدی، آسمانی، بهشتی و الهی» گرفته شد؛ شاید axw [ī] mēnōgān (= وجودی بهشتی) باشد، به اعتبار نژاد داشتن منوچهر، سرسلسلهٔ شاهان ایرانی، از ایزد نریوسنگ (دینکرد ص ۲۹۲، س ۶-۹)؛ نگاه کنید به ۱۲/۱۲۲ (یادداشت بند ۹).

۱۵ - ؛ در احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۶ - احتمالاً به معنای «کردار ایزدی و الهی، اعجاز و ورجاوندی» است؛ نگاه کنید به یادداشت بند ۶.

۱۷ - ؛ نیز نگاه کنید به ص ۱۲۲، س ۱۵.

۱۸ - ؛ ty احتمالاً y پایانی با ī نشانهٔ اضافه همراه نوشته شده است؛ بسنجید با ۱۱/۱۲۳ ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ب.

←

frāsyāg [ī] tūr rāy be gōw[1] kē[2]: ē[y][3] wad[4]-kardār wa[5] mihrōdrōǰī(y)[6]-warzīdār! čē-rāy[7] mardōm ī ērān zamīg rāy ranǰ[8] *mē-rasānē*?![9] tō *be sar-hadd*[10] [ī] tūrān raw tā wārān[11] be wārēd. *(8)* čē[12] kē tō az framūday [ī] niyā[13] pādixšāy[14] ī frēdōn bē[15] paymān[16] *šudē*;[17] ka šāh ī frēdōn dūdag ī *tō*[18] rāy tūrān baxš karday,[19] dāday[20] būd, wa ērān *be* mā dād; *wa tō bē*[15] paymān *šudē*[17]. az ān *šūmī(y)*[21] [ī][21] wināh[22] ī tō, wārān *na-mē-wārēd*![23] *(9)* čiyōn be guft tō, pādixšāy [ī] tūr hīlay[24]

→

۱۹ - ، احتمالاً ghyg' (= آگهی)، شاید āgā[h]ī(y) (= آگاهی).

۱ - ←

۲ -

۳ - : y، بسنجید با ē- آغازین در واژه‌هایی نظیر (= ērān، مثلاً ۲/۱۲۲، ۶، ۱۱؛ ۱۴/۱۲۳) که به شکل نوشته شده است؛ نیز ← ۱/۱۲۳ (بند ۱۳)؛ پیشگفتار، ۲. ۳. دهم؛ ۲. ۲. هشتم.

۴ -

۵ -

۶ - : cyy

۷ -

۸ -

۹ -

۱۰ - ، slht' (قرائت این واژه از دوست دانشمندم، آقای دکتر عبدالمجید ارفعی است).

۱۱ -

۱۲ -

۱۳ - ، احتمالاً ny' ؛ ā احتمالاً با خط اوستایی نوشته شده است.

۱۴ - (س ۴)، (س ۸)، احتمالاً بر اثر خواندن شکل هزوارشی واژه‌ها، نوعی ابدال š به s روی داده است؛ نیز برابر با آمده است ← پیشگفتار، ۲. ۲. ششم؛ ۲. ۲. هفتم، د.

۱۵ -

۱۶ -

۱۷ - (س ۵)، (س ۷).

۱۸ -

۱۹ - : klt'y.

۲۰ - ، احتمالاً ← : ty

۲۱ -

۲۲ - (۷/۱۲۲)؛ نیز نگاه کنید به بند ۱۳ (۵/۱۲۳) و بند ۲۰ (۴/۱۲۴).

۲۳ - ←

←

āwurad kē : az bērōn [ī] šahr [ī] ērān *sar-hadd* ī *man*[1] ast; tā tō ēn gōw kū *ēk*[2] mard ī *mā* ast; *ēk* tīr az bērōn [ī] šahr [ī] ērān partāb konad[3], *har ǰāy-ē*[4] *ān*[5] tīr *oftad,*[6] az ān gyāg *sar-hadd* [ī] tō bāšad;[7] *wa* ān[8] mard[9] [ī] axw-menišn,[10] *zōw*[11] [ī] *tēhmāsp*[12] rāy framā[13] tā tīr bē zanad.

(10) čiyōn ēn saxwan šāh ī mānūščihr[14] az spandārmad[15] amahraspand šanīd,[16] *be andēšay*[17] *forū*[18] raft. *(11)* spandārmad framūd kē *andēšay* madār kū ohrmazd xwadāy[19] *dar* ān *wakt,*[20] wād[21] *izad*[21] rāy

→

۲۴ ـ [illegible]، ly ـ ؛ hī به خط اوستایی است.

۱ ـ [illegible] ؛ بسنجید با ص ۱۲۳، س ۷ (همین شکل ناهزوارشی برای این واژه).

۲ ـ [illegible] ؛ بسنجید با ص ۱۲۳، س ۷.

۳ ـ [illegible] : kwnt'.

۴ ـ [illegible] ؛ شاید ǰāy ī (= جای که)، یا با خط اوستایی : ǰāy (= جای).

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible] : uftt ، u در آغاز «افتادن» کوتاه است، بسنجید با ص ۱۰۳، س ۱۱ : [illegible] با ō بلند؛ و نیز ص ۱۲۳، س ۸ ← پیشگفتار ۲. ۳. دهم.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]، ـ احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible] ، احتمالاً قلم‌گرفتگی (الفک) گواهی است بر زائد بودن آن و احتمال قرائت واژه را به شکل mēnōgān (با دو الفک : [illegible] : mynwg'n : mēnōgān ، مینوان) رد می‌کند. نگاه کنید به ۱۴/۱۲۱ (بند ۶)؛ ـ احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۱ ـ [illegible]، نگاه کنید به ۳/۱۲۳، ۱۶ (بندهای ۱۳ و ۱۸).

۱۲ ـ [illegible] ، ـ احتمالاً تلفظ‌نویسی و آوانگاری برای واجگونه‌ای از ـaـ ، یعنی ē (یای مجهول)، است؛ بسنجید با ۳/۱۲۳ : [illegible] و س ۱۶ : [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (۲/۱۲۱، بند ۱).

۱۵ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (۱۶/۱۲۱، بند ۷).

۱۶ ـ [illegible] : īdـ ؛ بسنجید با ص ۱۲۳، س ۱۰ (بند ۱۵): [illegible] ؛ نگاه کنید به فپ‌ن. ص ۲۴، سطرهای ۱۰ـ۱۲.

۱۷ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۵، ۱۲/۱۲۱).

۱۸ ـ [illegible] (= فُرو) ؛ شاید frū.

۱۹ ـ [illegible]

۲۰ ـ [illegible] ؛ بسنجید با ص ۱۰۰، س ۶ : [illegible] (ش ۱۸، بند ۱).

۲۱ ـ [illegible] ؛ با توجه به صورتهای جدید واژه‌ها در این قطعه، چنین قرائت شد؛ شاید yazadـ

framūday[1] ast, ān tīr rāy *be sar-hadd ı (p.123)* tūrān, tā ǰē[y]hūn[2] *xwāhad*[3] *burd.*[4] *(12)* ēn be guft spandārmad, peš ī *ızad*[5] šu[d].[6]

(13) čiyōn šāh ī mānūščihr rāy az ohrmazd *āgāhī*[7] *šud*[7], tā *zōw*[8] [ī] *tahmāsp*[9] rāy be *xwānd*[10] *wa pēš*[11] ī[11] frāsyāg [ī] tūr frēstād[12] u gōwēd[13] kē wārān az *šūmī(y)* ī winā ī *bē*[14]-paymānī(y)[15] ī tō na-*mē*-wārad;[16] tō be sar-hadd [ī] tūrān šaw, tā wārān be wārēd! *(14)* u ān tīr *ǰāy*[17] ī sar-hadd *pursad,*[18] tō ēn gōw kū : *ēk*[19] tīr, *man* az šahr [ī] ērān partāb *konam,*[20] har gyāg-ē kē tīr *oftad,*[21] az ān gyāg *sar-hadd* [ī] tō!

(15) čiyōn ēn saxwan[22] ī az šāh ī mānūščihr *šandīd*[23], pēš ī frāsyāg [ī] tūr *payγām*[24] *āwurad*[25] u *bar* framūday[26] [ī] šāh mānūščihr, paymān

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (۱۶/۱۲۱، بند ۷).

۲ ـ [illegible] ؛ د احتمالاً دارای ارزش آوایی ay / ēy است ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible] ؛ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (۱۷/۱۲۲، بند ۱۱).

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]، نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۹).

۹ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۹، ۱۴/۱۲۲).

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible]

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۹، ۱۰/۱۲۲).

۲۰ ـ [illegible] : kwnm.

۲۱ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۹، ۱۱/۱۲۲).

۲۲ ـ [illegible] ؛ شاید ـ زائد و افزایهٔ تلفّظی نباشد : ē (= همی)، یا ī ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۲۳ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۱۰، ۱۵/۱۲۲).

۲۴ ـ [illegible]

←

guft. frāsyāg [ī] tīr gumān burd kē ān, mānūščihr šāh az xwurd-sālī(y)[1] u *ablagīh,*[2] *bar* partāb [ī] tīr gōwēd. *(16) hamān*[3] *sa[ʔ]at,*[4] paymān *kabūl*[5] nimūd[6] u az ērān bērōn raft.

(17) ān rōz, rōz [ī] tīr u māh ī tīr būd,[7] bērōn raft; čiyōn spandārmad guft būt, *dāwī*[8] kard. *(18)* pas[9] *zōw*[10] [ī] *tahmāsp, bar* framūday [ī] mānūščihr, nām [ī] ohrmazd *bar huzwān*[11] *āward,*[12] tīr rāy az ān gyāg *(p.124)* partāb kard. *(19) be hokm*[13] ī ohrmazd xwadāy, ān tīr andar *molk*[14] ī tūrān, tā *sar-hadd* [ī] *je[y]hūn*[15] rasīd. *(20)* u *dar* dil [ī] frāsyāg *gawāh*[16] *oftād*[17] kē : wārān *na-mē-wārad,*[18] az *šūmī(y)* ī winā[h][19] ī

→

۲۵ ـ [illegible]

۲۶ ـ [illegible]، نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۶، ۱۶/۱۲۱).

۱ ـ [illegible]

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible] ← [illegible]

۴ ـ [illegible] : «ساعت»؛ طرز بازنمونِ همزه در خط پهلوی قابل توجه است.

۵ ـ [illegible]، تبدیل واج «ق» به k، به رغم آمدن حرف [illegible] برای «غ» در پیغام (س ۱۰) را می‌توان دلیل دیگری برای افتراق «ق» و «غ» در زبان دستنویس دانست ← پیشگفتار، ۲. ۳. دوم.

۶ ـ [illegible] ← [illegible] (حرف [illegible]، الفک، بعداً در میان [illegible] و [illegible] افزوده شده است)؛ «نمود» فعل کمکی است : قبول نمودن.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]، «ع» ساکن در هجای نخستین واژه (‐daʔ) بدل به کشش شده و احتمالاً به واسطهٔ وجود خصیصهٔ ممیّز کشش در دستگاه مصوتهای زبان، a را به ā بدل کرده است؛ ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم، الف.

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible]، نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۹).

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ [illegible]

۱۳ ـ [illegible]، شاید [illegible]، د بی‌تبعیض برای بازنمون واج u (o) یا ō به کار رفته‌اند؛ احتمالاً به دلیل وجود تکیه، این نشانه برگزیده شده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۱۴ ـ [illegible]، نگاه کنید به یادداشت پیشین.

۱۵ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه (بند ۱۱، ۱/۱۲۳).

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین دربارهٔ این واژه، در بند ۸.

bē-paymānī(y)[1] [ī] man! pas šarmgēn šudag,[2] be raft u *dar sar-hadd* ī tūrān, *makām*[3] grift.

(21) ān rōz, rōz [ī] wād u māh ī tīr būd. hamān rōz, wārān [ī] *bē-hadd*[4] u bē-šumār[5] wārīd. *(22)* pas az ān, *be* rōz ī tīr u māh ī tīr, mardōmān [ī] ērān zamīg, ǰašan[6] kardan *kabūl*[7] dāštand.[8]

(۲۶) نوبارانی

(۱/۱۲۱)(۱) چونان پیدا [است] که آن[۹] فراسیاگِ تور، در پادشاهی منوشچهر به ایرانشهر آمد و بر تخت نشست و [ایران را] تابع پادشاهی خود کرد که : از نیاکان، این جای [و سرزمین] ما [را][۱۰] است! (۲) چون پادشاه[۱۱] منوشچهر را از [نظر] لشکر [یا] فراسیاگ تابِ هم‌نبردی [و نیروی هماوردی] نبود ــ چراکه فراسیاگِ تور را «در میان ثلث مسکونی زمین [سپاه]»[۱۲] بود ــ خود، منوشچهر [به] کوهستان رفت و آن[۱۳]

۱ ـ پس از این واژه، نوشته شده [illegible] و قلم گرفته شده است. نوشته شدن این واژه به جای [illegible] (man) شاید قرینه‌ای باشد بر رونویسی بودن این پاره‌نوشتار(؟) ← پیشگفتار، ۱. ۲. هشتم.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]، واج «ق» بدل به k (: [illegible]) شده است: «مقام».

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]، دارای ارزش آوایی ǰ است؛ (پیشگفتار ۲. ۲. هفتم، ز)؛ واژه به صورت ǰašan آمده است، و نه «جَشْن» (ǰašn) در فارسی دری. ǰašan دری زرتشتی و نیز در نزد زرتشتیان هند واژهٔ معادل «یزشن» است و به مراسم خواندن اوستا در روزهای جشن و شادیهای ویژه اطلاق می‌شود.

۷ ـ [illegible]؛ ابدال «ق» به k ← پیشگفتار، ۲. ۳. دوم.

۸ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ شاید جای خالی میان دو بخش واژه نشانهٔ کشش باشد : dāšta and (= داشته‌اند).

۹ ـ «آن» احتمالاً، مانند ōy، نوعی اسم‌اشاره است که گاهی پیش از اسم خاص یا القاب می‌آید.

۱۰ ـ این گونه حذف «را» حرف اضافه در سمک عیار هم دیده می‌شود (مثلاً ج ۱، ص ۲۶ : «... ای پدر تو [را] بر من شفقت نیست ...») و با افزودن آن در برگردان پهلوی معنای بسیاری از جملات روشن می‌شود.

۱۱ ـ میان «پادشاه، شاه» و «منوچهر» در این قطعه، مانند «تهمورس و جمشید» (ش ۳)، واژک نشانهٔ اضافه آمده است.

۱۲ ـ این عبارت اوستایی اشاره به سه بخش ژرفایی زمین دارد، در برابر تقسیم سطح زمین به هفت کشور یا هفت اقلیم.

←

فراسیاگِ تور به ایران‌زمین پادشاهی بکرد.

(۳) از آن روز تا هفت سال باران نبارید. (۴) فراسیاگ تور از[1] ناموس‌دانان[2] و منجّمان را[1] پرسید که: باران چرا نبارد؟ منجّمان دانست[3] [و دریافتند] که از شومیِ بتَّرِ پادشاه[4] [باران] نبارد. (۵) ایشان در اندیشه ماند و [فراسیاگ] همه را در زندان کرد.

(٦) چون این خبر به شاه منوچهر رسید، خود مینَویِ‌منش[5] و [و دارای منش ایزدی] بود. پیش اورمزد خدای، با هومت ورزیداری [و ورزیدنِ اندیشهٔ نیک و صفای دل] نماز بُرد. (۷) شاه منوشچهر را از کردارِ مینوی[6] [و اعجاز ایزدی] سپندارمذ امشاسپند، از فرمودهٔ دادار اورمزد آگهی داد [و] فرمود که تو[7] (ص ۱۲۲) فراسیاگ تور را بگوی که: ای[8] بدکردار و مهرودروجی ورزیدار![9] چرا مردم ایران‌زمین را رنج می رسانی؟! تو به سرحّد توران برو تا باران ببارد. (۸) چه که تو از فرمودهٔ نیا، پادشاه فریدون، بی‌پیمان[10] [و متجاوز از عهد] شدی؛ [چون] که شاه فریدون[11]، دودهٔ تو را توران بخش کرده، داده

→

در یسن ۱۱، بند ۷ (هوم‌یشت) آمده است که هوم افراسیاب را «در میان ثلث زمین» به بند کشید (یسنا، ج ۱، ص ۱۸۰). در اوگمدئچا، از خانهٔ آهنین و مجلل افراسیاب در زیرزمین سخن می‌رود («غمگساری یا برگردانی از پازند اوغمدچا»، ص ۲۱۵ مجلّه). از زند بند ۷ یسن ۱۱ برمی‌آید که از دیرباز بر سر تعیین معنای این واژه‌ها و تعیین جای افراسیاب «در میان ثلث زمین» نظرها گوناگون بوده است («چیچست و خنجست»). اگر پای اسطورهٔ گمشده‌ای در اینجا در میان نباشد، بزرگی سپاه افراسیاب (نظیر عظمت «لشگر سلم و تور») با این عبارات باستانی پیوند خورده و نویسندهٔ م. او۲۹، آن را به عنوان شاهد مثال از اوستا نقل کرده است.

۱۳ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۱، دربارهٔ این واژه.

۱ ـ چنین در متن.

۲ ـ متن : «ناموس‌دانایان»؛ شاید: «ناموس‌دانا[ن و دانا]یان».

۳ ـ فعل مفرد برای فاعل جمع.

۴ ـ شاید: شومیِ پادشاه بتَّر.

۵ ـ شاید: «وجود مینوی و الهی»؛ به هر تقدیر axw معادل pahlom axwān منظور شده است؛ بسنجید با axw-kardārīh، ۱۶/۱۲۱ (بند ۷) و یادداشت آوانویسی.

۶ ـ متن: axw-karārth، بسنجید با یادداشت پیشین.

۷ ـ متن: tō ān ī... rāy (= به).

۸ ـ متن: ē ؛ بسنجید با ...(= ēy*)، ... (= ay، مثلاً ۳/۷۶)؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۹ ـ «مهرودروجی ورزیدار»، «ورزنده و مرتکب گناه مهرودروجی، مهرودروج» است و «مهرودروجی» دروغ زدن به ایزد مهر و پیمان شکستن و تجاوز از پیمان و عهد است؛ این گناه مدارج و مراحل و پایه‌های گوناگون دارد.

۱۰ ـ متن: bē paymān ؛ شاید: «بیرون از پیمان».

۱۱ ـ میان «شاه» و «فریدون» واژک نشانهٔ اضافه آمده است، بسنجید با یادداشت بند ۲، در بارهٔ «منوشچهر».

بود و ایران به ما داد ؛ و تو بی‌پیمان [و متجاوز از عهد] شدی. از آن شومیِ گناه تو باران نمی‌بارد! (۹) چون [چنین] بگفتی[1] تو، پادشاه تور حیله آوَرَد: که از بیرون شهرِایران سرحّدِ من است؛ تا[2] تو این راگوی که یک مردِ ما هست[3] [که چون] یک تیر از بیرون شهر ایران پرتاب کند، هرجایی [که[4]] آن تیر افتد، از آن جای سرحّدِ تو باشد؛ و آن مردِ مینَویِ‌منش[5] [و دارای منش ایزدی]، زو [پسرِ] طهماسپ، را فرمای تا تیر بزند.

(۱۰) چون این سخن را شاهِ منوشچهر[6] از سپندارمذ امشاسپند شنید، به اندیشه فرو رفت. (۱۱) سپندارمذ فرمود که اندیشه مدار، که اورمزد خدای، در آن وقت، باد ایزد را فرموده است [و] آن تیر را به سرحّدِ (ص ۱۲۳) توران، تا جیحون خواهد برد. (۱۲) این بگفت سپندارمذ [و] پیشِ ایزد (= اورمزد) شد (= رفت).

(۱۳) چون شاهِ منوشچهر را از [سوی] اورمزد آگاهی شد، تا[7] زو [پسر] طهماسپ را بخواند و پیشِ فراسیاگ تور فرستاد و گوید[8] که باران از شومیِ گناه بی‌پیمانی[9] تو نمی‌بارد. تو به سرحّد توران شو [و برو] تا باران ببارد! (۱۴) پس[10] آن تور [چون] جای سرحّد را پرسد، تو این را گوی که: یک تیر را من از شهر ایران پرتاب کنم، [در] هرجایی که [آن] تیر افتد، از آن جای، سرحّدِ تو [باشد]!

(۱۵) چون این سخن را [زو] از شاهِ منوشچهر شنید، پیش فراسیاگ تور پیغام آوَرَد و بر فرمودهٔ شاهِ منوشچهر، پیمان گفت [و پیمان بست]. فراسیاگِ تور گمان برد که آن [مرز نهادن] را منوشچهر شاه از خردسالی[11] و ابلهی، [بنا] بر پرتاب تیر گوید. (١٦) [در] همان ساعت، پیمان را قبول نمود و از ایران بیرون رفت.

۱ ـ متن: بگفت تو.

۲ ـ «تا» به معنای «پس، در این صورت» در این متن بازهم به کار رفته است.

۳ ـ متن: ... (= است).

۴ ـ شاید: هرجای که.

۵ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۶.

۶ ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۸.

۷ ـ «تا» به معنای «پس» به کار رفته است.

۸ ـ تغییر زمان فعل احتمالاً مربوط به نقل قول است.

۹ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه.

۱۰ ـ متن: ...

۱۱ ـ خردسالی منوچهر در این جنگ افراسیاب در برخی از منابع ذکر شده است ← مقالهٔ «نوبارانی».

(۱۷) آن روز، روز تیر و ماه تیر بود [که فراسیاگ] بیرون رفت. چونان که سپندارمذ گفته بود، [او] دعوی کرد. (۱۸) پس زو [پسر] طهماسپ، برفرمودهٔ منوشچهر، نام اورمزد برزبان آوَرد [و] تیر را از آن جای (ص ۱۲۴) پرتاب کرد. (۱۹) به حکمِ اورمزد خدای، آن تیر در مُلکِ توران، تا سرحدّ جیحون رسید. (۲۰) پس[1] در دلِ فراسیاگ گواه افتاد[2] [و به او الهام شد] که [اگر] باران نمی‌بارد، از شومیِ گناهِ بی‌پیمانی [و پیمان‌شکنیِ] مسن [است]! پس شرمگین شده، برفت و در سرحّدِ توران مقام گرفت.

(۲۱) آن روز، روزِ باد و ماه تیر بود. همان روز، بارانِ بی‌حّد و بی‌شمار بارید. (۲۲) پس از آن، به روز تیر و ماه تیر، مردمان ایران‌زمین، جَشَن[3] کردن قبول داشتند [و پذیرفتند و برگزار کردند].

۱ ـ متن : u.

۲ ـ اصطلاح «گواه افتادن در دل» در دری زرتشتی با تقریباً همین معنی به کار می‌رود؛ و نیز به دلش افتاد (=še del kapt).

۳ ـ در متن ǰašan آمده است، که روشن نیست آیا واژه «جَشن» فارسی دری است یا «جَشَن» زرتشتی؛ هم‌چنان‌که مراسم آن هم روشن نیست که در اینجا برگزاری نیایش ویژهٔ جشن تیرگان و خواندن اوستا است یا مراسم جشن آبریزان در تیرگان و جشن گرفتن مردم عادی در این روز.

(۲۷) از وندیداد
(۷/۱۲۵ ـ ۸/۱۲۴)

این پاره‌نوشتار نگارش بندهای ۱ تا جملهٔ اوّل از بند ۴ وندیداد ۲۱ است و غلط‌های بسیار دارد. به همین مناسبت به نظر می‌رسد که نگارندهٔ آن به هنگام کتابت از روی حافظه، شاید هنگام تقریر کسی دیگر، آن را نوشته است. علّت آوردن این چند بند در اینجا، تناسب موضوع آن با بارندگی و بارش باران است. همین نکته بَهرِکَم به ما می‌آموزد که نگارندگان م. او۲۹ چندان به مضامین نیایشهایی که به زبان اوستایی می‌خوانده و آنها را از بر داشته‌اند، آگاه و دانا بوده‌اند که این تناسب را بشناسند و بتوانند از آن بجای خود سود جویند. این یادآوری هنگامی ضرور می‌نماید که از اغلاط فراوان همین قطعه و نیز املاهای نادرست واژه‌های فارسی (مثلاً در «نصیحت»، ش ۲۱) و نیز اشتباهاتی مانند انتساب نگارش دینکرد به آدرباد ماراسفند («اخت جادو»، ش ۲) پیش از این یاد شده است.

(124//8)(1) [1]**nəmasə**[2] **te**[2] **gaospənta**[3] **nəmasə te gaouš**[4]**.huδå nəmasə**

۱ ـ قطعهٔ اوستایی، بی از عنوان، در دنبالهٔ مطلب پهلوی، بر سطر هشتم، آمده است.

۲ ـ متن : [illegible]

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]

te frā.δaṇte[1] nəmasə te varəδəṇte[2] nəmasə te dāθrō baxtəm vahištāi ašaone[3] anaząθāi ašaone[3] yā J̌ahi mərəṇčaite[4] ašəmaoγō aṇašva[5] mašyasča drvå[6] sāsta[7]

(2) yayata[8] dunma[9] yayata[10] frā.āpəm nyāpəm upa.āpəm hazaŋrō vārayō[11] baēvarə vārasčiṭ mruyå ašāum zaraθuštra yaskahe[12] apanastahe[13] mahrkahe[14] apanastahe[15] jaini yaskahe apanastahe jaini[16] mahrkahe[14] apanastahe gaδahe[17] apa.gaδahe apanastahe

(3) yezi uzirō.[18] hva *(p.125)* mərəṇčaite arəzahva[19] baešazyāt[20] yezi arəzahva[19] mərəṇčaiti[4] xšapō.[21]hva baešazyāṭ yezi xšapō.hva mərəṇčaite[4] uša.hva[22] baešazyāṭ vī.vārəṇti vī.vārāhu[23] nava āfš nava[24] zå nava urvarå[25] nava baešazå[26] navača[27] baešaza.kəšā[28]

(4) yaθa zrayō[29] vouru.kašəm[30] apō asti haṇjaγmanəm[31]

تمت تمام شد[۳۲]

۱ - [illegible]
۲ - [illegible]
۳ - [illegible]
۴ - [illegible]
۵ - [illegible]
۶ - [illegible]
۷ - [illegible]
۸ - [illegible]
۹ - [illegible]
۱۰ - [illegible]
۱۱ - [illegible]
۱۲ - [illegible]
۱۳ - [illegible]
۱۴ - [illegible]
۱۵ - [illegible]
۱۶ - [illegible]
۱۷ - [illegible]
۱۸ - [illegible]
۱۹ - [illegible]
۲۰ - [illegible]
۲۱ - [illegible]
۲۲ - [illegible]
۲۳ - [illegible]
۲۴ - [illegible]
۲۵ - [illegible]
۲۶ - [illegible]
۲۷ - [illegible]
۲۸ - [illegible]
۲۹ - [illegible]
۳۰ - [illegible]
۳۱ - بند(۴) ناتمام مانده است.
۳۲ - این واژه‌ها با خط فارسی، بر سطرِ هفتم نوشته شده است.

(۲۷) از وندیداد[۱]

(۱۲۴/۸)(۱) نماز بر تو ای گوسفند[۲]، نماز بر تو ای گاوِ نیک‌آفریده، نماز بر تو که افزون‌شونده هستی، نماز بر تو که بالندگی‌بخش هستی! نماز بر تو که بخشندهٔ بهره به بهترین اشو و به اشوی نازاده هستی؛ که کشندهٔ جهی[۳] و آشموغِ[۴] ناپاک و مردمِ دروندِ جبّار هستی!

(۲) فراز آی، ای ابر، فراز آی، ای فرا بَرندهٔ آب؛ ای فرو دارندهٔ آب؛ ای بَردارندهٔ آب؛ با هزار بارش، با بیوَر بارش؛ [چنین] گویان: ای زرتشت اشو! زدایندهٔ بیماری، زدایندهٔ مرگ، زدایندهٔ بیماری که از آنِ جهی است، زدایندهٔ مرگ که از آنِ جهی است، زدایندهٔ دردِ گَدَه و دردِ اَپَگَدَه!

(۳) اگر به گاهِ اُزیرِن[۵] (ص ۱۲۵) رنجی رسد، به گاه اُشَهین[۶] [و سپیده دم] زدوده گردد؛ اگر به گاهِ اُشَهین [و سپیده دم] رنجی رسد، به شب زدوده گردد؛ اگر به شب رنجی رسد، به گاه اُشَهین [و سپیده] زدوده گردد! ببارد بارش تا آبِ تازه، زمینِ تازه، گیاهِ تازه، درمانِ تازه، درمانبخشی تازه، فرا رسد؛

(۴) چون دریای فراخکرد را همهٔ آبها به هم برآمده باشد!

تمّت. تمام شد!

۱ - در متن عنوان نیامده است.
۲ - منظور از «گوسفند» هر جانور و جاندار نیک است.
۳ - «جَهی» دیو مؤنث و دختر اهریمن و نماد نیروی مخرّب مؤنث است.
۴ - «آشموغ» و «اهلموغ» بدعتگذار در دین و معاند و ملحد است.
۵ - «اُزیرِن» گاه نماز پسین و برابر با زمانِ پس از نیمروز تا هنگام شب است.
۶ - «اُشَهین» آخرین گاه از پنج‌گاهِ شبانه‌روز و برابر با نیمه‌شب تا سر زدنِ خورشید است.

(۲۸) فرگرد هشتم هوسپارم نسک

(۲/۱۲۸ ـ ۸/۱۲۵)

خردِ هرمزد تمیزدهندهٔ ثواب از گناه است و به واسطهٔ آن هرمزد بر خویشتن خدایی می‌کند. سپندارمذ از آن روی دختر هرمزد خوانده می‌شود که در برابر او چنان «ترسکار» و حرمت‌گزارنده است که دختر در برابر پدر. سپندارمذ همان «درست‌منشی» (bowandag menišnīh) است و درست‌منشی یا سلامتِ نَفْس، و «بهمن‌منشی» و راستگویی هرکس را عطا شده باشد، وی به بهشت برین خواهد رسید. برترین کردارِ نیک خویدودس کردن است، زیرا خویدودس معادل با زایشی ازلی است که با آن از وحدت آغازین کثرت پدید می‌آید (ترجمهٔ شایست‌ناشایست، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۶) و بر اثر آن، پیدایش و پرورش آفریدگان میسّر و ممکن می‌گردد. هر آن کس که آفرینش را می‌ستاید که از طریق آفرینش است که چیرگی خیر هرمزدی بر شرّ اهریمنی امکان می‌یابد، پس او ناگزیر خویدودس را نیز می‌باید ستوده بشمارد. این سخنان در دینکرد، به نقل از هوسپارم نسک آمده است.

هوسپارم نام هفدهمین کتاب از اوستای گمشدهٔ دوران ساسانیان است (شایست‌ناشایست، ص ۱۴۰) و جز اشاراتی در مآخذی چون دینکرد و شایست‌ناشایست اثری از آن بر جای نیست. این پاره‌نوشتار، و نیز «خویدودس» (ش ۲۹) و «از زندِ گاهان» (ش ۳۰) و «بتّرین مردم» (ش ۳۱) پیوسته به یکدیگر و همه در ستایش خویدودس است. احتمالاً نقل جملاتی در توصیف «خردِ گزینگرِ هرمزد»، که با آن تمیز گناه از ثواب امکان می‌یابد، اشاره به همین معیار است برای تأیید ارزش برتر خویدودس در برابر جدال و رای کویندهٔ مخالفان آن. مفاهیمی رمزی با توجیهی فلسفی در همین پاره‌نوشتار و نیز قطعه‌های نامبرده، خود گواه است بر کهنگی رسم تفسیر فلسفی بر مفاهیم دینی کهن در ایران.

زبان در «فرگرد هشتم هوسپارم‌نسک» دشواری و سنگینی دارد و آمیزه‌ای است از نثر سنگین و مشکل دینکردی که با پراکندگی و آشفتگی با نثر درهم‌شکسته و پریشان خاصّ م. او۲۹ در هم آمیخته است. از نظرگاه نگارش، این پاره‌نوشتار با نظائر خویش، مانندِ «نخستین آفریده، بهمن» (ش ۳۳) و «فرگرد هشتم دامداد» (ش ۳۵)، مشابهت دارد.

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] ahlaw

هوسپارم پرگرد هشتوم[1]

(125//10)(1) purseš[2] az *kētāb*[3] [ī] dēn-kard,[4] abar nask [ī] huspāram — kē fragard[-ē] wīst u šaš ast — pad fragard [ī] šašom paydāg : pursīd zartuhšt az ohrmazd kū harwisp-āgāh, dādār [ī] mēnōgān u gētīgān hamānāg! *(2)* [5]{ēn-iz kū kē hormazd, mēnōgīhā abar xwēš tan xwādāyī[6] kunēd,[7] pad} čē {kunišn, xwadāy bawēd?[8]} *(3)* ohrmazd passox dād {ēd-iz rāy čē kē[9] ohrmazd abar tan} ī xwēš {xwadāyī[10] kunēd, xrad} [ī] weh, {sālār}, {wizīngar[11] [ī] wināh u kirbag *(p.126)* āmārēnāg}, kē az

۱ ـ با خط فارسی، بر سطر نهم، چنین نوشته شده است؛ برای توجیه «هشتوم» ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۲ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible]، با ابدال š به s یا تصحیفی از آن؛ شاید: «پرسید / پرسی»؛ و یا تکراری از بخش اول واژهٔ [illegible] (آغاز س ۱۲) باشد، یا [illegible] (pad 80 =)؛ یا شماره‌ای مانند «۴»؛ نگاه کنید به یادداشت ترجمه.

۳ ـ [illegible]

۴ ـ [illegible]، بسنجید با ص ۱۱۷، س ۱۱ و نیز ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۵ ـ دینکرد، چاپ مدن، ص ۸۹۷، س ۲۲.

۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]، احتمالاً y'~ معادل āyī~، با یای مصدری است؛ شاید: xwadāy(?)؛ نگاه کنید به س ۱۶، یادداشت بند ۳.

۷ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۸ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۹ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ نگاه کنید به س ۱۵، یادداشت بند ۲.

۱۱ ـ در دینکرد این واژه تکرار می‌شود.

{wināh} pahrēz, {kirbag} warz; u {az winīh pahrēz u kirbag warz} {abar kunišn} ī xwēš {xwadāy bawēd}.

(4) pursīd zartuhšt az ohrmazd : {u ēn-iz kū-š spandarmad ō[1] ohrmazd dād bawēd[2], kē andar ohrmazd, ēdōn tarsagāh,[3] čiyōn duxt andar pid?} *(5)* ohrmazd passox dād : [4]{ēd-iz rāy} {ohrmazd}, xwadāy ī mēnōg u gētīg, harwisp ābādīh dād hamānāg; {čē-š spandarmad-iš[5] ohrmazd} xwēš {kard bawēd}. *(6)* *ēy zartuhšt! andar ēn gēhān, mardōmān pahlom čiš-ē ēn ast : bowand menišnīh u wahman menišnīh u rāst-gōwišnīh; har se dād bawēd, az gētīg pad kāmag [ī] xwēš weh rasēd; az[6] mēnōg pad, wahišt [ī] rōšn [ī] hamāg xwārīg[7] gyāg pad, xwēš bawēd.

(7) pursīd zartuhšt az ohrmazd : hād! kū kē andar axwān [ī] astōmandān mardōmān [8]{ān-iz[9] //ī// āmōzišn} u {niyōšišn, ēdar and-čand[10] abāyēd,[11]} gētīg pad, weh u bulandtar rawēd u mēnōg[12] pad, grāmī[13] dārēd, gā[h]ag[14] [ī] ohrmazd wēnēd[15] bawēd?

(8) ohrmazd passox dād : [16]{ēn-iz} zartuhšt! {kū kē ō kunišngarān[17]

---

۱ ـ م. [Pahlavi]

۲ ـ در م. حرف د در بالای سطر افزوده شده است : [Pahlavi]؛ این افزایه احتمالاً دلیل بر آن است که نگارش چنین افعالی در خط از روی سهو نبوده و احیاناً دقتی در نقل زمانهای فعل در کار است.

۳ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۴ ـ د. ص ۸۹۸، س ۸.

۵ ـ شاید : īh~

۶ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ د. ص ۹۲۱، س ۱۷ (کتاب نهم).

۹ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۱۰ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱۱ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ [Pahlavi]؛ شاید ǰāg / ǰay.

۱۵ ـ [Pahlavi]؛ نگاه کنید به یادداشت ترجمه.

۱۶ ـ د. ص ۹۲۱، س ۱۹.

←

zāyēnīdārīhā, ā-š kunišn [ī] *(p.127)* pahlom, ēwēnag[1] [ī] fradom, xwēdōdah[2] stāyīd bawēd. *(9)* čiyōn kunišngarān[3] zāyēnīdārīh, mardōm pidarīh}[4] u mādarīh[5], {//mardōm xūb pidarīh, pad// xūb kardārīh[6] zahagīh //u pad xūb kardār zahagīh//, pad fradom[7] dām xēmīhā, zahag andar xwēš warzīdārīh; //u zahag andar xwēš warzīdārīh// xwēdōdah bawēd; u ān ī kē[8] kunišngarān zāyēnīdār, mardōm[9] pidarīh stāyēd[10], ā-š[11] xwēdōdah-iz} kard {//stāyīd//[12] bawēd; *(10)* u ēn-iz} ast, zartuhšt! [13]{kū kē dām pad frārōnīh[14]} čiš, {ā-š frārōn parwardārīh [ī] dāmān rāy, xwēdōdah kardan čāšt} hamāg {bawēd;*(11)* frārōnīh pad-iz ēn čim, čē dām pad frārōnīh dāštan rāy,} čiš {//ō// frārōn //xēmīh ī// amargānīg andāzēd} u hamāg dām ī gētīg, pad tan ī pasēn,[15] abāz[16] [ī] mēnōg u hamāg mardōm[17] ē abēš u amarg u awē-zurwān[18] rawēd, tā hamāg hamāg rawišnīh; *(12)* u hamāg ak-dām [ī] ahlomōγīh kardār [ī] gannāg mēnōg,

---

→

۱۷ (از صفحهٔ قبل) ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۱ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۲ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۳ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین دربارهٔ این واژه.

۴ ـ پس از این واژه، در م. می‌آید: [Pahlavi]، که ظاهراً قلم گرفته شده است.

۵ ـ [Pahlavi]

۶ ـ د. [Pahlavi]

۷ ـ م. [Pahlavi]، mardōm (= مردم).

۸ ـ د. [Pahlavi]

۹ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi] (= مرد).

۱۰ ـ [Pahlavi]؛ شاید: stāyēd .

۱۱ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۱۲ ـ د. [Pahlavi]

۱۳ ـ د. ص ۹۲۲، س ۴.

۱۴ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۱۵ ـ واژه اندکی مخدوش است : [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۶ ـ پس از این واژه، می‌آید: [Pahlavi]، که ظاهراً زائد است؛ شاید [ī] abāz (= باز، به).

۱۷ ـ [Pahlavi] (واژه در انتهای سطر است) ؛ شاید ں زائد باشد.

۱۸ ـ [Pahlavi]، با ابدال m به w ← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم.

nēst u agār bawēnd; u hamāg mardōm ī dēwān[1] — kē[1] ast drōǰ [ī] ahlomōɣīh u azdahāg[2] [ī] tāzī[3] u frāsyāb[4] [ī] tūr u wīft mardōm u tūr[5] ī barātūr[5] — ā-z-išān kirb[6] ē agār bawēnd[7], az wināh[8] ī xwēš; kē[9] hamāg ēn kār, zartuhšt! az *(p.128)* xwēdōdah kardan rāy pāyēd!

(13) *ēy spitāmān zartuhšt! ēn-iz rāy gōwēm kē frārōnīh kār, pēšay[10] tō kun!

به نام دادار اورمزد اشو

(۲۸) فرگردِ هشتم هوسپارم‌نسک [11]

(۱۰/۱۲۵)(۱) پرسش[12] از کتاب دینکرد، بر نسکِ هوسپارم ــ که [هوسپارم نَسک دارای] فرگردی بیست‌وشش است ــ در فرگرد ششم، [چنین] پیدا [است]: پرسید زرتشت از اورمزد که [ای] همه‌آگاه، [که] همانا دادارِ مینوان و گیتیان [هستی]! (۲) نیز این‌که اورمزد، به مینویی بر تن خویش (= خویشتن) خداوندی کند، با چه کنش [و

۱ - [illegible] ← [illegible]
۲ - [illegible]
۳ - [illegible]
۴ - [illegible]
۵ - [illegible]
۶ - [illegible] ؛ شاید ب زائد باشد.
۷ - شاید: bawēd (بوَد).
۸ - واژه اندکی مخدوش است : [illegible]
۹ - [illegible] ← [illegible]
۱۰ - [illegible] : pyšy .
۱۱ - نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۱۲ - قرائت واژه شاید درست نباشد؛ شاید: «در [بخش] هشتادِ».

کدامین کردار] خدای باشد؟ (۳) اورمزد پاسخ داد نیز ازیرا[1] اورمزد بر تن خویش (= خویشتن) خداوندی کند [که او را] خردِ نیک، سالار [و] گزینگر [و گزیدار و تمیزدهندهٔ] گناه و کرفه [از یکدیگر و] (ص ۱۲٦) آمارنده [و برشمارنده است] که از گناه پرهیز[2] [و] کرفه ورزیده [شود]؛ و [چون] از گناه پرهیز [و] کرفه ورزیده [شود]، بر کنش [و کردارِ] خویش خداوند[3] باشد!

(۴) پرسید زرتشت از اورمزد: و نیز این که سپندارمذ به اورمزد داده [و از آنِ اورمزد] باشد، [آیا آن است] که اندر[4] اورمزد، ایدون ترس‌آگاه[5] [است،] چونان دختر اندر[4] پدر؟ (۵) اورمزد پاسخ داد: نیز ازیرا[6] اورمزد، خدای مینو وگیتی، همه [و هرگونه] آبادی [و نیکویی] همانا داده است، که او را، اورمزد را، سپندارمذش خویش [و متعلّق] کرده شده باشد. (۶) ای زرتشت! اندر این جهان، مردمان را برترین چیزی این است: درست‌منشی و بهمن‌منشی[7] (= منشِ نیک‌اندیشانه داشتن) و راستگویی؛ [و هرکه را این] هرسه داده شده باشد، در[8] گیتی به کامه [و آرزویِ] خویش بهتر رسد [و] در[8] مینو [او را] جایگاهِ بهشتِ روشن [و] همه‌آسانی، خویش [و متعلّق] باشد.

(۷) پرسید زرتشت از اورمزد: هان! پس اندر هستیِ استومندان[9] [و جهان مادّی]، مردمان را نیز آن آموزش و نیوشش [و اندرز]، ایدر چند [و چه اندازه] باید [که تا] در[10] گیتی بهتر و بلندتر رَوَد [و باشد] و در[10] مینو، گرامی داشته شود[11] [و] پیشگاهِ[12] اورمزد

۱ ـ متن: ēd-iz rāy čē kē.
۲ ـ شاید «پرهیز» و «وَرز» در متن فعل امر باشد: « از گناه پرهیز کن [و] کرفه بورز!»
۳ ـ متن : «خدای».
۴ ـ «اندر» به معنای « در برابرِ، نسبت به، به جایِ» نیز آمده است.
۵ ـ «ترس‌آگاه» به معنای «رعایت کنندهٔ احترام» است.
۶ ـ متن: ēd-iz rāy.
۷ ـ متن: wahman menišnīh، به معنای اندیشه و منش هماهنگ و با فیض بهمن امشاسپند یا اندیشهٔ نیک.
۸ ـ متن: از.
۹ ـ «هستی استومند» برگردانِ axw ī astōmand و منظور از آن عالم مینوی و حقایق آن و نیز عالم مادی و گیتی است.
۱۰ ـ احتمالاً pad حرفِاضافهٔ مؤخر است.
۱۱ ـ متن: دارد.
۱۲ ـ متن: gāhag (= گاه).

را ببیند[1] [و به دیدار آن رسد]؟

(۸) اورمزد پاسخ داد: نیز این، [ای] زرتشت! پس چونان به [همانندی] کنشگران در زاینیداری [و پدیدآوردنِ زایشمندی و افزونگری]، پس او (= مردم) را کنش [و کردارِ] (ص ۱۲۷) برترین، [و] آیین[2] نخستین، خویدودس [کردن] ستوده [و شایسته] باشد: (۹) چنان‌که کنشگران [و کنندگان کردارهایِ ایزدیِ آفرینش] را، با زاینیداری [و زایشمندی و افزونگری و خلاقیت]، مردم را پدری و مادری [کردن است و] مردم را بخوبی پدری کردن به فرزندی [و منتجّهٔ] خوب‌کرداری [می‌انجامد] و از راهِ[3] فرزندی [و منتجّهٔ] خوب‌کرداری، آفرینش آغازین را از روی خیم [و سرشت، طبعاً] فرزند را اندر خویشتن پروردن [است] و فرزند را در خویش پروردن [همانا] خویدودس باشد و آنی که کنشگران زاینیدار [و نیروهای خلاّقِ آفرینش را برای] پدریِ مردم ستاید[4] [و تقدیس و تحسین کند]، پس او خویدودس کردن را نیز ستوده [و تقدیس و تحسین کرده] باشد[5]؛ (۱۰) و نیز این [قول] هست[6]، [ای] زرتشت! که پس، آفرینش را چیز [و امرِ] فراورنی [و درست و شایسته]، پس آن را برای پروردارِیِ فراورون [و نیکوی] آفریدگان، خویدودس کردن همی[7] چاشته [و آموخته] است. (۱۱) فراورنی نیز به این چم [و معنی است] که[8] برای آفرینش را به فراورنی [و نیکویی] داشتن [و نگاهداری کردن، هر] چیز را به فراورون‌خیمی [و داشتن طبع درست و فزاینده] که بی‌شمارگی [و کثرت است]، اندازد[9] [و در آورَد] و [به واسطهٔ آن]، همهٔ آفرینش گیتی، به تنِ‌پسین، باز[10] [به] مینو[10] [و شکل مینوی درآید] و همهٔ مردم همی[11] بی‌رنج و بی‌مرگ و بی‌پیری

---

۱ ـ فعل احتمالاً wēnēd bawēd است و نه wēnīd bawēd ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، ب.

۲ ـ در دینکرد فزونتر آمده است: dām ؛ شاید: آفریده؛ احتمال دیگر: «... کنش، برترین آیینِ نخستینْ آفریده ...».

۳ ـ متن: pad.

۴ ـ شاید: ستود.

۵ ـ شاید: «می ستاید».

۶ ـ متن: ...ēn-iz ast، برای نقل نظرهای مختلف فقهی و دینی می‌آید و با آن اقوال گوناگون موبدان نقل می‌شود.

۷ ـ متن: hamāg.

۸ ـ متن : چه.

۹ ـ یکی از معانی «انداختن» بدل کردن و درآوردن چیزی به شکل چیز دیگر است؛ نگاه کنید به شایست‌ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۶.

۱۰ ـ شاید: «بازِ» به معنای «به» باشد: ... به شکل مینوی درآید. ←

روَد [و] تا جاودانگیِ بی‌کران؛ (۱۲) و همه آفریدگان بدِ اهلموغی‌کردار[1] گنامینو [و اهریمن] نیست و بی‌توان شوند؛ و همهٔ مردمِ [دارای سرشتِ] دیوان[2] ــ که هست دروجِ اهلموغی [و] ضحّاک تازی [و] افراسیابِ تور و مردم اُبنه و تورِ براتور ــ پس نیز آنان را کالبد همی[11] بی‌توان شوند[3]، از گناه خویش؛ که همه این کار، [ای] زرتشت! از برای (ص ۱۲۸) خویدودس کردن پایَد [و پایدار مانَد].

(۱۳) ای اسپیتمان زرتشت! نیز این را گویم که کارِ فراورنی [و شایسته] را پیشه تو کن!

→ ۱۱ ـ «همی» شاید زائد باشد.

۱ ـ «اهلموغ» و «آشموغ» به معنای بدعتگذار در دین است؛ واژه را در متن شاید بتوان ahremanagīh (=اهریمنَکی، منسوب به «اهریمنک»؛ با -ag تصغیر) هم خواند.

۲ ـ در شایست‌ناشایست، فصل هفدهم، بند ۷، می‌آید که مردهٔ سه گروه از مردم را بازآرایی نخواهند کرد: آنان که تخمه و تبار از دیوان دارند و آنان که غلامبارگی کنند و آنان که دینِ اهلموغی و بدعت گیرند.

۳ ـ شاید: شود.

(۲۹) خویدودس
(۵/۱۲۹ ـ ۳/۱۲۸)

کرفه و ثوابِ خویدودس ورزیدن چندان است که روزی دیوِ خشم نزد اهریمن دوید که من از گاهنبار و میزد و خویدودس می‌ترسم و از این ترس به گیتی نخواهم رفت. اهریمن پاسخ داد که گاهنبار و میزد را می‌توانی بشکنی و نابود کنی، امّا چارهٔ خویدودس را من نمی‌دانم!

این پاره‌نوشتار همان قطعه‌ای است که به عنوان فصل هجدهم در تکملهٔ شایست‌ناشایست آمده است و نظیر آن در بندهش هندی، فصل ۳۵ هم هست و نیز در روایت پهلوی (صص ۱۶۸ ـ ۱۶۹ متن پهلوی، ص ۶۸ ترجمه). دربارهٔ ثواب خویدودس و چگونگی آن در روایت پهلوی (صص ۴ ـ ۱۰ ترجمه، فصل هشتم) و روایات امید اشاوهیشتان (صص ۱۰۴ ـ ۱۱۰، پرسش‌های ۲۷ ـ ۳۰) و نیز ارداویرافنامه (فصل ۱۲) سخن رفته است. آن را ابزار پدید آمدن کثرت از وحدتِ ازلی و فراوان گشتن آفریدگان، که از بُنِ یکتا و واحد پدید آمده‌اند، و دام‌روایی یا رواج و رونق دام و آفریدگان شمرده‌اند (ترجمهٔ شایست‌ناشایست، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۶؛ نیز نگاه کنید به «فرگرد هشتم هوسپارم‌نسک»، ش ۲۸).

(128//3)(1) abāz pursīd[1] zartuhšt az ohrmazd kū kē: mardōm[2] xwēdōdah wizārdan, az mēnōg u gētīg čand kirbag mizd rasēd? *(2)*

---

۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۲ ـ [illegible]، احتمالاً ـــ زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

ohrmazd[1] passox dād kē : *ēy zartuhšt [ī] spitāmān! [2]{andar dēn} [ī] man {guft ēstēd kū} ēk rōz {xešm dwārīd[3] ō[4]} {peš} ī {ahremān}, [ī] gannāg mēnōg; ēn-iš {drāyīd kū man andar gētīg nē šawēm; čē} {andar gētīg,} {ohrmazd *[[ī]]* xwadāy} ē[5] {se čiš} {andar gētīg be} {dād ēstēd kē man čiš-iz} tabāh {kardan, nē tuwān. *(3)* ahreman drāyīd kū gōw!} kadām[6] {ān se čiš?} *(4)* {xešm drāyīd kū} ēk ān ī {gāhānbār u} anē ān ī {myazd} u se[yom][7] ān [ī] {xwēdōdah.[8] *(5)* ahreman drāyīd kū} heč[9] bīm madār,[10] *ēy xešm! kū {andar gāhābār be ras} {u az awēšān} mardōmān, {ēk čiš*[[-ē]]* be duzdēd, gāhānbār be škast *[[u]]* kār pad[11] kāmag[12] [ī] tō} rasad;[13] u {pad myazd be ras,} {az awēšān, ēk} mardōm-ē {be drāyēd} az wāǰ {myazd be škast u kār pad kāmag [ī] tō rasad.[14]} *(p.129)* {u xwēdōdah be hil,} *ēy xešm! ēn kār, wuzurg kard, {čē-š man čārag nē[15] dānēm} kē tabāh[16] bawēd. *(6)* ēn-iz tō rāy gōwēm, xešm! {čē kē} {čahār bār ō nazdīg šawēd,[17] az} gāh ī xwēš, {xwešīh ī

---

۱ ـ [illegible]

۲ ـ تکملهٔ شایست‌ناشایست، چاپ کوتوال، ص ۳۷ متن پهلوی (فصل ۱۸).

۳ ـ شایست ناشایست : [illegible] (= dwārist).

۴ ـ م. [illegible]

۵ ـ ب ؛ شاید زائد باشد.

۶ ـ [illegible]، احتمالاً تصحیفی از [illegible] است؛ شاید *kanām / *konām ، با ابدال nd به nn ؛ یا صورتی از -kom (= کدام، در komi،یعنی: کدامیک [kom[-ē) در زبان دری زرتشتی.

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible] ، احتمالاً hc.

۱۰ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۱ ـ شا. : [illegible]

۱۲ ـ م. چنین؛ نسخه‌های M و F شایست‌ناشایست: kām.

۱۳ ـ [illegible]، احتمالاً yahmatūnad ، با شناسهٔ ad‌ـ فارسی دری، بسنجید با یادداشت بعدی در بارهٔ این واژه.

۱۴ ـ [illegible] (واژه در انتهای سطر است)، احتمالاً yahmatūnad ، با شناسهٔ ad‌ـ فارسی دری؛ بسنجید با یادداشت پیشین در بارهٔ rasad در همین بند.

۱۵ ـ واژه کمی مخدوش است : [illegible]

۱۶ ـ [illegible] ؛ شاید : tawāh.

۱۷ ـ م. [illegible] ، شا. [illegible]

ohrmazd u amahraspandān ǰudāg nē bawēd}!

(۲۹) خویدودس

(۳/۱۲۸)(۱) باز پرسید زرتشت از اورمزد که: پس مردم را [در] خویدودس گزاردن [و ورزیدن]، از [جهتِ] مینو و گیتی، چند [پاداش و] مزدِ کرفه رسد؟ (۲) اورمزد پاسخ داد که: ای زرتشت اسپیتمان! در دینِ من گفته شده است که یک روز، [دیوِ] خشم به پیش اهریمنِ گُنامینو دوید [و هجوم آورد و.] این را گفت [و هرزه دَرایید] که من اندر گیتی نشوم [و نروم]. چه، در گیتی[۱]، اورمزد خدای همی[۲] سه چیز را اندر گیتی بداده [و بیافریده] است که من چیزی [و هیچ از آن را] تباه کردن نتوانم. (۳) اهریمن گـفت [و هرزه دراییدِ] که بگوی! کدام آن سه چیز [است]؟ (۴) [دیوِ] خشم گفت [و هرزه دراییدِ] که یکی گاهنبار و دیگری میَزْد و سوّمی[۳] خویدودس [است]. (۵) اهریمن گفت [و هرزه دراییدِ] که هیچ بیم مدار، ای خشم! که اندر گاهنبار بِـرَس [و بـرو] و [چـون] از آن مردمان، یکی چیزی بدزدد، [پس] گاهنبار بشکست [و شکسته شود] و کار به کامه [و میل و آرزوی] تو رسد؛ و درمیزد برس [و برو و چون] از ایشان، یک مردمی [و کسی سخن] بگوید [و هرزه دراید] در[۴] باژ، [پس] میزد بشکست [و شکسته شود] و کار به کامه [و میل و آرزوی] تو رسد. (ص ۱۲۹) ولی[۵] خویدودس را بِهِل [و رها کـن]، ای خشم! [که] این کار، بزرگ [و عظیم] کرده [و آفریده] شده است؛ چه، آن را من چاره ندانم [و کاری نتوانم] که تباه شود. (٦) نیز این تو را گویم، [ای] خشم! چه، [هرگاه] که چهار بار با [یکدیگر] نزدیک شود [و نزدیکی کنند]، از جایگاه خویش [و بهشت برین و] خویشی [و تعلّق و تقّرب] اورمزد و امشاسپندان جدا نشود!

۱ ـ در متن andar gētīg تکرار شده است.

۲ ـ شاید زائد باشد.

۳ ـ متن: se[yom] ān ī.

۴ ـ متن: از.

۵ ـ متن: u.

(۳۰) از زندگاهان
(۲/۱۳۰ ـ ۵/۱۲۹)

«از زنـدگاهان» نیز در تـوصیف نـیکویی و خـیر خـویدودس است و بی‌فـاصله پس از «خویدودس» (ش ۲۹) می‌آید. مجموع آنها در تقبیح مخالفت با خویدودس است که مرتکبان آن در دوران بدزمانگی نیروی بسیار می‌یابند و دلائل ظاهراً درست و کوبنده‌ای برای اثبات نظر نادرست خویش می‌آورند!

«از زندگاهان» فقره ۴، از یسن ۴۵ را تفسیر می‌کند و پیوند هرمزد و سپندارمذ را گواه بر صحّت و درستی خویدودس می‌شمارد. بخش زند آن با پهلوی یسنا (۱۱/۱۹۵ـ۱/۱۹۶) و نیز زندگاهان در دستنویس ت.د ۲۸ (۱۳/۳ـ۵/۴) تقریباً برابر است.

این پاره‌نوشتار و قطعه‌های دیگر در این موضوع در م. او۲۹، نشان می‌دهد که بَهرِکم به هنگام نگارش دستنوشته‌های اولیهٔ این قطعات هنوز منع کامل خویدودس انجام نگرفته بوده است و لذا، دلالت برکهنگی زمان آن دارد.

(129//5)(1) az abestāg paydāg ān bawēd : [1]{*aṭ fravaxšyā aŋhəuš*

۱ ـ یسن ۴۵، بند ۴.

ahyā vahištəm} : {[1]ēdōn frāz gōwēm, andar axwān, ān *[[ī]]* ō[2] ohrmazd xwēš *[[ī]]* pahlom xwēdōdah[3] kardan} mardōm. *(2)* {*ašāṭ hačā mazdā*[4] *vaeδā yə īm dāṭ*} : {az ahlāyī[5] abāgīh ohrmazd āgāh kē ēn dahēd,[6] xwēdōdah[3] kardan}. *(3)* {*ptarəm*[7] *vaŋhəuš varəzayaṇtō manaŋhō*} : {uš pad pidarīh[8] wahman warzēd,} kū-š {frārōn parwardārīh ī dāmān[9] rāy *[[ā-š]]* xwēdōdah[10] kardan[11].} *(4)* {*aṭ hōi dugədā hu.šyaoθənā*[12] *āramaitiš*[13]}: {ēdōn ān ī duxt[14] *[[ī]]* hu-kunišn *[[ī]]* bowand[15] menišn, spandarmad kū az[16] xwēdōdah[17] kardan abāz nē ēstēd.} *(5)* {nōiṭ diwžaidyāi[18] vīspā hišas[19] ahurō} : [20]{čē *(p.130)* harwisp nigerīdār[21] pad ān ī ohrmazd} — kū {pad dēn *[[ī]]* ohrmazd hamāg kār *[[u]]*} kirbag u {dādestān[22] ōh bawēd[23]}.

---

۱ - پهلوی یسنا، ص ۱۹۵، س ۱۱ به بعد؛ دستنویس ت د ۲۸ : ص ۳، س ۱۳ به بعد.

۲ - م. [illegible]، پهلوی یسنا: [illegible]

۳ - م. ، ب د ۲۸ : [illegible]

۴ - م. [illegible]

۵ - [illegible]، پهلوی یسنا، ت د ۲۸ : [illegible]

۶ - پهلوی یسنا: [illegible]، م. [illegible]

۷ - م. [illegible]

۸ - م. [illegible]

۹ - پهلوی یسنا، ص ۱۹۵، س ۱۴؛ ت د ۲۸ : ص ۴، س ۱.

۱۰ - م. [illegible]؛ پهلوی یسنا [illegible]

۱۱ - م. ، ت د ۲۸ : [illegible]، پهلوی یسنا (بجز نسخهٔ k) : [illegible]

۱۲ - [illegible]

۱۳ - [illegible]

۱۴ - م. [illegible]؛ پهلوی یسنا، ت د ۲۸ : [illegible]

۱۵ - م. [illegible]؛ پهلوی یسنا: [illegible]

۱۶ - م. [illegible]

۱۷ - پهلوی یسنا: [illegible]، م. [illegible]

۱۸ - م. [illegible]

۱۹ - م. [illegible]

۲۰ - پهلوی یسنا، ص ۱۹۶، س ۱؛ ت د ۲۸ : ص ۴، س ۵.

۲۱ - م. [illegible]

۲۲ - م. [illegible]؛ پهلوی یسنا، ت د ۲۸ : [illegible]

←

(۳۰) از زندِ گاهان

(۵/۱۲۹)(۱) از اوستا پیدا آن باشد: «چنین فراز گویم آن را که برای هستی بهترین است»: ایدون فرازگویم [که] اندر هستی‌ها، آن که اورمزد را خویش [و متعلّق است]، برترین [و نخستین]، خویدودس کردنِ مردم [باشد]. (۲) «از اشویی مزدا آگاه است که این را آفرید»: از اشویی اورمزد آگاه [است] که این را دهد، خویدودس کردن را. (۳) «پدری را اندیشهٔ نیک ورزنده است»: [هرمزد] در پدری، بهمن (= نیک‌اندیشی) ورزد؛ یعنی که برای فراورن‌پروردارى [و به شایستگی پروریدنِ] آفریدگان، پس او را خویدودس کردن [است]. (۴) «چنین آن دخت نیک کنش را، آرمیتی»: ایدون آن دخت نیک‌کنشِ درست‌منش، سپندارمذ، که از خویدودس کردن باز نایستد. (۵) «نه روگردان است در همواره‌نگرنده بودن، اهورا را»: چه،(ص ۱۳۰) همه‌نگریدار [و همواره‌نگرنده بر اورمزد [است]؛ یعنی که بر دینِ اورمزد، [او را] همه کار و کرفه و دادستان[1] همانا باشد!

→

۲۳ - ت د ۲۸ : [illegible]

۱ - «دادستان» به معنای «امور، جریان امور،امور دینی و گردش آنها و اجرای احکام و مراسم دینی» نیز هست.

(۳۱) بتّرین مردم
(۱/۱۳۲ ـ ۳/۱۳۰)

آن مردم که در زمانهٔ دشوار با نیکان می‌آمیزند و ستم می‌کنند، از دشمنان سرسخت آفرینش هرمزدی اند. اینان هوادار پیکار کردن با «خویدودس ورزندگان» به شمار می‌روند. سرانجام، چِهرومَیان اشو، یعنی پشوتن پسر گشتاسب، با پنجاه‌وسه یاور نیرومند از کنگ‌دژ می‌آید و آنان را از میان می‌برد. این را زرتشت از هرمزد پرسید و هرمزد به او پاسخ داد.

چهرومیان، مانند بهرام ورجاوند، یکی از منجیان آیین زرتشتی است و در سَرِ سَدوزم (sadōzem)، یعنی پایان قرن، که در آن هنگام ستم به حد اعلی می‌رسد، برای رهانیدن نیکوان ظهور می‌کند. بدین شمار، «بتّرین مردم» که اصلاً در توصیف خیر و ثواب خویدودس است، در زمرهٔ ادبیات بدزمانگی و گله و شکایت از ایام و روزگار جای می‌گیرد.

این پاره‌نوشتار، بی‌عنوان است و در دنبالهٔ مطلب پیشین، از روی سطر سوم ص ۱۳۰ آمده و از دینکرد هفتم (چاپ مدن، ص ۶۵۵ و ۶۶۶ و نیز ۴۴۸)، بخش هشتم، برگرفته شده است، همراه با تک‌واژه‌هایی از بخشهای دیگر دینکرد. مشخصات عمومی زبان چنین قطعاتی در م.ا و ۲۹، در این یکی هم دیده می‌شود. گاهی هم جملات و عبارات و نیز واژه‌هایی منفرد از دینکرد برگرفته شده، ولی در این پاره‌نوشتار برای بیان منظور متفاوتی به کار رفته است و در برخی موارد هم گویا معنای اصلی دیگرگون گشته است؛ مثل «بلندپیشگی» (بند ۹).

تکراری از گوشه‌هایی از «بتّرین مردم» در «فرگرد هشتم دامداد» (ش ۳۵) هم می‌آید.

(130//3)(1) [1]{ēn-iz gōwēd kū pursīd[2] zartuhšt} az {ohrmazd} kū: {hān,[3]} ohrmazd! mardōm {kē} {karabag[4] u ān ī duš-xwadāytom,[5] pad pādixšāyīh} ē[6] awēšān {abāz ō[7] wehān gumēxtēd? *(2)* guft-iš ohrmazd} ō[7] spitāmān zartuhšt [8]{kū: ān-iz ōy ī} wināhgār {ō[7] wehān gumēxtēd, ēn} mardōm kū [9]{čiyōn *ɣoysar[10] u xāɣān[10]} {kū} xwēdōdah kard[11] mardōm! uš guft ohrmazd kū ān-iz zartuhšt!

(3) {pursīd zartuhšt} az ohrmazd kū: ān-iz[12] ohrmazd! kē awēšān //ī ān// xwadāyīh abāz ō[13] wehān gumēxtēd, ēn čiyōn} ōy[7] mard [ī] kayag u karab niyākān, xwēš ast; kū kē [14]{xwēdōdah} {a-kunišnīh paykārēd, pēšmālīh ēwarīh[15] paydāgēnīdan čim?} *(4)* [16]{uš guft ohrmazd kū: ān-iz zartuhšt! abar [17]im wattarān, ēn-iz gōwēnd[18] kū awēšān kē[19] āgāh hēnd

---

۱ ـ دینکرد، ص ۶۵۵، س ۳ (کتاب هفتم).

۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۳ ـ کد ب؛ د. ب ندارد؛ شاید: hān! ē[y](=ay) «هان! ای»، بسنجید با ۱/۱۲۲ ← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم.

۴ ـ د. [illegible]

۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۶ ـ ب شاید زائد باشد.

۷ ـ م. [illegible]

۸ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۶.

۹ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۷.

۱۰ ـ متن [illegible]؛ به پیروی از ماریان موله چنین قرائت شد. شاید: dōysar(?) niyāgān (دورسَرَوْ نیاکان، کسانی از تبار «دورسرَوْ» که معاند زرتشت بوده است؛ ترجمهٔ گزیده‌های زادسپرم، ص ۱۰۳، و نیز صص ۲۷ ـ ۲۸) بسنجید با «مردکوی و کرپ نیاکان»، در بند ۳.

۱۱ ـ [illegible] (واژه در انتهای سطر آمده است و شاید جزئی از آن حذف شده باشد.)

۱۲ ـ پس از این واژه، نوشته شده است: [illegible]، و «لا لا» احتمالاً نشانهٔ قلم‌گرفتگی است: نه، نه!؛ نیز پیش از آن حرف ناتمامِ [illegible] (c) نوشته شده است.

۱۳ ـ م. [illegible] (از)

۱۴ ـ دینکرد، ص ۴۴۸، س ۹ و ۱۰؛ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۶ ـ دینکرد، ص ۶۶۵ س ۱۰.

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۹ ـ د. [illegible]

[[u]] andar dānēnd, gr[ā]mag[1] az ahlāyīh dōšēnd; kū-šān pārag weh sahēd *(p.131)* az kār *[[u]]* kirbag; u tōm ān[2] dōšēnd az rōšnīh, *[[u]]* ān ī wattōm axwān dōšēnd az ān *[[ī]]* pahlom axwān; awēšān *[[*abāgēnēnd*]]* dušwārīh. *(5)* awēšān-iz rāy, ān[3] ī[3] tō gōwem} zartuhšt! {kū zanišntar[4] hēnd az gazag[5] ī šaspand,[5] čiyōn gurg u šēr; u awēšān *[[*pad*]]* kēn u bēš hamāg[6] az ān, franāmēnd} u wis [ī] mazdyasnān[7] tabāhīgēnīdan![8] *(6)* {tā kē[9] ān mard[10] rasēd} u awēšān tabāhīgēnēd[11] {*[[*kē*]]* čahrōmayān [ī] ahlaw, abāg wazr *[[*ī pērōzgar, abāg*]]* panǰāh u se mardān raft *[[ī]]* hawištān ī amāwand ī buland [ī] frāz-*[[*nigerīdār*]]* u kār *[[u]]* dādestān *[[ī]]* frāx-suft[12] ī stabr bāzāy}. *(7)* ēn andar hamāg mardōm [ī] nēk, {was margīh} u rištagīh {kū-šān} raft u [13]{stabr ī kū-šān sēzdēnīh[14], kū-šān — dēw[15] u wattarīh[16] aziš tarsēnd; u ān ī zanēd ga[n]nāg[17] mēnōg abāg dāmān. *(8)* ān ī se} kas[18] kār kunēnd[19]: ān [20]{paydāg kū}

---

۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۲ ـ [illegible]

۳ ـ د. [illegible]

۴ ـ [illegible]، به پیروی از پروفسور ماریان موله، چنین قرائت شد (زندگی زرتشت، ص ۸۸ و ۸۹)؛ شاید «زوش‌تر».

۵ ـ م. [illegible]، د. ص ۶۵۵، س ۱۶ : [illegible]، احتمالاً از مصدر gazīdan (=گزیدن) و šaspīdan (= جهیدن، با تندی و سرعت پریدن)، روی هم رفته: «مارِ جهنده».

۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]، س ۶ : [illegible] (بند ۶)؛ شاید «تباهی کردن» و یا احتمال دارد مصدر جعلی باشد از «تباه» و ‎-īg.

۹ ـ د. [illegible]

۱۰ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۱ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه، در بند ۵.

۱۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۳ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۲۱.

۱۴ ـ [illegible]، احتمالاً صورتی از [illegible] : sēzdēn[īh] (واژه‌نامهٔ مکنزی).

۱۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ م. [illegible]، د. [illegible] ؛ پس از این واژه، در م. می‌آید: [illegible] که ظاهراً زائد است.

۱۸ ـ واژه اندکی مخدوش است : [illegible]، د. [illegible] (azg، شاخه، شعبه و گروه).

←

xwēdōdah a-kunišnīh u {drōǰ yazēd}[1] — kū uzdēst[2]- paristī(y) gōwēd — u ahlomōγ mardōm. *(9)* har se {pad āgenēn yazišnīh} ī dēwān [3]{kē pad buland pēšagīh rawēnd} u uzdēst paristīh [u] drōǰ ī ahlomōγ kār ī awēšān pēš gōwēm pad ē-čand.[4] *(10)* u ēn-iz paydāg kū azdahāg[5] [ī] tāzī[5] ū frāsyāg[6] [ī] tūr[6] ū tūr ī *(p.132)* baratūr, ā-z, ǰudtar nēst!

تمت

تمام شد

(۳۱) بتّرین مردم

(۳/۱۳۰)(۱) نیز این را گوید که پرسید زرتشت از اورمزد که: هان[۷] [ای] اورمزد! مردم که کَرَپ[۸] [اند] و در[۹] بتّرین شهریاری [و حکومت]، به پادشاهی [وقدرت] همی[۱۰] ایشان به نیکان باز آمیزند[۱۱]، [چگونه اند]؟ (۲) گفتش اورمزد به اسپیتان زرتشت که: آن نیز، آن [مردم] گناهکار [که] به نیکان آمیزد[۱۲]، این مردم پس چونان قیصر[۱۲] و خاقان [باشند] که [با آن مردم که] خویدودس کرده‌اند [درآمیزند و آنان را بیالایند]! گفتش

→

۱۹ ـ [illegible] ← [illegible]

۲۰ ـ دینکرد، ص ۶۶۶، س ۱؛ بر اساس ضبط م. واژه قرائت شد.

۱ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۲ ـ [illegible]

۳ ـ دینکرد، ص ۶۶۶، س ۱.

۴ ـ [illegible]؛ شاید (h)ēc and (= هیچ اند، به هیچ شمرده می‌شوند)(؟).

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]، [illegible] زائد ظاهراً قلم گرفته شده است.

۷ ـ متن: ān ī ؛ ān احتمالاً تصحیف برای hān (= هان!) است و ی افزایه تلفّظی ← یادداشت آوانویسی.

۸ ـ «کَرَپان» معاندان زرتشت اند.

۹ ـ متن: ān ī.

۱۰ ـ شاید زائد باشد.

۱۱ ـ شاید: آمیخته شود.

۱۲ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

اورمزد که آن نیز [چنین است، ای] زرتشت!

(۳) پرسید زرتشت از اورمزد که: نیز آن را [بشنو، ای] اورمزدا که ایشان که [در] آن شهریاری باز به نیکان آمیزند، این [کس] چونان آن مرد کَوی[1] و کرَپْنیاکان [و از تبارِ کَویان و کَرَپان]، خود[2] است که پس [برای] خویدودس ناکردن پیکار [و جدل] کند؛ [آن‌گاه جدلِ او را] مدافعهٔ قطعی [آوردن و] پاسخ قاطع اظهار داشتن [کدام] برهان [است]؟ (۴) گفت اورمزد که: نیز آن را [گویم، ای] زرتشت! بر این بتّران این[3] را نیز گویند که ایشان که آگاه اند و اندر دانند؛ [آنان] خواسته را از اشویی [و پارسایی] دوست‌تر دارند [و بر می‌گزینند]؛ چنان که پاره [و رشوه و خواسته / سکّهٔ شکسته و کم‌بها] ایشان را بهتر به نظر آید (ص ۱۳۱) از کار و کرفه؛ و تاریکی، آن را دوست‌تر دارند از روشنی، و هستیِ بتّرین [و دوزخ] را دوست‌تر دارند از هستیِ بهترین [و بهشت برین]؛ ایشان [به جهان] در آلایند[4] دشواری را [و دشواری به جهان آمیزند]. (۵) نیز دربارهٔ ایشان، تو را گویم، [ای] زرتشت! که زننده‌تر[5] [و نابودگرتر] اند از مارِ[6] جهنده[7] [و سَبُعانِ تیزرو]، چونان گرگ و شیر؛ و ایشان در کین و درد همه از آن (= ددان سبع) برگذرند[8] [و پیشتر روند] پس[9] [در] خاندان[10] مزدیسنان را تباه کردن! (٦) تا که آن مرد رسد و ایشان را تباه کند که چهرومیان[11] اشو [نام دارد، چون] با گرز پیروزگر، با پنجاه و سه مردان رَفت[12] [و رسید]؛ که [با] هاوشتان [و شاگردان و همراهانِ] نیرومندِ بلندِ

---

۱ ـ «کوی»، همانند «کَرَپ»، مردم معاند زرتشت اند.
۲ ـ متن: «خویش».
۳ ـ شاید: هم.
۴ ـ متن: abāgēnēnd از مصدر abāgēnīdan از abāg (= با)، به معنای «چیزی را ضمیمه به چیز دیگری کردن؛ توأم کردن».
۵ ـ متن: احتمالاً «زنش‌تر» ؛ شاید «زوش» باشد که در فرهنگ فارسی، به معنای «بندهٔ پست و ناپاک» آمده است.
۶ ـ gazag.
۷ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۸ ـ متن: franāmēnd.
۹ ـ متن: u.
۱۰ ـ متن: wis.
۱۱ ـ «چهرومیان» نام دیگر برای پشوتن پسر گشتاسب است که از جاویدانان است و از کنگ‌دژ برای نجاتبخشی خواهد آمد.
۱۲ ـ هر دو: [illegible]

فرازنگریدار [و باز بیننده] و [آورندهٔ] کار [و کردارِ دینی] و دادستانِ (= جریان امور و قواعد دینیِ) فراخ‌شانه [و دارای شانه‌های فراخِ] ستبرْبازو [و مقتدر آید]. (۷) [تا] این [زمان] اندر همهٔ مردم نیک بسا مرگی [و حوادثِ مرگبار] و رنجوری [و درد] که ایشان را رفت [و بر ایشان گذشت] و [آن رهانندگانْ مردانِ] ستبر [با نیرویِ] قهاری [اند] که از ایشان دیو [و دارندگانِ نیرویِ] بتّری [و بَد] ترسند؛ و آن [رهاننده است] که زَنَد [و بی‌توان کند] گُنامینو را با آفریدگان [او]. (۸) [پس] برای [آن بدی،] سه کس کار [و ستیزه و مقابله] کنند: آن پیدا [و آشکار است] که [هواداران] خویدودس ناکردن و [آن که] دروج را یَزَد [وستاید] ـــ که [آن را] بت‌پرستی گوید ـــ و مردمِ اهلموغ. (۹) [این] هرسه [کار]، به همزمانی [و یکباره با هم]، یشتن [و ستایش] دیوان [است] که به بلندپیشگی[1] [و در حدّ اعلی] رَوَند[2] [و برگزار شود و به شمار آید]؛ ولی[3] [از] بت‌پرستی و دروج اهلموغ، کارِ ایشان (= مخالفان خویدودس کردن) را پیش [و مقّدم و بتّر] گویم [و می‌شمارم] به چندی [و چند برتری]. (۱۰) و نیز این پیدا [است] که [اینان را بدکارگی از] ضحّاک تازی و افراسیاب تور و تورِ (ص ۱۳۲) بَراتور[4] پس نیز جداتَر [و متفاوت و متمایز] نیست!

تمت؛ تمام شد

---

۱ ـ buland pešagīh در دینکرد (۲/۶۶۶) دارای تفسیر pad asp (با اسب) است. به نظر می‌رسد که در م. او ۲۹ این معنی منظور نیست ← پیشگفتار، ۲. ۶.
۲ ـ rawēnd ؛ این فعل در دینکرد دارای چند فاعل، و جمع است و بدرستی به کار رفته؛ ولی با شکستگی جمله و تغییر معنای واژه‌ها در م. او ۲۹ باید آن مفرد محسوب کرد.
۳ ـ متن: u.
۴ ـ «توربراتور» کشنده و به شهادت‌رسانندهٔ زرتشت است؛ این تلفظ با شیوهٔ تلفظ آن در سنت زندهٔ زرتشتیان یکی است.

(۳۲)بیان رستاخیز

(۸/۱۳۷ ـ ۲/۱۳۲)

زرتشت از هرمزد پرسید که پس از آشفتگی پیکرِ مردگان و پیوستن به خاک و غبار، آیا باز آفریدگان پیکرمند خواهند شد و پدیدار خواهند آمد. هرمزد گفت که بازسازی آنان از آفریدنشان آسانتر است: اجزای وجود مردگان را از زمین و خرداد و امرداد و آتش خواهم خواست و در پنجاه‌وهفت سال همه را پیکر خواهم بخشید. پس در انجمن ایسَدواستران، چونان صحرای محشر، همه گرد می‌آیند؛ پادافراه سه‌شبه، که کیفر نهایی است، بر گناهکاران می‌رود؛ گوچهرمار (جوزهرمار، جسد اژدهای آسمانی) از آسمان فرو می‌افتد؛ زمین را فلز گداخته می‌پوشاند و همه را پاک می‌گرداند؛ گودال دوزخ را آکنده می‌سازد. پس با پیهِ گاوِ هَدَیوش و هوم‌سپید «اَنوش» می‌آرایند که خوراک بیمرگی و جاودانگی است و با خوردن آن همه جاودانه خواهند شد. در آن هنگام هرمزد فرجام‌بخشندهٔ آفرینش خواهد بود و مردم جز نیایش هرمزد و دیدار او کاری نخواهند داشت.

این پاره‌نوشتار، از لحاظ مضمون با گزیده‌های زادسپرم، فصل سی‌وچهارم و نیز دادستان دینی، فصل سی‌وششم، و روایت پهلوی، فصل چهل‌وهشتم، و از لحاظ مضمون و عبارات با بندهش، بخش نوزدهم، شباهت دارد. اما متن م. او۲۹ قابل انطباق واژه‌به‌واژه با روایت بندهش نیست. در صددر بندهش (درِ ۳۵، صص ۱۰۲ـ۱۰۶ کتاب) و نیز م. او ۲۹ («دربارهٔ رستاخیز»، ش ۱۳) هم نظیری برای این پاره‌نوشتار هست.

زبانِ «بیان رستاخیز» در سراسر م. او ۲۹ متمایز و خوب است و نثر زیبای آن به آثار کلاسیک و خوب پهلوی نزدیک می‌گردد. اسطوره در این پاره‌نوشتار دیگرگونیهایی یافته است؛ از آن جمله است بدل شدن نام «گوچهر مار» به «گرزدار».

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] weh [ī] abzōnīg

بیان رستاخیز[۱]

(132//4)(1) gyāg[-ē] az abestāg paydāg kū zartuhšt az ohrmazd pursīd kū: ēn gēhān, ān[2] mardōm[2], mēn[ō]gān[3] kirbag kunēnd u ārzōy[4] [ī] tō dārād,[5] nazdīk [ī] tō az druwand [ī] duš-dēn[6](?) ī wad, kadār wattar[7] bawēd? *(2)* passox kard ohrmazd: duš-dēn(?)[8] u zōš[9] mardōmān, duš[ox](?)[10] hamānāg![11]

(3) [12]{*pərəsaṭ zaraθuštrō ahurəm mazdąm [[vīspō vīδvå]] ahura mazda hixšāne*[13] *narəm ašavanəm hixšāne nāirikąm ašaonīm*[14] *hixšāne*[15] *drvatąm daevayasnanąm mərəzujītīm mašyānąm ząm ahuraδātąm nipārayəṇtia*[16] *āpəm tačiṇtąm yavanąm uruθmąm*

---

۱ ـ با خط فارسی، بر سطر سوم صفحه ۱۳۲ نوشته شده است ← پیشگفتار، ۱. ۲. دوّم.

۲ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ شاید: ō mardōm (ō برابر با اسم‌اشاره: «آن مردم»).

۳ ـ [illegible] ← [illegible] ؛ شاید: menišn (= منش، دل) ← یادداشت ترجمه.

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible] ، احتمالاً ← [illegible] ؛ شاید ـ [illegible] (=dārēd).

۶ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible] ؛ شاید {duš-dān[ā] (دشدانا)، یا dušmen (با ابدال m به w.) یا duš-xōy؛ نگاه کنید به یادداشت ذیل duš-dēn در بند (۲).

۷ ـ [illegible] ، احتمالاً [illegible] ؛ شاید [illegible] (= pādixšatar) یا [illegible] (wattarihātar?).

۸ ـ [illegible] ، نگاه کنید به یادداشت ذیل همین واژه در بند پیشین.

۹ ـ [illegible] ؛ نگاه کنید به ص ۱۳۱، س ۳ (ش ۳۱، بند ۵)

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۲ ـ به خط و زبان اوستایی است؛ وندیداد ۱۹، بند ۲۶.

۱۳ ـ [illegible] ؛ در متن، پیش از این واژه می‌آید : [illegible] (tā، «تا»، برای نمایش واژه‌های افتاده در متن اوستا) که به نظر می‌رسد زائد است.

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ نگاه کنید به یادداشت ۱۳.

۱۶ ـ [illegible]

anyąm he avarətanąm nipārayąṇta[1] *(4) āat mraot ahurō mazdå haxšaēṇha ašāum zaraθuštra.}*

(5) {pərəsaṯ zaraθuštrō ahurəm mazdąm : ahura mazda!} kū[2] tan wād burd, āb wazīd : [3]*{pąšnvåṇhəm (p.133) hikvåṇhəm}* az pas kū abāz kunēd ristāxēz, čiyōn bawēd?

(6) ohrmazd passox gūft kē: spitāmān zartuhšt! kū ka-m āsmān abē-stūn paydāg kard, pad mēnōg ēstišnīh, dū[r][4] kanārag, rōšn, az gōhr ī *xwāhən;*[5] *(7)* ka-m zamīg dād, axw ī astōmand burdan rāy, uš[6] dāštār ī gētīg nēst; *(8)* ka-m xwaršēd u māh u stāragān andar andarwāy,[7] rōšn-kirbīhā wāzīd[8] hēnd; *(9)* ka-m ǰordāg[9] dād kū andar zamīg be parganēnd,[10] abāz rōyēd, pad abzōn abāz bawēd;[11] *(10)* ka-m andar urwar rang[12] dād gōnag gōnag; ka-m andar urwar, abārīg čiš; *(11)* ka-m ātaxš dād kē andar urwar u snōy[13] ū wād, u[14] gētīg[14] kār pad kunišn rawēd; *(12)* ka-m andar burdār [ī] mād — kē andar šekam[15] [ī] zan — pūs dād, dēr *ōftad,*[16] ǰud ǰud awešān be dād kū pōst u nāxun u xōn ū pay[17] u čašm ū gōš u dast u

---

۱ ـ [illegible]

۲ ـ از این پس، متن مشابه است با بندهش (ترجمه ص ۱۴۵ ، ت. د۲، ص ۲۲۱، س ۱۲ تا ص ۲۲۶، س ۶).

۳ ـ با خط و زبان اوستایی، از وندیداد ۳، بند ۱۱؛ نیمی از واژهٔ اول در ص ۱۳۲ و نیمهٔ دیگر در صفحهٔ بعدی است.

۴ ـ [illegible]

۵ ـ با خط اوستایی : [illegible] ؛ بندهش [illegible] (ص ۲۲۱، س ۱۵).

۶ ـ پس از این واژه، نوشته شده [illegible] ، و قلم گرفته شده است.

۷ ـ [illegible] ؛ شاید ـــ زائد نبوده، مثلاً ē (= هی) باشد (این حرف در بندهش نیامده است).

۸ ـ ب. [illegible] (ص ۲۲۲، س ۳)، م. [illegible]

۹ ـ [illegible] (ـــو پایانی در آوانویسی، مانند دیگر موارد، آورده شد).

۱۰ ـ ب. [illegible] (ص ۲۲۲، س ۴)، م. [illegible]

۱۱ ـ ب. [illegible] ، م. [illegible]

۱۲ ـ ب. (ص ۲۲۲، س ۵) [illegible] ، م. [illegible] (= rag) ؛ احتمالاً «رنگ» در گیاهان و تنوع آنها بهتر از «رگ» است که در برگها دیده می‌شود و خلقت آن هم شگفت است.

۱۳ ـ شاید sang ، به اعتبار پدید آمدن آتش از سنگ آتشزنه.

۱۴ ـ [illegible] ؛ شاید [illegible] (u) زائد باشد.

۱۵ ـ [illegible]

۱۶ ـ [illegible]: ʼwptd ، احتمالاً شناسهٔ ad ـ فارسی دری در آن آمده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۱۷ ـ [illegible] ، ب: [illegible] (ص ۲۲۲ ، س ۷).

pāy,[1] abārīg čiš, pēšag be dād; *(13)* ka-m ō āb pad, pāy dād, kū be tazēd; *(14)* ka-m abr dād, kē ān [ī] gētīg, āb barēd,[2] ānōh kāmag wārēd; *(15)* ka-m way[3] dād, kē čašm *(p. 134)* dīdan, pad wād nērōg, azēr ō [4] azabar,[5] čiyōn kāmag wazēd, pad *[[dast]]*[6] frāz nē tuwān griftan; *(16)* ēk ēk az awēšan ka-m dād, abārīg čiš ī haft kišwar zamīg paydāg hamē bawēd, man dād; kū tō man pursīd[7] kū ristāxēz[8] čim kunē?![9]

(17) andar ristāxēz, ayārīh[-ē][10] *[[ī]]* čiyōn awēšān[11] ast, ka awēšān kard, nē būd u bawēd; u kē būd, abar niger kū kē[12] ān [ī] nē būd, ēg be kard ū ān ī būd, čim abāz nē šāyēd kardan?! *(18)* čē, pad ān hangām, az mēnōg [ī] zamīg ast u az xurdād xōn u az amurdād[13] — urwar — wars,[14] u [az][15] ātaxš gyān, čiyōn-šān pad bun-dahišnīh padīrift, xwāhēd.

(19) nazdist, ast[16] ān ī gayōmard[17] ul angēzēd; pas ān [ī] māšī,[18] māšēnag;[19] pas ān [ī] abārīg mardōm. pad panǰāh [u] haft sāl, hamāg

---

۱ ـ [illegible] ؛ شاید (?)pāg به جای «پا»؛ بسنجید با یادداشت بند ۹ : ǰordāg.

۲ ـ ب. [illegible] (ص ۲۲۲، س ۱۰) ، م. [illegible]

۳ ـ م. [illegible]، ب. [illegible] (ص ۲۲۲، س ۱۰) : «فضا، وای»؛ (املای م. را، بویژه به قیاس با ص ۵۶، س ۴ (ش ۵، بند ۸)، می‌توان way خواند و «پرنده» معنی کرد).

۴ ـ متن : [illegible] ؛ شاید تلفظ‌نویسی باشد برای حرف‌عطف : «وَ (= o)» ← پیشگفتار، ۴. ۲. یکم.

۵ ـ پس از این واژه، نوشته شده : [illegible] و قلم گرفته شده است.

۶ ـ ب. [illegible] (ص ۲۲۲، س ۱۲).

۷ ـ شاید : tō pursēd ، یعنی «تو پرسی»، فعل جمع برای مفرد به نشانهٔ احترام.

۸ ـ [illegible] ← [illegible]

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible] ؛ شاید *[[ī]]* ayārīh ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ب.

۱۱ ـ این واژه نشانه‌هایی شبیه به قلم‌گرفتگی دارد : [illegible] ؛ شاید: ōy.

۱۲ ـ شاید این کلمه قلم گرفته شده باشد.

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible] ، ب. [illegible] (ص ۲۲۳، س ۱)، لذا احتمالاً : [illegible] (= wars) : موی؛ شاید : rag.

۱۵ ـ به قیاس با عبارتهای پیشین شاید افزودن آن لازم باشد.

۱۶ ـ متن [illegible] ، احتمالاً «استخوان»؛ شاید : «است، هست، [قولی] هست [که] ...»

۱۷ ـ [illegible] ؛ شاید gywmhlt : mahrd‑

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ [illegible]

mardōm ī rist wirāyēnd; u hamāg mardōm abar ēstēd — kē-z ahlaw, kē-z druwand. *(20)* mardōm[1] har kas-ē, az ān gyāg angēzēd kū-šān gyān be šawēd.

(21) ka-šān harwisp axw ī astōmand tan kirb būd, ēg-išān ēwēnag be dahēnd[2] //u ān rōšnīh ī abāg xwaršēd,//[3] nēm-ē be ō gayōmard u nēm-ē pad abārīg mardōmān //be dahēnd. *(22)* pas mardōm, mardōm//[4] *(p.135)* be šnāyēnēd;[5] kū ruwān //ruwān//, tan //tan// be šnāsēd, kū ēn[6] ān ī man[7] ast pid u ēn ān ī man ast mād, ēn ān ī man ast pus, ēn ān ī man ast brād, ēn ān ī man ast nārīg, u ēn ān ī man ast kadār-iz-ē ān[8] ī[8] nazdīk-paywandtar, be šnāsēd.

(23) pas anǰoman[9] [ī] īsadwāstarān[10] paydāg; mardōm pad zamīg hamāg be ēstēnd. *(24)* andar ān anǰoman,[11] har kas-ē nēk-kunišnīh [ī] xwēš u wad-kunišnīh wēnēd. *(25)* ahlaw[12] andar druwand owōn paydāg čiyōn gōspand [ī] spēd andar ān ī syā bawēd. *(26)* andar anǰoman, ahlaw[13] //kē-š pad gētīg druwand dōst būd//, ān druwand gōwēd kē andar gētīg, az kunišn [ī] nēk [ī] xwad warzīd, man āgāh nē kard?! agar ān ahlaw ōy[14] nē āgāhēnīd,[15] ēg-īš[16] pad ān[17] ī[17] anǰoman, šarm ēdōn[18] abāyēd widārdan.

---

۱ ـ [Pahlavi] ؛ شاید ـــ زائد و افزایهٔ تلفّظی یا سهو قلم نباشد ؛ ē (= همی).

۲ ـ م. [Pahlavi] ، ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۳، س۸)؛ شاید املای م. dht (= *dahad* ، دهد) باشد.

۳ ـ ب. ص ۲۲۳، س ۹.

۴ ـ ب. ص ۲۲۳، س ۱۰.

۵ ـ ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۳، س ۱۰).

۶ ـ کلمه کمی بد نوشته شده است.

۷ ـ [Pahlavi] (ـد قلم گرفته شده است).

۸ ـ کدں ؛ شاید anē (= دیگر).

۹ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً ʼncwmn ، به واسطه تکرار حرف ﻭ (w) پس از c ، به نظر می‌رسد که مانند فارسی نوین، باید واژه را anǰoman قرائت کرد، و نه ـــanǰa ← پیشگفتار، ۴. ۲.

۱۰ ـ ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۳، س ۱۳)، م. [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi] ، احتمالاً ـــ زائد و افزایهٔ تلفّظی است؛ شاید ē (= همی)؛ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه.

۱۲ ـ ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۳، س ۱۵)، م. [Pahlavi]

۱۳ ـ ب. ص ۲۲۳، س ۱۶ تا ص ۲۲۴، س ۱.

۱۴ ـ [Pahlavi]

۱۵ ـ ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۴، س ۳)، م. [Pahlavi] ←

(27) pas ahlaw garōdmān, u druwand rāy abāz ō dušox abganēnd[1] u se rōz-šabān, tanōmandīhā andar dušox pādifrāh kunēnd. ahlaw[2] andar tanōmandīhā, garōdmān, ān ī se rōz, *urvāxmanī*[3] mānēnd.

(28) kē ahlaw az druwand ǰudāg bawēd, kū har kas-ē[4] //ars//[5] tā znūg pad-iš *(p.136)* frōd āyēd: pid ahlaw u pus druwand, ēdōn abāyēd kardan; mānand [ī] dō brād[6] ī būd, frasyābag[7] u aγrīras:[8] ēk ahlaw, ēk druwand. *(29)* abārīg az ēn ēk[9], čiyōn margarzān, pādifrāh widārēnēnd.[10]

(30) pas gurzdār[11] čiyōn andar spihr, az tēx[12] ōftēd, zamīg; owōn hamānāg[13] kū dāmān[14] [ī] tō dard bawēd, čiyōn mēš ka gurg ōftēd. *(31)* pas ātaxš u ērmān yazad, ayōšust[15] [ī] andar kōfān, garān tāzēnd,[16] pad ēn zamīg, rōd homānāg ēstēd. *(32)* pas harwisp mardōm andar ayōšust[17] ī

→

۱۶ ـ ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۴، س ۳)، م. [Pahlavi]

۱۷ ـ کد ں ؛ شاید ں زائد باشد: «در آن انجمن».

۱۸ ـ پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.

۱ ـ واژه اندکی مخدوش است : [Pahlavi] ، ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۳، س ۵).

۲ ـ ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۳، س ۷)، م. [Pahlavi]

۳ ـ واژه با حروف اوستایی نوشته شده است : [Avestan]

۴ ـ م. [Pahlavi]

۵ ـ ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۴، س ۹).

۶ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi]

۸ ـ [Pahlavi] : aglyls ؛ شاید ـ rah ـ

۹ ـ شاید: ēw[ēn]ag (آیین: از این قبیل ...)

۱۰ ـ [Pahlavi]

۱۱ ـ م. [Pahlavi] ، ب. [Pahlavi] (ص ۲۲۵، س ۳ ـ ۴) : gōzihr mār (= گوچهرمار، گوزهرمار، جوزهر مار).

۱۲ ـ [Pahlavi]

۱۳ ـ متن : [Pahlavi] ، ب. [Pahlavi] (۵/۲۲۵) ؛ ظاهراً واژهٔ homānag پهلوی به صورت hamānag (همانا) فارسی تصحیف یافته است. نگاه کنید به یادداشت ترجمه.

۱۴ ـ واژه اندکی مخدوش است : [Pahlavi]

۱۵ ـ [Pahlavi]

۱۶ ـ [Pahlavi]؛ شاید : tābēnd (تابند، داغ و گداخته کنند).

۱۷ ـ [Pahlavi]

gudāxtay[1] be widerēnēnd[2] u hamāg pāk be bawēnd.*(33)* kē ahlaw ēg-iš owōn be bawēd,[3] čiyōn kē andar šīr [ī] garm hamāg rawēd;[4] kē druwand, ēg-iš pad ān bawēd kū pad gētīg, andar ayōxšust[5] [ī] widāxtag hamāg rawēd. *(34)* mahist dōšāram, harwisp mardōm ō ham rasēnd. *(35)* ēk ēk pursēd: ut pad ruwān dādestān čē būd? ahlaw būdē,[6] ayāb druwand? *(36)* nazdist, ruwān tan wēnēd, pas pursēd.

(37) pas hamāg[7] mardōm ham-wāng bawēnd, duland stāyišnīh[8] *(p.137)* ō ohrmazd barēnd.[9] *(38)* ohrmazd pad ān gāh "hangirdēnīd dām" bawēd;[10] kū-š kār abar nē abāyēd kardan kū rist ārāyišnīh : pad ayārīh ī gāw [ī] *hadī[y]ōš*[11] u hōm [ī] spēd, anōš[12] wirāyēnd. *(39)* pas harwisp mardōm ahōš bawēnd tā hamē hamē rawišnīh[13] u gēhān amarg u azurwān u abēš u apetyārag[14] be bawēd; ahreman abāg dēwān u drōǰān agār bē bawēd!

تمام شد[15]

---

۱ ـ [illegible] : gwt'hty.
۲ ـ [illegible]
۳ ـ [illegible]، به قیاس با ص ۱۳۳، س ۹ ← [illegible]، نگاه کنید به ص ۱۳۳، یادداشت بند۹.
۴ ـ [illegible]
۵ ـ واژه کمی مخدوش است : [illegible]
۶ ـ [illegible]
۷ ـ [illegible] (ظاهراً ـو قلم گرفته شده است) : hm'y(k).
۸ ـ [illegible]، احتمالاً ـ[illegible] زائد است، بسنجید با یادداشت بند ؛ شاید ē- (= یای وحدت‌ونکره).
۹ ـ م. [illegible]، ب. [illegible] (ص ۲۲۶، س ۱)؛ شاید dranǰēnd (گویند).
۱۰ ـ ب. [illegible] (= bēd، ص ۲۲۶، س ۱)، م. [illegible]، به قیاس با ص ۱۳۳، یادداشت بند ۹ ← [illegible] ؛ نگاه کنید به ص ۱۳۶، یادداشت بند ۳۳.
۱۱ ـ با خط اوستایی نوشته شده است : [illegible]
۱۲ ـ م. [illegible]، ب. [illegible] (ص ۲۲۶، س ۵).
۱۳ ـ در اینجا شباهت متن با بندهش پایان می‌یابد (ص ۲۲۶، س ۶، ت. د ۲).
۱۴ ـ [illegible] ← [illegible]
۱۵ ـ با خط فارسی بر میان سطر نوشته شده است.

به نام دادار اورمزدِ نیکِ افزونی

(۳۲) بیان رستاخیز

(۴/۱۳۲)(۱) [در] جایی از اوستا پیدا [است] که زرتشت از اورمزد پرسید که: [در] این جهان، آن[1] مردم [که برای] مینوان[2] کرفه کنند و آرزوی تو داراد[3]، نزدیک [و به چشم] تو نسبت به[4] دروند بَددینِ[5] بد، کدام بتَر(؟)[6] باشد؟ (۲) پاسخ کرد اورمزد: بَددینِ[5] و مردمان زوش[5] [و ناپاک]، در دوزخ[7] [باشند] همانا!

(۳) «پرسید[5] زرتشت اورمزد را: ای دانای همه چیز، ای اورمزد! آیا بازخواهم یافت مرد اشو را، آیا باز خواهم یافت زن اشو را، آیا باز خواهم یافت دروندِ دیویَسن [و دیوپرستِ] پرگناه را، [از آن پس که] مردمان رهاکننده باشند زمین اهورا آفریده را، آبِ تازنده را، جو (= غلّه) روییده را؛ رهاکننده باشند دیگر نعمتهای او را؟ (۴) آن‌گاه گفت اورمزد: بازخواهی یافت، ای زرتشتِ اشو!

(۵) پرسید زرتشت از اورمزد: ای اورمزد[8]!» چون تن را باد برد [و] آب وَزانید [و] پریشان ساخت، چنان‌که] «غبارِ (ص ۱۳۳) خشکیده [باشد]»، از [آن] پس، چون رستاخیز باز کند [و بیاراید]، چگونه شود؟

(۶) اورمزد پاسخ گفت که : [ای] اسپیتمان زرتشت! پس، چون آسمان را بی‌ستون پیدا [و پدید] کردم، به‌مینویی ایستاده [و بر پا داشته]، دورْکرانه [و] روشن، از گوهر

---

۱ ـ متن : شاید: ō.
۲ ـ «مینوان» معادل «ایزدان» است؛ شاید: ... آن مردم [که به] منش (= از دل) آرزوی کرفه برای تو دارد... ← یادداشت آوانویسی.
۳ ـ شاید: «دارد»؛ نگاه کنید به یادداشت پیشین.
۴ ـ متن: از.
۵ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۶ ـ قرائت کاملاً مورد تردید است.
۷ ـ شاید: «گَش» یعنی «زشت و پلید».
۸ ـ ترجمه قطعهٔ اوستایی از روی ترجمهٔ دارمستتر در SBE,Vol, IV برداشته شده است (ص ۲۱۱).

خُماهن[1]؛ (۷) چون زمین را آفریدم برایِ بُردن [و حمل] هستیِ[2] استومند[2] و او را برپادارنده [و حامل] مادی[3] نیست؛ (۸) چون خورشید و ماه و ستارگان را اندر اندروای (=فضا)، به تنِ روشن[4]، به گردش درآوردم؛[5] (۹) چون دانهٔ گیاه[6] را آفریدم که چون [آن را] در زمین بپراکنند، باز روید، باز افزون شود؛ (۱۰) چون در گیاه رنگ[7] آفریدم، گونه گونه؛ چون [آفریدم] در گیاه، دیگر چیزها را؛ (۱۱) چون آتش آفریدم که در گیاه و ابر[8] و باد[9] [هست] و [از او] کارِ گیتی[10] به کنش روَد [و جریان یابد و انجام گیرد]؛ (۱۲) چون در زهدان مادر ــ که در شکم زن [است] ــ پسر (= فرزند، جنین) آفریدم [که] دیر افتد [و کمتر ضایع شود]، جداجدا [و یکایک] ایشان را بیافریدم، که پوست و ناخن و خون و پی و چشم و گوش و دست وپای [اند، و] دیگر چیزها را [که] اندام [او است]، بیافریدم؛ (۱۳) چون برای آب پای[11] آفریدم که بتازد [و روان باشد]؛ (۱۴) چون ابر را آفریدم که به[12] گیتی آب بَرَد [و در] آنجا [چونان که] کامه [و میلِ او است] بارَد؛ (۱۵) چون هوا[13] را آفریدم، که [به] چشم ــ (ص ۱۳۴) دیدن[14] [و آشکارا]، با نیروی باد، [از] زیر به زِبَر[15]، چنان که کامه [و میل او است]، وَزَد [و حرکت کند و آن را] با دست فراز نتوان گرفتن؛ (۱۶) یک یک از ایشان را هنگامی که آفریدم [و] دیگر چیزها را که [در]

۱ ـ «خُماهن» به معنای فلز گداخته است و گوهر آسمان و صفتی برای آسمان است (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۸).
۲ ـ «هستی استومند» به معنای جهان و موجودات مینوی حقیق و مادی است.
۳ ـ نداشتن حامل مادّی و ستون نگاهدارنده برای زمین احتمالاً اشاره است به این پنداشته که زمین چون زردهٔ تخم‌مرغ است در درون تخم‌مرغ کیهانی آسمان (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۴ و ص ۱۸ و ص ۹۸).
۴ ـ متن: rōšn-kirbīhā، تعبیر زِبَرنوشته از آقای دکتر بهار است.
۵ ـ تحت‌اللّفظی: «وزانیدم، به وسیله من وزانیده شدند»؛ شاید: ... همی به گردش درآوردم ....
۶ ـ متن: jordā (= غلّه، دانه).
۷ ـ در بندهش «رنگ» و در م. «رگ».
۸ ـ شاید : سنگ، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۹ ـ آتش به پنج گونه آفریده شده است و تنها پنجمین گونهٔ آن را آتش می‌نامیم؛ اما انواع دیگر آن در تن جانداران و گیاه و ابر و آب و چیزهای دیگر هم هست (نگاه کنید به ترجمهٔ بندهش، صص ۹۰ـ۹۲ و ص ۹۶).
۱۰ ـ شاید: ... و ابر و باد و [سراسر] گیتی، کار به کنش رود.
۱۱ ـ شاید: ... آب را بپای (= دارندهٔ پای) آفریدم....
۱۲ ـ متن: ān [ī] ؛ شاید: به ابر مینوی آب را که گیتی و مادی است دادم...
۱۳ ـ متن: way ؛ شاید: «پرنده، مرغ».
۱۴ ـ متن: «چشم‌دیدن»، که به معنای «به چشمدید، قابل رؤیت با چشم، آشکارا» است.
۱۵ ـ شاید: «زیر و زبر»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

هفت‌کشورزمین پیدا [و پدیدار] باشد [و هست]، همی من آفریدم؛ پس تو مرا [چه] پرسیدی[1] که رستاخیز را چگونه کنی؟!

(۱۷) اندر رستاخیز، [مرا] یاوری[2] چونان ایشان هست[3] که هنگامی که ایشان آفریده شدند،[4] نبود و [اینک] باشد؛ و [آن‌گاه] که [آن یاور] بود، برنگر که چون آن (= آفریده) که نبود، پس آفریده شد و آن (= آفریده) که بود، چرا [آن را] باز نشاید [و نتوان] آفریدن [و ساختن]؟! (۱۸) چه، به آن هنگام، از مینوی[5] زمین استخوان و از خرداد[6] خون و از امرداد[7] ــ [که] گیاه [است] ــ موی[8]، و از آتش جان، چنان که در بُندَهِش [و آغاز آفرینش] پذیرفتند، خواهد.[9]

(۱۹) نخست، استخوانِ[10] کیومرث را برانگیزد، پس آنِ (= استخوانِ) مشَی و مشیانه را؛ سپس آنِ (= استخوانِ) دیگر مردم را به پنجاه‌وهفت سال، همهٔ مردمِ مرده را ویرایند[11] و همهٔ مردم برایستند ــ نیز [آن] که اشو [باشد و] نیز [آن] که دروند. (۲۰). [از] مردم[12]، هرکسی را از آن جای انگیزد [و بر پای دارد و بایستاند] که ایشان را جان [از تن] بشود [و برود].

(۲۱) هنگامی که همهٔ هستیِ استومند دارای کالبد از تن[13] شدند، آن‌گاه ایشان را

۱ ـ شاید : «تو پرسی»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۲ ـ [illegible] («یاء») در این واژه احتمالاً یای زائد است؛ شاید هم یای وحدت‌ونکره باشد، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۳ ـ متن: [illegible]
۴ ـ بندهش: ایشان را آفریدم .
۵ ـ «مینو» مثال روحانی و صورت مثالی هر چیز است.
۶ ـ خرداد امشاسپند موکّل آبهای جهان است.
۷ ـ امرداد امشاسپند موکّل گیاهان است.
۸ ـ شاید: رَگ.
۹ ـ به نظر می‌رسد که فاعل از اول شخص به سوم شخص تغییر یافته است.
۱۰ ـ تحت‌اللّفظی: ... نخست استخوان، آنِ کیومرث ...؛ آنِ (= مردهٔ) کیومرث...؛ نگاه کنید به شایست ناشایست، فصل ۱۷، بندهای ۱۱ ـ ۱۴، که در آن سخن از برخاستن «استخوان» نیست و همه «وجود و تن» مطرح است؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.
۱۱ ـ شاید: «همهٔ مردم را، مرده [و پیکر و جسد] ویرایند» یعنی: مردهٔ مردم را ویرایند.
۱۲ ـ شاید: ...همی هر کسی...
۱۳ ـ متن: tan kirb، احتمالاً منظور از «تن» جسم کلی است که هرمزد همهٔ آفریدگان را از آن ساخته است.

«آیینه»[1] بدهند و آن روشنی را [که] با خورشید [است]، نیمی را به کیومرث و نیمی را به دیگر مردمان بدهند. (۲۲) پس مردم، مردم را(ص ۱۳۵) بزرگداری بکند[2] [و درود دهد]؛ که روان، روان را و تن، تن را بشناسد که این مرا است پدر، و این مرا است مادر، [و] این مرا است پسر، [و] این مرا است برادر، [و] این مرا است، زن، و این مرا است کدامین کس از نزدیک پیوندترین [و بستگان نزدیک من؛ همه را] بشناسد.

(۲۳) پس انجمن ایسَدواستَران[3] پیدا [و پدید شود و] مردم به زمین همه بایستند. (۲۴) اندر آن انجمن،[4] هر کسی نیک‌کرداری خویش و بدکرداری [خویش] را بیند. (۲۵) اشو نسبت به[5] دروند، چنان پیدا [باشد]، چونان گوسفند سفید [که] در برابرِ آنِ (= گوسفندِ) سیاه باشد. (۲٦) اندر انجمن، اشو که به گیتی او را دروند دوست بود، آن دروند گوید که [چرا] در گیتی، از کنش نیک که خود ورزیدی، مرا آگاه نکردی؟! اگر آن اشو او را آگاه نکرده باشد، آن‌گاه، اندر[6] انجمن، او را شرم ایدون باید گزاردن [و بردن].

(۲۷) پس، اشو را [به] گرزمان [و بهشت برند] و دُروند را باز به دوزخ افکنند، و سه روزشبان، با داشتنِ تن، [دُروند را] در دوزخ پادافراه کنند. اشو با داشتنِ تن، [در] گرزمان، در[7] سه روز، [در] رامشِ بهشتی[8] مانند [و به سر برند].

(۲۸) [چون] که اشو از دروند جدا شود، پس هرکسی را اشک تا زانو، بِدو [از چشم] (ص ۱۳٦) فرود آید [و فرو ریزد: هرگاه] پدر اشو [باشد] و پسر دروند، [پس] ایدون باید کردن [و زار باید گریستن]؛ مانند [آن] دو برادر که بود، افراسیاب و اغریرث: یکی اشو [و] یکی دروند. (۲۹) بجز این[9] یک [درد، مردم گریند] چون مرگرزان را پادافراه

---

۱ ـ متن : ēwēnag ؛ «آیینه» شکل کلی هر کسی است که هویت او را می‌سازد و او را از دیگری متمایز می‌گرداند. واژه‌های kirb و ēwēnag همراه به کار می‌روند.
۲ ـ بندهش: بشناسد.
۳ ـ «ایسَدواستر» بزرگترین پسر زرتشت و رهبر روحانیان عالم است و انجمن ایسدواستران (با الف و نون نسبت) معادل صحرای محشر است که در آن داوری نهایی دربارهٔ کردار مردم انجام می‌گیرد.
۴ ـ شاید: همی هرکسی.
۵ ـ متن: «اندر» به معنای «نسبت به، در برابرِ».
۶ ـ شاید: ...اندر آن انجمن.
۷ ـ شاید: [در] گرزمان، آن سه روز را [در]...
۸ ـ «رامش بهشتی» در ترجمهٔ urvāxmanī آورده شد.
۹ ـ متن: ... دیگر از این. نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

گذرانند[1] [و مجازات کنند].

(۳۰) پس گرزدار[2] چون در سپهر، از تیغ [و بلندی آسمان فرو] افتد [بر] زمین[3]، بدان‌سان همانا[4] پس آفریدگان تو را درد باشد [و رنج رسد]، چونان که میش را هنگامی که گرگ [بر او] افتد. (۳۱) پس، آتش و اریامن[5] ایزد، ایوخشست (= فلّز) [نهفته] اندر کوهها [و] جبال[6] را تازند [و گداخته و روان سازند، چندان‌که] در این زمین، همانند رود ایستند. (۳۲) پس همهٔ مردم را اندر ایوخشست گداخته بگذرانند و همه پاک بشوند. (۳۳) [آن] کس [که] اشو [است]، آن‌گاه او را چونان بباشد که در شیرِ گرم همه رَوَد [و آن] کس [که] دروند [است]، آن‌گاه او را چونان باشد که اندر گیتی، در ایوخشست گداخته همه رَوَد. (۳۴) [با] مِهست [و مهترین] عشق [و شفقت]، همهٔ مردم به هم رسند. (۳۵) [هر] یک، [آن] یک را پرسد: تو را دادستان [و ماجرای] روان چه بود؟ اشو بودی یا دروند؟ (۳٦) نخست، روان تن را بیند، پس [او را] پرسد.

(۳۷) پس همهٔ مردم هم‌بانگ [و هم‌آواز] شوند [و] ستایش بُلند (ص ۱۳۷) به اورمزد برند. (۳۸) اورمزد به آن‌گاه [و هنگام]، «فرجام‌بخشندهٔ آفرینش» باشد[7]؛ که او را کار [دیگر] برنباید کردن مگر آراستن مرده[8]: به یاری گاوِ هَدَیوش[9] و هومِ‌سپید[10] انوش[11]

---

۱ ـ متن: widārēnēnd ؛ گناه مرگرزان کیفرش بریده شدن سر است و باز زنده کردن او (شایست ناشایست، فصل ۸، بند ۷).
۲ ـ «گرزدار» قرائت نادرست است از [illegible] است ← یادداشت آوانویسی.
۳ ـ بندهش : ... از تیغ ماه به زمین افتد. زمین را همان گونه درد باشد که میش را اگر گرگ پشم بر کَنَد (ترجمه بندهش، ص ۱۴۷).
۴ ـ ظاهراً بر اثر نقل مضمون در قالب واژه‌های جمله‌ای قدیمی از روی حافظه و بی‌از دقت، جمله شکل تازه‌ای یافته است و [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... (... ōwōn homānāg ... čiyōn ... ka-š ، ت د.۲، ۵/۲۲۵) به صورت [illegible] (owōn hamāng kū ، م. ا‌و۲۹، ۵/۱۳۶) درآمده است.
۵ ـ اریامن ایزد پدید آورندهٔ گیاهان درمانی و بیدار کنندهٔ گرشاسب از خواب کیهانی سنگین خود است برای کشتن اژدها؛ درآوردن آسایش و دوستی و نیز در فرجام‌شناسی هستی وی نقشمند است.
۶ ـ متن: [illegible] ، احتمالاً جمع gar (= کوه)؛ آقای دکتر بهار آن را [درّه‌ها] ترجمه کرده‌اند؛ و نیز شاید «گران» به معنای «سخت» باشد.
۷ ـ متن: būd ؛ به قیاس با بندهش و به احتمال غلط بودن، تصحیح شده است.
۸ ـ متن: rist ārāyišnīh.
۹ ـ گاو هدیوش (هذیا، سریسوگ) در باروبی فلّزین نگاهداری می‌شود تا از پیه آن در فرشکرد انوش بیارایند و بسازند.
۱۰ ـ هوم سپید یا گوکرن (gōkarn) درختی است در میان دریای اساطیری فراخکرد و نزدیک به درخت «همه‌تخمه» یا ←

ویرایند [و آماده سازند]. (۳۹) پس همهٔ مردم بی‌مرگ شوند تا جاویدان [و ابدالّدهر]، و جهان بی‌مرگ و بی‌پیری و بی‌رنج و بی‌پتیاره بباشد [و] اهریمن با دیوان و دروجان بی‌توان [و نابود] بشود!

تمام شد

→

«بَس‌تخمه». تخمه‌های همهٔ گیاهان از درخت «همه‌تخمه» است و سیمرغ بر آن آشیان دارد.

۱۱ ـ «انوش» خوراک جاودانگی و بیمرگی است و از پیه گاو هدیوش و هوم سپید (درخت گوکرن که در دریای فراخکرد یا وورکش رسته است) در رستاخیز ساخته می‌شود تا جهانیان از او جاودانه گردند.

(۳۳) نخستینْ آفریده، بهمن
(۱/۱۴۳ ـ ۹/۱۳۷)

عنوان این پاره‌نوشتار از جملات بسیار دشوار و فلسفی آغاز دینکرد هفتم گرفته شده است (بسنجید با «فرگرد هشتم دامداد»، ش ۳۵) و نخستینْ آفریده، یعنی بهمن امشاسپند، را با پیدایش «دین» و روایی و رواج آن را در مینو و گیتی مورد گفتگو قرار می‌دهد، با اصطلاحاتی دشوار و ناروشن. نخست بهمن امشاسپند (عقل اوّل) در مینو، و پس کیومرث، انسان نخستین، در گیتی دین می‌آورند. مردم، که از نسل کیومرث اند، به پیروی از سرمشق و سرنمونِ دین‌آوریِ او به کردار دینی می‌پردازند که این خود به مثابه جنگ با اهریمن است.

هَدیش (خانه و کاخ و مسکن، و مینوی خانه و ایزد آن) سزاوار نیایش است و باید در آن و برای آن، آیین دینی برای هرمزد و ایزدان و فروهر نیاکان و رفتگان برگزار کرد تا برکت و نعمت و نیکی به خانگیان و زندگان رسد. هرچه بدی و خطر در بَدزَمانگی بیشتر و سخت‌تر باشد، نیکیِ نیکان و پرهیزگاری و برگزاری آیین دینی بیشتر ضرورت و بایستگی می‌یابد.

این قطعه متشکّل از پاره‌هایی بی‌نظم و پراکنده از بخشهای آغازین کتاب هفتم دینکرد (صص ۵۹۰ ـ ۶۶۵ چاپ مدن) است. در جملات و عبارات منقول، معانی و مفاهیمی تازه گنجانیده شده است، گویای دیگرگونی باورهای کهن دینی و رشد فزونتر ارزش آیین و برگزاری آداب و رسوم در دوران متأخر آیین زرتشتی. طرز گنجانیده شدن همین مطالب، همراه با عبارات و واژه‌های قدیمی در نثر و نگارش و انشای م. او۲۹، نمونهٔ بارز و چهرمانی از بازنگاری و نوکردن نوشته‌های کهن در ادوارِ تازه‌تر است که خود سبکی است متمایز در خلق آثار جدید در طیّ تاریخ ادب در این سرزمین.

خلاف آنچه م. او۲۹ این مطالب را مأخوذ از «دفتر چهارم» می‌خوانند (ص ۱۳۷ سطر ۱۱)، اینک آنها را در کتاب هفتم دینکرد می‌یابیم و به احتمال قوی شاید «دفتر چهارم» اشاره به کتابی جز دینکرد، یا بَهرِ کم دینکرد کنونی، است.

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] weh

فردوم دام،[1] بهمن

(137//11)(1) [2]{hād! az dēn ī mazdyasn[3], nigēz ī weh-dēn,} daftar [ī] čahārom:[4] *(2)* {čihr ohrmazd xēm uš dānišn[5] pad hambāftīh[6] ī fradom dām, wahman amahraspand u rawāgīh ī fradom mēnōgīhā[7] andar amahraspandān u abārīg yazadān, mēnōgān yazadān; *(3)* *[[u]]* gētīgīhā, andar gayōmard ī fradom mard,[8] pad hangirdīg u bowandag padīruftārīh[9] ī az dādār ohrmazd u niyābag wizārdārīh *[[ī]]* andar xwēš zamānag, pad menīdārīh *[[u]]* pad-iš wānīdārīh ī *(p.138)* drōǰ ī ān[10] zamānag u petyārag; uš az dādār āmōg[11] menišn, hamāg ān ī ohrmazd dēn gōwišn fradom}.

(4) guft-iš ohrmazd ō spitāmān zartuhšt kē: andar gētīg [12]{kunišn [ī] pahlom}, mardōmān {nūn ka-š wēmārēnīd[13] axwān ī mardōm,[14] nūn kē[15]

---

۱ ـ پس از این واژه نوشته شده است : «به» و قلم گرفته شده است؛ عنوان در میان سطر دهم، با خط فارسی آمده است.

۲ ـ دینکرد مدن، ص ۵۹۱ (آغاز کتاب هفتم).

۳ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۴ ـ این دو واژه در دینکرد نیست، ولی مطلب بروشنی متعلق به کتاب هفتم دینکرد است. آیا کاتب نسخهٔ قدیمی دیگری از دینکرد را در دست داشته که فصل‌بندی آن با دینکرد کنونی متفاوت بوده است و یا اشاره است به نکتهٔ دیگری؟

۵ ـ دینکرد مدن: [illegible] (dahišn ، آفرینش)؛ دینکرد چاپ سنجانا و م. [illegible] (dānišn ، دانش). اگر واژه را «دانش» بخوانیم، یک احتمالِ ترجمه چنین خواهد بود: «... سرشت [دینِ بِهی] خیم هرمزد [است] و دانشِ او [و] ...». در این صورت «دین دانش هرمزد» خواهد بود، و این نکته‌ای است که در جاهای دیگر هم آمده است (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۵؛ نیز ص ۱). نیز نگاه کنید به یادداشت ترجمه.

۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ احتمالاً از *hambaw (مصدر: ham-būdan ، واژه‌نامهٔ مکنزی).

۷ ـ د. [illegible]، م. [illegible] (واژه در پایان سطر است).

۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۹ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible]، [illegible] قلم گرفته شده است.

۱۱ ـ [illegible]

۱۲ ـ دینکرد، ص ۵۹۲، س ۴.

۱۳ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

ēbgat ō dāmān mad, mardōmān[1] az paywand ī gayōmard, čiš-ē ēn weh ka kār *[[u]]* kirbag kunēnd} u anē kē xwēškārīh ī xwēš[2] niāygān[3] kunēnd[4] {u andāzag dahišnī(y) ō paywandag[5]} ē[5] rawēd[6] {kū-tān har ēk frēzwānīg ast} dānēd; *(5)* [7]{uš kunišn ān *[[ī]]* xwēš}, kār {*[[ē]]* hamēstār ī drōǰ[8] wānīdan}, hamāg dēw[9] ī tom toxmēg[10] bawēd. *(6)* [11]{xwēš[12] hamēstār *[[ī]]* drōǰ wānīdan ān ī} dēwān, {pad-iš bawēd apetyāragīh u abēzagīh[13] [ī] dām az ēbgat} mānēd {u ast[14] ān kār kē dādār dahišn} u rāyēnišn {awiš dād} az fradom rōz.

(7) ēk [15]{ēn-iz az weh-dēn paydāg kū-š guft ohrmazd ō} zartuhšt: ka {hadiš[16] ī pad halāyīh abar, arzānī(y)} bawēd — {ēk[17] az yazadān — kū} ān {hadiš ī pad ahlāyīh abar arzānī(y)} bawēd [18]{abar, yašt wēš}

---

۱۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۵ ـ د. [illegible]

۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۲ ـ م. [illegible]، [illegible] احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۳ ـ متن : [illegible]؛ به علت نشانه بر روی حرف (k) این حرف g خوانده شد، خلاف «نیاکان» در فارسی رسمیِ کنونی.

۴ ـ دینکرد، ص ۵۹۲، س ۸

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ احتمالاً [illegible] در م. زائد نیست.

۶ ـ [illegible] ← [illegible]، نگاه کنید به فرهنگ پهلویِ یونکر، ص ۱۸، س ۷.

۷ ـ دینکرد، ص ۵۹۲، س ۷.

۸ ـ پس از این واژه، حرف [illegible] نوشته و قلم گرفته شده است.

۹ ـ [illegible]

۱۰ ـ [illegible]؛ احتمالاً: thmyg (تخمه: «دیو تارتُخمه و از تبارِ تاریکی») ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ج؛ شاید: tohmīg (با h زائد در tom، به معنای «تاریکی» ← پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم، ج) به معنای «دیو تار و تیره(؟)».

۱۱ ـ دینکرد، ص ۵۹۲، س ۹.

۱۲ ـ م. [illegible]

۱۳ ـ د. [illegible]، م. [illegible] (niyābagīh ، سزاواری)

۱۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۵ ـ دینکرد، ص ۵۹۳، س ۱۱.

۱۶ ـ د. [illegible]، م. [illegible]؛ در دینکرد واژه را باید hadiš (هَدیش، کاخ و قصر، آبادی و ایزد آن) خواند، اما در م. او ۲۹ احتمال قرائت آن به شکل «کسی» هم شاید بعید نباشد.

۱۷ ـ متن : [illegible]، د. [illegible]

۱۸ ـ م. [illegible]، دینکرد چاپ سنجانا: [illegible] (abar rawē ، باشد که برَوی، بُرو).

ahlawān frawahr[1] [u] xwēš ruwān was kunēnd [u] šnāyēnīdārīh u spāsdārīh[2] [ī] awēšān kardan bawēd; *(8)* kū ul aziš[3] kār [ī] ašmā, se čiš az ohrmazd [u] amahraspandān, ašmā u paywandān be ōh[4] rasīd bawēd: *(9)* u fradom ēn kē ayārīh ī hamāg amahraspandān u yazadān [ī] mēnōgān u ahlawān frawahr be abar rasād. *(10)* dadīgar, ō gētīg andar rāyēnīdārīh ī xīr[5] [u] xwāstag u xwarišn abar, [6]{ǰordāg[7]} u {nān} uš, az xurdād[8] u amurdād[9] pad kāmag [ī] tō rawād u mēnōg rāyēnīdārīh, wahišt [ī] rōšn [ī] hamāg xwārīh abar pad gyāg ī xwēš kunād.[10] *(11)* sedīgar ēn kē [11]{apetyārdārīh[12] az dēwān} u drōǰān u sāstārān rasād kū pad, wizand-ē,[13] zyān-ē [ī] ahramanagān[14] u mardōm [ī] druwand [u] sāstārān az-iš appār bawēd.

(12) kū kē abar ān ī kār čahār čiš be astišnīh[15] u āstawānī(y) dārēd: *(13)* fradom ēn kū kē abar dēn [ī] weh[16] [ī] mazdyasnān abē-gumān būdan[17] u hamāg dād [ī] xwēšīh pad ōzōmandīhātar[18] *(p.140)* dānistan u ǰud-kēš u

۱ - [illegible] ← [illegible]

۲ - [illegible]

۳ - [illegible]؛ شاید uš.

۴ - [illegible]

۵ - [illegible]

۶ - دینکرد، ص ۵۹۳، س ۲۱.

۷ - [illegible]، g- پایانی برای حفظ هماهنگی در آوانویسی آورده شد ← واژه‌نامهٔ مکنزی.

۸ - [illegible]

۹ - [illegible]

۱۰ - [illegible] ← [illegible]؛ بسنجید با شایست‌ناشایست، فصل ۲۲، بندهای ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۹.

۱۱ - دینکرد، ص ۵۹۳، س ۱۸.

۱۲ - هر دو: [illegible]

۱۳ - [illegible]؛ شاید [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی باشد.

۱۴ - [illegible]؛ شاید ahlomōγān (اهلموغان و آشموغان).

۱۵ - [illegible]

۱۶ - [illegible]، احتمالاً ← [illegible] شاید تصحیف از [illegible] (= nibēg، کتاب) باشد.

۱۷ - [illegible] (قلم‌گرفتگی [illegible] می‌تواند گواهی باشد بر اصالت و دقت خط در ضبط صیغه‌های افعال در موارد دیگر).

۱۸ - [illegible] (واژه در پایان سطر و صفحه آمده است) ← [illegible](؟)؛ شاید [illegible]

ǰud-dēnān *rā*[1] hamāg pad xwārtar u garāntar u ǰuttar dānēnd az mazdyasnī(y).[2] *(14)* dadīgar ēn ka abar, widardagān ruwān rāy yādēnēd[3] pad kār kirbagīh warzīdan pad kāmag [ī] awēšān; u rāmišnīh [ī] xwēš u ayārīh ī xir ī xwad kunēnd; nē pad abar, gerāntar[4] u dardōmandtar[5] bawēnd. *(15)* sedīgar ēn ka-š ō wehān u arzānī[6] u āsrō[7] mardōm u dahibad [ī] dād-ārāyīh ī gēhān abar pad, nifrīn[8] u saxwan ī kadah[9] nē gōwēnd u har gāh awēšān gerāmīgtar[10] kāmistan dārēd. *(16)* čahārom ēn ka rasīdan [ī] āwām abar ēbgat [ī] wināhgār aziš[11] dard u ranǰ u wēmārīh u saxtīh, az-išān tēmār u andōh ma barēnd, uš az yazadān spāsdārīh kunēnd u dēwān kāstārīh gōwēnd.

(17) pursīd zartuhšt az ohrmazd kū: čē rāy [12]{ēg ka} abar, {xēm u xrad, frōd wardēd az ērān dehān, kū be šawēd,[13] ēdōn abar ō ērān dehān az nazdīgīh ī *vōiγn*[14]} rasēd [15]{ō ham dwārīdan [ī] nēst- *(p.141)* čišīh *[[u]]* zamestān-iz *[[ī]]* dēwān-dād} u snōhišn[16] ī wafrōmand — {kū wārān-iz kam bawēd — u seǰ [ī] nihān-rawišn ī frēftār kū margīh} u rištagīh

۱ - [illegible] ← [illegible] (= rāy).

۲ - [illegible]

۳ - [illegible]: y'tynyd.

۴ - [illegible]، پس از این واژه، آمده است: [illegible]

۵ - [illegible]، [illegible] به جای [illegible] آمده، و دارای ارزش واجی ō است ← پیشگفتار، ۲. ۳. ششم؛ و نیز ۱. ۲.

۶ - [illegible]

۷ - واژه کمی مخدوش است: [illegible]

۸ - [illegible] ← [illegible]

۹ - [illegible]، احتمالاً تصحیف یا صورتی از [illegible] است (واژه‌نامهٔ مکنزی: kādag) ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۱۰ - [illegible]: gyl'mygtl.

۱۱ - [illegible]؛ شاید uš.

۱۲ - دینکرد، ص ۶۶، س ۲۱.

۱۳ - د. [illegible]، م. [illegible]؛ شاید تلفظ آن بنا بر ضبط م. ad- باشد با شناسهٔ فارسی دری.

۱۴ - د. [illegible]، م. [illegible] (vōiγna) ← پیشگفتار، ۲. ۳. هفتم، ج.

۱۵ - دینکرد، ص ۶۶۱، س ۱.

۱۶ - م. [illegible] ← [illegible] ([illegible] بـرای [illegible]، [illegible] دارای ارزش آوایی [illegible])؛ د. [illegible]: زمستانِ دیوان آفریدهٔ پر برف

{wēš bawēd}.[1] *(18)* {ēg ka} {daxšag} {rasēd *//ī//* rēšīdār [ī] deh} kē aziš gēhān nizārīh u agār bawēnd.

(19) passox dād ohrmazd ō spitāmān zartuhšt kū kē: abar gētīg, se mardōm būd hēnd;[2] *(20)* fradom mard ēn ka ēdōn xrad āgāhīh ī abar mazyasnī(y) kē[3] ēn yašt-iz,[4] drōn kunēnd, dēwān ī wattom *pasandad*[5] — kū kē uzdēs-paristagīh rāwēd[6] {u ahlomōγ*//*-iz *ī//* an-ahlaw} abar {pad hamhāgīh[7] ō ham dwārēnd} kā {čiyōn ān ī dōst, awēšān dōsēnd[8] kū} čašišn[9] u rāyēnišn[10] uš abāg bawēd. *(21)* dadīgar mardōm ēn, {rēšīdār [ī] deh āsrō mardōm [ī] a-wizīdār gōwišn[11] bawēnd} u wēnābdāgīh, {kū čiš-ē dānāgīhā nē gōwēnd;} kū yōšdāsrgārīh abar dānēd u kār ī ān aziš[12] nē kunēnd u dastwar ī dēn-āgāh u dēn- *(p.142)* nimūdār abar dēnīyān[13] abar, kār pad ahlomōγīh u frēftārīh rawēd. *(22)* u [14]{ān ī rēšīdār [ī] deh pad-iz *//*ān*//* rēšēnd mān, pad ān,[15] wis u pad ān[15],} zand[16] {u pad ān, deh u pad ān,[15] harwisp-iz deh; ān paydāgīh.

(23) u čēgām-iz čašišnīh rasēd} kū ān {ī rēšīdār [ī] deh, ēdōn-iz mard} bawēd {wēnāg[17] *//ī//* frazānag abar nigāh *//ē//* dārēd.} *(24)* ēg {ka}

---

۱ ـ دینکرد، ص ۶۵۵، س ۵.

۲ ـ [illegible] ← [illegible]

۳ ـ [illegible] ← [illegible]

۴ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible] زائد است؛ شاید ī (= یعنی، به معنایِ).

۵ ـ [illegible]: W psndt، احتمالاً با شناسه ad ـ فارسی دری.

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]، [illegible] احتمالاً زائد است؛ شاید ē (= همی، همانا).

۸ ـ [illegible]

۹ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۰ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۱ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۲ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۱۵ و س ۶ و ص ۶۵۶، س ۱.

۱۵ ـ م. [illegible]، احتمالاً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible] (ص ۶۵۵، س ۸، و ۶۵۶، س ۳).

۱۷ ـ د. [illegible] (ص ۶۵۵، س ۱۰، و ص ۶۵۶، س ۴)، م. [illegible]

sedīgar ēn {daxšag rasēd *//ī//* rēšīdār [ī] deh} ān bawēd ka [1]{*//*ēg*//* dahibad [ī] gēhān, dād-ārāstārīh u parwardārīh ī wehān u arzānīgān[2] u driyōšān abar nē kunēnd u rādī(y)[3] u rāstī(y) nē rawēd, kū-šan be [4]{zanēd[5]} *(25)* u {uš xrad ān barēnd[6]} kū [4]{xwāstag hād ka-šān xwāstag}-iz be {barēnd} u ōbārēd kē-šān[7] adādīhā[8] be ōzanēd, *(26)* u abar gētīg, pad sōr-čašmī(y) be nigerēd[9] {ān *//ī//* rēšīdār [ī] deh} {rēšēnd, mān pad *//*ān*//*, wis u} {zand u pad *//*ān*//*}, {deh} {harwisp-iz} {ān paydāgīh} {*//*mard *ī//* wenāg[10] *//ī//* frazānag abar nigāh *//ē//* dārēd *(p.143)* deh; čiyōn-iš[11] pad menišn[12] āgāh-dahišnīh!}

به نام دادار اورمزد نیک

(۳۳) نخستینْ آفریده، بهمن[13]

(۱۱/۱۳۷)(۱) هان! از دین مزدیسنی، بیانِ دینِ بهی، [در] دفتر چهارم[14]، [چنین پیدا

---

۱ ـ دینکرد، ص ۶۵۵، س ۱۲.

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible]، ظاهراً [illegible] قلم گرفته شده است: [illegible]

۴ ـ دینکرد، ص ۶۶۱، س ۱۰.

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۶ ـ د. [illegible]، در م. واژه مخدوش است: [illegible]

۷ ـ [illegible] ← [illegible]

۸ ـ [illegible] احتمالاً ← [illegible]

۹ ـ دینکرد، ص ۶۵۵، س ۱۵.

۱۰ ـ د. [illegible] (ص ۶۵۵، س ۱۰، و ص ۶۵۶، س ۴).

۱۱ ـ [illegible]؛ شاید īh ـ

۱۲ ـ [illegible]؛ م. و نیز دینکرد، ص ۶۵۵، س ۱۱، ۱۹؛ ص ۶۵۶، س ۵.

۱۳ ـ بهمن امشاسپند نخستینْ آفریده و مخلوق است (ترجمهٔ بندهش، ص ۳۷، سطرهای ۲۰ و ۲۱).

۱۴ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

است]: (۲) چهر [و طبعِ][1] اورمزد خیم [و فطرت است] و دانش[1] [و ادراکِ] آن (= دین) به پیدایش نخستینْ آفریده، بهمن امشاسپند[2]، [بود] و روایی [و رواجِ] نخستینِ [دین] به مینویی اندر امشاسپندان و دیگر ایزدان [که] ایزدان مینوی [اند، بود]. (۳) و به گیتی اندر کیومرثِ نخستینْ مرد، [که] با پذیرفتاری کلّی و تامِّ [دین] از دادار اورمزد گزیداری [و تمیز و تشخیص] سزاوار، اندر زمانهٔ خویش [وَخْشوری او را بود]، با اندیشیدن [و دل سپردن][3] و بِدان [اندیشگی و عشق،] شکست دادن [و مغلوب کردنِ] (ص ۱۳۸) دروجِ آن زمانه و پتیاره [و هماورد اهریمنی واقع شد] و او را با منشِ آموزنده از دادار، همی نخستین گفتار [و کلامِ] دینِ اورمزد [بود].

(۴) گفتش اورمزد به اسپیتمان زرتشت که: اندر گیتی، کنش [و کردار] برترین [و بهترین]، مردمان را اینک که بیمار گردانید هستی[4] [و ارواحِ] مردم را، اینک که [اهریمن و خصمِ اهریمنی[5] بر آفریدگان آمد [و هجوم آورد]، مردمان را [که] از پیوند [و نسل] کیومرث [اند، از همه] چیزی، این بهتر [است] که کاروکرفه کنند و دیگر [این] که خویشکاریِ نیاکان خویش کنند [و تکلیف خود را چونان نیاکان انجام دهند][6] و [خویشکاری با] اندازه[7] [و سرمشق و سَرنمون] دادن به پیوند [و از طریق فرزندان] همی[8] رَوَد [و تداوم یابد و آن] که شما را، هریک فریضه است، دانید؛ (۵) و او (= مردم) را کنشِ خویش [و] کار [و تکلیف] همی[8] همیستارِ دروج [و هماوردِ اهریمنی خویش] را

۱ ـ شاید: «چهر [و سرشتِ دین] خیم اورمزد [است] و آفرینش آن (= دین) با پیدایشِ ...»؛ شاید: دانش وی (= هرمزد) یعنی «دین»؛ نیز نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۲ ـ نخستین آفریده بهمن امشاسپند و برابر با عقل اوّل است و نخست او و سپس دیگر مینوان دین را دریافتند. در گیتی، نخستین انسان به دین گروید و پس، کیومرث نخستین وَخشور و پیامبر نیز هست. وی دین را کلاً و تماماً پذیرفت؛ خلاف زرتشت، که همهٔ بخشهای دین را جزء‌بجزء و به طور کامل و با کلام دینی و قوانین آن، به تفصیل و در اجزای آن قبول کرد و به جهان آورد. وخشوری کیومرث و دیگر شاهان با دین‌آوری انبیای سامی قابل قیاس است.

۳ ـ متن: menīdārīh؛ مصدر «منیدن»، هم معنای «اندیشیدن و فکر کردن و منظور نمودن» دارد و هم «علاقمند بودن و دل نهادن و دل سپردن و دوست داشتن».

۴ ـ متن: axwān؛ یکی از معانی axw وجود و هستی و نیز دل است.

۵ ـ ēbgat.

۶ ـ شاید: ...خویشکاری [خود را در برابرِ] نیاکان خویش کنند [و مراسم دینی برای روان آنان برگزار کنند]....

۷ ـ «اندازه» به معنای «نمونه و مثال و مَثَل» در فارسی و پهلوی، هر دو، به کار رفته است.

۸ ـ متن: ب، احتمالاً ē (= همی)؛ شاید زائد باشد.

مغلوب [و نگونسار] کردن [است که] همه دیو تاریک تخمه[1] [و از تبارِ تاریکی] باشد. (۶) نابود کردن همیستارخویش ــ یعنی[2] دیوان ــ [پس] بِدان باشد [که] بی‌پتیارگی [و جدایی از آلایشِ دیوان] و اویژگی (= منزّه و پاکیزه گشتن) آفرینش [از آمیزشِ] اهریمن مانَد [و پایدار شود] و [این] است آن کار که دادار آفرینش و استقرار [آفریدگانِ] را بِدان [جهت آفرید و] داد از روز نخستین.

(۷) یکی نیز این از دین بهی پیدا [است] که گفتش اورمزد به زرتشت: چونان هدیش که به نیایش بر، ارزانی [و سزاوار] باشد ــ [هدیش] یکی از ایزدان [است] ــ پس آن هدیش که به نیایش بر، ارزانی باشد، باید [در آن] یَشت بیش هرمزد و امشاسپندان و فروهرِ اشو زرتشت (ص ۱۳۹) و فروهر اشوان و روان خویش را بسیار کنند و [چون او را] بزرگداری و سپاسداری ایشان کردن باشد؛ (۸) که فراز از [آن] کارِ شما، سه چیز از اورمزد و امشاسپندان، شما و پیوندان [و بستگان] را همانا برسد[3]: (۹) پس[4] نخست این که یاوری همهٔ امشاسپندان و ایزدان مینوی و فروهر اشوان به [شما] بر رساد. (۱۰) دو دیگر [این که] به گیتی اندر، راینیداری [و نظم بخشیدن و ادارهٔ] دارایی و خواسته و خورش، [یعنی] غلّه و نان، از آن[5] (= نیکوکرداری)، از [سوی] خرداد و امرداد به کامه [و مطابق میل] تو رَواد [و جریان یابد] و [در] مینو [و جهان دیگر، با] راینیداری [و آراستن سعادت اُخرَوی تو را در] بهشتِ روشنِ همه‌آسایش، برجایگاه خویش [و بهشت برین، جای] کناد! (۱۱) سدیگر این که [او را] بی‌پتیارگی [و مصونیت] از دیوان و دروجان و ساستاران (= جبّاران) رساد؛ که گزندی[6] [و] زیانی که [از] اهلموغان[7] و مردم دروند و ساستاران [است]، از وی دور شود.

(۱۲) که پس برآن کار [می‌باید] چهار چیز را به ایستادگی و خستویی [و یقین] دارد:

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۲ ـ متن: ān ī.

۳ ـ متن: rasīd bawēd.

۴ ـ متن: u؛ احتمالاً به معنای «پس» به کار رفته است.

۵ ـ متن: [illegible] (u-š az).

۶ ـ شاید: «گزند».

۷ ـ متن: [illegible]؛ واژه را ahremanagān (= اهریمنکان) نیز می توان خواند.

(۱۳) نخست این که بر دین بهی[۱] مزدیسنان بیگمان بودن و همه داد [و قانون آیین] خودی[۲] را بنیروتر [و دارای قدرت بیشتر] (ص ۱۴۰) دانستن، و [آیینِ مردمِ] جُدکیش و جُددینان را همه خوارتر و گرانتر (= ناخوشتر) و متفاوت دانند از [آیین] مزدیسنی. (۱۴) دو دیگر این که روان درگذشتگان را یاد کند با کار کرفه ورزیدن به کامه [و آرزوی] ایشان (= روانان)؛ و [بدانند که این نیایش را برای] رامشِ خویش و یاری [خواسته و] دارایی خود می‌کنند و [تا] نه گرانتر (= ناخوشتر و گرفتارِ سختی) و دردمندتر شوند. (۱۵) سدیگر این که بر نیکان و مردم ارزانی [و شایسته] و روحانی و شهریارِ دادآرای[۳] [و دادگسترِ] جهان، نفرین و سخن هزل[۴] نگویند و هرگاه [و پیوسته] ایشان را گرامی‌تر خواهند داشتن[۵]. (۱۶) چهارم این‌که [با] رسیدنِ [این] روزگاران [که] از[۶] اهریمن گناهکار، درد و رنج و بیماری و سختی [است]، ازآنها تیمار و اندوه مبرند، و از ایزدان سپاسداری کنند و [سخن بر] کاستاری [و نگونساریِ] دیوان گویند.

(۱۷) پرسید زرتشت از اورمزد که: چرا اکنون[۷] که خیم و خرد فرو [و پست] گردد[۸] در[۹] شهرهای[۱۰] ایران[۱۰]، [یعنی] که بشود [و دور رَوَد]، ایدون بر شهرهای[۱۰] ایران[۱۰] از نزدیکی «قحطی» [و تنگی] [چه نشان] رسد؛ [که] با هم دواریدن [هجوم آوردنِ] بیچیزی (ص ۱۴۱) [و ناداری و تهیدستی] و نیز زمستانِ دیوان‌داد (= دیوآفریده) و بارشِ بَرفُنَد [و زمستان پُربرف است] ـــ که [در آن] نیز باران کم باشد ـــ و سیجِ[۱۱] نهان‌رَوِش [و خطرِ رونده در نهانِ] فریفتار ـــ که [از او] مرگ[۱۲] و رنجوری[۱۳]

۱ ـ شاید: «دین و کتاب مزدیسنان».

۲ ـ متن: «خویشی».

۳ ـ متن: «داد آرایی».

۴ ـ شاید : «کِه، کهتر»؛ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۵ ـ متن: «خواستن دارد».

۶ ـ متن: «ازش» که احتمالاً به صورت مؤخّر به کار رفته است.

۷ ـ متن: ēg.

۸ ـ شاید: «... منحرف گردد از ...»

۹ ـ متن: «از».

۱۰ ـ متن: ērān dehān.

۱۱ ـ «سیج» گزند و خطر است و معمولاً با صفت «نهان‌رَوِش» و «نهان‌رفتار» می‌آید، یعنی آن‌که در نهان و پنهانی حرکت می‌کند. ←

بیش شود. (۱۸) آن‌گاه که نشان رسد [از] رنج‌رساننده [و آسیب زننده به] شهر[۱] که از او [مردم] جهان را نزاری [باشد] و بی‌توان شوند.

(۱۹) پاسخ داد اورمزد به اسپیتمان زرتشت که : بر[۲] گیتی، سه [گروه] مردم [نشانِ دورانِ بَد] باشند[۳]: (۲۰) نخست مرد، این [باشد] که [او را] ایدون خردآگاهی [و آگاهیِ خردمندانه] بر [آیین] مزدیسنی [هست] که این [مردان، امّا] نیز یشت[۴] [و] دْرون[۴] کنند، [چنان‌که] دیوانِ بتّرین [آن را] پسندَد ـــ یعنی که [نیایش ایشان بر طریق] بُت‌پرستی رَوَد [و برگزار شود] ـــ و نیز [مردم] اهلموغ و ناپارسا به معاضدت [و همراهی آنان][۵] بر هم دوارند [و با هم هجوم آورند] که چونان بر روِشِ[۶] دوست، ایشان را پیوسته [و هماهنگ] باشند؛ چه، [در] چاشته[۷] و راینیداری [و ترتیب] آن (= مراسم دینی) [دیو آنان را] همراه[۸] باشد. (۲۱) دو دیگر مردم این [باشد] رنج‌رساننده [و آسیب‌زنندهٔ] شهر[۱]، مردمِ روحانیِ ناگزیدارگفتار [و ناگزینندهٔ گفتارِ دینی نیک و درست] باشند و آشکارا [و به چشمدید]، پس چیزی را به دانایی نگویند؛ که یوژداسْرْگری[۹] [و قواعد تطهیر] را بَر داند، ولی[۱۰] کار [و عمل] آن را، از آن [و بر طبق آن] نکنند و [از] دستور [و پیشوای دینیِ] دین‌آگاه و دینْـ (ص ۱۴۲) نِمودار (= نشان‌دهندهٔ راهِ دین) بر دینیان[۱۱] [و دینداران] کار به [روش] اهلموغی و فریفتاری رود [و انجام گیرد]. (۲۲) و نیز آن

→

۱۲ ـ متن : margīh ، «مرگ فراگیر و همگانی».

۱۳ ـ متن: rištagīh؛ دری زرتشتی: «مید و رشته» (mid o rešta e bda، خیلی ضعیف و لاغر شده است)؛ ص ۱۱۲ واژه‌نامهٔ پهلوی یسنا، ذیل rēšīdan و rēšīdār.

۱ ـ متن: دِه.

۲ ـ شاید abar در متن حرف‌اضافهٔ زائد باشد و به جای آن، افزودن حرف‌اضافهٔ محذوف «در» ضرور باشد: [در] گیتی.

۳ ـ متن: būd hēnd.

۴ ـ یشت و درون کردن برگزاری مراسم دینی و نیایش است.

۵ ـ شاید: «همی...»

۶ ـ متن: (?)ān ī.

۷ ـ «چاشته» آموزش دینی است.

۸ ـ متن: با.

۹ ـ «یوژداسْرْگری» تطهیر دینی است که هم دربارهٔ اشیا و هم دربارهٔ تن آدمی قواعد آیینی معیّن و ویژه دارد.

۱۰ ـ متن: u.

۱۱ ـ «دینیان» جمع واژهٔ «دینی» و به معنای پیروان و گروندگان دین و مؤمنان است.

رنج‌رساننده [و آسیب زنندهٔ] شهر[۱] با آن [گناه] رنج رسانند [و آسیب زنند] مان[۲] را؛ با آن، ویس[۳] را؛ و با آن، زند را؛ و با آن، شهر[۱] را؛ و با آن نیز همهٔ شهرها[۴]را؛ [و] آن را پیدایی [و آشکارایی است].

(۲۳) و آنچه [به] چاشته [به آگاهی] رسد، [در خبر است] که [از ستمِ] آن رنج‌رساننده [و آسیب زنندهٔ] شهر[۱] نیز ایدون مرد باشد بینا [و روشندل] و فرزانه [که شهر را[۵]] همی[۶] نگاه دارد [و محافظت کند]. (۲۴) آن‌گاه پس سدیگر این نشانه رسد که رنج‌رساننده [و آسیب‌زننده بر] شهر[۱] آن باشد که پس شهریارِ جهان، دادآراستاری [و دادگستری] و پَروَرداری [و پروردگی] نیکان و ارزانیان [و شایستگان] و درویشان برنکنند و [بر راه] رادی و راستی نرود؛ [چونان] که ایشان را بزند [و بر ایشان حمله بَرَد] (۲۵) و آن (= مهاجم) را [بر داشتن] خرد [و خردمندی گمان] برند [و منسوب دارند] که [وی را] خواسته [و دارایی] باشد؛ هنگامی که خواسته را نیز ببرند و بیوبارند [و ببلعند و بربایند]، پس آنان را به بیداد بیوژند [و بِکُشد]؛ (۲٦) و بر گیتی به شورچشمی [و چشمِ شور و آسیبگر] بنگرد آن رنج‌رساننده [و آسیب‌زنندهٔ] شهر[۱] [که] رنج رسانند [و آسیب زنند] مان را با آن [و] ویس را و زَند را و با آن نیز همهٔ شهرها را؛ [و] آن را پیدایی [و آشکارایی است که] مردِ بینا [و روشندلِ] فرزانه همی[۶] [از او] نگاه دارد (ص ۱۴۳) کشور[۱] را؛ چنان‌که آن را به دل آگاهی دادن [و الهام ایزدی است]!

---

۱ ـ متن: ده.

۲ ـ متن: «مان» کوچکترین واحد خویشاوندی در دوران باستانی است.

۳ ـ متن: ویس و زند، و نیز ده و مان واحدهای اجتماعی دوران اوستایی است.

۴ ـ متن: harwisp-iz deh ، شاید: «سراسر کشور را».

۵ ـ به قیاس با ص ۱۴۳، س ۱ (بند ۲۶)، بر متن افزوده شد.

۶ ـ متن: ب ، شاید زائد نباشد.

(۳۴) دانایی زرتشت
(۲/۱۴۳ ـ ۴/۱۴۴)

زرتشت را چنان دانشی بود که جز با نیروی ایزدی و ورجاوندی، یافتن آن میّسر نیست: در درمان و پزشکی و نگاهداری درختان و کشتزار از آفات و بلاها و آوردن باران و راندن رنج و زورِ قهّارِ جبّاران و بسا چیزهای دیگر توانایی رازمندی داشت و راه و چارهٔ بسیار به مردم آموخت. شهریاری ایران از این آموزش وی نیکی و خیر و برکت و شادی یافت و هنوز با یاوری آتشان بهرام و آنچه از آن دانش الهی به آموزش به یاد مردم مانده است، از آن دانایی ایزدی آسایش و بهره‌مندی پدید می‌آید.

انتساب پزشکی و درمان به زرتشت پیامبر مشهور است. به نظر می‌رسد که تأکید بر این مایه دانش ایزدی وی گواه است بر پیوند اصولی میان دین و علم، که ویژگی جهان باستان است، و نیز اتّصال همه‌گونه دانایی و اطلاع بافقه کهن و قداست داشتن علم در آن روزگاران. نکتهٔ قابل تّوجه در این شیوهٔ تفکّر و نظائر آن بنیاد الهی و الهامی دانش است که چنین می‌نمایاند که دانش کنونی بازماندهٔ نقصان‌یافتهٔ علمی است که صورت تامّ و کامل آن به گذشتهٔ دوری تعلق داشته و اینک خدشه پذیرفته و بخشی از آن از میان رفته است. این ویژگی، که در تصّورات مربوط به همهٔ صنایع و هنرها نیز دیده می‌شود (دینکرد هفتم، بندهای ۱۱ ـ ۴۱)، جهان‌بینی کهن را دربارهٔ پیوند دین و دانش نشان می‌دهد.

«دانایی زرتشت» از دینکرد هفتم (صص ۱۳/۶۴۵ ـ ۶/۶۴۶) برگرفته شده و در اصل بخشی است از باورهایی که پیرامون زندگانی زرتشت و کرامات پیامبر وجود داشته است. بیگمان این گونه باورها، جز آن‌که چهرهٔ اساطیری / روحانی زرتشت را متبلّور می‌ساخته، نمایانگر نقش و وظایف روحانیانی نیز بوده است که خویشتن و کردارهای خود را به پیامبر

منسوب می‌کرده‌اند.

افزایه‌های زبانی در «دانـــایی زرتشت» چندان نیست، ولی به هنگام نگارش، جملات و عبارات جابجا شده و دیگرگونیهایی را در مضمون پیش آورده است.

[1](143//2)(1) [2]{ēk a-huftan[3] ī[3]} būd {zartuhšt andar purr-nēkīh u biziškīh[4] u čihr-šnāsīh *//u//* abārīg pēšag u kirrōgīh[5] rāzīgīhā bowandagīhā *//ī//* pad yazadī(y)[6] dānišnīh u mēnōg-wēnišnīh[7] šāyēd; nimūdan : *(2)* ī az dēn nērangīhā *//ī//* abar spōxtan ī sēǰ u tarwēnīdan ī dēw} u ǰādūg[8] u {parīg}-kāmag {agārēnīdan} *(3)* {u bēšāzēnīdan [ī] wēmārīh u *hamēstārēnīdan[9] ī gurgān u xrafstarān} u tarwēnīdan ī margīh u rištagīh;[10] {u wišādan[11] ī wārān u bastan ī tagarg} u wafr u tūn u madag u sām,[12] abārīg ǰordāyān[13] u urwarān u gōspandān petyārag, abd} u was {nērang}[14] {*//ī tā//* hanǰaftan ī ērān xwadāyīh pad kār} dāšt u ast[15] ī

۱ ـ این پاره‌نوشتار عنوان ندارد و از آغاز سطر دوم صفحهٔ ۱۴۳، در دنبالهٔ مطلب پیشین آمده است.
۲ ـ دینکرد ص ۶۴۵، س ۱۳.
۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۴ ـ م. [illegible]
۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible]
۶ ـ صفت ایزدی به معنای الهی برای دانش به کار رفته است.
۷ ـ مینوبینی ظاهراً به معنای داشتن قدرت دیدن جهان مینوی و غیبی و خبرداشتن از عالم نهان است.
۸ ـ پس از این واژه، دو حرف نوشته و قلم گرفته شده است.
۹ ـ متن: [illegible]
۱۰ ـ [illegible]
۱۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۱۲ ـ د. [illegible]، احتمالاً s'm؛ این واژه شاید «باد سام» (دری زرتشتی vad-e sum) باشد که در کویر با برخاستن آن محصولات کشاورزی نابود می‌شود؛ شاید نام آفتی نباتی باشد(؟)
۱۳ ـ [illegible]
۱۴ ـ احتمالاً کلماتی که در فاصلهٔ میان دو بار نوشتن [illegible] در نسخهٔ مادر وجود داشته، هنگام استنساخ حذف شده است؛ و این نکته را می‌توان گواهی رونویسی شدن این بخش از دستنویس م. او ۲۹ از نسخهٔ دیگری گرفت، و نه از روی حافظهٔ و یاد؛ بسنجید با اسطورهٔ زندگی زردشت، صص ۱۰۸ ـ ۱۰۹.
۱۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

nūn-iz mānīd[1] ēstēd; abāg *//andak-ē//* az abdīh} ī {pad ātaxšān} ī wrahrān[2] *(4)* {paydāgīhistan[3] *//u//* āškārēnīdan ī ō mardōmān {was} {*//darmān ī//* wēmārīh *//ī//* az biziškān} rawēd u hamag be hamāg gēhān was ēw[ē]nag dard u ranǰ u dēwan-iz sāstārīh, pad ātaxšān} [ī] wrahrām *(p.144)* be rawēd,[4] bawēd[4] az gētīg; *(5)* guft-iš ohrmazd ō[5] zartuhšt, pad wihān-iz gēhān sūd, pad yazadān awiš šāyēd mad!

تمام شد

(۳۴) دانایی زرتشت

(۲/۱۴۳)(۱) یکی [این که] کشف کردن[۶] بود زرتشت را اندر پُرنیکی [کردن و فراهم آوردن نعمتِ بسیار] و پزشکی و چهرشناسی (= شناخت طبیعت) و [اسرار و] رازهای[۷] دیگر پیشه و هنر را بتمامی؛ [چنان] که با دانش ایزدی و مینوبینی [و دیدن مینوان و اسرار مینوی] شاید [و می‌توان] نمودن [و نشان دادن و آشکار کردن]: (۲) [چنان] که از [روی] نیرنگهای دین برای سپوختن [و راندنِ] سیج [و خطر] و چیرگی یافتن بر دیو، و جادو، و [مردمِ] پری‌کامه[۸] را بی‌توان کردن (۳) و درمان‌بخشیِ بیماری و همیستاری [و مقابله] کردن با گرگان و خَرفستران و غلبه یافتن بر مرگی [و رواج مرگ] و رنجوری [و آسیب]؛ و گشادن [و آوردنِ] باران و بستنِ تگرگ و برف و سن و ملخ و [بادِ] سام(؟) [و] دیگر [آفات و] پتیاره‌های غلّات و گیاهان و گوسفندان را، شگفت [و پُراعجاز] و بسیار

۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ به قیاس با موارد مشابه چنین قرائت شد ← پیشگفتار، ۲. ۴. سوم؛ ۲. ۵. ششم.
۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۳ ـ م. [illegible]
۴ ـ اگر دو فعل با هم قرائت شود، نوعی تداوم را می‌رساند ← پیشگفتار، ۲. ۵. ششم، ب.
۵ ـ متن: [illegible]
۶ ـ بسنجید با دینکرد هفتم، بندهای ۲۷ و ۳۷.
۷ ـ متن: rāzīgīhā؛ شاید: «رازمندانه، به شکل رازآمیز و همراه با اسرار الهی».
۸ ـ دینکرد: «پری».

[گونه] نیرنگ [و دعا پدید آورد] که تا فرجام یافتن شهریاری ایران [آنها را] به کـار داشتند و بخشی از آن هم هست[۱] که اکنون نیز [بر جای] مانده است، با اندکی از شگفتی [و اعجاز] که در آتشانِ بهرام [بود]. (۴) [از او] پدیدار آمدن و آشکارا کردنِ [قدرت خداوند و دین] بر مردم [و] بسیار درمان بیماری [است] که از پزشکان رَوَد [و به عمل درآید] و همه در سراسر جهان بس گونه درد و رنج و نیز ساستاری [و قهّاری] دیوان را [که] با آتشانِ بهرام (ص ۱۴۴) برود [و] زدوده شود[۲] از گیتی؛ (۵) گـفتنش اورمـزد بـه زرتشت، [این همه را که] به موجبِ سودِ جهان، از سوی ایزدان بدو شاید [و تواند] آمد؛

تمام شد

---

۱ ـ متن: ast I، اصطلاح است برای «بخشی از، پاره‌ای از».

۲ ـ [illegible]، احتمالاً دو فعل مستقل، با حرف عطف محذوف، است و فعل «بودن» به معنای «زائـل شدن، زدوده و نابود شدن، سپری گشتن» به کار رفته است (نگاه کنید به شایست ناشایست فصل هشتم، بند ۲۳، ص ۱۰۹ ترجمه)، شاید یک ترکیب فعلی بـاشد کـه در ایـن دسـتنویس بـارها بـه کـار رفـته است (نگـاه کـنید بـه ص ۶۲، س ۷): ... رفته [و زدوده شود] ← یادداشت آوانویسی.

(۳۵) فرگرد هشتم دامداد

(۱۱/۱۵۰ ـ ۵/۱۴۴)

«فرگرد هشتم دامداد» نیز با واژه‌های دشوار و بحث‌انگیز آغازین کتاب هفتم دینکرد شروع می‌شود (بسنجید با «نخستین آفریده، بهمن»، ش ۳۳) و با پراکندگی و بی‌نـظمی، واژه‌هـا و عباراتی از بخشهای دیگر دینکرد هفتم را نقل می‌کند (جملاتی پراکنده از ص ۵۹۱ تا ۶۶۵ یا ۶۶۶ چاپ مدن). بسیار زود سخن به مبحث مورد علاقه در م.او۲۹، یعنی «بَدْ زَمانگی» و شرایط دشوار و سختیهای روزگار می‌پیوندد که در دینکرد هفتم به حوادث پایان هزاره‌های آخرین از دوازده‌هزار سال عمر جهان و چگونگی ظهور پسرانِ بوختار و نجاتبخشِ زرتشت، یعنی هوشیدر و هوشیدماه و سوشیانس و وضع دین در آن زمانه بازمی‌گردد. دشواری اصلی در «فرگرد هشتم دامداد» آن است که میان نظریات و نگارش متفاوت و تازهٔ کنونی از واژه‌ها و عبارات و جملات دینکردی و اصل مشکل و پرابهام آن نمی‌توان ارتباطی روشن یافت و برای فهم و توجیه پیوستاری و اختلاف میان آنها پیداکردن راه حلّ معقول آسان نیست. این پاسخ دادن گاهی در واقع ممتنع می‌نماید و این حکم بویژه در سرآغاز این قطعه حقیقتی است روشن. به بیان دیگر، هم لغات و جملات در کتاب دینکرد دشوار و مبهم است و هم آن که نگارندهٔ م.او۲۹، همان واژه‌ها و عبارات ناروشن را در آنچه خود انشا کرده، گنجانیده است. در نتیجهٔ این ترکیب، معانی اصطلاحی پیچیدهٔ آنها، که خود اصلاً متن زند و ترجمهٔ تحت‌اللفظی و دشوار از اوستای گمشدهٔ کهن است، در این کاربرد مضاعف گاهی چنان به چشم می‌خورد که گرفتن تصمیم دربارهٔ قرائت و معنای آنها آسان نمی‌نماید. در این برگردان ناگزیر متن م.او۲۹ منظور قرار گرفته است، با توجّه به آنچه از دینکرد دستگیر می‌شود.

pad nām ī dādār ohrmazd [ī] ahlaw

(۳۵) پرگرد هشتوم دامداد[۱]

(144//7)(1) šnāyišn ī dādār ohrmazd [ī] rayōmand[2] [ī] xwarrahōmand u mēnōgān mēnōgtom![3]

(2) andar gyāg ī xwēš, [4]{pad spurr[5] abarīgānīh[6] wisp-āgāhīhā, pēsīd}[7]; andar {dēn ī mazdyasnān, andar gēhān;} {uš dēn gōwišn [ī] ohrmazd būd} abar zartuhšt, {wištāsp šāh[8] kišwarīgān[9]} dāštan.

(3) {az nagēz ī weh-dēn,} az dēn-kard,[10] pad daftar[11] [ī] haftom bun, az nask ī dāmdād paydāg, andar fragard [ī] haštom — ka dāmdād wīst u panǰ kardag nihād[12] ēstēd :

(4) [13]{pursīd} ahlaw zartuhšt az ohrmazd {kū ast[14]} mardōm {ēdōn ēdar *[[andar]]* āwām *[[ī]]* dēn ī mazdyasnān, gētīg paydāgīh pahlom kū dēn ī mazdyasnān mehmānīh[15] pad kas-ē ast} u raftan[16] ī *(p.145)* rāh ī

---

۱ ـ با خط فارسی در میان سطر ششم چنین نوشته شده است ← پیشگفتار، ۲. ۳. دهم.

۲ ـ [Pahlavi]

۳ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi] ← پیشگفتار، ۲. ۲. یکم.

۴ ـ دینکرد، کتاب هفتم، ص ۵۹۱، س ۵.

۵ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]؛ شاید : daftar (دفتر)، یا «سِفر».

۶ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]؛ شاید wābarīgāhīh (نام خاص برای کتاب)(؟)

۷ ـ م. [Pahlavi]، احتمالاً از مصدر pēsīdan به معنای «آراستن و تزیین کردن» است، با ابدال s به š (پیشگفتار، ۲. ۲. هفتم، د)؛ شاید به معنای «نگاشتن، نقش کردن، و نوشتن» به کار رفته باشد؛ د. [Pahlavi].

۸ ـ [Pahlavi]، احتمالاً ب و دندانهٔ پیش از آن زائد است.

۹ ـ [Pahlavi]؛ شاید : kēšwarīgān، مرکب از kēš (= کیش) و پسوند -war و افزایهٔ -īg، یعنی «دارندگان کیش، آورندگان و پذیرندگان کیش».

۱۰ ـ [Pahlavi] ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۱۱ ـ [Pahlavi]

۱۲ ـ [Pahlavi]

۱۳ ـ دینکرد، ص ۶۶۲، س ۱۵.

۱۴ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

۱۵ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]

←

*rāst[1] u yaštārīh u āmōxtārīh ī sraw ī zartuhšt u kē ast abē-gumānīh u kirbag menišnīh, *(5)* [2]{uš guft ohrmazd kū: ast[3] ēdōn andar awēšān mardān abar, zartuhšt! čē, ēdar hēnd āsrō[4] ī[4] guftār [u] awēšān-iz mard hēnd kē} sraw ī zartuhštī[5] rāy abar rāstīh u drustīh u āgāhīh ī dēn [ī] ohrmazdī[5] be andar hamāg mardōm ī gētīg be gōwēd kū wēnābdāg abar abē-gumānīh [u] kirbag menišnīh rawēd, kunēd[6] kū ān ī kār, zartuhšt! gēhān sūdtar ū frahixtīhātar[7] u abē-zyāntar[8] u bēšagzēntar[9] u bēš-tarwēnīdārtar[10] bawēnd.

(6) abāz-iš az ōy abar guft ohrmazd ku kē: āsrō pad čē-š[11] kār frēft[ār]īh[12] kunēnd,[13] ēdar andar āwām gētīg, dēn [ī] mazdyasn paydāgīh [14]{ēg kē[15] xēm u xrad} u xwarrah {frōd wardēd az ērān dehān — kū be šawēd — u ēdōn abar} dēn [ī] mazdyasnān *wa*[16] ahlawān {kē[17]

→

۱۶ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]؛ شاید raft ī.

۱ ـ [Pahlavi]، ← به پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۲ ـ دینکرد، ص ۶۶۲، س ۱۷.

۳ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

۴ ـ [Pahlavi]

۵ ـ [Pahlavi]

۶ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۷ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]؛ شاید: W plyhwyh'tl، احتمالاً ـfrē به جای ـfrā به کار رفته است و ē بدل است از ā یا تصحیف خطّی آن: با فراخی و گشایش بیشتر.

۸ ـ کلمه کمی مخدوش است.

۹ ـ [Pahlavi] W byskz''ntl، احتمالاً ā بدل از ē می‌تواند باشد یا تصحیف است، ـوـ را باید زائد و افزایهٔ تلفّظی گرفت؛ واژه‌نامهٔ مکنزی : -bēšāz(ēn).

۱۰ ـ [Pahlavi]

۱۱ ـ [Pahlavi]؛ بسنجید با پیشگفتار، ۲. ۲. پنجم.

۱۲ ـ [Pahlavi]؛ شاید کوتاه‌نویسی برای [Pahlavi] یا [Pahlavi] باشد.

۱۳ ـ [Pahlavi] ← [Pahlavi]

۱۴ ـ دینکرد، ص ۶۶۰، س ۲۱.

۱۵ ـ د. [Pahlavi]

۱۶ ـ متن : [Pahlavi]، احتمالاً به دلیل شباهت تلفّظ ba/bē با wa، حرفِ عطف عربی، چنین تلفّظنویسی شده است ← پیشگفتار ۲. ۲.

۱۷ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]

nazdīgīh ī *vōiYn*[1]} rasēd [2]{u sēǰ-dādār u murnǰēnišn-dādār} {u mardōm ī *(p.146)* druwand [ī] sāstār} u kōr[3] [ī] ga[n]nāg; *(7)* awēšān-iz[4] rāy gōwēm [5]{az tō} u hāwištān [ī] tō, {zartuhšt! mehīhātar[6] u ōzmandīhātar[7] u ārōyiš[n]agōmanīhātar,[8] ahlāyīh ahlāyēnd[9]}; be āzārēd {kōr awešān drōǰ hēnd} zartuhšt! ka ān ī tō dēn, hampursēnd,[10] anāgāh hēnd u mardōm [ī] druwand [ī] [11]{sāstār u ga[n]nāg, awešān-iz drōǰ hēnd [12]{kē ō[13] awešān} {nazdīgīh petyāragēnēnd. *(8)* kū ēn-iz[14] gōwēm[15]} [16]{ō[17] ham-dwārēnd nēst-čišīh} u *keh[18] -dādār {u zamestān-iz *[[ī]]* dēwān-dād u snōhišn[19] ī} wafrōmand {ka[20] wārān-iz kam bawēd u sēǰ [ī] nihān-rawišn[21] u frēftār[22] kū margīh} u rištagīh {wēš bawēd}. *(9)* ka

---

۱ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۲ ـ دینکرد، ص ۶۶۲، س ۲۰.

۳ ـ [illegible]، احتمالاً معادل «کَوی و کَرَپ» است (نگاه کنید به پهلوی یسنا، ص ۱۵۲ واژه‌نامه).

۴ ـ پس از این واژه، نوشته شده : [illegible] و قلم گرفته شده است.

۵ ـ دینکرد، ص ۶۶۲، س ۲۲.

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible] ← [illegible](؟)؛ پروفسور ماریان موله آن را xrušdōmandīhātar (= سخت‌تر و استوارتر) می‌خواند.

۹ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۰ ـ [illegible]

۱۱ ـ دینکرد، ص ۶۶۳، س ۱.

۱۲ ـ همانجا، س ۴.

۱۳ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۴ ـ د. [illegible]

۱۵ ـ د. [illegible]

۱۶ ـ دینکرد، ص ۶۶۱، س ۱.

۱۷ ـ م. کد، د. [illegible]

۱۸ ـ [illegible] ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۱۹ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۲۰ ـ د. [illegible]

۲۱ ـ م. [illegible]، [illegible] ظاهراً زائد و احتمالاً افزایهٔ تلفّظی است.

۲۲ ـ م. [illegible]

mardōm xrad u wēnābdāgīh[1] dēn ī zartuhštī[2] tā abāg zand be dānē[3] abar, yazišn, drōn[4] ī[4] duš-dānāg, ga[n]nāg mēnog[5] wēš kunēnd,[6] abāg [7]{ahlomōY-iz[8] *[[ī]]* an-ahlaw, pad hamhāgīh ō[9] ham-dwārēnd, čiyōn ān ī dōst, awēšān dōsēnd[10] kū} čašišn u rāyēnišn,[11] hamkār[12] awēšān bawēnd.[13] *(10)* ka andar dām ī spenāg mēnōg, mardōm ī dūdag [ī] wehān u ahlawān *(p.147)* u *rāst[14]-rāhīh u dēn-āmōxtārīh be zanēd; u [15]{xwarišn} [ī] wehān {zanēd[16]} u ātaxš u āb u urwar zanēd; abar dahibad [ī] gēhān aziš[17] dād-ārāstārīh u dām-parwardārīh u rādīh u rāstīh, ka mahist nām[18] ī[18] awēšān, u xēm [ī] nēk be abar abāg[ēn]ēnd[19]; abāg ...(?)[20] *(11)* zartuhšt! ka ēwāzag[21] ahlomōYān u frēftārān [u] wattar dēn-nimūdārān [u] ātaxš[22]-zadān[23] u nasā-pazān u nasā-nigānīh u ǰeh zanān u wīftag

---

۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۲ ـ [illegible]

۳ ـ [illegible] : احتمالاً فعل خواستاری است و سوم شخص مفرد است.

۴ ـ [illegible]

۵ ـ [illegible] ← [illegible]

۶ ـ [illegible] ← [illegible]

۷ ـ دینکرد، ص ۶۶۱، س ۵.

۸ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۹ ـ م. [illegible]

۱۰ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۱۲ ـ واژه اندکی مخدوش نوشته شده است : [illegible]

۱۳ ـ [illegible]

۱۴ ـ [illegible] ← [illegible] (در پانویس صفحهٔ پیشین چنین نوشته شده است).

۱۵ ـ دینکرد، ص ۶۶۱، س ۷.

۱۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۷ ـ متن : [illegible]، شاید uš .

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ [illegible] ← [illegible]

۲۰ ـ [illegible]، بسنجید با ۲/۶۱ (ش ۸، بند ۵).

۲۱ ـ [illegible] ← [illegible]

۲۲ ـ [illegible]، احتمالاً [illegible]

۲۳ ـ [illegible]

kunandagān[1] abar awēšān ān ī haft dēw, nēst-tanīh [2] {rāy, ān[3] [ī] tō gōwēm} zartuhšt! {kū} ka {zaništar hēnd} abar ga[n]nāg mēnōg u ga[n]nāg mēnōg dām u akōman[4] [u] xešm u drōǰ ī zamestān u būšāsp [u] zārīr u astwihād[5] u wāy [ī] wattar u drōǰ [ī] tārzārīg[6] u drōǰ [ī] tušt-[menišnīh] petyār[ag][7]; ka fradom ga[n]nāg mēnōg abar dām ī spenāg mēnōg be abāgēnēnīd, kū abāg hamkārīh ī ōy.[8]

(12) [9]{tā kē ān mard rasēd kē *[[*čahrōmayān ī*]]* ahlaw, *[[*abāg wazr ī*]]* pērōzgar u hāwištān [ī] amāwand ī buland} ka[10] abar-{nigerīdār [ī] kār[11] *[[*u*]]* dādestān} [ī] *(p.148)* dēn; {frāx-suft[12] *[[*ī*]]* stawr[13]-bāzāy} u ka nēw ī wazr ī stōd[14] burdār kū ka {panǰāh u se mardān} abar be {rawēd} pad ēk bāragīh īš andar ān mardōm {margīh} u rištagīh u zyānīh[15] [16]{kū-šān} aziš bawēd.

(13) abar, [17]{ēn-iz} gōwēnd[18] kū zartuhšt pursīd az ohrmazd kū: čē ēdōn[19] ō[20] awēšān framāyēm,[21]} ohrmazd! {kē nē pad gāl[22] sneh[22]

---

۱ ـ [illegible]

۲ ـ د. ص ۶۶۵، س ۱۵.

۳ ـ م. کد، د. [illegible]

۴ ـ [illegible] ← [illegible]

۵ ـ [illegible]

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]

۸ ـ [illegible]

۹ ـ دینکرد، ص ۶۵۵، س ۱۹؛ بسنجید با م. ص ۱۳۱، س ۵ به بعد.

۱۰ ـ د. [illegible]

۱۱ ـ م. [illegible]، [illegible] احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۲ ـ م. [illegible] (دهید، فرمانروا)، د. [illegible]

۱۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۴ ـ [illegible]

۱۵ ـ [illegible]

۱۶ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۲۱.

۱۷ ـ دینکرد، ص ۶۶۴، س ۱۹.

۱۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۹ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

←

tuwānīg hēnd — kū-šān abzār nēst — u-šān[1] nē spāh[2] u nē abar, pānag} [ī] ga[n]nāg mēnōg; [3]{u-šān was bēšīdār,} ān ī kadār [4]{ō[5] mardōm} ka {abdomān kuxšišnīh[6]} hēnd {ka[7] az} ān ī {wattār kunišn[8]} abar {urwāhmanīh} rasēd.[9] *(14)* dēw [10]{ān-iz ī murnǰēnēnd[11]} az {ān ī mēnōgān axwān, murnǰēnēnd[11]} ān ī xwēš ruwānān[12] u murnǰēnēnd[11]} ān ī {astōmandān gēhān}; u mēnōgān {awēšān} ruwān [13]{xrōsišn[14] dahēnd[15]} u[16] xastagtar[16] bawēd pahlom axwān.

(15) guft-iš ohrmazd ō[17] spitāmān zartuhšt kū: awēšān tušt menišn mardōm[18] ast; waxšēnišn daxšag xwēš *(p.149)* pad awiš[19] kū kē [20]{dēn-iz

---

→

۲۰ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۲۱ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۲۲ ـ متن: [illegible]؛ ماریان موله آن را dār sneh (سلاح چوبین) می‌خواند.

۱ ـ [illegible]؛ u و us-šān با هم نوشته شده است.

۲ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۳ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۲، و نیز ص ۶۶۴، س ۲۲.

۴ ـ دینکرد، ص ۶۶۴، س ۱۴.

۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۷ ـ د. [illegible]

۸ ـ م. [illegible]، احتمالاً [illegible] زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۹ ـ [illegible] ← احتمالاً [illegible]

۱۰ ـ دینکرد، ص ۶۶۴، س ۱۵.

۱۱ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۲ ـ د. [illegible]

۱۳ ـ دینکرد، ص ۶۶۴، س ۱۷.

۱۴ ـ د. [illegible]، م. [illegible] ~ احتمالاً ابدال s به š

۱۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۶ ـ [illegible]

۱۷ ـ [illegible]

۱۸ ـ [illegible]

۱۹ ـ [illegible]؛ شاید ān-iš.

۲۰ ـ دینکرد، ص ۶۶۴، س ۱۷.

abar čē ēw[ē]nag[1] rāyēnīdan[2] : hu-dēn mardōm[3]} dastwar ī dēn-āgāh abar {wattar}[4] dēn-nimūdār u guftār ī zartuhšt, ka hazangrōzim zamānag, was ēw[ē]nag zyānīh[5] u margīh wēš, az-iš bawēd.

(16) [6]{ēn-iz //gōwēd kū// zartuhšt //pursīd az ohrmazd kū : čē ēdōn ō awēšān framāyēm// ka[7] nē} ast [8]{pad} {spāh} {tuwānī[9] hēnd} {u nē} {pad gāl[10]} {u nē pad} {sneh[11]} — {kū-šān abzār nēst — u-šān[12] was bēšīdār}[13] andar gēhān būd[14] u sēǰ [ī] nihān; dāštan pad tuxšā az [15]{wattarān //ī// ham zamānag}.

(17) [16]{pursīd} ahlaw {zartuhšt} az {ohrmazd} kū {kē} : harwisp-āgāh hamānāg! {kū} {kē //kay//,[17] karap //u// anē[18] duš-xwadāytom[19] pad} pas az ān kū be {pādixšāyīh} xwēš {abāz ō[20]} ān ī {wehān gumēxtēd? *(18)* guft-iš ohrmazd} ō[21] zartuhšt {kū} az dušox abāz ān ī

---

۱ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۲ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۳ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۴ ـ دینکرد، [Pahlavi] (= wattarān)، ص ۶۶۴، س ۱۶.
۵ ـ [Pahlavi]
۶ ـ دینکرد، ص ۶۶۴، س ۱۹.
۷ ـ د. [Pahlavi]؛ نیز بسنجید با م، ص ۱۴۸، س ۷ (بند ۱۳).
۸ ـ این واژه‌ها در دینکرد، ص ۶۶۴، سطرهای ۱۸ و ۲۰ تا ۲۲ به شکل پراکنده آمده است.
۹ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۱۰ ـ شاید dār، نگاه کنید به یادداشت بند ۱۳.
۱۱ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین.
۱۲ ـ م. [Pahlavi] (uš).
۱۳ ـ م. [Pahlavi]
۱۴ ـ [Pahlavi]، شاید yahwunad برای «بُوَد».
۱۵ ـ دینکرد، ص ۶۶۴، س ۱۸.
۱۶ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۴.
۱۷ ـ [Pahlavi]
۱۸ ـ [Pahlavi]
۱۹ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۲۰ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۲۱ ـ [Pahlavi]

{wehān gumēxtēd}; mardōm ān ī[1] bawēd ka {//ēn čiyōn// γoysarag[2], xāγān} xwēš dārēd.[3]

(19) [4]{uš guft ohrmazd kū anē-z[5] zartuhšt pursīd[6]} : čē ēw[ē]nag {γoysarag[2] u xāγān[2]} ast? *(20)* guft-iš *(p.150)* [7]{ohrmazd kū} : {abar im[8] wattarān, ēn-iz gōwēd kū awēšān kē[9] āgāh hēnd //u// andar dānēnd,[10] gr[ā]mag[11] az ahlāyīh[12] dōšēnd; kū-šān pārag weh sahēd az kār //u// kirbag, tom ān[13] dōšēnd az rōšnīh}; ī {ān //ī wattom axwān dōšēnd az//} {pahlom axwān; awešān abāgēnēnd //dušwārīh//}[14]. *(21)* ayāb gyāg [ī] wahišt [ī] rōšn [ī] hamāg xwārīh abar rawēd,[15] hamānāg; kardār [ī] awēšān pad kāmag rawād! *(22)* ka pādagafrāhag [ī] ruwān [ī] tō be šawēd u nēkīh[16] arzānī(y) bawēd; guft-iš ohrmazd ō[17] zartuhšt!

تمام شد[18]

---

۱ ـ شاید : ē (= همی).
۲ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi] (نگاه کنید به ش ۳۱، بند ۲).
۳ ـ [Pahlavi]، احتمالاً ← [Pahlavi]
۴ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۷، و نیز بسنجید با م، ص ۱۳۰، س ۱۴ (ش ۳۱، بند ۲).
۵ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]؛ شاید : ān-iz (نیز آن را).
۶ ـ د. [Pahlavi]
۷ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۱۰.
۸ ـ [Pahlavi]؛ شاید ham.
۹ ـ د. [Pahlavi]
۱۰ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۱۱ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]، نگاه کنید به پهلوی یسنا، ص ۱۹۱ واژه‌نامه، ذیل [Pahlavi]
۱۲ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۱۳ ـ [Pahlavi]؛ شاید ē/ī (؟).
۱۴ ـ دینکرد، ص ۶۶۵، س ۱۵ : [Pahlavi]
۱۵ ـ پس از این واژه، چهار واژه دو بار نوشته شده است.
۱۶ ـ واژه دو بار نوشته شده است.
۱۷ ـ [Pahlavi]
۱۸ ـ با خط فارسی بر سطر یازدهم، در دنبالهٔ مطلب پهلوی آمده است.

به نام دادار اورمزد اشو

(۳۵) فرگرد هشتم دامداد

(۷/۱۴۴)(۱) بزرگداری دادار اورمزدِ رایومند [و شکوهمندِ] فرهمند و [هو] را [که در] مینوان [و وجودهای مینوی]، مینوی‌ترین [است، باد]!

(۲) اندر جای خویش[۱] [در اوستا آمده است و] به اعتلای تام[۲] به همهٔ آگاهی[۳] آراسته است؛ اندر دین مزدیسنان، اندر جهان؛ و دین وی گفتار اورمزد بوده است بر زرتشت[۴]، [و] کشوریان[۵] [و مردم کشورِ] گشتاسپ شاه [آن را] داشتن.

(۳) از بیان دین بهی، [به نقل] از دینکرد، به دفتر هفتم بُن (= فصل)، از نسکِ دامداد، [چنین] پیدا [است]، در فرگرد هشتمِ [آن]، که دامداد [نسک] را بیست‌وپنج «کرده» [و بخش] نهاده [و ساخته] شده است[۶]:

(۴) پرسید اشو زرتشت از اورمزد که [کدام] است [آن] مردم ایدون ایدر اندر [این] روزگار که دین مزدیسنان را [در] گیتی پیدایی [و ظهور است]، برترین [دیندار؛ یعنی] که دین مزدیسنان را میهمانی [و باشندگی و استقرار] نزد [چه] کسی است و رفتن (ص ۱۴۵) راه راست و یَشتاری [و نیایش] و آموختاری قانون [و کلامِ دینیِ] زرتشت؛ و چه کسی را است بیگمانی و کرفه‌منشی [و داشتن منش ثوابکارانه]؟ (۵) گفتش اورمزد که: هست ایدون اندر آن مردان، [ای] زرتشت! چه، ایدر هستند [در آن مردمان،] روحانی سخنگو [و دارای قدرت کلام] و نیز آن مردان اند که کلام [و گفتارِ دینیِ]

---

۱ ـ چنین در متن؛ منظور از gyāg (=جای) در چنین یافتی اشاره به بخش و «بَندگُفتی» است از کتاب اوستا.

۲ ـ شاید: «دفتر» یا «سِفرِ باوریگانی(؟)»، که نام نَسک و کتابی از اوستا از آن اراده شده است؛ ← یادداشت آوانویسی.

۳ ـ سنجیده شود با سرآغازِ دینکرد هفتم، که ترجمه‌ای از آن در پژوهشی در اساطیر ایران (پارهٔ نخست و دوم، ۱۳۷۵، ص ۲۰۴) آورده شده است.

۴ ـ اشاره است به الهی بودن وحی زرتشتی.

۵ ـ این واژه را kēšwarān ،یعنی «کیشوران، کیش‌آوران و دارندگان کیش» هم می‌توان خواند.

۶ ـ بر من روشن نیست که آیا فعل nihēd ēstēd باید خوانده شود یا ـ nihād.

زرتشتی را بر راستی و درستی و آگاهی از دینِ اورمزدی در نزد همهٔ مردم گیتی بگوید؛ چنان‌که به چشمدید [و روشنی] بر بیگمانی [و یقین] و کرفه‌منشی [و داشتن منشِ ثوابکارانه] رَوَد [و بر آن بیندیشد و عمل] کند[۱] که از آن کار[۲]، [ای] زرتشت! جهان پرسودتر[۳] [و نیکوتر] و بالنده‌تر [و کمال‌یابنده‌تر] و بی‌زیان‌تر [و آسوده‌تر] و رنج‌زدوده‌تر [و درست‌تر] و بیشتر چیرگی‌یابنده بر درد [و رنج] باشند.

(۶) باز از آن پس[۴]، او را بر گفت اورمزد که [مردان] روحانی در[۵] چه کار فریفتاری کنند [که] ایدر اندر [آن] روزگار، [که در] گیتی، [آن فریفتاری را بر] دین مزدیسنان پیدایی [و آشکارگی است]؛ آن‌گاه که خیم [و سرشت نیکو] و خرد و فرّه فرو گردد [و دور شود] از شهرهای[۶] ایران ــ یعنی که برَود [و بر جای نمانده باشد] ــ و ایدون بر دین مزدیسنان و[۷] اشوان [و پارسایان چه آید، آن‌گاه] که نزدیکی قحطی [و سختی] رسد و دهنده[۸] [و آورندهٔ] سیج[۸] [و گزند] و دهنده[۹] [و آورندهٔ] نابودی[۹] و مردمِ (ص ۱۴۶) دُروَند ساستار (= جبّار) و کوردلِ[۱۰] و پلید[۱۱] [باشند]. (۷) نیز دربارهٔ ایشان گویم [که خواهند آمد نیکانی که] از تو و شاگردان [و یاران] تو، [ای] زرتشت! با مهتری و نیرومندتری و بالانندگی[۱۲] [و رویانندگیِ] بیشتر [کردارهایِ] پارسایی[۱۳] را برگزار کنند[۱۴]؛ بیازارد [آنان را] کوردل،[۱۵] ایشان [که] دروج [و دارندهٔ تأثیر اهریمنی] اند، [ای]

---

۱ ـ شاید: rawēd kunēd، که معنای «رفتار کند» داشته باشد.

۲ ـ متن: ān ī kār.

۳ ـ معنای واژه «آسوده‌تر و راحت‌تر، سالم‌تر و خوشتر» است.

۴ ـ متن: بازش از او.

۵ ـ متن: pad čē-š kār.

۶ ـ متن: دِهان (جمع دِه).

۷ ـ متن: ربد، شاید تلفظ‌نویسیِ نادُرست برای حرف عطف عربی باشد، ← پیشگفتار، ۴. ۲. دوّم.

۸ ـ متن: sēǰ-dādār.

۹ ـ متن: murnǰēnišn dādār.

۱۰ ـ احتمالاً: «کور، کوردل»؛ با اشاره به «کَویان و کَرپان» که با صفت «کر و کور» خوانده می‌شوند که از آن البته کوری و کری معنوی منظور است؛ شاید: «کژ و منحرف».

۱۱ ـ شاید: زننده و نابودکننده.

۱۲ ـ شاید: «کیفردهندگی [و تربیت‌کنندگیِ] بیشتر».

۱۳ ـ احتمالاً منظور اعمال آیینی و تشریفات دینی و برگزاری آنها است.

۱۴ ـ چنین به نظر می‌رسد که مطلب در بارهٔ روحانیانی است که بنادرستی حکم و فتوی می‌دهند و مراسم دینی را

زرتشت! [یعنی آن کوردِلان] که دربارهٔ[1] دین تو [با ایشان] همپرسی [و پرسش] کنند، [و باز چنین می‌نمایند که] ناآگاه اند و مردم دروَند ساستار [و جبّار] و پلید[2] [باشند]؛ نیز ایشان دروج [و دیو] اند که با نزدیکی [و در مجاورتِ] با ایشان [خود] پتیاره آورند [و بدی رسانند]. (۸) پس این را نیز گوییم [که] بر[3] هم دوند [و با هم هجوم آورند] بیچیزی [و تهیدستی] و دهندگان [و آورندگانِ] کاستگی(؟)[4] و نیز زمستانِ آفریدهٔ دیوان [و اهریمنی] و بارشِ بَرْفُنَد [و پُربرف] که [در آن] نیز باران کم باشد و سیجِ نهان‌رَوِش [و گزندِ پنهان‌رونده و نهانی] و فریفتار که [از آن] مرگ و رنجوری [پدید آید]، بیش شود. (۹) هرگاه مردم را خرد [باشد]، و به روشنی دین زرتشتی را تا بنا بر زَند [و قواعد اصیل مکتوب] بداند[5]، [دریابد که آنان] یزشن[6] [و] دْرونِ گنامینوی دُژآگاه[7] بیش کنند[8]؛ [و] نیز [ایشان] با اهلموغِ ناپارسا، به معاضدت [و هماهنگی] بر هم دوند [و همراه باشند]، چونان‌که دوست، [با] ایشان دوسَند [و همبسته باشند] زیرا که [در] آموزش و راینیدن [و ترتیب امور] همکار [و موافقِ] ایشان باشند. (۱۰) که اندر آفرینش سپندمینو، مردم [و اعضای] دودمانِ نیکان و اشوان [و پارسایان] را (ص ۱۴۷) و راست‌راهی [و درستیِ راه و روش] را، و دین‌آموختاری [و آموزش دین] را بزند [و نابود کند]؛ و خورش [و خوراک] نیکان را زَنَد [و نابود کند] و آتش و آب و گیاه را زَنَد [و نابود کند]؛ [و] دِهبد [و فرمانروا] که جهان را از او دادآراستاری [و دادگستری] و

→

بد و نادرست برگزار می‌کنند.

۱۵ ـ متن : kōr (کور)؛ کر و کور صفت کویان و کرپان، روحانیان معاند زرتشت است که عمداً از ادراک حقیقت تن می‌زنند (نگاه کنید به سرنگارِ ش۷).

۱ ـ متن: ān ī.

۲ ـ شاید: زننده و نابودگر.

۳ ـ متن: ō.

۴ ـ متن: kts-dādār ← پیشگفتار، ۲. ۴. چهارم.

۵ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۶ ـ شاید: ... [به رغم آن، باز هم] یزشن ....

۷ ـ متن: dušdānā (dušdānāg نام و صفت اهرمن است).

۸ ـ شرایطی که «یزشن» و «دْرون» در آن برگزار می‌شود، اگر درست نباشد، آن نیایش بدل به نیایش دیوان و «دیویَزَگی» می‌شود (شایست‌ناشایست، فصل ۱۴).

پرورشِ آفریدگان و رادی و راستی [است] ــ که مهترین نام[1] ایشان [از آن است] ــ و خیم [و سرشت] نیک را بر بیالایند؛ [و نیز دشواری را] به[2] ...(؟)[3] [آمیزند].[4] (۱۱) [ای] زرتشت! هنگامی که تنها اهلموغان و فریفتاران و بتّرین راهنمایان دین و خاموش‌کنندگان آتش[5] و پزندگانِ نسا [و گوشت حرامِ جانوران][6] و نسانِگانی [و دفن نسا] و زنان بدکاره و لواط‌کنندگان [باشند]، بر ایشان، آن هفت دیو را برای نابودی پیکر [و تن آنان گمارند]. تو را گوییم، [ای] زرتشت! که پس [آن مردم] زننده‌تر [و نابودکننده‌تر] اند [و] در نزد گنامینو و آفرینش گنامینو و اکومن و [دیو] خشم و دروج زمستان و بوشاسب[7] و زاریر و استویداد و وایِ‌بتّر و دروج تارزاری و دروجِ تُشت‌منشی [و خاموش‌دلی] پتیاره، که نخست [و پیش از همه، آنان را] گنامینو بر آفرینش سپندمینو در بیالود [و بیامیخت و توأم گردانید]؛ که[8] پس[8] [آنان] به همکاری او [باشند].

(۱۲) تا که آن مرد رسد که چهرومیان اشو [است]، با گرز پیروزگر و شاگردان [و همراهان] نیرومند و بلند [و فرازین] که اَبَر نگریدار [و فراز نگرندهٔ] کار و دادستان (= امور و جریانِ) (ص ۱۴۸) دین [است و] فراخ‌شانه [و دارندهٔ شانه‌های فراخِ] ستبربازو [و قوی دست]؛ و هنگامی که دلاورِ برنده [و دارندهٔ] گرزِ «ستود»[9] که [همراه با] پنجاه‌وسه مردان بر برود [و فراز رسد]، به یکبارگی پس اندر آن مردم مرگ و

۱ ـ شاید: dām («دام» یعنی «آفریده و مخلوق»)، بسنجید با صفت pahlom mardān (= برترین مردان) که برای «شهریار» به کار می‌رفته است (مثلاً، متن‌های پهلوی، ۱/۱۵۷، بند ۹ سورسخن، mardān pahlom).

۲ ـ متن: «با».

۳ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۴ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین؛ قرائت و مرز جمله مورد تردید است.

۵ ـ متن: [illegible]

۶ ـ «نسا» هم به معنای جسد و بخشی کَنده‌شده از تن آدمی است و هم به معنای جسد و گوشت جانورانی مانند میمون و سگ و روباه. به همین سبب، اگر اصطلاح قدیمی «نساپَزان» اشاره به رسمی کهن نباشد، احتمال می‌رود که هر گونه پختن گوشت جانوران حرام‌گوشت را چنین می‌خوانده‌اند. به همین سان است اصطلاح «نساخوران».

۷ ـ «بوشاسب» دیو خواب اهریمنی و خواب اهریمنی است.

۸ ـ متن: kū.

۹ ـ متن: wazr ī stōd burdār، که احتمالاً اشاره است به بند ۹۲ و نیز ۹۳ ـ ۹۶ زامیادیشت، و گرزِ استوَت اِرِتَ، آخرین موعود زرتشتی (سوشیانس) (یشتها، ج. ۲، صص ۳۵۰ ـ ۳۵۱). در دینکرد (۷/۶۶۶) از «گرزِ خوب‌نواختهٔ» منجی سخن می‌رود (نگاه کنید به داستان زندگانی زرتشت، ص ۲۱۴ و ص ۸۸، بند۴۹؛ و نیز مهریشت، بند ۴۰).

رنجوری و زیان [بسا] که ایشان را از او باشد(؟)[1].

(۱۳) نیز این را گویند که زرتشت پرسید از اورمزد که: چه ایدون به ایشان فرمایم، [ای] اورمزد! که نه از سلاحِ همراهان [خود][2] توانایند — که ایشان را ابزار [و سلاح] نیست — و نه ایشان را سپاه [است] و نه پاسبان [و نگاهدار] از گنامینو؛ و ایشان را بسیار رنج‌رساننده [و آسیب‌زننده است] از میان کدامین آن مردم که [پردازنده به] آخرین کوشش [و جنگِ نهایی با اهریمن] اند؛ که از واسطهٔ بتّرین کنش [و کردار آن مردمِ بد، نیکان] بر شادمانی بهشتی رسد. (۱۴) [در آن روزگار،] دیوِ [مردم‌گونه] نیز نزار [و رنجور] گردانند وجودِ مینوی [و] نزار [و رنجور] گردانند روانهای خویش را، و نزار [و رنجور] گردانند جهان استومندان را؛ و مینوان [در مینو]، روان ایشان را خروش دهند [و ندا زنند] و خسته‌تر [و بیشتر زخمین] باشد [مینوان از کنشِ ایشان در] بهشت برین.

(۱۵) گفتش اورمزد به اسپیتمان زرتشت که: ایشان مردم تیره‌منش [و خاموش‌دل] است؛ [و امّا] نشانهٔ وَخشیدن [و بالیدن و رشد]، خود (ص ۱۴۹) بِدان [است] که نیز دین را بر چه آیین [و کدامین شیوه و طرز] راینیدن [و به عمل درآوردن باشد: رحجان نهادنِ] مردمِ نیک‌دین [و درست‌دین، و] دستور [و پیشوای دینیِ] آگاه بر دین را بر دین‌نمودار [و راهنمای دینیِ] بتّر [و کژآیین] و [بازگویندهٔ ناراست و دروغگونهٔ] گفتار [و کلامِ] زرتشت، که [در] زمانهٔ آخرِ هزاره [و پایانِ روزگار]، بس آیین [و بسیار گونه] زیان و مرگ از او بیش باشد [و پدید آید.]

(۱۶) این را نیز گوید که زرتشت پرسید از اورمزد که: چه ایدون به ایشان فرمایم که نه [ایشان را] هست [توانمندی، که نه] به سپاه توانایند و نه از شمارهٔ همراهان[3] و نه بر سلاح — که ایشان را ابزار [و سلاح / نیرومندی] نیست — و ایشان را بسیار رنج‌رساننده [و آسیب‌زننده] اندر جهان باشد و [ایشان را] سیج [و گزندِ] نهان [و پنهانی باشد؛ برای] نگاهداشتن [و حفاظتِ آنان] با کوشندگی [و توانمندی] از بتّران [و مردمِ

---

[1] ـ شاید: ... مردان [رسند]، بر برود [و زائل شود] به یکبارگی [هر آنچه] که اندر آن مردم مرگ و رنجوری و زیان که ایشان را ازش باشد.

[2] ـ شاید: dār-snēh، یعنی «که نه از سلاحِ چوبین توانایند...»، نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

[3] ـ نگاه کنید به یادداشت بند ۱۳، در بارهٔ این واژه.

بد] همان[1] زمانه؟

(۱۷) [و نیز] پرسید اشو زرتشت از اورمزد که: [ای] همانا همه‌آگاه! که پس کَوی [و] کَرَپ و دیگر شهریارانِ بتّرین [چگونه باشد] به پس از آن [هنگام] که به پادشاهی [رسند و] خویش را باز به نیکان [و پارسایان] درآمیزد؟[2] (۱۸) گفتش اورمزد به زرتشت که: ازدوزخ [آیند و] اندر[3] نیکان [و پارسایان] درآمیزند![4] [این] مردم را آن [گونه] باشد[5] که این چونان [آن بدی است] که قیصر و خاقان خویش دارد![6]

(۱۹) گفتش اورمزد که دیگر نیز زرتشت پرسید: چه آیین [و چگونه] قیصر و خاقان است؟ (۲۰) گفتش (ص ۱۵۰) اورمزد که: بر این بتّران نیز این را گوید که ایشان که آگاه اند و اندر دانند، [گویند که اینان] خواسته را از اشویی [و پارسایی] دوست‌تر دارند؛ که ایشان را پاره [و پول شکسته و خُرد / رشوه] بهتر به نظر آید [و بیشتر پسندند] از کار و کرفه؛ تاریکی، آن را همی دوست‌تر دارند از روشنایی؛ که بتّرین هستی [و دوزخ] را دوست‌تر دارند از برترین هستی [و بهشت برین]؛ ایشان در بیالایند [و درآمیزند] دشواری را [با زندگانی]. (۲۱) یا [گروهی دیگر به] جایگاهِ بهشتِ روشنِ همه‌آسایش همانا بَر رَود؛ [چه، به واسطهٔ] کردار ایشان، [جهان] به کامه [و خواستِ] آنان رَواد! (۲۲) [بِدان و آگاه باش] که پادافراه روان تو [از آن تحمّل ستم] بشوَد [و زائل گردد و او را] نیکی ارزانی باشد؛ [چنین] گفتش اورمزد به زرتشت!

تمام شد

---

[1] ـ متن: هم؛ شاید: im (این).

[2] ـ شاید: ... در پادشاهی خویش ... به نیکان آمیخته شوند»

[3] ـ متن: abāz ān ī که برابر است با «بازِ» در فارسی دری و معادل است با «به، با».

[4] ـ شاید: آمیخته شوند.

[5] ـ شاید: همی باشد.

[6] ـ شاید: «دور سرو نیاکان»، یعنی فرزندان و بازماندگان «دورسْرَو»، معاند و دشمن زرتشت (نگاه کنید به یادداشت آوانویسی).

(۳۶) از دینکرد

(۷/۱۶۰ ـ ۱۲/۱۵۰)

«از دینکرد» مفصّل‌ترین و آخرین پـاره‌نوشتار از بخشِ دیـنکردیِ م. او۲۹ است. بخش اصلی آن (۱۰/۱۵۱ ـ ۷/۱۶۰) از کتاب ششم دینکرد برگرفته شده و مرکب از قـطعه‌هایی اندرزگونه است. مقدمهٔ «از دینکرد» (۱۲/۱۵۰ـ۱۴/۱۵۱ـ۹/۱۵۱) از کتاب نهم دینکرد (چاپ مـدن، صص ۹۳۲ ـ ۹۳۳ و چاپ سنجانا، جلد نوزدهم، صص ۷۱ ـ ۷۲) است و آن خود از شهریاری و حکومت نیک سخن می‌گوید. نیز چون در آغاز از شهریاری و حکومت بد سخن می‌راند، در ترکیب پاره‌نوشتارهای م. او۲۹ عملاً در دنبالهٔ سخنانی جای گرفته است که قطعهٔ پیشین می‌آورد و از ستمی که در آخر هزاره بر مردم دینی می‌رود و اوضاع روزگارِ بد و بدزمانگی گفتگو می‌کند. آن‌گاه است که بخش اندرزگونهٔ آن می‌آید و باورهایی از مردم پیشین را نقل می‌نماید. این باورها که پیشینیان و خردمندان گذشته بر آن گِرَوِش و رای بوده‌اند، قطعه‌قطعه است و هر قطعه با عبارت مکرری آغاز می‌گردد که در آغاز دیگر قطعه‌ها هم می‌آید. این گونه بخش‌بندی و این عبارت مکرر در سرآغاز هر بخش، خود ویژگی کتاب ششم دیـنکرد است.

«از دینکرد» گذشته از افتادگیها و غلطهای چندی که بر اثر آنها قرائت صحیح متن یِ‌از یاوری متن اصلی دینکرد ناممکن است، بیش و کم با متن اصلی انطباق دارد و نیز افزایه‌های آن اندک است. گزیدهٔ پراکنده و دلبخواه از دینکرد ششم مجموعهٔ کوچکی از قطعه‌های آن را در این پاره‌نوشتار از م. او۲۹ گنجانیده است که در نهایت به نظر می‌رسد نوعی علاقه برای پر کردن صفحات کتاب در کار بوده است. با اینهمه مجموعهٔ دلپذیری از این اندرزگونه‌ها در این قطعه فراهم آمده است.

pad nām ī dādār ohrmazd[1]
az dēnkard[2] paydāg[2] :

از دنی‌کرد[3]

(150//14)(1) [4]{uš guft ohrmazd ō spitāmān zartuhšt kū kē nūn pad xwadāyīh pādixšā hēnd mardōm ī sāstār *[[ī]]* druwand drōzan;[5] nē nūn pad xwadāyīh ōy-iz[6] ī[6] drōzēnīdan[7] andar axw ī astōmand az šēwan[8] bē wānēnē *(p.151)* u margīh u sēǰ *[[u]]* drōzišn[9] bōzēnēnd[10]; čē-š u nē bōzēnēnd!}

(2) [11]{*[[u]]* ēn-iz kū ka-šān xwadāyīh be ō ōy ī weh dād hād,[12] bōzīhistē[13] pad ān ī ōy[14] xwadāyīh, ān-iz[15] drōzēnīdag az[16] šēwan[16] be wānēnē u margīh u sēǰ *[[u]]* drōzišn.}

(3) [17]{u ēn-iz kū kē bowandag menišnīh ō[18] xwēš kūnēnd, ā-š ahlāyīh

---

۱ ـ بر سطر دوازدهم، یاد نام خداوند و در دنبالهٔ آن، عنوان مطلب به خط پهلوی آمده است.

۲ ـ [Pahlavi] ، بسنجید با س ۱۳، عنوان با خط فارسی، و نیز ص ۱۱۷، س ۱۱ ← یادداشت بعدی.

۳ ـ این عنوان با خط فارسی، بر میان سطر سیزدهم نوشته است و املای آن منطبق است با املای واژه به خط پهلوی : [Pahlavi] (۱۲/۱۵۰ و ۱۲/۱۴۴) ← پیشگفتار، ۲. ۳. پنجم.

۴ ـ دینکرد، ص ۹۳۲، س ۱۸.

۵ ـ د. [Pahlavi] ، م. [Pahlavi]

۶ ـ د. [Pahlavi] ، م. [Pahlavi] (در انتهای سطر نوشته شده است).

۷ ـ د. [Pahlavi] ، م. [Pahlavi]

۸ ـ م. [Pahlavi] ، د. [Pahlavi] ، بسنجید با ص ۱۵۱، س ۴ (بند ۲)؛ واژه شاید mūdišn (ویرانی، تباهی) باشد.

۹ ـ م. [Pahlavi] ، احتمالاً ـــ‌ب زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۰ ـ د. [Pahlavi] ، م. [Pahlavi] ، [Pahlavi]

۱۱ ـ دینکرد، ص ۹۳۲، س ۲۲.

۱۲ ـ م. [Pahlavi] ، د. [Pahlavi]

۱۳ ـ [Pahlavi]

۱۴ ـ م. [Pahlavi]

۱۵ ـ م. کدبم ، ب احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۶ ـ م. [Pahlavi] ، د. [Pahlavi] ، نگاه کنید به ص ۱۵۰، س ۱۷ (بند ۱).

۱۷ ـ دینکرد، ص ۹۳۳، س ۳.

←

kard bawēd. ēd-iz rāy čē pad bowandag menišnīh rōšnīhēd[1] ān ī gyān[2] čašm ī wēnāgīh[3] ī ahlāyīh.}

(4) [4]{//u// ēn-iz kū-š īšt[5] ī pad xwadāyīh be šāyēd dād, čāšt bawēd //kē xwadāyīh ō ōy ī hamāg rawišn kunēnd; ēd-iz rāy čē ōy ī hamāg rawišn xwadāy nigerišn u handāzišn u kunišn abar ān ī amaragān īšt u sūd ī pad xwadayīh ē[6] šāyēd kardan//}.

(5) [7]{//u-šān ēn-iz owōn dāšt kū kē pad ēn se, paywand; u pad ēk, wināhgār [ī] druwand bawēd:// [8]ēk paywand ī gēhān, ēk paywand ī dēn u ēk paywand ī frašakard.} u {paywand ī gēhān ēd bawēd: ayārōmandīh u wišād[9]-darīh[9] ī ēk abāg ōy[10] did[10] paywastan; u paywand ī dēn ēd[11] bawēd kē dastwar [ī] frarōn pad ham-gōwag[12] gīrēd, az dastwar nē wardēd;} u {paywand [ī] frašakard ēd bawēd kē zan pad zamān kunēd, frazand xwāhēd u paywand rāyēnēd.}

(6) [13]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū zan kē *(p.152)* ēn and daxšag ast,[14] nārīg bawēd: šōy wirāyīh[15] u sūr wirāyīh[16] u be pānagīh, xwēš[16] rēš(?)[16] u

→

۱۸ ـ م. [illegible]

۱ ـ م. [illegible]

۲ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۴ ـ دینکرد، ص ۹۲۳، س ۶.

۵ ـ [illegible]

۶ ـ متن : ب ؛ شاید ī (که).

۷ ـ دینکرد، ص ۴۹۲، س ۴.

۸ ـ دینکرد، ص ۴۹۲، س ۶.

۹ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible]

۱۱ ـ در م. ، پس از این واژه، نوشته شده : [illegible] و قلم گرفته شده است.

۱۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]، شاید ham-gōw (همگو، هم‌صحبت).

۱۳ ـ دینکرد، ص ۴۹۲، س ۱۴.

۱۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۵ ـ [illegible]؛ شاید wirāyiš.

۱۶ ـ متن: [illegible]، اصطلاح xwēš rēš در زند فرگرد وندیداد (۱۰/۵۴۸ و ۱۴) آمده است.

tan ī xwēš, gyāg paydāg pāk dāštan; u kē ēn and daxšag pad-iš bawēd, ǰeh bawēd:} ayāb {ǰādūgīh-gōwīh,[1] //ayāb// uzdēhs[2]-paristīh, ayāb dušram-gōwišnīh, ayāb rōspīgīh, ayāb ǰud-wistarīh, //u//[3] tan u gyāg pāk nē dāštan.}

(7) [4]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū kē may sēr xwarēd, ēn and[5] daxšag pad-iš bawēd, ahlāyīh ast: kē[6] rādtar u wahman menišntar u bowand menišntar u dānāg gōwišntar bawēd.}

(8) [7]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū hērbadestān kardan //be// nē hilišan; čē kē was sāl hērbadestān[8] abar ēn wāǰag tā wāǰ gīrēnd kū pad yazadān abē-gumān[9] bawēd kū yazad hēnd u dēw nē hēnd; ēg-iz ohrmazd xwadāy ē[10] puhl nē zanēd.

(9) [11]u-šān ēn-iz owōn dāšt kū abar *(p.153)* ēn se čiš abēr tuxšā[12] bawišn: abar rāstīh u paymān u wizīdārīh; //u// az ēn se čiš abēr be wardišn : az drōzanīh u dō-wizīdārīh[13] //u// a-paymānīh.}

(10) [14]{u-šān ēn-iz owōn dašt kū mard kē[6] pad dēn ī yazadān ēstēd, ēg-iš ǰād ranǰagīh ē[15] andar ēn gēhān wēnēd; tā-z be ō ranǰ ī āmad //ī// pad pāy, warzišnīh pad dast abar dādīhā zīwēd; anāsānīh //u// gurstagīh-iz[16]

۱ ـ م. [illegible]

۲ ـ م. [illegible] ← نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۴. پنجم.

۳ ـ م. [illegible]

۴ ـ دینکرد، ص ۴۹۲، س ۲.

۵ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۶ ـ د. [illegible]

۷ ـ دینکرد، ص ۴۹۳، س ۱۵.

۸ ـ پس از این واژه، هشت واژه دوباره‌نویسی شده است.

۹ ـ هر دو: [illegible]

۱۰ ـ م. [illegible]؛ شاید زائد باشد.

۱۱ ـ دینکرد، ص ۴۹۳، س ۲۰.

۱۲ ـ د. [illegible]

۱۳ ـ [illegible]؛ شاید a-wizīdārīh (= ناگزیداری، نداشتن گزینش آگاهانه).

۱۴ ـ دینکرد، ص ۴۹۵، س ۱۸.

۱۵ ـ [illegible]؛ شاید زائد باشد.

۱۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ در م. s به st بدل شده است.

u} {andōh, wēmārīh awiš rasēd; pad āmār ī mēnōgān[1] pad čēh ī barēd, dārēnd.[2]}

(11) [3]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū mardōmān, se[4] čiš abēr nēk. ēn-iz ēdōn: hōm[5] xwārišnīh u may[6] xwārišnīh u kuštag[7] barišnīh. hōm xwārišnīh ēn[8] kā abar xwān ēstēd u may[6] xwārišnīh[9] ēd ka abar āštīh ēstēd, kuštag[7] barišnīh ēd ka az wattarān ǰud bawēd.}

(12) [10]{u-šan ēn-iz owōn dāšt kū mardōmān, and čiš *[[ī]]* pahlom; ēn-iz ēdōn : ōbarī(y)[11] [ī] wīdwarīh, *(p.154)* ōbārīh [ī] nang, ōbārīh [ī] wizīdārīh, *[[u]]* kirbag pādāšin az mēnōgān xwāstan,[12] [u] hāwištīh kardan. čē, andar ēn *[[čiš]]*, čiš-ē weh, hāwištīh kardan; čē, har ān-iz[13] panǰ, pad hāwištīh kardan šāyēd šnāxtan.}

(13) [14]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū mardōmān šaš[15] čiš-ē pahlom. ēn-iz ēdōn : husrawīh, ahlāyīh, āzādīh,[16] xwadāyīh u[17] pādixšāyīh,[17] drustīh,

---

۱ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۲ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۳ ـ دینکرد، ص ۴۹۶، س ۴.
۴ ـ د. [Pahlavi]
۵ ـ م. [Pahlavi]، [Pahlavi] احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.
۶ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۷ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۸ ـ د. [Pahlavi]
۹ ـ م. [Pahlavi]
۱۰ ـ دینکرد، ص ۴۹۶، س ۱۳.
۱۱ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۱۲ ـ م. [Pahlavi]
۱۳ ـ کدم؛ شاید anē-iz : هر [آن] پنج دیگر را...
۱۴ ـ دینکرد، ص ۴۹۷، س ۶.
۱۵ ـ هر دو: [Pahlavi] احتمالاً ← [Pahlavi]، نگاه کنید به یادداشت بعدی در بارهٔ این شماره.
۱۶ ـ دینکرد: [Pahlavi] (همانند م. س ۱۱)، م. [Pahlavi] شاید [Pahlavi] (ābādānīh).
۱۷ ـ u احتمالاً برای بیان وحدت معنای دو واژهٔ «خدایی» و «پادشاهی» است و شاید «پادشاهی» پرنوشت برای «خدایی» بوده و به غلط به متن وارد شده باشد؛ بر این اساس، شاید عدد [Pahlavi] می‌باید به [Pahlavi] (= شش) تصحیح شود زیرا که شرحی هم برای «خدایی» نمی‌آید.

šnāyišn. husrawīh ēd bawēd kē bāstān dar[1] abar wehān šnāyišn wišādag[2] dārēd. ahlāyīh ēd bawēd ka[3] kirbag, ruwān rāy kunēnd. u āzādīh ēd bawēd kē dahišn ō wehān [u] arzānīgān kunēnd. u pādixšāyīh ēd bawēd kē dārišn[4] *[[ī]]* wehān u ārōyišn ī wattarān kunēnd. u drustīh ēd bawēd kē tan [u] ruwān az xwurdag u ǰud-gōhr, ǰudāg; abāg xwēš ham-gōhr, ham dārēd. šnāyišn ēn bawēd kē pad nēkīh mad ēstēd, mēnōgān, yazadān bowand menēd, *(p.155)* uš[5] yazad šnāyišn,[6] nē mad ēstēd, abar ōy[7] barēnd u anāgīh abar mad ēstēd, aziš be barēnd, uš bāstān az axw, nēk āyēd.}

(14) [8]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū mardōmān čiš-ē ēn pahlom : mardōm dōstīh, u aštīh[9]-xwāhīh, u rāstīh, u xwēšāwand-dārīh, u bowand menišnīh u ēr-tānīh, u rādīh u hu-spāsīh, u hampursagīh u paymānīgīh. u dād ī ohrmazd mardōm dōstīh; u dād [ī] wahman[10] āštīh; u dād *[[ī]]* ašawahištag[11] rāstīh; u dād *[[ī]]* xšahrewar xwēšāwand- dārīh[12]; u dād *[[ī]]* spandarmad bowand[13] menišnīh u ēr-tanīh; u dād [ī] xurdād[14] rādīh u hu-spāsīh; *[[u dād]]* [ī] amurdād hampursagīh u paymānīgīh.[15]}

(15) [16]{u-šān[17] ēn-iz owōn dāšt kū mardōmān,[18] ēn and čiš-ē abēr nēk.

---

۱ ـ م. [Pahlavi]
۲ ـ د. [Pahlavi]
۳ ـ د. [Pahlavi]
۴ ـ م. [Pahlavi] (dārišnīh).
۵ ـ [Pahlavi]؛ شاید aziš.
۶ ـ م. [Pahlavi]؛ ظاهراً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.
۷ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۸ ـ دینکرد، ص ۴۹۷، س ۱۹.
۹ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۱۰ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi] : whmn؛ املای تازهٔ م. قرائت شد.
۱۱ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۱۲ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۱۳ ـ م. [Pahlavi]، د. [Pahlavi]
۱۴ ـ م. [Pahlavi]، به موجب نقطه بر [Pahlavi] واژه با x آوانویسی شد.
۱۵ ـ د. [Pahlavi]، م. [Pahlavi]
۱۶ ـ دینکرد، ص ۴۹۸، س ۴.

←

ēn-iz ēdōn : dēn u xēm u xrad u hunar u xwarrah; uš kē[1] abzār ī xwēš nē abāg, ō čiš-iz[2] nē mar nē rasēnd! dēn abzār ēn[3] bawēd : kē āstawān, u āstawānīh ēd kē dōst-ē hu-xēm ī pāk ī weh- *(p.156)* mard[4] pad tan ī xwēš pādixšāy kunēd u gowēd kū «āhō[5] čē dānē[6], gōwē[7] tā wirāyēm!» u čē gōwēd, tēz pad kāmag niyōšēd *[[u]]* framān-burdār bawēd. u xēm abzār ān bawēd : xōg ī frārōn, abāg wehān raftan, wehīh[8] az har kas-ē kardan *[[u wattarīh az har kas-ē nē kardan]]*. u xrad abzār ēd bawēd : dārišn u tarsagāhīh[9] ī wehān. hunar abzār ēd bawēd : xwēškārīh u tuxšāgīh. xwarrah abzār ēd bawēd : rāstīh u hu-mihrīh}

(16) [10]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū mardōmān abzār dō ēn pahlom : xwad weh būdan[11] u ōy[12] ī[12] did weh kardan.}

(17) [13]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū mehān, pādixšāyān, dō[14] čiš pahlom. ēn-iz ēdōn: dārišn ī wehān u ārōyišn *[[ī]]* wattarān kardan.}

(18) [15]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū ruwān[16] pad wuzurg az čahār čiš abēr

---

→

۱۷ ـ در م. پس از این واژه می‌آید: ب

۱۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱ ـ د. [illegible]

۲ ـ م. [illegible]

۳ ـ د. [illegible]

۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible] (āhōg).

۶ ـ [illegible]

۷ ـ [illegible]، YMRRW(N)y.

۸ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۹ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۰ ـ دینکرد، ص ۴۹۸، س ۱۹.

۱۱ ـ م. [illegible]

۱۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۳ ـ دینکرد، ص ۴۹۸، س ۲۱.

۱۴ ـ د. [illegible]

۱۵ ـ دینکرد، ص ۴۹۹، س ۴.

۱۶ ـ م. [illegible]، ـ ب احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

šāyēd bōxtan. ēn-iz ēdōn: pad spāsdārīh u āštīh u wurrōyišdārīh[1] u ahlawān kārīh.[2]}

(19) [3]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū *(p.157)* kē skoftīh[4] mad ēstēd, ān-iz kē nē mad ēstēd rāy, andar yazadān, tarsagāh[5] bawēd u ān kē mad ēstēd, aziš[6] bōzēnd[7] u ān kē nē mad[8] ēstēd, fradom awiš nē rasēd.}

(20) [9]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū andar zīndagīh [ī] mardōmān šnāyišn[10] weh, andar šnāyišn[11] tan-drustīh weh.[12] dadīgar,[13] xēm weh u andar xēm, āstawānīh *[[ī]]* abar rāst dēn[14] weh. sedīgar, xrad weh *[[u]]* andar xrad, burdīh u niyābagīh weh. čahārom,[15] tuwānīgīh *[[weh u andar tuwānīgīh]]*, xursandīh[16] arzānīgīh weh. panǰom rāmišnīh weh u[17] andar[17] rāmišn, zan ī tarsagāh[5] [ī] kadag-bānūg[18] u šōy dōst weh. šašom dōstīh weh u andar dōstīh, ēkānīh[19] weh. haftom rādīh pad rāstīh weh u andar rādīh pad rāstīh, meh-sūd dahišnīh} weh. {haštom, az ǰud-iz} ī {az

---

۱ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۳ ـ دینکرد، ص ۵۰۰، س ۴.

۴ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۶ ـ [illegible]؛ شاید uš.

۷ ـ د. [illegible]، م. [illegible]

۸ ـ د. [illegible]

۹ ـ دینکرد، ص ۵۰۰، س ۸.

۱۰ ـ م. [illegible]، ـ ب احتمالاً زائد و افزایهٔ تلفّظی است.

۱۱ ـ در م. واژه کمی مخدوش است : [illegible]

۱۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۳ ـ م. [illegible]، د. [illegible]

۱۴ ـ دینکرد پس از این واژه دارد : ب

۱۵ ـ د. [illegible]

۱۶ ـ [illegible]، به موجب نقطه بر ند ـ واژه با x آوانویسی شد.

۱۷ ـ د. [illegible]

۱۸ ـ هر دو ب زائد دارد : ـ وب

۱۹ ـ [illegible]

bōzišn ī xwēš ruwān — ī meh} — u andar {bōzišnīh[1] ī ruwān ī kasān tuxšāyīdan[2] weh}. u nohom[3] {andar kirbag kardan, az *(p.158)* wināh pahrēxtan, kirbag meh-dādestānīhā abērtar kardan u az[4] wināh[4] grāyīdag(?),[5] wēš pahrēxtan weh. dahom nēk frajāmīh u bōzišn ī ruwān az-iš[6] dušox weh.}

(21) [7]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū mardōmān, čahār čiš} {abēr nēk. ēn-iz ēdōn : nān ī xwēš u saxwān[8] ī[8] xwēš u kār ī xwēš u zan ī xwēš. u nān ī xwēš ēd bawēd kē bahr *[[ī]]* xwēš xwarēd u dārēd; owōn xwarēd u dārēd, čiyōn kār kunēd. saxwan ī xwēš[9] ēd bawēd kē ruwān ī xwēš, jādag-gōwī![10] kār *[[ī]]* xwēš ēn bawēd kē abāg drōj ī xwēš kōšēd, nē abāg drōj *[[ī]]* kārān abar ardīg[11]-kāmag bawēd — kē abāg drōj ī kārān kōšēd. u zan ī xwēš ēd bawēd kē pad har ahlāyīh ham-kāmag!}

(22) [12]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū kē ēdar abāg wehān, ānōh[13] abāg yazadān; u} kē {ēdar[14] abāg wattarān, ānōh abāg dēwān; u} kē {ēdar abāg wehān} u ānōh *(p. 159)* abāg {wattarān} {bawēd; ēn[15] būd: guft kē pad menišn} u {gōwišn} u {kunišn, abāg ham.}

---

۱ ـ د. [illegible]
۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible] (tuxšīdan).
۳ ـ [illegible]
۴ ـ این دو واژه دو بار نوشته شده است.
۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۷ ـ دینکرد، ص ۵۰۱ س ۱۹.
۸ ـ د. [illegible]، م. [illegible]
۹ ـ در م.، پس از این واژه، یک واژه نوشته و قلم گرفته شده است.
۱۰ ـ م. [illegible]، د. [illegible] ندارد.
۱۱ ـ د. [illegible]، م. [illegible]
۱۲ ـ دینکرد، ص ۵۰۲ س ۵.
۱۳ ـ د. [illegible]، م. [illegible] (ایدر).
۱۴ ـ واژه در م. اندکی مخدوش نوشته شده است.
۱۵ ـ د. [illegible]

(23) [1]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū karabīh ēd[2] bawēd kē tuwān abzār ī gētīg, bowand[3] mad ēstēd, u a-paymānīhā[4] xwarēd, dārēd; čašmagīh u tuwānīgīh [ī] ōy rāy, kasān anāg; andar ō driyōš u a-xursand[5] mardōm, tarmenišn; u-šān xwār u dabrag kunēd; driyōšīh pad anāgīh dārēd; mardōmān ēn ēmēd awiš nēst kū agar-mān anāgīh u škeftīh awiš rasēd, ēg ān čārag xwāhēd,[6] be barēd.}

(24) [7]{u-šān ēn-iz owōn dāšt kū ēn se xēm garōdmānī[8]: ēk ēn kē was zyāg[9] u anāgīh az kas dīd ēstēd, ēg-iz ōy dušmen anāgīh kāmag [nē][10] bawēd. ēk ēn pad xwarišn pēš mad ēstēd, wēš nēst, frāz ō ēmēd nē dārēd ēg-iš kū-m awiš rasēd; agar-iš mard kē fradom xwarišn nēst, *(p.160)* awiš rasēd; ēd padēx, čiyōn šāyēd, bahr-ē kunēd. ēk kē zan-ē [u] mard-ē, pad wiškar gyāg}-ē {mad ēstēnd,[11] u-šān xwarišn xwarēnd[12] sēr, hurām[13] ēstēnd,[14] u-šān ēk ō[15] did abēr kāmag bawēd, ka kāmag be rāyēnēnd-iz,[16] *[[ēg]]* kas-iz nē dānēd; ān mard ān[17] zan, ēwāz ruwān rāy, nē gāyēd.} tamān[18]

---

۱ ـ دینکرد، ص ۵۰۴ س ۱۸.
۲ ـ د. [illegible]
۳ ـ د. [illegible]
۴ ـ م. [illegible]
۵ ـ م. [illegible]، د. [illegible]؛ نگاه کنید به پیشگفتار، ۲. ۲. یکم.
۶ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۷ ـ دینکرد، ص ۵۰۶، س ۱۱.
۸ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۹ ـ [illegible]
۱۰ ـ در هر دو نیست.
۱۱ ـ د. [illegible]، م. [illegible]
۱۲ ـ م. [illegible]، د. [illegible]
۱۳ ـ د. [illegible]
۱۴ ـ د. [illegible]
۱۵ ـ م. [illegible]
۱۶ ـ د. [illegible]، م. [illegible] ← [illegible]
۱۷ ـ م. [illegible]
۱۸ ـ در ادامه سطر : [illegible]؛ شاید bowandag.

تمام شد[1]

به نام دادار اورمزد

از دینکرد [چنین] پیدا [است]:

(۳۶) از دینکرد

(۱۴/۱۵۰)(۱) گفتش اورمزد به اسپیتمان زرتشت که چون اکنون به شهریاری توانا یند [و پادشاه اند] مردم ساستار (=جبّار) دروندِ دروغزن، نَه اکنون در [آن] پادشاهی نیز او را که [دچار] دروغ زدن اندر جهان استومند [است]، بر[2] شیون توانی چیره بگردانی [و او را بر شیون فائق کنی] (ص ۱۵۱) و [از] مرگی[3] [و مرگِ همه گیر] و سیج [و گزند] و دروغزنی برهانند؛ چه[4] او را، پس[5] نرهانند، [و رستگاری نبخشند]!

(۲) و نیز این‌که هرگاه شهریاری را به او که نیک [است]، مـی‌دادنـد، رسـتگاری می‌یافت در شهریاری او نیز آن دروغزده [و آکنده از دروج؛ و] از شیون توانستی [او را] برهانی [و رستگاری بخشی] و [از] مرگی [و مرگِ همه گیر] و سیج [و گزند] و دروغزنی!

(۳) و نیز این که چون درست‌منشی [و سلامتِ نفس] را از آن خویش کـنند، پس

۱ ـ این دو واژه بر وسط سطر بعدی نوشته و با عنوان مطلب بعدی در هم آمیخته است؛ زیرا در دو سوی آن عنوان و یادکردِ نام خداوند آورده شده است. این ابهام در هر حال باق می‌ماند که آیا نویسندهٔ این سطر یک تن بوده و آن را با هم در زمانی واحد نوشته است و یا آن که یک نفر آن را در دو زمان مختلف نگاشته است؛ و یا آن‌که کس دیگری این عنوان و یادکردِ نام خداوند را، همراه با صفحهٔ ۱۶۱ (تکرار متن پازند با تفسیر و معنای واژه‌ها به خط و زبان مغلوط فارسی) بر پایان این دستنویس افزوده است. ← یادداشت دربارهٔ این واژه، در ش ۳۷.

۲ ـ متن: از.

۳ ـ «مرگی» مرگ همه‌گیر و همگانی است (دری زرتشتی: margeš ، مرگِش).

۴ ـ متن: čē-š؛ از آنجا که در م. او ۲۹ (۱/۱۵۱) و دینکرد چاپ مدن (۲۲/۹۳۲)، خلاف دینکرد چاپ سنجانا (۷/۷۱)، پس از čē-š الفک (u، حرف عطف) آمده است، این واژه شاید به جملهٔ قبل از خود متعلّق باشد؛ جمله خالی از ابهام نیست.

۵ ـ متن: u.

اشویی را [از آن خویش][1] کرده باشد [و به پارسایی رسیده باشد]؛ نیز ازیـرا کـه بـا درست‌منشی روشن می‌شود جان را چشمِ بینایی، که [آن خود] اشویی [و پـارسایی است].

(۴) و نیزاین‌که چون خواسته (=پاداش /سود و سعادت) را که به واسطهٔ شهریاری [و حکومت به جهانیان] بشاید [و می‌توان] داد، چاشته [و آموخته] شده است که [چون] می‌باید شهریاری [و پادشاهی] را به آنِ (= شیوهٔ) همواره پایدار[2] کنند؛ ازیراپس[3] آن (= آن شیوه) را که همواره پایدار[2] [تواند بود]، خدایگان باید بنگرد [و تمیز دهد و توجّه کند] و انداختاری [و سنجش و تعبیهٔ روشن] نماید، و [آن‌گاه] به عمل دست یازد بر آن (= کار) که خواسته (= /پاداش /خـیر و سـعادت) و سـودِ بی‌شمار [و بی‌پـایان] را در شهریاری [و کشور] همی[4] توان کرد [و فراهم آورد].

(۵) نیز رای و باور براین داشتند که هرکس را بر این سه پیوند [باید بود] و [چون] بر یکی [از آن سه نیست]، گناهکارِ دروند باشد: یکی پیوندِ جهان، یکی پیوندِ دین، و یکی پیوندِ فرشکرد. و پیوندِ جهان این باشد: [با] یاوری و گشاده‌دَری (=مهمان نوازی) بـا یکدیگر پیوستن؛ و پیوندِ دین این باشد که دستور [و راهـنمای دیـنیِ] شـایسته بـرای همگویی [و مشاورت] گیرد [و] از [سخنِ] دستور[5] نگردد [و روی نگرداند]؛ و پیوندِ فرشکرد این باشد که زن بهنگام گیرد، فرزند خواهد و پیوند آرایاند.

(٦) نیز رای و باور براین داشتند که زن را چون (ص ۱۵۲) این چند نشان است، زنِ نیک[6] باشد: آراستن[7] شوی و آراستن سور، و با مراقبت، «پلیدی طبیعی خویش»[8] و تن خویش، جایگاه [و مکان زندگانی] را آشکارا[9] پاک داشتن؛ و [زنی] که این چند نشان

۱ ـ شاید آوردن واژه‌های درون قلّاب زائد باشد: ... اشویی کرده باشد.

۲ ـ متن: hamāg rawišn؛ از «رفتن» به معنای «جریان و ادامه داشتن».

۳ ـ متن: ēd-iz rāy čē ؛ ظاهراً معنای «ازیراکه» با آن که امروزه در فارسی دری معمول است، تفاوت دارد.

۴ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۵ ـ شاید: ... از دستورِ [وی] نگردد .... نیز بسنجید با ش ۲، بندهای ۱۰ و ۲۱؛ شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۲.

۶ ـ متن: nārīg ، که واژهٔ هرمزدی برای نامیدن «زن» است و متضاد است با Jeh (جِه).

۷ ـ متن: «ویرایی»، از مصدر «ویراستن».

۸ ـ نگاه کنید به یادداشت آوانویسی.

۹ ـ متن: [illegible] ؛ احتمالاً قید است: «بروشنی و پدیداری و آشکارا»؛ شاید صفت باشد برای «جایگاه».

در او باشد، چه[1] [و زَنِ بد] باشد: یا گفتار جادویی، یا پرستیدن بت، یا ناخوش[2] گفتاری، یا روسپیگری، یا جدابستری، و [یا] تن [خویش] و جایگاهِ [سکونت] را پاکیزه نداشتن.

(۷) نیز رای و باور بر این داشتند که هر که می [و باده] سیر خورد، [هرگاه] این چند نشان در او باشد، [از] اشویی [و پارسایی] است: هرکه رادتر و بهمن‌منش‌تر[3] (= بیشتر دارای منشِ نیک‌اندیشانه) و درست‌منش‌تر[4] و به دانایی سخنگوتر شود.

(۸) نیز رای و باور بر این داشتند که هیربدستان[5] را به نباید هِشت [و فرو گذاشت و رها کرد]؛ چه که بسیار سال [در] هیربدستان بر این واژه [و سخن] تا باژگیرند[6] [و نیایش کنند و در گفتگو باشند] که در ایزدان بیگمان باشید [و یقین دارید] که ایزد هستند و دیو نیستند [تا] نیز آن‌گاه اورمزد خدای [بر آن بیگمانی، روان را] همی جزا ندهد [و پادافراه نکند].

(۹) نیز رای و باور بر این داشتند که بر (ص ۱۵۳) این سه چیز بسیار کوشا باید بود: بر راستی و اعتدال[7] و گزیداری[8]؛ و از این سه چیز بسیار باید روی گردانید [و دوری گزید]: از دروغزنی و «دو گزیداری»[9] و بی‌اعتدالی.

(۱۰) نیز رای و باور بر این داشتند که مرد چون بر دین ایزدان[10] [استوار] ایستد، ولی[11] بخت [و نصیب][12] را، رنجگی [و سختی] همی اندر این جهان بیند؛ نیز تا [جایی که]

---

۱ ـ «چِه» فاحشه و زن بدکاره و زنِ اهریمنی است ← یادداشت در بارهٔ «زن نیک».

۲ ـ منظور تلخ‌گفتاری است.

۳ ـ چنین در متن.

۴ ـ متن: bowand menišntar.

۵ ـ ظاهراً هیربدستان تنها مطلقِ مدرسهٔ دینی نیست و در آن نیایش و نیز تصمیم‌گیری در امور دینی هم انجام می‌گرفته است.

۶ ـ «باژ گرفتن» به معنای خواندن نیایش است.

۷ ـ اعتدال در ترجمهٔ paymān (پیمان) آورده شد.

۸ ـ «گزیداری» انتخاب و گزیدن دانستهٔ نیکی بر بدی است.

۹ ـ متن: dō-wizīdārīh (گزیدن نیکی و بدی هر دو را)؛ شاید a-wizīdārīh: ناگزیداری، عدم انتخاب و ناگزیدن آگاهانهٔ نیکی را بر بدی.

۱۰ ـ شاید: یزدان.

۱۱ ـ متن: ēg-iš.

۱۲ ـ متن: Jād؛ شاید: «بهره و قسمت».

در برابر رنج که آمد [و بر او رسید] با پای [و] ورزیدن [و کردار] با دست [خویش]، بر [آیینِ] داد [و با اصول درست] زیست کند؛ [پس بر اثر] مشقّت و گرسنگی نیز و اندوه [و] بیماری [که] بر او رسد، [آن] غمی را که بَرَد [و تحمل کند،] مینوان به [حساب و] آمار دارند [و به شمار خواهند آورد].

(۱۱) نیز رای و باور بر این داشتند که مردمان را سه چیز بسی نیکو [است]. این نیز ایدون [باشد]: هوم‌خوارگی و می‌خوارگی و داشتنِ کُشتی. هوم‌خواری [از] این [نیکو است] که [به هنگام آن] بر خوان [و میزد] ایستد؛ می‌خواری [از] این [نیکو است] که [به هنگامِ آن] بر آشتی ایستد؛ کُشتی داشتن [از] این [نیکو است] که [با بستن آن بر کمر] از بتّران جدا شود[1].

(۱۲) نیز رای و باور براین داشتند که مردمان را چند چیز بهترین [است و] این نیز ایدون [باشد]: شکیبایی بر صبوری، (ص ۱۵۴) شکیبایی بر ننگ، شکیبایی در گُزیداری، و پاداش کرفه را از مینوان خواستن [و چشم داشتن]، و شاگردی کردن. پس[2]، اندر این [چند] چیز، بهتر چیزی شاگردی کردن [است]؛ چه، نیز هر آن پنج را در شاگردی کردن توان شناخت.

(۱۳) نیز رای و باور بر این داشتند که مردمان را شش چیزی برترین [است]. این نیز ایدون [باشد]: نیکنامی، اشویی [و پارسایی]، آزادگی[3]، خدایگانی[4] و پادشاهی، درستی [و سلامت]، بزرگداری. نیکنامی این باشد که پیوسته درِ [خانه] را برای بزرگداری [و پذیرایی] نیکان گشوده دارد. اشویی [و پارسایی] این باشد که کرفه را برای [پاداش] روان کنند. و آزادگی این باشد که بخشش به نیکان و ارزانیان کنند. و پادشاهی این باشد که نگاهداری [و حمایت] نیکان و تربیت [و مجازات] بتّران کنند. و درستی [و سلامت] این باشد که تن و روان را از [مردم] پست و جداگوهر [و بیگانگان از تبار دیگر] جدا [دارد و] با هم‌گوهر [و کسانی از تبار] خویش باهم دارد [و نزدیک

---

۱ ـ «کُشتی» یا «کُستی» کمربند مقدس دینی است و نشانهٔ بندگی خداوند است و با بستن آن، تن نیز به دوبخشِ فرازین (برابر با جهان هرمزدی) و فرودین (برابر با جهان اهریمنی) تقسیم می‌گردند و این دو از یکدیگر جدا می‌شوند.

۲ ـ متن: چه.

۳ ـ م. احتمالاً «آبادانی»، که با سطر هفتم و نیز ضبط دینکرد مغایرت دارد.

۴ ـ متن: xwadāyīh

باشد]. بزرگداری این باشد که به [آن] نیکی [که براو] آمده است، مینوان [و] یزدان را بتمامی [شایان سپاس] انگارد [و بداند]، (ص ۱۵۵) [تا] پس[۱] [به پاس] بزرگداریِ ایزد، [آن نیکی را که هنوز] نیامده است، بر او برند [و به او دهند] و [آن] بدی را [که] بر [او] آمده است، از او ببَرند [و دور دارند] و او را پیوسته از «جهانِ مینوان»[۲]، نیک آید.

(۱۴) نیز رای و باور بر این داشتند که مردمان را چیزی این [چنین] برترین [است]: مردم‌دوستی، و آشتی‌خواهی، و راستی، و نگاهداری از خویشاوندان، و درست‌منشی [و سلامتِ نفس] و فروتنی، و رادی و نیک‌سپاسی، و همپرسی [و مشاورت]، و اعتدال. و داد [و آیین] اورمزد مردم‌دوستی؛ و داد [و آیین] بهمن آشتی؛ و داد [و آیین] اردیبهشت راستی؛ و داد [و آیین] شهریور نگاهداری از خویشاوندان؛ و داد [و آیین] سپندارمذ درست‌منشی و فروتنی، و داد [و آیین] خرداد رادی و نیک‌سپاسی؛ و داد [و آیین] امرداد همپرسی [و مشاورت] و اعتدال [است].

(۱۵) نیز رای و باور بر این داشتند که مردمان را این چند چیزی بسیار نیکو [است]. این نیز ایدون [باشد]: دین و خیم (= طبع و خوی خوش) و خرد و هنر و فره؛ و هر که[۳] را ابزار خویش [و متعلق به همان چیز] با [وی] نه [باشد]، نَه به چیزی[۴] مر[۵]، نرسند؛ ابزار دین این باشد که کسی خستو [و مؤمن باشد]، و خستویی [و ایمان] این [است] که دوستی نیک‌خیم [و خوب‌سرشتِ] پاکِ بهمرد [و مردِ نیک] (ص ۱۵۶) را بر خویشتن پادشا [و صاحب‌اختیار] کند و گوید که «آهو [و عیب بر من] چه [بینی و] دانی؟ بگوی تا [آن را] بویرایم [و اصلاح کنم]!» و [هر] چه [وی] گوید، تیز [و زود،] با میل نیوشد [و گوش دهد و بپذیرد] و فرمانبردار باشد. و ابزارِ خیم آن باشد: [با] خویِ فرارون [و شایسته] با نیکان رفتار کردن[۶] [و] نیکی درباره[۷] هرکسی کردن و بتّری [و بدی]

۱ ـ متن uš.

۲ ـ متن: axw.

۳ ـ چنین در متن؛ شاید kē به جای «کدام»، یا «هرکه» به جای «هرچه» هم به کار می‌رفته است.

۴ ـ متن: «نیز چیز، چیزی».

۵ ـ متن: mar؛ احتمالاً برابر است با «مَر» تأکید فارسی دری.

۶ ـ «رفتن» به معنای «رفتار کردن» در این متن بارها به کار رفته است.

۷ ـ متن: از.

درباره[۱] هیچکسی[۲] نکردن. و ابزارِ خِرَد این باشد: نگاهداری کردن و ترس‌آگاهی (= احترامِ) نیکان. ابزار هنر این باشد: خویشکاری (= انجام دادن وظیفه) و کوشایی. ابزار فرّه این باشد: راستی و نیک‌مهری[۳] [و رعایت دیگران / پیمان].

(۱۶) نیز رای و باور بر این داشتند که مردمان را ابزار [و نیرویی] دوگانه، این [چنین]، برترین [است]: خود نیک بودن و دیگری را [هم] نیکو [و بهتر گردانیدن و اصلاح] کردن.[۴]

(۱۷) نیز رای و باور بر این داشتند که مهتران [و] پادشاهان را دو چیز برترین [است]. این نیز ایدون [باشد]: نگاهداری [و حمایت] از نیکان.و تربیت [و مجازات] بتّران کردن.

(۱۸) نیز رای و باور براین داشتند که روان را با[۵] [شیوهٔ] برتر، با[۶] چهار چیز بسی می‌توان رهانید. این نیز ایدون [باشد]: با سپاسداری و آشتی و باوَرداری (= ایمان و اعتقاد) و کردار اشوان[۷] [و پارسایان].

(۱۹) نیز رای و باور بر این داشتند (ص ۱۵۷) که[۸] اگر[۸] برای [هر آن] سختی[۹] [و رنجی که] آمده است [و] نیز آن که نیامده است، نسبت به[۱۰] ایزدان ترس‌آگاه [و حرمتگزار] باشد؛[۱۱] پس[۱۲] آن [رنجی را بر او] آمده است، [او را] از آن رهانند و آن [رنج] که نیامده است، نخست بدو نرسد.

۱ ـ متن: از.

۲ ـ متن: هرکسی.

۳ ـ متن: hu-mihrīh ؛ رعایت پیمان و عهد با مردم است، یا رعایت محبت و مهربانی در بارهٔ دیگران.

۴ ـ شاید : ... به دیگری نیکی کردن.

۵ ـ متن: «به بزرگ».

۶ ـ متن : از (از طریق، به وسیلهٔ).

۷ ـ متن: ahlawān kārīh، احتمال دارد این تعبیر بر اجرای مراسم آیینی و برگزاری آن دلالت کند؛ ahlāyīh با این معنی در نوشته‌های پهلوی به کار رفته است (نگاه کنید به شایست‌ناشایست، ص ۱۷۱، یادداشت ۳۶).

۸ ـ متن: kū kē.

۹ ـ متن: شگفتی.

۱۰ ـ متن: «اندر» به معنای «دربرابر، نسبت به».

۱۱ ـ شاید: ... باشید....

۱۲ ـ متن: u، احتمالاً به معنای «پس» به کار رفته است.

(۲۰) نیز رای و باور بر این داشتند که اندر زندگانی مردمان سپاسداری[۱] [و شُکر] بهتر [است و] اندر سپاسداری[۱] [و شُکر]، تندرستی بهتر. دو دیگر، خیم (= سرشت و خوی نیک) بهتر [است] و اندر خیم، خستویی [و ایمان] بر دینِ راست بهتر. سدیگر، خرد بهتر [است] و اندر خرد، شکیبایی[۲] و سازگاری[۳] بهتر. چهارم، توانگری بهتر [است] و اندر توانگری، خرسندی [در] ارزانی بودن[۴] (= قناعت و رضا در ناداری و مستحق بودن) بهتر. پنجم، رامش [و شادکامی و خوشی] بهتر [است] و اندر رامش زنِ ترس‌آگاه [و حرمتگزارِ] کدبانوی و شوی‌دوست بهتر. ششم، دوستی بهتر [است] و اندر دوستی، یگانگی بهتر. هفتم، رادی با راستی بهتر [است] و اندر «رادی با راستی»، دادن [رهنمود برای صلاح و] مصلحت بهتر. هشتم، گذشته از رهانیدن روان خویش، که مهتر [و برتر است،] پس[۵] اندر رهانیدن روانِ کسان [و دیگران] کوشیدن بهتر. و نهم، اندر کرفه کردن، از (ص ۱۵۸) گناه پرهیختن [و پرهیز داشتن]، کرفه را با بهترین شیوه، بیشتر کردن و از آن گناه [که به آن] گراییده[۶] [و راغب باشد]، بیش پرهیختن [و پرهیز کردن] بهتر. دهم، نیک‌فرجامی و رهانیدن روان از دوزخ بهتر [است].

(۲۱) نیز رای و باور بر این داشتند که مردمان را چهار چیز بسی نیکو [است]. این نیز ایدون [باشد]: نان خویش [و] سخن خویش و کار خویش و زن خویش. و نان خویش این باشد که بهرهٔ خود را خورَد و دارد؛ [و] چندان خورد و دارد[۷] که کار کند. سخن خویش این باشد که روان خود را شفاعت[۸] [کند]. کار خویش این باشد که با دروجِ[۹] خود بجنگد، نه با دروجِ دیگران بر ستیزخواهی باشد [یعنی] که با دروج دیگران جنگد. و زنِ خویش [داشتن] این باشد که در هر [کارنیک و] اشویی، [با او] هم‌کامه [و دارای

---

۱ ـ متن: šnāyišn؛ شاید: ... نیایش و شُکر ....

۲ ـ متن: burdīh.

۳ ـ متن: niyābagīh.

۴ ـ متن: xursandīh arzānīgīh؛ شاید: «ارزانی بودن به خرسندی، استطاعتِ خرسند بودن».

۵ ـ متن: u.

۶ ـ احتمالاً از مصدر «گراییدن» به معنای «مایل و راغب شدن»؛ شاید «[بر] گراییده، روی‌گردان و بیزار شده».

۷ ـ معنای «داشتن»، بجز «تملّک»، استفاده کردن از موهبت‌های زندگانی و ابزارهای کاربردنی و وسائل رفاه نیز هست و «خورش و دارِش» یعنی «هزینهٔ خوراک و پوشاک و سرپناه و جز اینها».

۸ ـ بنابر ضبط دینکرد: ... شفیع روان خویش باشد ...

۹ ـ «دروجِ همیستار» هماوردِ اهریمنی برای هرکس و هرچیز است ← ترجمهٔ بندهش، صص ۵۵ ـ ۵۶.

رای و آرزوی مشترک باشد].

(۲۲) نیز رای و باور بر این داشتند که هرکس ایدر (= در این جهان) با نیکان (باشد)، آنجا (= در آن جهان) با ایزدان [خواهد بود] و هرکه ایدر با بتّران [باشد، در] آنجا با دیوان [خواهد بود؛] و [این را که] هرکه ایدر با نیکان [باشد] پس[۱] آنجا [با ایزدان و هرکه ایدر] (ص ۱۵۹) با بتّران باشد، [آنجا با دیوان خواهد بود، به] این [سبب] بوده است [که] گفته‌اند که [آنان] در منش و گفتار و کردار باهم [همگونه و یگانه‌اند][۲].

(۲۳) نیز رای و باور بر این داشتند که کَرَپانی[۳] این باشد که [مردم ستمگر را] ابزارِ توانگریِ گیتی [و اسباب مادّی] بتمامی [و کمال] رسیده [و تعلّق یافته] باشد، پس[۱] بی‌اعتدال خورَد [و] دارد[۴]؛ [و چون] به بهای اعیانی[۵] و توانگری او، کسان [و دیگران] را بَد [رسد و سختی پیش آید، آن‌گاه] در برابر[۶] آن مردم درویش و ناخرسند[۷]، تَرمنش [و مغرور و پُرنخوت باشد] و ایشان را خوار [دارد] و خطاکار کند [و گناهکار به شمار آورد]؛ درویشی [و ناداری] را بدی [و عیب] شمارد؛ [و نیز] مردمان را این امید بِدو نباشد[۸] که اگر ما را بدی [و بدبختی] و سختی[۹] فرا رسد، آن‌گاه آن را [وی] چاره خواهد [و چاره کند و از ما] ببَرَد [و دور دارد].

(۲۴) نیز رای و باور براین داشتند که این سه خیم [و خوی] بهشتی [است]: یکی این که [هرچند] بسیار زیان[۱۰] و بدی از کس دیده باشد، باز هم[۱۱] آن دشمن را بدخواه نباشد.[۱۲] یکی این [که] در آن خوردنی [که او را] پیش آمده [و نصیب شده] است [و او

---

۱ ـ متن: u.

۲ ـ همانندی میان دیوان و آدمیان و «دیوِ دوپای» و آدمیانِ «دیوتخمه» و دیوزاد بارها مورد اشاره قرار گرفته است.

۳ ـ «کَرَپانی» همانند بودن با «کَرَپ» و توانایانِ ناخوب و معاند با زرتشت است.

۴ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه در بند ۲۱.

۵ ـ متن : čašmagīh.

۶ ـ متن: اندر.

۷ ـ دینکرد: خرسند.

۸ ـ متن: نیست.

۹ ـ متن: شگفتی.

۱۰ ـ متن: zyāg.

۱۱ ـ متن: ēg-iz (= نیز آن‌گاه).

۱۲ ـ فعل در اصل، هم دینکرد و هم دستنویس م. او. ۲۹، منفی نیست؛ نیز جمله را چنین می‌توان گرفت: او را دشمنِ بدخواه ←

را] بیش نیست [و] بیش[۱] از آن[۱] امید ندارد که پس مرا [چیزی دیگر] رسد[۲]؛ [نیز] آن‌گاه اگر مردی که نخست او را خوردنی نیست، (ص ١٦٠) بِدو رسد؛ این نعمت [و خوردنی] را، چنان‌که شاید، بهری کُند [و سهمی به او دهد]. یکی [این] که زنی و مردی، در جایی خلوت آمده باشند و خوراک خورند سیر،[۳] [و] خرّم باشند و ایشان را به یکدیگر بسیار کامه [و آرزو] باشد [و] اگر نیز کام برانند، پس نیز کسی نداند؛ [ولی] آن مرد با آن زن، تنها به پاس [سعادت] روان، هماغوشی نکند.

تمام؛ تمام شد

→

نباشد.

۱ ـ متن: frāz ō.

۲ ـ منظور جمله روشن است، ولی اجزای آن رسایی کافی ندارند.

۳ ـ احتمالاً: «خوراک سیر خورند»؛ شاید: «... خوراک خورند [و] سیر [و] خرم باشند...»؛ بنابر ضبط دینکرد، احتمالاً: «خوراک خورده، سیر و خرّم باشند».

(۳۷) پانزده هنر موبدان

(۱۶۰/۸ ـ ۱۶۰/۱۷ و نیز ص ۱۶۱)

پانزده صفت نیکو و هنر برای موبدان بایسته است و موبد باید آراسته به آن هنرها باشد: (۱) پاکیزگی خیم و خوی، (۲) خرد ذاتی، (۳) بیگمانی بر دین مزدیسنی(؟)، (۴) منظور داشتن ایزدان، (۵) مینوبینی (نظر داشتن به سوی بهشت / دانایی غیبی)، (۶) پاکی منش، (۷) راست‌گفتاری، (۸) کردار خردمندانه، (۹) پاکی تن، (۱۰) شیوایی زبان، (۱۱) از بر داشتن اوستا، (۱۲) روان خواندن اوستا، (۱۳) پادیاب‌ساز (سازندهٔ پادیاب و تطهیر و طهارت پاکیزه)(؟)، (۱۴) خوب‌نیرنگ (دانندهٔ روشهای دعا خواندن و نیرنگهای دینی)(؟)، (۱۵) نابُرزیونده (دارای زندگانی نابر و تطهیر ویژهٔ موبدان)(؟).

دینکرد از «پنج خیم» بایسته برای روحانیان یاد می‌کند (مدن، ۱۸/۷۳۴–۲۰)، به نقل از «هوسپارم نسک»، از نسکهای گمشدهٔ اوستا در دوران ساسانیان. گزیده‌های زادسپرم (فصل ۲۷، صص ۳۸–۳۹ ترجمه) و نیز کتاب متن‌های پهلوی این «پنج خیم آسرونان» را بر شمرده است (ص ۱۲۹)، که نیز همراه است با ده اندرز برای روحانیان که بنیان همهٔ اندرزها است (صص ۱۳۰–۱۳۱). در کتاب متن‌های پازند هم روایتی از «پانزده هنر موبدان» با عنوان فارسی «ده‌وپنج خاصیّت آسورنان» (ص ۳۳۵) و نیز روایات داراب هرمزیار (ج ۲، صص ۴۸۵ ـ ۴۸۸) می‌آید و این دو روایتِ اخیر نزدیکترین است به روایت م. او۲۹.

در م. او۲۹ این قطعه به خط اوستایی است و دو بار نوشته شده (۱۶۰/۸ ـ ۱۷ و ۱۶۱/۱ ـ ۱۷) و در ص ۱۶۱، هر صفت با خط فارسی نارسا و مغلوطی شرح شده است. در این شرح، واژه‌های عربی بسیار عادی به کار رفته است و عنوان آن در ۱۶۰/۸ املای خاصی دارد: «پاذده» (با سه نقطه بر روی دال اوّل؛ در ۱۶۰/۱۷ و ۱۶۱/۱ و ۱۷: «پاژده»). خواندن برخی از واژه‌های فارسی و نیز پازند گاهی روشن نیست و از متن‌های پازند در برخی از موارد برای قرائت آنها می‌توان یاری گرفت. به نظر می‌رسد که احتمالاً دومین کاتب و

تدوین‌کنندهٔ دستنویس م. او۲۹، پس از رونویسی کردن یا از بر نوشتنِ «پانزده هنر موبدان»، همراه با یادکردِ نام خداوند در آغاز آن، بر سطر ۸ صفحهٔ ۱۶۰، که قبلاً بر روی آن عبارتِ «تمام شد» را هم برای قطعهٔ پیشین نوشته بوده است؛ بعداً همان را با معنایی که خود شخصاً بر آن افزوده است، بر صفحهٔ ۱۶۱ به نگارش در آورده است (پیشگفتار، ۱. ۲. هفتم). به هر تقدیر تازگی معنای فارسی «پانزده هنر موبدان» نسبت به اصل پازند و شکستگی واژه‌ها در آن بروشنی به چشم می‌خورد.

(۳۷) پاژده[1] هنر[2] موبدان را باید این با[3] معنی[4]

(۱)	awēžay hēm	خوی خالص[5] موبد [را] باید
	abēzag xēm]	«اویژه خیم، پاک خیم»]
(۲)	āsnīd xarad	[از] عقل ذاتی[6] خبردار باید
	āsnīd xrad]	«آسنیده خرد، دارای خرد ذاتی»]
(۳)	dēn asfnārgān[7]	بر دین مازدیسنی بیشک و خبردار[8]
	dēn ...(?)]	«دین ...(؟)»]

---

۱ ـ املای «پانزده» در ۱۷/۱۶۰ و ۱/۱۶۱ و ۱۷ چنین است و در ۸/۱۶۰ به جای حرف «ژ» حرف «د» آمده است با سه نقطه بر بالای آن.

۲ ـ متن: هونر (در همهٔ موارد: ۸/۱۶۰ و ۱۷، ۱/۱۶۱ و ۱۷).

۳ ـ نقطهٔ حرف «ب» را به دشواری می‌توان خواند.

۴ ـ این واژه‌ها که عنوانِ مطلب است، در سطر ۸، از آغاز سطر، آمده است. به نظر می‌رسد واژه‌های «تمام شد»، که متعلق به قطعهٔ پیشین است، قبلاً در وسط سطر نوشته شده بوده و سپس با این عنوان در هم آمیخته است (← یادداشت مربوط به آن). پس از «تمام شد»، در سوی چپِ سطر، آمده است: «بنام ایزد مهربان»، که بیگمان از آنِ همین پاره‌نوشتارِ «پانزده هنرِ موبدان» است.

۵ ـ متن: خالس.

۶ ـ متن: زاتی.

۷ ـ روایات داراب هرمزیار، ج ۱، ۱۳/۴۵۸ ـ ۱۴، ۳/۴۸۶، چنین؛ ۱۶/۴۸۶، ۲/۴۸۸: دین اسفارگان؛ دری زرتشتی: asvartvun (= سپردن)، asvarta xεnadvun (= شمرده خواندن).

۸ ـ متن: خبردار (واژه مخدوش و ناروشن است و حرف «ر» در آن قلم‌گرفته و باز نوشته شده است.

(۴)	yazdān manīdar	ایـزدان را در مـنش دارد و از [ایشـان] خوبی و نیکی [را] داند
	yazadān menīdār]	«یزدان‌مَنیدار، انـدیشنده بـه ایـزدان، و نیکی»]
(۵)	mēnō-wēnašnay	نظر بـطرف بـهشت دارد، کـه آن، جـای همیشه ماندنست
	mēnōg wēnišn]	«مینوبینش، دارای بینشِ مینوی»]
(۶)	pāk manašnay	منش پاک دارد
	pāk-menišn]	«پاک‌منش»]
(۷)	rāst gōbašn[a]y	راست گفتار دارد
	rāst gōwišn]	«راست‌گفتار»]
(۸)	xayradī kunašn[a]y	هر کار کند از عقل کند
	xradī kunišn]	«دارای کنشِ خردمندانه»]
(۹)	yaoždāsra-tan	یعنی تن پاک دارد؛ پاکی
	yōždāsr-tan]	«پاکیزه‌تن»]
(۱۰)	šēwāg hizwān	[با] زبان شیرین، بآواز آهسته [سخن] گوید
	šēbāg hizwān]	«شیوا زبان»]
(۱۱)	narəm nasak	اوستا را، با از بَر، یعنی آهسته بخواند
	warm nask]	«اَزبَردارندهٔ نَسک و اوستا»]

(۱۲)	rāst awastā[1]	اوستا بسیار صاف[2] بخواند
	rāst abestāg]	«راست اوستا(؟)»[3]]
(۱۳)	pādyāw sāzašn[a]y	پادیاو[4] پاک؛ یعنی همیشه پرهیزگاری باید
	pādyāb sāzišnēg(?)]	«سازندهٔ پادیاب و تطهیر»]
(۱۴)	hīw nērang	(؟)[5] دین ...(؟) ...(؟)[6]
	xūb nērang]	. «خوب‌نیرنگ، دانندهٔ نیرنگِ دین و طرزِ اجرای آداب و رسوم و قواعد آنها»]
(۱۵)	nābar zīwān	یعنی خوب روا دارد نا[بر] زندگی[7]
	nābar-zīwān]	«نابُرزیوان، دارای پرهیزمندی موبدان در زیستن و پاک‌زیونده»]

این هنر موبدی پاژده[8] هست
تمام شد.

پایان

---

۱ ـ این واژه در ص ۱۶۱ اندکی ناروشنی و قلم‌گرفتگی دارد.
۲ ـ متن: ساف.
۳ ـ احتمالاً اشاره است به آهنگ و لحن و آواز خوش در خواندن اوستا.
۴ ـ این شکل را می‌توان «پاد[یاو]ساز (به جای «ز»، «ر») و پاک» هم خواند.
۵ ـ شاید: گرههای دین یعنی مشکلات دینی.
۶ ـ واژه‌های این سطر ناخوانا است و در آن خط‌خوردگی هم هست.
۷ ـ متن: «نازنده گی»، شاید که «زندگیِ پرهیزمندانه» و همراه با رعایت تابوهای خاصی را که در زمانهایی ویژه، از آن جمله به هنگام برگزاری و نیز پس از غسل آیینی برشنوم و مراسمی مانند «نوزوتی»، ضرورت داشته است، «نازندگی» می‌خوانده‌اند. احتمال بیشتر، که در قرائت زِبَرنوشته آورده شد، «نابُرزندگی» است، یعنی «داشتن زندگانی نابَر/نابُر، پرهیز کردن از برخی چیزها و رعایت تابوهایی خاص».
۸ ـ نگاه کنید به یادداشت پیشین در بارهٔ این واژه.

راهنمای کتابنامه

آداب و مراسم دینی پارسیان ← Modi
آئین دین زرتشتی ← مهرگان موبد سیاوخش
ارداویرافنامه ← Jamasp-Asa
اسطورهٔ زندگی زردشت ← آموزگار
اقلیم پارس ← مصطفوی
اثوگمدئچا ← مزداپور
بار. ← Bartholomae
«باران کرداری» ← مزداپور
بازسازی واژه‌های فارسی و نام‌های ویژهٔ ایرانی ← آساطوریان
بندهش ت د. ۱ ← بندهش ایرانی (نسخهٔ شمارهٔ «۱» تهمورس دینشاه)
بندهش ت د. ۲ ← دستنویس ت د. ۲ (بخش نخست)
بندهش DH ← ماهیار نوابی
پژوهشی در اساطیر ایران ← بهار
پهلوی یسنا ← Dhabhar
تاریخ زبان فارسی ← ناتل خانلری
تاریخ کیش زردشت ← بویس
ترجمهٔ بندهش ← بهار
ترجمهٔ روایت پهلوی ← میرفخرائی

ترجمهٔ زند بهمن یسن ← راشد محصل
ترجمهٔ زند خرده‌اوستا ← Dhabhar
ترجمهٔ گزیده‌های زادسپرم ← راشد محصل
ترجمهٔ مینوی خرد ← تفضلی
ترجمهٔ وندیداد ← Darmesteter
جاماسپ‌نامه ← هدایت
«چاشته‌ها یا سه نحلهٔ فقهی در دوران ساسانیان» ← مزداپور
«چند واژه از یادگار زریران» ← مزداپور
«چیچست و خنجست» ← مزداپور
داستان زندگی زرتشت ← Molé
داستان دینیک ← انکلساریا
دستور زبان فارسی میانه ← راستار گویوا
دینکرد سنجانا ← Sanjana
دینکرد، دینکرد مدن ← Madan
روایات داراب هرمزیار ← Unvala
روایت پهلوی (متن پهلوی) ← Dhabhar
زبان پهلوی ← آموزگار، تفضلی
زراتشت‌نامه ← زرتشت بهرام پژدو
زند بهمن‌یسن (متن پهلوی) ← Anklesaria, B.T.
زند خرده‌اوستا ← Dhabhar
زندگانی زرتشت ← Molé
زند وهومن‌یسن و کارنامهٔ اردشیر پاپکان ← هدایت
«سرآغاز یزشن» ← مزداپور
سیر حکمت در اروپا ← فروغی
«سه واژه از سیرت رسول‌الله» ← ماهیار نوابی
«شادی زمین» ← مزداپور

شایست ناشایست کوتوال ← Kotwal
«غمگساری یا برگردانی از پازند اوغمدچا» ← مزداپور
فپن | فپن ← Nyberg
فرهنگ بهدینان ← سروشیان
گزیده‌های زادسپرم (متن پهلوی) ← Anklesari, B.T.
مادیان یوشت فریان ← Haug
متن‌های پازند ← Antia
متن‌های پهلوی ← جاماسپ آسانا
مینوی خرد (ترجمه) ← تفضلی
مینوی خرد (متن پهلوی) ← Anklesari, E.T.D.
«نوبارانی» ← مزداپور
واژه‌نامهٔ گویش بهدینان ← مزداپور
نیرنگستان ← Nirangistan
یسنا ← پورداود
یشت‌ها ← پورداود
یونکر ← Ynker
SBE ← Darmesteter

کتابنامه

ـ آساطوریان، گارنیک. بازسازی واژه‌های فارسی و نام‌های ویژهٔ ایرانی (۱)، ایروان، انتشارات مرکزی مرکز ایرانشناسی در قفقاز، ش ۲، ۱۹۹۷.

ـ آسموسن، یس. «فعل زیستن در فارسی یهودی»، ترجمهٔ حمیده گرک‌یراقی، در یاد بهار، نشر آگه (زیر چاپ).

— آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد. زبان پهلوی (ادبیات و دستور آن)، چ ۲، تهران، معین، ۱۳۷۵.

———— اسطورهٔ زندگی زردشت، تهران ـ کتابسرای بابل، ۱۳۷۰.

— اشه، رهام. آموزگ گیهانیگ مغان، پاریس، ارمان (ناشر ندارد)، ۱۳۶۴ یزدگردیگ.

— انکلساریا، هیربد تهمورس دینشاجی (ویراستار). داتستان دینیک (بخش ۱، پرسش ۱-۴۰)، چ ۲: به کوشش ماهیار نوابی و محمود طاووسی، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۴۰، شیراز، مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.

— بندهش ایرانی (چاپ عکسی از روی نسخهٔ شمارهٔ «۱» تهمورس دینشاه: TD1)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۸۸، زبان‌شناسی ایرانی: ش ۴، ۱۳۴۸.

— بهار، مهرداد (مترجم). بندهش، فَرنبَغ دادَگی، تهران، توس، ۱۳۶۹.

———— پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست)، تهران، توس، ۱۳۶۲.

———— پژوهشی در اساطیر ایران (پارهٔ نخست و دویم)، تهران، آگاه، چ ۲، ۱۳۷۶.

———— واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۳۱، ۱۳۵۱.

— پورداود، ابراهیم. یسنا (ج ۱) (گزارش)، چ ۳، زیر نظر بهرام فره‌وشی، گنجینهٔ آثار استاد پورداود، ش ۴، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۵۹۶، ۱۳۵۶.

———— یسنا (بخش دوم) (گزارش)، چ ۲، زیر نظر بهرام فره‌وشی، گنجینهٔ آثار استاد پورداود، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۶۲۶، ۱۳۵۶.

———— یشت‌ها (ج ۱) (گزارش)، چ ۲، تهران، طهوری، ش ۵۰، ۱۳۴۷.

———— یشت‌ها (ج ۲) (گزارش)، چ ۲، تهران، طهوری، ش ۵۱، ۱۳۴۷.

— تاریخ بلعمی (ج ۱)، (تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری)، ابوعلی محمّد بن ابوالفضل بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوار، ۱۳۵۳.

— تاریخ سیستان. به تصحیح ملک‌الشعرای بهار. تهران، خاور، ۱۳۱۴.

— تفضلی، احمد (مترجم). مینوی خرد، چ ۲، تهران، توس، ۱۳۶۴.

———— «ژان پیر دومناش (یادبود)»، راهنمای کتاب، جلد ۱۶ (دی ـ اسفند ۱۳۵۲) صص ۷۳۷-۷۲۴.

←— آموزگار

— جاماسپ آسانا، دستور جاماسپجی ـ منوچهرجی (گردآورنده). متن‌های پهلوی (ج ۱ و ۲)، چ ۲، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۱۲.

— جملهٔ خورده اوستا، به اهتمام رستم موبد رشید خورسند و آموزنده ابن شیرمرد نوذر، بمبئی، چاپ سنگی.

— خورده اوستا، به کوشش اردشیر خاضع، بمبئی، ۱۳۲۵.

— دستنویس ت د ۲ (بندهش ایرانی، روایات امید اشاوهیشان و جز آن: TD_2) بخش نخست، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۵۴، شیراز، مؤسسهٔ آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۷ (۲۵۳۷).

— دستنویس ت د ۲ (بندهش ایرانی، روایات امید اشاوهیشتان و جز آن: TD_2) بخش دوم، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۵۵، بخش زبانشناسی، مؤسسهٔ آسیائی سابق دانشگاه شیراز، ۱۳۵۸.

— دستنویس ت د ۲۸ (متن اوستائی و پهلوی گزیدهٔ گاهان، هادخت نسک، یشت ۱، و جز آن) به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۱۱، شیراز، مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.

— دستنویس ر ۱۱۵ (آفرین‌ها، و نیرنگ‌ها، پتیت‌ها و جز آن) بخش ۱، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۱۴، شیراز، مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵).

— دستنویس ک ۲۰، ک ۲۰ ب (ارداویرافنامه، بندهش و جز آن) بخش ۱، به کوشش ماهیار نوابی و محمود طاووسی، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۴۸، شیراز، مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.

— دستنویس م او ۲۹ (داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گِلشاه و متن‌های دیگر: MU29) به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ش ۲۶، شیراز، مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵ (۲۵۳۵).

— راستار گویوا، و. س. دستور زبان فارسی میانه، ترجمهٔ ولی‌الله شادان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۴۱، ۱۳۴۷.

— راشد محصل، محمدتقی (مترجم). زند بهمن‌یسن (تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و

یادداشتها)، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

———— گزیده‌های زادسپرم (ترجمه)، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ش ۵۷۶، ۱۳۷۶.

— زرتشت بهرام پژدو. زراتشت‌نامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۸.

— سرکاراتی، بهمن. «بنیاد اساطیری حماسهٔ ملی ایران»، شاهنامه‌شناسی (۱) (مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث دربارهٔ شاهنامه)، تهران، بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، ۱۳۵۷، صص ۷۰-۱۲۰.

— سروشیان، جمشید. فرهنگ بهدینان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۳۵.

— سمک عیّار، فرامرز بن خداداد بن عبدالله‌الکاتب الارجانی. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل‌خانلری، ج ۱، چ ۳، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۵۲، ۲۵۳۶.

— شاهنامهٔ فردوسی (متن انتقادی)، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ج ۱ (۱۹۶۶)، ج ۳ (۱۹۶۵)، ج ۵ (۱۹۶۷)، ج ۶ (۱۹۶۷).

— صدیقیان، مهین(دخت). «پژوهشی در دستور زبان فارسی» («را» حرف نشانهٔ نهاد «فاعل»)، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه تهران)، س ۲۲، ش ۳ و ۴، شمارهٔ پی‌درپی ۹۲-۹۱، پائیز و زمستان ۱۳۵۴، صص ۳۵۱-۳۵۴.

———— «فاعل مفرد فعل جمع، فاعل جمع فعل مفرد»، از کتاب دربارهٔ زبان فارسی (برگزیدهٔ مقاله‌های نشر دانش، ۷)، صص ۶۰-۷۳، به نقل از نشردانش، س ۷، ش ۳ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۳).

———— ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم (رسالهٔ پایان‌نامهٔ دکتری)، ثبت در دانشگاه تهران (دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی)، ۱۳۵۴.

— فروغی، محمدعلی. سیر حکمت در اروپا، تهران، زوّار، (بی‌تاریخ با دیباچهٔ چاپ دوم به تاریخ تیرماه ۱۳۱۷).

— فرهنگ فارسی معین.

— فره‌وشی، بهرام. فرهنگ پهلوی، چ ۲، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۴۱۴، ۱۳۵۲.

———— (مترجم) کارنامهٔ اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمهٔ فارسی و واژه‌نامه)، تهران، دانشگاه تهران، ش ۱۴۹۹، ۱۳۵۴.

— ماهیار نوابی، یحیی. «سه واژه از سیرت رسول‌الله»، فرهنگ (کتاب سیزدهم)، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، زمستان ۱۳۷۱، صص ۲۳۹-۲۴۴.

———— متن‌های پهلوی (بخش‌هائی از بندهش، زند وهومن‌یشت، دینکرد: دستنویس DH)، چاپ عکسی از روی مجموعهٔ دستور هوشنگ، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۸۹ : زبان‌شناسی ایرانی، ش ۳.

— مجمل‌التواریخ و القصص. با کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۸.

— مزداپور، کتایون. «آخر هزاره»، آینده، س ۱۳، ش ۱-۳ (فروردین ـ خرداد ۱۳۳۶) صص ۲۸-۳۴

———— «باورهایی از دینکرد»، فروهر، س ۲۱، ش ۳ و ۴ (خرداد و تیر ۱۳۶۵) صص ۱۲-۱۴.

———— بررسی دستنویس MU29 (رسالهٔ پایان‌نامهٔ دکتری)، ثبت در دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۹.

———— «تحلیلی بر اسطورهٔ باران‌کرداری»، چیستا، س ۴، ش‌ش ۸ و ۹ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶) صص ۵۸۰-۵۸۶ ، ۵۶۹-۷۰۳.

———— «چاشته‌ها یا سه نحلهٔ فقهی در دوران ساسانیان»، در یاد بهار، زیر چاپ، آگاه.

———— «چند واژه از یادگار زریران»، فرهنگ (کتاب سیزدهم)، زمستان ۱۳۷۱، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، صص ۲۰۷-۲۱۶.

———— «چیچست و خنجست»، فرهنگ (کتاب ششم)، بهار ۱۳۶۹، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، صص ۱۷۹-۱۸۷.

———— «دربارهٔ پیوند اسطوره و زبان»، زنده‌رود (فصلنامهٔ فرهنگ، ادب و تاریخ)، ش ۴ و ۵، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، صص ۹-۲۵.

———— «سرآغاز بزشن»، فرهنگ (فصلنامهٔ علمی ـ پژوهشی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۹، ش ۱ (مسلسل ۱۷)، بهار ۱۳۷۵، صص ۷۱-۸۳.

———— «شادی زمین» (گلچینی از فرگرد سوم زند وندیداد)، آینده، س ۱۶، ش‌ش ۹-۱۲ (آذر ـ اسفند ۱۳۶۹) صص ۶۹۰-۶۹۹.

———— (مترجم) شایست ناشایست (آوانویسی و ترجمه)، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.

———— «شبرنگ بهزاد و اشتر راهدان»، زیر چاپ در جشن‌نامهٔ استاد پرویز شهریاری.

———— «غمگساری یا برگردانی از پازند اوغمدچا»، چیستا، س ۵، ش ۳ (آبان ۱۳۶۶)، صص ۲۰۹-۲۱۷.

———— «نوبارانی»، چیستا، س ۳، ش ۹ (خرداد ۱۳۶۵)، صص ۶۶۷-۶۷۷.

———— واژه‌نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.

———— «یک کتاب تازهٔ پهلوی»، پژوهشنامهٔ مؤسسهٔ آسیائی، س ۴، ش ۱ (بهار ۱۳۵۷)، صص ۳۷-۵۳.

— مشکور، محمدجواد. فرهنگ هزوارش‌های پهلوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ش ۲۹، ۱۳۴۶.

— مصطفوی، سید محمدتقی. اقلیم پارس، تهران، انجمن آثار ملی، ش ۴۸، ۱۳۴۳.

— مهرگان موبد سیاوخش. آئین دین زرتشتی، بمبئی، مطبع مظفری، چاپ سنگی.

— میرفخرائی، مهشید (مترجم). روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه یا پهلوی)، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ش ۵۷۹، ۱۳۶۷.

— ناتل خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی، ۳ ج، چ ۳، تهران، نشرنو، مرداد ۱۳۶۶.

— نظامی گنجه‌ای. خسرو و شیرین، به تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، تهران، توس، ۱۳۶۶.

— هدایت، صادق (مترجم). زند وهومن یسن و کارنامهٔ اردشیر پاپکان، چ ۳، تهران امیرکبیر، ۱۳۴۲.

— Anklesaria, B.T. (ed.). *Vichitākīha-ī Zatasparam* (with Text and Introduction) (part I), Bombay (The Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties), 1964.

———— (ed). *Zand-i Vohuman Yasn and Two Pahlavi Fragments*, Bombay, 1975

— Anklesaria, E.T.D. (ed.) *Dânâk-u Mainyô-i Khard* (Pahlavi Pazand and Sanskrit Texts), Bombay (Printed at the fort Printing Press), 1913.

— Antia, E.E.K. (Collected and collated). *Pazend Texts*, Bombay (The Trustees of Parsee Punchayet), 1909.

— Barholomae, C. *Altiranisches Wörterbuch.* Berlin. Newyork (Walter de Gruyter), 1979 (Nachdruck).

— Blochet, E., *Catalogue des Manuscrits.* Persans, Tome Quatrième (Nos 2018-2481), Paris (Bibliothèque Nationale), 1934.

— Boyce, M. *A world-list of Manichaean, Middle persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Édition Biblithèque Pahlavi, Téhréan - liège, 1977.

— Darmesteter, J. (trans.) *The Vendīdad*, The Sacred Books of the East, Vol. IV. the Zend-Avesta, Part I, Dehli (Motilal Banarsidass), 1969 (Reprinted).

— Dastoor Hoshang Jamasp Asa, (ed.). *Vendidad* (Avesta Text with Pahlavi Translation), Vol I. Bombay (Government Central Book Depôt), 1907.

— Davar, M. B. (ed). *šāyast lā-šāyast*, Bombay, 1912 (not Published).

— de Menasce, J. P., «La Promotion de Vahrām», RHR 133, 1947/8, PP. 5-18.

———— *Le Troisième Livre du Dēnkart* (Traduit du Pehlevi), Paris (Librairie C. Klincksieck), 1973.

- Dhabhar, E.B.N., (ed.). *The Pahlavi Rivayat* (Accompanying the Dâdistân î Dînîk), Bombay (Trustees of the parsee panchayat funds and properties, No. 2), 1913.

  ________ (ed.). *Pahlavi Yasna and Visperad*, Pahlavi Text series, No. 8, Bombay (The Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties), 1949.

  ________ (ed.). *Saddar Naṣr and Saddar Bundehesh*, Bombay (The Trustees of the Parsee Punchayet Funds and Properties), 1909.

  ________ Translation of Zand-i Khūrtak Avitāk, Publisheal by J. C. Tarapore and E.M.F. Kanga, Bombay (K.R. Cama Oriental Institute), 1963.

  ________ (ed.). *Zand-i Khūrtak Avistak*, Bombay (Trustees of the Parsee Panchayet Funds and Properties, No. 3), 1927.
- Haug, M. and E. W. West (ed. Translator). *The Book of Arda Viraf*, Amesterdam (Oriental Press), 1971.
- Jamasp-Asa, D.K. (ed.). *Arda Viraf Nameh* (The original Pahlavi Text), Bombay (Printed at the Education Sociery, Steam Press), 1902.
- Kotwal, F.M.P., *The supplementary Texts to the Šāyest Nē-Šāyest*, Copenhagen, 1969.
- Mackenzie, D.N., *A Conscise Pahlavi Dictionary*, London (Oxford University Press), 1971.
- Madan, D.M. (ed.). *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, II Parts, Bombay (The Society for the Promotion of Researches into the Zoroastrian Religion), 1911.
- Modi, J.J., *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*

  Bombay (The trustees of the Parsee Panchayet), 1922.
- Molè, M., *La Legende De Zoroastre Selon Les Textes Pehlevis*, Paris (Librairie C. Klincksieck), 1967.
- *Nirangistan* (A Photozincographed Facsimile) ed. D.D.P. Sanjana, Bombay (Printed for the Trustees of the Parsee Punchayet), 1894.
- Nyberg H. S., *Frahang ī Pahlavik*, ed. by Bo Utas, Wiesbaden (Otto Harrassowitz), 1988.
- Sanjana, D.P., *The Dinkard* (ed. and Translator), Vol, XIII, Bombay (Published under the Patronage of the Trustees of the J. Jijibhai Traslation Fund), 1912.
- Shaked, S. *The Wisdom of th Sasanian* Sages (Dēnkard VI, Transl.), Colorado (Boulder), 1979.
- Ynker, H., Das *Frahang i Pahlavik* (in zeichengemäßer Anordnung), Leipzig (Otto Harrassowitz), 1955.
- Unvala, M.R. (ed.) *Darab Harmozyar's Rivayat*, 2 Vols., Bombay (Printed at British India press), 1922.

نمایه